



تهران
۱۳۸۸

چاپ هفتم

ویرانی دروازه شرقی

سرلشکر عراقی
وفیق السامرای

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس
(مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ)
تهران ۱۳۹۱

سرشناسه	: سامرای، وفیق
عنوان قراردادی	: حطام البوابة الشرقية، فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: ویرانی دروازه شرقی/وفیق السامرای؛ مترجم عدنان قارونی .
مشخصات نشر	: تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۶۰۴ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-5443-07-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز فرهنگی، معاونت انتشارات، مدیریت کتاب، ۱۳۷۷.
موضوع	: سامرای، وفیق -- خاطرات
موضوع	: سرداران -- عراق -- خاطرات
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع	: عراق -- تاریخ نظامی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	: قارونی، عدنان، مترجم
شناسه افزوده	: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس
رده بندی کنگره	: DSR ۱۶۲۹ / س/ ۳۱۳۸۸ ۲۴
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۳۰۷۱۶



با حمایت نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور
ویژه مسابقات فرهنگی سال ۱۳۹۱
صرفاً جهت استفاده در کتابخانه‌های عمومی
غیرقابل فروش

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

(مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ)

ویرانی دروازه شرقی

(حطام البوابة الشرقية)

نویسنده: وفیق السامرای ■ مترجم: عدنان قارونی

آماده‌سازی: مدیریت بهره‌دهی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

صفحه‌آرایی: سیدحسین امجد ■ طرح جلد: مهدی باقری

لیتوگرافی و چاپ: قلم‌آذین ■ ناظر چاپ: محمد بهروزی

چاپ هفتم: ۱۳۹۱ ■ شمارگان: ۴۳۰۰ نسخه ■ چاپ پنجم: ۱۳۹۰ ■ چاپ ششم: ۱۳۹۰ ■ چاپ اول: ۱۳۷۷

قیمت: ۷۲۰۰ تومان

ISBN: 978-600-5443-07-3

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۴۳-۰۷-۳

کلیه حقوق متعلق به مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس است.

نقل از کتاب با ذکر مأخذ مجاز و هرگونه بهره‌برداری دیگر و تصویربرداری منوط به اجازه کتبی این مرکز می‌باشد.

۱. تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، ساختمان ناشران، طبقه اول، شماره ۴، تلفن: ۶۶۴۸۱۵۳۱
۲. تهران، خیابان انقلاب، خیابان فرخ‌رازی، مجتمع ناشران فرخ‌رازی، انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس
۳. خرمشهر، جنب مسجد جامع، بازار شهید محمد جهان‌آرا، شماره ۲۷

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار چاپ سوم
۱۵	پیشگفتار چاپ اول

کتاب اول جنگ‌های عراق با ایران

۱۹	مقدمه [نویسنده]
۲۱	دایرهٔ اوّل: عراق
۲۱	۱. کردها در شمال
۲۲	۲. تقسیم‌بندی تقریباً متعادل مذهبی
۲۳	دایرهٔ دوم: کشورهای همسایه
۲۴	دایرهٔ سوم: جهان عرب
۲۵	دایرهٔ چهارم: کشورهای اسلامی
۲۵	دایرهٔ پنجم: جهان
۳۱	زندگی‌نامه [نویسنده]
۳۳	آشنایی با حزب بعث
۳۴	کودتا علیه رژیم پادشاهی
۳۶	شکاف‌های انقلابی
۳۷	«بیانیهٔ شمارهٔ یک» برای بار دوم
۳۹	دوره‌های مخصوص بعضی‌ها
۴۱	در اطلاعات
۴۲	در وزارت دفاع
۴۷	جنگ با ایران
۵۲	چرا جنگ؟
۵۴	معاهدهٔ الجزایر

۵۵	دخالت ایران
۵۸	برکناری نمایشی حسن البکر
۵۹	آغاز عملی جنگ
۶۰	ورود به جنگ
۶۳	وضعیت نیروهای دو طرف
۶۴	هشت سال جنگ
۶۵	بدل صدام
۶۷	رؤیای تکرار تجربه اسرائیل
۷۰	پشتیبانی کشورهای خلیج فارس از عراق
۷۲	جنگ زمینی
۷۴	[مرحله اول] جنگ اسرائیل و جنگ صدام
۸۰	مرحله دوم
۸۲	مرحله سوم جنگ عراق با ایران
۹۰	درس‌هایی از نبرد (دزفول - شوش)
۹۵	عبور نیروهای ایرانی و پیامدهای آن
۱۰۲	عملیات ارتفاعات مندلی
۱۰۳	ضد حمله ایران
۱۰۶	روابط تیره با مدیر اطلاعات
۱۰۸	عبور از اردنرود و سقوط فاو
۱۱۰	اعدام قهرمان قادسیه
۱۱۵	استفاده از سلاح‌های شیمیایی در برابر نیروهای ایرانی
۱۲۱	عملیات «روز بزرگ» یا «کربلای ۴»
۱۲۳	موفقیت اطلاعات
۱۲۷	عملیات بزرگ آزادسازی
۱۳۰	عناصر فریب
۱۳۳	درس‌هایی از نبرد
۱۳۷	پایان یک فاجعه
۱۴۰	عملیات راصد (موصاد)
۱۴۳	اندیشه عملیات
۱۴۳	نیروی سازمان [منافقین]
۱۴۵	آمادگی برای عملیات
۱۴۶	وضعیت ایران
۱۴۷	اجرای عملیات
۱۴۹	تحلیل عملیات و موفقیت از دست رفته

۱۵۱	کمک‌های خارجی به عراق در طول جنگ
۱۵۴	دقت اطلاعات امریکایی
۱۶۰	نقش سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی
۱۶۳	مثال‌هایی از پی‌بردن به انگیزه ایرانی‌ها در جنگ
۱۶۴	۱. کنترل تبلیغات
۱۶۴	۲. کنترل شبکه‌های بی‌سیم
۱۶۵	۳. کنترل خط مقدم جنگ
۱۷۰	مبادله اسرا
۱۷۶	عوامل ناکامی نظامی
۱۷۹	چند نکته درباره جنگ عراق با ایران
۱۸۶	موازنه استراتژیک بین عراق و ایران
۱۸۷	جمعیت [برتر ایران]
۱۸۸	مساحت [برتر ایران]
۱۸۹	منابع اقتصادی [برتر ایران]
۱۹۰	موقعیت جغرافیایی [مهم ایران]
۱۹۲	عوامل روحی [در ایران]
۱۹۴	نیروهای نظامی [ایران]
۱۹۴	به کارگیری زور [در عراق]
۱۹۵	اختلال استراتژیک [عراق در برابر ایران]

کتاب دوم بعد از جنگ با ایران

۲۰۳	رابطه با مصر
۲۰۴	صدام و کنفرانس بغداد
۲۱۱	ساختار حکومتی در عراق
۲۱۲	جای پای صدام
۲۱۵	روند برکناری‌ها و اعدام‌ها
۲۱۶	تلاش برای ترور صدام
۲۱۸	نارضایتی‌های مردمی
۲۲۰	دامنه سرکوب‌های صدام
۲۲۲	جمعیت عراق
۲۲۳	حلقه مفقوده
۲۲۴	هدایای صدام... و اعدام‌های او
۲۲۶	... فقط برای صدام

۲۳۱	وضعیت نظامی و تسلیحاتی
۲۳۱	جنگ زدن به ریسمان‌های خورشید
۲۳۶	سرویس‌های ویژه
۲۳۸	اداره کل امنیت
۲۳۹	سرویس اطلاعات
۲۴۰	اداره کل اطلاعات نظامی
۲۴۲	سرویس امنیتی ویژه
۲۴۵	کنفرانس سران
۲۴۷	اهداف عراق، بعد از جنگ با ایران
۲۴۹	کنفرانس بغداد
۲۵۲	ناکامی کنفرانس و صدام
۲۵۳	تغییر برخورد

کتاب سوم

اشغال کویت و جنگ عراق و متحدین

۲۵۹	نوبت کویت
۲۶۴	نادانی و... رهبری
۲۶۶	شکست صدام
۲۷۱	واقعیت و ادعا
۲۷۴	هشدار... انا
۲۷۶	شناسایی طرح‌های عملیاتی
۲۷۸	جنگ نزدیک شد
۲۸۰	کمیته عملیات چریکی
۲۸۳	جنگ دوم خلیج [فارس]
۲۸۸	شکست و عقب‌نشینی
۲۹۱	آرزوهای مرده
۲۹۲	رؤیاهای صدام
۲۹۳	اسکادران‌های انتحاری
۲۹۴	اهداف صدام
۲۹۶	مسئولیت سهل‌انگاری
۲۹۹	فراری دادن هواپیماها به ایران
۳۰۰	فلسفه حفاظت
۳۰۰	جنگ هوایی
۳۰۲	تصمیم عجیب‌تر

۳۰۶	آمادگی بی‌سیم‌چی‌های مسلط به زبان‌های کردی و فارسی
۳۰۷	موانع اجرای دستور
۳۱۰	آگاه ساختن ریاست جمهوری و واکنش او
۳۱۰	اقدامات اجرایی
۳۱۲	کانال آتش
۳۱۲	خطوط دفاعی اصلی
۳۱۳	صدام و بارلو
۳۱۷	درهم شکستن صفوف متحدین غربی و عربی
۳۱۹	شواری پیگیری مواضع بین‌المللی
۳۲۰	دستگیری یک واحد گشتی - شناسایی فرانسه
۳۲۱	از سرگیری مجدد بازی
۳۲۳	تناقض بین خرابکاری آتی و تصمیم به عقب‌نشینی
۳۲۴	تخریب کویت
۳۲۵	مراحل تخریب
۳۲۶	دلایل آتش زدن چاه‌ها
۳۲۷	تصمیم به عقب‌نشینی
۳۳۰	موازنه استراتژیک در جنگ دوم خلیج [فارس]
۳۳۰	گرافه‌گویی درباره توانمندی‌های عراق
۳۳۱	مبالغه در قدرت عراق
۳۳۲	مبالغه در کوچک جلوه دادن قدرت عراق
۳۳۳	ارزیابی قدرت رزمی موجود
۳۳۴	مقایسه موازنه استراتژیک
۳۳۴	موقعیت جغرافیایی و سیاسی
۳۳۶	وضعیت روانی
۳۳۶	۱. چگونگی نگرش به جنگ
۳۳۷	۲. ارزیابی نتایج رویارویی احتمالی
۳۳۷	۳. مقایسه قدرت‌های نظامی
۳۳۹	مقایسه و تحلیل
۳۴۱	مقایسه ابزار رزمی
۳۴۳	دیدگاه‌هایی در مورد موازنه
۳۵۳	صدام قصد دارد عرض اندام کند، ولی...
۳۵۵	ارزیابی‌های اشتباه
۳۵۶	انخاذ تصمیم
۳۶۱	ارزیابی‌های اشتباه طرف مقابل

۳۶۱	ارزیابی مقاصد
۳۶۵	ارزیابی اشتباهات طرف عراقی
۳۶۷	ارزیابی وضعیت اشتباه از سوی امریکا
۳۶۸	ارزیابی‌های اشتباه در دوره بعد از تجاوز به کویت
۳۷۲	ارزیابی‌های اشتباه طرف مقابل
۳۷۸	تصمیم آتش‌بس
۳۷۹	آخرین تصمیم
۳۸۵	ارزیابی‌های فعلی
۳۸۶	وضعیت رژیم
۳۹۱	وضعیت داخلی رژیم

کتاب چهارم

صدام و امنیت او در عراق

۴۰۱	صدام و جهان
۴۰۱	صدام کیست؟
۴۰۲	تأثیر دوران مشقت‌بار کودکی
۴۰۷	صدام و سرویس اطلاعات
۴۰۹	نشانه‌های توجه
۴۱۱	اطلاعات و صدام
۴۱۲	اشتراک منافع
۴۱۷	صدام و منجمان
۴۱۸	سرباز جادوگر
۴۲۰	پسر بیجه منجم
۴۲۲	جادوگران دیگر
۴۲۶	در جست‌وجوی منجم خارجی
۴۲۹	مقایسه بین وضعیّت حاضر و گذشته
۴۳۲	نفوذهای ویژه متقابل
۴۳۴	ترسیم طرح‌ها
۴۳۵	طرح‌های گردآوری اطلاعات
۴۳۸	نفوذ در وزارت دفاع
۴۴۰	یک نفوذ در اطلاعات دیگر
۴۴۲	هماهنگی اطلاعاتی
۴۴۷	شیوه‌های نفوذ
۴۴۷	۱. نفوذ فنی
۴۴۸	۲. نفوذ انسانی

۴۴۹		بررسی و تحلیل تجهیزات
۴۵۰		رابطهٔ صدام با فرماندهان نظامی
۴۵۳		وضعیت فرماندهان نظامی
۴۵۴		ضوابط برخورد با فرماندهان
۴۵۶		نمونه‌هایی از رفتار با فرماندهان
۴۵۶		۱. ارتشبد خلبان ستاد عدنان خیرالله طلفاح
۴۵۹		۲. ارتشبد عبدالجواد ذنون
۴۶۲		۳. سپهبد ستاد هشام صباح الفخری
۴۶۴		۴. سپهبد ستاد شوکت احمد عطا الحدیثی

کتاب پنجم

حرکت‌های مردمی و مخالفان علیه صدام

۴۷۱		... و انتفاضه آغاز می‌گردد
۴۷۴		آتش انتفاضه (قیام)
۴۷۶		دست یاری به سوی کردها
۴۷۹		متحدین و انتفاضه
۴۸۳		فشار انتفاضه به صدام
۴۸۴		انتفاضهٔ کُردی
۴۸۷		عملیات بازپس‌گیری کرکوک
۴۹۰		شکست انتفاضه
۴۹۳		مذاکرات کردها با حکومت
۴۹۶		جست‌وجوی صدام
۴۹۸		طالبانی و بارزانی
۵۰۱		پیوستن آشکار به معارضة
۵۰۲		ترک عراق
۵۰۵		پراکندگی معارضة [مخالفان]
۵۰۷		جنگ داخلی کردها
۵۰۹		عملیات مارس ۱۹۹۵
۵۱۵		آغاز عملیات
۵۱۵		ما می‌آییم!
۵۱۸		درس‌هایی از عملیات مارس
۵۲۱		امنیت صدام
۵۲۶		طرح تلافی‌جویانهٔ صدام
۵۲۸		روند تغییر

۵۳۱	موضع منطقه‌ای و بین‌المللی
۵۳۴	وضعیت معارضه در داخل و خارج
۵۳۷	آتش در خانه صدام
۵۴۰	عدی [پسر بزرگ صدام]
۵۴۱	همکاری با حسین کامل
۵۴۶	تکیه گاه‌های صدام
۵۵۰	عملیات ویژه مسلحانه
۵۵۲	راه کارهای رهایی از صدام
۵۵۲	راه کار اول:
۵۵۳	راه کار دوم
۵۵۳	راه کار سوم
۵۵۵	راه کار چهارم
۵۵۶	مقایسه و ارزیابی راه کارها
۵۵۶	تلاش برای ترور عدی
۵۶۱	قطعه نامه ۹۸۶ و زمزمه‌های سازش
۵۶۲	اولویت‌های این موضوع
۵۶۲	شکل‌گیری اتحاد
۵۶۴	ائتلاف عربی
۵۶۸	عراق و معادله استراتژیک
۵۷۱	زمزمه‌های سازش
۵۷۴	فواید و محدودیت‌های قطعه نامه ۹۸۶
۵۷۴	. فواید
۵۷۵	. محدودیت‌ها
۵۷۵	. نتیجه مقایسه
۵۷۷	پایان کتاب

ضمیمه

۵۷۸	تکاتی چند درباره کتاب «ویرانی دروازه شرقی»



پیشگفتار چاپ سوم

"ویرانی دروازه شرقی" نوشته سرلشکر عراقی "وفیق سامرایی" مسئول اطلاعات ارتش عراق، از ابعاد مختلف قابل اعتنا و برای محققان و علاقه‌مندان به مباحث جنگ عراق با ایران و هجوم ارتش عراق به کویت و پیامدهای آن و همچنین آشنایی با اوضاع عراق در دوران صدام مفید و جاذب است. این کتاب که در سال ۱۹۷۷ (۱۳۷۶ شمسی) به زبان عربی نگاشته شده است، برای اولین بار در سال ۱۳۷۷ به همت مرکز فرهنگی سپاه پاسداران ترجمه و منتشر گردید و در سال ۱۳۸۰ تجدید چاپ شد. اما به دلیل تغییر ساختاری در مرکز فرهنگی سپاه پاسداران، این کتاب حدود هشت سال تجدید چاپ نشد و تقاضای جامعه پژوهشی کشور برای دسترسی به این کتاب بی‌پاسخ ماند. خلأ مذکور موجب گردید مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس چاپ کتاب را به عهده گرفته و به نشر دوباره آن اقدام نماید. برای این منظور کتاب از روی نسخه چاپ دوم مجدداً حروفچینی، و پس از اصلاح و ویرایش مختصر، صفحه‌آرایی شد و آماده چاپ و ارائه به جامعه گردید.

از کلیه کسانی که برای تهیه، ترجمه، ویرایش و آماده‌سازی چاپ اول و چاپ دوم کتاب تلاش کردند و همچنین کسانی که کتاب را برای چاپ سوم اصلاح و آماده‌سازی کردند، سپاسگزاری می‌شود. امید است این تلاش ناچیز مورد قبول حضرت حق جلّ و علا قرار گیرد و علاقه‌مندان و پژوهشگران بهره لازم را از آن کسب نمایند.

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

(مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ)

هفته دفاع مقدس ۱۳۸۸

پیشگفتار چاپ اول

از میان کتاب‌های منتشر شده درباره جنگ ایران و عراق، کتاب حاضر، صرف‌نظر از برخی نگرش‌های نویسنده درباره موضوعات گوناگون سیاسی، امنیتی، نظامی و ...، ویژگی‌هایی دارد که به آن جذابیت خاصی داده است. این‌بار خواننده ایرانی روایت جنگ را از زبان یک صاحب‌منصب عراقی که خود در مراحل مختلف اطلاعاتی و عملیاتی نبرد هشت ساله حضور چشمگیر و فعال داشته است، ملاحظه می‌کند.

ما در جای جای کتاب، نه این طرف، که آن سوی جبهه ایستاده‌ایم و دشمن طرف مقابل را نظاره می‌کنیم. اینکه مطالب نویسنده تا چه اندازه از جنبه‌های خبری، گزارشی، آمار و اطلاعات و همین‌طور تحلیل و تفسیر و تبیین مسائل و بالاخره بیان رویدادهای جنگ، صحیح می‌باشد، مسئله‌ای است که حتی‌الامکان در پاورقی - تا حدی که به اصل نوشته خدشه وارد نیاید - به آن پرداخته شده است. نیز، برای بهره‌مندی بیشتر خوانندگان، در پایان کتاب نقدی گذرا بر مباحث کتاب نگاشته‌ایم که در آن به شکلی کلی، سعی شده تا ابعاد مختلفی نظیر جایگاه نویسنده نسبت به موضوعات مورد بحث در کتاب و اهداف و خواسته‌های وی از رهگذر طرح این مطالب، به گونه‌ای جزئی‌تر روشن شود. اما با وجود این، نگاه یک مهره بالای اطلاعاتی - نظامی دست‌اندرکار در جنگ

تحمیلی رژیم عراق علیه ایران اسلامی به این سوی مرز و میان خاکریزها و رزمندگان ایرانی، از جمله نکات مهم و در خور تأمل کتاب به شمار می‌آید. علاوه بر طرح مسئله تجاوز عراق به ایران، تشریح دیگر رخدادهای منطقه از جمله حمله نظامی ارتش بعثی به کویت و پیامدهای آن و سرانجام رژیمی که زمانی داعیه حاکمیت بر کشورهای پیرامونی خود را داشت، از دیگر ویژگی‌های این کتاب است.

در اینجا لازم می‌دانیم از برادران گرامی، جناب آقای عدنان قارونی که زحمت برگرداندن کتاب به فارسی را کشیده‌اند؛ سردار غلامعلی رشید که زحمت بازبینی و یادآوری برخی نکات مهم را قبول فرموده‌اند؛ و از محقق ارجمند مسائل دفاع مقدس برادر محمد درودیان که تهیه و تنظیم پاورقی‌ها و نیز نقد ارزشمند انتهایی کتاب را بر عهده داشته‌اند؛ و نیز دیگر عزیزانی که در ویراستاری و سایر مراحل تهیه این کتاب همکار این مرکز بوده‌اند قدردانی و تشکر عمیق خود را ابراز کنیم. از عزیزان پژوهشگر، اهل خبره و به‌ویژه رزمندگان و شخصیت‌های گرانقدر نظامی تقاضا داریم که ما را از دیدگاه‌ها و ارشادات خود بهره‌مند سازند.

معاونت انتشارات

مرکز فرهنگی

کتاب اول

جنگ‌های عراق با ایران

مقدمه [نویسنده]

عراق به دلیل قرار گرفتن در شمال دریاچه‌های بزرگ نفتی و در یکی از نقاط تنش جریان‌های تندرو دینی، اهمیت استراتژیک ویژه‌ای دارد.

شاه ایران بذری در خلیج [فارس] پراکند که با گذشت چندین دهه، هنوز از بار پیامدهای آن کاسته نشده است. سرنوشت چنین رقم زده بود که رویدادهای بعد از ژوئیه ۱۹۵۸ [تیر ۱۳۳۷]، موجب به قدرت رسیدن احمد حسن البکر و صدام حسین، در عراق گردد و صدام پایه‌های بزرگ‌ترین حکومت دیکتاتور و جنایت‌کار جهان را پایه‌ریزی نماید. این حکومت، قدرت خود را از میلیاردها دلار نفتی و با سوء استفاده از اوضاع بین‌المللی تأمین کرد تا عراق را وارد جنگ‌های بیهوده‌ای کند که صرفاً برای تحقق رؤیاهای دیوانه‌وار رهبری کسی بود که نه مشروعیت قانونی داشت و نه بویی از مبانی علمی، اخلاقی و انسانی برده بود.

دوره حاکمیت صدام که از سال ۱۹۶۸ آغاز می‌گردد، یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ عراق قلمداد می‌شود. در این دوره نه تنها منابع اقتصادی عراق نابود گردید و ۶۰ درصد عایدات نفتی آن به هدر رفت (نیمی خرج غرامت‌های جنگی و نیمی دیگر صرف بازپرداخت بهره‌ بدهی‌های ۱۰۰ میلیارد دلاری عراق شد) و حدود یک میلیون نفر در جریان سیاست‌های

صدام و یا به دست خود او، قربانی شدند و به سفر ابدی شتافتند، بلکه صدام پا را از همه اینها فراتر نهاده و یکپارچگی ملت عراق و همبستگی آنها را از پایه و اساس هدف خود قرار داد.

تا پیش از روی کار آمدن صدام، ما چیزی راجع به [تقسیم، تجزیه و یا تمامیت] کشور نشنیده بودیم، زیرا همه چیز در مسیر طبیعی خود بود. خودکامگی، دیکتاتوری، سلطه جویی، سرکوب و استبداد، عواملی بودند که به آغاز جنگ عراق با ایران و حمله به کویت - با تمام مصیبت های تاریخی شان - انجامید. ملت عراق در انعقاد معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بین عراق و ایران و یا لغو آن و در ورود به کویت، هیچ نقشی نداشت. صدام، آن هنگام که از عقب نشینی از کویت خودداری می کرد نیز به نظر ملت ولو با توسل به یکی از شیوه های دروغین نظرسنجی، واقعی نهاد و بار دیگر خودکامگی ورزید.

کشورهای پیشرفته به اراده ملتشان و قوانینشان احترام می گذارند و علاوه بر دارا بودن مشروعیت کامل مبتنی بر انتخابات سالم، در این گونه اقدامات، به آرای ملت مراجعه می کنند تا حرف تعیین کننده را از زبان آنان بشنوند. ولی حکومت صدام به هیچ وجه حکومتی مشروع قلمداد نمی شود و هیچ اهمیتی برای ملت عراق قائل نیست و این ننگی است که فقط از طریق براندازی خونین این طاغوت جنایت کار، زدوده می شود. خون های بر زمین ریخته شده، ثروت های به هدر رفته، حقوق تباه شده و فتنه ها و کینه های از نو برانگیخته شده [مردم عراق]، و همچنین تلاش های مستمر رژیم برای گسترش دایره محدودیت ها در جای جای عراق - با هدف در نطفه خفه کردن فریاد عراقی ها در هر جا - مبارزه ملت با صدام را به نقطه ای برگشت ناپذیر رسانده است. عراق مانند محوری است که گرد آن را پنج دایره فراگرفته اند، این دایره ها با توجه به اوضاع جغرافیایی، نژادی، دینی، گسترش مصالح و چشم اندازهای بشری در سطح جهان حائز اهمیت هستند.

دایرة اول: عراق

۱. کردها در شمال

عقب‌ماندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عراق، زمینه‌های استحکام و تقویت حد و مرزهای جمعیتی و قومی این منطقه را فراهم نموده است.^۱ در این منطقه مردمی زندگی می‌کنند که دارای زبان ویژه و اصل و نسب خاص خود هستند، در عین حال یک فصل مشترک واقعی، آنان را به یک مرکز پیوند می‌زند؛ این فصل مشترک، همان دین با تمام انشعاباتش است. نگرش قومی و نژادی این قشر از مردم، موجب توجه حکومت عراق به این قومیت شده است، به ویژه که در همسایگی آنها ملت‌های کرد، سکونت دارند.

کردهای شمال عراق مردمی هستند که شرایط ناشی از حاکمیت صدام، آنها را به آوارگی کشاند، گروهی از آنها در جای جای جهان مأوا گزیدند، تا با مفاهیم زندگی مردمی آشنا شوند. این آشنایی موجب عمیق‌تر شدن شکاف بین آنها و حکومت دیکتاتوری مرکزی - یا به قولی شکاف بین آنها و آنچه که نامش را دیکتاتوری حزب واحد نهاده‌اند - شد. (البته نباید دربارهٔ ستم‌دیدگان این حزب بی‌انصافی کرد، پس بهتر آن است که بگوییم دیکتاتوری در عراق، دیکتاتوری یک نفره است).^۲

کردهای شمال عراق مردمی با کشش‌های خارجی و رنج‌های داخلی هستند. آنها

۱. تیری دژاردن فرانسوی در کتاب صد میلیون عرب در ص ۴۸ در مورد نحوهٔ تشکیل عراق می‌نویسد: «عراق ساخته کاملاً مصنوعی انگلیس است که برای به انحصار درآوردن دو حوزهٔ نفتی کرکوک و بصره تصمیم گرفت سه جماعت یعنی کردها، ایرانیان و اعراب را در پایتختی که از پادها رفته بود گرد آورد. در اینکه در یک ملت عراقی یک روان عراقی وجود داشته باشد شک است.»

۲. وفیق السامرای با این اشاره، خواسته لااقل آب پاکی به دست خودش بریزد. به همین دلیل خود را از افراد مورد ستم واقع شده به‌دست حزب بعث قلمداد کرده است و مقصر اصلی را صدام حسین می‌داند.

برای تشکیل یک دولت کردی، گام برمی دارند (همچنان که کردهای غیر عراقی نیز چنین می کنند)، با این همه، می دانند که در منطقه گوش شنوایی برای شنیدن دیدگاه هایشان وجود ندارد. بنابراین، بدون چنین گوش های شنوایی در منطقه و بدون پشتیبانی مستقیم و نیرومند خارجی، حداقل در وضعیت موجود تحقق چنین خواسته ای، محال است. این واقعیت دشوار عواملی در دل خود دارد؛ مانند دیکتاتوری فردی و کشمکش های مختلف داخلی و خارجی که به تداوم امید [کردهای شمال عراق برای زندگی واقعی] در صحنه عراق [هم] کمک نموده است. کلید واقعی حل این بحران، تحقق دموکراسی و توسعه اقتصادی واقعی است؛ کلیدی که در سیاهی استبداد گم شده است و تا زمانی که پیدا نشود، بر دامنه خطرات افزوده خواهد شد.

۲. تقسیم بندی تقریباً متعادل مذهبی

اکثریت مذهبی در شمال عراق با اهل تسنن است.^۱ نیمی از آنها که کرد هستند، با توجه به دردها و آرمان هایشان، با نیمه دیگر که ناسیونالیست عرب و سنی هستند احساس هم دردی نمی کنند. این نیمه ناسیونالیست نیز، در صدام، چهره یک موجود درنده خو را می بیند. [زیرا] صدام تلاش نمود این نیمه را در تضاد با دیگران حفظ نماید تا با توجه به محاسبات شخصی، آنها را همچنان برای خود نگه دارد، اما با ناکامی مواجه شد.

در منطقه میانی [عراق] آمیخته ای از انسان های شیعه و سنی هستند که از خودکامگی صدام به ستوه آمده اند. اما در جنوب [عراق] اکثریت با اهل تشیع

۱. نویسنده در ترکیب مذهبی عراق با وجود حضور شیعیان در منطقه میانی و جنوب این کشور که به صورت اکثریت هستند، تنها به منطقه شمالی با اکثریت سنی و منطقه میانی با ترکیب شیعه و سنی اشاره کرده است. به نظر می رسد نادیده گرفتن شیعیان در عراق، مبین دیدگاه نویسنده در مورد ترکیب حاکمیت آینده پس از صدام است و نوعی چراغ سبز به کشورهای منطقه و کشورهای غربی می باشد.

است، برخی [از آنها طرفدار] ناسیونالیست عربی هستند و از خودکامگی فردی تنفر دارند و برخی احساس ستم‌دیدگی فرقه‌ای می‌کنند. به هر حال دشمنی با دیکتاتور، فصل مشترک بین این دو دسته است.

چه بسا برخی بگویند، عراق سنگ زیتنی زیبایی است که به تمدن و میراث فرهنگی و رقابت مشروع در این کشور می‌افزاید، همچنان که کشورهای اروپایی، امریکا، هند و پاکستان آمیزه‌ای از ده‌ها و شاید صدها حکومت و مذهب و دین هستند. بله، هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این پدیده باشد، ولی دو طرف با یکدیگر سنخیت ندارند و ویژگی‌های این رژیم‌ها با یکدیگر تفاوت ریشه‌ای دارد. از همین رو ما می‌گوییم که راه حل بحران عراق در تحقق دموکراسی و توسعه اقتصادی و بدون جدایی این دو از یکدیگر، نهفته است. آنچه که اینک ما داریم، بدترین رژیم در طول تاریخ است، پس باید از بین برود تا ما بتوانیم در سمت و سوی درست گام برداریم.

عراق در مقایسه با همه کشورهای عربی و حتی کشورهای جهان سوم، بنا به دلایل زیر، بیش از دیگران شایستگی بهره‌مندی از دموکراسی و توسعه را دارد:

- دارای ثروتی هنگفت و سرشار از گنج‌های زمینی است.
- دارای گوناگونی نژادی و مذهبی است که همه احساس ستم‌دیدگی می‌کنند و در جستجوی راه حل هستند.
- دارای زمینه‌های سیاسی است که ریشه در تشکلهای بسیار در کشور دارد.
- دارای تاریخ و میراث فرهنگی با عظمتی است.
- دیگران به آن چشمداشت دارند.
- ورود تدریجی به مرحله دموکراسی در این کشور ممکن است.

دایره دوم: کشورهای همسایه

چهار کشور عربی، در همسایگی عراق وجود دارند که سیاستی متضاد (و چندانگونه) بین آنها و رژیم عراق حاکم است. تداوم حاکمیت صدام، دارای

پیامدهای قطعی است که بر دامنه تضاد و بی‌ثباتی می‌افزاید و پیوسته زنگ خطر را به صدا درآورده و چراغ قرمز خطر را روشن نگه می‌دارد. دو کشور اسلامی نیز در همسایگی عراق وجود دارند. ایران در سرتاسر مرزهای شرق عراق، تنها کشور شیعه جهان است و بین این کشور و صدام دریایی از خون قرار گرفته است. هیچ یک از ادعاهای متقابل آنها هنوز پایان نیافته است و اینکه تصور نمایم صفحه گذشته پاک شده، ساده‌لوحی است و نادیده گرفتن آن نیز خطرآفرین است.^۱

[کشور اسلامی دوّم] ترکیه در شمال عراق و یک کشور اسلامی لائیک است. این کشور تنها سرچشمه آب‌های عراق و تنها منبع دو رودخانه عظیم دجله و فرات است.^۲ این دو رودخانه از آخرین نقطه جغرافیایی شمال و شمال غربی کشور تا پایین‌ترین نقطه جنوبی، در مسیری پر خیر و برکت، سراسر عراق را فرا می‌گیرند. ترکیه به نفت نیاز مبرم دارد و نفتی که خود در اختیار دارد حتی نمی‌تواند نیازهای محلی را برآورده سازد. شعار «آب را بگیرید و نفت بدهید» [از سوی ترکیه] گوش‌ها [ی‌ما] را پر کرده است. موضوع هموطنان عراقی [ما در مرز ترکیه]، که یک اقلیت کوچک هستند، بُعد بی‌سابقه‌ای از صحنه [روابط] ترکیه و شمال عراق است.

دایره سوم: جهان عرب

این دایره برای تحقق همکاری‌های سازنده، گسترده‌ترین دایره تلقی می‌شود. ولی سیاست‌های صدام، پیامدهای منفی زیر را در این خصوص برای ما به همراه داشته است:

-
۱. نویسنده کتاب به جنگ عراق علیه ایران اشاره دارد که رژیم متجاوز عراق هنوز خسارت ناشی از جنگ را به ایران پرداخت نکرده است.
 ۲. این توضیح در مورد فرات صحیح است، ولی در مورد رودخانه دجله غلط است؛ زیرا بخش اعظم رودخانه دجله از شعبات رودخانه‌های مختلف ایران تشکیل شده است.

- . در زمینه همکاری‌های اقتصادی: ما توان سرمایه‌گذاری و اجرای پروژه‌های مشترک را نداریم.
- . در زمینه همکاری‌های سیاسی: اعتماد و اطمینان به عراق دیروز و امروز از بین رفته است.
- . در زمینه همکاری و هماهنگی‌های نظامی: امکان چنین همکاری‌هایی برای مقابله با تهدیدهایی که جهان عرب را تهدید می‌نماید، وجود ندارد.
- . در زمینه همکاری‌های امنیتی: امکان همکاری از بیم رخنه امنیتی، وجود ندارد.

دایره چهارم: کشورهای اسلامی

این دایره از جمله راه‌کارهایی تلقی می‌شود که امکان تحقق منافع متقابل در آن وجود دارد.

دایره پنجم: جهان

- بنا به دلایل زیر، سیاست‌های صدام در بُعد جهانی، متحمل شکست‌های سنگینی شده است:
- . تکیه به رژیم‌های منزوی یا متلاشی.
- . ناتوانی در برقراری روابط صنعتی و علمی مشترک و یا بهره‌مندی از پیشرفت‌های بزرگ حاصله در این زمینه.
- . ورود به ستیزه‌جویی‌های آشکار و حساب نشده در معادلات و رقابت‌های جهانی.
- آشکارترین نشانه ناکامی وحشتناک سیاسی رژیم صدام آن بود که پسر صدام دستخوش عملیات خطرناک ترور قرار می‌گیرد و تعداد زیادی گلوله به بدنش اصابت می‌کند، ولی یک مکالمه تلفنی و یا یک تلگرام و یا هرگونه پیام همدردی در محکومیت این رویداد دریافت نمی‌نماید؛ حتی کسانی که به قیمت خون مردم عراق، اموال هنگفتی را به آنها اهداء نموده بود نیز برای وی پیامی ارسال نکردند؛ جز یاسر عرفات که تا این لحظه به عنوان رئیس یک کشور تلقی نمی‌شود.

در مرحله پیش از جنگ با ایران، ما روزانه یکصد میلیون دلار نفت صادر می‌کردیم. این مبلغ برای احداث روزانه هزار و پانصد دستگاه خانه مستقل و بسیار خوب و مناسب برای سکونت یک خانواده کامل عراقی یا برای احداث یک کارخانه در روز و یا یک کارخانه سنگین در هر ده روز، کفایت می‌کند.

اما امروز که حدود یک ربع قرن از حاکمیت صدام می‌گذرد، ما مشاهده می‌کنیم که هر آنچه راجع به پیشرفت‌های صنعتی به خورد ما داده‌اند، دروغی بیش نبوده است. معلوم شده است که صنایع و بازرگانی ما به صورت وحشتناکی به خارج وابسته است. حتی ساده‌ترین صنایع ما همچون چوب‌کبریت، صابون و پودرهای شوینده نیز به خارج وابسته است و آنچه که ما تولید می‌کنیم، بخش بسیار اندکی است، تا چه رسد به صنایعی همچون خودروسازی، ماشین‌سازی، تجهیزات صنعتی و مکانیزه‌ای که هرگز در عراق وجود نداشته‌اند.

در بخش کشاورزی، بیش از ۷۵ درصد نیازهای ما از خارج تأمین می‌شود. در سال ۱۹۹۰ بنا بر آمارهای رسمی ثبت شده در وزارتخانه‌های بازرگانی، کشاورزی، صنایع و برنامه و بودجه، ۳/۶ میلیون تن گندم مصرف کرده‌ایم، درحالی‌که فقط ۱۶ درصد آن را خودمان تولید کرده بودیم. این در حالی است که در کشور، آب‌های بسیاری به سمت خلیج [فارس] در جریان است و زمین‌های کشاورزی ما حداقل برای تأمین مواد غذایی یک جمعیت ۶۰ میلیونی، کافی است.

نگرشی ساده و سریع به شهرهای عراق نشان می‌دهد که:

. بغداد شاهد پیشرفت معقولی بوده است.

. به شهر تکریت (شهر صدام) توجه فراوانی شده است.

. به شهر موصل توجه اندکی شده است.

شهرهای اصلی عراق و پس از آن روستاها در مقایسه با درآمدهای اقتصادی و امکانات موجود مهندسی و همچنین در مقایسه با دستاوردهایی که در کلیه کشورهای همسایه و در ابعاد مختلف همچون شبکه‌های آب آشامیدنی،

شبکه‌های درمانی، جاده‌ها، تلفن، شبکه انتقال برق، نوع منازل، نهادهای دولتی، بنیادهای پزشکی، سازماندهی حمل و نقل، نهادها و انبارهای بازرگانی وجود دارد، مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند و در شرایط رقت‌باری به سر می‌برند.

هنگامی که میهمان مهمی وارد عراق می‌شود و ما می‌خواهیم میزان پیشرفت تمدن کشور را به او نشان دهیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه از آنچه که اجدادمان ساخته‌اند مدد جوییم. ما او را به دیدن آثار بابل و نمرود و دولت عباسی‌ها می‌بریم. اینها نیز مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند و به تلی از خاک تبدیل شده‌اند و بر بداقبالی عراق می‌گیرند.

صدام ما را وارد جنگ‌های خونینی نمود. اوّل با ایران و دوّم با اعراب و غربی‌ها. ما چیزهای زیادی را در این دو جنگ از دست دادیم. ما درآمدهای نفتی ۲۰ سال آینده را از دست دادیم و علاوه بر آن ۱۰۰ میلیارد دلار بدهی و غرامت جنگ کویت که احتمال می‌رود از ۲۰۰ میلیارد دلار تجاوز کند، بر شانه ما سنگینی می‌کند. عراقی‌ها در طول حاکمیت صدام حدود یک میلیون قربانی داده‌اند و ما اعتماد دیگران را از دست داده‌ایم. مردم ما را شمات می‌کنند یا از ما اظهار ناراحتی می‌کنند. اقلیتی از مردم هم هستند که به حال ما می‌گیرند یا ما را سرزنش می‌کنند. برخی از مردم نیز به ستم ستمگر علیه ستم‌دیده کمک می‌کنند تا عراق همچنان کشوری ضعیف و پاره پاره بماند.

شش سال از آخرین جنگ گذشته^۱ و طاعوت همچنان بر مسند قدرت تکیه‌زده است. او انسانی ذلیل و شکست خورده‌ای است که همچنان بر سینه‌های ما سنگینی می‌کند. او از بدترین روزنه‌های تاریخ وارد شد، تا برای ابد در کنار جنایت‌کاران قرار گیرد. او هر چند برای مدتی محدود همچنان باقی است و با تداوم موجودیت او محاصره آزار دهنده ملت و مخالفین رژیم توسط خارجی‌ها نیز تداوم پیدا خواهد کرد، ولی عراقی‌ها همچنان بر تداوم رویارویی با

۱. نویسنده به سال نگارش کتاب یعنی ۱۹۹۷ میلادی اشاره می‌کند که از جنگ عراق با کویت و عواقب آن در سال ۱۹۹۱ میلادی شش سال فاصله دارد.

صدام طاغوتی پافشاری می‌ورزند. زیرا این مسئله، مسئله ملت و این سرنوشت، سرنوشت ملت است. عراقی‌ها به آنچه که در پشت درهای بسته روی می‌دهد و همچنین تمایلات چندگانه و گاهی نیز توهّمات خارجی و یا محاسبات تداخل منافع متقابل وقعی نمی‌نهند. رژیم عراق ضعیف است و نشانه‌های ضعف او نیز بسیار است:

تجربیات گذشته‌اش با ناکامی مواجه شده و خانواده حاکم پاره پاره و نابود گردیده است. روند دور شدن از حزب [بعث] ادامه دارد. نظریات فرماندهان نظامی نادیده انگاشته می‌شود و دشمنان این رژیم بسیارند. همه آنها به طور قطع عوامل براندازی این رژیمند و منافع و مصالح مشخص شده در خانه‌های شطرنج بازی ملل، نمی‌تواند این سرنوشت را تغییر دهد!

حسین کامل کجاست؟ وطبان، سباعوی، برزان، فاضل صلفیج، ماهر عبدالرشید، علی حسن المجید، هاشم حسن المجید، عبد حسن المجید و ارشد یاسین کجایند؟ اینان که همگی خویشاوند صدام هستند، برخی معلول، برخی از کار برکنار، برخی زندانی، برخی فراری و برخی خانه‌نشین شده‌اند و برخی نیز به قتل رسیده‌اند. نخستین نسل رهبران حزب بعث و نسل‌های بعدی آن و رهبران ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ کجایند؟ همه آنها از صدام منزجر هستند.

این سنت زندگی نیست، بلکه اراده یک ملت است. این سمبل پایمردی و مقاومت است. این رویه، موجب وحشت و دردسر و تفرقه در خانواده حاکم شده است. صدام دشمن خداوند به وسیله او از او انتقام می‌گیرد.

هرکس که با او سرمایه‌گذاری کند، اشتباه می‌کند. هرکس که تصور کند خسونت او می‌تواند بر ملت غلبه کند، اشتباه می‌کند! هرکس که تصور کند می‌تواند به صدام برای ماندن و یا بازگرداندن زندگی کمک کند، در اشتباه است!^۱

۱. این دو بند و ادامه آن ریشه در قوه تخیل و شاید علاقه نویسنده به شاعری دارد. بنابراین برای دریافت نظر و دیدگاه نویسنده باید به نمادها و مفاهیم آورده شده در این دو بند، دقت کرد.

هرکس که تصوّر کند عراقی‌ها بین گریه و تظاهر به گریه تفاوتی قائل نیستند، در اشتباه است! هرکس که تصوّر کند عراقی‌ها آنچه را که بین سطرها نگاشته می‌شود درک نمی‌کنند، در اشتباه است! هرکس تصوّر کند عراقی‌ها بار دیگر «اسب تروا» خواهند شد، در اشتباه است! هرکس تصوّر کند عراقی‌ها فراموش خواهند کرد، در اشتباه است! هرکس تلاش کند که با وجود صدام به رنج ملّت عراق پایان دهد، در اشتباه است! هرکس تصوّر کند که ملّت عراق دست از مبارزه کشیده است، در اشتباه است!

هر امتی و هر ملّتی و هر فرقه‌ای شیوۀ زندگی خاص خود را دارد. من مطالب طولانی بسیاری راجع به دوران حکومت حجاج در عراق که به ظلم و ستم و استبداد مشهور است، مطالعه کرده‌ام. ولی به خاطر نبودن مدارک مستند با نقطه نظرات متفاوتی رو به رو شدم. نام او با طغیان و خشونت همراه گردیده است، اما من نتوانستم بدی‌هایی در او بیابم که در سطح بدی‌های صدام باشد. خشونت و قساوت قلب حجاج هرگز با فساد و یا چپاول اموال ملّت و یا بی‌بندوباری در رهبری همراه نبوده است. صدام اشتیاق شدیدی به تاریخ دارد. او ده‌ها مزدور و بیچاره را اجیر نمود تا تاریخ تحریف‌شده‌ای را برای او بنگارند و وی را الهی جلوه دهند. آنها چیزی را می‌نویسند که او دوست دارد. او دیوار آهنینی ایجاد کرده و تمام صداها را آزادی را در نطفه خفه کرده است. او بیهوده تصوّر کرده است که می‌تواند دهان مردان آزاده را ببندد. او قصد داشت مرزها را بر ما ببندد و ما را در همان قوطی قرار دهد که برای خود او نیز تنگ است. او فراموش کرده است که ملّت اراده‌ای و امتی دارد.

من به حسین کامل^۱ بسیار اصرار کردم که اسرار عمومیش صدام را برملا کند

۱. حسین کامل در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹)، یکی از محافظان ویژه صدام بود. در اوایل سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) با درجه سرگردی مسئول کمیته صنایع نظامی شد و یک سال بعد با دختر صدام "رغده" ازدواج کرد. حسین کامل در ۱۹۹۵/۸/۸ از عراق به اردن فرار کرد؛ زیرا فهمیده بود که دیگر مورد اطمینان صدام نیست و او علاقه‌مند است قدرت در دست پسرانش متمرکز شود. مدتی بعد، وی با نوشتن نامه‌ای به صدام درخواست عفو و بازگشت کرد و پس از مشاهده نامه صدام با عنوان "فرمان عفو" به عراق بازگشت. اما در ←

و او را رسوا سازد، ولی او چنین نکرد، زیرا همچنان امید به بازگشت داشت. کسی چه می‌داند؟ شاید او که در بستر ابدیش خفته است، از اینکه به توصیه من عمل نکرده احساس پشیمانی نماید. به هر حال حسین کامل باید برای همه کسانی که در پست‌های نزدیک به صدام کار کرده‌اند و سپس از او جدا شده و سکوت اختیار کرده‌اند، درس عبرت خوبی باشد. همه آنها باید رژیم را رسوا سازند، زیرا این یک جنگ روانی است و حق و تاریخ نیز همین را می‌گویند.

حزب بعث و نیروهای مسلح از صدام و کارهایش بیزار هستند. اهالی تکریت از صدام و کارهایش بیزار هستند. منطقی و عاقلانه نیست که این اقشار گسترده را به خاطر جنایات صدام متهم نماییم. فقط تعداد اندکی هستند که در جنایات صدام سهیمند.^۱

عاقلانه آن است که شخص صدام و سپس این تعداد اندک را از دیگران جدا نماییم. من در این کتاب تلاش خواهم کرد تصویری متمرکز و فراگیر [از اوضاع عراق] ترسیم نمایم. با این امید که ان‌شاءالله نوشته‌های دیگری را اعم از اینکه مربوط به برخی از موضوعات این کتاب یا دیگر حقایق باشد در آینده منتشر نمایم. از خداوند متعال می‌خواهم به ما در رسیدن به آنچه که در چارچوب مفاهیم حق و عدالت به سویش گام برمی‌داریم کمک کند. طاغوتیان خودکامه [نیز] بدانند که صدای آزادی صدای حق است و هیچ‌گاه خفه نمی‌شود. باطل رفتنی است و پرچم آزادی و عدالت بر فراز آسمان عراق به اهتزاز درخواهد آمد.

والله الموفق

سرلشکر ستاد وفیق السامرای

۱۹۹۷/۲/۱ میلادی

← تاریخ ۱۹۹۶/۲/۲۲، تلویزیون عراق خبر طلاق دختر صدام از حسین کامل را اعلام و دو روز بعد خبر کشته شدن او را منتشر کرد.

۱. نویسنده برای این ادعا هیچ‌گونه دلیلی را ارائه نکرده است. به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت وفیق‌السامرای از بیان این مطلب علاوه بر تلاش برای تبرئه خودش به نوعی سعی دارد به ارتش عراق و اعضای حزب بعث اطمینان بدهد.

زندگی نامه نویسنده

در کتاب‌ها آورده‌اند که سام بن نوح^(ع) در سامراء زندگی می‌کرد. نخستین حروف نام این شهر با نام وی شروع می‌شود. پس از آن در این شهر عبادتگاهی برای مسیحیان ساخته شد. پس از گذشت یک دوره طولانی المعتصم خلیفه عباسی، سامراء را به جای بغداد به عنوان پایتخت خود برگزید. وی در قلمرو سامراء گسترده‌ترین و زیباترین شهر دنیا را بنا کرد. به گونه‌ای که شایسته پایتخت گسترده‌ترین، نیرومندترین و بزرگ‌ترین حکومت در جهان باشد. از جمله ویژگی‌های سامراء، هوای پاکیزه و زندگی لذت‌بخش آن است. عبور رودخانه جلودان «دجله» از نزدیکی دشت‌های آن سبب گردیده تا درباره این رودخانه و چشم‌انداز گسترده آن اشعاری سروده شود. المعتصم مسجد جامع سامراء و گلدسته آن را که به نام «ملویه» معروف است و هنوز با گذشت بیش از یک هزار سال از زمان احداث آن زیبایی و طراحی دقیق و جالب توجه خود را حفظ کرده است، برپا نمود. هنوز قسمت‌های اصلی کاخ خلیفه عباسی که مشرف بر کرانه شرقی رود دجله می‌باشد، پابرجا و استوار است. به گونه‌ای که با طاق کسری رقابت می‌کند. این شهر در خیابان‌های طولانی و عمق ده‌ها کیلومتر گسترش پیدا کرد و خلفای عباسی یکی پس از دیگری این شهر را برای اقامت خود برگزیدند. آنها قبل از بازگشت پایتخت به بغداد، برای ۵۲ سال متوالی سامراء را به عنوان مرکز حکومت خود انتخاب کردند و سپس بغداد را برگزیدند.

کاخ‌های متعدّد و از جمله کاخ با عظمت «العاشق» دقیقاً روبه‌روی «کاخ خلیفه» (عباسی) در کرانه رودخانه دجله قرار گرفته است. با توجه به عرض این رودخانه که در موقع طغیان به چند کیلومتر می‌رسد و با توجه به ساختار جدید

این شهر و گسترش مدارس علمی و طراحی و مهندسی دقیق آن و استقرار سربازان (نیروهای مسلح) در پادگان‌های ویژه در اطراف سامراء - که تا به امروز آثار آنها پابرجا است - این شهر را «سُرَّ مَنْ رَأَى» (دلشاد می‌شود هر که آن را ببیند) نام نهادند. در دوران حکومت عباسی‌ها نیز نام رسمی شهر همین بوده است.

[من] در فاصله یک کیلومتری از کرانه غربی رودخانه دجله، یعنی در جنوب سامرای فعلی و در روستای «القلعه» زاده شدم. روزی که من به دنیا آمدم مقررات منع رفت و آمد برقرار بود. زیرا در این روز از ماه اکتبر سال ۱۹۴۷ کار آمارگیری در سطح عراق، در حال انجام بود. چهل سال پس از این تاریخ، من از اداره ثبت احوال سامراء راجع به تاریخ انجام این آمارگیری پرسیدم، آنها به من اطلاع دادند که این کار در ۱۲/۱۰/۱۹۴۷ انجام شده است.

من در زندگی پاکیزه روستایی پرورش یافته و بزرگ شده‌ام و به آن افتخار می‌کنم. زیرا روش تربیت من، ریشه‌های اصالت عربی و ارزش‌های اسلامی را در وجودم تحکیم بخشید. در روستای «القلعه» ایستگاه قطار سامراء واقع شده بود؛ در شرایطی که روستای ما از طریق جاده آسفالت‌ه و حیاتی موصول، فقط ۱۲۰ کیلومتر با پایتخت فاصله داشت، ولی هیچ راه آسفالت‌ه‌ای به روستای ما نمی‌رسید. خودروهای حمل و نقلی که از روستای ما می‌گذشتند، بسیار اندک بودند. [اما] ایستگاه راه‌آهن به روستای ما رنگ و لعاب متمدّانه می‌بخشید.

القلعه پذیرای خیل زائران مسلمانی است که از سطح دنیا برای زیارت ائمه^[ع] - یعنی حضرت امام علی (بن محمد) الهادی^[ع] و حضرت امام حسن (بن علی) العسکری^[ع] - و مکان تولد و غیبت حضرت محمد [بن الحسن] المهدی^[ع] به سامراء مشرف می‌شوند. اصل و نسب عشایر سامراء به این امامان و یا به کسانی که پیش از اهل بیت رسول‌الله^(ص) می‌زیسته‌اند، باز می‌گردد. با آنکه برادران شیعه جعفری امام هادی^[ع] را یکی از دوازده امام مذهب خود می‌دانند، ولی اهالی سامراء که همگی از پیروان اهل تسنن هستند، این امام جلیل‌القدر را از خود و منتسب به خود می‌دانند و اشعاری در ستایش ایشان می‌سرایند؛ در حالی که این امام با خلفای عباسی اختلاف داشته است.

از آنجا که اصل و نسب عشایر سامراء به اهل بیت رسول اکرم (ص) بازمی‌گردد، مرقد‌های ائمه^[ع] در نجف و کربلا و کاظمین آنها را به سوی خود جذب می‌کند و عشق به تاریخ ریشه‌دارشان را برمی‌انگیزاند؛ همین مسئله سبب گردیده است تا رابطه و کشش بین آنها و اهالی جنوب عراق، نیرومند و آگاهانه باقی بماند و اهالی سامراء، روابط محکمی نیز با برادران گُردشان داشته باشند.

آشنایی با حزب بعث

سال ۱۹۵۶ در حالی که من در کلاس دوم و یا سوم ابتدایی بودم، از مرحومه مادرم خواهش کردم که اجازه دهد کاغذهای جاسازی شده در منزلمان را مطالعه کنم. تیترا اصلی این اوراق «سوسیالیست» و نشریه داخلی حزب بعث عربی سوسیالیستی بود. پس از آنکه اوراق را مطالعه کردم، به مادرم گفتم: «اینها حزبی است!» او از این حرف من ناراحت شد، زیرا نگران حال سه پسر دیگر بعثی‌اش بود که کوچک‌ترین آنها هفت سال از من بزرگ‌تر بود. مادرم اوراق را در آتش سوزاند. مطالعه نشریات داخلی سرآغاز خودجوش زندگی سیاسی من بود. با آغاز جنگ کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، اگر چه کودک خردسالی بودم، ولی اشتیاق زیادی به شنیدن سخنرانی‌های مرحوم جمال عبدالناصر و همچنین سرودهای ملی مصر، که دارای رنگ و لعاب ناسیونالیستی، عربی بودند داشتم. سرود «الله اکبر» و همچنین «لیبک یا علم العروبه» (لیبک ای پرچم عربیت) ژرفای وجود جوانان را شدیداً تکان می‌داد. صدای احمد سعید (گوینده رادیو)، ما را به رادیوی «صوت العرب» که به خانه‌های اغلب مردم عرب راه یافته بود، وابسته کرده بود. بیش از یک ربع قرن پیش، کتابی را با عنوان «ناصر اعراب» که به وسیله یکی از گزارشگران خبرگزاری «آسوشیتدپرس» تدوین شده بود مطالعه کردم. وی وضعیت مردم (در روزهای جنگ کانال سوئز) را چنین تفسیر می‌کرد:

«مردم موج دستگاه‌های رادیوی خود را روی رادیو «صوت العرب» که با شدیدترین روش برای مقابله با حکومت عبدالکریم قاسم و به ویژه در آخرین

سال‌های دهه پنجاه به کار گرفته شده بود، تنظیم می‌کردند. این کار تا زمان سرنگونی وی در ۸ فوریه ۱۹۶۳ نیز ادامه داشت.»

کسانی که می‌دانستند اهالی روستای القلعه موفق شده‌اند به رده‌های بالای حزب (بعث) رخنه کنند، اندک بودند. دو نفر از اهالی این روستا یعنی عبدالخالق السامرای و عبدالله السلوم السامرای به عضویت نیروهای فرماندهی قومی حزب بعث درآمدند.

این فرماندهی بالاترین رده رهبری در حزب بعث است. علاوه بر آن تعداد زیادی از اهالی القلعه که از توابع شهر سامراء است، جایگاه‌های مهمی را در این حزب به خود اختصاص داده‌اند. صدام و دیگر افراد نیز بنا به دلایل حزبی رفت و آمد زیادی به سامراء داشتند.

کودتا علیه رژیم پادشاهی

صبحگاه روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ در حالی که من در حیاط خانه‌مان خوابیده بودم، مرحوم پدرم وارد منزل شد و گفت: «رادیو را روشن کنید!» پس از آنکه رادیو را روشن کردیم عبدالسلام محمدعارف مشغول خواندن اولین بیانیه کودتا بود و خبر از سرنگونی رژیم پادشاهی و اعلام رژیم جمهوری می‌داد. معلوم شد که تیپ ۱۹ پیاده، به فرماندهی سرتیپ عبدالکریم قاسم و تیپ ۲۰ پیاده به فرماندهی سرهنگ ستاد عارف از استان «دیالی» به طرف بغداد پیشروی کرده‌اند و توانسته‌اند ایستگاه رادیو، دربار پادشاهی و دیگر جایگاه‌های حساس را به اشغال خود درآورند. حکومت وقت اقدامات دفاعی مناسبی انجام نداده بود؛ حتی گارد پادشاهی که صرفاً یک گارد فرمایشی بود. کشتار سردمداران حکومت پادشاهی، به شیوه‌ای صورت گرفت که کار صحیحی نبود.

ملک فیصل پسر ملک غازی - براساس آنچه که نقل شده است - شخصیت محبوب و میهن پرستی بود. پدرش غازی هنگامی که بر اثر حادثه رانندگی دار فانی را وداع گفت مردم را در غم و اندوه فروبرد. مردم در رشای او چنین

می‌گفتند: «الله اکبر ای اعراب! غازی دیگر در خانه‌اش نیست. ستون‌های آسمان به لرزه درآمده و اتومبیل تصادف کرده است!» به هر حال، نه ملک فیصل و نه دایی وی عبدالله که نایب السلطنه بود و نه خانواده ایشان و نه نوری السعید جنایتی در حق مردم و کشور عراق، به اندازه بخشی از جنایت‌های صدام طاعوتی مرتکب نشده بودند. حکومت آنها مبتنی بر قانون اساسی بود و این امکان وجود داشت که با گسترش حکومتشان زندگی مردم وارد مرحله بهتری گردد. مصیبت بزرگ فقدان پادشاهان در عراق، موجب مصیبت‌هایی شده است که تا به امروز نیز ادامه دارد. عراقی‌ها نام این مصیبت‌ها را «آه پادشاه» گذاشته‌اند و منشأ کلیه رویدادهای دردناکی را که طی ۳۸ سال گذشته دامنگیرشان گردیده است، جنایت‌های ددمنشانه‌ای مانند بر زمین کشیدن و مثله کردن اجساد خانواده پادشاهی می‌دانند.

چند ماهی از کودتا نگذشته بود که اختلاف بین سرهنگ ستاد عبدالسلام محمدعارف - این افسر میهن‌پرست که ریشه‌های عشایری منطقه میانی عراق و ذهنیت ناسیونالیستی، عربی داشت - از یکسو و رئیسش عبدالکریم قاسم - که به درجه سرلشکری ستاد نایل آمد و دارای گرایش‌های میهن‌پرستانه دور از مبانی نظری ناسیونالیستی بود، ولی در عین حال کمک‌های سخاوتمندانه‌ای به انقلاب الجزایر کرده بود - به وجود آمد.

اواخر سال ۱۹۷۶ هنگامی که من با درجه سروانی، دانشجوی دانشکده ستاد عراق بودم، برای بازدید از کشورهای شمال آفریقا مسافرت کردیم. در این سفر از مصر دیدن و با سرلشکر محمد عبدالغنی الجمصی وزیر جنگ وقت کشور مصر دیدار کردیم. پس از آن عازم تونس، الجزایر و مراکش شدیم. آقای محمد صالح یحیایوی یکی از رهبران انقلاب و جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر سخنانی در جمع ما ایراد نمود و طی آن از پشتیبانی عراق از انقلاب الجزایر تمجید فراوانی به عمل آورد؛ هرچند این کمک‌ها در دوران عبدالکریم قاسم صورت گرفته بود، اما وی در سخنانش به قاسم اشاره‌ای نکرد. سخنان وی آنچنان احساسات و عواطف افسران دانشجو را برانگیخت که همه را به گریه واداشت.

شکاف‌های انقلابی

جریان ناسیونالیست عربی در کنار عبدالسلام محمدعارف ایستاده بود، در حالی که جریان کمونیستی و دیگر جریان‌ها به عبدالکریم قاسم پیوستند؛ جنوب عراق و تا حدودی شمال این کشور نیز در کنار قاسم قرار گرفتند. این جبهه‌گیری‌ها حالت پایدار و باثباتی به خود نگرفت، ولی عبدالکریم قاسم از سوی جریان ناسیونالیستی عربی متهم به اتهاماتی گردید که معمولاً در مورد دیگر جریان‌های مخالف به کار گرفته می‌شد؛ از جمله این اتهامات، عملکرد فراملیتی بود که مفهوم عام آن «وفاداری به غیر از امت عرب» است. مرحله‌تاریکی از تاریخ جدید عراق آغاز گردید. مشکلات موجود دو جریان و کشمکش بین طرف‌های مختلف در عراق، شکل‌های مشخص و پوشش حزبی به خود گرفت. عبدالکریم قاسم مجبور شد موضع خود را به صورت متناقضی در قبال حزب کمونیست و جنبش کُرد عراق تغییر دهد. گاهی به کمونیست‌ها احترام می‌گذاشت و گاهی نیز، آنها را زندانی می‌کرد. ولی جریان ناسیونالیست عربی که شامل ناصری‌ها و بعثی‌ها بود، همچنان به مخالفت و مبارزه شدید خود علیه عبدالکریم قاسم ادامه می‌داد. در کشاکش این رویدادها، نگرش من - که در آغاز زندگی خود بودم - آمیخته‌ای از همبستگی با ناسیونالیست عربی و حزب بعث و گرایش ناصری و امید به آزادی و وحدت بزرگ امت عرب بود. در تظاهرات و اعتصاب‌های دانشجویی و تحصن‌هایی که زمینه‌ساز جنبش ۱۴ رمضان (۸ فوریه ۱۹۶۳) بود و منجر به سرنگونی حکومت عبدالکریم قاسم و به قدرت رسیدن حزب بعث عربی سوسیالیستی با ریاست جمهوری عبدالسلام محمدعارف شد، شرکت می‌کردم.

گارد ملی که یک نیروی مسلح از جوانان بعثی بود، تشکیل گردید. عبدالناصر ۲۰ هزار قبضه سلاح فردی (با کالیبر ۹ میلی‌متری) به این نیروها اهداء نمود زیرا وی سرنگونی عبدالکریم قاسم را یک پیروزی برای خود و گامی برای طرح وحدت بین مصر، سوریه و عراق تلقی می‌کرد. پس از آنکه این جنبش موفق شد حکومت را در عراق به دست گیرد درهای زندان‌ها باز شد تا دشمنان انقلاب را در خود پذیرا گردد. انحرافات و توهین نسبت به اراده مردم که به بهانه حفظ امنیت انقلاب

و مقابله با کمونیزم و فرامیختی و ارتجاع صورت می‌گرفت، ابعاد غیر قابل قبولی به خود گرفت. اعضای حزب به جنگ علیه دشمنانشان بسنده نکردند، بلکه دامنهٔ اختلافات در میان خودشان نیز گسترش پیدا کرد، تا آنجا که سرهنگ دوم خلبان منذر توفیق الوندای فرمانده اسکاادران هوایی احتیاط و فرماندهٔ وقت گارد ملی، یک هواپیمای «هانتز» ساخت انگلستان را به پرواز درآورد و کاخ ریاست جمهوری را برای به قتل رساندن عبدالسلام عارف مورد حمله قرار داد و اختلاف و شکاف در میان صفوف حزب بعث وارد مرحلهٔ جدیدی شد.

«بیانیهٔ شمارهٔ یک» برای بار دوم

صبحگاه ۱۸/۱۱/۱۹۶۳ عبدالسلام محمدعارف، رئیس‌جمهور عراق، بار دیگر از رادیوی بغداد بیانیهٔ شمارهٔ یک را قرائت نمود. ناسیونالیست‌های عرب، نام آن را «انقلاب نوامبر» نهادند، در حالی که بعضی‌ها از آن تحت عنوان «ارتداد (بازگشت) سیاه نوامبر» یاد می‌کنند. در صبح روز «ارتداد» من از جمله کسانی بودم که در برابر رژیم جدید سلاح به دست گرفتم، در حالی که فقط ۱۶ سال سن داشتم.

پس از آغاز موج گستردهٔ دستگیری و تبعید بعضی‌ها، شکاف در صفوف حزب بعث به وجود آمد. برادر افسرم مجبور به بازنشستگی گردید و برادر دیگرم به جنوب عراق تبعید و مجبور به اقامت اجباری در آنجا شد. برادر سومم نیز به مدت ۱۰۰ روز زندانی شد. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی‌ام در تابستان ۱۹۶۵ تقاضانامهٔ ورود به دانشکدهٔ نظامی را ارسال کردم. بنا بر روش جاری آن روزها، دربارهٔ هویت افرادی که خواستار ورود به دانشکده‌ها و مراکز آموزش نظامی بودند، از سوی مراکز امنیتی منطقه تحقیقات لازم صورت می‌گرفت. افسر امنیتی سامراء، فردی به نام ابراهیم السویدی بود. وی کار خود را از درجهٔ یک پلیس امنیتی ساده آغاز کرده بود و دشمن سرسخت بعضی‌ها بود. اطلاعاتی را دریافت کردم که نشان می‌داد سازمان امنیتی سامراء عزم خود را جزم کرده است تا برای جلوگیری از پذیرش من در دانشکدهٔ نظامی پرونده‌سازی کند. پدرم به حاج خلیل الحاج عبدالله الدوری

متوسّل گردید. وی یکی از چهره‌های سرشناس جنبش ناصری‌ها بود. او مرا به همراه خود به نزد افسر امنیتی سامراء برد. آن افسر چنین گفت: «وفیق در روز هجده نوامبر ۱۹۶۳ در برابر انقلاب، مسلسل به دست گرفته بود.» شخص میانجی در پاسخ گفت: «این حرف‌ها را باور نکن زیرا در آن هنگام وی کودکی بیش نبود و هنوز ریش بر صورت او ظاهر نشده بود.» همکاری الدوری کار مرا آسان کرد و توانستم وارد دانشکده نظامی شوم؛ در ۱۹۶۵/۱۰/۲۶ تحصیلات خود را شروع کردم و در روز ۱۹۶۸/۳/۶ با درجه ستوانی فارغ‌التحصیل شدم. محل خدمت با قرعه‌کشی میان نیروهای پیاده تعیین شد و برخلاف میلم برای کار به پاسگاه‌های «نالپاریز» در مناطق شمالی عراق و در حوالی پنجوین، در بخش سلیمانیه اعزام شدم. در آن هنگام بر این باور بودم که می‌توانم برای تحقّق اهدافم به یکی از دو گروه ناصری‌ها و بعضی‌ها ملحق شوم. بیش از آنکه به بعضی‌ها گرایش داشته باشم، به نیروهای ناصری گرایش داشتم. بعضی‌ها در آن هنگام به دو جریان تقسیم شده بودند: جریان احمد حسن البکر - صدام و جریان چپ‌گراها و هواداران حزب بعث سوریه. این در حالی بود که من عملاً با جریان چپ‌گرا همکاری می‌کردم. ناگهان به دنبال ضعف و ساده‌لوحی عبدالرحمن عارف، صدام با تبانی فرمانده تیپ گارد ریاست جمهوری وقت، یعنی سرهنگ دوم ستاد ابراهیم عبدالرحمن الداود و سرهنگ دوم ستاد عبدالرزاق النایف (معاون مدیر استخبارات) و سرگرد سعدون غیدان (فرمانده گردان تانک ریاست جمهوری) توانست قدرت را به دست گیرد. این اتفاق در روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ روی داد. آنها فقط توانستند ۱۳ روز بر مسند قدرت تکیه زنند. از آن زمان تا نیمه اوّل سال ۱۹۶۹ بعضی‌ها مرا جهت بازگشت و ارتباط مجدّد با حزب تحت فشار قرار دادند و من موافقت کردم. یک تلگرام فوری از سوی رئیس ستاد مشترک ارتش صادر شد و طی آن به عنوان جانشین فرماندهی هنگ دوم تیپ ۱۹ پیاده در نالپاریز تعیین شدم. این تلگرام چشم‌ها را به من خیره ساخت، زیرا از سوی رئیس ستاد مشترک ارتش صادر شده بود در حالی که این‌گونه جابه‌جایی‌ها در اختیار فرماندهان یگان‌ها و یا تیپ‌ها است.

دوره‌های مخصوص بعثی‌ها

با وجودی که بعثی‌ها به دلیل توانمندی‌های نظامی و سرزندگی فراوانم مرا دوست داشتند و به من احترام می‌گذاشتند، ولی پیوسته با اقدامات زشت برخی از آنها در ستیز بودم. چنین احساس می‌کردم که دوره‌های ویژه‌ای که برای ستوان‌یارهای رزمی، آن هم فقط برای بعثی‌ها تدارک دیده شده بود، توانایی ارتش را تضعیف می‌کند. علاوه بر آن با نیروهای ناصری احساس همبستگی می‌کردم و آزارهایی که دامنگیر آنها شده بود، اثرات روحی بدی در من برجای گذاشته بود. بسیاری از ستوان‌یارهای رزمی به دخل و تصرف‌های شخصی در یگان‌ها می‌پرداختند و افسران ناسیونالیست و مستقل مجبور می‌شدند از سربازان و درجه‌داران بعثی دلجویی به عمل آورند و من آمادگی چنین رفتاری را نداشتم.

اوایل سال ۱۹۷۰ دریافتم که یکی از افسران با جریان ناصری در ارتباط است، لذا تماس‌هایم را با وی فزونی بخشیدم تا آنجا که وی اعتراف کرد ناصری است. در آن هنگام هنگ ما در منطقه «قوراتو» در شمال خانقین و در مرزهای ایران استقرار داشت. پس از بحث و تبادل نظرهای فراوان، به اتفاق او به حزب وحدت سوسیالیستی پیوستیم؛ در حالی که هنوز وابستگی خود را به حزب بعث عربی سوسیالیستی حفظ کرده بودم. آیین‌نامه فرهنگی هواداران حزب بعث، در صفحه اول خود چنین می‌نویسد: «هرکس با وجود تداوم وابستگی خود به حزب بعث عربی سوسیالیستی، به حزب دیگری بپیوندد محکوم به اعدام می‌شود.» این جمله تهدیدآمیز، هیچ‌گاه پشت مرا به لرزه درنیاورد، زیرا خیلی زود در جریان جنایت‌های رهبری حزب بعث که توسط احمد حسن البکر و صدام حسین صورت می‌گرفت، قرار گرفتم و این اولین مبارزه جویی مخفی من با صدام بود. افسر مذکور به من اطلاع داد که مرحوم دکتر راجی التکریتی یکی از سران اصلی رهبری حزب وحدت است. این افسر بعدها به درجه سرلشکری رسید و در سال ۱۹۹۳ اعدام شد.

روابط من با حزب ناصری تا چند سال ادامه داشت، ولی به دنبال ضربه‌های سختی که بر پیکره حزب وارد گردید، ارتباطم با آن قطع شد. خداوند متعال اراده کرده بود مسیری که من در آن فعالیت داشتم از آماج ضربات در امان بماند. در آغاز سال ۱۹۷۱ مرا برای شرکت در دوره امنیتی نظامی در آموزشگاه کل اطلاعاتی - نظامی بغداد فراخواندند. موضوع‌های اطلاعاتی در کنار مباحث امنیتی، در این دوره آموزش داده می‌شد. با وجودی که تلاش زیادی در این دوره به خرج ندادم، ولی در میان ۳۰ افسر به رتبه چهارم دست یافتم و در پایان دوره نیز به من پیشنهاد شد که به عنوان مدرس در آموزشگاه انجام وظیفه نمایم. پس از بازگشت به هنگ خودم که از «قوراتو» به «جلولاء» منتقل شده بود، برخورد بسیار شدیدی بین من و مسئول هنگ که او نیز اهل سامراء بود، به وجود آمد. زیرا وی در یکی از نشست‌های حزبی اظهار کرد که به وجود خداوند ایمان ندارد. به او گفتم که این مسئله‌ای است که فقط مربوط به تو می‌شود و نباید آن را در حضور ما بیان کنی. اما او همچنان به حرف‌های خود ادامه داد. من ناراحت شدم و گفتم: «آیا شما قصد دارید ما را به افرادی ملحد تبدیل کنید؟!» و با کلمات تندی به او حمله و جلسه را ترک کردم. خیلی زود، کمیته‌ای از سوی فرماندهی شعبه حزب [در محل خدمت من] برای بررسی اتهامات وارده به من در زمینه نافرمانی نسبت به حزب و ربط دادن این موضوع با حرکت سرهنگ ستاد محمدعلی سعید مدیر حرکت‌های نظام - که هرگز او را ندیده بودم - تشکیل گردید. شخصاً اقدام به دفاع از خود و زدودن اتهامات وارده نمودم و آنها به انتقال من از جانشینی فرماندهی هنگ به فرماندهی جوخه پیاده هنگ سوم تیپ ۲۴ سبک «دربندیخان» در ژوئیه ۱۹۷۱ بسنده کردند. من به فرماندهی یکی از پاسگاه‌های مشرف بر سد دربندیخان منسوب شدم؛ جایی که ۱۷ سال بعد نبردهای خونین با نیروهای ایرانی در آن به وقوع پیوست.

در اطلاعات

پس از کمتر از چهار ماه، حکم انتقال افسری که از سوی حزب مورد خشم و غضب واقع شده و به خاطر نفرتش از رهبری حزب بعث و مخالفت و تنفرش از اقدامات سوء و انحرافات خطرناک صدام، به صورت پنهانی به حزب وحدت سوسیالیستی پیوسته بود، صادر شد و وی را به مدیریت استخبارات نظامی منتقل نمودند. قرار شد من به سرویس‌های اطلاعات منطقه جنوبی [عراق] در بصره اعزام شوم. در آنجا به فرماندهی بزرگ‌ترین مراکز اطلاعاتی جنوب در استان «میسان» (العمارة سابق) منصوب شدم.^۱ در حالی که هنوز ۲۴ سال بیشتر سن نداشتم، خود را رودرروی نهادهای اداری و دخل و تصرف‌های سرکشانه سرویس‌های امنیتی ناظم کزار و برخی از مقامات نظامی و غیرنظامی حزب بعث از یک سو و ایران، با سرویس‌های امنیتی‌اش، از سوی دیگر دیدم. روز ۱۹۷۱/۱۱/۲ روند زندگی تلخ من آغاز گردید؛ زندگی‌ای که آرزو داشتم مرا به هدف بزرگم برساند. یک ربع قرن خود را برای به دست گرفتن قدرت از روی تمایلات نفسانی آماده می‌کردم که این هدف به هدف بزرگ‌تر و فراگیرتر و شرافتمندتری تبدیل گردید؛ یعنی مشارکت جدی و مخلصانه در امر نجات مردم عراق از شر طاعوت‌ها و تحقق حقوق ملت برای بهره‌مندی از یک زندگی آزاد و شرافتمندانه. چند ماه بیشتر نگذشته بود که نام من در کار اطلاعات، به ویژه در جمع‌آوری اطلاعات راجع به ایران و مبارزه با سرویس‌های اطلاعاتی این کشور درخشید. در آن هنگام، نبرد سختی بین ما و سرویس‌های اطلاعاتی ایران در زمینه جاسوسی و مین‌گذاری در راه‌های مرزی درگرفته بود. سرویس‌های اطلاعاتی به خاطر شیوه جدیدی که در نگارش اطلاعات نظامی به کار گرفته بودم و تا آن هنگام رایج نبود، شیفته کار من شده بودند. این دوران

۱. استان میسان مقابل نیمه جنوبی ایلام و شمال خوزستان قرار می‌گیرد. بنا بر این توضیح، و فیه الساماری در منطقه یاد شده با اقدامات و تلاش‌های ساواک دهلران و دزفول و ضداطلاعات تیپ ۲ زرهی دزفول مقابله می‌کرده است.

چندان دوام پیدا نکرد، زیرا ناظم کزار نقشه براندازی حکومت را در سر می‌پروراند و یکی از لوازم اساسی این کار، کنار گذاشتن دیگر سرویس‌های اطلاعاتی بود. ولی از آنجا که امکان انحلال اداره اطلاعات نظامی وجود نداشت، وی توانست موافقت مسئولین را برای انحلال شبکه‌ها و مراکز اطلاعاتی، به ویژه در منطقه جنوبی جلب نماید. چون استخبارات نمی‌توانست در برابر این دستور بایستد، مرا به یک مسؤولیت [اطلاعاتی] دوم در قرارگاه لشکر پنجم مکانیزه منصوب کردند. با درجه ستوان یکمی به انجام مأموریت‌های اطلاعاتی درباره ایران و در جبهه‌ای به طول ۴۰۰ کیلومتر، از منطقه «شیخ سعد» تا «فاو» مشغول شدم.^۱

در بهار سال ۱۹۷۳ با وجود آنکه چندان به مسائل حزبی پایبند نبودم، درجه حزبی مرا افزایش دادند و به عنوان عضو حزب شناخته شدم. در آغاز ماه اول سال ۱۹۷۴ میلادی به اداره استخبارات نظامی منتقل شدم و در آنجا به بخش «امور ایران» معرفی گردیدم. تا آغاز سپتامبر ۱۹۷۵ همچنان در استخبارات باقی ماندم و سپس به دانشکده ستاد عراق پیوستم و با درجه سروان ستاد در ۱۹۷۷/۴/۷ فارغ التحصیل شدم. در این هنگام به عنوان افسر رکن ۳ ستاد تحرکات تیپ سوم پیاده در «خانقاه» در نزدیکی «رواندوز» در شمال عراق معرفی شدم. فرمانده این تیپ را مردی شجاع، مؤمن، نیرومند و شدیداً مخالف صدام یافتیم. او نیز همین خصوصیت‌ها را بی آنکه بر زبان آورد، در من احساس کرد.

در وزارت دفاع

در آغاز ماه یازدهم سال ۱۹۷۷ به شبکه اطلاعاتی منطقه شمال منتقل شدم و تا آغاز ماه اول سال ۱۹۷۸ در این قسمت به عنوان افسر ستاد شبکه مشغول انجام

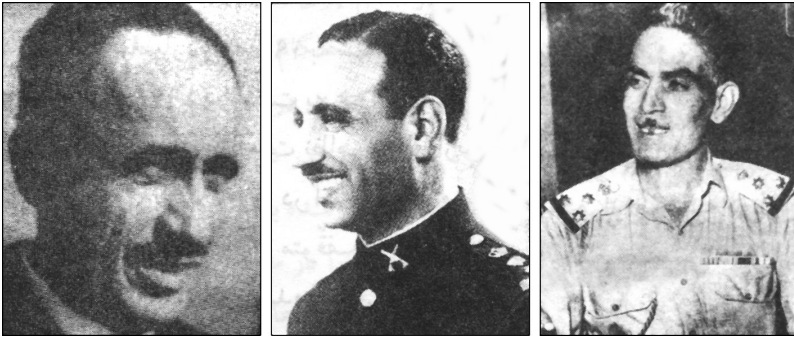
۱. منطقه مقابل «شیخ سعد تا فاو» در ایران شامل چنگوله تا آبادان است.

وظیفه بودم. سپس به قرارگاه اداره استخبارات نظامی در وزارت دفاع فراخوانده شدم و در آغاز به عنوان مسئول بخش امور ایران در استخبارات مشغول به کار شدم. از آنجا که در این تاریخ، انجام هرگونه جابه‌جایی متوقف گردیده بود، دریافتم که چنین تصمیمی در مورد من به صورت استثنایی گرفته شده است. از این روزها زندگی پر مسئولیت و پیچیده من آغاز گردید.

پیش از آنکه به بررسی چگونگی آماده‌سازی برای جنگ با ایران بپردازم، لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که این مرحله دارای ویژگی‌های زیر بوده است:

۱. تسلط تدریجی حزب بعث بر اوضاع داخلی عراق.
۲. وجود کشمکش و رقابت بین سرویس‌های امنیتی عراق. (سازمان امنیت، اطلاعات کل و استخبارات نظامی)
۳. وجود کشمکش اطلاعاتی و درگیری‌های مرزی با ایران، پیش از امضای معاهده الجزایر در ۱۹۷۵/۳/۶.

من راه خود را در امور استخباراتی همچنان باز می‌کردم. از میان دو نفر، من برای سفر به ایالات متحده آمریکا در آغاز ماه مارس ۱۹۷۵ - برای شرکت در یک دوره آموزشی درباره دستگاه‌های دروغ‌سنج (PSE) در شرکت «دکتر»، در ایالات ویرجینیا، در حوالی واشنگتن - به عنوان کارمند وزارت صنایع انتخاب شدم. در پایان این دوره ویژه، مربی آموزشی از من خواست تا برای دوره بعدی کنفرانس [آموزشی] بدهم. پس از آنکه با اسامی شرکت‌کنندگان در این کنفرانس آشنا شدم، دریافتم که وابسته به آژانس اطلاعاتی مرکزی آمریکا (CIA) و دفتر تحقیقات فدرال هستند. از همین رو با این درخواست مخالفت کردم و عذرخواهی نمودم. زیرا آنها از طریق سخنانم به راحتی خواهند فهمید که من یک افسر استخبارات نظامی هستم. حقیقت آن است که امریکایی‌ها، با وجود اینکه در آن زمان روابط بدی با بغداد داشتند، اما تلاشی به منظور شناسایی وضعیت ما و یا سخن گفتن راجع به چیزهایی که اگر ما به جای آنها بودیم، در مورد آن سخن می‌گفتیم، به عمل نیاوردند.



۱. عبدالکریم قاسم: (سمت راست)

فرمانده انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (با درجه سرهنگی ستاد). وی به صورت استحقاقی به درجات بالاتر نایل آمد، تا جایی که به درجه سپهبدی ستاد رسید. او از ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ تا روز ۸ فوریه ۱۹۶۳ که از قدرت سرنگون گردید، بر عراق حکومت کرد. قاسم به عنوان رهبری تک رو و مجرد زندگی کرد. او در طول دوران حکومتش هیچ‌گاه لباس غیرنظامی نپوشید و زمانی که به قتل رسید، نه مالی در اختیار داشت و نه دارایی. وی هیچ‌گاه برای منافع شخصی و یا خانوادگی خود در اموال دولتی دخل و تصرف نکرد.

۲. عبدالسلام محمدعارف: (وسط)

فرمانده میدانی انقلاب ۱۹۵۸. او یک انقلابی و ناسیونالیست عربی بود. وی هیچ‌گاه در اموال مردم دخل و تصرف ننمود. در ۱۳ آوریل ۱۹۶۶ در حادثه سقوط هلی‌کوپتری که برای بازدید از جنوب عراق سوار آن شده بود، کشته شد. در این هنگام من دانشجوی دانشکده نظامی بودم. ما را به مراسم تشییع جنازه او در شهر بغداد اعزام کردند. این مراسم در میان غم و اندوه عمومی مردم انجام شد؛ [کسی] (حتی بعضی‌ها نیز) به او ناسزا نمی‌گفتند.

۳. سرلشکر عبدالرحمن محمدعارف: (سمت چپ)

وی به جای برادرش به ریاست جمهوری رسید. او یک رئیس‌جمهور ضعیف بود، ولی هیچ‌گاه در اموال دولت اختلاس نکرد و استبداد به خرج نداد. پسرش قیس فارغ‌التحصیل ۱۹۶۷ دانشکده نظامی بود. با او همانند دیگر افسران ارتش رفتار شد.



در نخستین تصویری که از اولین کابینه و شورای فرماندهی انقلاب عراق در سال ۱۹۶۸ گرفته شد، شخصیت‌های زیر به چشم می‌خورند:

۱. احمد حسن البکر رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رئیس شورای فرماندهی انقلاب؛ پیش از آنکه با سم به قتل برسد، صدام او را برکنار کرد.
۲. ارتشبد ستاد صالح مهدی عمّاش وزیر کشور که با خوراندن قرصی به او ضربان قلب وی متوقف شد و به قتل رسید.
۳. سپهد خلبان ستاد حردان التکریتی وزیر دفاع که در کویت به وسیله افرادی که از سوی صدام گسیل شده بودند، به قتل رسید.
۴. شفیق الکمالی (در کنار حردان)، عضو فرماندهی قومی حزب که به دست صدام به قتل رسید. اشعاری در ستایش صدام سروده بود [که مطلع آن چنین بود]: «برادرم صدام، اگر تو نبودی ماه طلوع نمی‌کرد...» اما نتوانست جلوی قتل او را بگیرد.
۵. عبدالله السلوم السامرای وزیر تبلیغات و عضو فرماندهی قومی حزب؛ از ماه اوت ۱۹۸۸ تا اوت ۱۹۹۰ به اتهام توطئه به سلول انفرادی افتاد و متحمل انواع شکنجه‌ها گردید. او به دلایل نامعلوم در ژوئیه ۱۹۹۶ فوت کرد.

۶. سپهبد حماد شهاب رئیس ستاد مشترک ارتش و عضو شورای فرماندهی انقلاب؛ او به دست ناظم کزار به قتل رسید.
۷. سپهبد سعدون غیدان عضو شورای فرماندهی انقلاب؛ وی با تیراندازی ناظم کزار مجروح شد و به علت یک بیماری سخت درگذشت.
۸. عبدالکریم الشیخلی وزیر امور خارجه و عضو فرماندهی قومی حزب؛ صدام او را به وسیله عناصر سرویس‌های امنیتی در مرکز بغداد ترور کرد.
۹. مرتضی سعید عبدالباقی الحدیثی که بعدها به عنوان وزیر امور خارجه منصوب گردید، ولی در زندان «ابوغریب» مسموم شد و به قتل رسید.

جنگ با ایران

هنگامی که به قرارگاه اداره اطلاعات نظامی پیوستم، راجع به علل و عواملی که حزب را به انجام این کار وادار کرد، فکر کردم؛ با وجود اینکه جابه‌جایی افسران به دستور وزیر دفاع، ارتشبد ستاد عدنان خیرالله پسردایی صدام و برادرزنش متوقف گردیده بود و فقط چند روز از انتصاب من در جایگاه افسری ستاد و ریاست بخش امور ایران می‌گذشت، چه انگیزه‌هایی باعث چنین اقدامی شد؟ برای من آشکار گردید که درگیری بین شاه ایران، محمدرضا پهلوی و ملت ایران به سطح بالا و فزاینده‌ای رسیده بود و جریان دینی به رهبری [امام] خمینی رو به گسترش می‌نهاد. نقش شاه رو به قهقرا می‌رفت و به صورت مستمر بر ضعف و ناتوانی وی افزوده می‌شد. کاملاً آشکار بود آنچه در ایران جریان دارد به نحوی بر عراق و منطقه تأثیر خواهد گذاشت و عراق می‌تواند نقش مؤثری در این قضیه ایفا نماید. اعتراف صدام به مالکیت ایران بر نیمی از اروندرود و بخش‌هایی از مناطق مرزی، بر اساس معاهده الجزایر که با حضور رئیس‌جمهور فقید الجزایر هواری بومدین بین صدام و شاه به امضاء رسید، همچنان به عنوان یک کانون پنهان تشنج [می‌توانست] در روابط بین دو کشور ایفای نقش کند. رهبران عراق مایل نبودند پیامدهای امنیتی ناشی از تداوم و هدایت انقلاب علیه شاه توسط [امام] خمینی را تحمل کنند.^۱

۱. نویسنده در مصاحبه با مجله الحیات با اشاره به گزارش دستگاه‌های اطلاعاتی عراق از اوضاع داخل ایران و پیش‌بینی سقوط شاه می‌گوید: «در آن دوران عراق خود را به صورت گسترده آماده می‌کرد تا یک برنامه‌ریزی هجومی و دفاعی علیه ایران تهیه نماید.»

[کسی] که در سال ۱۹۶۳^۱ از ایران به ترکیه تبعید شد و حدود سیزده سال در شهر نجف اقامت گزید.

پس از گذشت چند روز به اداره عملیات ریاست ستاد ارتش فراخوانده شدم. معلوم شد که یک کمیته عالی رتبه، به منظور انجام مطالعات لازم، برای تهیه طرح‌های پدافندی و یا آفندی، در صورت بحرانی شدن اوضاع و یا بروز جنگ تشکیل شده است. این کمیته که «کمیته مطالعات» خوانده می‌شد، شامل سرتیپ ستاد عبدالجواد ذنون (که بعدها درجه ارتشبدی ستاد گرفت)، سرتیپ ستاد شاکر و جرالاماره (که بعدها به دنبال ایجاد مدیریت برنامه‌ریزی، به عنوان مدیر برنامه‌ریزی منصوب گردید و بعد از آن به فرماندهی لشکر هشتم پیاده برگزیده شد. اما پس از آنکه در جریان جنگ با ایران به درجه سرلشکری ستاد نایل آمد، به اتهامات ظالمانه‌ای به هفت سال زندان محکوم گردید که چند سال از این دوران را در زندان مرکزی ابوغریب سپری نمود)، سرهنگ ستاد محمد عبدالقادر (که بعدها به درجه سپهبدی نایل آمد)، سرهنگ ستاد عبدالکریم العیثاوی، سرهنگ ستاد نبیل خلیل سعید و سرهنگ ستاد امجد حسن الزهیری بود. اینان از جمله افسران برگزیده فارغ‌التحصیل دانشکده جنگ و دارای توانمندی‌های نظری و علمی قابل توجهی بودند. چند ماه به صورت مستمر و با پشتکار قابل توجه به تلاش‌هایی درباره [شناخت] اسرائیل و ایران دست زدند و برنامه‌ریزی برای رویارویی نظامی با ایران اعم از آنکه آفندی باشد و یا پدافندی، از جمله وظایف اصلی این کمیته بود. ما اطلاعات خوب و کاملی راجع به ایران در اختیار این کمیته قرار دادیم. این اطلاعات در مورد مسائل زیر بود:

. اوضاع سیاسی

. پراکندگی جمعیتی و به ویژه قومیت‌های مختلف ایران

• سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی

• اوضاع اقتصادی

• وضعیت نیروهای مسلح

توانمندی رزمی ایران غیرقابل انکار بود؛ بیش از ۴۵۰ فروند هواپیمای جت جنگنده در اختیار داشت که ۷۸ فروند آن اف. ۱۴ مجهز به موشک‌های هوا به هوای «فینکس» بود. این هواپیما بر اساس معیارهای نظری موجود می‌توانست از فاصله ۱۲۰ کیلومتری و در آن واحد ۶ هدف را مورد حمله قرار دهد. ایران، حدود ۲۰۰۰ دستگاه تانک از نوع چیفتن، ساخت انگلستان، MK5B و تانک‌های امریکایی M60A1 در اختیار داشت. سازمان ارتش ایران شامل لشکر زرهی ۱۶ قزوین، لشکر زرهی ۸۱ کرمانشاه، لشکر زرهی ۸۸ زاهدان، لشکر زرهی ۹۲ اهواز، لشکر زرهی ۳۷^۱، لشکر یکم پیاده و لشکر گارد شاهنشاهی (که پس از سرنگونی شاه درهم ادغام شدند و لشکر ۲۱ پیاده را تشکیل دادند)، لشکر ۲۸ پیاده سنندج، لشکر ۶۴ پیاده ارومیه، لشکر ۷۷ پیاده مشهد و تیپ ۲۳ نیروهای ویژه (که بعد از سرنگونی شاه به سطح لشکر ۲۳ نیروهای ویژه گسترش پیدا کرد)، تیپ ۵۵ چتر باز و تیپ ۸۴ پیاده بود. ایران غیر از توپخانه‌هایی که در اغلب لشکرها و تیپ‌ها در اختیار داشت، از یک نیروی عمومی پشتیبانی توپخانه نیز بهره‌مند بود. این نیرو در قالب ۵ گروه توپخانه ۱۱، ۲۲، ۳۳، ۴۴ و ۵۵ سازماندهی شده بود. این گروه‌های توپخانه مجهز به انواع آتشبار بودند، مانند ۷۲ قبضه توپ سنگین با کالیبر ۱۷۵ میلی‌متری و ۴۸ قبضه توپ با کالیبر ۲۰۳ میلی‌متری.

هوانیروز ارتش ایران مجهز به بیش از ۱۰۰۰ فروند هلی‌کوپتر و از جمله ۲۰۸ فروند هلی‌کوپتر کبرای مجهز به موشک‌های ضدتانک تاو و با مسلسل‌های سنگین بود.^۲ نیروی دریایی ایران از حاکمیت دریایی بلامنازع برخوردار بود، ۱۲ فروند ناوچه موشک‌انداز «کومبتانت» ساخت فرانسه و مجهز به موشک‌های ضد شناور ساخت

۱. تیپ ۳۷ زرهی شیراز صحیح است.

۲. ۶۰۰ الی ۷۰۰ فروند صحیح است.

امریکا، به نام «هارپون» و تعدادی ناو و رزم‌ناو داشت. ایران به خاطر طول سواحل دریایی‌اش بر خلیج [فارس] تسلط دارد. علاوه بر اینها، می‌توان به نیروهای ژاندارمری که وظیفه حفاظت و مراقبت از پاسگاه‌های مرزی و اوضاع داخلی را برعهده داشتند و تعدادشان به ۵۰ هزار نفر می‌رسیدند،^۱ نیز اشاره نمود. در سطح نیروهای اطلاعاتی، سرویس ساواک از جمله سرویس‌های اطلاعاتی بزرگ و توانمند تلقی می‌گردید و از بودجه مالی قابل توجهی بهره‌مند بود. بسیاری از نیروهای این سازمان در آمریکا و چند کشور غربی آموزش دیده بودند. علاوه بر آن باید به سرویس اطلاعات نظامی G² نیز اشاره کرد.

ایران برای ایجاد بزرگ‌ترین پروژه کنترل و جاسوسی به نام پروژه «ایبکس» (EBEX) توافق نموده بود. با این پروژه که شامل تأسیسات زمینی و هوایی بود، منطقه «حَبانیه» واقع در ۱۰۰ کیلومتری غرب بغداد تحت کنترل و مراقبت مستمر بود. با این توانمندی قابل توجه و تلاش برای برپایی تأسیسات اتمی در بوشهر و خلیج [فارس]، دارخوین، در شمال خرمشهر و کرانه شرقی رود کارون، ایران موشک‌های زمین به زمین و یا سلاح‌های شیمیایی و میکروبی نداشت. هنگامی که جنگ آغاز گردید، ارتشبد ستاد غلامرضا اژه‌اری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران در زمان شاه - که در پی بحرانی شدن اوضاع امنیتی، از سوی شاه مأمور تشکیل کابینه شده بود - به بغداد آمد. از او سؤال کردم: «چرا شما به موشک‌های زمین به زمین دست پیدا نکردید؟» وی خیلی زود جواب داد: «این اشتباه بزرگ ما بود.» عراق از این موشک‌ها استفاده می‌کرد و ایران تا آغاز ۱۹۸۵ از پاسخگویی به این حملات ناتوان بود.

از جمله گزارش‌هایی که ما به کمیته مطالعات ارائه کردیم، تحلیل عوامل متضاد و متناقض [موجود] بود که می‌توانست از سوی هریک از دو طرف، علیه دیگری مورد بهره‌برداری قرار گیرد. [مثل] تضاد قومیتی - [وجود] ترکمن‌ها در شمال و شمال

۱. بیش از ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر صحیح است.

غرب ایران، کردها در شمال غرب و غرب ایران، اعراب در جنوب و بلوچ‌ها در منطقه سیستان و بلوچستان - که می‌توانست به عنوان عاملی علیه منافع ایران به کار گرفته شود. برتری جمعیتی ایران که سه برابر جمعیت عراق بود، عامل برتری ایران تلقی می‌شد. تبدیل کردن این عامل به درگیری برای حکومت ایران، مستلزم یک جنگ نظامی بلند مدت و یا طرح جنگ اقتصادی فراگیر بود. اما عراق به تنهایی قادر به اداره کردن چنین جنگی نبود. ظرف سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ اطلاعات را براساس آخرین تحولات برق‌آسای ایران، تازه می‌کردیم. پس از سرنگونی شاه، توانمندی رزمی ایران، به سرعت کاهش یافت و تا ۴۰ درصد توانمندی سابقش افت کرد. بیش از نیمی از هواپیماهای جنگی و صدها فروند هلی‌کوپتر از کار افتادند. افسرانی که در جاتشان بالاتر از سرهنگی بود، بازنشسته و نیروهای مسلح دستخوش ضعف خطرناکی شدند. نیروهای سپاه پاسداران نیز گرفتار کنترل امنیت از دست رفته در ایران، به ویژه در کردستان و بلوچستان بودند و هنوز به عنوان یک نیروی رزمی برای جنگ خارجی مطرح نبودند. اما با آغاز جنگ، نیروهای سپاه پاسداران به حدود ۲۰ هزار نفر افزایش یافتند. غیر از آنها باید به نیروهای پراکنده مردمی نیز اشاره نمود.^۱ نیروهای ما و وضعیت عراق از برتری کاملاً آشکاری برخوردار بودند، اما مسائل مربوط به یک لشکرکشی بلند مدت به عنوان عامل مؤثری در روند درگیری به جای خود باقی بود.

۱. نیروهای بسیجی.

چرا جنگ؟

در نتیجه جنگ‌هایی که در طول تاریخ با ایرانیان به وقوع پیوسته بود و دست به دست شدن بغداد به وسیله ایرانیان و دولت عثمانی پس از سقوط عباسی‌ها، حساسیت‌هایی در میان مردم [عراق] به وجود آمده بود که در زمان مقتضی می‌توانست برانگیخته شود. نگارش تاریخ بر اساس دیدگاه‌های خاص در ایجاد چنین حساسیت‌هایی دخیل بود.

روابط بین عراق و ایران در دوران رژیم پادشاهی در عراق مثبت و در دوران حکومت‌های بعدی عادی بود. ولی در سال ۱۹۶۹ حکومت شاه به صورت یک‌جانبه معاهده ۱۹۳۷ را - که مرزهای بین دو کشور را مشخص می‌کرد - ملغی اعلام نمود. بر اساس این توافقنامه، خط مرزی بین دو کشور از کرانه شرقی اروندرود تا نهر خین در شمال خرمشهر بود. ایران مجبور بود برای دستیابی به دو بندر آبادان و خرمشهر عوارضی پرداخت نماید تا کار هدایت ناوگان دریایی را نیروی دریایی عراق انجام دهد. با ملغی اعلام شدن توافقنامه، خط مرزی با توجه به عمیق‌ترین نقاط اروندرود مشخص می‌شد.

عراق این اقدام را تجاوزکارانه، خطرناک، مغایر با قوانین و معاهدات و نقض حاکمیت این کشور تلقی کرد. احمد حسن البکر رئیس‌جمهور عراق، در جمع مردم در بغداد سخنرانی پرشوری ایراد کرد و اقدام ایران را محکوم کرد. وی گفت: «من اگر این موضع پلید را فراموش کنم، نه عربم و نه مسلمان! آنها همچون سنگی در دست من هستند، هرگاه که اراده کنم، آن را پرتاب می‌کنم.»

روابط دو کشور دستخوش تشنج گردید و بسیاری از یگان‌های نظامی در دو طرف مرز صف‌آرایی نمودند. در آن هنگام، من جانشین هنگ دوم تیپ ۱۹ پیاده بودم. یگان ما در منطقه «نفت‌خانه» در برابر لشکر ۸۱ زرهی ایران موضعگیری کرد و سپس به منطقه «قوراتو» در شمال خانیقین منتقل گردید. ایران متوجه مصطفی بارزانی شد و کمک‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی در اختیار وی قرار داد. نیروهای کُرد با پشتیبانی شدید آتش توپخانه، مواضع هنگ ما، نیروهای کماندو و نیروهای پلیس را که به نیروهای کماندو پیوسته بودند، مورد هجوم قرار دادند. آتشبارهای ارتش ایران نیز از آنها پشتیبانی کردند. صحنه درگیری با منور روشن گردید و گلوله‌های توپخانه و خمپاره شلیک شده، ۷۲۰ عدد برآورد گردید. این حجم از آتش در تاریخ حرکت‌های کردها بی‌نظیر بود، اما سرکوب گردید. خسارت وارده به ما فقط زخمی شدن یکی از نیروهای ویژه استخبارات هنگ با درجه گروهبانی بود.

بغداد از یکی از شخصیت‌های عالی‌رتبه مخالف رژیم پادشاهی ایران، ژنرال بختیار رئیس سابق سرویس ساواک استقبال به عمل آورد و پس از آن مطلع شدیم که ساواک قصد دارد به یک عملیات ساختگی هواپیماربایی دست بزند، هواپیمایی را به بغداد بیاورد و در آنجا اقدام به عملیات بعدی کند. نمی‌دانم که نیروهای استخبارات، چگونه توانستند به این اطلاعات بسیار مهم دسترسی پیدا کنند! عملیات هواپیماربایی انجام شد و هواپیماربایان به گروه ژنرال بختیار پیوستند. دیری نپایید که ژنرال بختیار، هنگامی که عازم شکار بود از سوی همراهانش ترور گردید و تروریست‌ها به محض انجام عملیات ترور به ایران گریختند.

تا سال ۱۹۶۸ نیروهای ارتش عراق، لشکرهای پیاده یکم، دوم، چهارم، پنجم و لشکر زرهی سوم را تشکیل دادند. در آغاز سال ۱۹۶۹ لشکر زرهی ششم به منظور حفاظت از منطقه حیاتی خانیقین و جلوگیری از هرگونه حمله احتمالی به سوی بغداد، سازماندهی شد. این درحالی بود که بیشتر لشکرها و یگان‌های سبک دیگر برای مقابله با جنبش کردها در مناطق کوهستانی موضع گرفته بودند. وضعیت سیاسی، تبلیغاتی و نظامی رو به وخامت می‌رفت. وزیر کشور

عراق ارتشبد ستاد صالح مهدی عمّاش که شاعر هم بود، در جمع مردم شعری را در محکوم نمودن شاه قرائت کرد و در آن شاه را گوسفند خواند.

حکومت بغداد و مصطفی بارزانی قراردادی را در ۱۱ مارس ۱۹۷۰ امضاء کردند، ولی به علت وسوسه‌های ایران و کمک به مصطفی بارزانی، اختلافات بین دو طرف همچنان به قوت خود باقی ماند. در این دوران جنبش کردها در اوج قدرت خود به سر می‌برد. جنگ بین دو طرف به صورت گسترده و با پشتیبانی نیروهای ایران آغاز شد و یک فروند هواپیمای بمب افکن سنگین توپولوف ۱۶، در حوالی حاج عمران به وسیله موشک زمین به هوای «راپیر» که از جمله سلاح‌های سازمانی دفاع هوایی ایران است، سرنگون گردید. من در این هنگام افسر کشیک اداره استخبارات نظامی بودم؛ از جمله خدمه این هواپیما ستوان یکم خلبان کمال علی الخلف بود که کشته شد.

با توجه به استحکام مواضع نظامی کردها و دارا بودن عقبه و خطوط ارتباطی با ایران، نیروهای ما با شرایط رزمی دشواری مواجه شدند. دولت عراق نیز حاضر نبود تجدید نظری در اوضاع خود و یا روش‌های سیاسی و نظامی انجام دهد و این از کوتاه‌بینی سیاسی آنها بود.

معاهده الجزایر

رژیم بغداد می‌توانست از مانور سیاسی و تفاهم واقعی در برابر کردها استفاده کند و توانایی خود را بسیج نماید. در شرایطی که قیمت نفت به دنبال جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به صورت قابل توجهی افزایش یافته بود؛ اما صدام، نایب رئیس وقت شورای فرماندهی انقلاب، معاهده الجزایر را در ۱۹۷۵/۳/۶ امضا نمود، بی‌آنکه از سوی مردم اختیاری به او داده شده باشد، نیمی از اروندرود را واگذار نمود و ایران موظف شد برخی از نقاط زمینی مرزی را باز پس دهد و دست از پشتیبانی جنبش کردها بردارد. این جنبش در چند روز متلاشی شد و ۱۷۰ هزار گرد به ایران پناهنده شدند و در اردوگاه‌هایی از چادر جای گرفتند.

من به اتفاق نعیم حداد عضو شورای فرماندهی قومی حزب و خالد عبد عثمان الکیسی^۱ دبیر کمیسیون امور شمال - که ریاست مستقیم آن را خود صدام بر عهده داشت - به ایران رفتیم و به عنوان میهمان وارد کاخ سعدآباد، یکی از کاخ‌های شاه شدیم. هیئت ما تحت حفاظت ساواک، اقدام به بازدید از اردوگاه‌های آوارگان نمود. نعیم حداد با آوارگان صحبت کرد و به آنها پیشنهاد بخشودگی و بازگشت به عراق داد. ولی آنها با وجود دخالت نیروهای ژاندارمری اقدام به پرتاب سنگ به طرف اعضای هیئت نمودند. ما به این نتیجه رسیدیم که این اقدام از سوی ایرانی‌ها برنامه‌ریزی شده است. با وجود معاهده امضا شده و اهمیت آن، فروپاشی جنبش گُرد به این سرعت عاقلانه نبود. این وضعیت موجب افزایش شکاف در میان صفوف جنبش گُرد شد. اعتراف سریع رهبران گُرد به شکست، موجب انتشار اعتراف‌های شدیدی علیه آنها شد. فروپاشی رهبری بارزانی و جنبش گُرد در آن هنگام یک درخواست ملی فراگیر بود، اما نه آن‌گونه که در معاهده الجزایر صورت گرفت.

دخالت ایران

دخالت‌های ایران فقط محدود به جنبش کردها نمی‌شد. در اواخر سال ۱۹۶۹، پرده از تلاش‌هایی برای براندازی رژیم عراق برداشته شد. طرح عملیات این کار تحت نظر دقیق ساواک (سرویس اطلاعاتی ایران) تهیه شده بود و عناصری از شیعیان، سنی‌ها و کردها در آن شرکت داشتند. نماینده کردها در این عملیات مصطفی بارزانی، نماینده شیعیان سید مهدی حکیم و نماینده سنی‌های عرب سرتیپ ستاد عبدالغنی الراوی بود. شرکت‌کنندگان در این عملیات که به اعدام محکوم شدند، سرهنگ ستاد صالح مهدی السامرای و سرهنگ کمال احمد الراوی فرزند امام جماعت شهر سامراء بودند. عملیات ساواک به دنبال اخبار و

۱. "خالد عبد عثمان الکیسی" در سال ۱۹۷۹ به اتهام شرکت در توطئه ژوئیه ۱۹۷۹ اعدام شد.

اطلاعاتی که سرهنگ دوّم ستاد فاضل الناهی در اختیار سرویس‌های رژیم قرار داد لو رفت. شرکت‌کنندگان در عملیات، برای جلب مشارکت، وی را در جریان نقشه خود قرار داده بودند. الناهی پس از سرکوب عملیات به عنوان مدیر سازماندهی امور نظامی منصوب گردید.

همچنین می‌توان از زدوخوردهای پراکنده مرزی بین نیروهای ما و نیروهای ایران در دو منطقه میانی و جنوبی یاد کرد که در منطقه «بدره» واقع در شرق شهر «کوت» از شدت بیشتری برخوردار بود. این درگیری‌های محدود، برای مدتی طولانی تداوم پیدا کرد. با آغاز سال ۱۹۷۴ نیروهای ویژه عراق به پاسگاه‌های کوهستانی عراق که مورد اختلاف دو کشور بود و در اشغال نیروهای ژاندارمری ایران قرار داشت، حمله کردند و ۴۰ نفر از ایرانی‌ها را به قتل رساندند. پیکر این قربانیان در تهران به صورت رسمی و در حضور جمع کثیری از مردم تشییع شد و تهران حالت جنگی به خود گرفت.

پشتیبانی پنهانی ایران از جنبش‌های دینی جنوب [عراق]، روبه افزایش نهاد، ولی با استقبال محدودی مواجه گردید.

آنچه که طی صفحات قبل آورده شد، بیان مختصری از زمینه‌های جنگ بین حکومت‌های بغداد و تهران بود. هنگامی که جنبش مردمی ایران علیه رژیم شاه رو به افزایش نهاد، اولین درگیری و تشنج بین عراق و رهبری انقلاب ایران زمانی به وقوع پیوست که بغداد از [امام] خمینی خواست تا خاک عراق را ترک گوید.^۱ زیرا ایشان از نظر دولت عراق محرک اصلی انقلاب بود. بغداد در آن هنگام این اقدام را به دنبال فشارهایی که از سوی حکومت شاه وارد می‌شد انجام داد، ولی پاسخ مناسب به این فشارها، نه از حیث امنیتی و نه نظامی قابل توجیه نبود؛ زیرا وضعیت شاه به گونه‌ای نبود که بتواند جنگ با مردم خود را به

۱. روز دوم مهر ۱۳۵۷، منزل امام خمینی در نجف به دست عوامل رژیم بعث عراق محاصره شد. روز یازدهم مهر همان سال، امام خمینی کشور عراق را به سوی کویت ترک کردند و بالاخره، روز سیزدهم مهر، به سوی پاریس حرکت کردند.

یک جنگ برون مرزی تبدیل نماید. از همین رو، هنگامی که احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق، پیام تبریکی را به مناسبت سرنگونی شاه برای [امام] خمینی ارسال نمود، پاسخ ایشان سرد و غیردوستانه بود.^۱

رژیم بغداد چنین احساس می‌کرد که با سرنگونی رژیم دیکتاتوری در ایران، رژیم دیکتاتور ظالم‌تر و جنایتکارتر عراق نیز سرنگون خواهد شد و یا مناطق جنوبی عراق تحت تأثیر شدید رویدادهای ایران قرار خواهد گرفت. بنابراین اگر تشنجات و بحران حاکم بر روابط عراق و رژیم انقلابی ایران به داخل ایران هدایت نشود، این بحران به داخل عراق سرایت خواهد کرد. رژیم عراق به این نتیجه رسیده بود که فرصت طلایی لازم برای رهایی از نفوذ ایران در عراق و زمینه‌های لازم برای ابطال معاهده ۱۹۷۵ الجزایر و بازگرداندن حاکمیت و سلطه کامل بر اروندرود، بر مبنای معاهده ۱۹۳۷ و تعدیل خط مرزی و پشتیبانی از عرب‌های اهواز به منظور شروع یک انقلاب و آزاد شدن از تابعیت ایران و برانگیختن آتش فتنه‌های قومی در بلوچستان و کردستان و آذربایجان، به منظور سرنگونی رژیم جدید ایران و از هم پاشیدن دولت ایران فراهم شده است. این فرصت تاریخی برای صدام، قدم برداشتن در راهی بود که او را به رهبری کل منطقه سوق می‌داد.

۱. پاسخ امام خمینی به تلگرام حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۳۰، بر اساس متن ارائه شده در جلد ششم از چاپ اول مجموعه کتاب‌های "صحیفه‌نور" به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم.

پیام مودت‌آمیز آن جناب در مورد استقرار جمهوری اسلامی واصل و موجب تشکر شد. نهضت انفجاری ایران در اثر دیکتاتوری و اختناق و فشار رژیم پهلوی هشدار بود برای همه مستکبرین در مقابل مستضعفین. من امیدوارم همه دولت‌ها با ملت‌های خود با مسالمت رفتار کنند. دولت‌ها باید در خدمت ملت‌ها باشند و ملت‌ها پشتیبان آنان، تا آسایش برای همگان باشد. عاقبت اختناق‌ها انفجار است و آن نه صلاح ملت است و نه صلاح دولت. خداوند تعالی توفیق سلم و سعادت به همه عنایت فرماید.

والسلام علیکم

روح الله الموسوی الخمینی

بر کناری نمایشی حسن البکر

احمد حسن البکر تمایلی به ماجراجویی و جنگ نداشت و در برابر این نظریه ایستادگی نمود. صدام تصمیم گرفت با اجرای نمایش انتقال قدرت، کناره‌گیری حسن البکر را قطعی کند. سپس حدود چهل نفر از رهبران عالی‌رتبه حزب بعث را به اتهام توطئه و هماهنگی با سوریه اعدام نمود. این اتهام، اتهام واردی نبود، زیرا تعدادی از آنها مخالف استعفای حسن البکر و روی کار آمدن صدام حسین بودند و تعدادی دیگر به دلایل شخصی و عدم پذیرش رهبری صدام در لیست اعدامی‌ها قرار گرفته بودند. صدام حسین به محض اینکه پست ریاست جمهوری را به صورت رسمی در اختیار گرفت، درجه ارتشبدی و مدرک افسری ستاد را به خود اعطا نمود و برنامه گسترش توانمندی رزمی کشور را زیر نظر مستقیم خود گرفت.

رسانه‌های تبلیغاتی ایران، بر تبلیغات خود علیه رژیم بغداد افزودند و [امام] خمینی نامه سرگشاده‌ای خطاب به نیروهای مسلح عراق نوشت و از آنها خواست تا نسبت به سرنگونی رژیم «عقلی» اقدام نمایند.^۱ جنبش‌های سرّی همچون حزب «الدعوه» و سازمان عمل اسلامی بر دامنه فعالیت‌هایشان علیه رژیم افزودند. گروهی وابسته به سازمان عمل اسلامی - که هدایت روحانی آن را سید محمدتقی مدرسی برعهده داشت - طارق عزیز را در بغداد هدف نارنجک خود قرار داد، اما وی جان سالم به در برد.

صدام بنا به ملاحظات تاریخی و از جمله جبران اشتباه بزرگ قبلش در زمینه واگذار کردن نیمی از اروندرود که با امضای شخص خود او صورت گرفته بود و

۱. پیام امام خمینی^(ع) خطاب به نیروهای مسلح عراق، مدتی بعد از تجاوز ارتش عراق به جمهوری اسلامی ایران صادر شد. اما نویسنده کتاب اینجا بدون اشاره به زمان صدور پیام، آن را از عوامل آغاز جنگ دانسته است. همچنان که بعد از این نیز تحرکات گروه‌های مخالف دولت عراق را متأثر از پیام امام خمینی^(ع) می‌داند. نویسنده کتاب علی‌رغم مخالفتش با صدام، هم در اینجا و هم در بعضی از بندهای دیگر کتاب، برخوی تجاوزگرانه صدام در تحمیل جنگ به ایران سرپوش می‌گذارد.

همچنین آرزوهای قدیمی وی در زمینه ثبت شدن نامش در تاریخ از طریق یک اقدام بزرگ نظامی، مایل بود با ایران وارد جنگ شود. در دو بُعد منطقه‌ای و جهانی نیز به قدرت رسیدن یک جریان انقلابی دینی در ایران، موجب نگرانی کشورهای منطقه و عموم کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه شده بود. ایران تقریباً در انزوای کامل جهانی قرار داشت.

آغاز عملی جنگ

نشانه‌های وحشتناک جنگ در افع‌های نزدیک نمایان گشت. درگیری‌های محدود مرزی آغاز شد و هر دو طرف به یکدیگر پاسخ می‌گفتند.^۱ روند فزاینده تنش‌ها تا آغاز ماه سپتامبر ۱۹۸۰ تداوم پیدا کرد.

در طول زمان زدوخوردهای مرزی که در فاصله زمانی آوریل تا سپتامبر ۱۹۸۰ ادامه داشت، اداره کل اطلاعات نظامی و مدیریت تحرکات نظامی و فرماندهی نیروی هوایی، گزارش‌هایی در زمینه موارد تجاوز ایران در اختیار وزارت امور خارجه قرار می‌دادند تا این وزارتخانه نیز به نوبه خود یادداشت‌های اعتراض‌آمیزی را به سفارت ایران تحویل دهد. نسخه‌ای از این یادداشت‌ها نیز در اختیار جامعه کشورهای عربی و سازمان ملل متحد قرار می‌گرفت. همان طوری که صدام وظیفه داشت تا بدون مراجعه به آراء مردم از طریق یک انتخابات آزاد و تشریح اوضاع و ضرورت‌ها به صورت آشکار و علنی، حقوق ملی و تاریخی عراق را نادیده نگیرد و نیمی از اروندرود را واگذار ننماید، به همین ترتیب

۱. ولی واقعیت آن است که حملات مختلف مرزی در ابعاد مختلف زمینی و هوایی، به صورت یک‌جانبه و از سوی نیروهای عراقی و به منظور زمینه‌سازی آغاز تجاوز وسیع در پایان شهریور ۱۳۵۹، انجام شد و مراتب در همان زمان توسط وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به سفارت عراق در تهران و سازمان ملل منعکس گردید. نویسنده در مصاحبه با مجله الحیات در پاسخ به اظهارات صدام مبنی بر آغاز جنگ در تاریخ ۱۹۸۰/۹/۴ می‌گوید «واقعیت این است که درگیری‌های نظامی بر سر مسائل مرزی، مدت کوتاهی پس از سرنگونی رژیم شاه آغاز شد و این درگیری‌ها را صدام شروع کرد.»

مصلحت و درایت اقتضا می‌کرد که وی قطع نظر از رؤیایها و آرزوهایش، از بروز جنگ جلوگیری به عمل آورد و تلاش نماید تا از راه‌های دیگر و بدون به کارگیری گسترده نیروهای مسلح، حاکمیت خود را بر اروندرود بازپاید. زمینه‌ها و فرصت‌های فراوانی در ابعاد اطلاعاتی، برای متزلزل کردن وضعیت داخلی ایران وجود داشت. شرایط مالی مناسب عراق امکان دستیابی به این روش را فراهم می‌کرد، ولی سرویس‌های اطلاعاتی عراق که لازم بود کار هماهنگی با نیروهای مخالف و جنبش‌های قومی ایرانی را دنبال نمایند، خود را مشغول عملیات سرکوب ملت عراق نمودند و پول هنگفتی صرف ایجاد شرکت‌های تجارتي و سرمایه‌گذاری و سپردن درآمد آنها به بانک‌های بیگانه و در حساب‌های شخصی‌شان کردند. اما توانمندی سرویس‌های اطلاعاتی عراق در مقایسه با توانایی‌های هنگفت مالی، به حد قابل قبول نرسیده بود. اطلاعاتی که از طریق سرویس‌های اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌گرفت، کلی و کم‌اهمیت تلقی می‌شد. همین وضعیت در طول هشت سال جنگ با ایران ادامه پیدا کرد.

رژیم عراق می‌توانست با انجام اصلاحات مردمی جبهه داخلی را تقویت کند و ضمن تحکیم اقدامات امنیتی، یک جنگ اطلاعاتی علیه ایران به راه اندازد و این کشور را وادار به بازپس‌دهی اروندرود نماید و به این ترتیب از بروز جنگ جلوگیری نماید. راه حل صحیح‌تر هم آن بود که از تصمیم‌گیری‌های مهم و حساس، بدون کسب موافقت مردم پرهیز شود.

ورود به جنگ

بر مبنای معاهده الجزایر، نیروهای ایران باید از برخی نقاط مرزی مربوط به عراق عقب‌نشینی می‌کردند. برخی از این نقاط مرزی از اهمیت نظامی برخوردارند. ولی طول مرزهای مشترک بین دو کشور که بالغ بر ۱۱۸۰ کیلومتر است و همچنین ماهیت مناطق مرزی، سبب شده بود این‌گونه نقاط فاقد اهمیت استراتژیکی باشند.

مناطق نفت‌خیز "مجنون" در شمال بصره، یک هدف اقتصادی بسیار مهم تلقی می‌شود و به مرزهای ایران نزدیک است، اما مورد تجاوز قرار نگرفت. ایران به تعهدات خود در زمینه عقب‌نشینی از تعدادی از این نقاط عمل نکرد و نیروهای ما، در آغاز سپتامبر ۱۹۸۰ [شهریور ۱۳۵۹] اقدام به آماده‌سازی خود نمودند.^۱ لشکر ۱۰ زرهی به فرماندهی سرتیپ ستاد هشام صباح الفخری که بعدها به درجه سپهبدی رسید، اقدام به بازپس‌گیری تپه «سیف سعد» نمود. «کانی بز» که بعدها به «زین القوس» نامگذاری گردید نیز بازپس گرفته شد. منطقه شرق «ميسان»، بین «فکه» و «الشیب» نیز بازپس گرفته شد و به نام «سیف ابی عبیده» خوانده شد. هدف اصلی این‌گونه عملیات‌ها فقط بازپس‌گیری بخش‌هایی از اراضی کشور نبود، بلکه جلوگیری از نفوذ نیروهای ایرانی از طریق چنین روزنه‌هایی و آسان‌کردن راه عملیات نظامی عراق در صورت گسترش جنگ بود.

ایران بسیج عمومی اعلام کرد. عراق نیز نیروهایش را از مناطق مختلف عملیاتی و از پادگان‌های دائمی‌اش به طرف مرزهای ایران سرازیر نمود. در زمینه برنامه‌ریزی برای جنگ مشکلی وجود نداشت. طرح‌های لازم با تمام جزئیات از یک سال گذشته تهیه شده بود و به صوت مستمر مرور می‌شد. کاری که بسیاری از کشورها در مناطق بی‌ثبات، پیشاپیش انجام می‌دهند و اقدام به تهیه طرح‌های دفاعی و تهاجمی می‌نمایند. این یک واکنش طبیعی است که ایران نیز به صورت مستمر انجام می‌داد.

در نیمه سپتامبر ۱۹۸۰ نشستی در فرماندهی ستاد ارتش عراق و در اتاق

۱. نویسنده برخلاف اظهارات قبلی و مطالبی که در صفحات قبل نوشته است، در اینجا از نظر حقوقی تجاوز عراق را با اشاره به عدم اجرای تعهدات ایران برای عقب‌نشینی از تعدادی مناطق، توجیه می‌کند. این برخورد در واقع بیانگر اغراض سیاسی نویسنده است. زیرا پیش از این مدعی است عراق قبل از پیروزی انقلاب با مشاهده احتمال سقوط شاه برای هجوم به ایران برنامه‌ریزی می‌کرد و در جاهای دیگری تصریح می‌کند صدام جنگ را آغاز کرد.

جلسات اداره تحرکات نظامی وزارت دفاع تشکیل شد. در این جلسه، وزیر دفاع، ارتشبد یکم ستاد عدنان خیرالله، رئیس عملیات مشترک، سپهبد ستاد عبدالجبار اسدی، فرمانده نیروی هوایی و دفاع هوایی، سپهبد خلبان ستاد محمد جسام الجبوری، سرتیپ ستاد عبدالجواد ذنون که به عنوان مدیر استخبارات منصوب شده بود، سرتیپ ستاد شاکر وجر الاماره، سرهنگ ستاد محمد عبدالقادر نماینده کمیسیون مطالعات، سرهنگ ستاد میسرابراهیم الجبوری مدیر تحرکات نظامی و مدیر توپخانه صحرایی (در زمانی که هنوز فرماندهی موشک‌های زمین به زمین ایجاد نشده بود) و سرگرد ستاد وفیق السامرای رئیس بخش امور ایران در استخبارات کل، شرکت داشتند. در این جلسه، بحث پیرامون برخی از مسائل مهم صورت گرفت. از جمله مسائل و موضوعات مطروحه، به‌کارگیری موشک‌های زمین به زمین بود. سپهبد اسدی گفت: «اگر ما از موشک‌های زمین به زمین استفاده کنیم، ایران نیز استفاده خواهد کرد.» رئیس ستاد مشترک ارتش از من خواست تا در این خصوص پاسخ دهم. من توضیح دادم که ایران فاقد موشک‌های زمین به زمین است. اهداف مورد نظر ما هم دارای ارزش نظامی و شامل پایگاه‌های هوایی است.^۱ در این جلسه تأکید کردم که هواپیماهای اف. ۱۴ «تام کت» ایران مجهز به سیستم موشکی هوا به هوا دوربرد فینیکس هستند و تعداد هواپیماهای جنگنده قابل بهره‌برداری آنها محدود است. فرمانده نیروی هوایی نیز اذعان نمود که وضعیت نیروی هوایی ایران به گونه‌ای نیست که بتواند تهدیدی جدی برای نیروی هوایی ما باشد؛ لذا تصمیم گرفته شد تا موشک‌ها به منظور شلیک، سوختگیری و آماده شوند.^۲

-
۱. ادعای نویسنده با واقعیت مطابقت ندارد. در حالی که پایگاه چهارم و پادگان تیپ ۲ زرهی و دزفول وجود داشت، عراقی‌ها تمام شهر دزفول را با موشک فراگ ۷ و توپخانه و بعدها با موشک اسکاد - بی مورد حمله قراردادند و هرگز یک موشک به مراکز نظامی یاد شده شلیک نشد. این موضوع نشان‌دهنده ماهیت حملات موشکی عراق است.
 ۲. اولین موشک فراگ در تاریخ ۱۵ مهر سال ۱۳۵۹ و در حالی که مردم قهرمان شهر دزفول در خواب به سر می‌بردند به سمت این شهر شلیک شد. در این حمله موشکی مجموعاً سه موشک شلیک شد و ۳۵۰ نفر شهید و مجروح به جا گذاشت.

وضعیت نیروهای دو طرف

آمادگی نیروهای ما برای جنگ چندان زیاد نبود. نیروهای منظم ایران نیز از هم گسیخته، و از نظر روحی و توان و آمادگی رزمی در وضع بسیار بدی بودند. نیروهای ما در حد لازم برای انجام یک عملیات تهاجمی گسترده، در جبهه‌ای به طول بیش از ۸۰۰ کیلومتر نبودند. آنها شامل: لشکر ۱ زرهی،^۱ لشکر ۲ پیاده، لشکر ۳ زرهی، لشکر ۴ پیاده، لشکر ۵ زرهی، لشکر ۶ زرهی، لشکر ۷ پیاده، لشکر ۸ پیاده، لشکر ۹ زرهی، لشکر ۱۰ زرهی، لشکر ۱۲ زرهی و ۲ تیپ از گارد ریاست جمهوری بودند. سرویس‌های اطلاعاتی ما نیز فاقد شاخه‌ها و سازمان‌ها و یگان‌ها و ابزار لازم برای برخورد در چنین وضعیتی بودند. ما برای جمع‌آوری اطلاعات نظامی و بسیج نیرو از روش‌ها و راه‌های سنتی استفاده می‌کردیم. کسب اطلاعات سرّی ما، به شعبه یکم واگذار شده بود. این شعبه مسئول تهیه، آماده‌سازی و آموزش و به‌کارگیری منابع اطلاعاتی بود، ولی از انجام مأموریت‌های محوله ناتوان بود. این مسائل را طی یادداشت‌های مکتوبی در ۸ و ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۰ به مدیر استخبارات تذکر دادم، ولی وی قادر به انجام تغییرات نبود. هنگامی که جنگ آغاز شد ما در سازماندهی خود بازنگری به عمل آوردیم، به گونه‌ای که بتوانیم ابزارهای اطلاعاتی را تحت کنترل مستقیم خود درآوریم. به این ترتیب توانستیم در طول سالیان طولانی جنگ موفقیت‌های بزرگ و ملموسی را در بُعد اطلاعاتی به دست آوریم.

درخصوص مسائل آموزشی یگان‌های زمینی باید بگویم که نیروهای ما برای تهاجم در سطح تیپ آموزش دیده بودند. نیروهای زرهی نیز که مجبور نبودند آرایش دفاعی به خود بگیرند، دست به تمرین‌هایی در سطح بالاتر زدند. جنگ غیرمنظم طولانی در مناطق کردنشین، نتوانست به نیروهای مسلح عراق تجربه رزمی منظم ببخشد، بلکه فرصت ثبات و آموزش انفرادی و جمعی و یا

۱. لشکر ۱ مکانیزه صحیح است.

بسیج نیرو را از آنها گرفت. تنها جنگ منظمی که نیروهای ما پس از جنگ اوّل فلسطین، در سال ۱۹۴۸، در آن شرکت جسته بودند، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بود که لشکر ۳ زرهی و تیپ ۵ پیاده، به صورت شتابزده در این جنگ شرکت جستند، ولی امکان عملیات آفندی و یا پدافندی واقعی برای آنها میسر نشد و با آنکه سوریه در موقعیت نظامی سختی بود و همواره در معرض تهدید اسرائیل قرار داشت، نیروهای مذکور را رژیم بغداد، از جبهه سوریه فراخواند. سرلشکر حکمت شکور رئیس ستاد مشترک ارتش سوریه که به همراه ستوان یکم هشام بختیار به بغداد آمده بودند، از حکومت وقت خواست تا با ابقای نیروهای عراقی موافقت نماید، تا مبادا به عقب فراخواندن این نیروها، موجب بروز شکاف در دیواره دفاعی پیرامون دمشق گردد، ولی صدام در برابر حسن البکر بر عقب‌نشینی این نیروها پافشاری نمود. زیرا قصد داشت موقعیت سیاسی سوریه را در معرض خطر قرار دهد و به حضور نیروهای ما در سوریه اطمینان نداشت، چون بعضی‌ها از جهت روحی بیشتر به حزب بعث دمشق تمایل داشتند تا به صدام حسین.

یک مرکز فرماندهی، با استحکامات لازم، در درون پادگان وزارت دفاع ایجاد گردید. نقشه‌هایی تهیه و بر دیوار آویخته شد. وسایل ارتباط تلفنی مهیا شد و دفترها و اتاق عملیات سازماندهی گردید. نقشه‌های ایران، ترکیه و اسرائیل بر دیوار آویخته شد.

هشت سال جنگ

حدود ساعت ۱۰ صبح ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰^۱ مدیرکل اطلاعات نظامی از من خواست تا به اتفاق معاونان، اندکی پیش از ساعت ۱۲ به مرکز اصلی فرماندهی برویم. گرمای شدید هوای عراق شکسته و هوای داغ به نسیم‌های آرام تبدیل

شده بود. چنین شرایط جوی برای تحرک نیروها و فعالیت تجهیزات موتوری زمینی و به ویژه تانک‌ها و زره‌پوش‌ها ضروری بود. علاوه بر آن، موضوع نیاز نیروها به آب آشامیدنی نیز باید مورد توجه قرار می‌گرفت.

بدل صدام

پیش از ساعت ۱۲، چند دستگاه اتومبیل مرسدس بنز مشکی رنگ رسیدند و ما شخصی را دیدیم که یک چفیه قرمز رنگ به دور سرش بسته بود، تصور کردیم که او صدام است. ولی با کمال تعجب دریافتیم او بدل وی است. این اولین و آخرین باری بود که او را دیدیم.

رأس ساعت ۱۲ تعداد ۱۹۲ هواپیمای جنگنده نیروی هوایی به طرف اهدافشان در داخل خاک ایران به پرواز درآمدند. در همین لحظه، در اصلی مرکز فرماندهی باز شد و گروه‌هایی متشکل از افسران ستاد اطلاعات و تحرکات و برنامه‌ریزی و نیروی هوایی وارد شدند. هنگامی که من مشغول وارد کردن آخرین تغییرات در مواضع نیروهای ایرانی روی نقشه‌های اتاق اصلی عملیات بودم، فرمانده کل قوا، صدام حسین در حالی که یک چفیه قرمز رنگ به سر داشت و نوار فشنگ به دور کمر خود بسته بود، بی آنکه درجات نظامی‌اش را نصب کرده باشد، وارد اتاق عملیات شد. عدنان خیرالله، وزیر دفاع به او چنین گفت: «سرور من! جوان‌ها ۲۰ دقیقه قبل پرواز کردند.» صدام به او پاسخ داد: «نیم ساعت بعد کمر ایران را خواهند شکست.» فرماندهی کل نیروهای مسلح، بیانیه مفصلی با عنوان «پاسخ فراگیر» صادر نمود.

تعداد ۱۹۱ هواپیما به پایگاه‌هایشان بازگشتند و یک فروند از آنها در حوالی مرز، در منطقه سربل ذهاب و شرق شهر قصرشیرین سرنگون گردید. هدف از اولین عملیات هوایی، بمباران پایگاه‌های هوایی تهران در «مهرآباد»، «دوشان تپه»، پایگاه هوایی «تبریز»، پایگاه هوایی «شاهرخی» در حوالی همدان، در منطقه کبوترآهنگ، پایگاه‌های هوایی دزفول، بوشهر، شیراز، اصفهان و فرودگاه‌های

اهواز، کرمانشاه، سنندج و ارومیه بود. همه پایگاه‌های هوایی ایران به جز پایگاه هوایی مشهد^۱ که حدود ۹۰۰ کیلومتر با تهران فاصله دارد و در مرزهای شرقی ایران و دور از دسترس هواپیماهای ما قرار داشت و پایگاه هوایی بندرعباس که در حوالی تنگه هرمز و دورتر از خلیج فارس بود، هدف قرار گرفتند. به محض بازگشت هواپیماهایمان، یک عملیات هوایی تلافی‌جویانه از ایران علیه پایگاه هوایی «شعبیه» در حوالی بصره و فرودگاه این شهر و پل «خالدبن ولید» روی ارون‌درو، در ساحل شمالی شهر بصره صورت گرفت.

با فرارسیدن شب معلوم شد که نتیجه حمله هوایی ما کاملاً ناامیدکننده است. همه زبانی که به ایران وارد شده بود، انهدام یک هواپیمای جنگنده و یک هواپیمای مسافربری بود. در حالی که ما یک فروند هواپیمای بمب افکن سنگین ساخت شوروی از نوع توپولوف ۱۶ از دست دادیم. این هواپیما با آتش موشک رایپر در حوالی استان ایلام و در راه عزیمتش برای بمباران پایگاه هوایی اصفهان سرنگون شد و کلیه خدمه آن به هلاکت رسیدند. یک فروند دیگر از این نوع هواپیما را در شمال عراق، به وسیله موشک رایپر ایرانی در سال ۱۹۷۴ از دست دادیم.

با فرارسیدن سپیده دم روز ۲۳/۹/۱۹۸۰^۲ اندکی پیش از آنکه نیروهای زمینی ما عملیات گسترده زمینی خود را آغاز نمایند،^۳ نیروی هوایی ایران عملیات پی‌درپی خود را برای بمباران اهدافی در بغداد و بسیاری از پایگاه‌های هوایی عراق به ویژه پایگاه «الحریه» در «کرکوک» و پایگاه‌های «بصره»، «ناصریه»، «البکر» در شرق، «الدجیل» در شمال بغداد و «الکوت» آغاز کرد. با بمباران پایگاه الحریه، تا چند روز پرواز هواپیما از این پایگاه ممکن نبود.

۱. ایران در مشهد پایگاه هوایی نداشته و ندارد.

۲. ۱۳۵۹/۷/۱.

۳. حمله نیروی زمینی ارتش عراق در بسیاری از محورها از بعدازظهر روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ آغاز شد. اشاره به سپیده دم غلط است.

رؤیای تکرار تجربه اسرائیل

ناکامی آشکار اولین حمله هوایی گسترده، معلول علل و عوامل واقعی بود. صدام در رؤیای تکرار همان چیزی بود که روز ۵ ژوئن ۱۹۶۷ روی داده بود. در این روز نیروی هوایی اسرائیل، ۶۵ درصد نیروی هوایی مصر را روی باند فرودگاه‌ها نابود ساخت. ولی جنگ ایران و عراق تفاوت اساسی و فراوانی با وضعیت جنگ اعراب و اسرائیل داشت. از همین رو می‌توان علل شکست حمله اوّل عراق را چنین برشمرد:

۱. ایران از درس‌ها و تجربیات برگرفته از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، به ویژه چگونگی حفاظت از هواپیماها روی زمین بهره‌برداری می‌کرد و طرح‌های سنگینی را برای استحکام پایگاه‌های هوایی و ایجاد آشیانه‌های بتون‌آرمه بسیار مستحکم به اجرا می‌گذاشت به گونه‌ای که نیروی هوایی عراق، فاقد توانایی لازم برای درهم شکستن آشیانه‌های فردی، دوگانه و یا چهارگانه می‌بود.^۱ حتی برای هواپیماهایی که لازم بود در آماده‌باش دائمی به سر برند نیز در دو طرف باند فرودگاه پناهگاه‌هایی احداث شده بود و خلبان‌ها در صورت بروز جنگ می‌توانستند هواپیماهایشان را در درون آشیانه‌ها به کار اندازند و پس از طی مسافت کوتاهی به پرواز درآیند. به این ترتیب زمان توقف آنها به صورت آشکار روی باند برای پرواز به حداقل زمان ممکن تنزل پیدا می‌کرد.

سرویس اطلاعاتی شوروی [سابق]، اطلاعاتی را در مورد طرح‌های آشکار و دقیق و اطلاعات جامعی راجع به نقشه‌ها و موقعیت آشیانه‌های هواپیماهای کلیه پایگاه‌های هوایی ایران در اختیار ما قرار داده بود. من در جریان دیدار

۱. خلبانان عراقی در ابتدا بسیار کم تجربه بودند و لذا نویسنده برای توجیه ناکامی خلبانان عراقی به استقرار هواپیماهای ایران در آشیانه اشاره کرده است. در حالی که هواپیماهای بسیار زیادی روی باند وجود داشت که آسیب ندید، نویسنده در توضیح علل شکست حمله اوّل عراق در بند دوم صفحه بعد به ضعف‌های خلبانان عراقی اشاره کرده است.

رسمی خود از ایران در سال ۱۹۷۵، از نزدیک شاهد این‌گونه استحکامات در پایگاه هوایی مهرآباد در تهران بودم و نیز در سال ۱۹۷۸ در جریان عملیات "الفرسان الشجعان" که به وسیله نیروهای سپاه یکم، تحت فرماندهی مرحوم سرلشکر ستاد ولید محمود سیرت انجام شد؛ (این افسر در سال ۱۹۷۹ به اتهام توطئه اعدام گردید). من در این عملیات مأمور ارتباط و هماهنگی با لشکر ۲۸ پیاده ایران در مناطق بانه و مریوان بودم. در این عملیات قرار بود مرزهای ایران بسته شود و نیروهای پیش‌مرگ گردد در محاصره نیروهای زمینی عراق و مرزهای بسته ایران قرار گیرند.

۲. هواپیماهای ویژه‌ای که مأمور حمله به پایگاه‌های هوایی ایران گردیدند، آمادگی کمی داشتند و توان و امکانات فنی و تسلیحاتی آنها ضعیف بود. ده‌ها فروند از هواپیماهای شرکت‌کننده در اولین عملیات هوایی، از نوع میگ ۲۱ که یک هواپیمای رهگیر هوایی قدیمی و سوخوی ۷ که باز یک بمب‌افکن قدیمی به شمار می‌رود، بودند.

۳. بمب‌ها و موشک‌های شلیک شده، قادر نبودند دیواره پناهگاه‌ها را که از سقف و دیوار ضخیم بتونی ساخته شده بودند بشکافند.^۱ ما فاقد سلاح‌های لیزری - نوری بودیم.

۴. ما فاقد ابزار و وسایل هدف‌گیری دقیق و نقطه‌ای بودیم.

۵. آموزش خلبان‌های ما در سطح پایینی قرار داشت و بسیاری از آنها نسبت به حضور در جنگ متقاعد نشده بودند. تعداد زیادی از آنها به اتهام ترس که یک اتهام واهی بود، اعدام شدند.

۶. ساعتی که برای وارد آوردن ضربه انتخاب شده بود (نیم‌روز) ساعت مناسبی نبود. همین مسئله سبب گردید تا امکان قرارگرفتن پایگاه‌های هوایی

۱. آشیانه‌های ساخته شده برای هواپیماها بسیار ضعیف بود و اگر مورد اصابت بمب قرار می‌گرفت درهم‌شکسته می‌شد و تنها برای جلوگیری از ترکش بمب بود. بنابراین تأکید نویسنده بر استحکام دیواره پناهگاه‌ها صحیح نیست.

ایران زیر ضربات مکرر هوایی عراق کاهش یابد. از سوی دیگر، این فرصت را به رهبران ایران داد تا به آمادگی و تجدید قوا برای وارد آوردن ضربه فراگیر و تلافی جویانه دست پیدا کنند.

به دنبال تداوم حمله‌های هوایی ایران، در روز دوم علیه بغداد و دیگر شهرها، آن هم به صورت قدرتمندانه، روحیه فرماندهان عالی‌رتبه نظامی ما متزلزل شد و گرافه‌گویی مسئولان در مورد نتایج عملیات دفاع هوایی نیز به تزلزل روحیه آنها افزود. فرماندهی دفاع هوایی ادعا کرد که ظرف دو روز اول جنگ، ده‌ها فروند از هواپیماهای ایران را بر فراز بغداد سرنگون نموده است. او برای این حرف خود به نظریه قفل راداری روی هدف‌ها و ناپدید شدن اهداف پس از شلیک به طرف آنها استناد می‌کرد. ما راجع به این موضوع وارد بحث و جدل عمیقی شدیم و بالاخره معلوم شد که قفل رادار روی هدف و شلیک موشک زمین به هوا، به مفهوم سرنگونی هدف نیست؛ به ویژه آنکه هواپیماهای ایران در ارتفاع بسیار پایین پرواز می‌کردند و هدف قرار دادن آنها به وسیله موشک‌های سام ۲، سام ۳ و سام ۶ ساخت شوروی [سابق] کاری بس مشکل بود. چیزی که استدلال ما را تقویت می‌کرد، این بود که معلوم شد قطعات فلزی که نیروهای دفاع هوایی، به عنوان بقایای هواپیماهای سرنگون شده ارائه می‌کردند، در واقع بقایای موشک‌های سام بوده است. نتایج بازجویی خلبانانی که هواپیماهایشان سرنگون گردید، نشان می‌داد که تعداد هواپیماهای سرنگون شده ایران بسیار کمتر از ۱۰ درصد تعدادی است که فرماندهی دفاع هوایی اعلام کرده است.

در تابستان ۱۹۸۶ آسمان بغداد به وسیله آتش ده‌ها فروند موشک زمین به هوا و صدها قبضه توپ و مسلسل سنگین ضدهوایی روشن گردید. تحقیقات نشان داد که حمله هوایی در کار نبوده و به خاطر تداخل فنی - مغناطیسی رادارها چنین اتفاقی روی داده است. هیچ هواپیمای ایرانی و یا غیرایرانی آن شب بر فراز بغداد به پرواز درنیامده بود.

ما به فرماندهی کل نیروهای مسلح اطلاع داده بودیم که ایران بیش از ۴۵۰ فروند هواپیمای جنگنده در اختیار دارد که ۱۷۲ فروند آن قابل بهره‌برداری و از توانمندی خوبی برخوردار است. ولی بخش عمده هواپیماها به علت نبود قطعات یدکی ناشی از محاصره اقتصادی غرب علیه ایران، پس از انقلاب اسلامی و به دنبال سرنگونی شاه و در اختیار نداشتن کلیدهای انبارهای فنی و جدول‌های کامپیوتری قطعات یدکی و فرار و بازداشت و اخراج بسیاری از خلبان‌ها و کادر فنی، که در چارچوب عملیات گسترده پاکسازی در نیروی هوایی و دیگر نیروهای مسلح ایران صورت گرفته بود، قادر به پرواز نبودند.

پشتیبانی کشورهای خلیج فارس از عراق

با گذشت زمان و به دنبال متحمل شدن زیان‌های فراوان، ناتوانی در جایگزین نمودن هواپیماهای جدید به جای هواپیماهای سرنگون شده و کمبود قطعات یدکی و ارز لازم برای خریداری قطعات جدید به جای قطعات از کار افتاده، توان نیروی هوایی ایران رو به ضعف نهاد. ایرانی‌ها مجبور شدند از قطعات هواپیماهای غیرقابل پرواز به منظور آماده‌سازی هواپیماهای دیگر استفاده نمایند.

خریداری هواپیماهای مدرن از شوروی [سابق] توسط عراق، فقط برای مدت محدودی متوقف گردید. هواپیماهای میراث ساخت فرانسه که قرارداد خرید آنها امضا شده بود، با تمام توانمندی فنی و قدرت نبرد هوایی، در هدف قرار دادن اهداف زمینی، به عراق رسیدند؛ هواپیماهای ساخت شوروی فاقد چنین توانمندی‌هایی بودند. مشکلات مهمی در درآمدهای مالی عراق بروز نکرد و کشورهای خلیج [فارس] ده‌ها میلیارد دلار برای پشتیبانی از ماشین جنگی عراق در اختیار این کشور قرار دادند. عراق می‌توانست از کشورها و بانک‌های مختلف، مبالغ هنگفتی را استقراض نماید که امروز همین بدهی‌ها، به عنوان مشکلی کمرشکن روی شانه عراق سنگینی می‌کند و مبلغ آن به حدود ۱۰۰ میلیارد دلار رسیده است.

در شرایطی که خزانه ایران، پیش از جنگ کاملاً تهی بود، ما از سپرده‌های نقدی و ارزی قابل توجهی برخوردار بودیم که مبلغ آن به بیش از ۳۰ میلیارد دلار می‌رسید. شاید به ندرت اتفاق افتاده باشد که کشوری وارد جنگی شود و پس از اینکه جنگ را پشت سر گذارد، تعداد هواپیماهایش دو برابر شده باشد، اما چنین اتفاقی در مورد عراق رخ داد. هنگامی که جنگ با ایران به پایان رسید و جنگ دوم، یعنی جنگ کویت آغاز شد، ما بیش از ۶۰۰ هواپیمای جنگنده در اختیار داشتیم که صدها فروند آنها را هواپیماهای مدرن ساخت شوروی [سابق] و فرانسه تشکیل می‌دادند. البته اگر مقابله عمومی در برابر گرایش‌های جدید ایران نبود و کمک‌های مالی هنگفت در اختیار عراق قرار نمی‌گرفت، چنین چیزی تحقق نمی‌یافت. نیروی هوایی عراق، نقش مهمی در مراحل میانی و پایانی جنگ ایفا نمود.

جنگ زمینی

در ساعت ۲ بامداد روز ۲۳ ماه سپتامبر سال ۱۹۸۰^۱ نیروهای زمینی ما، درگیر گسترده‌ترین عملیات زمینی خود شدند. این نیروها به منظور تحقق اهداف مشروحه ذیل در سطح زمین، از مرزهای ایران گذشتند و به اعماق خاک ایران رخنه کردند:

۱. تثبیت موقعیت نیروهای خودی در منطقه عملیاتی شمالی و اشغال و کنترل برخی از تپه‌های مهم مرزی در منطقه حاج عمران، ارتفاع شماره ۱۸۶۴ در درون ایران^۲ و در منطقه پنجوین و برخی ارتفاعات دیگر در منطقه «طویله» در شرق سلیمانیه.

۲. پیشروی در منطقه عملیاتی میانی برای اشغال شهر مهران، گسترش خط حمله به طرف شمال، به منظور اشغال تنگه «کنجانچم» به سمت استان ایلام، اشغال شهرهای سوما و نفت‌شهر و تأسیسات نفتی موجود در نفت‌شهر، اشغال شهرهای قصرشیرین، گیلان‌غرب و سرپل‌ذهاب و پیشروی به طرف ورودی تنگه «پاتاق» برای کنترل این تنگه و تپه‌های «کولینه» و «دانه خشک».

۳. پیشروی اصلی در منطقه عملیاتی جنوب با هدف اشغال شهر دزفول که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اشغال استان اهواز [خوزستان] و کرانه شرقی اروندرود و شهرهای خرمشهر و آبادان، پیشروی به طرف شهرهای «شیخ بدیر»^۳ و «ماهشهر» و بندر «مینو» و اشغال شهر دهلران در شمال العماره.

۱. ۱۳۵۹/۷/۱.

۲. ارتفاع یادشده در منطقه مارو و قوچ سلطان قرار دارد.

۳. احتمالاً شادگان مورد نظر است.

لشکر ۱ مکانیزه، لشکر ۵ مکانیزه، لشکر ۳ زرهی، لشکر ۹ زرهی، لشکر ۱۰ زرهی و دو تیپ ۳۱ و ۳۲ نیروهای ویژه، در جنوب مستقر شدند. عملیات شمال با شرکت بخش محدودی از یگان‌های پیاده صورت گرفت و لشکر ۶ زرهی به عنوان نیروی اصلی منطقه میانی به شمار می‌رفت. لشکر ۸ پیاده و لشکر ۱۲ زرهی که هنوز آموزش کاملی را طی نکرده بودند و از منطقه سرسنگ واقع در شمال عراق منتقل شده بودند نیز در منطقه میانی به سر می‌بردند. هدف از عملیات محور شمال، زمین‌گیر کردن نیروهای ایرانی و مقابله با آنان بود. در محور میانی، هدف نهایی، اشغال تعدادی از شهرهای غیر مهم و کنترل تنگه‌ها و درهم کوبیدن نیروهای ایرانی برای جلوگیری از هرگونه پیشروی به سمت بغداد، «دیالی» و یا «کوت» بود. در محور جنوب که محور حقیقی جنگ بود، چنانچه موفق می‌شدیم، اگر نگوئیم که به سرنگونی حکومت ایران و متلاشی شدن این کشور منجر می‌گردید، اما می‌توانست به تحمیل اراده عراق بر ایران منجر شود.

اطلاعاتی که راجع به چگونگی گسترش نیروهای ایران و توانمندی رزمی آنها در اختیار داشتیم، اطلاعات درست و قابل اعتمادی بود. اطلاعات راجع به ماهیت زمین و محورهای عملیاتی نیز اطلاعات خوبی بود. اما فیلم‌های ویدئویی درباره این مناطق در اختیار نداشتیم. ابزار عکسبرداری و شناسایی هوایی ما نیز تا پیش از جنگ بسیار ابتدایی بودند؛ تنها تصاویری توسط هواپیماهای گشتی شناسایی میگ ۲۱ دریافت شده بود. این تصاویر شامل نوارهای بسیار باریکی بود که در بهترین حالت فقط می‌توانست چند صد متر را نشان دهد.

هیچ یگان رزمی ایران نبود که ما اطلاعات قبلی راجع به آن نداشته باشیم تا بتواند با ظهور ناگهانی ما را غافلگیر کند. ولی این مقدار اطلاعات برای کسانی که وظیفه برآورد موقعیت عملیاتی و نظامی را به عهده داشتند کافی نبود. باید از واقعیت‌ها و امکانات و شرایط نیروهای آنها و از جنبه‌های مختلف و توانمندی رزمی‌شان نیز آگاه می‌شدند. آنان نباید تجربیات جنگ‌های دیگر را

به صورت خام مورد استفاده قرار می‌دادند، بلکه وظیفه داشتند این‌گونه تجربیات را با احتیاط و واقع‌بینانه مورد بحث و بررسی قرار دهند.

[مرحله اول] جنگ اسرائیل و جنگ صدام

روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ صدام اعلام کرد که قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل، درباره برقراری آتش‌بس بین ایران و عراق را پذیرفته است. صدام حتی در زمینه تعیین روز پذیرش آتش‌بس نیز سعی در تقلید از دیگران نمود. از آنجا که شدیداً شیفته جنگ ۶ روزه بود که طی آن اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تعدادی از کشورهای عربی را مورد تجاوز خود قرار داده بود، قصد داشت جنگ خود را به جنگ ۶ روزه تبدیل نماید. ولی ایران این قطعنامه را نپذیرفت و بر لزوم عقب‌نشینی عراق، بدون آتش‌بس تأکید نمود. پذیرش این دشوار بود، زیرا جنگ را به داخل سرزمین عراق می‌کشاند. در همین مرحله ما احساس کردیم که در موقعیت نظامی خوشایندی قرار نداریم. لشکر ۱۰ زرهی به فرماندهی سرتیپ ستاد هشام صباح الفخری نتوانست «دشت نادری»^۲ را برای عبور از رود کرخه به تصرف تصرف خود درآورد و زمینه قطع راه ارتباطی اهواز - تهران و اشغال شهر دزفول و پایگاه هوایی آن را فراهم نماید. علت شکست این عملیات، ناکافی بودن نیروهای مهاجم، استقرار یک نیروی قدرتمند و پرتعداد ایرانی در برابر نیروهای عراقی و مساعد بودن زمین برای دفاع از دزفول بود.^۳ لشکر ۱ نیز در عبور از رود کرخه در منطقه شوش ناکام ماند و تلاش نمود تا از منطقه «شاخات»

۱. ۱۳۵۹/۷/۶ - در حالی که در مناطقی از خاک ایران نیروی نظامی ارتش متجاوز عراق مستقر بود و صدام نتوانسته بود به وعده خیالی خود در تسخیر ۳ روزه ایران عمل کند!

۲. جسر نادری صحیح است. به نظر می‌رسد گاهی اطلاعات نظامی نویسنده از داخل ایران حتی از یک فرمانده لشکر هم کمتر است.

۳. اظهارات نویسنده در اینجا با گزارش برخی از فرماندهان لشکر ۱۰ زرهی که در این منطقه عملیات کرده است و سایر گزارشاتی که وجود دارد در تناقض و بیشتر برای توجیه ناکامی ارتش عراق است.

(یعنی دارای شاخه‌های متعدد رودخانه) عبور کند، اما یگان‌هایی از لشکر ۲۱ پیاده ایران شدیداً در برابر عبور نیروهای عراقی از رودخانه مقاومت کردند.

در محور بستان - سوسنگرد - اهواز، پیشروی لشکر ۹ زرهی به فرماندهی سرتیپ ستاد طالع خلیل الدوری (عضو دفتر نظامی حزب بعث که بالاترین مقام حزبی در درون ارتش است) نیز با مانع مواجه گردید. او از محور عملیاتی تعیین شده منحرف شد و به طرف جنوب رفت و پس از اشغال شهر سوسنگرد متوقف شد.

در محور بصره - اهواز لشکر ۵ مکانیزه و تیپ ۸ پیاده مکانیزه در آستانه جنگل‌های جنوبی اهواز متوقف شدند. زیرا این منطقه شایستگی به‌کارگیری جنگ‌افزارهای ضدتانک را به خوبی دارا بود. این یگان‌ها اقدام به گلوله‌باران شهر اهواز با توپ‌های ۱۳۰ میلی‌متری و شلیک به طور متوسط هزار گلوله توپ در روز نمودند. تیپ ۶ زرهی و قرارگاه لشکر ۳ زرهی در عبور از رود کارون به منظور پیشروی و قطع جاده آبادان - شیخ بدیر ناکام ماندند و فرمانده تیپ، سرهنگ ستاد عبدالعزیز الحدیثی (عضو فرماندهی یکی از شاخه‌های حزب بعث) بازداشت و به ۱۵ سال زندان محکوم شد. ولی پس از گذراندن چند سال از محکومیتش از زندان آزاد شد و به عنوان فرمانده لشکر و سپس به عنوان فرمانده سپاه اول پیاده منصوب گردید و سرانجام به دنبال سقوط یک فروند هلی‌کوپتر به قتل رسید و به جای او سرهنگ ستاد صبیح عمران الطرفه منصوب شد. او نیز بعدها با درجه سپهبدی ستاد، به مدیریت زرهی منصوب گردید.

مدتی بعد تیپ ۶ زرهی موفق شد اولین عملیات عبور یگان زرهی عراق از رود کارون در شمال خرمشهر را عملی سازد. عرض این رودخانه در نقطه عبور، بالغ بر ۳۰۰ متر بود.^۱ در خرمشهر، تیپ‌های ویژه با پشتیبانی توپخانه و پشتیبانی لشکر ۳ زرهی مجبور شدند با نیروهای سپاه پاسداران ایران و داوطلبان غیرنظامی، که با نام «بسیج» فعالیت می‌کردند، وارد درگیری‌های تن به تن شوند

۱. عرض رودخانه کارون در هیچ منطقه‌ای ۳۰۰ متر نیست. اطلاعات نویسنده اشتباه است.

و سرانجام موفق شدند بخش اصلی این شهر را در شمال رود کارون که به صورت یک بندر دریایی است، به تصرف خود درآورند. ولی کرانه جنوبی این شهر همچنان تحت کنترل نیروهای ایرانی باقی ماند. نیروهای ایرانی اقدام به نابودسازی تنها پل موجود روی رود کارون که دو طرف شهر را به یکدیگر متصل می‌کرد، نمودند تا از پیشروی نیروهای عراقی به سمت آبادان جلوگیری به عمل آورند.^۱ فاصله بین خرمشهر تا آبادان ۳۰ کیلومتر است.

پس از عبور تیپ ۶ زرهی، دستور پیشروی به منظور قطع جاده شیخ بدیر - آبادان که جاده اصلی این شهر است صادر گردید. یگان‌های این تیپ به صورت پایگاه‌های امن در امتداد ۱۲ کیلومتری این جاده آرایش گرفتند، لذا ایرانی‌ها از جاده‌های خاکی استفاده می‌کردند. نیروهای ما تلاش کردند تا از طریق رود «بهمن شیر» که رودی است موازی اروندرود، از جنوب آبادان عبور نمایند، ولی به دلیل مقاومت سنگین و نامناسب بودن منطقه برای عبور، این عملیات ناکام ماند. نیروهای ما همچنان در پایگاه‌های امن باقی ماندند. منظور از پایگاه‌های امن، آرایش گرفتن زرهی و مکانیزه به صورت مجموعه‌های بسته در فضای باز و زیر جهنمی از گلوله‌باران نیروهای ایرانی است.

اولین مرحله جنگ که از ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تا هنگام اشغال خرمشهر در ۲۳/۱۰/۱۹۸۰^۲ ادامه داشت دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. ناکامی در تصرف اهداف مهم نظامی و عملیاتی روی زمین و دفاع شدید ایران از شهرهای دزفول، اهواز و آبادان.

۲. ناکامی نیروی هوایی در ایجاد یک وضعیتی هوایی مناسب، به نفع نیروهای خودی. (زیرا وضعیتی متعادل با گذشت بیش از یک‌سال از جنگ تداوم پیدا کرد).

۱. عراقی‌ها برای تصرف خرمشهر یک گردان نیروی کماندویی در نظر گرفته بودند. بر اثر مقاومت مردمی در خرمشهر، در نهایت بیش از ۲ لشکر نیرو وارد خرمشهر کردند و ۳۴ روز نیروهای عراقی در این شهر زمین‌گیر و متحمل تلفات شدند. نویسنده به این موضوعات اشاره نکرده است.

۳. گسترش وسیع تشکیلات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و نیروهای بسیجی.
۴. نیروهای ایرانی از مرحله عقب‌نشینی سریع به مرحلهٔ هجوم و دفاع نیرومند رسیدند و با عملیات چریکی، ابتکار عمل را در اختیار خود گرفتند. وزیر دفاع ایران **مصطفی چمران** شخصاً فرماندهی و ادارهٔ این‌گونه عملیات را تا زمان [شهادتش] برعهده داشت. وی بر اثر آتش توپخانه، در منطقهٔ «دهلاویه» و در موقعیتی بسیار نزدیک به نیروهای ما در غرب اهواز به [شهادت] رسید. علاوه بر وی بسیاری از روحانیون رده بالای ایران به دلایل روانی و به صورت داوطلبانه در جنگ شرکت می‌کردند. در چنین وضعیتی سرنوشت‌سازی، ما غیر از تیپ ۱۰ زرهی و دو تیپ ۱ و ۲ گارد ریاست جمهوری، نیروهای احتیاطی دیگری نداشتیم؛ تیپ‌های ۱ و ۲ نیز مستقیماً تحت فرمان صدام قرار داشتند.

نیروهای ایرانی قدرت به کارگیری ماهرانه و گستردهٔ سلاح توپخانه را پیدا نمودند. افسران دیده‌بان ایرانی به صورت شایسته‌ای اقدام به هدایت و کنترل آتش می‌کردند و همین مسئله سبب شد تا نیروهای ما در مناطق فاقد پوشش و استحکام، زیر فشار آتش شدید آنها قرار گیرند. زیرا صدام نیروهایمان را مجبور نموده بود تا به هر منطقه‌ای که رسیدند، در همان جا مستقر شوند. در حالی که بهتر آن بود که ما از روش تحرک محلی و جابه‌جایی از موقعیتی به موقعیت دیگر استفاده می‌کردیم تا قدرت دفاعی ما افزایش یابد.

هنگامی که صدام دستور داد میزان خسارت‌های فردی و یا تجهیزاتی ما را به صورت روزانه و دقیق و واقعی از طریق رادیو منعکس کنند، مرتکب اشتباه بسیار بزرگی شد.^۱

این اقدام ضد امنیتی و احمقانه، منجر به تضعیف روحیهٔ ملت و نیروهای مسلح و افزایش روحیهٔ طرف مقابل گردید. طرف مقابل به راحتی می‌توانست

۱. نویسنده با این توضیح می‌خواهد بر غیرنظامی بودن صدام تأکید کند. نظر به اینکه هیچ ارتشی به چنین اقدامی دست نمی‌زند، لذا باید هدف صدام را بیشتر سیاسی - اقتصادی و با انگیزه گرفتن دلارهای کشورهای کویت، عربستان و... دانست.

ارزیابی دقیقی از نتایج موفقیت آمیز شیوه حمله اش از طریق دشمن خود و بدون هیچ زحمتی به دست آورد. صدام بعدها به دنبال یادداشت مکتوبی که من از سوی استخبارات به او تحویل دادم، این رویه را تغییر داد. در این یادداشت نسبت به ابعاد خطرناک تداوم انتشار چنین بیانه‌هایی هشدار دادم. پس از این، بیانه‌های نادرست و مبالغه آمیزی منتشر می‌گردید و طی آن زیان‌های وارده به ما اندک جلوه داده می‌شد.

فرمانده کل نیروهای مسلح تلاش نمود تا یگان‌های نیروهای مسلح را گسترش دهد و لشکرهای زرهی و پیاده جدیدی را تشکیل دهد. برخی از یگان‌ها به صورت مانور از منطقه میانی [جبهه] به منطقه جنوبی برده شدند. تیپ ۲۵ مکانیزه به منطقه بستان منتقل گردید تا با حملات معدود ایرانی‌ها مقابله نماید و خطوط عقبه را تقویت کند. تیپ ۲۶ زرهی، تیپ ۱۴ پیاده مکانیزه، لشکر ۹ زرهی و تیپ ۳۱ نیروهای ویژه نیز به همین ترتیب عمل کردند.

در شرایطی که گروه‌های ستادی سرگرم کار پیوسته در مرکز اصلی فرماندهی کل نیروهای مسلح، در زیرزمین کاخ ریاست جمهوری بودند، سپهد ستاد عبدالجبار عبدالرحیم الأسدی معاون رئیس عملیات ستاد مشترک ارتش، از طبقه همکف کاخ، یعنی محل جلسات فرماندهی کل قوا به پایین آمد و خواستار تشکیل جلسه با رؤسای گروه‌های برنامه‌ریزی و عملیات و استخبارات شد. من به عنوان رئیس مجموعه استخبارات در جلسه شرکت کردم. وی سخنان خود را چنین آغاز کرد: «رئیس‌جمهور خواسته است که به منظور انجام یک حمله زرهی گسترده برای اشغال منطقه مسجد سلیمان برنامه‌ریزی نمایید.» من گفتم: «چنین نیروی زرهی را از کجا بیاوریم؟ این عملیات حداقل یک سپاه زرهی^۱ لازم دارد و ما فقط تیپ ۱۰ زرهی را در اختیار داریم که آن هم هنوز در منطقه سومار واقع در جبهه میانی است.

۱. هر سپاه شامل سه تا پنج لشکر است.

ما حتی در نزدیک شدن به دو شهر اهواز و دزفول ناکام مانده‌ایم، درحالی که رخنه کردن به منطقه مسجد سلیمان با اشغال این دو شهر ممکن است. علاوه بر آن، مسجد سلیمان ۱۵۰ کیلومتر با این دو شهر فاصله دارد. و این مسافت طولانی، مسافتی است پیچیده و کاملاً مناسب برای دفاع!« الأسدی، هرچند به خاطر سخنان صریح من جرأت پیدا کرده بود، ولی خیلی زود گفت که رئیس‌جمهور در این خصوص بر اساس توصیه‌های یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین عمل کرده است. یاسر عرفات به او گفته است که نفت ایران در منطقه مسجد سلیمان متمرکز است و چنانچه این شهر به اشغال درآید، ایران مجبور به تسلیم و یا توقف جنگ خواهد شد.^۱ به او گفتم: «این اطلاعات قدیمی است و نفت چاه‌های مسجد سلیمان در حال پایان یافتن و فاقد ارزش اقتصادی است. مهم‌ترین ذخایر نفتی ایران، چاه‌های نفت «مارون» در حوالی اهواز است.» الأسدی گفت: «من این اطلاعات را به رئیس‌جمهور خواهم رساند.»

این خواسته به صورت کاملاً آشکار نشان داد که فرمانده کل نیروهای مسلح، تا چه اندازه نسبت به امکانات و توانمندی‌های بی‌اطلاع و جاهل است، اما خوشبختانه چندان برخواسته‌اش اصرار نورزید. اگر اصرار می‌کرد و نیروی لازم برای انجام چنین عملیاتی از طریق کاهش نیروهای دفاعی دیگر مناطق عملیاتی تأمین می‌گردید، نیروهای ما و حتی می‌توان گفت کل عراق، متحمل بزرگ‌ترین فاجعه می‌شد به گونه‌ای که امکان دفاع بسیار دشوار می‌گردید.

۱. سامرایی می‌خواهد با این توضیحات صدام را به عنوان یک احمق بنمایاند. در حالی که نویسنده مدعی است از همه چیز ایران اطلاع داشته‌اند و بر وجود نفت در مسجد سلیمان و انتخاب آن به عنوان یک هدف اشاره می‌کند. حال آنکه نفت مسجد سلیمان سال‌ها است که تمام شده است، ضمناً عراق برای پیروزی یا توقف جنگ نیازی به پیشروی در چنین عمقی نداشت، بلکه با تصرف آبادان و دزفول و اندیشمک می‌توانست شرایط جنگ را به سود خود تغییر بدهد و ادامه جنگ را برای ایران بسیار دشوار و تا اندازه‌ای غیرممکن بنماید.

رهبران ایران با پشت سر گذاشتن این مرحله از جنگ که خطرناک‌ترین مرحله بود، بیش از پیش و با قدرت تأثیرگذاری بیشتر روی جامعه ایران به راه خود ادامه دادند. عامل روانی «دین» به عنوان یک عامل محرک بزرگ برای به حرکت درآوردن ده‌ها هزار نفر به منظور پیوستن به نیروهای سپاه ایران، نقش خود را ایفا کرد و روحیه نیروهای نامنظم ایرانی را که شامل سپاه پاسداران و بسیج بود بالا برد؛ همچنان که تعدادشان نیز افزایش یافت و سلاح‌ها و سازمانشان گسترش پیدا کرد. از سوی دیگر نیروهای ما سرخورده شده بودند؛ میان اهرم خواسته‌ها و تمایلات صدام و اقدامات و دخالت‌های بیهوده او در امور از یک سو، و ضرورت‌های صحنه‌های عملیاتی از سوی دیگر در فشار قرار داشتند؛ آن چنان که اموال هنگفتی برای جبران نتایج منفی دخالت‌های صدام به هدر رفت.

مرحله دوم

مرحله دوم جنگ زمینی از ابتدای سال ۱۹۸۱ آغاز و تا ابتدای سال ۱۹۸۲ تداوم پیدا کرد. از جمله ویژگی‌های این مرحله اجرای چند عملیات کوچک و یا متوسط در مناطق مختلف عملیاتی [توسط ایران]، به منظور بیرون راندن نیروهای ما از برخی مناطق و یا تپه‌های مهم و وارد آوردن بیشترین خسارت‌های ممکن و به غنیمت گرفتن تجهیزات و به اسارت گرفتن بیشترین نفرات از ما بود. در این عملیات‌ها نیروهای مشترکی از ارتش و سپاه پاسداران ایران و بسیج شرکت داشتند.

روز ۱۹۸۱/۱/۴ نیروهای ایرانی حمله به منطقه میانی [جبهه] را در دو محور آغاز کردند. در محور اول به طرف تپه مهم و استراتژیک «سیف سعد» واقع در جنوب «مندلی» حرکت کردند و موفق شدند قله‌های این ارتفاعات را در جبهه‌ای به طول ۱۲ کیلومتر به تصرف خود درآورند و نیروهای ما را به طرف دامنه‌های ارتفاعات عقب برانند. این مسئله سبب شد تا نیروهای ما تحت فشار مستمر قرار گیرند و فرمانده تیپ ۲ پیاده که مأمور دفاع از این قله‌ها بود، یعنی

سرهنگ ستاد محمدجواد الخفاجی اعدام گردد. وی یکی از بعثی‌های قدیمی بود که آموزش‌های لازم برای فرماندهی یگان‌های رزمی را ندیده بود. رشته‌اش مخابرات بود، مدتی در استخبارات عمومی بغداد کار می‌کرد و سپس به عنوان وابسته نظامی به پاکستان اعزام شد. اعدام او یک اقدام ستمگرانه بود.

حمله‌های تلافی جویانه‌ای که نیروهای ما از جمله لشکر ۷ پیاده انجام دادند، وضعیّت ارتفاعات را تغییر نداد. این لشکر به تمرین‌های زیادی برای عبور از ارون‌درود و محاصره آبادان دست زده بود.

نیروهای ایرانی موفق شدند نیروهای ما را از محور گیلان غرب به عقب برانند. ولی موفقیت‌هایی که در این جبهه حاصل شد، به اندازه موفقیت‌های نیروهای ایرانی در منطقه سیف‌سعد نبود.

ساعت ۹ روز ۱۹۸۱/۱/۵ لشکر ۱۶ زرهی ایران که از لحاظ سازمانی یک تیپ کم داشت، به اتفاق ۲ تیپ دیگر از لشکر ۹۲ زرهی و چند هزار نفر از نیروهای سپاه،^۲ حمله برق‌آسایی را علیه مواضع لشکر ۹ زرهی عراق در جنوب غربی اهواز آغاز کردند و موفق شدند ضمن درهم شکستن مواضع این لشکر، حدود ۳۰ کیلومتر به طرف منطقه «جفیر» پیشروی کنند و مواضع لشکر ۵ مکانیزه را مورد تهدید قرار دهند. این لشکر وظیفه دفاع از جاده خرمشهر - اهواز و جلوگیری از پیشروی به طرف بصره را برعهده داشت. این وضعیت، سخت‌ترین وضعیتی بود که نیروهای ما با آن دست به گریبان شده بودند.

عراق با استفاده از تیپ ۱۰ زرهی که زبده‌ترین یگان ارتش عراق از نظر تسلیحاتی و آموزشی و آمادگی‌های روحی و رزمی بود، دست به مانور زد. این تیپ با همکاری تیپ ۴۳ زرهی از لشکر ۹ که در پی تهاجم ایران عقب‌نشینی کرده بود، دست به حمله زد. این دو تیپ وظیفه ضدحمله را به عهده گرفتند. تیپ ۱۰ زرهی مجهز به تانک‌های تی ۷۲ ساخت شوروی [سابق] بود.

۱. ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ - عملیات هویزه.

۲. استعداد نیروهای سپاه در این عملیات حداکثر ۳۰۰ الی ۵۰۰ نفر بود.

این تانک‌ها برتری قابل توجهی نسبت به تانک‌های ایران از خود نشان دادند. زیرا از نظر سرعت گلوله‌گذاری و شلیک برتر بودند.

نیروی هوایی عراق در روز ۱۹۸۱/۱/۶ پشتیبانی هوایی فشرده‌ای را به نمایش گذاشت که برای ما بی‌سابقه بود. این عملیات نیروهای ایرانی را به عقب راند و زیان‌های سنگینی به آنها وارد کرد. ما تانک‌های رها شده خود را که نیروهای ایرانی موفق به انتقال آنها به عقب نشده بودند، بازپس گرفتیم.

ایرانی‌ها به صورت گسترده اقدام به استفاده از سلاح آب، به منظور زیر آب بردن منطقه جنوب غربی اهواز نمودند و نیروهای ما را در این منطقه به بی‌طرفی کشاندند. آنها به ایجاد خاکریزهایی به منظور حفظ مواضعشان مشغول شدند، ولی خالی کردن منطقه از نیرو امکان‌پذیر نبود.

در ماه آوریل ۱۹۸۱ نیروهای سپاه پاسداران «تپه الله اکبر»، واقع در شمال سوسنگرد را مورد حمله قرار دادند^۱ و توانستند مواضع هنگ یکم تیپ ۱۴ پیاده را درهم کوبیده و اشغال نمایند. حملات محدود ایرانی‌ها در طول سال ۱۹۸۱ تداوم پیدا کرد و در ماه نوامبر رو به افزایش نهاد. در این ماه نیروهای گسترش یافته ما در جاده آبادان - شیخ بدیر، از چند سو مورد حمله قرار گرفتند و زیان‌های سنگینی به ما وارد گردید. ما مجبور شدیم کرانه دوردست رود کارون را ترک و دیواره دفاعی خود را در کرانه نزدیک این رود سازماندهی کنیم.

مرحله سوم جنگ عراق با ایران

چهارماه پایانی سال ۱۹۸۰ و سال ۱۹۸۱ که سال جنگ فرسایشی به شمار می‌رود سپری گردید و ثروت‌های ما همچنان به هدر می‌رفت. این فرصت برای خانواده حاکم صدام فراهم گردید تا ضمن بهره‌برداری از اوضاع جنگ، دست به انعقاد قراردادهای تسلیحاتی و تجاری بزنند و تا آنجا که می‌توانند از

۱. این عملیات را نیروهای ارتش و سپاه به طور مشترک در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۵ در تپه‌های الله اکبر در شمال سوسنگرد اجرا کردند.

اموال کشور به سرقت ببرند. صدام برای حفظ قدرت و تأثیرگذاری، اقدام به توزیع هدایای گران‌قیمتی در داخل و خارج عراق نمود تا بتواند وجدان افراد را خریداری کند. عکس او بیش از هر رئیس کشور دیگری بر روی صدها هزار ساعت مچی، رومیزی و دیواری و سنجاق‌های فلزی و طلائی چاپ شد و بین شهروندان عراقی و غیرعراقی به صورت رایگان توزیع گردید. این روش فریبنده عراقی‌ها بود، برای وارد کردن تصاویر وی به منازل تمام عراقی‌ها، چرا که کسی مجبور نبود بابت تهیه ساعت‌ها پولی پرداخت نماید. مقادیر قابل توجهی مواد غذایی با قیمت‌های ناچیز به بازار عرضه شد و کشاورزان از بهترین آرد به عنوان خوراک دام‌هایشان، به خاطر قیمت پایین آن استفاده می‌کردند.

در شرایطی که ثروت‌های ما در بالاترین سطح حیف و میل می‌شد، ذخایر ایران به صورت دردناکی ته‌کشیده بود. اما در پایان جنگ پیروزی اقتصادی برای ایران بود. بدهی‌های ایران محدود بود، اما عراق دست و پایش به وسیله ۱۰۰ میلیارد دلار بدهی بسته شد و این مسئله، یکی از عوامل بسیار مهمی بود که کشور را به طرف [جنگ با] کویت سوق داد.

در آغاز سال ۱۹۸۲ و دقیقاً در روز ۱۹۸۲/۱/۲ اطلاعاتی به دست آوردیم که حاکی از آن بود که ایران خود را برای حمله در منطقه دزفول - شوش به طرف شرق استان میسان عراق آماده می‌کند.^۱ وظیفه دفاع از این منطقه را لشکر ۱۰ زرهی و لشکر ۱ مکانیزه به عهده داشتند. به همین دلیل یک گزارش اطلاعاتی یازده صفحه‌ای تهیه کردم و چون مدیر امور ایران در اداره کل استخبارات نظامی بودم، دیدگاه‌های روشنی راجع به چگونگی احتمال اقدام ایرانی‌ها ارائه کردم. به دنبال ارسال این گزارش رئیس ستاد مشترک ارتش عبدالجبار خلیل ششیل مرا به اتاق فرماندهی فراخواند. وی خطاب به من گفت: «سرهنگ وفیق! برای ما گزارشی فرستاده‌اید و

۱. مشخص نیست بنا به چه دلیلی نویسنده بدون اشاره به عملیات طریق‌القدس به عملیات فتح‌المبین پرداخته است.

مدعی شده‌اید ایران برای انجام یک حمله گسترده در منطقه دزفول - شوش، خود را آماده می‌کند. لازمه این حرف آن است که ما یگان‌های بزرگی از نیروهایمان در منطقه خرمشهر و شرق بصره را حرکت دهیم تا یگان‌های منطقه شرق میسان را تقویت کنیم و بتوانیم در برابر حمله ایران مقاومت نماییم. ولی آقای رئیس‌جمهور اطلاعات دیگری از طریق سرویس‌های اطلاعاتی به دست آورده که حاکی از آن است که ایرانی‌ها خود را برای انجام حمله بزرگی به منطقه خرمشهر آماده می‌کنند. آیا می‌دانید که اشتباه کردن در این وضعیت تا چه اندازه خطرناک است؟» گفت‌وگوی رئیس ستاد مشترک ارتش با من در برابر فرمانده استخبارات و دیگر اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح صورت گرفت. چون قدیمی‌ترین افسر مسئول امور ایران بودم، مسئولیت پاسخگویی به من واگذار شد و علی‌رغم مسئولیت و خطراتی که دامنگیر شخص من می‌شد بر روی نظراتم پافشاری کردم. زیرا عراق برای من مهم‌تر از هر چیز دیگری بود و نسبت به نتیجه‌گیری صحیح خود اطمینان داشتم. از رئیس ستاد مشترک ارتش پرسیدم: «سرویس‌های اطلاعاتی از کجا چنین اطلاعاتی را به دست آورده‌اند؟» وی گفت: «از یک سازمان عربی و منابع وابسته به آن.» به او پاسخ دادم: «من نسبت به آنچه که تهیه کرده‌ام اطمینان دارم و در حال حاضر حمله‌ای به محور خرمشهر صورت نخواهد گرفت، بلکه در منطقه دزفول - شوش انجام خواهد شد. ایران هم توانایی لازم برای انجام یک حمله گسترده در دو محور دور از هم و در آن واحد را ندارد.» معاون عملیاتی رئیس ستاد مشترک ارتش دیدگاه‌های مرا مورد اعتراض قرار داد. ولی رئیس ستاد مشترک ارتش حرف‌های مرا تأیید نمود و دستور داد بخشی از یگان‌های لشکر ۳ زرهی از منطقه خرمشهر (شرق بصره) حرکت داده شوند. دیگر نیروها نیز از مناطق عملیاتی مختلف حرکت داده شدند.^۱

۱. در اینجا نویسنده قصد دارد بر توانایی‌های خود تأکید کند. پس از عملیات ثامن‌الائمه و طریق‌القدس با تمرکز نقل و انتقالات ایران در منطقه عملیاتی فتح‌المبین، حتی برای سربازان عراقی هم مشخص شده بود که ایران قصد حمله در این منطقه را دارد.

ایرانی‌ها به دلایل منطقی و با ملاحظات سیاسی و عملیاتی و قدرت بسیج نیرو برای اجرای اولین عملیات بزرگشان، قصد داشتند نیروهای ما را از شهر دزفول و راه اهواز - دزفول - تهران که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود دور نمایند و این شهر و پایگاه هوایی آن را از تهدید و تیررس موشک‌های «فراگ» ساخت شوروی [سابق] که دارای ۶۵ کیلومتر برد بودند، ایمن سازند و خط راه‌آهن دزفول - اهواز - تهران را نیز تأمین کنند تا به دستاوردهای سیاسی و روانی بزرگی نایل شوند. ماهیت منطقه عملیات به گونه‌ای بود که تنها با به کارگیری تعداد بسیار زیادی نیرو، ایجاد یک دفاع مستحکم امکان‌پذیر بود و عقبه‌ها و جناح‌های نیروها در یک مسافت طولانی که تقریباً به طول ۱۲۰ کیلومتر می‌رسید، به صورت آشکار باقی می‌ماندند. وظیفه دفاع از جناح‌ها و عقبه به نیروهای سبکی واگذار می‌گردید که جدیداً سازماندهی شده و از قدرت رزمی ضعیفی برخوردار بودند. این نیروها در موقعیت‌های پراکنده متفرق شده بودند و وضعیت آنها از شهر دهلران در غرب گرفته تا دشت نادری^۱ در شرق به همین صورت بود. این امکان نیز وجود داشت که نیروهای ایرانی از جناح‌ها به طرف منطقه «امامزاده عباس» و «عین خوش» و به طرف جنوب پیشروی نمایند و نیروهای اصلی مدافع سایت رادار را که شامل یگان‌هایی از لشکر ۱ مکانیزه و لشکر ۱۰ زرهی بودند، از دیگر نیروها جدا سازند. ممکن بود این وضعیت در محور جنوبی نیز روی دهد. هر پیشروی از منطقه «عبدالخان، رقابیه، چنانه» به مفهوم در کنترل گرفتن جاده‌ها بود و اگر نیروها از شمال یا جنوب «عین خوش» سرازیر شوند، یک فاجعه بزرگ برای نیروهای ما خواهد بود. به نظر می‌رسید ایرانی‌ها این واقعیت را درک کرده و مایل بودند که از آن بهره‌برداری نمایند. این حقایق را در گزارش‌های مکتوب اطلاعاتی و روی یک ماکت شنی برای فرماندهی کل نیروهای مسلح تنظیم کردم و در حضور شخص صدام توضیح دادم. ولی به جای آنکه وضعیت دفاعی به گونه‌ای بازسازی شود که همبستگی نیروها را فراهم

۱. دشت عباس صحیح است.

گرداند (با توجه به آنکه نیروهای ما طی سال گذشته، به دنبال جنگ فرسایشی و حمله‌های گروه‌های کوچکی از نیروهای ایرانی، در شرایط سختی قرار گرفته بودند) دستور داده شد بیشترین نیروها از زرهی و پیاده به منظور رویارویی با حمله ایران، بدون ایجاد اصلاحاتی در وضعیت دفاعی، آرایش پیدا کنند. لشکر ۹ زرهی که به تازگی به منطقه میانی آورده شده بود، از این منطقه منتقل گردید. لشکر ۳ زرهی نیز از منطقه شرق بصره (خرمشهر) و تیپ ۱۰ زرهی و بسیاری از یگان‌های پیاده و ده‌ها گردان توپخانه و بخش عمده یگان‌های موشکی زمین به زمین «فراگ» جابه‌جا شدند. طرف مقابل (ایران) نیروهای لشکر ۲۱ پیاده، لشکر ۱۶ زرهی،^۱ لشکر ۹۲ زرهی، لشکر ۵۸ کماندو،^۲ بیش از ۲۰ هزار نفر از نیروهای سپاه پاسداران (و بسیج) و لشکر ۷۷ پیاده مشهد را آماده کرد.^۳

در آغاز ماه مارس ۱۹۸۲ برای انجام مأموریتی به عربستان سعودی رفتیم. در آنجا یک خلبان ایرانی با هواپیمای فانتوم خود پناهنده شده بود. من با سرلشکر ستاد عبدالعزیز الشیخ رئیس سازمان اطلاعات و امنیت نیروهای مسلح عربستان سعودی ملاقات کردم. با خلبان ایرانی نیز ملاقات کردم تا اطلاعات وی را دریافت نمایم. خیلی زود به بغداد بازگشتم تا چگونگی آماده‌سازی نیروهای ایرانی را مورد پیگیری قرار دهم. تصمیم گرفته شد که نیروهای ما دست به یک عملیات تهاجمی در منطقه رقابیه، به منظور جلوگیری از آرایش نیروهای ایرانی در این روزنه خطرناک که به عقبه نیروهای ما منتهی می‌گردید، بزنند. نام این عملیات «الفوز العظیم» نهاده شد. تیپ ۳۴ زرهی توانست دست به پیشروی خوبی تا ۱۵ کیلومتر بزند. ولی برای جلوگیری از آشکار شدن دو جناحش دست از پیشروی برداشت. کار هشدار دادن به نیروهایمان را به صورت تدریجی آغاز کردیم تا اینکه چند روز مانده به زمان عملیات، به همه آنها اطلاع دادیم که نیروهای ایرانی عملیات خود را از ساعت ۱

۱. لشکر ۱۶ زرهی در عملیات فتح‌المبین شرکت نداشت و این نشان بی‌اطلاعی نویسنده است.

۲. تیپ ۵۸ صحیح است.

۳. استعداد نیروهای سپاه و بسیج در این عملیات بیش از ۴۵ هزار نفر بود.

روز ۲۱ مارس ۱۹۸۲ یعنی یک ساعت بعد از نیمه‌شب و اولین ساعت آغاز سال جدید ایرانی آغاز خواهند کرد. دقیقاً در زمان تعیین شده، نیروهای ایرانی بزرگ‌ترین عملیات تاریخی خود را تا آن هنگام آغاز کردند.^۱ نیروهای ایرانی عملیات خود را با آتش توپخانه گسترده و نفوذ نیروهای مهندسی برای گشودن معبرهایی در میدان‌های مین آغاز کردند. با تابش اولین اشعه‌های خورشید صبحگاهی، حقایق در برابر دیدگانمان آشکار گردید. سپهد ستاد هشام صباح الفخری فرمانده سپاه چهارم که وظیفه سرکوب حمله ایرانی‌ها را به عهده گرفته بود در قرارگاه مقدمش واقع در قلّه «سن الصغری» - که یکی از سلسله کوه‌های بلند از «عین خوش» گرفته تا حوالی «سیسبان» است - مستقر شده بود. فرماندهی کل نیروهای مسلح نیز در شهر العماره مستقر و قرار بود با تاییدن اولین پرتوهای خورشید به قرارگاه مقدم سپاه نقل مکان کند. با آغاز صبح، من قرارگاه مقدم را به طرف جلو ترک کردم و سربازان و افسرانی را دیدم که در حال عقب‌نشینی هستند. به سمت جلو پیش رفتم تا به منطقه امامزاده عباس برسم. لشکر ۵۸ کماندوی ایران این منطقه را تحت کنترل خود گرفته بود.^۲ مشاهده کردم که تیپ ۱۰ زرهی عراق با تانک‌های مدرن تی ۷۲ خود در این محور گسترش پیدا کرده است و یگان‌های مقدم آن، پاتک خود را برای بازپس گرفتن امامزاده عباس آغاز کرده‌اند. دیری نپایید که این یگان‌ها به اهداف خود رسیدند و تعدادی از نیروهای کماندو را به اسارت خود گرفتند.^۳ به قرارگاه مقدم بازگشتم و در آنجا صدام را دیدم. او از من راجع به وضعیت منطقه سؤال کرد. تصویر مناسبی از

۱. عملیات فتح‌المبین در غرب منطقه دزفول و شوش و رودخانه کرخه در روز ۱۳۶۱/۱/۱ صورت گرفت. نویسنده در مصاحبه با مجله الحیات از این عملیات به عنوان شکست بزرگ برای صدام و افکار او نام می‌برد.

۲. در این محور تیپ ۵۸ ذوالفقار و یک تیپ از لشکر ۲۱ حمزه با تیپ محمد رسول‌الله از سپاه ادغام شده بودند و در عمل، نیروی تیپ ۲۷ را تصرف و به کنترل عملیاتی خود در آوردند.

۳. اطلاعات نویسنده صحیح نیست در این محور تیپ ۱۰ زرهی عراق به تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ اهواز که از محور لزه و امامزاده عباس وارد عمل شده بود تا به تنگه ابوغریب برسد حمله و این تیپ را منهدم و به عقب‌نشینی مجبور کرد.

چگونگی عملکرد لشکر ۱۰ زرهی برای وی ترسیم کردم. ولی وضعیت کلی نه چندان رضایت‌بخش نیروهایمان را نیز برای او توضیح دادم.

با تداوم جنگ در روز اوّل عملیات ایرانی‌ها، فرمانده لشکر ۱ مکانیزه، سرتیپ ستاد ثامر حمد الحمود به قرارگاه مقدم سپاه آمد و در آنجا مورد بازجویی قرار گرفت و به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. فرمانده تیپ ۲۷ پیاده مکانیزه لشکر ۱، یعنی سرهنگ ستاد درید که از اهالی موصل بود نیز اعدام شد. فرمانده تیپ ۱ پیاده مکانیزه که یک افسر گرد بود هم روانه زندان شد و تا به امروز از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست. با فروپاشی نیروهای ما در جبهه و جناح شمالی، فشار نیروهای ایرانی بر روزنه رقابیه به منظور دستیابی به دشت چنانه و تقاطع جاده‌ها و یک منطقه حیاتی برای محاصره و نابودی، یا به اسارت گرفتن نیروهای ما افزایش پیدا کرد. با آغاز صبح روز سوم، فرمانده سپاه چهارم را دیدم که با نگرانی در حال قدم زدن در قرارگاه سپاه بود. وی به شجاعت و دلیری مشهور بود. به او گفتم که ایرانی‌ها ورودی رقابیه را شدیداً تحت فشار خود قرار داده‌اند و اگر بتوانند به چنانه دست پیدا کنند، نیروهای زرهی ما را به محاصره درخواهند آورد و اگر چنین چیزی روی دهد، فاجعه بزرگی به وجود می‌آید و آن‌گاه دشوار است که از عراق دفاع کنیم. او به من گفت: «راه حل چیست؟» گفتم: «باید از نیروی هوایی بخواهیم یک پشتیبانی هوایی نزدیک و فشرده برای حفظ ورودی رقابیه - تا زمانی که ما فرصت کافی برای سازماندهی مجدد پیدا کنیم - در اختیار ما قرار دهد.» فرمانده به من گفت: «تو را به خدا هرکاری که می‌توانی، انجام بده.» خیلی زود خود را به نزدیک‌ترین تلفن رساندم. با اتاق عملیات فرماندهی کل قوا در بغداد تماس گرفتم. صدام به بغداد بازگشته بود. سرپرست فرماندهی کل نیروهای مسلح، سرلشکر ستاد قدوری جابر الدوری که یک افسر نه چندان هوشمند ستاد بود با من سخن گفت. وضعیت را برای او توضیح دادم. ولی معلوم شد که او از میدان جنگ بسیار فاصله دارد و با وجود اینکه پیش از این - یعنی در زمانی که فرمانده

لشکر ۳ زرهی بود - در جنگ آبادان در جنوب کارون شکست خورده بود، اما اهمیت و خطرناک بودن اوضاع را درک نکرد. با صدام چه باید می‌کردیم! او یک افسر بی‌لیاقت را در یک پست مهم منصوب کرده بود. این افسر یک‌بار شکست خورده و برای ما مشکلات بزرگی ایجاد کرده بود، ولی صدام باز هم او را در یک پست حساس دیگر مشغول می‌کند. تنها به این دلیل که صدام اطمینان دارد که این افسر علیه او توطئه نمی‌کند.

الدوری نمی‌توانست مکالمه تلفنی را از صدام پوشیده دارد. پس از گذشت چند ساعت، نیروی هوایی ما مدخل رقابیه را با شدت و استمرار هدف بمباران‌های خود قرار داد و نیروهای ایرانی مجبور به عقب‌نشینی شدند. پیشروی لشکر ۲۵ کربلای سپاه پاسداران نیز متوقف گردید.^۱ پس از هفت شبانه روز جنگ مستمر، نیروهای ما از غرب چنانچه عقب‌نشینی کردند و در ۲۰ کیلومتری شرق مرزها مستقر شدند. عملیات ایران در روز ۲۸ مارس ۱۹۸۲ پس از به دست آوردن بزرگ‌ترین دستاوردهای نظامی تا به آن روز متوقف گردید. این نبردها درس‌های جدیدی برای ما داشت. من به محل کارم در بغداد بازگشتم. سرتیپ ستاد عبدالجواد ذنون در قرارگاه سپاه چهارم، مستقر در جنوب شهر «العماره» باقی ماند تا به فرمانده این سپاه برای دفاع از مرزها کمک نماید. وی در حال حاضر، دارای درجه سپهبد یکمی ستاد است.

ما کلیه منابع اطلاعاتی خود را توجیه کردیم تا تحرکات بعدی نیروهای ایرانی را در مراقبت دقیق خود قرار دهند. اولین اطلاعاتی که از طریق هواپیماهای میگ ۲۵ به دست ما رسید، حاکی از آن بود که یگان‌های مهندسی در حال آماده‌سازی راه‌هایی به منظور عبور از کرانه شرقی رود کارون، در نقطه جنوبی جاده اهواز - خرمشهر هستند. من نیز با سرعت زیاد و پابه‌پای این رویدادها حرکت کردم و پس از جمع‌آوری اطلاعات بیشتر و تحلیل آن، تلگرافی به رئیس

۱. تیپ ۲۵ کربلا به فرماندهی برادر پاسدار مرتضی قربانی پس از تصرف رقابیه و برق‌آزه قرار نبود پیشروی کند. توضیحات نویسنده مقرون به صحت نیست.

ستاد مشترک ارتش و ریاست جمهوری مخابره کردم. اعلام کردم که نیروهای ایرانی در حال آماده‌سازی خود برای انجام یک حمله گسترده با هدف بازپس‌گیری شهر خرمشهر و شرق بصره هستند. رئیس ستاد مشترک ارتش خیلی زود مرا احضار کرد. بحث و گفت‌وگوی دقیق بین من و او و معاون عملیاتی‌اش آغاز شد. مثل همیشه با پیشنهاد من در خصوص لزوم انتقال سریع نیروها به طرف شرق بصره موافقت کرد و دستور داد که در مرحله اول یگان‌های لشکر ۳ زرهی منتقل شوند. به محض اینکه دستورات لازم به سپاه چهارم ابلاغ شد، مدیر استخبارات که در اوج ناراحتی به سر می‌برد با من تماس گرفت، زیرا که من او را قبل از هرکس دیگری باخبر نکرده بودم. او حق داشت، ولی در زمان جمع‌بندی اطلاعات، در قرارگاه حضور نداشت و من تصمیم داشتم که بر زمان سبقت بگیرم. چنانچه اطلاعات و اقدامات ما اشتباه از آب درمی‌آمد، جابه‌جا کردن لشکر ۳ زرهی از منطقه محل استقرارش با خطرات شدیدی روبه‌رو می‌شد. تلاش کردم مدیر استخبارات را آرام سازم. من برای او محبت و احترام زیادی قائل بودم و او نیز چنین بود. به مدیر گفتم: «همه چیز را توضیح خواهم داد.» پس از آنکه اوضاع را شرح دادم، او از اقدام من ستایش نمود.

درس‌هایی از نبرد (دزفول - شوش):^۱

پیش از آنکه به یک نبرد پیچیده دیگر بپردازم، لازم می‌دانم چند درسی را که از نبرد دزفول - شوش به دست آوردم، برشمارم:

۱. در مرحله دفاع باید از زمین مناسب استفاده شود. وقتی زمینی که قصد دفاع از آن را داریم، یک زمین خودی مهم نباشد، عوامل نظامی بر عوامل سیاسی ارجحیت دارد، مگر آنکه انگیزه‌های سیاسی تا آن درجه مهم و حساس باشند که بر عوامل نظامی برتری داده شوند. صدام در این مرحله از جنگ، باید

۱. اساساً نویسنده یک عنصر اطلاعاتی با گرایش امنیتی - سیاسی است تا نظامی؛ لذا تحلیل‌های نظامی وی فاقد برجستگی بوده و بیشتر متأثر از استماع نظرهای دیگران می‌باشد.

برخورد ملایمی را با اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح در پیش می‌گرفت و به آنها اختیار می‌داد، منطقه‌ای را که مایلند نبرد را در آنجا اداره نمایند، خود انتخاب کنند.

۲. اطلاعات در جنگ و در عملیات مختلف و از جمله اطلاعات مربوط به موضع‌گیری‌ها و تحرکات و انگیزه‌های سیاسی، جزو مهم‌ترین عناصر درگیری قلمداد می‌شود. ولی داشتن اطلاعات به تنهایی، برای اداره کردن موفقیت‌آمیز جنگ کافی نیست. بلکه باید از آنها به صورت دقیق و درستی بهره‌برداری کرد.

۳. شایسته است که عملیات سرکوب نیروهای طرف مقابل، به صورت عمقی و مؤثر بر روند اوضاع صورت گیرد و لازم نیست که چنین عملیاتی حتی در منطقه‌ای که مورد تهدید قرار گرفته صورت پذیرد. در سال ۱۹۸۸، نیروهای ما موفق شدند حمله نیروهای ایران در شرق سلیمانیه را از طریق انجام یک عملیات غافلگیرانه در منطقه «فاو» و بازپس‌گیری برق‌آسای این شهر سرکوب کنند و بزرگ‌ترین موفقیت‌ها را به دست آورند. در بحث مرحله پایانی جنگ با ایران به این موضوع خواهم پرداخت.

۴. چنانچه از نیروی هوایی برای مقابله با یک وضعیت فوق‌العاده آن هم به صورت صحیح استفاده به عمل آید، می‌تواند یک عنصر تعیین‌کننده در جنگ باشد. پشتیبانی فشرده و نزدیک نیروی هوایی توانست نقش اساسی را در متوقف نمودن پیشروی نیروهای ایرانی از منطقه رقابیه به طرف چنانه ایفا نماید.

۵. برخورد اطلاعاتی سریع نظامی و کارآمد، از جمله مهم‌ترین عناصر موفقیت در جنگ است. ابتکار عمل افسران اطلاعات نظامی در ابلاغ به موقع، به جای توصیه‌های عملیاتی می‌تواند اثر کارآمدی بر جای گذارد. همین مسئله در جریان پیشنهاد اجرای پشتیبانی هوایی نزدیک، به منظور بستن دهانه رقابیه و همچنین در پیش‌بینی احتمالات مختلف روند درگیری و نامناسب بودن زمین برای دفاع تحقق پیدا کرد. فرمانده کل قوا، کوچک‌ترین توجهی به آنچه که ما

راجع به نامناسب بودن زمین برای دفاع گفته بودیم نکرد، ولی من یک گزارش اطلاعاتی در میان همه فرماندهان سپاه‌ها و ستادها و نیروی هوایی پخش کردم و تلویحاً خاطرنشان کردم که شخص صدام (البته بدون اشاره آشکار به او) مسئول شکست در این نبرد است.

۶. آزادی عمل نظامیان: جدایی بین رهبران سیاسی و نظامی تنها در کشورهایی که دموکراتیک اداره می‌شوند و دارای قانون اساسی هستند، امکان‌پذیر است. در برخی از کشورهای جهان سوم هنوز رهبران دیکتاتور و خودکامه‌ای در رأس قدرت وجود دارند. در سایه چنین حکومتی آزادی بیان برای فرماندهان نظامی به منظور ارائه دیدگاه‌های صحیحشان و استفاده از آنها در مسائل سرنوشت‌ساز وجود ندارد، بلکه تصمیم‌گیری به عهده بالاترین مقام سیاسی - که در عین حال خود را فرمانده کل نیز معرفی می‌کند - است. در کشورهای دموکراتیک، فرماندهان نظامی توصیه‌ها و پیشنهادهای خود را به صورت آشکار و ثبت شده ارائه می‌نمایند و چنانچه رهبران سیاسی، راهی مغایر با نظریه فرماندهان نظامی در پیش گرفتند، مسئولیت کامل شکست احتمالی را نیز برعهده می‌گیرند. ولی در عراق، فرماندهان نظامی نمی‌توانند نظری مخالف نظر صدام بدهند؛ زیرا چنین کاری موجب قتل فرمانده از طریق خوراندن یک قرص سمی و یا یک لیوان شربت آبلیمو یا چای مسموم و یا ترور علنی و یا بازداشت او به اتهام توطئه و یا جاسوسی می‌گردد. اگر به اتهام خیانتی بزرگ، حکم اعدام در مورد فرمانده‌ای اجرا شود، از بازماندگانش خواسته می‌شود تا هزینه گلوله‌هایی که به وسیله آن اعدام شده و هزینه قبری که هیچ‌کس از محل آن اطلاع ندارد را پرداخت نمایند!

سومین مرحله جنگ که طولانی‌ترین و شدیدترین و سخت‌ترین مراحل جنگ برای عراق بود، تا ۱۶ آوریل ۱۹۸۸ تداوم پیدا کرد. این مرحله شامل عملیات گسترده زنجیره‌وار و نفوذ به داخل خاک عراق و اشغال مناطق مهمی از این کشور بود.

اطلاعاتی دربارهٔ حرکت سریع نیروهای ایرانی از محور شرق «ميسان» (که پیش از این نام آن را ذرفول - شوش گذاشتیم) به طرف جنوب اهواز و آرایش گرفتن این نیروها به طور اساسی در شرق رود کارون به دست ما رسید. ما هم عملیات گشتی، شناسایی و عکسبرداری هوایی، با استفاده از هواپیمای میگ ۲۵ از ارتفاع ۲۱ کیلومتری را افزایش دادیم، تا از موشک‌های زمین به هوای ساخت امریکا که دارای ۱۸ کیلومتر برد بودند^۱، در امان باشند. سرعت این هواپیماها در چنین ارتفاعی بالغ بر دو هزار کیلومتر در ساعت است و هواپیماهای ایرانی قادر به تعقیب آنها نبودند. ما هر روز نشانه‌ها و دلایلی دریافت می‌کردیم که نه تنها بیانگر انگیزهٔ انجام حمله بود، بلکه ما را در تحلیل صحیح و دقیق از محورها و مراحل حمله و چگونگی گسترش نیروها راهنمایی می‌کرد. پیگیری تحرکات نیروهای منظم، یعنی ارتش ایران بسیار آسان بود، زیرا یگان‌ها (لشکرها و تیپ‌ها) معمولاً از روش مشخصی و تا آنجا که می‌شد از خودروهای نظامی برای جابه‌جایی استفاده می‌کردند و از ابزار مخابراتی و همچنین فعالیت‌های ستادی به صورت گسترده‌ای بهره‌برداری به عمل می‌آوردند. این در حالی بود که دستیابی به اطلاعات، دربارهٔ تحرکات نیروهای سپاه پاسداران، با دشواری و پیچیدگی همراه بود. زیرا این نیروها در تحرکاتشان، از خودروهای غیرنظامی و دیگر وسایل استفاده می‌کردند؛ کار جابه‌جایی با سرعت زیاد همراه بود و آمادگی یک لشکر سپاه با حدود پنج هزار رزمنده در جبهه، مستلزم اقدامات اداری زیادی نبود. ما در موارد متعددی از طریق نیروهای منظم (ارتش) و یا دیگر راه‌های ویژه خودمان، اطلاعاتی را به دست می‌آوردیم و به سرعت می‌توانستیم روش‌های سپاه در حمله‌ها و محورهای عملیاتی آنها را شناسایی کنیم.

بار دیگر تعداد زیادی از نیروهای زرهی و پیاده و توپخانه و موشکی ایران در منطقه شرق بصره (خرمشهر) آرایش پیدا کردند و ما کانون اصلی خطر را

۱. موشک‌های هاگ ۲۵ کیلومتر برد دارند.

تشخیص دادیم. نیروهای ایرانی قصد داشتند دست به عملیات عبور اصلی از منطقه «هالوب» واقع در شمال «دارخوین» بزنند، و آنگاه حمله خود را به طرف شرق^۱ و به سوی محور جاده خرمشهر - اهواز گسترش دهند. سپس پیشروی خود را به طرف غرب یعنی به سمت مرزهای بین‌المللی ادامه دهند و محور دیگری در پشت نیروهای مدافع ما از شهر خرمشهر باز کنند.

در بازدیدهای مفصل از منطقه دریافتیم که نیروهای ما در نقطه‌ای که قرار است ایرانی‌ها از آنجا عبور کنند، در فاصله پنج کیلومتری از کرانه غربی رود کارون دفاع می‌کنند. در گزارش‌هایم پیشنهاد کردم: «لازم است به یگان‌هایمان دستور داده شود تا از کرانه غربی رود کارون، به صورت قاطع و کامل پاسداری به عمل آورند.» به دنبال ارائه این پیشنهاد، فرماندهی کل نیروهای مسلح یک امریه مکتوب فوری که جمله فوق در آن نوشته شده بود، صادر کرد و خاطرنشان کرد که این دستور فرماندهی کل است. ولی فرماندهی سپاهی که مسئول اجرای این دستور بود، اقدامی صورت نداد. دو طرف به آرایش نیرو و آماده‌سازی خود برای انجام نبردی که تا آن روز، بزرگ‌ترین نبرد تاریخ بود، ادامه دادند.

گزارش‌های مفصلی حاوی اطلاعات کافی راجع به آرایش، انگیزه‌ها، تحولات و آماده‌سازی نیروها در اختیار فرماندهی کل و فرماندهی سپاه‌ها و نیروی هوایی قرار دادم. لشکر ۳ زرهی به فرماندهی سرتیپ ستاد جواد اسعد در جاده خرمشهر - اهواز استقرار پیدا کرد و به او دستور داده شد تا به محض آغاز عملیات عبور نیروهای ایرانی، سرپل‌های آنان را مورد حمله متقابل قرار دهد.

ما زمان و تاریخ آغاز حمله را ساعت ۱ بامداد روز ۳۰ آوریل ۱۹۸۲ پیش‌بینی کرده بودیم، یعنی ساعت ۱ بعد از نیمه‌شب، شامگاه ۲۹/۳۰ آوریل ۸۲. قرارگاه فرماندهی کل نیروهای مسلح که من نیز در مجموعه آن بودم به قرارگاه مقدم در «دریهمیه» واقع در غرب بصره منتقل شد. در آنجا با حضور فرمانده سپاه سوم،

۱. به طرف غرب صحیح است.

سرلشکر ستاد صلاح القاضی که از اهالی شهرستان «عانه» از استان «الأنبار» بود، رئیس ستاد مشترک ارتش، سپهد ستاد عبدالجبار خلیل شنشل، مدیر اطلاعات نظامی و خود من جلسه‌ای تشکیل شد. در این جلسه مسائل حمله ایران مورد بحث قرار گرفت و صلاح القاضی به قرارگاه مقدم سپاه در «کباشی» واقع در شرق اروندرود و در وسط باغستان‌ها نقل مکان کرد. ولی هیچ‌یک از ما نمی‌توانست به گمان خود راه دهد که او بنا به دستور صدام تیرباران خواهد شد.

عبور نیروهای ایرانی و پیامدهای آن

پس از نیمه‌شب اطلاعات آشکاری دریافت کردیم که حاکی از آغاز عملیات عبور نیروهای نامنظم ایران (سپاه و بسیج)^۱ و ایجاد سرپل بود. خیلی زود این اطلاعات را در اختیار سپاه سوم قرار دادیم. ولی سرتیپ ستاد جواد اسعد شیتنه فرمانده لشکر ۳ زرهی این اطلاعات را باور نکرد. مدیر اطلاعات نظامی شخصاً از طریق تلفن با او مذاکره کرد، ولی جواد اسعد پاسخ داد که چیزی مشاهده نکرده است. مدیر اطلاعات نظامی به او پاسخ داد که: «عملیات عبور ایرانی‌ها نه صددرصد، بلکه یک میلیون درصد آغاز شده است.» ولی فرمانده سپاه ۳ زرهی هیچ اقدامی نکرد تا اینکه ایرانی‌ها سرپل مستحکمی را ایجاد کردند و از آنجا حمله خود را به طرف مواضع مقدم این لشکر آغاز کردند. نیروهای خط مقدم این لشکر نیز به جای آنکه طرح از پیش تعیین شده را به مورد اجرا گذارند، اقدام به عقب‌نشینی کردند. جواد اسعد خیانت و یا تبانی نکرده بود، یک افسر ترسو هم نبود، ولی بدون داشتن دیده‌بان و یا شبکه ارتباطی خوب بر نظر شخصی خویش اصرار ورزید و دست به اقدام اشتباهی زد که قانوناً باید فراخوانده می‌شد. به ویژه آنکه اقدام او موجب ایجاد یک شکاف خطرناک در دیواره دفاعی نیروهای ما گردید و جنگ را در وضعیت سختی قرارداد.

۱. نیروهای ارتش در این عملیات شرکت داشتند، ولی نویسنده از ذکر آن خودداری کرده است.

این اقدام نادرست وضعیت جبهه را به نفع نیروهای ایرانی تغییر داد و ایران توانست تعدادی از لشکرهای سپاه پاسداران و نیروهای پیاده و نیروهای ویژه زرهی خود را که به دنبال نبردهای دزفول - شوش از روحیه خوبی برخوردار بودند، در منطقه مستقر نماید. شلیک فشرده موشک‌های «لونا» نیز نتوانست هیچ نتیجه‌ای به بار آورد و نیروهای ایرانی خود را به سد خاکی «الادامه» که وظیفه دفاع از عقبه خرمشهر را به عهده داشت، رساندند. این سد خاکی به خط مقدم و خطرناک نیروهای عراقی تبدیل شد. نیروهای ما به طرف مرزهای شرقی بصره عقب‌نشینی کردند. مرحله بعدی حمله، عبور از سد خاکی الادامه بود تا شهر خرمشهر کاملاً به محاصره بیفتد. در اینجا لازم بود که فرمانده کل نیروهای مسلح دست به اقدامی بزند، ولی او از این کار ناتوان بود.

روز ۶ می ۱۹۸۲ میلادی برای بازدید از سد الادامه رفتیم، مشاهده کردم که وضعیت دفاعی ما بسیار ضعیف است. چند زره‌پوش در دامنه پشت سد برای تأمین آتش مسلسل‌های سنگین مستقر شده بودند. بر فراز تعدادی از این زره‌پوش‌ها رفته و دیدم هیچ کنترلی روی سد وجود ندارد و استحکامات و موانع ایجاد شده، مثل سیم‌های خاردار و میدان‌های مین بسیار ضعیف هستند. یگان‌های ناهمگون و تلفیق نامنظمی از نیروها نیز برای دفاع از این منطقه مهم، آرایش یافته بودند.

به بصره بازگشتم و نامه‌ای با امضای مدیر اطلاعات نظامی، خطاب به فرماندهی کل نیروهای مسلح تنظیم کردم^۱ و در آن نسبت به ضعف نیروهای دفاع‌کننده از شهر خرمشهر هشدار دادم. مرا به قرارگاه شعبه حزب بعث در بصره فراخواندند، در آنجا اعضای فرماندهی کل تشکیل جلسه داده بودند. فرمانده لشکر ۱۱ پیاده که وظیفه دفاع از اطراف خرمشهر را به عهده داشت، یعنی سرتیپ ستاد سعید محمد فتحی فرمانده فعلی گارد مرزی نیز به این جلسه فراخوانده شده بود. بحث بین من و او درباره پایین بودن سطح استحکامات آغاز شد. او با نظر من مخالفت ورزید و

۱. به نظر نمی‌رسد یک مدیر اطلاعاتی در سلسله مراتب به صدام نامه بنویسد. لذا نوعی مبالغه قابل مشاهده است، چنان که در پاراگراف بعد عدم توجه به پیشنهاد نویسنده به عنوان عامل شکست مورد تأیید قرار می‌گیرد.

گفت: «استحکامات آنجا قوی و نفوذناپذیر است و سرهنگ دوم ستاد وفیق سامرایی برای بازدید از مناطق این لشکر، باید از قرارگاه لشکر عبور می‌کرد.» با وجود اینکه او از این جهت که از قرارگاه عبور نکرده بودم حق داشت، ولی در بحبوحه یک جنگ دشوار، رعایت قراردادها در توان من نبود. مدیر اطلاعات نظامی در جمع فرماندهان چنین گفت: «امیدواریم که نظر سرهنگ دوم ستاد وفیق سامرایی درست نباشد.»

چند روز بعد از این جلسه، در دفتر مدیر شبکه اطلاعات منطقه جنوبی در بصره، با رئیس ستاد مشترک ارتش و مدیرکل اطلاعات نظامی ملاقات نمودم. رئیس ستاد مشترک ارتش از من خواست دیدگاه‌هایم را راجع به وضعیت دفاعی خرمشهر توضیح دهم. من گفتم: «حتی نیم ساعت هم تاب مقاومت نداریم. زیرا وضعیت دفاعی ما در آنجا ضعیف است.» او از سخنان من آزرده‌خاطر شد و گفت: «پس چه کار باید انجام دهیم؟» هنوز چند روزی نگذشته بود که همین دو نفر بار دیگر، صبح هنگام به همین محل آمدند و معلوم شد که سرتاسر شب گذشته را ن خوابیده‌اند. شنشل گفت: «وفیق، چیزی نمانده بود که دیروز در پی حمله به دیواره دفاعی خرمشهر، همه چیز تمام شود.» من گفتم: «این حمله یک حرکت برای محک زدن بود، نه یک حمله واقعی!»

ساعت ۱۰ شب ۲۳/۲۴ می ۱۹۸۲ در فضای باز حوالی سد «الادامه» مستقر شدم. این سد با آغاز حمله ایرانی‌ها، اساسی‌ترین خط دفاعی خرمشهر بود. شاهد تیراندازی‌های متقابل بودم. هنوز چیزی از شب نگذشته بود که تیراندازی‌ها قطع شد. یقین کردم که مقاومت مدافعان درهم شکسته است و نیروهای ایرانی دیواره دفاعی سد را درهم شکسته‌اند و تا رسیدن به اروندرود، به پیشروی خود ادامه می‌دهند. خرمشهر و اطراف آن و نیروهای دفاع‌کننده به محاصره افتادند. صدها نفر از افسران و سربازان، مجبور شدند خود را به درون اروندرود بیفکنند. عرض این رودخانه بیش از ۶۰۰ متر بود. سربازان برای نجات از اسارت و رسیدن به کرانه دیگر، خود را به رودخانه انداختند و تعداد زیادی از آنها در مرکز رودخانه غرق

شدند و به هلاکت رسیدند. هنگامی که این خبر به صدام رسید، به لشکر ۷ پیاده به فرماندهی سرلشکر ستاد میسر ابراهیم الجبوری که در آن هنگام سرتیپ ستاد بود، دستور داد محاصره شهر را درهم بشکند و نیروها را مستقر کند، وگرنه او و اعضای ستاد لشکر، همگی اعدام خواهند شد. با توجه به موازنه قوای موجود و وضعیت روحی نیروها، این خواسته غیر ممکن بود.

لشکر ۷ در دستیابی به هرگونه پیشروی ناکام ماند و برای اولین بار صدام در اجرای حکم اعدام در صحنه جنگ تردید به خود راه داد و در اعدام فرمانده این لشکر، یعنی سرلشکر ستاد صالح القاضی، فرمانده لشکر ۳ زرهی، سرتیپ ستاد جواد اسعد شیننه، سرتیپ نزار النقشبندی و سرهنگ عبدالهادی از تیپ ۴۱۲ پیاده درنگ نمود. این عملیات، که ایران آن را «بیت المقدس» نام نهاد به پایان رسید^۱ و ایران، خرمشهر را که [امام] خمینی آن را خونین شهر یعنی شهر خون و صدام آن را خاکریز بصره می خواند، بازپس گرفت.^۲

ما و نیروهای ایرانی رودروی یکدیگر، روی سد مرزی بین دو کشور صف آرایی کردیم. هنگامی که صدام دریافت در چه شرایط دشواری قرار دارد، تصمیم گرفت از کلیه اراضی ایران عقب نشینی نماید. ولی ایران سرسختی نمود و تصمیم گرفت جنگ را ادامه دهد.^۳ صدام راجع به سال ۱۹۸۲ گفته است:

۱. عملیات بیت المقدس در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد ۱۳۶۱/۲/۱۰ آغاز شد و در سه مرحله، آزادسازی خرمشهر را در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۳ در پی داشت.

۲. حضرت امام خمینی نام خرمشهر را "خونین شهر" نخوانده اند. بلکه رزمندگان مظلوم بسیجی و سپاهی پس از یک مقاومت خونین و شجاعانه در برابر ارتش عراق در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۵۹ از عنوان "خونین شهر" به جای "خرمشهر" استفاده کردند.

۳. عقب نشینی صدام و اعلام آن در شرایطی صورت گرفت که عراق همچنان ۳۰۰۰ کیلومترمربع از خاک ایران را با حضور در ارتفاعات سرکوب مرزی و نفت شهر و سمیده در اختیار داشت. اقدام عراق با هدف سیاسی و برای افزایش فشار بین المللی به ایران انجام گرفت. در حالی که عراق در برابر ایران شکست خورده بود، حامیان عراق حاضر نشدند هیچ گونه امتیازی به ایران مبنی بر محکوم کردن متجاوز و پرداخت خسارت به ایران، واگذار نمایند. در چنین وضعیتی ایران چه راه حلی به جز ادامه جنگ در خاک عراق در برابر خود داشت؟

«سال ۸۲؛ و تو چه می‌دانی که سال ۸۲ چیست؟» با این تعبیر سعی داشت دشواری شرایط این سال را بیان نماید.

چیزی نمانده بود که تمام ذخایر نقدی ما ته بکشد. صادرات نفت از طریق سوریه به دنبال تجاوزکاری‌های خطرناک صدام متوقف گردید و ضربه‌های نظامی یکی پس از دیگری بر پیکره ما وارد می‌شد. ولی حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها به عراق سرازیر گردید. ایالات متحده از طریق یک کشور عربی، بعد از نبردهای دزفول - شوش، در اواخر مارس ۱۹۸۲ کار ارائه اطلاعات به ما را آغاز کرده بود. کشورهای خلیج فارس نیز پشتیبانی خود را افزایش دادند.^۱ از این پس ما دیدیم که خود را باید برای دفاع از بصره آماده کنیم. زیرا سقوط این شهر معنای دیگری داشت.

زمانی که نیروهای ما مشغول سازماندهی خود و مرتب کردن خط جدید دفاعی گردیدند، طبیعی بود که برای پیش‌بینی آنچه که ایران قصد انجام آن را دارد، لازم بود فعالیت‌های اطلاعاتی را در کلیه مناطق عملیاتی (که بیش از هزار کیلومتر بود) تقویت کنیم. این کار باعث شد که بنا بر روش ویژه‌ای که از گذشته وجود داشت، از من قدردانی شود؛ با یک سال ارتقاء به درجه سرهنگی و خودروی مدل جدیدی که هدیه شخصی صدام بود.

نیروهای ایرانی هنوز خسارت‌های فراوانی را متحمل نشده بودند. ولی من بیشتر فعالیت‌های اطلاعاتی را برای پیگیری فعالیت‌های توده اصلی نیروهای ایرانی در شرق بصره متمرکز کردم. زیرا احتمال انجام عملیات در این منطقه با هدف اشغال شهر بصره و یا اشغال نواری از نخلستان‌های کرانه شرقی

۱. پس از فتح خرمشهر حمایت‌های مالی - اطلاعاتی و سیاسی - تبلیغاتی در سطح منطقه و بین‌المللی به صورت سازماندهی شده و گسترده از عراق صورت گرفت. این اقدام به دلیل نگرانی از پیروزی ایران و نتایج احتمالی ناشی از سقوط صدام بود. به همین دلیل می‌توان گفت ایران در برابر یک جبهه متحد جهانی و منطقه‌ای قرار داشت که برای حمایت و حفظ صدام از هیچ‌گونه اقدامی دریغ نداشتند.

اروندرو و بخش شرقی شهر بصره - معروف به «تنومه» - وجود داشت. پس از گذشت چند روز نشانه‌های فعالیت‌های تهاجمی در این منطقه، آشکارتر گردید. از جمله این نشانه‌ها [عبارت بودند از]:

- . سازماندهی و آموزش مجدد نیروها
- . تعمیر نقص تجهیزات
- . دریافت و ذخیره کردن مقادیر زیادی مهمات رزمی
- . ایجاد ایستگاه‌ها و موقعیت‌های امداد پزشکی
- . انجام عملیات مکرر گشت و شناسایی زمینی و هوایی
- . ثبت اهداف توپخانه
- . اعزام تیم‌های گشتی - شناسایی برای نشانه‌گذاری میدان‌های مین و موانع و بازنمودن معبر در آنها

علاوه بر اینها اطلاعات اساسی و روشن و قطعی راجع به اهداف ایران از این عملیات به دست آوردیم. مثل همیشه توانستم محور و میزان نیرو و اهداف حمله را مشخص کنم. شامگاه ۱۳/۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ را به عنوان زمان حمله پیش‌بینی کردم. رأس ساعت ۱۰ همان شب نیروهای ایران حمله خود را با لشکر ۳۰ زرهی سپاه پاسداران آغاز کردند.^۱ این نیروها موفق شدند دیواره دفاعی لشکر ۹ زرهی را درهم شکسته، و پس از ۲۲ کیلومتر پیشروی و در آستانه دریاچه ماهی، سرپل خود را بنا کنند. این دریاچه یک مانع مصنوعی بزرگ تلقی می‌شد، که از مدت‌ها پیش در شرق بصره ایجاد شده بود.

ظهر روز ۱۴ ژوئیه، نیروهای ما دست به پاتک زدند و طی آن توانستند نیروهای ایرانی را عقب برانند. ولی حملات ایران پنج بار دیگر تکرار شد، تا سرانجام در روز ۱۹۸۲/۷/۳۱ با شکست مواجه شد. این مجموعه عملیات ایران

۱. عملیات رمضان در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۳ تحت فرماندهی قرارگاه مشترک سپاه و ارتش به نام قرارگاه کربلا آغاز شد.

تنها منجر به تصرف بخش کوچکی از قلمروی عراق در منطقه‌ای به عرض حدود چهار کیلومتر، و طول تقریبی ده کیلومتر گردید.

در جریان این عملیات سنگین، من در قرارگاه مقدم فرماندهی کل نیروها در بصره بودم. مرا فوراً به بغداد فراخواندند. به محض آنکه به بغداد رسیدم، مرا به یکی از خانه‌های مجلل سازمان کل اطلاعات، در کرانه رود دجله بردند. در آنجا با سه نفر از اعضای سرویس اطلاعات مرکزی «CIA» ملاقات کردم. یکی از آنها درجه بالایی داشت و راجع به خود و همکارانش می‌گفت که در ارتش دارای درجه ژنرالی هستند. نفر دوم پایش را در جنگ ویتنام از دست داده بود، و نفر سوم مدتی در تونس و یمن کار کرده بود و زبان عربی را می‌دانست. آنان آمده بودند تا مستقیماً آمادگی خود را برای دادن اطلاعات لازم راجع به ایران اعلام نمایند. از اواخر مارس ۱۹۸۲، آنها از طریق یک کشور عربی این اطلاعات را در اختیار ما می‌گذاشتند. من هم شمه‌ای از وضعیت نظامی و اطلاعاتی موجود را در اختیار آنها گذاشتم و آنها با خوشحالی تمام گزارش من را گوش دادند. این گروه، اطلاعات خوب و اساسی راجع به نیروهای ایرانی با خود آورده بودند که بسیاری از آنها برای ما فاش شده بود و ما از بخشی از آنها، برای تکمیل اطلاعات ناقص استفاده کردیم. امریکایی‌ها نقشه‌ها و طرح‌های بسیار دقیقی راجع به یگان‌های ایرانی و همچنین کروکی‌های توضیحی که از تصاویر ماهواره‌ای اقتباس شده بود با خود آورده بودند. در آن مرحله از جنگ ما به این‌گونه نقشه‌ها و طرح‌ها نیاز مبرم داشتیم. پیش از این نیز در فوریه ۱۹۸۱ که مأمور سفر به ژنو شده بودم، با یکی از تجار اسلحه امریکایی، که یک ارمنی لبنانی‌الاصل بود، ملاقات کردم و قرار شد با او درباره خرید نقشه‌های نظامی با مقیاس یک پنجاه هزارم در ازای ۱/۲ میلیون دلار مذاکره نمایم. این مبلغ از طریق سپهد ستاد عدنان خیرالله تأمین گردیده بود و قرار بود پس از این سفر به امریکا بروم تا هرچه زودتر نقشه‌ها را تحویل بگیرم. ولی پس از آنکه دریافتیم نیازی به چنین سفری نیست، به عراق بازگشتم و مجموعه‌ای از نقشه‌های مختلف، راجع به مناطق غیر مهم ایران برای ما ارسال گردید!

نبردهای اول شرق بصره در هر پنج مرحله آن، این احساس را در ایرانی‌ها به وجود آورد که باید به مناطق دیگر جبهه‌های جنگ بپندیشند، تا ضمن کاهش زیان‌هایشان، نیروهای ما را در مناطق عملیاتی دیگر پراکنده سازند و شرایط لازم برای غافلگیری هم فراهم آید. من شخصاً کلیه تحرکات ساده و غیرساده ایرانی‌ها را در طول خط تماس و حتی به صورت عمقی پیگیری کرده و تحت نظر داشتم. هر روز صبح و شب، گزارش‌هایی راجع به کلیه تحرکات ایران، و حتی تعداد گلوله‌های دودزا و نقاط سقوط آنها و ماهیت زمینی که این گلوله‌ها بر آن سقوط می‌کردند، دریافت می‌کردم.

عملیات ارتفاعات مندلی

برمبنای برنامه نظامی جدید ایران که ما آن را بخشی از مرحله سوم جنگ قلمداد می‌کنیم، منطقه سومار، شاهد آرایش نیرو و آمادگی آنها برای اشغال ارتفاعات مرزی و شهر «مندلی» بود. گزارش‌های لازم در این خصوص را تنظیم کردم و فرمانده سپاه دوم، سپهبد ستاد صالح حسین‌العلی که از افسران فعال و دارای گرایش‌های ناصری بود به فرماندهی کل قوا فراخوانده شد. من نیز به اتاق عملیات دعوت شدم. زیرا فرمانده این سپاه هنوز نسبت به وجود انگیزه‌ها و آمادگی نیروهای ایرانی به منظور حمله مجاب نشده بود و روی نظرش پای می‌فشرد و می‌گفت: «من چیزی نمی‌بینم!» به او گفتم: «سرور من! اگر شما چیزی نمی‌بینید، ما با استفاده از ابزار خاصمان می‌بینیم و از شما می‌خواهیم که از طریق ما ببینید.» او در حالی که هنوز مجاب نشده بود، بازگشت، ولی سپهبد شنشل دستورات لازم برای تدارک و سرکوب حمله را به او داده بود.

ساعت ۲ نیمه‌شب، ۳۰ سپتامبر و ۱ اکتبر ۱۹۸۲، نیروهای سپاه پاسداران^۱ حمله خود را آغاز کردند و ارتفاعات مندلی را به استثنای یک قله به نام

۱. عملیات مسلم‌بن‌عقیل در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۳ و به صورت مشترک توسط نیروهای سپاه و ارتش انجام شد.

«سانوبه»^۱ به اشغال خود درآوردند. صبح روز بعد در دفتر خط مقدم فرمانده سپاه دوم در مندلی حاضر شدم. او برای دل‌داری و آرامش دیگر فرماندهان چنین می‌گفت: «سرهنگ دوم ستاد، وفیق سامرایی اینجا با ما است و می‌گوید که ایرانی‌ها خسارت‌های سنگینی را در این حمله متحمل شده‌اند!»

درسی که فرماندهان عملیاتی باید از این رویداد فراگیرند، آن است که نباید مسائلی را که خارج از تخصص آنها است مردود شمارند، تا گرفتار مشکلات پیچیده به ویژه در مسائل حیاتی با فرماندهان عالی‌رتبه نشوند. باید از ابزار موجود در اختیارشان به منظور انجام شناسایی دقیق استفاده کنند و فقط به اطلاعاتی که از قرارگاه کل برای آنها ارسال می‌گردد بسنده نکنند.

ضد حمله ایران

در آغاز فوریه ۱۹۸۳^۲ پس از آنکه ایران تمهیدات لازم برای یک حمله بزرگ به شرق میسان را فراهم کرد، نیروهای مشترک این کشور حمله خود را از منطقه بستان و ارتفاعات مرزی «میشداغ» آغاز کردند و توانستند دیواره دفاعی نیروهایمان را درهم شکسته و به طرف پل «عُزَیْلَه» در عمق حدود ۵۰ کیلومتری پیشروی نمایند.^۳

محسن رضایی فرمانده [وقت] سپاه پاسداران و سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده [وقت] نیروی زمینی ارتش رمز عملیات را اعلام کردند. نیروهای لشکر ۳ زرهی ما که در این منطقه آرایش گرفته بودند، براساس اطلاعاتی که در اختیارشان قرار داده بودیم، موفق شدند دست به یک ضد حمله سریع بزنند. این ضد حمله زیان‌هایی به نیروی

۱. سان‌وبا صحیح است.

۲. عملیات والفجر مقدماتی در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ آغاز شد. پیش از این عملیات محرم در جنوب شرقی دهلران در غرب عین‌خوش انجام گرفت. اهمیت این عملیات در این است که منجر به طرح‌ریزی و انجام عملیات والفجر مقدماتی شد، ولی نویسنده به عملیات محرم که کاملاً موفق بود و بسیار مهم، اشاره نکرده است.

۳. توضیح نویسنده مقرون به صحت نیست و به نظر می‌رسد هدف از بیان پیشروی ایران به سمت غزیه برای بزرگ‌نمایی موفقیت عراق در این عملیات باشد.

مهاجم وارد کرد. صیاد شیرازی بعد از این حمله اعلام کرد که عامل اصلی شکستشان را دریافته‌اند، و آن وجود آفتی در میان آنها بوده است.^۱ منظور وی از این جمله، وجود یک افسر نیروی دریایی ایرانی با درجهٔ سرهنگی بود که با سرویس‌های اطلاعاتی شوروی ارتباط داشت و جزئیات مربوط به طرح حمله را در اختیار روس‌ها قرار داده بود. ولی سرویس‌های اطلاعاتی شوروی هیچ‌گونه اطلاعاتی دربارهٔ این عملیات در اختیار ما نگذاشته بودند.

در ژوئیه ۱۹۸۳^۲ نیروهای ایرانی در منطقه «زرباطیه» دست به عملیات زدند و توانستند تعدادی از ارتفاعات مرزی را به تصرف خود درآورند. آنها هنگ یکم تیپ ۴۱۷ پیاده را به محاصرهٔ خود درآوردند. صدام خود را به منطقهٔ زرباطیه رساند و دربارهٔ علل عدم شکسته شدن محاصرهٔ هنگ مذکور سؤال نمود. در جواب او گفتند که: «دو هنگ از تیپ ۴۸ پیاده را اعزام کردیم، ولی نتوانستند محاصره را درهم بشکنند.» صدام هم بی‌درنگ و بدون هیچ‌گونه تحقیق و بررسی، دستور داد فرماندهٔ هنگ‌های مذکور را اعدام کنند. آن دو دارای درجهٔ سرهنگ دومی ستاد بودند. صدام آنها را ترسو و بزدل قلمداد کرد، ولی چهار ماه بعد در زمرهٔ شهدا [ی جنگ در عراق] تلقی گردیدند!

پس از این، صدام دستور داد، تیپ ۳۸ پیاده به فرماندهی سرتیپ ستاد برهان خلیل وارد عمل شود. وی در نبردهای «قصر شیرین» دو درجه از صدام دریافت کرده بود و از سرهنگ دومی ستاد به درجه سرتیپی ستاد بالا آمده بود. تیپ ۳۸ به علت آتش سنگینی که روی دشت واقع بین هنگ محاصره شده و نیروهای ما فرود می‌آمد و «دشت مرگ» خوانده می‌شد، نتوانست به اهداف خود برسد. سرتیپ ستاد برهان خلیل از سوی سرلشکر ستاد حسین رشید التکرتی (که در حال حاضر سپهبد یکم ستاد است)

۱. منظور از آفت در اینجا اشاره به غرور رزمندگان است. البته در همین زمان فرماندهٔ وقت نیروی دریایی ارتش ناخدا افضل‌ی به دلیل جاسوسی دستگیر شد، ولی این موضوع هیچ ارتباطی با نتایج عملیات والفجر مقدماتی نداشته است.
 ۲. عملیات والفجر ۳ در مهران و در سال ۱۳۶۲ بوده است.

و سرلشکر ستاد ماهر عبدالرشید (که او نیز سپهبد یکم ستاد و پدر زن «قصی» پسر صدام است) برای بازجویی فراخوانده شد. من او را دیدم؛ در حالی که گریه می‌کرد، می‌گفت: «دو سال پیش به خاطر شجاعت‌م، به من دو درجه تشویقی دادند و امروز به اتهام سستی و بزدلی، مرا مورد بازجویی قرار می‌دهند.» برهان خوش اقبال‌تر از دو افسر قبلی نبود و به اعدام محکوم شد. سرانجام نیروهای ایرانی توانستند کلیه افراد هنگ محاصره شده را به اسارت خود درآورند.

در شامگاه ۱۹/۲۰ اکتبر ۱۹۸۳ نیروهای ایرانی حمله بزرگ خود را در منطقه «پنجوین» آغاز کردند و توانستند این شهر و ارتفاعات و قله‌های مرزی آن را به تصرف خود درآورند^۱ و ۱۵ کیلومتر در عمق پیشروی کنند. این منطقه، منطقه چندان مهمی نبود، ولی صدام اصرار می‌ورزید که به جای مانور دادن در مناطق دیگر با این حمله مقابله کنیم.

من و مدیر اطلاعات نظامی، سرلشکر ستاد محمود شکر شاهین به بغداد فراخوانده شدیم تا در جلسه‌ای به اتفاق افسران شعبه تحت امرم، در برابر یک کمیته تحقیقاتی به ریاست سپهبد حمید شعبان فرمانده سابق نیروی هوایی و با حضور سرلشکر ستاد عبدالجواد ذنون معاون عملیات رئیس ستاد مشترک ارتش (که در حال حاضر سپهبد یکم ستاد است) و سرلشکر ستاد میسر ابراهیم الجبوری مدیر برنامه‌ریزی، حضور پیدا کنیم. اتهام ما این بود که در پیش‌بینی اهداف و انگیزه ایرانی‌ها شکست خورده‌ایم. از آنجا که مأموریت‌های اطلاعاتی برای سرلشکر محمود شکر بیگانه بود و با اصول اولیه کار آشنایی نداشت، نتوانست از ما دفاع نماید. رنگ چهره افسران شعبه من تغییر کرد، زیرا منتظر مجازاتی بودند که دامنگیرشان خواهد شد. من با اجازه از فرماندهان رشته سخن را به دست گرفتم. به اعضای این کمیته (که با سرلشکر محمود جدی بودند و رابطه خوبی با من داشتند) ثابت کردم که: «اطلاعات دقیقی درباره انگیزه‌ها و قدرت

۱. عملیات والفجر ۴ در تاریخ ۱۳۶۲/۷/۲۷ آغاز شد و نیروهای خودی متأسفانه موفق به تصرف شهر پنجوین نشدند بلکه با تصرف ارتفاعات منطقه، تنها شهر را در محاصره قرار دادند.

و محور عملیاتی نیروهای ایرانی ارائه کردیم، ولی در محاسبه زمانی عملیات، ۱۵ دقیقه اشتباه کردیم؛^۱ همین و بس. ما نیمه شب ۱۹/۲۰ اکتبر را پیش‌بینی کرده بودیم، در حالی که این حمله در ساعت ۱۱:۳۵ شامگاه ۱۹/۲۰ اکتبر ۱۹۸۳ صورت گرفت. فکر نمی‌کنم که در جهان سرویس اطلاعاتی وجود داشته باشد که بتواند به این خوبی، اطلاعات را با امکانات مالی اندکی که دو هزارم امکانات CIA است، در اختیار بگذارد.» سپس افزودم: «به هر حال گزارش‌ها از طرف من تهیه شد و افسران شعبه من هیچ تقصیری ندارند.»

کمیته تحقیقاتی، تصمیمات خود را به صدام ارائه کرد و او تصمیم گرفت به من و هر یک از افسران شعبه‌ام، خودروهای سوپر استیشن تویوتا مدل ۱۹۸۲ اهداء کند. اما به مدیر اطلاعات چنین هدیه‌ای را نداد، زیرا ثابت شد که او احاطه کاملی به مسائل اطلاعاتی ندارد. در شب ۲۳/۲۴ فوریه ۱۹۸۴^۲ نیروهای ایرانی بار دیگر بخش شمالی منطقه شرق بصره و هورالهویزه را مورد حمله گسترده خود قرار دادند. ما اطلاعات جامعی درباره این عملیات، روز حمله، ساعت مشخص آن و محورهای حمله در اختیار داشتیم.^۳ آمریکایی‌ها تشخیص داده بودند که حدود ۵۰۰ قایق تندرو در کرانه شرقی هورالهویزه وجود دارد، به ما اطلاع دادند و با این حمله مقابله شد.

روابط تیره با مدیر اطلاعات

رابطه من و مدیر اطلاعات رو به تیرگی گذاشت. چون در مسائل کاری احساس کمبود می‌کرد، تلاش نمود تا شرایط و محدودیت‌هایی را به من تحمیل نماید. او از

۱. مکان و محدوده زمانی عملیات قابل پیش‌بینی است، ولی ساعت دقیق عملیات پیش از آنکه قابل پیش‌بینی باشد با اطلاعات کسب شده از منابع مختلف قابل محاسبه است. لذا در اینجا نویسنده برخورد تبلیغاتی انجام داده است.

۲. عملیات خیبر در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۳.

۳. اطلاع عراقی‌ها از عملیات خیبر حاصل کمک اطلاعاتی آمریکایی‌ها و منابعی بود که عراقی‌ها در داخل ایران داشتند.

من خواست تا نسخه‌ای از گزارش وضعیت و اطلاعات نظامی ایران را در اختیار یکی از سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای عربی قرار دهم. من از اجرای این دستور خودداری کردم، زیرا با این کار در مظان اتهام قرار می‌گرفتم. در برابر اصرار وی گفتم: «به هیچ وجه این دستور را اجرا نخواهم کرد. تو می‌توانی این کار را شخصاً انجام دهی.» به همین خاطر رابطه ما از بد هم بدتر شد و یک کمیته تحقیق در ریاست جمهوری به ریاست ارتشبد ستاد علی حسن المجید (پسرعموی صدام) و با حضور ارتشبد ستاد حسین کامل (داماد صدام)، سرلشکر فاضل براک مدیر سازمان اطلاعات و حامد یوسف حمادی منشی ریاست جمهوری تشکیل گردید. صدام تصمیم گرفت مرا به فرماندهی عملیات اروندرود و در پست افسر رکن دوم که معادل پست فرماندهی سپاه بود، منصوب یا مأمور نماید. به آنجا رفتم، ولی مدیر اطلاعات بازهم به ایجاد مشکل برای من ادامه داد تا اینکه پاپوش برای من دوخت. مرا دستگیر کردند و در نیمه یکی از شب‌های فوریه ۱۹۸۵ به بغداد بردند. در زندان اداره کل اطلاعات نظامی برای چند ساعتی زندانی شدم و از آنجا به زندان نظامی شماره یک منتقل گردیدم. پرونده‌ام به دادگاه انقلاب عراق رفت و در آنجا بنابر یک ماده قانونی، به ده سال زندان با اشد مجازات (به خاطر مسائل امنیتی) محکوم شدم! اما صدام دستور داد فوراً مرا آزاد کنند!

سی‌وسه ساعت در بازداشت بودم و نوعی احساس رنج و تنفر شدید از رژیم و شخص صدام در من ایجاد شد؛ زیرا چیزی نمانده بود که در شب احضارم از بصره، بر اثر حادثه رانندگی از بین بروم.

عبور از اروندرود و سقوط فاو

دورهٔ مرخصی خود را در مزرعهٔ خصوصی‌ام در حوالی شهر سامراء گذراندم؛ یک هفته مرخصی در ازای سه هفته کار. دقیقاً در شامگاه ۹/۱۰ فوریه ۱۹۸۶^۱ در قطاری که به طرف بصره می‌رفت، در خواب عمیقی به سر می‌بردم. پیش از خواب به هیچ‌وجه به مسائل کاری، جنگ و یا خدمت فکر نمی‌کردم. همچنان به پاپوشی که برخی سرویس‌های رژیم به خاطر رابطه بدی که با آنها داشتم علیه من دوخته بودند نیز فکر نمی‌کردم و قصد داشتم بعد از مرخصی، خود را به واحد معرفی نمایم. خیلی خسته بودم، زیرا صبح آن روز در مزرعه کار کرده بودم. آنچه که تصوّرش را نمی‌کردم روی داد. ناگهان از خواب بیدار شدم و به ساعت نگاه کردم؛ ساعت ۱۰:۱۲ شب بود. این جمله را بر زبان آوردم: «چرا ایرانی‌ها تا این لحظه حملهٔ خود را شروع نکرده‌اند.» بار دیگر خوابیدم.

صبح روز بعد، هنگامی که به ایستگاه راه‌آهن بصره رسیدیم، مرحوم سرتیپ عبدالزهره فرماندهٔ مهندسی نظامی سپاه هفتم،^۲ در کوپهٔ مرا به صدا درآورد. او به دنبال من آمده بود تا با هم خارج شویم. رانندهٔ سرتیپ نزد ما آمد. گروه‌بان عبدالحسن بود؛ از او پرسیدم: «به نظر می‌رسد که هوا بارانی است؟» وی جواب داد: «هم باران داریم و هم گلوله‌باران توپ و موشک!» به او گفتم: «چه اتفاقی افتاده؟»

۱. ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ و زمان آغاز عملیات والفجر که به سقوط فاو منجر شد.

۲. نام فرماندهی عملیات اروندرود به سپاه هفتم تغییر پیدا کرد. ن

گفت: «ایران به منطقهٔ اروندرود حمله کرده است و جنگ در فاو و جزیرهٔ ام‌الرصاص ادامه دارد.»^۱ معلوم شد که حمله در ساعت ۱۵:۱۰ آغاز شده است.

ما بر سرعت خود به طرف سپاه هفتم افزودیم. در آنجا معلوم شد که ایرانی‌ها جزیرهٔ مهم ام‌الرصاص، محور شمالی منطقهٔ سپاه هفتم و شهر «فاو» را به تصرف خود درآورده‌اند. این اتفاق به دلیل کمبود نیروهای ما و ضعف دیوارهٔ دفاعی آنها به وجود آمد.

ضربهٔ سقوط فاو برای رهبران عراق و سرویس اطلاعات غافلگیرانه بود؛ با اولین عملیاتی که ایرانی‌ها اصل غافلگیری را به صورت کامل در آن به اجرا گذاشته بودند. مثل سال گذشته‌اش که پس از خروج من از اطلاعات، در «هورالھویزه» نیز اصل غافلگیری را به نمایش گذاشتند.^۲

حمله به فاو سیلی محکمی به صورت کسانی بود که نسبت به دستاوردهایی که اطلاعات با وجود من به دست آورده بود و انگیزه‌های ایرانی‌ها را به‌هنگام و دقیق بر ملا می‌کرد، حسادت می‌ورزیدند. به خاطر حسدورزی با من در برابرم ایستادند، اما حق آشکار گردید و فرماندهان شروع کردند به تعریف و تمجید فراوان از نقش من در اطلاعات.

روز بعد، زنگ تلفن اتاق عملیات سپاه به صدا درآمد. افسر ارشد ستاد تلفن را به من داد و گفت: «مدیر امنیّت ویژه با تو کار دارد.» آن طرف تلفن حسین کامل داماد صدام بود. گفت: «جزئیات کامل اوضاع را از تو می‌خواهیم.» سرلشکر ستاد (که در حال حاضر سپهبد ستاد است) شوکت احمد عطا فرماندهٔ سپاه هفتم، در حالی که حال و روز مناسبی نداشت، به اتفاق گروهی از محافظان شخصی‌اش به

۱. عملیات والفجر ۸ در سال ۱۳۶۴ و به صورت مستقل، با همت سپاه پاسداران طرح‌ریزی و انجام شد. عملیات در جزایر ام‌الرصاص نیز تک پشتیبانی بود که نیروهای سپاه اجرا کردند.

۲. غافلگیری عراق در این عملیات حاصل تفکر خلاق فرماندهی وقت سپاه سردار سرلشکر رضایی و تلاش سازمان حفاظت سپاه برای انجام عملیات فریب و رعایت حفاظت عملیات بود. به همین دلیل برای نخستین بار عراقی‌ها غافلگیر شدند.

طرف فاو حرکت کردند. وی در اوّلین هفته جنگ با ایران بازداشت شده بود. در آن هنگام سمت فرماندهی تیپ ۱۶ از لشکر ۶ زرهی را برعهده داشت. علت بازداشت وی عدم تحقّق اهداف تعیین شده بود. او به اعدام محکوم گردید، ولی پس از گذراندن دوره کوتاهی در زندان، آزاد و به ارتش بازگردانده شد. شوکت احمد عطا شب و روز در حال بازرسی و سرکشی و مراقبت از مواضع دفاعی کرانه غربی اروندرود بود. در بیشتر اوقات ما و سربازان را آزار می داد، زیرا پیوسته خواستار تغییر شکاف تیراندازی سنگرها، به خاطر ۳ یا ۴ سانتیمتر اختلاف با اهداف جبهه مقابل بود. لازمه این تغییر آن بود که قسمت بالایی سنگرها تخریب و بار دیگر ساخته شوند. [اما حالا] چه شانس بدی در انتظار او بود.

اعدام قهرمان قادسیه

با آغاز درگیری، شوکت احمد عطا از سمتش کنار گذاشته شد و سپهبد ستاد سعدی طعمه الجبوری معاون رئیس ستاد ارتش، فرمانده سپاه هفتم شد. وی افسری حرفه ای، آرام و از بعضی های قدیمی بود و از یک افسر قاطع، به شخصیتی تبدیل شده بود که از تماس با طاغوت و خانواده اش کناره گیری می کرد. منطقه درگیری و فعالیت های او به دو قسمت تقسیم شد. بخش ساحلی که از «ام القصر» به موازات سواحل خلیج [فارس] به طرف فاو گسترش پیدا می کرد و بخش دیگر، نوار نخلستان های موازی کرانه غربی اروندرود بود. سپهبد ستاد هشام صباح الفخری مأموریت بازپس گیری جزیره ام الرصاص را بر عهده گرفت و نیروهای ویژه، به فرماندهی سرلشکر ستاد بارق عبدالله تحت فرمان او درآمدند. این سرلشکر توانست ام الرصاص را بعد از ۴۸ ساعت که در اشغال نیروهای ایرانی بود، بازپس گیرد^۱ و به دنبال آن لقب قهرمان قادسیه به او

۱. عملیات در جزایر ام الرصاص از سوی نیروی های سپاه و به عنوان تک پشتیبانی انجام گرفت تا در فرصت حاصله موقعیت نیروهای خودی در جزیره فاو تثبیت شود. بنابراین از ابتدا قرار نبود نیروها در جزایر مستقر شوند.

داده شد. ولی در دادگاهی که بعد از انتفاضه [قیام] مردم عراق پس از شکست عراق در کویت [در سال ۱۹۹۱] تشکیل شد و خود صدام آن را اداره می‌کرد، به اعدام محکوم گردید.

سپهد هشام از فرماندهی سپاه هفتم خواست تا من نیز در عملیات رزمی او را همراهی کنم. در طول ۱۴ روز جنگ خونین، او را همراهی کردم و به دلیل حضور مستمر در خطوط مقدم و گلوله‌باران‌های شدید،^۱ بارها در معرض خطر جدی قرار گرفتم. در گوشه شمالی فاو با ده‌ها سرباز عراقی روبه‌رو شدیم که به صورت نامنظم به عقب برمی‌گشتند. پنج نفر از آنان گرفتار محافظین سپهد شدند و پس از چندسؤال و جواب کوتاه، سپهد هشام از افراد محافظ خود خواست تا آنها را اعدام کنند. چیزی نمانده بود که در برابر چشمان من جنایتی صورت‌گیرد و من نتوانم کاری صورت دهم: «اگر زنده ماندم، چه پاسخی به وجدان خود بدهم؟ در روز قیامت به خدای خودم چه خواهم گفت؟ بله، درست است که ما می‌خواهیم اوضاع را به کنترل خود درآوریم، ولی نه با قتل بی‌گناهی که در یک شکست بزرگ عقب‌نشینی کرده‌اند.» بر من بود که جلوی این جنایت را بگیرم. سپهد هشام حرکت خود را به طرف جلو و بالای خاکریز ادامه داد. من چند دقیقه‌ای توقف کردم و به افراد محافظ گفتم: «آنها را اعدام نکنید!» آنها گفتند: «قربان! سپهد ما را اعدام خواهد کرد.» گفتم: «نه، من مسئول پیامدهای آن هستم.»

خود را به سپهد هشام رساندم. یک هواپیمای ایرانی در حال بمباران مناطق نزدیک به ما بود و بارانی از بمب‌های سنگین را بر سر ما می‌ریخت. وقتی از انجام مأموریت‌های محوله بازگشتیم، هنگامی که سپهد مشاهده کرد که هنوز آن پنج سرباز اعدام نشده‌اند، از افراد محافظ خود پرسید: «چرا تا این لحظه آنها را

۱. طرح استقرار توپخانه در امتداد مسیر نیروهای عراقی از بصره به سمت فاو برای اجرای آتش از سوی فرمانده وقت سپاه سرلشکر رضایی مطرح و پیگیری شد. سردار شهید شفیع زاده در اجرای این طرح نقش به‌سزایی داشت.

اعدام نکرده اید؟» من پاسخ دادم: «اینان بی گناه هستند! فقط اینها نیستند که فرار کرده اند و اعدام آنها وضعیتی را تغییر نمی دهد؛ ما در یک موقعیت دورافتاده قرار داریم و برای اینکه محور ما از عملیات اعدام دور بماند از تو خواهش می کنم که آنها را عفو کنی.» سپهد در پاسخ گفت: «آفرین به تو وفیق، من از آنها گذشتم.»

در صبح روز ۱۹۸۶/۲/۲۵ در حالی که در اتاق عملیات بودم از طریق بی سیم شاهد بحث و جدل تند فرمانده لشکر ۵ مکانیزه، سرتیپ ستاد علی جاسم محمد الحیانی (که از عزیزترین دوستان دوران زندگی من بود و چند روز بعد بر اثر اصابت یک بمب مستقیم به دفترش، به اتفاق تعدادی از افسران ستادش به قتل رسید) و فرمانده لشکر ۱۴ پیاده، سرتیپ ستاد ناطق منذور بودم. سرتیپ علی به سرتیپ ناطق ناسزا می گفت. بعداً معلوم شد که لشکر ۱۴ مأمور حمله به یکی از نقاط دفاعی محور ساحلی شده بود، درحالی که لشکر ۵ مکانیزه نیز مأمور حمله به همین نقطه - از محور میانی بخش ساحلی و نخلستان - شده بود، ولی فرماندهی کل و یا سپهد ستاد ماهر التکریتی که مسئولیت این منطقه را برعهده داشت، این دو یگان را هماهنگ نکرده بود. هنگامی که دو یگان شروع به پیشروی می کنند، به تبادل آتش علیه هم می پردازند. هر یک طرف مقابل را دشمن می پنداشته و حاضر نبوده دست از درگیری بردارد تا مبادا اوضاع به نفع دشمن تغییر یابد. هریک اتهامات طرف مقابل در گشودن آتش علیه دیگری را مردود می شمرد. من سؤال کردم که: «فرمانده سپاه هفتم کجاست؟» گفتند: «همین الآن خوابید.» با توجه به روابط برادرانه ام با فرمانده لشکر ۵ مکانیزه و رابطه خویم با فرمانده دیگر، از آنها خواستم تا دستور آتش بس بدهند. زیرا من می دانستم که دشمن در نقطه مورد نظر آنها حضور ندارد. گفتم: «جنگ فقط بین نیروهای ما جریان دارد، ادامه ندهید، خودم مسئولیت کامل این کار را به عهده می گیرم.» این جملات را از طریق بی سیم و درحالی که دیگران نیز می شنیدند بیان کردم. به محض صدور دستور کلی آتش بس، معلوم شد که دشمن از آن نقطه دفاعی عقب نشینی کرده بود.

همان شب جلسه‌ای در قرارگاه مقدّم فرماندهی کل نیروهای مسلّح در منطقه «برجسیه» واقع در غرب بصره با حضور صدام و فرمانده سپاه هفتم و سپهبد ستاد هشام صباح الفخری و فرماندهان لشکرها تشکیل شد. در آن ساعت تا حدود زیادی خسته بودم و خیلی زود به رختخواب رفتم. حدود ساعت ۱۱ شب، سرباز دژیان قرارگاه نزد من آمد و گفت: «قربان! فرمانده سپاه هفتم خواستار حضور شماست.» گفتم: «از من چه می‌خواهد؟» وی پاسخ داد: «نمی‌دانم.» فرمانده از همه افسران خواسته بود تا در قرارگاه جمع شوند. بنابراین مسئله مهمی باید اتفاق افتاده باشد. به فرمانده سپاه سلام کردم و وارد اتاق عملیات شدم. ملاحظه کردم که با وجود بحرانی بودن اوضاع، لبخند بر چهره دارد. با گشاده‌رویی گفت: «سرهنک و فیک! فرمانده کل (صدام) دستور داده است که شما به جایگاه سابقتان در بغداد، به عنوان مدیر امور ایران در اطلاعات کل نظامی بازگردید و از من خواست تا این مطلب را در برابر دیگر افسران به اطلاع شما برسانم.» فرمانده قصد داشت با این کار از من اعاده حیثیت به عمل آورد. اما اعتراف آنها به تجاوزکاری‌هایشان علیه حقوق من بود، زیرا بار دیگر به من نیاز پیدا کردند.

«منافع کشور، بزرگ‌تر از هر آن چیزی است که تاکنون روی داده است و حالا فرصت ارزشمند دیگری است تا بتوانم راهم را به طرف جلو بگشایم.» این فکری بود که در آن لحظه به ذهن من خطور کرد. فرمانده سپاه، سپهبد سعدی گفت: «ما می‌خواهیم تا بار دیگر اجازه ندهی که ما غافلگیر شویم.» گفتم: «ان شاء الله.» وی گفت: «و ماتشاؤون الا ان یشاء الله»^۱.

پس از آنکه تبریک دیگر افسران را شنیدم، به اتاقم بازگشتم. فرمانده سپاه پنجم تلفنی با من تماس گرفت و خلاصه‌ای از آنچه در جلسه ساعت‌های اوّل شب گذشته بود به اطلاع من رساند. روز بعد با سپهبد هشام صباح الفخری ملاقات نمودم. وی گفت: «[در جلسه دیشب] جلوی صدام کاسه‌ای از ماست قرار داده

۱. یعنی: نخواهید خواست، مگر اینکه خدا بخواهد.

شده بود. او در حالی که قطعات نان را در کاسهٔ ماست فرو می‌برد و می‌خورد، گفت: «چه کسی برای پایان دادن به نبرد خودی بین دو لشکر ۵ و ۱۴ ابتکار عمل به خرج داد؟» به او گفته شد: «سرهنگ ستاد وفیق!» صدام گفت: «این یک اقدام هوشمندانه از سوی وفیق بوده است.» من گفتم: «همهٔ اقدامات وفیق هوشمندانه است.» صدام هنوز از خوردن آخرین لقمه نان و ماست فارغ نشده بود که گفت: «وفیق به جایگاهش در اطلاعات بازگردد و برای اعادهٔ حیثیت، این مطلب در برابر افسران اعلام شود.»

سپهبد حسین کامل نیز بعدها برای من تعریف کرد: «هنگام همراهی صدام در یک هلی‌کوپتر از بغداد به بصره، صدام گفت: «حالا که ایرانی‌ها ما را غافلگیر می‌کنند، ما چه کاری باید انجام دهیم؟» پیشنهاد کردم که سرهنگ وفیق را به استخبارات بازگردانیم. صدام پاسخ داد: «چگونه این کار را انجام دهیم، درحالی که او با مدیر اطلاعات محمود شکر شاهین اختلافات شدیدی دارد؟» توافق شد که تا زمان انتقال رسمی تو، جدای از محمود شکر شاهین فعالیت کنی.» البته هنگامی که صدام به جلسهٔ «برجسیه» رسید، این تصمیم گرفته شده بود، ولی مایل بود بهانه و یا پوششی برای انتقال مجدد من داشته باشد و لذا ابتکار عمل مرا در متوقف کردن آتش جنگ بین یگان‌هایمان بهانه قرار داد.

در نبرد فاو فرماندهان لشکرها راجع به سطح اشغال یکی از گره‌های دفاعی ایرانی‌ها، توسط نیروهای خودی دچار اختلاف شده بودند. منظور ما از گره در اینجا، تقاطع خاکریزهایی است که دیواره‌های دریاچه مصنوعی نمک را تشکیل می‌دادند. تصمیم گرفته شد تا سپهبد ستاد حسین رشید فرماندهٔ وقت نیروهای گارد ریاست جمهوری، و سرلشکر ستاد شوکت احمد عطا فرماندهٔ معزول سپاه هفتم که در فرماندهی کل نیروهای مسلح به کار مشغول شده بود، از چگونگی اوضاع، اطلاعات دقیقی به دست آورند. سرلشکر شوکت به صدام پیشنهاد کرده بود که من نیز آنها را همراهی نمایم. ما به طرف محور ساحلی حرکت کردیم؛ در حالی که خبر انتقال من خیلی سریع منتشر شده بود. ما با فرماندهٔ لشکر ۱۵ پیاده،

سرلشکر ستاد داوود سلمان الجبوری برخورد کردیم. او با صدای بلند در برابر صدها سرباز و افسر فریاد زد که بازگشت سرهنگ وفیق به اطلاعات تصمیم مردم عراق است. این عبارت آکنده از عاطفه، در من انگیزه زیادی را به وجود آورد تا از طریق اطلاعات به مردم و کشور خودم خدمت کنم.

من و حسین رشید و شوکت احمد عطا مأموریت‌های محوله را انجام دادیم و در راه بازگشت، وضعیت منطقه به گونه‌ای بود که مجبور بودیم روی خاکریزها حرکت کنیم. در سرتاسر راه بازگشتمان به طول یک کیلومتر، تل‌هایی از انواع سلاح‌ها و مهمات سبک و متوسط به چشم می‌خورد. هنگامی که مشغول بازگشت با پای پیاده بودیم، یک گلوله خمپاره در فاصله چند متری ما سقوط کرد و یکی از تل‌های مهمات منفجر شد. ما خیلی زود سعی کردیم منطقه را ترک کنیم. ولی خاکریز گل‌آلود بود و باعث لیز خوردن ما می‌شد. هر ۳۰ متری که راه می‌رفتیم به زمین می‌افتادیم و انفجارها ما را تعقیب می‌کردند.

استفاده از سلاح‌های شیمیایی در برابر نیروهای ایرانی

در روز ۲۶ فوریه ۱۹۸۶ امریه خود را برای پیوستن به اداره کل اطلاعات نظامی دریافت کردم. سپس آن را به بغداد فرستادم تا در دستور کار اداری خوانده شود و به ارگان‌های ذی‌ربط منعکس گردد. در عین حال مأموریت خود را در بصره از طریق شبکه استخباراتی منطقه جنوب و مرکز فرماندهی (قرارگاه مقدم فرماندهی کل نیروهای مسلح) انجام دادم.

روز ۱۹۸۶/۲/۲۷ در اولین بررسی‌ها شرکت کردم و معلوم شد که تلفات نیروهای ما در فاو تا روز ۱۹۸۶/۲/۲۶، تعداد ۳۲ هزار نفر بوده است؛^۱ یعنی

۱. آمار تلفات عراق نشان‌دهنده میزان موفقیت عملیات فاو و انهدام ارتش عراق می‌باشد. ۷۰ روز تلاش نیروهای سپاه برای تثبیت منطقه فاو و تحمیل تلفات به ارتش عراق سبب گردید عراقی‌ها سرانجام با وجود ارزش و اهمیت شهر فاو، به دلیل تلفاتی که متحمل شدند از ادامه پاتک برای تصرف فاو خودداری نمایند.

روزانه ۱۸۰۰ نفر از نیروها از پای درآمده‌اند. پاتک‌های نیروهای ما نیز نتایج مهمی دربر نداشته است. من با استفاده از یک هلی‌کوپتر بر فراز میدان درگیری در نزدیکی خط مقدم پرواز کردم و مناظر کم‌نظیری را دیدم. نتوانستم یک یا دو متر زمین را ببابم که بر اثر انفجار گلوله توپ یا خمپاره، حفره‌ای در آن ایجاد نشده باشد.

در [جبهه] طرف مقابل، یعنی ایرانی‌ها، به طور قطع و بر مبنای اعلام آمار سرّی آنها، ۴۵ هزار نفر، به وسیله سلاح‌های شیمیایی مصدوم شده بودند.^۱ این مسئله روند پیشروی ایرانی‌ها در دو محور غربی و شمالی، به ویژه به طرف «ام‌القصر» به منظور قطع جاده ارتباطی با کویت، و اشغال پایگاه دریایی «ام‌القصر» را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

در آغاز مارس ۱۹۸۶ نشست گسترده‌ای در فرماندهی کل نیروهای مسلح با حضور فرماندهان سپاه‌ها و به ریاست صدام تشکیل گردید. در این جلسه، من کوچک‌ترین افسر از نظر درجه و سن و سال و جایگاه بودم؛ یعنی سرهنگی ستاد. در این جلسه که برای بررسی وضعیّت فاو تشکیل شده بود، همانند دیگر جلسات، حاضران از گفتن واقعیّت‌ها طفره می‌رفتند. گزافه‌گوییانی همچون سرلشکر عبدالرحمن‌الدوری عضو دفتر نظامی حزب (که بعداً به عنوان مدیرکل سازمان امنیّت و عضو شورای فرماندهی کشوری حزب منصوب شد، ولی در سال ۱۹۹۴ از پستش برکنار و در اوایل ۱۹۹۶ به زندان افکنده شد) شروع به سخنرانی نمودند و با دادن شعارهای داغ، خواستار تداوم حملات متقابل تا اخراج کامل نیروهای ایرانی از فاو گردیدند.

در دور دوم این جلسه که حدود ۲۰ ساعت به درازا کشید، نوبت سخن گفتن من فرا رسید، این لحظات از جمله لحظه‌های معدود و نادری بود که

۱. جمهوری اسلامی ایران در سندی به کنفرانس خلع سلاح چنین بیان می‌کند که تعداد حمله‌های شیمیایی عراق از دی ۱۳۵۹، تا اسفند ۱۳۶۶، جمعاً ۲۴۲ مورد و قربانیان آن ۴۴ هزار نفر هستند.

صدام مشاهده کرد کسی در برابر جمع، با صراحت سخن می‌گوید. او صندلی خود را ترک کرد و در جایی نزدیک من ایستاد و سپس چند قدمی دور شد و بار دیگر نزدیک من توقف کرد. شواهد و دلایلی برای او ارائه کردم که اثبات می‌کرد: «نیروهای ما آموزش درستی نسبت به جنگ‌افزارهای متوسط پشتیبانی و یا سبک و به ویژه خمپاره‌اندازها و مسلسل‌های سنگین و موشک‌اندازها و سلاح‌های کوچک ضدتانک ندیده‌اند. علاوه بر آن توپخانه ما آنقدر که از نقشه‌ها و اطلاعات برگرفته از تصاویر هوایی استفاده می‌کند، به شلیک هدفدار توجهی ندارد، به دیده‌بانان تکیه نمی‌کند و این اشتباه است، چرا که نمی‌توان فقط به تصاویر هوایی با توجه به مقیاس‌هایشان تکیه کرد. این تصاویر از ارتفاعات بسیار بالا گرفته شده‌اند، دقت کافی ندارند و وسایل لازم به منظور بررسی و تغییر مقیاس آنها به صورت دقیق وجود ندارد. اگر پاتک‌های ایران ادامه پیدا کند موجب وارد شدن خسارت‌های بیشتری به ما خواهد شد و در نتیجه وظیفه دفاع، پیچیده‌تر از گذشته خواهد بود.» سخنان خود را با این جملات به پایان رساندم که: «نیروهای ایران نیز خسته شده‌اند و به هر حال مجبور خواهند شد برای سازماندهی مجدد و تحکیم مواضع دفاعی، حملات خود را متوقف نمایند و عملیات تهاجمی را در دیگر مناطق آغاز کنند تا شرایط مناسبی را ایجاد نمایند و بار دیگر با استفاده از اصل غافلگیری به همین منطقه بازگردند. ولی ما تلاش خواهیم کرد که ایران از این موفقیت محروم بماند.»

پس از پایان سخنانم که با گفته‌های سرلشکر عبدالرحمن‌الدوری مغایر بود، صدام جلسه را با این جمله به پایان رساند: «آنچه را که سرهنگ وفیق که یک جوان شجاع و جسور است بیان کرد، شنیدید. ولی باید شما خودتان را برای چنان شرایط سختی آماده کنید که چه بسا در آن، فقط تکیه کردن به اطلاعات نظامی نیز دشوار باشد. کاملاً منطقی است که پاتک‌های خود را متوقف و به دفاع و سازماندهی مجدد خودمان بپردازیم.» به این ترتیب یکی از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین نبردهایی که طی آن نیروهای ایرانی خود را به خلیج [فارس] در

حوالی کویت رساندند و دو طرف اروندرود را در نقطه‌ای که به خلیج [فارس] می‌ریزد به اشغال خود درآورده و کار آماده‌سازی سنگرهای دفاعی را برای دفاع از منطقه اشغال شده آغاز کرده بودند، به پایان رسید.

پس از بازگشتن از بصره به بغداد، صدام به صورت مکتوب و با امضای منشی خود حامد یوسف حمادی از من خواست تا به صورت محرمانه، عللی را که سبب شد اطلاعات ما نتواند حمله ایرانی‌ها به فاو را پیش‌بینی کند مشخص نمایم. من هم تمام اطلاعات رسیده را که می‌توانست تا حدود زیادی از آنها برای دستیابی به انگیزه ایرانی‌ها استفاده شود برای صدام جمع‌آوری کردم. صدام گزارش مرا بین اعضای فرماندهی کل پخش نمود.

در میان آنها مدیر اطلاعات، سرلشکر ستاد محمود شاکر شاهین نیز حضور داشت. او مضطرب و آشفته گردید و دست‌هایش را بر روی صورتش گرفت و هق هق شروع به گریه کرد. وزیر دفاع در مورد گزارش من گفت: «این سرهنگ وفیق، تا سرلشکر محمود را به جوخه اعدام نسیپارد دست بردار نیست.» عدنان خیرالله^۱ و محمود رابطه قدیمی و تنگاتنگی با یکدیگر داشتند و واقعیت آن است که من به هیچ وجه قصد انتقام از این شخص را نداشتم. درحالی که او پیش از این با تمام توانش مرا اذیت کرده بود. چیزی که اتفاق افتاد، آن بود که ریاست جمهوری خواستار روشن شدن واقعیات گردید و معقول نبود که من دلایل واقعی رویدادهایی را که سبب گردید ایران بخش بسیار مهمی از سرزمین ما را اشغال کند پوشیده دارم. ولی بعدها برای حمایت از برادر سرلشکر محمود، یعنی سروان احسان موضع انسان‌دوستانه و فراموش ناشدنی گرفتم، زیرا چیزی نمانده بود که در آغاز جنگ کویت، او به اتهام تمرّد از اوامر، به جوخه اعدام سپره شود، ولی من گزارش‌های تحقیقات به عمل آمده از او را پاره کردم و او را آزاد نمودم.

۱. وی برادر «ساجده» همسر صدام بود که در جشن‌های پایان جنگ عراق با ایران، پس از کار گذاشتن بمبی در هلی‌کوپترش به قتل رسید.

اصل غافلگیری به ایرانی‌ها کمک کرد تا فاو را که یک شهر کوچک و متروکه بود، به اشغال خود درآوردند. نیروهای ما در آنجا بسیار اندک بودند و حتی یک دستگاه تانک نیز در اختیار نداشتند.^۱ این نیروها، نیروهای سبک و از یگان‌های پلیس بودند. علاوه بر آن زمین این منطقه به گونه‌ای سست بود که امکان انجام یک پاتک سنگین وجود نداشت و تنها آتش شدید توپخانه در منطقه جریان داشت.

در سال ۱۹۸۶، چند نبرد پراکنده در منطقه شمالی و میانی صورت گرفت، ولی هیچ‌یک از آنها از اهمیت فراوانی برخوردار نبودند. در این سال کلیه ابزار و امکانات اطلاعات به شخص من و شعبه ایران مرتبط گردید.

از طریق وابسته نظامی عراق در بُن و به کمک برخی از افرادی که با ما همکاری می‌کردند، موفق شدیم با سرهنگ علی اکبر محمدی خلبان هواپیمای فالکن ۲۰، که یک هواپیمای سبک ده نفره ساخت فرانسه و در ایران بود، توافق کنیم که با هواپیمایش به عراق فرار کند. وی ادعا نمود که خلبان ویژه [آیت‌الله هاشمی] رفسنجانی رئیس مجلس [وقت] و این هواپیما نیز هواپیمای ویژه اوست. چیزی صحت نداشت، بلکه این هواپیما یکی از هواپیماهای حمل و نقل خصوصی بود و محمدی به صورت تصادفی، یک عکس یادگاری با [آیت‌الله] رفسنجانی گرفته بود و قصد داشت از این عکس برای منافع شخصی‌اش استفاده کند. محمدی موفق شد با هواپیمایش از طریق پرواز در سطح پایین به سمت موصل فرار کند و در بغداد حدود یک میلیون دلار امریکایی نقد به او دادند. این مبلغ در درون یک کیف مشکی به او داده شد، ولی صدهزار دلار آن کسر گردید و بین دیگر ایرانی‌هایی که با ما همکاری کرده بودند، تقسیم شد. این خلبان و خانواده‌اش (همسر و یک دختر) به

۱. تیپ ۲۶ مسئولیت پدافند از شهر فاو را بر عهده داشت و با برخورداری از تانک، نفربر و توپخانه از آمادگی برای دفاع برخوردار بود. نویسنده با این توضیح می‌خواهد اهمیت پیروزی نیروهای ایران را تحت تأثیر قرار دهد.

سوئیس رفتند و در آنجا خلبان محمدی به وسیله افراد ناشناسی ترور شد؛ همسرش خواستار دفن جسد وی در شهر نجف گردید که به خواسته وی عمل شد.

در سال ۱۹۸۶ یک تحوّل اساسی در توانمندی نیروی هوایی عراق حاصل شد. هواپیماهای میراژ اف - ۱ عراق به پالایشگاه نفت اصفهان حمله کردند و برای اولین بار توانستند به صورت موفقیت‌آمیز آن را بمباران کنند. یک مقام امریکایی فوراً در بغداد حاضر شد و خواستار دریافت اطلاعاتی راجع به چگونگی انجام این عملیات گردید. زیرا برد هواپیماهای میراژ با توجه به مقدار اندک بنزین که با خود دارند به گونه‌ای نیست که بتوانند به این هدف دست پیدا کرده و به پایگاه‌هایشان بازگردند. این درحالی بود که نیروی هوایی ما فاقد هواپیماهای سوخت‌رسان در هوا بود و نمی‌توانست در فضای دشمن از هواپیماهای بزرگ سوخت‌رسان استفاده کند، زیرا به راحتی سرنگون می‌شوند. حقیقت آن بود که نیروی هوایی عراق اقدام به تمرین عملیات سوخت‌رسانی با استفاده از خود هواپیماهای میراژ کرده بود. ما خواسته امریکایی‌ها را به صدام منعکس کردیم و صدام نیز در برابر، خواستار دریافت جزئیات حمله هوایی گسترده امریکا علیه قرارگاه قذافی گردید. پرونده این ماجرا در همان زمان بسته شد. گرچه برای امریکایی‌ها، دریافت اطلاعاتی راجع به آنچه که روی داده بود چندان دشوار نبود.

عملیات «روز بزرگ» یا «کربلای ۴»^۱

ظرف نیمه دوم سال ۱۹۸۶ تلاش‌های اطلاعاتی خود را بسیار شدید و فراگیر و متمرکز کردم. نه برای اینکه ثابت کنم آنچه که در فاو حاصل آمد، نتیجه منفی دور نمودن من از اطلاعات که خدمت صادقانه در آن یک وظیفه و امانت است و نه یک امتیاز، بود و اگر نتوانم ثابت کنم به گذشته پرافتخار اطلاعاتی من لطمه خواهد خورد، بلکه از همه اینها مهم‌تر، ادای وظایف ملی برای دفاع از کشور است؛ قطع نظر از شرایط و مسائل به وجود آورنده جنگ و تداوم آن، که تأثیری در تصمیمات مربوط به آن نداشتم.

ما در اعمال مراقبت و کنترل کلیه مناطق عملیاتی جبهه، شدت عمل به خرج دادیم و جبهه شرق بصره و منطقه میانی خائنین را بیش از مناطق دیگر، مورد کنترل قرار دادیم. بسیاری از پروازهای عکس‌برداری گشتی - شناسایی را تکرار کردیم و همه نیروهای انسانی و فنی را نیز به کار گرفتیم. هر روز که می‌گذشت ما به این نتیجه نزدیک‌تر می‌شدیم که نیروهای ایرانی قصد انجام عملیات تهاجمی گسترده‌ای در سه محور دور از یکدیگر را دارند. محور اول در منطقه میانی و جنوب خائنین بود؛ قرار بود نیروهای منظم ارتش،^۲ مواضع لشکر ۱۶ پیاده ما به فرماندهی عبد مطلق الجبوری را هدف حمله خود قرار دهند.

۱. این عملیات در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۳ اجرا شد.

۲. منظور عملیات کربلای ۶ است که قرار بود هم‌زمان با عملیات کربلای ۴ از سوی سپاه، توسط نیروهای ارتش صورت گیرد. ولی به دلیل ناکامی عملیات کربلای ۴ عملیات ارتش پس از عملیات کربلای ۵ انجام شد.

وی به درجهٔ سرلشکری رسید و در سال ۱۹۹۲ به پانزده سال زندان محکوم شد، ولی در سال ۱۹۹۵ آزاد گردید. هدف از اجرای این عملیات، اشغال چند منطقهٔ مهم و مشغول و زمینگیر کردن نیروهای ما بود. محور دوم، محور واقعی و اصلی حمله بود و قرار بود نیروهای سپاه پاسداران حمله کنند تا با پیشروی و عبور از اروندرود، برای اشغال جزیره ام‌الرصاص و تهدید بصره از جنوب زمینه‌سازی کنند. محور سوم حمله در منطقهٔ شلمچه و کمی به طرف شمال واقع بود.

ما روز آغاز حملهٔ احتمالی را شامگاه ۲۴-۲۵/۱۲/۱۹۸۶ پیش‌بینی کردیم. با غروب خورشید، از مرکز اصلی فرماندهی در «قصر السلام» با مدیر شبکهٔ اطلاعات منطقهٔ شرقی تماس فوری و مستقیم برقرار کردم. از او خواستم نیروهای گشتی - شناسایی را در منطقهٔ مورد تهدید، به داخل ایران گسیل دارد و خود او شخصاً کار دریافت اطلاعات مربوط به هرگونه تحرک نیروهای ایرانی را از طریق بی‌سیم دنبال نماید و فوراً مرا از هر تحولی مطلع سازد. ساعت ۸ شب، تیم‌های شناسایی خط مقدم ما تحرکات غیر طبیعی ایرانی‌ها را مشاهده کردند. با منشی رئیس‌جمهور حامد یوسف حمادی تماس گرفتم و به او اطلاع دادم که حملهٔ ایرانی‌ها بسیار نزدیک شده است. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که تلفن به صدا درآمد. تلفن را برداشتم. کسی می‌گفت: «جناب سرهنگ وفیق؟» گفتم: «بله». گفت: «چند لحظه گوشی...» و به دنبال آن صدای صدام به گوشم رسید. او بعد از سلام، وضعیت را جویا شد. گفتم: «تا چند دقیقهٔ دیگر حمله در منطقهٔ میانی آغاز می‌شود و به دنبال آن حملهٔ منطقهٔ جنوبی آغاز خواهد شد.»

بیش از نیم ساعت در شرایط بسیار سخت انتظار آغاز حمله باقی ماندم. برای اینکه خود را مشغول کنم و از اضطرابم بکاهم، با دفتر شعبه اطلاعاتی‌ام در منطقهٔ کاظمین بغداد تماس گرفتم و از آنها خواستم تا آرایشگاه را آماده نمایند. زیرا احساس می‌کردم که اندازهٔ موهای سرم از حد طبیعی بلندتر شده است. مرکز فرماندهی را در آن شرایط بغرنج رها کردم. یکی از افسران با درجهٔ

سرهنگی، در حالی که کاملاً شگفت‌زده شده بود، نزد من آمد و گفت: «قربان! آیا ما در پیش‌بینی زمان حمله دچار اشتباه شده‌ایم؟! چرا الان آرایشگر را می‌خواهید؟» به او گفتم: «نه ما اشتباه نکرده‌ایم، ولی من نمی‌توانم تأخیر را تحمل کنم و به آرایشگاه آمده‌ام تا وقت را سپری کنم.» آرایشگر در نیمه‌های کار اصلاح من بود که زنگ تلفن به صدا درآمد، به من اطلاع دادند که حمله ایرانی‌ها آغاز شده است و باید خیلی زود خود را به مرکز فرماندهی برسانم.

موفقیت اطلاعات

حمله در دو منطقه آغاز شده بود و در پیش‌بینی زمان و محور حمله و میزان نیروهای مهاجم موفقیت بزرگی نصیب ما شده بود. این حمله به شدت سرکوب گردید و عراق این نبرد را «روز بزرگ» نامید. جایگاه اطلاعات بار دیگر اوج گرفت و موقعیت خود را بازیافت. دورانی که اطلاعات در صحنه حضور نداشت، ارزش و موقعیت این ارگان بسیار حساس در جنگ بسیار محسوس بود. بنابراین صدام به من نشان نظامی «الرافدین» و یک سال ارشدیت داد که قرار شد در تاریخ ۱۹۸۷/۱/۶ به من ابلاغ شود. یک دستگاه خودرو مرسدس بنز ۲۶۰ مدل سال ۱۹۸۶ نیز به من اهدا شد و علاوه بر این صدام دستور داد تا شعبه من به سطح معاونت اطلاعات ایران ارتقاء پیدا کند. این معاونت، شامل پنج شعبه و دو گردان گشتی - شناسایی، یکی در عمق و دیگری در مأموریت‌های ویژه شد. نبردها در مناطق مختلف عملیاتی برای مدتی تداوم پیدا کرد.^۱ در ژوئیه ۱۹۸۷ از آنجایی که جنگ هنوز نتوانسته بود به نقطه پایان خود برسد، ضروری به نظر می‌رسید که پیشنهادهای مهمی به منظور ایجاد یک تحول و تغییر در اوضاع

۱. عراقی‌ها عملیات کربلای ۴ را براساس اطلاعات دریافتی از امریکایی‌ها که به وسیله وفیق‌السامرابی حاصل می‌شد، کشف کردند و در اینجا نویسنده به نام خود تمام کرده است و از عملیات کربلای ۵ که مجدداً عراقی‌ها غافلگیر شدند، سخنی به میان نیاورده است. عملیاتی که به مراتب از عملیات فاو دشوارتر و نتایج آن با اهمیت‌تر بود.

ارائه گردد. پیشنهاد نمودم که تعداد ۲۰ تا ۳۰ تیپ، از تیپ‌های ارتش را از مناطق دفاعی مختلف منتقل کنیم و آنها را پس از آموزش و سازماندهی مجدد، به عنوان یک نیروی ضربتی اساسی، در کنار گارد ریاست جمهوری، که آن نیز به نوبه خود گسترش یافته بود، قرار دهیم.^۱ صدام با پیشنهاد من موافقت نمود. در حالی که رئیس ستاد مشترک ارتش و معاون عملیاتی وی یعنی سپهبد ستاد ثابت سلطان التکریتی آزرده‌خاطر شدند. وی می‌گفت: «وَفِیْق! چگونه چنین پیشنهادی را ارائه می‌کنی؟! آیا از اتفاقی که قبلاً برای تو افتاد عبرت نگرفتی؟ دیدی که چگونه بدون هیچ دلیل واقعی تو را دستگیر کردند؟ عقب‌کشیدن این تیپ‌ها از جبهه به معنی پذیرش احتمال نفوذ ایرانی‌ها است و تقصیرها به گردن شخص تو و ما انداخته خواهد شد.» به او گفتم: «بله درست است، ولی مصالح و منافع عراق مهم‌تر از هر چیز دیگری است. بدون این گونه اقدامات جنگ به پایان نخواهد رسید.»

پس از مدتی سپهبد ستاد صابراالدوری مدیر اطلاعات، طی یادداشتی خطاب به صدام، به نقل از سپهبد خلبان ستاد حکم حسن العلی چنین نوشت که: «سپهبد ثابت در یک جلسه خصوصی عیش و نوش، در باشگاه نظامی کرکوک چنین گفته است: «نمی‌دانیم ما باید به چه کسی بگوییم سرور من؟! و نمی‌دانیم که باید به چه کسی سلام بدهیم؟! آیا باید به سرگروهان علی حسن المجید (پسرعموی صدام) سلام بدهیم؟ یا به گروهان حسین کامل (داماد صدام)؟! این درحالی بود که هر دو به درجه ارتشبدی ستاد نایل آمده بودند. خیلی فوری و بدون هرگونه بازجویی و یا حتی تحقیقی و یا توضیح خواستن از سپهبد ثابت، در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۷، درجه او را به درجه سرتیپی ستاد و از مقام معاونت عملیات ستاد مشترک ارتش و قبل از آن از فرماندهی سپاه، به فرماندهی تیپ ۱۶ زرهی لشکر ۶ زرهی در اوروند رود تنزل دادند. ولی با میانجی‌گری عمویش شیخ امین شهاب

۱. این پیشنهاد حاصل مغز یک فرمانده عملیاتی است نه عنصر اطلاعاتی، به همین دلیل به نظر می‌رسد نویسنده برای شخص خودش تبلیغ کرده است.

که دوست شخصی صدام بود، با درجه سرلشکری بازنشسته گردید. سپهد ثابت برای یک سال کامل در بازداشت بود و در سال ۱۹۹۳ با اتومبیلش در یکی از خیابان‌های بغداد، به وسیله عناصر سرویس‌های امنیتی ویژه ربوده و به جنوب بغداد در یک منطقه کشاورزی برده شد. در آنجا با شلیک دو گلوله، یکی در سرش و دیگری در گلویش به قتل رسید و کارت‌های شناسایی او را بر روی سینه‌اش گذاشتند. شیخ امین شهاب نیز از شر صدام در امان نماند و سرویس‌های اطلاعاتی، یکی از کشاورزان سودانی شاغل در مزرعه‌اش را تحریک نمودند تا او را به قتل برسانند و پس از انجام این کار خود آن کشاورز سودانی نیز به قتل رسید تا بر روی این جنایت پرده کشیده شود.

نبردها در این گوشه و آن گوشه جبهه‌ها تا روز ۱۱ مارس ادامه داشت تا اینکه نیروهای ایرانی، منطقه «حلبچه» واقع در شرق سلیمانیه را هدف حمله خود قرار دادند و جنگ با اشغال این قصبه گسترش پیدا کرد.^۱ پنجاه فروند هواپیما که هر یک چهار بمب شیمیایی به وزن ۵۰۰ کیلوگرم داشتند، در روز ۱۹۸۸/۳/۱۶ حلبچه را هدف حمله شیمیایی خود قرار دادند.^۲ پنج‌هزار نفر از شهروندان این شهر نابود شدند، اما آتش جنگ فرونشست و در محور جنوبی به سمت «دربندیخان» گسترش پیدا کرد و نیروهای ایرانی فقط چند کیلومتر با سد «دربندیخان» فاصله داشتند. اشغال این سد به معنای تسلط ایران بر یک دریاچه بزرگ، با حدود چهار میلیارد متر مکعب آب بود. این حجم آب برای غرق کردن استان دیالی و بغداد و استان‌هایی در جنوب عراق کافی بود. ابتکار عمل در دست نیروهای ایرانی بود و هر جا که

۱. عملیات والفجر ۱۰ در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۵.

۲. نویسنده بدون اشاره به مشخصات گازهای شیمیایی و زمان حمله شیمیایی از سوی عراق تنها به وزن بمب‌ها و تاریخ این اقدام اشاره می‌کند. این نوع برخورد به رغم ماهیت غیرانسانی آن نشان‌دهنده توافق نویسنده با بمباران شیمیایی مردم حلبچه می‌باشد. به ویژه وقتی نویسنده تأکید می‌کند پنج هزار نفر نابود شدند، ولی آتش جنگ فرونشست، غیرمستقیم حمایت از این اقدام و توجیه آن با هدف پایان بخشیدن به جنگ می‌باشد.

می‌خواستند فرماندهان عراقی را به دنبال خود می‌کشیدند؛ عملیات آنان به منزله دامن تلقی می‌شد برای نابودسازی یگان‌هایی که به تازگی بازسازی شده بودند و برای شرکت در نبردهایی که ما انتخاب می‌کردیم نه ایرانی‌ها، آموزش داده بودیم.

در دهه سوم ماه مارس، ما اطلاعاتی از سوی سرویس‌های اطلاعاتی مرکزی امریکا (CIA) دریافت کردیم.^۱ این اطلاعات نشان می‌داد ایران بخشی از توپخانه خود را از منطقه شرق اروندرود به عقب کشیده است. به این نتیجه رسیدیم که ایران بخش عمده توپخانه خود را از منطقه فاو و اروندرود به عقب کشیده است و این بیانگر عقب‌نشینی بخشی از یگان‌های سپاه پاسداران نیز بود. زمان مناسب برای بازپس‌گیری فاو و ایجاد اختلال در موازنه نظامی ایران در جنگ - به جای کشیده شدن به دنبال ایرانی‌ها در نبردهای سخت کوهستانی - فرا رسیده بود. صدام خیلی زود با پیشنهاد ما موافقت نمود و کار آماده‌سازی نیروها برای اجرای عملیات آزادسازی فاو آغاز گردید.

۱. نویسنده با این توضیح صریحاً اعتراف کرده است که امریکایی‌ها نقش بسیار مؤثری در بازپس‌گیری فاو داشتند. هدف از این اظهارات بدهکار نشان دادن عراق به امریکا است. نویسنده پیش از این نیز در مصاحبه با مجله الحیات صراحتاً می‌گوید: «دستگاه اطلاعاتی عراق به کمک امریکایی‌ها به اطلاعات دقیقی دست پیدا کردند و در یک فرصت مناسب، زمانی که نیروهای ایرانی در فاو ضعیف شده بودند، با یک برنامه‌ریزی تاکتیکی، عراق توانست به موفقیت چشمگیری نایل آید.»

عملیات بزرگ آزادسازی

جنگ وارد هشتمین سال خود شده بود و هیچ نشانه‌ای دال بر پایان آن به چشم نمی‌خورد. تدریجاً نبردها از قلمرو ایران، به مناطق مرزی و از آنجا به داخل خاک عراق کشیده شده بود و کار به جایی رسیده بود که شهر و بندر فاو و شهر «حلبچه» و «حاجی عمران» در شمال و بخش‌هایی از اراضی شرق بصره و همچنین بخش‌هایی از مناطق نفت‌خیز مجنون (یکی از غنی‌ترین مناطق نفت‌خیز عراق)، به اشغال ایرانی‌ها درآمده بود. آنها سد دربندیخان را نیز با تمام تهدیدها و خطراتی که می‌توانست متوجه بغداد و دیگر مناطق نماید در معرض تهدید خود قرار داده بودند.

در این برهه که قدرت موشکی و هدف قرار دادن شهرهای مهمی مثل دزفول، اهواز، کرمانشاه، همدان و تبریز در انحصار ما بود، ایرانی‌ها اولین موشک خود از نوع «اسکاد» را شلیک کردند و ساختمان «بانک رافدین» را در سال ۱۹۸۵ در بغداد هدف قرار دادند که هنوز کار تعمیر این بانک پایان نیافته است.

ما ابتکار عمل را [در جبهه‌ها] از دست داده بودیم و منتظر می‌نشستیم تا ایرانی‌ها عملیات خود را انجام دهند و قربانی بدهیم. لازم بود که برنامه نظامی خود را از دفاع ساکن، به حمله تغییر دهیم و حتی اندیشه دفاع فعال را نیز کنار بگذاریم.

پس از آنکه فرماندهی نسبت به اطلاعات ما مطمئن شد و طرح ویژه مربوط به استفاده از حرکت یگان‌های توپخانه ایران از منطقه اروندرود و فاو و

بازپس‌گیری فاو را پذیرفت، امیدها و آرزوها دربارهٔ ایجاد تغییری فراگیر در اوضاع جنگ زنده شد.^۱

در ماه مارس ۱۹۸۸ بهسازی، گسترش و تولید موشک‌های زمین به زمین با برد ۶۰۰ کیلومتر، بُعد جدیدی پیدا کرد. صدام دستور داد شهرهای دوردست ایران همچون تهران، شیراز، قم و اصفهان را، برای اولین بار، هدف ده‌ها فروند موشک قرار دهیم. این حملات با وجود کوچک بودن کلاهک جنگی موشک‌ها - که حتی کوچک‌تر از کلاهک جنگی موشک «اسکاد R17» ساخت شوروی بود - تأثیرات روانی قابل توجهی را برجای گذاشت. برد عملی این موشک‌ها ۲۷۵ کیلومتر و برد نظری آنها ۳۰۰ کیلومتر بود.

در شرایطی که ستاد کل نیروهای مسلح عراق مشغول بهسازی طرح‌ها و تهیهٔ جدول‌های جابه‌جایی و ذخیره تدارکات رزمی بود، مأموریت آماده‌سازی و پیگیری اجرای عملیات فریب نظامی و همچنین آماده‌سازی نیرو به منظور اجرای عملیات آزادسازی فاو به من و اگذار گردید.^۲ این عملیات به نام عملیات «رمضان المبارک» خوانده شد؛ زیرا مصادف با روز اول ماه مبارک رمضان (۱۹۸۸/۴/۱۷)^۳ آغاز می‌شد.

۱. تغییر استراتژی عراق از دفاع به حمله با کمک مستشاران روسی انجام گرفت و نقش اصلی را در به دست‌گیری ابتکار عمل از سوی عراق و در نتیجه تغییر موازنه جنگ به سود این کشور داشتند. نویسنده تغییر استراتژی عراق را حاصل اطلاعات ارائه شده از سوی خود می‌داند که بیشتر مبالغه است تا واقعیت.

۲. نویسنده در شرایطی مسئولیت اجرای عملیات فریب را بر عهده داشته است که در صفحات قبل در مورد کمک اطلاعاتی امریکا به عراق در مورد جابه‌جایی و نقل و انتقالات ایران از جنوب به منطقه غرب توضیح داده است. این موضوع علاوه بر آشکار ساختن نقش امریکایی‌ها، میزان ارتباط و فوق‌السامرابی با امریکایی‌ها و تأثیر این موضوع در ارتقاء موقعیت شغلی نویسنده را روشن می‌سازد. ضمناً نویسنده در مصاحبه با مجله الحیات تصریح می‌کند: «سازمان سیا به ما خبر داده بود که تعداد محدودی از یگان‌های توپخانه ایران از شرق شط‌العرب به حلبچه در شمال منتقل شده‌اند.» این خبر یکی از عوامل مؤثر در به نتیجه رساندن عراقی‌ها برای حمله به فاو با اطمینان از تمرکز ایران در شمال غرب، بوده است.

عملیاتی مثل عملیات آزادسازی فاو با توجه به آثار بسیار حساس، که در بعد موازنه نظامی در صورت شکست و یا موفقیت بر جای می گذاشت، مستلزم تحقیقات دقیق و آمادگی‌های مناسب و اطلاعات شایسته‌ای بود. در صورت شکست، قدرت نیروهای ایرانی به منظور گسترش عملیاتشان برای اشغال سریع «دربندیخان» و شهر مهم سلیمانیه افزایش پیدا می کرد و پس از آن می توانستند برای تهدید بصره دست به مانور بزنند. علاوه بر آن، ناکامی این عملیات می توانست به فروپاشی دردناک روحیه نیروهای ما منجر شود.

از جمله مهم ترین و حساس ترین اولویت های کاری ما فریب دادن دشمن بود. فریب دادن در معنای عملی و علمی اش؛ یعنی ایجاد یک برداشت مشخص در دشمن، و واداشتن او به اقدامی براساس همین برداشت مشخص تا شرایط مناسب برای انجام اقداماتی از سوی طرف فریب دهنده مهیا شود. فریب می تواند شامل اقدامات سیاسی و اقتصادی و نظامی باشد. این گونه اقدامات از یک سو شامل فعالیت های ساده در خطوط تماس نظامی و از سوی دیگر شامل فعالیت های بزرگ در سطح کشور می شود.

در عملیات آزادسازی فاو، امکان بهره برداری از مسائل اقتصادی و سیاسی برای تحقق موفقیت آمیز اصل غافلگیری فراهم نبود و فقط به فعالیت های برنامه ریزی شده نظامی و تبلیغاتی و روانی بسنده گردید. برای موفقیت هر اقدام فریبکارانه، لازم بود که ابزار و وسایلی برای رساندن فعالیت های دروغین به طرف مقابل فراهم گردد وگرنه این طرح کاملاً بیهوده بود. ما در سال های گذشته جنگ، منابع و روزه های رخنه اطلاعات به طرف مقابل را بررسی و مشخص و تثبیت کرده و سرّی بودن آن را نگه داشته بودیم. علاوه بر آن کلیه فعالیت های اطلاعاتی ایران را مورد پیگیری قرار داده و اهداف و مفهوم آنها را از دیدگاهشان تحلیل می کردیم.

شش ماه قبل از اینکه اندیشه عملیات آزادسازی فاو شکل بگیرد، ایرانی ها به سیستم های بی سیم دوربرد ما رخنه کرده بودند. این سیستم متعلق به یکی از فرماندهی های نیروهای مسلح بود. ولی ما برای حفظ و تداوم وضعیت طبیعی

مسائل، رخنه کردن ایرانی‌ها را به فرماندهی مذکور منعکس نکردیم و به او هشدار ندادیم تا شاید بتوانیم موافقت فرماندهی نیروهای مسلح را جلب کنیم، تا اجازه دهد از این سیستم به منظور تحقق اهداف مستقیم اطلاعاتی‌مان استفاده کنیم؛ درحالی که کلیه عناصر فنی شاغل در سیستم آن بی‌سیم همچنان به صورت طبیعی به فعالیت خود ادامه دهند. در کنار آنها تعدادی از افسران اطلاعات را مأمور کردیم تا در همان سیستم مخابراتی فعالیت کنند. زمانی طولانی برای تهیه نامه‌هایی که از طریق این سیستم ارسال می‌شد، صرف کردیم. اطلاعاتی را ارسال می‌کردیم که نظر طرف مقابل را به خود جلب می‌کرد، بی‌آنکه هیچ گونه فایده‌ای برای او داشته باشد. هنگامی که زمان لازم برای اجرای طرح فریب فرا رسید، ما تعدادی از نامه‌ها و مذاکرات مهم فرماندهان عالی‌رتبه را از طریق این سیستم عبور دادیم و هر روز عکس‌العمل ایرانی‌ها را پیگیری کردیم. پس از مدتی برای ما روشن شد که ایرانی‌ها نامه‌ها و مذاکرات عبور داده را که شامل اطلاعاتی بود که من با توجه به اهداف فریبکارانه، با دستخط خودم نوشته بودم، دریافت می‌کنند.^۱

عناصر فریب

عملیات فریب با صدور دستوری مبنی بر ضرورت مقابله با نیروهای ایرانی در منطقه «حلبچه - دربندیخان» و بازگرداندن آنها به داخل قلمرو این کشور صورت گرفت. در کنار آن چنین وانمود می‌کردیم که اطلاعاتی در اختیار داریم که حاکی از انگیزه‌های تهاجمی غیرگسترده نیروهای ایرانی در شمال فاو است. ما برای تحقق اهداف کلی فریب، دست به فعالیت‌های زیر زدیم:

۱. توضیحات نویسنده بیشتر به یک سناریوی تخیلی شبیه است تا واقعیت داشته باشد. واقعیت این است که تغییر استراتژی ایران از جنوب به غرب، به دلیل بن‌بست برای انجام عملیات در جنوب بود. ضمن اینکه تصور می‌شد به دلیل اهمیت پیشروی ایران در منطقه شمال غرب، نیروهای عراق از جنوب به شمال غرب نقل و انتقال خواهند کرد و امکان حمله عراق به فاو از میان خواهد رفت.

۱. انتشار تعداد زیادی اعلامیه در منطقه «حلبچه - دربندیخان» که در آن از نیروهای ایرانی خواستیم تا از اراضی عراق عقب‌نشینی کنند، وگرنه با سرنوشت نامعلومی مواجه خواهند شد. ما در این اعلامیه‌ها خاطرنشان ساختیم که نیروی هوایی ما رأس ساعت مشخصی، جبهه ایران را بمباران خواهد کرد. این حمله هوایی با بهره‌گیری از ضعف دفاع هوایی در آن منطقه صورت گرفت تا اثبات درستی اعلامیه‌هایمان باشد.^۱

۲. با ریختن تعداد زیادی اعلامیه در منطقه حلبچه - دربندیخان، تأکید کردیم که نیروهای ایرانی، سرنوشت نامعلومی خواهند داشت، زیرا سلاح‌های شیمیایی به کار برده خواهد شد و عملاً نیز چنین شد.

۳. برنامه‌ای برای بازدید وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک ارتش و فرماندهان عالی‌رتبه از منطقه شمالی مواضع عراق تنظیم و اخبار مربوط به این بازدیدها، اندکی پیش از آغاز عملیات آزادسازی فاو از تلویزیون پخش شد.

۴. ایجاد این برداشت در ذهن فرماندهان قرارگاه عملیات جنوب ایران و فرماندهان سپاه و نیروی زمینی ایران که یگان‌هایی که متحمل زیان‌های سنگینی در منطقه شمالی می‌شوند به منطقه اروندرود منتقل می‌شوند و یگان‌های زبده و تازه نفس منطقه اروندرود، جایگزین آنها می‌گردند. در ضمن ما وانمود می‌کردیم که منتظر انجام حمله محدودی در منطقه اروندرود هستیم. به این ترتیب تجمع و آرایش گسترده نیروهایمان در شمال فاو را سرپوش گذاشتیم.

از سوی دیگر ایرانی‌ها، ستون‌هایی از خودروهای پوشیده با برزنت را که در پیشاپیش آنها اتومبیل‌های دژبان با سروصدا و نور قرمز رنگ قرار گرفته بودند به حرکت درآوردند تا چنین وانمود کنند که در منطقه اروندرود، دست به تجمع نیرو می‌زنند و در نتیجه از خروج یگان‌های جدید ما و انتقال به منطقه

۱. این نوع اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌هایی که عراق صادر و منتشر می‌کرد، به دلیل شکل مضحک و فحاشانه آن به هیچ وجه مورد توجه قرار نمی‌گرفت و فاقد تأثیرگذاری بود.

شمال جلوگیری نمایند.^۱ کار ایرانی‌ها واقعی نبود، بلکه اقدام به خارج کردن خودروهای حامل تعدادی نیرو به صورت دسته‌جمعی می‌کردند. ما تعدادی از نیروهای گشتی - شناسایی خود را پس از عبور دادن از اروندرود، به عمق مواضع ایرانی‌ها گسیل کردیم تا جاده‌ها را تحت مراقبت خود بگیرند. آنها مشاهدات خود را از طریق بی‌سیم گزارش می‌کردند.

۵. ما تعدادی جدول جابه‌جایی تنظیم کردیم، که نشان می‌داد تعداد خودروهایی که به منطقه شمال فاو وارد شده‌اند کمتر از تعداد خودروهایی است که از این منطقه خارج شده‌اند تا بدین ترتیب این ذهنیت را ایجاد کنیم که اختلاف در تعداد، بیانگر وجود دوگانگی در وضعیت نیروها است، زیرا یگان‌هایی که وارد منطقه می‌شوند با توجه به زیان‌هایی که در نبردهای شمال متحمل شده‌اند اندک می‌باشند، اما یگان‌هایی که از این منطقه خارج می‌شوند از آمادگی بالایی برخوردارند.

۶. مذاکرات انجام شده بین فرماندهان لشکر ۲ و لشکر ۱۶ پیاده در منطقه میانی، حاکی از نارضایتی از ریاست ستاد مشترک ارتش عراق بود: «زیرا پیوسته بر انتقال تعداد زیادی از تیپ‌ها، از منطقه سپاه دوم به منطقه سپاه سوم، بدون در نظر گرفتن اهمیت این منطقه تأکید می‌کند. بهتر آن است که فرماندهی ستاد مشترک ارتش تعداد بیشتری از تیپ‌های سپاه هفتم را به شمال اعزام کند، زیرا الان منطقه اروندرود فاقد اهمیت است.» وقتی فرمانده این سپاه یعنی سپهبد ستاد ماهر الرشید التکریتی واقعیت را به آنها گفت، آنان حرکت تعدادی از تیپ‌ها را از منطقه خانقین و مندلی و بدره ملغی کردند و دستور دادند تعدادی از تیپ‌ها از منطقه اروندرود حرکت نمایند و به جای آنها تعدادی از تیپ‌های آسیب دیده مستقر شوند.

۷. ما در ادامه عملیات فریب، جدول‌هایی در زمینه جابه‌جایی خودروها و گفت‌وگوهای بی‌سیم در سرتاسر جبهه منتشر کردیم.

۱. این توضیح حاصل تخیل نویسنده است. چنین اقداماتی از سوی نیروهای خودی انجام نگرفته است. نویسنده با این توضیح می‌خواهد بر پیچیدگی کار اطلاعاتی خود در کشف مقاصد ایران تأکید و تبلیغ نماید.

حدود ساعت ۹ صبح روز ۱۷/۴/۱۹۸۸، نیروهای زمینی ما پس از بمباران موشکی، هوایی، توپخانه و شیمیایی^۱ گسترده حرکت کردند و توانستند در بعدازظهر روز بعد یعنی ۱۸/۴/۱۹۸۸ نیروهای ایرانی را از کرانه غربی اروندرود به عقب برانند و شهر فاو را به آغوش میهن برگردانند. من با توجه به نقشی که در این نبرد ایفا نمودم، نشان نظامی الرافدین و یک دستگاه خودرو (تویوتای سوپر استیشن) به عنوان هدیه‌ای شخصی از صدام دریافت کردم.

درس‌هایی از نبرد

هرچند که تاریخ شاهد نبردهای بزرگ و چند برابر آنچه که در فاو روی داد، بوده است، ولی عملیات آزادسازی فاو در سطحی ملّی و در سطح نبرد بین عراق و ایران و در چارچوب منطقه‌ای و ابعاد بین‌المللی آن از اهمیت فراوانی برخوردار گردید و درس‌های زیادی در برداشت که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنم:

۱. از دست دادن قدرت ابتکار عمل توسط عراق در طول هفت سال جنگ، عامل اصلی به درازا کشیده شدن جنگ بود. به دست گرفتن قدرت ابتکار عمل بر مبنای آماده‌سازی‌های صحیح توانست شرایط مناسبی را برای تغییر مثبت اوضاع و در بسیاری موارد برای تغییر ریشه‌ای وضعیت فراهم سازد.

۲. عملیات دفاع ساکن در یک جبهه گسترده می‌تواند باعث تلف شدن بخش قابل توجهی از نیروهای ذخیره شده انسانی و اقتصادی کشور گردد.

نیروهای مسلح عراق در سال ۱۹۸۷ به بیش از یک میلیون و سیصد هزار نفر رسیدند. زیرا لازمه دفاع ساکن، گسترش ۱۳۰ تیپ منظم در طول جبهه برای چند

۱. عراق در عملیات بازپس‌گیری فاو به نحوه بسیار حساب شده‌ای از گاز شیمیایی سیانوری برای از کار انداختن توپخانه و ادوات ایران استفاده کرد و این امر در موفقیت اولیه عراق بسیار مؤثر بود. در اینجا نویسنده بر خلاف بمباران شیمیایی حلبچه به اقدام عراق در به کارگیری شیمیایی اعتراف کرده است.

سال متمادی بود.^۱ این حجم فراوان از نیروهای نظامی بر زندگی عمومی مردم تأثیر شدیدی بر جای نهاد. علاوه بر آن، اعزام مدرسين و معلمين و پزشکان و مهندسين به خدمت وظيفه، روند طبيعي فعاليت‌ها در مدارس و بیمارستان‌ها و آبادانی کشور را دستخوش تأثیر خود قرار داد. همچنان که جذب صدها هزار کارگر غیرعراقي سبب گردید که بیش از دو میلیون کارگر غیرعراقي در این کشور اقامت نمایند و حکومت نیز مجبور شد در طول سالیان اوّل جنگ به هر یک سالانه دو هزار دلار بپردازد. پول‌هایی که از عراق به این منظور خارج می‌گردید، سالانه بالغ بر چهار میلیارد دلار بود (و این غیر از پول‌هایی است که از طریق بازار سیاه خارج می‌شد). در حالی که تعداد زیادی از این کارگران مورد نیاز صنایع ما نبودند.

۳. فریب و پنهان‌کاری دو عنصر اساسی برای تأمین اصل غافلگیری، که از مهم‌ترین اصول جنگ است، تلقی می‌شوند. تأمین اصل غافلگیری در عملیات آزادسازی فاو سبب شد تا خیلی زود موازنه نظامی قوا به نفع عراق تغییر یابد. این مسئله موجب افزایش اعتماد کشورهای خلیج [فارس] و کشورهای غربی به قدرت عراق برای تعیین تکلیف نظامی جنگ و متزلزل نمودن اوضاع در ایران گردید. در حالی که در سال ۱۹۸۶ عکس این مفهوم به وجود آمده بود. در آن هنگام اطلاعاتی دال بر دیدار مخفیانه مک فارلین مشاور امنیتی امریکا از ایران منتشر گردید. آنها به خاطر عدم اعتمادشان به پایمردی عراقی‌ها و امکان متحمل شدن زیان‌های سنگین در این جنگ، تلاش نمودند تا با ایران روابط جدیدی را برقرار نمایند.^۲ در ماه اوت ۱۹۸۶ گروهی از بزرگ‌ترین تحلیل‌گران

۱. گسترش سازمان رزم عراق و انباشت سلاح بر قدرت رزمی ارتش عراق افزود و عملاً موازنه نیروها به سود عراق بود. ولی تهاجمات پی‌درپی ایران و به دست‌گیری ابتکار عمل و متقابلاً استراتژی تدافعی عراق مانع از تغییر موازنه جنگ به سود عراق بود. عراقی‌ها شهادت کنار گذاشتن استراتژی تدافعی را نداشتند و گرنه قبل از این می‌توانستند روند تحولات جنگ را تغییر داده و موقعیت خود را بهبود بخشند.

۲. نویسنده تلاش امریکا برای برقراری رابطه با ایران را حاصل نگرانی امریکا از پیروزی احتمالی ایران و بی‌اعتمادی نسبت به قدرت دفاعی عراق ارزیابی کرده است.

سرویس‌های اطلاعاتی مرکزی امریکا به بغداد آمدند و من در یکی از مهمان‌سراهای استخبارات، در کرانه رود دجله در بغداد، با آنها دیداری طولانی داشتم. آنها صراحتاً چنین گفتند: «ما نگران شما و وضعیّت نظامی شما هستیم. ایران خود را برای انجام عملیات بزرگی آماده می‌کند و شما قدرت دفاع در برابر چنین حمله‌ای را ندارید.»^۱ من در این تحلیل با آنها اختلاف نظر داشتم. به آنها توضیح دادم که ما پیگیر اهداف و انگیزه‌های ایرانی‌ها هستیم و آن را تحلیل می‌کنیم. خود را برای مقابله آماده می‌کنیم و به طور قطع ما موفق خواهیم شد. اما آنها متقاعد نشدند و به کشورشان بازگشتند. پس از آزادسازی فاو، بار دیگر با تعدادی از همان امریکایی‌ها ملاقات کردم. از آنها پرسیدم: «آیا به یاد می‌آورید؟» و آنها با بلند کردن دست‌های خود در برابر درستی گفته‌های من تسلیم شدند.

۴. عملیات آزادسازی فاو، به فروپاشی مواضع ایران نه تنها در منطقه حلبچه - دربندیخان بلکه در کلیه مناطق عملیاتی منجر گردید. این نشان می‌دهد که چنانچه در یک منطقه دیگری که دارای اهمیّت نظامی است دست به مانور بزنیم، می‌توانیم در منطقه‌ای که طرف مقابل دارای انگیزه‌های گسترش آن می‌باشد، به موفقیت‌های گسترده‌ای دست پیدا کنیم.

۵. شکیبایی در فعالیت‌های اطلاعاتی می‌تواند عنصر مهمی از عناصر موفقیت باشد. تداوم فعالیت ایستگاه بی‌سیم شنود شده از سوی ایرانی‌ها، برای چند ماه متوالی، به اضافه تلاش‌هایی که در دیگر مناطق صورت گرفت، همه دست به دست هم [و نتیجه] داد.

۶. جرأت افسران اطلاعاتی و تداوم پیگیری‌ها و تحلیل اوضاع و اعتماد به نفس ایشان به دور از روش‌های سنتی، در بیشتر موارد می‌تواند به پیامدهای

۱. زمان ملاقات درواقع تابستان ۱۳۶۵ و بلافاصله پس از سفر مک‌فارلین به ایران است. این اظهارات در شرایطی صورت گرفته است که عراقی‌ها نه تنها نتوانستند پس از عملیات والفجر ۸ قوای نظامی ایران را از شهر فاو عقب برانند بلکه در عملیات دفاع متحرک نیز ناکام شدند.

مثبت و بزرگ منجر شود. بهره‌برداری و پختن اطلاعات رسیده راجع به تحرکات یگان‌های توپخانه و جابه‌جایی آنها از منطقهٔ اروندرود که به صورت جسورانه و فوری صورت گرفت، به فرماندهی کل نیروهای مسلح این امکان را داد تا در مورد آغاز عملیات آزادسازی فاو تصمیم بگیرد. ولی چنانچه از همان روش‌های سنتی و مقایسه‌ای استفاده می‌شد، یا آنکه در تحلیل خود از عبارات ملایم و غیرقاطع استفاده می‌کردیم که هیچ‌گونه مسئولیتی را متوجه نویسندهٔ آن نمی‌کند، فرماندهی نمی‌توانست چنین تصمیمی را اتخاذ نماید. البته ضروری است که ذهنیت تصمیم‌گیرندگان مبتنی بر تحلیل و داده‌های مهم باشد وگرنه می‌تواند به فاجعه منجر شود.

به دنبال عملیات فاو و دگرگونی‌ای که این عملیات در موازنهٔ نظامی و نیروهای دو طرف به وجود آورد، یک سلسله عملیات به منظور بازپس‌گیری اراضی کشورمان در شرق بصره و شرق استان میسان و منطقهٔ میانی و همچنین نفوذ به داخل قلمرو ایران برای به دست آوردن [نیروها و] سلاح‌های ایرانی آغاز گردید. توانستیم تا فرا رسیدن آتش‌بس در روز ۱۹۸۸/۸/۸ تعداد اسرای ایرانی را به حدود ۴۰ هزار نفر برسانیم و به این ترتیب جنگی که هشت سال خونین به درازا کشیده شده بود، پایان یافت؛ اما هر دو طرف بازندهٔ آن بودند، زیرا هیچ یک از آنها نتوانست به اهداف خود دست پیدا کند [!]^۲

-
۱. این تاریخ که معادل ۱۳۶۷/۵/۱۷ می‌شود غلط است. زمان و تاریخ دقیق آتش‌بس در مرزهای ایران و عراق، ساعت ۶:۳۰ روز ۱۳۶۷/۵/۲۷ است.
 ۲. نویسنده پذیرفته است که عراق بازنده این جنگ بود و برای بیان این موضوع ایران را نیز به عنوان بازنده قلمداد کرده است. معیار شکست یا پیروزی اهداف اعلام شده می‌باشد. نویسنده در ابتدای کتاب معترف است که هدف صدام تجزیه ایران و براندازی نظام حاکم بر این کشور بوده است. با این توضیح در شرایطی که نظام سیاسی حاکم به ایران به حیات سیاسی خود ادامه می‌دهد و عراق در پشت مرزهای خود آتش‌بس را پذیرفته است، پس چگونه می‌توان همراه با عراق از بازنده بودن ایران سخن گفت؟

پایان یک فاجعه

هنگامی که بعد از گذشت هشت سال از پایان جنگ به این رویداد می‌نگرم، به دیدگاه‌ها و واقعیت‌های زیر پی می‌برم:

۱. جنگ برای هر دو کشور، به تمام معنا یک فاجعه بود. بسیاری از خیابان‌ها و دیوارهای منازل در طول این جنگ، پوشیده از پارچه‌های سیاه شد و این بیانگر حجم وحشتناک تلفات انسانی جنگ است؛ تلفات ایرانی‌ها کمتر از تلفاتی که نیروهای ما متحمل شدند نبود. این تلفات در کل عبارت است از: یک میلیون نفر کشته و زخمی. درصد بالایی از آنها را معلولین تشکیل می‌دهند و کشته‌شدگان یک سوم تعداد کل را به خود اختصاص می‌دهند.

۲. پس از آنکه صدام در ماه می ۱۹۸۲ و به دنبال فشار شدید ایرانی‌ها تصمیم گرفت از خاک ایران عقب‌نشینی کند و عملاً نیز چنین کرد، رهبران ایران بر تداوم جنگ به مدت شش سال دیگر اصرار ورزیدند،^۱ تا بتوانند به اهدافی از طریق جنگ دست پیدا کنند. اما ایران نتوانست دستاوردهایی بیشتر از آنچه که در سال ۱۹۸۲

۱. تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر حاصل اصرار رهبران ایران نبود، بلکه نگرانی حامیان منطقه‌ای و جهانی عراق از پیامدهای شکست این کشور سبب گردید با وجود مواضع برحق ایران مبنی بر محکومیت متجاوز و پرداخت غرامت، همچنان با پافشاری بر حمایت از عراق نسبت به اعطای هر گونه امتیاز به ایران خودداری نمایند. در چنین وضعیتی که ایران در موضع برتر نظامی قرار داشت چه راه حلی فراروی رهبران این کشور، به جز ادامه جنگ، وجود داشت؟

به دست آورده بود به دست آورد؛^۱ جز آنکه به نحوی در ایجاد تصمیم برای اشغال کویت توسط صدام به منظور رهایی از آثار شکست در جنگ با ایران دخیل شد و این دستاورد بزرگی بود که به نفع ایران تمام شد.

۳. جنگ، برنامه‌های توسعه اقتصادی دو کشور را فلج ساخت. در شرایطی که تولیدات کارخانجات و صنایع ایران به علت فقدان ارز جهت وارد کردن مواد اولیه و قطعات یدکی رو به کاهش نهاد، عراق پس از جنگ با ۱۰۰ میلیارد دلار بدهی روبه‌رو بود. بهره‌ای که به این وام‌ها تعلق می‌گیرد، به اضافه غرامت‌های ناشی از جنگ با کویت، حدود ۶۰ درصد از درآمدهای نفتی عراق را برای ده‌ها سال آینده به خود اختصاص خواهد داد.

۴. صدام قصد داشت آنچه که در معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بخشیده بود، به ویژه نیمی از اروندرود را بازپس ستاند و رژیم جدید ایران را سرنگون کرده و یکپارچگی کشور ایران را متلاشی سازد. ولی در همه این کارها با شکست آشکاری مواجه گردید.^۲

۵. جنگ سبب افزایش مسابقه تسلیحاتی برای به دست آوردن جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و همچنین گسترش سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی به منظور متزلزل نمودن امنیت دیگر کشورها گردید. این جنگ ایران را واداشت تا به فکر دستیابی به قدرت‌های بازدارنده اتمی و میکروبی و شیمیایی بیفتد، ولی بر اثر بازرسی‌های مستمر شورای امنیت از این توانایی‌ها محروم گردید.

۱. در سال ۱۹۸۲ دنیا هیچ گونه امتیازی برای پایان دادن به جنگ در اختیار ایران قرار نداد. در حالی که با تداوم جنگ و در اختیار داشتن ابتکار عمل، سرانجام قطعنامه ۵۹۸ در حالی که ایران در موضع برتر نظامی قرار داشت تصویب شد و با همین قطعنامه نیز جنگ به پایان رسید. بنابراین بر خلاف نظر نویسنده آنچه ایران در پایان به دست آورد در مقایسه با سال ۱۹۸۲ مسلماً برتر بود.

۲. این اظهار نظر آشکارترین ارزیابی نسبت به شکست عراق است که بسیار منصفانه است. بنابراین با این معیار دلیلی ندارد که نویسنده مانند صفحات قبل ایران را همانند عراق بازنده جنگ قلمداد نماید.

۶. هنوز حدود ۲۰ هزار نفر از نیروهای ارتش عراق، از ۸ تا ۱۶ سال گذشته تا کنون، در اسارت ایران به سر می‌برند.

۷. این جنگ غبار از روی کینه‌توزی‌های فروخته‌شده گذشته دور زدود و بین ایران و عراق دریایی از خون به وجود آورد. هرچند که مقامات ایرانی تأکید دارند این دریای خون بین ایران و صدام است؛ نه با ملت عراق.

۸. جنگ مسئله فرقه‌گرایی را تشدید نمود و زمینه تحقق آن را به صورت گسترده‌ای فراهم آورد.

۹. جنگ با ایران و همچنین با کویت سبب گردید تا موازنه منطقه‌ای و بین‌المللی دستخوش تغییر گردد. علاوه بر آن موجبات ازهم گسیختگی کشورهای عربی منطقه را فراهم نمود.

علت همه این نارسایی‌ها، دیکتاتوری و خودکامگی کشنده‌ای است که اگر نبود، نه زدوخوردهای مرزی به وقوع می‌پیوست و نه جنگ و نه توقف جنگ و نه امتیاز دادن‌ها و نه اعتراف کردن‌ها.^۱ ملت عراق هیچ تقصیر و یا مسئولیتی در قبال این مسائل ندارد. ابطال معاهده ۱۹۳۷، در واقع نقص حاکمیت عراق بود و معاهده ۱۹۷۵ نیز نقض حاکمیت این کشور بدون مراجعه به نظرات مردم بود. مردم نه جنگ را آغاز کردند و نه آن را می‌خواستند و نه در تداوم آن اصرار ورزیدند.

مردم از صدام حمایت نکردند و اجازه تجاوز به سرزمین «رافدین» را نیز نمی‌دهند. مردم هیچ‌گاه به دنبال دشمنی و تجاوز نبوده‌اند.

۱. گرچه شخصیت صدام نقش بسیار مهمی در وقوع دو جنگ داشته است ولی اینگونه قضاوت و بی‌توجهی به شرایط بین‌المللی و منطقه و سیاست‌های امریکا، غرب و کشورهای منطقه بیشتر حاکی از اغراض سیاسی و عداوت شخصی است تا ارائه یک تحلیل قوی و مستند.

عملیات راصد^۱ (مرصاد)^۲

جنگ عراق و ایران، اگر زدوخوردها و درگیری‌های شدید مرزی را نیز به آن بیفزاییم، بیش از ۸ سال به درازا کشید. بر اساس تاریخ رسمی که از سوی مراجع بین‌المللی نیز پذیرفته شده است، می‌توان گفت که جنگ از ساعت ۱۲ ظهر روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰^۳ تا ساعت ۲۴ روز ۱۹۸۸/۸/۷^۴ به مدت ۲۸۷۷ روز یا ۶۹۰۳۶ ساعت، بدون وقفه ادامه داشت.^۵

با پایان جنگ، صدام پشت تریبون میدان پیروزی بغداد ایستاد و درحالی که عباى مشکی رنگ تابستانی و لباس سنتی عربی بر تن داشت، در جشن‌های بزرگی که در حوالی کاخ ریاست‌جمهوری آغاز شده بود و در جمع هزاران نفر از مردمی که به همین مناسبت گرد هم آمده بودند، با فریکاری تمام شرکت کرد؛ گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است. گویی که یک میلیون قربانی (کشته و زخمی و معلول) برجای نمانده، گویی که ۱۰۰ میلیارد دلار بدهی برجای نمانده و گویی که ۳۰ میلیارد دلار ذخایر ارزی که پیش از جنگ در اختیار داشتیم، از بین نرفته است. گویی که ۵۰ میلیارد دلار موادی که به

۱. کمین‌کننده

۲. کمین

۳. ۱۳۵۹/۶/۳۱

۴. این تاریخ دقیق نیست، زمان دقیق آتش‌بس میان ایران و عراق، ساعت ۶:۳۰ بامداد روز ۱۳۶۷/۵/۲۷ (۱۹۸۸/۸/۱۸) است.

۵. [این آمار با توجه به آن است که] سال ۱۹۸۴، سال کبیسه و ۳۶۶ روز بوده است. ن

صورت‌های مختلف وجود داشت و در طول جنگ به هدر رفت، وجود نداشت و گویی که ده‌ها میلیارد دلار، به دنبال متوقف شدن صادرات نفتی ضرر نکرده‌ایم. گویی که کینه‌ورزی‌هایی که بر اثر مرور زمان از بین رفته بود، بار دیگر خود را نمایان نساخته است و انگار که ۶۰ هزار نفر اسیر نشده‌اند و مبانی جامعه متزلزل نشده است. گویی که نه بیوه‌ای در کشور هست و نه یتیمی و نه عقب‌ماندگی عمومی. اینها واقعیت‌هایی است که صدام از آنها به خوبی آگاه است، ولی کسانی که ظرف سال‌های آینده تاریخ را ورق خواهند زد، کسانی نخواهند بود که این مرحله را لمس کرده و تلخی‌های آن را چشیده باشند، بلکه مردم دیگری خواهند بود که در برابرشان کاغذهایی وجود خواهد داشت که براساس رهنمودهای صدام و در زمان حیات وی به رشته تحریر درآمده و راجع به یک رهبر پیروزمند و افتخاراتش نگاشته شده است.

افراد ساده‌لوحی که در این میدان حضور به هم رسانیده و برای این رهبر فریاد سر می‌دادند، اطلاعی از آمارهای مربوط به فجایعی که به بارآمده نداشتند. دیوار آهنین دورتادور آنها را فرا گرفته و نمی‌دانند که چگونه از قطار حرکت جهانی عقب مانده‌اند؛ استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای شبکه‌های تلویزیونی ممنوع است، سفر به خارج در حداقل ممکن خود صورت می‌گیرد و ارسال پارازیت روی بسیاری از شبکه‌های رادیویی به صورت همیشگی و مستمر ادامه دارد. برای این مردم مقدّر شده نه چیزی ببینند و نه چیزی بشنوند. اتومبیلی که یک عراقی سوار می‌شود، باید هدیه‌ای از سوی صدام باشد، خانه آنها نیز هدیه صدام باشد، حتی لباس‌هایشان نیز از سوی صدام اهدا گردد.

هرچند که مردم ساده‌لوح اطلاعات کمی داشتند، ولی با فریادها و رقصیدنشان [در جشن پایان جنگ] تمایل صمیمانه و انسانی خود را برای توقف خونریزی و نابود شدن تأسیسات حیاتی کشور اعلام داشتند.

به محض پایان یافتن جنگ^۱، سرلشکر فاضل البراک تکریتی مدیر سرویس‌های اطلاعاتی و سپهبد ستاد صابر الدوری و مسعود رجوی رئیس سازمان گروهک مخالف ایرانی [منافقین] به منظور بحث و بررسی درباره چگونگی پیشروی سریع و عمیق نیروهای این سازمان از خانقین به سمت تهران، برای در دست گرفتن قدرت در این کشور با پشتیبانی محدود نیروهای مسلح عراقی، در کاخ ریاست جمهوری تشکیل جلسه دادند. در حضور شخص صدام، ابعاد این عملیات و پیامدهای احتمالی آن مورد بحث و تبادل نظر طولانی قرار گرفت. سرلشکر دکتر فاضل البراک بنا به دلایل مختلف، چندان تمایلی به انجام این عملیات نداشت. زیرا نسبت به تحقق نتایج قطعی آن اطمینان نداشت. وی مایل بود از هرگونه عملی که به احتمال - هرچند ضعیف - موجب تحریک طرف مقابل و از سرگرفته شدن آتش جنگ عراق و ایران (که فقط یک هفته از پایان آن می‌گذشت) می‌شود، خودداری گردد. ولی واقعیت دیگری نیز وجود داشت و تا هنگام اعدام شدنش در سال ۱۹۹۳ نیز در پرده‌ای از ابهام باقی ماند. حقیقت آن است که برای مایل نبود یک جنگ دیگر به دست صدام رقم زده شود. مسعود رجوی به صدام گفت: «مطمئن باشید که سازمان من ظرف چند ساعت وارد [شهر] همدان، در ۲۵۰ کیلومتری مرز خواهد شد.» سپهبد صابرالدوری گزافه‌گویی‌هایش را از حد گذراند و گفت: «سرور من، از دیروز تا به حال تصویر ورود این سازمان به ایران و به دست گرفتن قدرت در آنجا از برابر چشمان من دور نمی‌شود.» صدام فریفته این کلام گردید و موافقت خود را با اجرای این عملیات که به نام عملیات «راصد»^۲ شناخته شد، اعلام داشت. صابر فراموش کرده بود که تاریخ رحم نمی‌کند و سرنوشت عراق، بازی کودکانه‌ای در خرابه‌های ده یا روستای «الدور» نیست.

۱. در اینجا منظور نویسنده از عبارت «پایان یافتن جنگ»، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران و نه آتش‌بس کامل است. زیرا تجاوز عراق و منافقین در فاصله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و آتش‌بس کامل روی داد.

۲. منافقین عملیات خود را فروغ جاویدان نام نهادند و آنچه از سوی نیروهای سپاه برای مقابله با منافقین انجام گرفت مرصاد نام‌گذاری شد.

اندیشه عملیات

شاید علت شکل گرفتن اندیشه عملیات در ذهن سازمان [منافقین] ناشی از این احساس بود که با پایان یافتن جنگ عراق و ایران فرصت‌ها و محدوده پشتیبانی صدام از این سازمان کاهش پیدا خواهد کرد. زیرا حکومت ایران از شرایط مناسب‌تری برای به دست گرفتن زمام امور در داخل برخوردار خواهد شد. صدام که تظاهر به مشورت با دیگران پیش از اعلام تصمیم‌گیری‌هایش می‌کرد، با بیان جمله زیر از انگیزه‌های تحریک‌آمیز خود برای اجرای این عملیات پرده برداشت؛ او گفت: «شاید این فرصت طلایی^۱ برای نابودسازی رژیم فعلی [ایران] باشد.»

اندیشه کلی عملیات راصد با آماده‌سازی و بسیج کلیه نیروهای منافق در خارج از کشور و نیروهای مخفی سازمان در داخل، به منظور پیشروی سریع از جاده «خانقین - مندریه» در داخل عراق و قصرشیرین، اسلام آباد، کرمانشاه، همدان و تهران در داخل ایران و به دست گرفتن زمام امور در این کشور صورت می‌گرفت.

نیروی سازمان [منافقین]

نیروی سازمان [منافقین] در اوت ۱۹۸۸ مشتمل بر ۵۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر در داخل عراق بود. تعداد قابل توجهی از اینان را نیروهای اداری و زنان تشکیل می‌دادند. بیشتر زنان دوره‌های آموزش سنگینی را طی کرده بودند. سازمان، طی دهه هشتاد تا اوت ۱۹۹۰ کمک‌های مالی بالغ بر ۲۰ میلیون دینار در ماه از رژیم عراق دریافت می‌کرد. این مبلغ بعد از سال ۱۹۹۰ به دنبال تورم مالی در عراق

۱. منافقین و صدام بر این باور بودند که پیروزی‌های نظامی ارتش عراق در بازپس‌گیری مناطق تصرف شده از سوی ایران و در نتیجه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی این کشور، شرایط سیاسی - نظامی ایران را متزلزل ساخته و در برابر یک تهاجم نظامی کاملاً آسیب پذیر خواهد بود. صدام از این موقعیت به عنوان «فرصت طلایی» نام می‌برد، زیرا در صورت پیروزی منافقین بیشترین سود متوجه رژیم عراق بود و در صورت شکست که چنین شد، نیروهای منافقین در معرض نابودی و انهدام قرار می‌گرفتند.

که بعد از اشغال کویت به وجود آمد، کاهش پیدا کرد. (قیمت دلار در سال‌های دهه هشتاد، بین یک و نیم تا سه دینار بود.)

این سازمان در آغاز کار از طریق انبارهای ارتش عراق به جنگ‌افزارهای سبک و به ویژه سلاح‌های سبک، یعنی تفنگ خودکار و مسلسل‌های متوسط و مسلسل‌های سنگین و موشک‌اندازهای آرپی‌جی ۷ و خمپاره‌اندازهای ۸۲ و ۱۲۰ میلی‌متری مجهز شد، سپس تعدادی زره‌پوش و نفربر زرهی در اختیار آنان گذاشته شد. این سازمان توانست به سلاح‌های سنگین بسیاری دست پیدا کند؛ گاهی از طرف عراق در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت و گاهی غنایم گرفته شده از نیروهای ایرانی بود. در نتیجه [سازمان منافقین] به یک نیروی ضربتی مجهز به تانک‌ها و نفربرهای زرهی و توپخانه متوسط و سنگین و موشک‌های ضدتانک هدایت شونده تبدیل گردید. علاوه بر آن اقدام به خرید تعداد زیادی خودرو وانت و کامیون‌های باری به منظور نقل و انتقال سریع و نصب مسلسل‌های سنگین از نوع «ولادیمیر» روی وانت‌ها نمودند.

با وجود اینکه کمک‌های ارائه شده از سوی رژیم عراق به این سازمان بسیار زیاد بود، ولی منافقین دارای منابع مالی خصوصی در خارج از عراق نیز بودند که در هنگام نیاز از آن استفاده می‌کردند.

این سازمان دارای پادگان‌های آموزشی در داخل عراق است. محل اقامت اصلی آنان در منطقه «الخالص» واقع در شمال بغداد است. در حالی که قرارگاه اصلیشان در داخل شهر بغداد است و اطراف آن را با اقدامات حفاظتی سطح بالا محافظت می‌نمایند. این قرارگاه مورد حمله ۳ گلوله خمپاره سنگین قرار گرفت که از فاصله ۵۰۰ متری شلیک شده بود. این حمله در ماه ژانویه ۱۹۹۷ صورت گرفت.

سازمان در جریان عملیات خود، فعالیت‌های ستادی را در درون قرارگاه‌هایش به شیوه منظم و بسیار دقیقی انجام داد و دارای شبکه‌های تماس بی‌سیم خوبی بود. سازمان منافقین اطلاعات قابل توجهی راجع به اوضاع ایران به دست می‌آورد، ولی این اطلاعات نمی‌توانست در سطح اطلاعاتی باشد

که استخبارات نظامی عراق به دست می‌آورد. البته عراق از برخی اطلاعات جمع‌آوری شده توسط این سازمان نیز استفاده می‌کرد.^۱

آمادگی برای عملیات

فعالیت‌های سازمان [منافقین] با پرده‌پوشی و پنهان‌کاری تمام انجام می‌شود. کنترل و مراقبت قاطعی صورت می‌گیرد و نیروها پایبند به آموزش‌ها و تعلیمات و شناسایی و برنامه‌ریزی برای عملیات هستند. از آنجا که عراق تنها کشوری است که به صورت آشکار از مخالفین ایران پشتیبانی به عمل می‌آورد و شاید تنها دولتی است که به صورت سخاوتمندانه پشتیبانی‌هایی را در اختیار این سازمان قرار می‌دهد، باید گفت که دو گروه از معارضین ایران مورد توجه عراق قرار گرفته‌اند، یکی سازمان منافقین و دیگری «حزب دموکرات کردستان ایران»، که در سطح پایین‌تری از پشتیبانی‌های دولت عراق بهره می‌برد.

سازمان [منافقین] برای عملیات دست به اقدامات گسترده زیر زد:

- خرید گسترده وانت‌های موجود در بازارهای اتومبیل عراق، به گونه‌ای که سبب جهش بزرگی در قیمت اتومبیل‌ها شد.
- تقاضاهای این سازمان در تهیه انواع سلاح‌ها و تجهیزات و مهمات از طریق انبارهای ارتش عراق تأمین گردید. علاوه بر آن خشکبار و کنسرو، به عنوان مواد غذایی اضطراری نیز فراهم شد.

۱. گرچه عراقی‌ها از منابع اطلاعاتی مستقل و کمک بسیار از سرویس‌های اطلاعاتی مانند امریکا، شوروی، فرانسه، آلمان، یوگسلاوی، ایتالیا، ترکیه، هند، پاکستان و... همچنین برخی از کشورهای عربی برخوردار بودند و حجم و میزان این اطلاعات با آنچه منافقین در اختیار رژیم عراق قرار می‌دادند قابل مقایسه نیست، ولی چنان که نویسنده به عنوان مسئول بخش ایران اعتراف کرده است از اطلاعات سازمان استفاده می‌شد و این موضوع نشان‌دهنده اهمیت اطلاعات جمع‌آوری شده از سوی سازمان برای عراق می‌باشد. برابر گزارشات موجود، منافقین با سرویس اطلاعاتی امریکا، اسرائیل، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، ترکیه و بسیاری از کشورهای دیگر ارتباط داشته و اطلاعات جمع‌آوری شده را مبادله یا به فروش می‌رساندند.

- اقدامات گشتی - شناسایی میدانی در خطوط مقدم و عقبه عملیات انجام شد.
- دستورات لازم درباره جزئیات طرح‌ها و اقدامات عملیات، در مدت زمان بسیار محدودی صادر شد.
- قرارگاه عملیاتی ویژه عملیات در قرارگاه سپاه دوم، در «منصوریه الجبل» واقع در جاده «بغداد - خانقین» بازگشایی گردید.
- ارتباطات لازم ایجاد و تحت کنترل قرار گرفت.
- نیروهای مسلح زمینی و هوایی عراق به حالت آماده‌باش صد درصد درآمدند، در حالی که همگی در موقعیت‌های خود به سر می‌بردند.
- مأموریت‌های مشخصی برای نیروهای هوایی و هوانیروز به منظور پشتیبانی از عملیات تعیین گردید و اهداف از طریق عکس‌های هوایی و اطلاعات استخباراتی شناسایی گردید.
- رهبری سازمان منافقین به قرارگاه عملیاتی «منصوریه الجبل» منتقل گردید.
- سرلشکر فاضل البراک، سپهد صابرالدوری و سرلشکر ستاد وفیق سامرای و سیداحسان محمد جاسم الدیری مدیرکل سرویس‌های اطلاعاتی و مسئولان شعبه ترکیه و ایران، برای پیگیری اوضاع به این قرارگاه منتقل شدند.

وضعیت ایران

نیروهای ایران و عراق به دنبال پشت سر گذاشتن هشت سال جنگ، از مرحله صلح با استراحت نیمه کاملی استقبال به عمل آوردند. نیروهای ایران اقدام به سبک کردن و عقب کشیدن تعدادی از یگان‌های خود از منطقه مورد نظر در این عملیات، در محور «خانقین - تهران» نمودند و تعدادی از یگان‌های لشکر ۸۱ زرهی و سپاه پاسداران به پادگان‌هایشان و مناطق غیررسمی منتقل گردیدند.^۱ در محور عملیاتی

۱. مشخص نیست نویسنده این اطلاعات را از چه منبعی به دست آورده است. در شرایطی که ایران قطعنامه را پذیرفت عراق به رغم شعارهای صلح طلبانه از پذیرش قطعنامه امتناع کرد و به منطقه جنوب حمله کرد. پس از شکست قوای عراق، منافقین عملیات فروغ جاویدان ←

سازمان، غیر از چند یگان سبک، نیروی دیگری حضور نداشت و علاوه بر آن فعالیت در بسیاری از نقاط دیده‌بانی اطلاعاتی نیز متوقف گردیده و به عنوان یکی از پیامدهای طبیعی صلح، شبکه جمع‌آوری اطلاعات ضعیف شده بود. در مجموع آمادگی رزمی به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل پیدا کرده بود.

محور عملیات مشتمل بر مناطق کوهستانی بسیار صعب‌العبور و در عمق ده‌ها کیلومتری، خالی از جمعیت بود. جاده آسفالت‌شده، شهر ویران شده قصرشیرین را به شهر اسلام‌آباد، که پیش از این شاه‌آباد خوانده می‌شد، وصل می‌کرد. جاده «قصرشیرین - تنگه پاتاق^۱ - اسلام‌آباد» بسیار صعب‌العبور بود. جاده «قصرشیرین - گیلان غرب - اسلام‌آباد» نیز از جنوب تنگه می‌گذشت. در شهر اسلام‌آباد یک پادگان دایمی متعلق به یکی از تیپ‌های لشکر ۸۱ زرهی وجود داشت. منطقه حداثه بین اسلام‌آباد و کرمانشاه (که در فاصله ۱۷۵ کیلومتری مرزهای عراق قرار دارد) شامل رشته کوه‌های موازی است که جاده اصلی را قطع می‌نماید. زمینی به مساحت ۸ تا ۱۵ کیلومتر بین هر دو رشته کوه وجود داشت که حوضچه‌هایی را دربرداشت و از ناهمواری و پستی و بلندی کمتری برخوردار بود.

اجرای عملیات

به محض صدور فرمان لازم، نیروهای سبک سازمان منافقین خط مرزی را درنوردیده و با استفاده از خودروهای وانت که روی آنها مسلسل‌های سنگین نصب شده بود و همچنین با استفاده از نفربرهای زرهی و زره‌پوش‌های چرخدار روسی و فرانسوی پی‌ام‌پی ۱ و بنهارد و پی‌تی‌آر ۶۰ پیشروی مکانیزه سریع خود را آغاز کردند.^۲ در موج اول حمله حدود ۲۲۰۰ نیروی مسلح زن و مرد حضور داشتند.

← را در منطقه غرب آغاز کردند. در چنین شرایطی و قبل از برقراری آتش‌بس چه دلیلی وجود دارد که ایران بخشی از نیروهای خود را به پادگان‌ها منتقل ننماید؟

۱. طول این تنگه ۲۵ کیلومتر برآورد می‌شد. ن

۲. پیشروی سریع و اولیه نیروهای منافقین به این دلیل بود که تا تنگه پاتاق در عمق ۲۰ کیلومتری ←

هوایماهای جنگنده میگ ۲۳ و میراژ اف - ۱ عراقی به منظور حفاظت از نیروهای عمل کننده در برابر دخالت احتمالی نیروی هوایی ایران، اقدام به پروازهای گشتی مسلحانه و برقرار نمودن پشتیبانی هوایی نزدیک نمودند.^۱

پیشروی اولیه سبب گردید تا این نیروها به عنوان یک نیروی کاملاً غافلگیرکننده و قوی به پیش روند و به شهر اسلام آباد واقع در ۱۰۰ کیلومتری [خط حرکتشان] دست پیدا کنند. آنها نیروهای موجود در این شهر را غافلگیر کرده و پادگان و مناطق و موقعیت های حساس این شهر را ظرف مدت زمان کوتاهی (چند ساعت) به اشغال خود درآوردند. نیروهای بعدی با بهره گیری از موفقیت های به دست آمده، در چارچوب برنامه تعیین شده برای دستیابی به شهر تهران، حمله خود را از سر گرفتند. بدیهی بود که در پشت سر خود، از هیچ گونه اقدام دفاعی و یا نیروی تأمینی در جاده ها برخوردار نبودند.

رهبران ایران به اطلاعات جامعی راجع به محور و اهداف عملیات و میزان نیروهای عمل کننده [سازمان منافقین] دست پیدا کردند و با به حرکت درآوردن تعدادی از یگان های سپاه پاسداران، که دارای ویژگی های حرکت سبک و سریع بودند و از وسایل نقلیه سریع و کوچک استفاده می کردند، واکنش سریعی در مقابل این رویداد نشان دادند.^۲ تعدادی از ارتفاعات و تقاطع جاده های ارتباطی در فاصله بین اسلام آباد و کرمانشاه را به کنترل خود

← خاک ایران هیچ نیرویی به جز توپخانه ارتش در تنگه وجود نداشت که پس از اجرای آتش توپخانه ارتش عراق زمینه پیشروی نیروهای منافقین فراهم شد و از تنگه عبور کردند.

۱. هوایماهای عراق باند فرودگاه های نوژه همدان و دزفول را با بمب خوشه ای هدف قرار دادند تا نیروی هوایی قادر به انجام عملیات علیه منافقین نباشد. این اقدام عراقی ها با ناکامی همراه شد و نیروی هوایی تهاجم مؤثری را علیه منافقین انجام داد و تلفات زیادی را بر آنها تحمیل کرد.

۲. تأکید نویسنده بر واکنش نظامی سپاه در واقع نشان دهنده اهمیت این اقدام و تأثیر تعیین کننده آن بر شکست استراتژی مشترک منافقین و صدام برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین توضیح نویسنده در واقع به معنای توجیه علت شکست این استراتژی و غافلگیری در برابر واکنش سپاه نیز می باشد.

درآورده و با نیروهای مقدم منافقین درگیر شدند. آنها توانستند تا هنگام آمادگی و تجمع نیروهای سپاه پاسداران از مناطق مختلف در محور عملیاتی، منافقین را زمینگیر کنند و خطوط ارتباطی آنها را در چند نقطه قطع کنند. عملیات نابودسازی منافقین آغاز شد و در همان ابتدای کار، حداقل تعداد ۱۰۰۰ منافق کشته یا زخمی یا اسیر شدند. درحالی که بنا بر اطلاعات دریافتی ما تعداد تلفات منافقین به بیش از ۲۰۰۰ نفر رسید.

تحلیل عملیات و موفقیت از دست رفته

این عملیات به منزله نقض آشکار آتش‌بس تلقی می‌شود و نشان می‌دهد که صدام به هیچ‌وجه خود را پایبند به معاهده‌ها و مقررات نمی‌داند. باید با او محتاطانه برخورد کرد و نباید به او اعتماد نمود. در مقایسه با سیلی از دلایل پیشین و آینده ثابت می‌شود که صدام جنایتکاری است که با عملکرد سوء خود، مردم و کشور را در معرض ضررها و زیان‌های فراوان قرار داده است. عملیات [سازمان منافقین] براساس امیدها و آرزوهای افراطی شکل گرفته بود. یک ارزیابی دقیق از اوضاع به راحتی می‌توانست نشان دهد که این عملیات نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، زیرا:

۱. دوری راه بین مرز، یعنی نقطه شروع و تهران به حدود ۵۰۰ کیلومتر می‌رسید. همین مسئله به رهبران ایران این امکان را داد تا تدابیر امنیتی لازم را به منظور مقابله با آن اتخاذ نمایند.
۲. وجود شهرهای بزرگ و اساسی در محور عملیات که زمینه‌ساز حضور تعداد زیادی از نیروهای سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی داخلی بود.
۳. حکومت فعلی دارای نیروهای هوادار بسیاری است. روحانیون ایران از قدرت تأثیرگذاری و ارتباط روحانی خوبی با مردم برخوردار بودند.
۴. وجود فرماندهان نظامی، به ویژه از سپاه پاسداران که در مناطق مختلف ایران گسترش یافته‌اند. آنان دارای نیروهایی هستند که به ایشان وفادار هستند.

با توجه به اطلاعات موجود می‌توان چنین استنباط کرد که سقوط یک یا چند شهر، به منزله پایان یافتن کار رژیم حاکم نبود؛ به ویژه که حکومت از حمایت قابل توجه مردم برخوردار است. ولی پرسشی که مطرح می‌شود این است: اگر صدام با عملکرد خود این درس را به ایران آموخته که نباید به او و قراردادهایش اعتماد کند، پس آیا بسیار ساده‌لوحانه و احمقانه نیست که پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگنده خود را به ایران فراری دهد؟

شخصی در سال ۱۹۹۲ در بغداد از حسین کامل می‌پرسد: «چگونه است که هواپیماها را به ایران فرستادید؟ و چرا بعد از اشغال کویت متوقف شدید و به طرف چاه‌های نفتی عربستان سعودی پیشروی نکردید؟» وی پاسخ می‌دهد: «از این سؤال‌هایی که سر انسان را به درد می‌آورد نپرس!»

کمک‌های خارجی به عراق در طول جنگ

هنگامی که جنگ بین عراق و ایران آغاز شد، عراق زمینه‌های نظامی لازم برای موفقیت در جنگ را فراهم نکرده بود.^۱ تعداد نیروهای مسلح عراق از ۱۳ لشکر که تیپ‌های مستقل فعال نیز جزو آنها بودند، فراتر نمی‌رفت. غیر از لشکرهای زرهی، همه لشکرهای پیاده از خستگی استقرار فراگیر در مناطق کوهستانی، به منظور مقابله با جنبش‌های مسلحانه کردی رنج می‌بردند. همین مسئله تا حدود زیادی در کیفیت رزمی آنها تأثیر گذاشته بود. زیرا این نیروها مجبور بودند با استفاده از پاسگاه‌های کوچک و پراکنده‌ای که ۷ تا ۲۰ سرباز و غالباً ۱۰ سرباز را به فرماندهی یک افسر در خود جای داده بودند، قلعه‌های بلند کوه‌ها را در کنترل خود بگیرند. این وضعیت برای چند سال متمادی به همین ترتیب ادامه پیدا کرد. هواپیماهای کهنه و مدل پایین ما عبارت بودند از: میگ ۲۱ و سوخوی ۷ (که به عنوان هواپیماهای دهه ۶۰ شناخته می‌شوند) و هواپیمای سوخوی ۲۰ که از حیث سیستم سوخت‌رسانی با مشکل اساسی مواجه بود و همچنین هواپیمای توپولوف ۱۶ که یک هواپیمای بمب‌افکن استراتژیک بزرگ و کم سرعت بود. این هواپیما مثل پرنده‌ای است بزرگ که در ارتفاع پایین پرواز می‌کند و فاقد سیستم‌های جنگ الکترونیک کارآمد است. ما حدود ۱۰ فروند

۱. نویسنده برخلاف نظریه ناظران و تحلیلگران نظامی برای نخستین بار بر عدم آمادگی نظامی عراق تأکید می‌کند. حال آنکه صدام طی سخنانی قبل از آغاز جنگ در مورد آمادگی عراق سخن گفت. به نظر می‌رسد این قضاوت دو دلیل دارد؛ نخست توجه شکست اولیه عراق و دیگری مقصر جلوه دادن صدام و نه ارتش عراق. در هر صورت ماهیت این برخورد بیش از آنکه معطوف به یک ارزیابی اطلاعاتی - نظامی باشد، سیاسی است.

هوایمای بمب‌افکن توپولوف ۲۲ در اختیار داشتیم که هوایمایی مدرن و مجهز به سیستم‌های پارازیت بود. همچنین تعدادی هوایمای میگ ۲۳ و سوخوی ۲۲ [داشتیم] که فاقد سیستم‌ها و تجهیزات و برد عملی مناسب بودند.

سیستم اطلاعاتی ما در سال ۱۹۸۰ برای فعالیت‌های اطلاعاتی خارجی آماده نشده بود، در این حال سرویس‌های فعالیت سری، پس از آنکه خلأ شدید آنها احساس گردید، اضافه شدند. بخش امور ایران در اداره کل اطلاعات ارتش، به وسیله من و یک افسر با درجه پایین‌تر که از شایستگی پایینی برخوردار بود راه‌اندازی شد. من از او بیشتر در امور اداری استفاده می‌کردم. از یک افسر مترجم زبان فارسی هم که در آکادمی اطلاعات نظامی دوره دیده بود، استفاده می‌کردم، اما او تسلط کافی به این زبان نداشت. پیش از این، سرویس‌های اطلاعاتی در زمینه ترجمه از یک شخص کرد به نام هوشنگ سیداحمد که تصور می‌شد ایرانی‌الاصل باشد، با حقوقی معادل ۶۰ دینار در ماه، یعنی حدود ۲۰۰ دلار استفاده می‌کردند. وی بعدها در سرویس اطلاعات و امنیت فعالیت نمود و به عنوان مسئول شعبه ترکیه و ایران در زمینه فعالیت‌های سری، منصوب شد. مدتی به عنوان معلم خصوصی صدام، در زمینه آموزش زبان کردی فعالیت نمود و بعد از آن به عنوان مسئول ایستگاه اطلاعاتی امنیتی به بن رفت. ولی در آغاز ۱۹۸۹ به بغداد فراخوانده شد و بنا به دستور ریاست جمهوری در زندان سازمان امنیت زندانی گردید و به اتهام جاسوسی به نفع ایران اعدام شد. در آن هنگام رهبران عراق به فرماندهی صدام، مشغول ایجاد سرویس‌های سرکوبگر به منظور محکم کردن جای پای خود در حکومت بودند.

از آنجا که کشور به استمرار برخی از طرح‌های مهندسی به منظور ایجاد و گشودن راه‌ها و یا آسفالت نمودن ده‌ها هزار کیلومتر [جاده] و همچنین تداوم طرح‌های پراکنده توسعه نیاز داشت، اموال کشور حیف و میل گردید و به جیب پیمانکارانی از خویشاوندان خانواده حاکم سرازیر شد؛ طرح‌هایی که به هیچ وجه وجود خارجی نداشتند. در کنار اینها باید به حضور کارگران و تکنیسین‌های

غیرعراقی نیز اشاره نمود که به عراق آمده بودند. همه این عوامل و کمبودها موجب مصرف شدن ذخایر نقدی کشور که به حدود ۳۰ میلیارد دلار می‌رسید، گردید. این مبالغ در راه‌های مختلف و همچنین مدرنیزه کردن و گسترش نیروهای مسلح صرف گردید. همین مسئله سبب شد تا عراق دست خود را به سوی کشورهای خلیج [فارس] دراز نماید و از آنها درخواست کمک مالی کند. می‌توان حجم کمک‌هایی را که در طول جنگ به سوی عراق سرازیر شد، به شرح زیر برشمرد:

۱. بیش از ۴۵ میلیارد دلار از سوی کشورهای خلیج [فارس] داده شد که بیش از نیمی از آن را عربستان سعودی پرداخت نمود. عراق بدون در اختیار داشتن چنین پول هنگفتی، قدرت ادامه جنگ را نداشت. اگر سرازیر شدن کمک‌های مختلف به سوی عراق نبود، به طور قطع رژیم صدام حسین در سال ۱۹۸۲ یعنی سال شکست‌های فراگیر، سرنگون گردیده بود.

۲. ورود هواپیماهای میراژ اف - ۱ ساخت فرانسه که در مقایسه با هواپیماهای شوروی [سابق] از تجهیزات پیشرفته‌تری برخوردار بودند. بهبود وضعیت موشک‌های هوا به هوا، با سوار کردن موشک‌های «ماژیک» ساخت فرانسه در هواپیماهای میگ ۲۱ و دستیابی به توپ‌های ۱۵۵ میلی‌متری خودکشی ساخت فرانسه و اجاره کردن هواپیماهای سوپر تاندارد ساخت فرانسه در اوایل سال ۱۹۸۴ که مجهز به موشک‌های آگزوسه هوا - دریا بودند و نقش به سزایی در هدف قرار دادن خطوط حمل و نقل دریایی و به ویژه خطوط نفتی ایفا نمودند.

۳. اتحاد شوروی [سابق] مجهز کردن نیروی هوایی عراق را به وسیله تعدادی از هواپیماهای مدرن و به ویژه هواپیماهای میگ ۲۵، در دو نوع جنگنده و گشتی - شناسایی آغاز کرد. هواپیماهای گشتی - شناسایی میگ ۲۵ جهش بزرگ و فراگیری در زمینه فعالیت‌های گشتی - شناسایی و تصویربرداری هوایی ایجاد نمود. علاوه بر آن شوروی [سابق] موشک‌های زمین به زمین اسکاد آر ۱۷ با برد عملی ۲۷۵ کیلومتر و برد نظری ۳۰۰ کیلومتر را به طرف عراق سرازیر کرد. تعداد

این موشک‌ها به ۹۰۰ فروند می‌رسید. تعداد قابل توجهی از تانک‌های تی ۷۲ و نفربرهای زرهی بی‌ام‌بی ۱ را نیز به عراق تحویل داد.

تعداد زیادی از تانک‌های تی ۵۵ ساخت چین که معادل بهبود یافته تانک تی ۵۵ شوروی [سابق] است نیز خریداری گردید. دریافت هواپیماهای میگ ۲۹ و سوخوی ۲۴ که یک بمبافکن مدرن و جدید شوروی [سابق] بود، وضعیت نیروی هوایی را بهبود بخشید.

۴. در مدتی که اتحاد شوروی [سابق] از تحویل مهمات توپخانه به ما خودداری نمود، مصر این مأموریت را به عهده گرفت. ولی صدام از قیمت بالای مهمات مصری گلایه نمود و گفت: «ما هر گلوله توپ ۱۳۰ میلی‌متری را ۶۰۰ دلار و هر موشک گراد ۱۲۲ میلی‌متری را هزار دلار می‌خریم». مصر، نقش‌هایی در کمک به عراق ایفا نمود که من از جزئیات آنها آگاه هستم.

دقت اطلاعات امریکایی

سرویس‌های اطلاعاتی امریکا (CIA) از اواخر مارس ۱۹۸۲ در زمینه کمک‌های اطلاعاتی از همه جلوتر بودند. این سرویس‌های اطلاعاتی مجموعه اطلاعاتی را در اختیار ما گذاشتند که با وسایل فنی و یا انسان‌ها تهیه شده بود. من عکس‌هایی را که به وسیله ماهواره از اهداف نظامی و یا بسیج نیروهای ایران تهیه شده بود، مشاهده کردم. ما به راحتی می‌توانستیم تصویر سربازانی را که در پادگان‌های آموزشی ایران در حال آموزش نظامی بودند مشاهده کنیم، حتی کسی که در مراسم رژه، دست و پایش را به صورت اشتباه حرکت می‌داد نیز در این تصاویر مشخص بود. هنگامی که کارخانه‌های سیمان را بررسی می‌کردیم، تعداد کیسه‌هایی را که در یک مرحله روی کامیون‌ها بار می‌شد شمارش می‌کردیم.

ماهواره‌ها کلیه تحرکات ایرانی‌ها در جبهه‌ها را برای ما زیر ذره‌بین گرفته بودند؛ از حرکت تانک‌ها، توپ‌ها و قایق‌ها در هورها و در سواحل تا جابه‌جا شدن قرارگاه‌ها و ذخیره کردن تجهیزات پل‌سازی. ماهواره‌ها نتایج حملات

هوایی و موشکی ما را نیز گزارش می‌دادند. امریکایی‌ها همیشه با حمله به اهداف غیرنظامی ایران مخالفت می‌ورزیدند. البته حمله به کارخانه‌ها و کارگاه‌های مختلف ایران در این زمره نمی‌گنجید. بنا بر دستورالعمل‌هایی که از بالا ابلاغ شده بود، اجازه نشان دادن عکس‌های ماهواره‌ای جاسوسی به هیچ‌کس داده نمی‌شد. ولی آنها این عکس‌ها را برای تماشا به من نشان می‌دادند.^۱

صدام نسبت به امریکایی‌ها بسیار حساس بود، آنها را توطئه‌گر می‌نامید و می‌گفت: «امریکایی‌ها توطئه‌گر هستند.» البته منظور او توطئه علیه شخص خودش بود. او آنها را متهم می‌کرد که نظر سرویس‌های اطلاعاتی عراق را از منطقه فاو منحرف و آنها را فریب دادند و به ایرانی‌ها کمک کردند تا در سال ۱۹۸۶ این شهر را به اشغال خود درآورند. ولی حقیقت آن است که این مطلب صحت ندارد. سرویس‌های اطلاعاتی ما دچار اشتباه شده بودند. معاون وزیر امور خارجه امریکا ریچارد مورفی به بغداد آمد و با طارق عزیز وزیر خارجه ملاقات کرد و تلاش کرد او را مجاب نماید که چنین مسئله‌ای صحت ندارد. در آن هنگام من مأموریت ملاقات با نمایندگان سرویس‌های اطلاعاتی مرکزی امریکا در بغداد را پیدا کردم. من هر هفته و گاهی هر روز در اتاقی که تجهیزات مخفی ضبط و تصویربرداری ویدئویی در آن جاسازی شده بود با آنها ملاقات می‌کردم^۲ و سرگرد محسن معیلی به عنوان مترجم مرا همراهی می‌کرد.

۱. اعتراف نویسنده در اینجا بیانگر رابطه وی با امریکایی‌ها و هدایت اطلاعاتی وی و در نتیجه بهبود و ارتقاء موقعیت شغلی در سیستم اطلاعاتی عراق می‌باشد. نویسنده از بیان این موضوع در نظر دارد موقعیت و رابطه خود با امریکایی‌ها را برای مخالفین رژیم عراق آشکار نماید.

۲. به نظر می‌رسد تماس منظم و طولانی نویسنده با عناصر اطلاعاتی سرویس سازمان اطلاعاتی امریکا علاوه بر اینکه در بهبود موقعیت و فائق‌السامایی در نظام اطلاعاتی عراق نقش داشته است، در عمل نیز زمینه کار بر روی وی برای جدا شدن از رژیم عراق نیز در همین ایام صورت گرفته است. نویسنده در صفحات قبل تلاش می‌کند موفقیت خود را نتیجه تلاش و هوش و تجربه کار اطلاعاتی ذکر کند، ولی به طور قطع اطلاعات ویژه‌ای که از سوی امریکایی‌ها در اختیار نویسنده قرار گرفته است نقش اصلی در هدایت اطلاعاتی وی داشته است.

به عنوان بخشی از فعالیت‌های اطلاعاتی، لازم بود طرح جمع‌آوری اطلاعات را در اختیار داشته باشیم و از این نظر ما با مشکلات فراوانی مواجه می‌شدیم. هنگامی که به اطلاعاتی راجع به بخشی از میدان عملیات نیاز پیدا می‌کردیم، مجبور می‌شدیم از آنها (امریکایی‌ها) بخواهیم منابع خود را به سمت نقطه مورد نظر متمرکز نمایند. پس از آنکه اطلاعات مورد نظر ما را ارائه می‌کردند و ما آن را به صدام نشان می‌دادیم، وی می‌گفت: «نباید این را از آنها می‌خواستید.» او از ما می‌خواست که به آنها بگوییم: «ما به اطلاعاتی درباره منطقه جنوب نیاز داریم.» و چنین خواسته‌هایی از نظر عملی با دشواری‌های بسیار همراه بود. زیرا این منطقه دارای ۴۰۰ کیلومتر طول در خط مستقیم و بیش از ۵۰۰ کیلومتر، با در نظر گرفتن خطوط ماریچ مرزی است. چنین کاری مستلزم وقتی طولانی‌تر بود. ما چندان خود را مقید به آنچه که صدام می‌گفت نمی‌کردیم. هنگامی که از طریق منابع ویژه خود به اطلاعات مشخصی دست پیدا می‌کردیم، صدام چنین می‌پنداشت که امریکایی‌ها نیز آن را به دست آورده‌اند. هنگامی که امریکایی‌ها ما را در جریان چنین اطلاعاتی قرار نمی‌دادند (در شرایطی که چنین اطلاعاتی مهم بود) صدام به آنها بیشتر شک می‌کرد. اما واقعیت آن است که شک و تردید صدام نسبت به امریکایی‌ها در زمینه موضع‌گیری‌شان در برابر جنگ با ایران بی‌مورد بود. من فکر نمی‌کنم که امریکایی‌ها، آن قدر که به ما کمک کرده‌اند، به هیچ کشور دیگری حتی به اسرائیل کمک کرده باشند.^۱ البته این بدان معنا نیست که سرویس‌های اطلاعاتی ما بیکار بوده‌اند. ما به صورت بسیار شاخصی فعال بودیم و از سال ۱۹۸۱ در بسیاری از نبردهای اصلی پیشرفت قابل توجهی را از خود نشان دادیم. منابع ما

۱. بدون تردید کمک‌های امریکا به عراق بسیار قابل توجه و تعیین کننده بوده است. ولی اظهار نظر نویسنده مبنی بر فزونی یافتن کمک به عراق در مقایسه با کمک امریکا به اسرائیل کاملاً مبالغه‌آمیز است و بیشتر از آنکه واقعیت باشد مبین ادای دین نویسنده به امریکایی‌ها می‌باشد.

برای پیگیری اطلاعات کافی بود، ولی تصاویر ماهواره‌ای را نمی‌توانستیم نادیده بگیریم. با وجود اینکه هواپیماهای گشتی - شناسایی میگ ۲۵ عکس‌های بسیار دقیقی از اهداف حیاتی، همچون کارخانجات، ایستگاه تولید برق، سد و پل‌ها می‌گرفتند، اما این عکس‌ها برای گسترش نیروها چندان دقیق و گویا و مطلوب نبودند. تشخیص توپ‌های قابل بهره‌برداری و توپ‌های غیرقابل بهره‌برداری و توپ‌های فریب‌دهنده با دشواری بسیار زیادی همراه بود و نمی‌شد با بهره‌گیری از عکس‌های هوایی، استحکامات ایجاد شده در مناطق استقرار نیروها را مشخص کرد و بر همین اساس دست به گلوله‌باران با توپخانه زد. از همین رو تلاش کردیم تا از به هدر رفتن مهمات توپخانه‌ها براساس عکس‌های مذکور جلوگیری به عمل آوریم.

ما در مراحل مختلف جنگ و حتی از سال ۱۹۷۴ اطلاعاتی را راجع به ایران، از طریق اتحاد شوروی [سابق] دریافت می‌کردیم. این اطلاعات در جریان کنفرانس‌های مبادله اطلاعات که هر ۶ ماه یک بار در بغداد و یا مسکو منعقد می‌گردید، در اختیار ما قرار می‌گرفت. من به این منظور به مسکو مسافرت و با ژنرال کراخمالوف رئیس اداره خاورمیانه در سازمان اطلاعات نظامی شوروی [سابق] ملاقات می‌کردم. اولین بار در بغداد، در ماه نوامبر ۱۹۷۸ در جریان برگزاری کنفرانس سران کشورهای عربی با او ملاقات کردم.

در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که ارتباط کشورهای عربی با مصر به خاطر سفر سادات به اسرائیل قطع شود. در آن هنگام افسری به نام ویکتور از شهر «کیف» مرکز اوکراین، او را همراهی می‌کرد. او همواره این جمله را تکرار می‌کرد که: «از اعتماد کردن به سوریه بپرهیزید.» سوریه نیز در این کنفرانس شرکت کرده بود. ژنرال گفت: «سوریه با شما نیست.» منظور او این بود که با رژیم حکومتی صدام همراه نیست.

نشست دوم کنفرانس [مبادله اطلاعات] در ماه می ۱۹۷۹ در مسکو برگزار شد. سرویس اطلاعاتی شوروی [سابق] چیز زیادی راجع به اطلاعاتی که در

مورد ایران از آنها خواسته بودیم در اختیار ما قرار ندادند. ولی یک منبع در سرویس‌های اطلاعاتی شوروی [سابق] با ابتکار عمل شخصی‌اش، فیلم‌های ویژه‌ای که خود از بسیاری از گزارش‌های اطلاعاتی، از جمله راجع به عراق تهیه کرده بود در اختیار ما گذاشت. این گزارش‌ها بیانگر نفوذ و رخنه شوروی [سابق] در نیروی هوایی عراق بود. این منبع در ازای دریافت سه‌هزار دلار، گزارش‌هایی راجع به ایران در اختیار ما گذاشت.

سرویس اطلاعاتی شوروی [سابق] علاوه بر تصویربرداری‌های هوایی از طریق ماهواره می‌توانستند از شنود فنی بی‌سیم و یا شنود باسیم استفاده کنند. با بهره‌گیری از نیروی انسانی بسیار، که در جاهای مختلف رخنه کرده بودند، می‌توانستند به جزئیات قابل توجهی از مسائل سازمانی و تسلیحاتی دست پیدا کنند. ولی با توجه به مسائل معیشتی، رخنه کردن به سرویس اطلاعاتی شوروی [سابق] به هیچ وجه پیچیده نبود. اما در سرویس‌های اطلاعات مرکزی امریکا، چنین کاری نشدنی است. زیرا آنها دستمزدهای بالایی دارند که مشابه دستمزدهای افسران اطلاعاتی مرفه کشورهای خلیج [فارس] است.

در موارد متعددی، سرویس‌های اطلاعاتی یوگسلاوی [سابق]، فرانسه، آلمان غربی [سابق]، ایتالیا، اردن، مصر، کشورهای خلیج [فارس]، ترکیه، هند و پاکستان اطلاعاتی راجع به ایران در اختیار ما می‌گذاشتند. من به این منظور سفرهای متعددی به کشورهای مصر و اردن و کشورهای خلیج [فارس] و یوگسلاوی [سابق] داشتم.^۱

۱. نویسنده در مصاحبه با مجله الحیات ضمن اشاره به اینکه بیشتر کشورهای جهان اطلاعاتی از ایران در اختیار ما می‌گذاشتند، به دستگاه اطلاعات ارتش روسیه، یوگسلاوی و فرانسه هم اشاره می‌کند. وی در این مصاحبه می‌گوید: «گمان نمی‌کنم با دستگاه اطلاعاتی انگلیس ارتباطی برقرار کرده باشیم.» این اظهارات نویسنده به دلیل استقرار در لندن و برخورداری از امتیاز پناهندگی سیاسی با هدف تطهیر انگلیس صورت گرفته است. کنت تیمرمن در کتاب سوداگری مرگ می‌نویسد: «انگلیسی‌ها با استراق سمع در دفتر خرید تسلیحات ایران در لندن اطلاعات دریافتی را در اختیار عراق قرار می‌دادند.»

کمک‌هایی که عراق در طول جنگ با ایران دریافت نمود محدود به جنبه‌های مشخصی نمی‌شد. بلکه این کمک‌ها در همه زمینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی بود.^۱ یمن، تیپ پیاده «العروبه» را در طول جنگ با ایران به عراق فرستاده بود. اردن نیروی «الیرموک» را به عراق گسیل داشت و سودان داوطلبانی را اعزام نمود که در منطقه شرق میسان، در خط مقدم جبهه فعالیت می‌کردند. از سوی دیگر، کلیه کشورها جز کره شمالی و گاهی چین و برخی کشورهای عربی درهای خود را بر روی ایران بسته بودند.

کمک‌های خارجی به عراق به جایی رسید که فرستاده حکومت فرانسه در زمان ریاست جمهوری والری ژسکاردستن به عراق آمد و با وزیر دفاع وقت عدنان خیرالله ملاقات نمود و به او اطلاع داد که: «فرانسه به صورت جدی زمینه‌های اعطای یک بمب اتمی به عراق را بررسی می‌نماید. می‌توان برای مجبور کردن ایران به متوقف کردن جنگ این بمب را به هدف مشخصی پرتاب نمود.»^۲ من نسخه‌ای از گزارشی را که در این خصوص نوشته و با امضای وزیر دفاع برای ریاست جمهوری ارسال شده بود، تا سال ۱۹۸۴ در گاو صندوق خود در شعبه ایران نگهداری می‌کردم.

۱. جنگ عراق علیه ایران در واقع جنگ نیابتی بود و به همین دلیل عراق نمایندگی مقابله با انقلاب اسلامی را در یک جنگ تحمیلی بر عهده داشت و به همین دلیل از یک حمایت تضمین شده، همه جانبه و گسترده برخوردار بود. این موضوع اهمیت مقاومت رزمندگان اسلام و مظلومیت امام و رزمندگان را در جنگ مشخص می‌سازد. ما بهای پیروزی‌ها را با مقاومت و رنج و سختی و خون عزیزترین فرزندان این امت پرداخت کرده‌ایم و حاصل آن استقلال کشور است. چنان که برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران در یک جنگ، ایران حتی یک وجب خاک خود را از دست نداده است. این دستاورد تاریخی و سرنوشت‌ساز که حتی دشمنان به آن اعتراف کرده‌اند حاصل روح حماسی و انقلابی و دینی فرزندان انقلابی امام خمینی است.

۲. در ماه‌های پایانی جنگ اطلاعاتی مبنی بر آمادگی عراق برای حمله موشکی با کلاهک شیمیایی به تهران برای متقاعد ساختن ایران به پایان دادن به جنگ، به ایران رسید. این خبر نیز مؤید این موضوع می‌باشد که نوعی توافق جهانی برای حمایت از عراق و پایان دادن به جنگ حتی با به کارگیری سلاح اتمی وجود داشته است. این مسئله نشان می‌دهد ایران راهی جز خاتمه بخشیدن به جنگ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نداشته است.

نقش سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی

در شرایطی که نیروهای ما در خونین‌ترین جنگ با نیروهای ایرانی درگیر شده بودند، یک جنگ پنهانی بین اطلاعات کل نظامی عراق و وزارت امنیت و اطلاعات ایران درگرفت. وضعیت جبهه‌ها به گونه‌ای بود که هیچ‌گونه شکست اطلاعاتی و یا نظامی قابل تحمل نبود. سرویس‌های اطلاعاتی ما تلاش نمودند تا ایران را در خطوط مقدم فعالیت‌های محرمانه در آنکارا، استانبول، دوی، ابوظبی، منامه، کویت، کراچی، اسلام‌آباد و کابل محاصره نمایند. لذا تعدادی از زبده‌ترین افسران اطلاعاتی در پوشش مأموریت‌های غیرنظامی و دیپلماتیک به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های عراق در این کشورها گسیل شدند. وظیفه آنها در کنار وابستگان نظامی، گردآوری اطلاعاتی راجع به ایران و به کارگیری بیشترین تعداد ممکن از کسانی بود که با ما همکاری می‌نمودند. این روش براساس دستورالعمل‌هایی انجام می‌شد که ناشی از تجربه و مهارت بود.

البته سرویس‌های اطلاعاتی ایران هم دست بسته ننشسته بودند. حتی در دشوارترین شرایط نیز ابتکار عمل را از دست نمی‌دادند. آنها تعدادی از افرادی را که با ما همکاری می‌کردند شناسایی می‌کردند و آنها را علیه ما به کار می‌گماردند. همچنین تعدادی از کارمندان را به سفارتخانه‌های ما، به ویژه در ترکیه اعزام می‌کردند و خود را مخالف رژیم ایران معرفی می‌کردند. ما از همان دیدار اول هویت آنها را شناسایی کرده و به بغداد منتقل می‌کردیم. در آنجا پس از گذراندن یک دوره آموزشی ساده، با مقداری پول و چند مأموریت ساده و محدود

اطلاعاتی، آنها را در چارچوب طرح‌های فریب به کار می‌گرفتیم. برای مثال هنگامی که قصد داشتیم یکی از مواضع ایرانی‌ها را هدف حمله قرار دهیم، از آنها می‌خواستیم تا اطلاعاتی راجع به یک هدف دیگر جمع‌آوری نمایند. هزاران دلار در اختیارشان قرار می‌دادیم و آنها اطمینان پیدا می‌کردند که اهداف و نقشه‌های نیروهای ما را شناسایی کرده‌اند. تمام تلاش خود را در یک موقعیت کاذب متمرکز و نیروهای خود را در آنجا تقویت می‌کردند، اما نیروهای ما در حمله به هدف اصلی، آن را فاقد استحکامات و نیروی توانمند می‌یافتند.

ما با سرویس‌های اطلاعاتی خستگی‌ناپذیر مواجه بودیم، ولی تجربیات اطلاعاتی، تعدد منابع اطلاعاتی و قدرت پولی بالایمان سبب شد تا در سرتاسر جنگ از برتری اطلاعاتی برخوردار باشیم. بسیاری از افسران و درجه‌داران ما از طریق سازمان‌های افراطیشان، اطلاعات نظامی به ایران می‌دادند. ولی سازمان اطلاعات کل در دوران ریاست سرلشکر فاضل براک تکریتی ضربات مهلکی را بر پیکر این عناصر وارد آورد. از جمله کسانی که اعدام شدند سرلشکر ستاد حامد احمد الورد مدیر توپخانه ضد هوایی بود. او از بعضی‌های قدیمی بود و برای مدتی در پست مدیریت امنیت بغداد منصوب شد. به خاطر پستش، گاهی اوقات به مرکز فرماندهی کل در کاخ ریاست جمهوری رفت و آمد می‌کرد.

در آغاز جنگ با ایران سه سرویس اطلاعاتی ویژه وجود داشت: سازمان کل امنیت (الامن العام)، سازمان کل اطلاعات (المخابرات) و سازمان‌های کل اطلاعات نظامی (الاستخبارات). در اواسط دهه ۸۰ سرویس امنیتی ویژه (الامن الخاص) نیز به وجود آمد.

از جهت نظری و عملی بهتر بود که سرویس‌های اطلاعاتی، نقش فعالی را علیه ایران در کنار اداره کل اطلاعات نظامی ایفا نمایند. اما مأموریت و مسئولیت اصلی در این خصوص، به عهده اداره کل اطلاعات نظامی ارتش بود. با وجود اینکه سرویس اطلاعاتی عراق در آن زمان، از بالاترین پشتوانه‌های مالی در جهان، علاوه بر قدرت‌های بزرگی چون

امریکا و اتحاد شوروی [سابق] برخوردار بود، تماس و هماهنگی با جنبش‌های مخالف و به ویژه جنبش‌های مخالف ایرانی را نیز در انحصار داشت. بیشتر پست‌های سفارتخانه‌های عراق در خارج از کشور را در اختیار خود داشت، اما در پوشش دادن به هرگونه مسئله‌ای راجع به ایران دچار شکست فاحشی می‌گردید. اطلاعاتی که آنها در اختیار ما می‌گذاشتند، تا حدود زیادی مبهم بود.

در سال ۱۹۸۷ ایران حمله کوچکی را در منطقه شمال، واقع در منطقه «ماؤوت» در شمال «سلیمانیه» انجام داد^۱ که سرویس‌های اطلاعاتی، اطلاعات آن را از سازمان منافقین دریافت کرده بودند. برای اولین بار این سازمان - هرچند به صورت محدود - در خبر دادن به ما درست عمل کرد. این سازمان فوراً با نامه‌ای به ریاست جمهوری عراق اطلاع داد که توانسته است ما را از این عملیات آگاه نماید. من از این کار آنها ناراحت شدم، زیرا پیوسته احساس برتری جویی نسبت به ما داشتند. درخواست کردم تا کلیه اطلاعاتی که از سوی سازمان کل اطلاعات راجع به انگیزه‌های ایران در طول هفت سال گذشته جنگ در اختیار ما قرار گرفته است، استخراج نمایند. پرونده ویژه‌ای به پیوست کل نامه‌ها و مکاتبات رسمی که سازمان کل اطلاعات برای ما ارسال کرده بود تهیه کردم. معلوم شد که سازمان منافقین، ۲۵۶ مورد درباره وجود انگیزه‌های تهاجمی ایرانی‌ها در مناطق مختلف عملیاتی به ما هشدار داده بود، در حالی که هیچ‌یک از این حملات جامه عمل به خود نپوشید و اگر ما دارای اعصاب ضعیفی بودیم و این اطلاعات را در اختیار ارتش عراق قرار می‌دادیم، ارتش عراق را بی‌آنکه وارد جنگی شده باشد، تارومار می‌کردیم. این پرونده برای ریاست جمهوری و از آنجا به سازمان کل اطلاعات ارسال

۱. منظور عملیات کربلای ۱۰ است که در اردیبهشت ۱۳۶۶ انجام شد.

شد. سازمان کل اطلاعات نتوانست به این پرونده پاسخ دهد زیرا مستند به اسنادی بود که خودشان تهیه کرده بودند.

سازمان اطلاعات نظامی (استخبارات) با تعدادی افسر و درجه‌دار که تعدادشان در مرکز فقط ۴ نفر بود، وارد جنگ شد. ما این قسمت را گسترش دادیم تا در تاریخ ۱۹۸۰/۱۲/۲۰ به سطح شعبه با ۶ قسمت و تعدادی افسر ستاد رساندیم. در آوریل ۱۹۸۶ به ۴ شعبه غیررسمی و در ۱۹۸۷/۱/۱ به یک معاونت و ۴ شعبه، یک گردان شناسایی در عمق و یک یگان مأموریت‌های ویژه، شامل حدود ۱۶۰۰ نفر گسترش پیدا کردیم.

تمام مسائل مربوط به ایران، از جمله اطلاعات گرفته شده از سرویس‌های مخفی خارج از کشور به شخص من مرتبط می‌شد. چه در دوران ضعف و پراکندگی کاری و چه در مرحله تکامل و اقتدار کاری، تأکید داشتم که باید فعالیت‌ها بر مبنای نظریه تلفیق بین ابزار سنتی ساده و تکنولوژی مدرن صورت گیرد، تا بتوانیم به نتیجه‌گیری‌های معقولی دست پیدا کنیم. عملیات تحلیل و پیگیری و دقت عمل و بحث درباره هر پدیده‌ای از پدیده‌های خط مقدم و یا مسائل مربوط به پشت جبهه که با متانت ولی بدون از دست دادن حتی یک دقیقه وقت صورت می‌گرفت، می‌توانست به ما در تشخیص اخبار و اطلاعات صحیح کمک کند.

ما با استفاده از روش‌هایی که برای خود ایرانی‌ها نیز پوشیده نبود، از اطلاعات رسیده به اهداف و انگیزه‌هایشان پی می‌بردیم. آنها نیز در طول سال‌های جنگ و از طریق بیش از ۶۰ هزار اسیری که از ما گرفته بودند، توانستند به شیوه‌های کار ما پی ببرند.

مثال‌هایی از پی‌بردن به انگیزه ایرانی‌ها در جنگ

شاید برای نشان دادن برخی از تلاش‌هایی که صورت گرفته، بهتر آن باشد که نمونه‌هایی از راه‌های شناسایی اهداف و انگیزه‌های ایرانی‌ها را برشمارم:

۱. کنترل تبلیغات

من شخصاً خطبه‌های نماز جمعه و اظهارات مقامات مسئول ایرانی را جزء به جزء مطالعه و به نتیجه‌گیری‌های لازم دسترسی پیدا می‌کردم. برای مثال، دو ماه پیش از حمله اصلی و گسترده ایرانی‌ها در منطقه دزفول - شوش که در روز ۱۹۸۲/۳/۲۱ آغاز گردید، [آیت‌الله هاشمی] رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی به دزفول رفت و در سخنانی گفت: «مردم دزفول دشمن را از اطراف شهرشان بیرون خواهند راند.» ما این جملات را به عنوان جملاتی برای بالا بردن روحیه در نظر نگرفتیم، بلکه آن را در کنار دیگر فعالیت‌ها و اطلاعات مورد توجه قرار دادیم و به عنوان محرک اصلی فعالیت‌های اطلاعاتی، برای تمرکز توجه به آغاز حمله تلقی کردیم.

علاوه بر آن یک جلسه شب شعر در اهواز منعقد گردید و در آن شاعران اشعاری در ستایش مردان خرمشهر و اهمیت آن و قطعی بودن آزادسازی شهر قرائت کردند. هنگامی که من در جریان این شب شعر قرار گرفتم و آن را با دیگر نشانه‌ها مقایسه کردم، به یک نتیجه واحد رسیدم: «این شب شعر یک برنامه انحرافی و فریبکارانه است و قصد دارد نظر ما را از محور دزفول - شوش منحرف سازد.»^۲

۲. کنترل شبکه‌های بی‌سیم

تعداد ایستگاه‌ها و شبکه‌های بی‌سیم ایرانی‌ها در هر یک از مناطق عملیاتی به صورت دقیق و شیوه‌کاری و عادت‌های برخی از مأموران بی‌سیم نیز برای ما

۱. عملیات فتح‌المبین در روز ۱۳۶۱/۱/۱.

۲. بدون تردید اظهارات مسئولان ایران در مصاحبه‌ها و نماز جمعه نقش مهمی در هوشیاری عراق داشته است، ولی با این تأکید نویسنده و نقش این اظهارات در کشف عملیات، قدری مبالغه‌آمیز است. برای اطمینان یافتن از اجرای عملیات ایران در عملیات فتح‌المبین، توجه به تمرکز قوای ایران در این منطقه و همچنین در عملیات بیت‌المقدس، توجه به تمرکز و جابه‌جایی قوای نظامی ایران، کافی بود، و نیازی به استناد به خطبه نماز جمعه برای کشف عملیات نبوده است.

شناخته شده بود. به محض بروز تغییراتی در روش‌ها، مراتب به ما اطلاع داده می‌شد تا آن را نشانه‌گذاری نموده و مورد بررسی قرار دهیم و با اطلاعات دریافت شده از محورهای دیگر مقایسه کنیم. ایرانی‌ها هنگامی که نیروهای اساسی خود را به منطقه دیگری گسیل می‌داشتند، تعدادی از تجهیزات بی‌سیم و مأموران بی‌سیم را به منظور فریب ما در منطقه اول رها نمی‌کردند. در حالی که اگر چنین می‌کردند شکست می‌خوردند.

۳. کنترل خط مقدم جنگ

(الف) کنترل و ثبت عادت‌های شخصی و روزمره نیروها.

(ب) کنترل رفت‌وآمد خودروهای توزیع غذا. (ما تعداد دفعاتی که اتومبیل آذوقه توقف می‌کرد و همچنین فاصله توقف‌ها را ثبت می‌کردیم. هنگامی که خودروی آذوقه بیش از حد همیشگی توقف می‌کرد، نشانه ورود یگان‌هایی به منطقه و کاهش یگان‌های دفاعی دیگر بود.)

(ج) کنترل فعالیت‌های دیده‌بانی. (ما اطلاعاتی دریافت می‌کردیم که حاکی از آن بود یک فرمانده و یا تعدادی از فرماندهان قصد دارند یک یا چند منطقه را مورد بازدید قرار دهند. با دیدن یک دستگاه خودرو لندکروز و یک دستگاه خودرو دیگر برای حفاظت و با استفاده از دوربین و نقشه، متوجه انجام این بازدید می‌شدیم. تعداد و نقاط انجام بازدیدها را برای آشنایی با سطح فعالیت‌ها و همچنین شناسایی منطقه مورد توجه آنها ثبت می‌کردیم.)

(د) کنترل تعداد تیم‌های گشتی - شناسایی. (تعداد تیم‌های گشتی شبانه و نقاطی را که در آن مشاهده می‌شدند ثبت می‌کردیم و هم‌زمان، فعالیت‌های بی‌سیم یگان ایرانی وابسته به آن گروه گشتی را تحت کنترل می‌گرفتیم.)

(ه) بازدید و بررسی شبکه موانع و استحکامات (میدان‌های مین و سیم‌های خاردار) به صورت روزانه. (با این کار تغییرات و تحولات انجام شده در شب گذشته از سوی طرف مقابل را شناسایی می‌کردیم.)

ایرانی‌ها در مراحل اولیه جنگ عادت کرده بودند میدان‌های مین را شناسایی کنند تا مدتی بعد آنها را خنثی نمایند. نیروهای ما این مسئله را کشف می‌کردند و به ما اطلاع می‌دادند که احتمالاً ایرانی‌ها قصد دارند از کدام محور عمل کنند. ولی ایرانی‌ها با گذشت زمان این شیوه خود را تغییر دادند. آنها اقدام به نشانه‌گذاری در میدان‌های مین نیروهای ما می‌کردند و مین‌هایی با استفاده از همان ضامن‌هایی که ما استفاده می‌کردیم به کار می‌گرفتند و آنها را در وضعیت اولشان نگه می‌داشتند، تا نیروهای ما به حضور ایشان پی نبرند. ولی ما نیز برای فریب آنها به گونه‌ای مین‌ها را تغییر می‌دادیم که حاکی از دخالت خود ایرانی‌ها باشد؛ این کار را تا وقت مشخصی پیش از آغاز حمله ایرانی‌ها ادامه می‌دادیم. یعنی ما ضامن‌ها را از مین‌ها خارج می‌کردیم.

ایرانی‌ها در آغاز جنگ از ابزار مشخصی به منظور نشانه‌گذاری [مانع] سیم‌های خاردار استفاده می‌کردند، ولی پس از آن از ابزاری که تشخیص آن برای نیروهای ما دشوارتر بود، استفاده می‌کردند.

و) گاهی اوقات ایرانی‌ها تیم‌هایی را برای شناسایی شبکه موانع و استحکامات ما به ویژه در مناطق باتلاق‌ها و هورها و اروندرود اعزام می‌کردند. آنها آن‌قدر به عمق پیش می‌رفتند که به اسارت درمی‌آمدند. پیشاپیش به همه آنها یاد داده بودند که بگویند ایران قصد دارد در این منطقه دست به عملیات بزند، تعدادی از افسران ما نیز فریب این روش را می‌خوردند. ولی من ترجیح می‌دادم که خودم شخصاً این مسائل را بررسی کنم، سرانجام به این نتیجه می‌رسیدم که آنها بی‌آنکه خودشان بدانند به منظور فریب ما و برای پنهان نگه داشتن منطقه واقعی حمله فرستاده می‌شوند.

ز) نیروهای ایرانی در جبهه، از بمب‌های دودزا، به منظور نشان دادن محورها و محدوده‌های حمله و همچنین ثبت خط آتش توپخانه استفاده می‌کردند. گاهی نیز بی‌آنکه انگیزه تهاجم بعدی داشته باشند، از بمب دودزا برای تعدیل آتش آبی استفاده می‌کردند. همچنین از دود برای هدایت فرماندهان

و تیم‌های گشتی - شناسایی و یا برنامه‌ریزی برای عملیات به سوی اهداف مشخص استفاده می‌کردند. دیده‌بانان خط مقدم ما، تعداد و زمان و مکان سقوط گلوله‌های دودزا را به ما گزارش می‌کردند. ما آنها را در جدول‌های ویژه ثبت می‌کردیم و برای دستیابی به هدف ایرانی‌ها از پرتاب این گلوله‌ها، به تحلیل اوضاع منطقه، به شرح زیر می‌پرداختیم.

۱. ماهیت منطقه‌ای که گلوله دودزا به سوی آن شلیک شده است:

هنگامی که زمین این منطقه شنی باشد، تعیین مکان سقوط گلوله‌های توپ واقعی به علت نداشتن ستون دود دشوار است. به همین علت از گلوله دودزا استفاده می‌شود و غالباً پرتاب گلوله دودزای معمولی به خاطر تصحیح گرای اهداف توپخانه‌ای صورت می‌گیرد، مگر آنکه با دیگر فعالیت‌ها همراه باشد.

۲. حرکت نیروها در هنگام پرتاب گلوله دودزا:

هنگامی که گروهی از افراد و یا خودروها به حرکت درآمده و دیده شوند و بخواهند محل حرکت آنها را مشخص کنند، از گلوله‌های دودزا استفاده می‌شود و پس از آن کار ریختن آتش واقعی آغاز می‌گردد.

۳. هنگامی که در محدوده حفاصل بین یگان‌ها و در جاده‌های منتهی به قرارگاه‌ها و یگان‌های توپخانه، گلوله‌های دودزا فرود آید:

این گلوله‌باران مقدمه حمله است؛ به ویژه آنکه بعد از دوره‌ای آرامش در جبهه صورت گرفته باشد و هیچ‌گونه تغییری در یگان‌های توپخانه ایران و یا واحدهای ما حاصل نشده باشد.

۴. ایرانی‌ها از گلوله‌های دودزا به منظور فریب استفاده می‌کردند:

زمانی که درمی‌یافتند ما اطلاعات کمی را از طریق اسرای جنگی به دست آورده‌ایم. (ح) کنترل خطوط شناسایی هوایی و تصویربرداری با استفاده از هواپیماهای جت اختصاصی و یا هواپیماهای بدون خلبان. (ایرانی‌ها در طول جنگ برای فریب ما از هواپیماهای گشتی - شناسایی فقط یک یا دو بار استفاده کردند و بیشتر از هواپیماهای کنترل از راه دور بهره‌برداری می‌کردند. ایران پروازهای

گشتی - شناسایی وسیعی را در منطقه میانی صورت می داد، در حالی که خود را برای حمله قریب‌الوقوع در منطقه جنوب آماده می کرد.

ط) کنترل و پیگیری جابه‌جایی ستون‌های خودروها و شناسایی تغییرات و محورهای فعالیت‌های آنها با استفاده از جدول‌های زیادی که همه روزه مورد استفاده و توجه قرار می گرفت.

ی) پیگیری استقرار و حرکت نیروها و قرارگاه‌ها و شمارش تعداد چادرهای نصب شده در هر منطقه از مناطق عملیاتی.

ک) کنترل ذخایر و تجهیزات و درخواست‌های آنها.

ل) کنترل وضعیت بیمارستان‌های نظامی و شهری در مناطق خط مقدم و شهرها به صورت دقیق. (برخی از بیمارستان‌ها، در یک مرحله مشخص تخلیه و یا به تعداد تخت‌های آنها افزوده می شد و به پزشکان و پرستاران آماده‌باش داده می شد).

م) کنترل شرکت‌های حمل و نقل شهری و اتوبوس‌های مسافربری ۴۰ نفره. (ن) سرازیر شدن داوطلبان جنگ به مناطق ظاهراً پشت خط عملیاتی.

س) کنترل افزایش فعالیت‌ها و پروازهای هواپیماهای جنگنده.

ع) کنترل یگان‌های موشکی زمین به هوا در مناطق پشت خط عملیاتی.

ف) کنترل چگونگی ذخیره‌سازی تجهیزات پل‌سازی و فعالیت عبور و آمادگی قایق‌ها. (در زمانی که عملیات بعدی مرتبط با موانع آبی باشد).

ص) پیگیری و کنترل افزایش هرگونه تحرک اضافی در خط مقدم.

اطلاعات دریافتی از نیروهای انسانی و فنی و افزایش پروازهای گشتی - شناسایی و تصویربرداری هوایی نیز به این‌گونه اطلاعات اضافه می شود. ما توانستیم به دستاوردهای بزرگی دست پیدا کنیم که هیچ سرویس اطلاعاتی دیگری در سطح جهان نمی تواند به بهتر از آن دست یابد. این کار حس کنجکاوی برخی از سرویس‌های اطلاعاتی عربی را برانگیخت. آنها تلاش کردند تا دریابند که ما چگونه جزئیاتی را راجع به اهداف و انگیزه‌های آتی ایرانی‌ها به دست می آوریم؟ اما ما فقط اطلاعات سطحی و حاشیه‌ای در اختیار آنها می گذاشتیم، چون جنگ هنوز ادامه داشت.

افسران در مناطق عملیاتی، پس از گذراندن ۲۰ روز خدمت در جبهه، یک هفته مرخصی دریافت می‌کردند. ولی ما در حالت آماده‌باش مستمر به سر می‌بردیم. ظرف هشت سال جنگ، شب‌ها را در دفترم که اتاق خوابم نیز بود، سپری می‌کردم و خیلی کم، شب‌ها به خانه‌ام که بیشتر از چند صد متری با دفترم فاصله نداشت، می‌رفتم. تلفن همیشه در کنارم قرار داشت و من عادت کرده بودم که در اوج خستگی کاری، در نیمه‌های شب، تماس‌های مهم و گاهی پیش پا افتاده داشته باشم. خود را وقف انجام وظیفه کرده بودم و هنگامی که در یک روز جمعه، در هر ماه، وقت فراغت به دست می‌آوردم، احساس راحتی می‌کردم. ولی بیشتر اوقات احساس می‌کردم که تلفن منتظر بازگشت من است، تا تصمیم، یا نظریه و یا حادثه‌ای را از سوی افسران ستاد راجع به فعالیت‌های ایرانی‌ها به من منتقل نماید. گاهی مجبور می‌شدم پس از گذشت چند ساعت از روز جمعه برای پیگیری مسائل عجیبی که در خط جبهه صورت گرفته بود، به اداره‌ام بازگردم.

مبادله اسرا

عراق و ایران بر مبنای قطعنامه ۵۸۹، کار مبادله اسرا را آغاز کردند. از آنجایی که ایران حدود ۷۰ هزار اسیر عراقی در اختیار داشت و ما فقط حدود ۴۰ هزار اسیر ایرانی در اختیار داشتیم، بهتر آن بود که هر ۱۰۰۰ اسیر ایرانی در برابر ۱۷۰۰ اسیر عراقی مبادله شوند. اما هر دو طرف به توافق رسیدند که به تعداد مساوی اقدام به مبادله اسرا نمایند و بدیهی است که این تصمیم با موافقت و تأیید صدام و رهبران عالی‌رتبه ایران به مورد اجرا گذاشته شد. این کار از طرف ما یک اشتباه آشکار و غیر قابل قبول بود.

وضعیت به همین ترتیب برای چند روزی ادامه پیدا کرد تا اینکه یک بار ۸۰۰ اسیر ایرانی برای تحویل اعزام شدند؛ ۲۰۰ اسیر کمتر از تعداد توافق شده اعزام شده بودند. علت آن بود که اسرای یک اردوگاه به پایان رسیده بودند. در نتیجه ایرانی‌ها ۲۰۰ اسیر عراقی را به عقب بازگرداندند و از تحویل آنها خودداری نمودند. بهتر بود که از این رویداد به عنوان یک زنگ خطر بزرگ درس گرفته می‌شد و پیش از آنکه این روند ادامه می‌دادیم، نسبت به آن بازنگری می‌کردیم و [صدام] دچار این توهم نمی‌شد که ایران در جنگ کویت از او پشتیبانی خواهد کرد. زیرا این رفتار نشانه آشکاری بود بر اینکه، ایرانی‌ها به محض تحویل گرفتن ۴۰ هزار اسیر خود از تحویل بقیه اسرای ما خودداری خواهند نمود و حدود ۳۰ هزار یا حداقل ۲۰ هزار اسیر را در نزد خود نگه خواهند داشت. این رویه به آنها امکان خواهد داد که افسران مهم و عناصر مفید را در نزد خود نگه دارند و عناصر

کم‌اهمیت‌تر را به عراق بفرستند. البته همه آنها فرزندان و برادران ما هستند و از نظر انسانی فرقی بین آنها وجود ندارد.

ایرانی‌ها به محض تحویل گرفتن اسرایشان، از تحویل دادن اسرای ما، که هنوز در اردوگاه‌های اسارت ایران، از ۸ تا ۱۶ سال گذشته تا کنون به سر می‌برند، خودداری نمودند. این وضعیت بیانگر بی‌توجهی و لابی‌گری صدام نسبت به سرنوشت افراد ملّتی است که خود را قربانی کشور نمودند. نشانه بی‌توجهی صدام به خویشاوندان و فرزندان اسرا و تمام مشکلات پیچیده‌ای است که در بعد اجتماعی دارند. صدام تا به این لحظه هیچ اقدامی برای آزادسازی بقیه اسرا به عمل نیاورده است، زیرا اصلاً توجهی به آنها و سرنوشتشان ندارد.

واقعیت آن است که در عراق با اسرای ایرانی رفتاری خوب و انسانی صورت گرفت و عزت و کرامت و اعتقاداتشان حفظ شد.^۱ در مراحل بازجویی‌های اولیه، با وجود سرسختی بسیاری از آنها و اصرارشان به عدم توهین به [امام] خمینی، حتی در حد یک کلمه نیز به هیچ یک از آنها توهین نشد. برخی از بازجویان ساده‌لوح مراحل اولیه، بنا به دلایل اطلاعاتی و یا سطحی‌نگری، از آنها می‌خواستند تا به [امام] خمینی توهین نمایند. وضعیت اسرای ایران در مقایسه با اسرای ما در اردوگاه‌های اسارت ایران بهتر بود و فقط

۱. این ادعا یکی از آشکارترین دروغ‌های نویسنده است. در حالی که در صفحات قبل نویسنده مدعی شده است صدام یک دیکتاتور است، بسیاری از اطرافیان خود را به قتل رسانده و به مردم غیرنظامی در شهرهای ایران حمله کرده است، حتی در اندیشه حمله شیمیایی به تهران بود و مهم‌تر از آنکه مردم خودش را در حلبچه با بمباران شیمیایی مورد حمله قرار داد. پس با چه منطقی با رزمندگان اسیر ایرانی که در جبهه‌های جنگ قوای نظامی عراق را مستأصل ساخته بودند، خوش‌رفتاری کرده است؟ حفظ اعتقادات رزمندگان اساساً به دلیل روحیات و باورهای اعتقادی رزمندگان بود که تحت شدیدترین فشارهای روانی و در سخت‌ترین شرایط حفظ شد و همین امر سبب گردید از اسرا به عنوان "آزادگان" یاد شود و مقاومت‌های حماسی آنها فرهنگ جدیدی را به وجود آورد.

یک یا دو بار بر اثر دخالت مأمورین دولتی برای آرام‌سازی اسرا در اردوگاه‌های اسارت، حوادث چند قتل روی داد.^۱

رویدادی که بیش از ۱۵ سال پیش، در اوایل سال ۱۹۸۲ رخ داد، از ذهنم پاک نشده است. هنگامی که من در قرارگاه مقدم فرماندهان در استان میسان بودم، یکی از افسران اطلاعات لشکر دهم با من تماس گرفت و راجع به سرسختی و بی‌لیاقتی یک اسیر ایرانی با من سخن گفت و اظهار داشت که سرانجام او را خواهد کشت. من از او خواستم تا دست نگه دارد. خود را به آن لشکر در منطقه امامزاده عباس، واقع در منطقه دزفول رساندم و از او خواستم تا وضعیت را روشن کند. او گفت که این اسیر روی تصویر صدام آب دهان ریخته است. دستور دادم تا آن اسیر را به پناهگاه افسر اطلاعات احضار کنند. او را به نزد من آوردند. یک بچه ۱۲ ساله بود.^۲ به او گفتم: «چرا این را کردی؟» او شروع به گریه کرد و گفت: «مادر و پدرم را در خرمشهر کشتید و کاری کردید که من بدون هیچ خویشاوند و یا سرپرستی در یکی از مساجد زندگی کنم.» سپس به طرف عکس قاب شده صدام که روی دیوار پناهگاه آویزان بود رفت و بار دیگر به روی آن آب دهان ریخت.^۳ در شرایطی که صدام انواع جنایت‌ها را در حق ملت‌مان روا داشته بود، آن افسر اطلاعاتی گفت: «او را خواهم کشت، او مستحق مرگ است.» به آن افسر که همشهری من بود، پاسخ دادم که اسلام کشتن اسرا را کلاً

۱. توجه نویسنده کتاب را به خاطرات منتشر شده اسیران آزاد شده ایرانی جلب می‌کنیم. آیا وی می‌تواند پس از مطالعه آنها، باز هم قضاوت کند که "وضعیت اسرای ایران در مقایسه با اسرای ما در اردوگاه‌های اسارت ایران بهتر بود!"

۲. ادعای نویسنده غیرواقعی است. رزمندگانی که در جبهه حاضر می‌شدند بعضاً با تغییر شناسنامه سعی داشتند شرایط را برای حضور خود فراهم سازند. در عین حال این نوجوانان بالغ و ۱۶ و ۱۷ ساله بودند.

۳. کینه ملی و شجاعت این فرزند انقلابی جمهوری اسلامی ایران در دل پایگاه دشمن متجاوز برای همیشه ستودنی است.

حرام کرده است تا چه رسد به این بچه یتیم و بیچاره! او جرمی که مستحق مرگ باشد، مرتکب نشده است. سپس از او خواستم تا این اسیر را در جمع دیگر اسرا و بی‌آنکه حرفی راجع به اتفاقی که افتاده گفته شود، به اردوگاه‌های اسرا هدایت نمایند. چون اگر خبر این اتفاق به گوش صدام می‌رسید، ما را متهم می‌کرد و شاید به اعدام محکوم می‌شدیم.

جنگ ما با افرادی شبیه به این بچه (ولی با سن و سالی بزرگ‌تر) و با خشونت و درندگی صورت می‌گرفت. آنها با سرعت زیاد به طرف هدف پیشروی کرده و به خوبی رخنه و نفوذ می‌کردند. می‌توانستند به سرعت گسترش یابند و در زمانی بسیار کوتاه و دور از انتظار و رکورد شکن، خود را به قرارگاه‌ها برسانند. آنها با وجود خسارت‌هایی که متحمل می‌شدند، مهارت بالایی در عبور از میدان‌های مین داشتند و از جهت روحی و روانی در وضعیت خوبی بودند؛ ایمان داشتند که بهشت جایگاه ایشان است.

نیروهای ما نیز زمانی که دفاع از سرزمین عراق مطرح شد، موضع دفاعی بسیار مستحکم و حتی مثال‌زدنی در تاریخ جنگ‌ها داشتند. میانگین آتشباری توپخانه و خمپاره‌اندازها بسیار بالا بود. ما حدود ۹۰ هزار گلوله توپ در هفته و در شرایط عادی پرتاب می‌کردیم، اما در جریان نبردهای مهمی همچون نبرد حصاد اکبر (دروی بزرگ) در شرق بصره و در اوایل سال ۱۹۸۷، ما چند میلیون گلوله توپ معمولی و شیمیایی شلیک کردیم. چون در اینجا دفاع از میهن مطرح بود.

من در سه دور مذاکرات بین عراق و ایران در کاخ سازمان ملل در ژنو، با حضور دبیرکل وقت سازمان ملل دکوئیار شرکت کردم. ریاست هیئت‌های دو کشور را طارق عزیز و علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه [وقت] ایران برعهده داشتند. من عکس‌های متعددی در این مذاکرات گرفتم، ولی زمانی که مجبور شدم خانهام را در عراق ترک گویم آنها را رها کردم، که اینک به دست مأمورین دولتی افتاده است.

مذاکرات در شرایطی آغاز شد که سیاست امریکایی‌ها در قبال رژیم عراق رنگ و لعاب غیر دوستانه‌ای به خود می‌گرفت. موضوع به کارگیری سلاح‌های شیمیایی در حلبچه و مناطق دیگر مطرح شده بود. این مذاکرات با پیچیدگی همراه بود و بیشتر به جلسات سخنرانی و مانور شباهت داشت. رؤسای دو هیئت به جای آنکه طرف مقابل را مخاطب خود قرار دهند، دکوئیار را مخاطب صحبت‌های خود قرار می‌دادند.

طارق عزیز تلاش داشت تا همچنان بر ابطال قرارداد سال ۱۹۷۵ اصرار ورزد، در حالی که طرف مقابل همچنان به پایبندی به آن پافشاری می‌کرد. هنگامی که طارق عزیز از کلمه «محمّره» استفاده کرد، ولایتی به او اعتراض کرد و گفت: «خرمشهر» و چنانچه بازهم از این کلمه استفاده کنید، من از کلمه «اروندرو» به جای کلمه «شط‌العرب» استفاده خواهم کرد.»

طارق عزیز به صورت تحریک‌آمیزی غرق در مذاکرات شده بود، ولی ایرانی‌ها با خونسردی پاسخ او را می‌دادند. هر یک از دو طرف دیگری را تهدید به جنگ و نبرد می‌کردند و به نظر می‌رسید که دکوئیار در برابر تمایل آنها به اتلاف وقت و عدم دستیابی به توافق ناتوان مانده است.

زمانی که در ژنو بودیم، طارق عزیز تلگرافی را به بغداد مخابره کرد و از بغداد خواست تا به منظور تحت فشار قرار دادن رژیم ایران سر و صدایی در جبهه‌ها به راه بیندازد. اما بغداد با این خواسته موافقت ننمود. به هر حال طارق عزیز، بیشتر وقت خود را در ژنو، در ساختمان دفتر نمایندگی دائمی عراق در این شهر، به نوشیدن مشروب و ورق‌بازی و رد و بدل کردن لطفیه‌های بسیار زشت و زننده سپری می‌کرد.

این مذاکرات و اوقات استراحت و انتظار طولانی، به من این امکان را داد تا از نزدیک شخصیت طارق عزیز را بازشناسم. آینده نشان خواهد داد که او از بدترین دشمنان عراق است. وی نقش بسیار مخربی در تاریخ عراق و منطقه ایفا می‌کند. هرچند که او ترسو نیست ولی درست پرورش نیافته

است، صدام از او به عنوان حلقه ارتباطی با جهان مسیحیت استفاده می‌کند، زیرا او فردی است مسیحی. همچنین با توجه به تسلطش در فن نگارش، از او برای نگارش مقالات و تبلیغات و گزارش‌های کشوری سود می‌جوید و تا حدودی او را نظریه‌پرداز تلقی می‌کند. طارق عزیز تنها شخص غیرنظامی است که بعد از عزت الدوری و طه الجزراوی در طول حکومت صدام وی را همراهی کرده است.^۱

مذاکرات ژنو به علت فقدان اراده سیاسی جهت دستیابی به توافق، با شکست مواجه گردید. ولی آتش‌بس همچنان پابرجا باقی ماند. زیرا جنگ هر دو کشور را خسته کرده بود. از سوی دیگر معاهده الجزایر تا زمان ورود صدام به کویت همچنان معلق باقی ماند، اما در روز ۱۴/۹/۱۹۹۰ صدام اقدام به ارسال نامه معروف خود خطاب به [آیت‌الله هاشمی] رفسنجانی کرد و طی آن معاهده الجزایر را به رسمیت شناخت و گفت: «جناب برادر، رئیس‌جمهور! این همه آن چیزی است که شما خواسته بودید.» بار دیگر صدام آنچه را که به او تعلق نداشت بخشید، بی آنکه به نظرسنجی و یا آراء مردم و یا نمایندگان (اعضای بدبخت مجلس ملی نمایشی عراق مراجعه کرده باشد. ایران کوچک‌ترین اقدامی نکرد و حتی یک اسیر از حداقل ۲۰ هزار اسیری که هنوز در اردوگاه‌های اسارت در ایران به سر می‌برند نیز آزاد نکرد. در حالی که همه عراقی‌ها از ایران می‌خواهند که آنها را آزاد نماید.

۱. اظهار نظر نویسنده در مورد طارق عزیز تا اندازه‌ای تعجب برانگیز است. زیرا نویسنده به هیچ‌وجه وارد بررسی شخصیت‌های عراق و قضاوت در مورد آنها نشده است. بنابراین صرف نظر از میزان صحت این قضاوت به نظر می‌رسد نظر نسبتاً مثبت برخی از محافل غربی به طارق عزیز سبب شده است نویسنده بر اساس نوعی احساس رقابت برای درهم‌کوبیدن طارق عزیز اقدام کند.

عوامل ناکامی نظامی

شکست ما در تحقق اهداف جنگ، فقط و فقط به شخص صدام بازمی‌گردد. زیرا لازم بود تا اهداف جنگ براساس عوامل مختلف و منطقی و بر مبنای یک ارزیابی دقیق از اوضاع تعیین گردد، نه براساس هوا و هوس و رؤیاهای فردی.

دستاوردهای بزرگ نظامی ما در جنگ به عوامل مختلفی بازمی‌گردد که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنم:

۱. موضع‌گیری عمومی سیاسی و بین‌المللی در مخالفت با ایران، بازتاب منفی بر توانمندی‌های رزمی ایران گذاشت.

۲. قدرت اقتصادی بزرگی که برای عراق فراهم گردید، از درآمدهای داخلی، کمک‌های کشورهای خلیج [فارس] و وام‌های بلند مدت بود و به طور مثبت در امور زیر نمود پیدا کرد:

الف) توانایی در خرید تجهیزات رزمی.

ب) ایجاد شرایط منحصر به فرد معیشتی برای نیروهای مسلح و مردم عراق. (به گونه‌ای که با شرایط قبل و بعد از جنگ متفاوت بود. دستیابی شهروندان به بهترین مواد غذایی، پوشاک و دیگر ملزومات با قیمتی ناچیز در طول جنگ، امری عادی بود. چنین اقداماتی، شرایط روانی لازم را برای پذیرش تداوم جنگ با تمام مصیبت‌ها و رنج‌هایش فراهم می‌نمود، ولی آثار بسیار منفی بر وضعیت اقتصادی عراق در فردای پایان جنگ برجای نهاد. به گونه‌ای که عراق برای فرار از این فشارها راه خودکشی را در پیش گرفت و به کویت حمله کرد.)

۳. توانایی در انجام مانورهای گسترده و سریع نظامی، به صورت عملی در سطح بیش از ۸۰۰ کیلومتر خطوط جنگ گسترده‌گی داشت. هنگامی که فرماندهان عالی‌رتبه عراق، قدرت ابتکار عمل را در برابر فعالیت‌های فرسایشی و حرکت‌های مؤثر طرف مقابل یعنی ایران از دست دادند، مانورهای گسترده و سریع، در کنار دیگر اقدامات مقابله‌جویانه و به عنوان عاملی حساس و بسیار مهم تلقی می‌گردید. عراق تا قبل از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ تعداد محدودی تانک‌بر در اختیار داشت. ولی جنگ اکتبر نشان داد که تا چه اندازه در ابزار و امکانات جابه‌جایی نظامی برای نیروهایمان کمبود داریم. این کمبود در جنگ اکتبر سبب گردید تا تانک‌های ما مسافت‌های طولانی را روی شنی‌های خود به منظور نزدیک شدن به جبهه جنگ با اسرائیل طی کنند. لذا قراردادی را به منظور خرید یک هزار تانک‌بر از نوع «فاون» با آلمان غربی امضا کردیم و از آنها به منظور مقابله با اهداف انگیزه‌های نیروهای ایرانی به صورت گسترده‌ای در مانورهای نیروهای مکانیزه و زرهی و جابه‌جایی از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر استفاده کردیم.

۴. اطلاعات نظامی به عنوان عاملی اساسی و بسیار حساس، از عوامل موفقیت در جنگ تلقی می‌شود. در عراق مفهوم و یا برداشت از کلمه اطلاعات (استخبارات) به معنای اطلاعات تفسیر شده و یا تأیید شده‌ای است که بیانگر توانمندی طرف مقابل در شروع یک جنگ یا حمله کلی یا جزئی است.

اطلاعات یکی از ارکان برنامه‌ریزی نظامی تلقی می‌شود و به تهیه طرح‌های فریب و جلوگیری از غافلگیر شدن کمک می‌نماید. فریب و یا پنهان‌کاری اصل غافلگیری را شکل می‌دهد. اداره کل اطلاعات نظامی ما در طول سال‌های جنگ یک ارگان فعال و کارآمد تلقی می‌شد که با بهره‌گیری از امکانات ذاتی خود و هماهنگی‌هایش، سیلی به هم پیوسته از اطلاعات را فراهم می‌آورد. این کار مانور و تحرک گسترده را امکان‌پذیر می‌ساخت و حتی می‌توان گفت که کلیه اطلاعات اساسی مانورها و تحرکات را تشکیل می‌داد. ما در شرایط مورد نظر، اطلاعات گسترده‌ای را به دست می‌آوردیم و این اطلاعات به تحقق پیروزی نظامی ما کمک می‌کرد.

۵. حجم زیاد آتش نیروهای ما در طول جنگ با ایران، دارای قدرت آتش انبوه بود، تا جایی که از کنترل نیز خارج می‌شد و به ویژه در سال‌های آخر جنگ، مقدار زیادی [مهمات] به هدر رفت. بیشتر مهمات توپخانه و خمپاره‌ها در داخل تولید می‌شد. این وضعیت معلول نیاز به مقابله با حملات گسترده و انبوه نیروهای پیاده ایرانی بود.

۶. امکان جایگزینی سریع تلفات اشخاص و تجهیزات.

۷. قدرت پایداری و مقاومت در جنگ برای چند سال، و سپس انتقال فراگیر به مرحله تعرض فعال و گسترده. (باید دانست که بدون در اختیار گرفتن قدرت ابتکار عمل و داشتن جسارت در انجام حمله، به هیچ وجه امکان تحقق پیروزی وجود ندارد. معمولاً تلفات نیروهای مدافع کمتر از تلفات نیروهای مهاجم است؛ البته اگر نیروهای دفاعی موفق باشند. ولی اگر عملیات تهاجمی موفقیت‌آمیز و با برنامه‌ریزی دقیق قبلی باشد، تلفات انسانی در مقایسه با نبردهای دفاعی بسیار کمتر خواهد بود. در مورد مقایسه درصد کشته‌ها و زخمی‌ها، نظریه معروفی که می‌گوید: «سه نفر زخمی در مقابل یک کشته» به اثبات نرسید؛ زیرا در برخی از نبردها تعداد زخمی‌ها ۹ برابر کشته‌ها بود. ولی میانگین کلی کشته‌ها و زخمی‌ها در پایان جنگ، در حدود همان فرمول معروف سه به یک بود.)

۸. احساسات ملی و عادلانه بودن خواسته ما در دفاع از خاک عراق،^۱ موجب تقویت روحی نیروهای ما در سال‌های پایانی جنگ، به ویژه، پس از تهدید شدن قلمرو کشور ما توسط نیروهای ایرانی گردید.

۱. این حرف از کسی که در این کتاب به تجاوزکاری صدام و دولت او در عراق اعتراف دارد، بعید به نظر می‌آید!

چند نکته درباره جنگ عراق با ایران

۱. تانک‌برها در جنگ با ایران برای ما حداکثر استفاده را داشتند، زیرا نیروهای ما در جبهه‌ای زمینی به طول بیش از هزار کیلومتر وارد نبرد شدند. اگرچه نیروهای زمینی منظم ایران (ارتش) در حرکت، سنگین بودند، اما سپاه پاسداران در جابه‌جایی از یک منطقه (محور) عملیاتی به محوری دیگر دارای سرعت عمل بود؛ آنچنان که جابه‌جایی ده لشکر برای آنان، به علت استفاده از تجهیزات سبک، بهره‌گیری از روش‌های کاری ساده و استفاده از اتوبوس‌های غیرنظامی و کامیون برای جابه‌جایی افراد، بیش از چند روز به طول نمی‌انجامید.

انحصار ابتکار عمل در منتقل نمودن نبرد از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر، توسط نیروهای ایرانی، یک خطر واقعی برای نیروهای ما تلقی می‌گردید. اگر تانک‌برها را در اختیار نداشتیم، نمی‌توانستیم بر نیروهای ایرانی پیش‌دستی گرفته و در برابر آرایش قوای آنها تجمع نماییم. البته در اینجا اهمیت یک سرویس اطلاعاتی شایسته و لایق نیز احساس می‌شود. با این همه، دستیابی به اطلاعات دقیق و زود هنگام به تنهایی کافی نیست، بلکه در کنار آن باید توانمندی‌های گسترده‌ای به منظور جابه‌جایی‌های استراتژیک و انتقال نیرو فراهم باشد. جابه‌جایی یک لشکر زرهی از منطقه میانی به منطقه جنوبی در یک زمان کوتاه، یک عنصر مهم برای تأمین آرایش نیرو که یکی از اصول مهم جنگ است، تلقی می‌شود.

ستاد مشترک کل ارتش، بار دیگر اهمیت تانک‌برها را دریافت. در پایان جنگ کویت، عملکرد تانک‌برها با مشکل مواجه شد. راننده‌های آنها فرار

کردند. به همین علت هنگامی که ارتش عراق قصد داشت تا ستونی از تانک‌ها برای مقابله با انتفاضه [قیام مردم عراق در سال ۱۹۹۱] به حرکت درآورد، یک افسر ستاد با درجهٔ سرتیپی را مجبور می‌کرد تا برای بازگشت سریع هر تانک‌بر، کنار رانندهٔ آن بنشیند. این مسئله سبب شد تا فرماندهان عراقی مجبور به اجاره کردن حدود ۲۰ تانک‌بر از بازارهای غیرنظامی اردن گردند.

۲. روند سال‌های جنگ و بعد از آن ثابت کرد که بین رهبران سیاسی ایران و عراق تفاوت بسیاری وجود دارد. رهبران ایران در روابط خارجی خود و متهم شدنشان به تندروی دینی و موضع‌گیری‌های افراطی و لجوجانه و کمک کردن به جنبش‌های افراطی در جهان و به ویژه در کشورهای عربی، در شرایطی که چندان خوشایند یا مطلوبی به سر می‌بردند. اما نهادهای حکومتی ایران در مقایسه با کشورهای جهان سوم، به شکل قابل قبول، باشیوه‌های مردمی و مبتنی بر قانون اساسی دست به دست می‌شد. این قاعده در مورد ریاست جمهوری و همچنین ریاست مجلس شورا (پارلمان) و وزارتخانه‌ها نیز صدق می‌کرد.

شکل حکومت و فلسفهٔ آن در هر یک از دو کشور بر چگونگی ادارهٔ جنگ تأثیر گذاشت. در شرایطی که روحانیون در تهران درآمدهای اندکی را برای جنگ تعیین کرده بودند، هیچ‌گاه به حفظ موقعیت‌هایشان فکر نمی‌کردند. این در حالی بود که صدام همهٔ عوامل و شرایط را برای تداوم حاکمیتش به کار می‌گرفت. عدنان خیرالله وزیر دفاع سابق می‌گفت: «ما نباید برای مصرف شدن پول‌ها نگران باشیم. سرنوشت ما به جنگ بستگی دارد و بعد از جنگ اگر لازم شد نان و پیاز هم می‌خوریم.» در واقع مردم تاوان جنگی را دادند که رهبران عراق خواهان آن بودند. در این میان میلیاردها دلار پول مردم را از طریق معاملات تسلیحاتی و صنایع نظامی و دیگر امور به جیب زدند. تنها خواستهٔ صدام آن است که همچنان به عنوان حاکمی مطلق، باقی بماند. هنگامی که او می‌گوید «مردم» منظورش خود او است و هنگامی که می‌گوید «عراق» یا «حزب» و یا «امت» غیر از خودش را مد نظر ندارد. در شرایطی که

[امام] خمینی وارد جزئیات طرح‌های جنگی نمی‌شد، صدام با ساده‌لوحی‌هایش فرماندهان نظامی‌اش را سردرگم کرده بود.

هزاران عراقی در موقعیت‌های رزمی نامناسب جان خود را از دست دادند، چرا؟ زیرا که صدام بر ماندن در موقعیت‌هایی همچون دشت سرپل‌ذهاب، مندلی، دانه‌خشک، مهران و خرمشهر اصرار می‌ورزید. صدام با استفاده از بوق‌های تبلیغاتی مختلف، القابی را برای خود برگزید که پیش از این شنیده نشده بود؛ مثل «فرمانده ضرورت‌ها». بله او فرمانده ضرورت‌ها بود، ولی به نفع دشمنان عراقی که به وسیله او به جهنم تبدیل شد و گورستان‌های آن گسترش پیدا کرد.

۳. به دنبال وارد آمدن تلفات سنگینی به صفوف نیروهای ما و احساس نیاز به سلاح بازدارنده‌ای که رهبران ایران را از تداوم جنگ بازدارد، اندیشه دستیابی به سلاح‌های شیمیایی شکل گرفت. جوامع سرمایه‌داری مادی‌گرا، در صورت فراهم آمدن سودهای هنگفت، منبعی اساسی برای تهیه مخفیانه سلاح‌های ممنوعه تلقی می‌شوند. عراق به صورت گسترده‌ای از این مسئله استفاده کرد. غرب نیز مادامی که از سلاح‌های شیمیایی برای مصالح سیاسی و نظامی‌اش استفاده شود، چشمان خود را می‌بندد. عراق کار تولید ماده «CS» با تأثیرات محدود را آغاز نمود. پس از آن با پیشرفت صنایع شیمیایی، ماده «خردل» را که به ایجاد تاول‌های پوستی منجر می‌گردد تولید نمود. این تاول‌ها به ندرت می‌تواند به مرگ شخص منجر شود. در سال ۱۹۸۵ این روند گسترش پیدا کرد و به تولید ماده‌های مهم «زارین» و «تابون» منجر گردید که در نبرد اشغال فاو توسط ایرانی‌ها در فوریه ۱۹۸۶، از این دو عامل به صورت گسترده‌ای استفاده به عمل آمد. همان طور که قبلاً اشاره کردم، در این نبرد ۴۵ هزار نفر از نیروهای مهاجم ایرانی را مصدوم ساختم. اگر کاربرد این سلاح‌ها نبود، اوضاع به ضرر ما شکل می‌گرفت. زیرا ما در این نبرد ۲۶ فروند از مدرن‌ترین هواپیماهایمان را از دست دادیم.

دومین دفعه به کارگیری گسترده دو ماده «زارین» و «تابون» در منطقه «شیخ صالح» ایران واقع در شرق «دربندخان» و در منطقه عملیاتی میانی بود. در این منطقه سپاه پاسداران نیروی انبوهی را برای حمله به نیروهای ما در قلمرو خاک عراق آرایش داده بود که حدود دو روز پیش از آغاز این حمله، ۵۰ فروند هواپیمای جنگنده مجهز به بمب‌های شیمیایی تجمع نیروهای ایرانی را هدف قرار دادند و این حمله را سرکوب کردند. به طوری که بیمارستان‌های کرمانشاه از هزاران مصدومی موج می‌زد که به طور موقت از صحنه نبرد تخلیه شده بودند.

طرح حمله شیمیایی به شهر تهران، پایتخت ایران نیز تهیه شده بود.^۱ اما گسترش بناهای عمودی شهر، کار را پیچیده می‌نمود. زیرا شهروندان به راحتی می‌توانستند با رفتن به طبقات بالاتر، از تماس با مواد سنگین سمی در امان بوده و خود را از شر گازهای شیمیایی مصون نگه دارند. راه مقابله با این کار شکستن شیشه‌های پنجره‌ها و پس از آن نفوذ گاز به داخل منازل با یک حمله سنگین موشکی و هوایی بود. ولی بروز تحول در وضعیت نظامی جنگ به نفع عراق، سبب گردید تا از این اندیشه صرف نظر شود.

مجموع تلفات ایران بر اثر به کارگیری سلاح‌های شیمیایی، حدود ۲۵ هزار کشته و ۶۵ هزار مصدوم بود. بالاخره صدام اجازه داد تا در انبارها و کارخانجات تولید بمب‌های شیمیایی در برابر بازرسان بین‌المللی گشوده شود و هیچ یک مخفی نماند.

۴. جنگ با ایران، با توجه به خون‌ها و اموالی که تباه گردید برای عراق بسیار گران تمام شد. همه این مصیبت‌ها بر اثر نادانی در ارزیابی صحیح امور و

۱. همراه با حملات موشکی عراق به تهران در اسفند سال ۱۳۶۶ شایعه امکان استفاده عراق از سلاح شیمیایی به نحو گسترده‌ای گسترش یافت و نگرانی زیادی را در مردم به وجود آورد. این اظهارات نویسنده نشان‌دهنده تلاش عراق برای به کارگیری سلاح شیمیایی می‌باشد. انتشار شایعات نیز احتمالاً بخشی از عملیات تبلیغات روانی عراق بوده است.

اصرار و سختگیری برای طرف مقابل و همچنین به کارگیری نادرست نیروها و ضعف علمی و تکنولوژیکی به وجود آمد.

۵. ایرانی‌ها برای برانگیختن روحیه شور و غرور ملی بر مسائل روحانی تأکید می‌نمودند. این در حالی بود که آنها در تأمین وسایل تدارکاتی جنگ از جمله جنگ‌افزار و سوخت و ارزاق با مشکلات جدی مواجه بودند. تا جایی که مجبور شدند برای جمع‌آوری کمک‌های مالی و کالا و حتی قرص نان به منظور ادامه فعالیت نیروهایشان از مساجد استفاده نمایند.

با توجه به محاصره نظامی ایران و خودداری غرب و بیشتر کشورهای شرق از فروش تجهیزات رزمی مورد نیاز ایران و با توجه به فروپاشی ارتش منظم ایران، به دنبال تصفیه‌های گسترده‌ای که بعد از سقوط شاه دامنگیر آن گردید، ایران به نیروهای غیرمنظم، شامل سپاه پاسداران و نیروهای بسیج و کمیته‌های انقلاب تکیه نمود. این نیروها در جنگ، در زمینه به کارگیری سلاح‌های فردی همچون موشک‌اندازهای آرپی جی، «توپ‌های ۱۰۶ میلی‌متری ضد تانک» و موشک‌های «تاو» بسیار خوب عمل کردند و زیان‌های قابل توجهی را به نیروهای زرهی ما وارد آوردند. اما در به کارگیری نیروهای زرهی و مکانیزه تا حدود زیادی عقب بودند و این خود معلول عوامل متعددی بود؛ مثل: قدیمی بودن تانک‌ها و عدم نگهداری خوب از آنها و برخورداری نیروهای ما از تانک‌های مدرن «تی - ۷۲».

نیروهای ما از قدرت آتش انبوه بهره‌مند بودند. علاوه بر آن امکان جایگزین نمودن مستمر و فوری تجهیزات رزمی را که در طول نبرد از بین می‌رفتند، داشتند. اما مشکل بزرگ آن بود که در طول روز، تانک‌ها به جای توپخانه عمل می‌کردند و شب‌ها باری بر دوش نیروهای پیاده بودند. از آنجا که قصد داشتیم کل جبهه را حفظ نماییم، نیروهای ما به صورت فراگیر گسترش پیدا می‌کردند و همین مسئله سبب می‌شد تا نتوانیم دست به پیشروی‌های سریع بزنیم. می‌توان گفت که تا آوریل ۱۹۸۸ آن طور که باید و شاید از قدرت آتش و

حرکت، به صورت صحیح بهره‌برداری به عمل نیامد. همچنین عملیات مشترکی بین نیروهای زرهی و هوانیروز صورت نگرفت.

نیروهای سپاه پاسداران وارد نبردهای سنگینی شدند. هنگامی که گروهی از آنها به اسارت درمی‌آمدند، معلوم می‌شد که به آنها تلقین شده که مزار ائمه [ع] پشت خاکریزهایی که آنها درصدد اشغال آن و بیرون راندن نیروهای ما از آنجا بوده‌اند،^۱ قرار دارد.^۲ بسیاری از آنها حاضر نبودند سنگرهای انفرادی خود را ترک کنند، مگر گلوله مستقیم تانک و یا جنگ‌افزار دیگری به طرفشان شلیک شود. نیروهای سپاه پاسداران به خوردن غذای آماده بسنده می‌کردند و گاهی نیز با خودشان مقدار اندکی پسته، بیسکویت و یا نان خشک حمل می‌کردند.

۶. نیروی هوایی ما در مراحل اولیه جنگ از ارتفاع بالا، یعنی چیزی بین ۲۲ تا ۲۴ هزار پا، اقدام به بمباران مراکز تجمع و مواضع استقرار نیروهای ایرانی می‌کرد. علت بمباران از ارتفاع بالا آن بود که [هواپیماها] از تیررس جنگ‌افزارهای ضد هوایی کوتاه برد ایران در امان باشند. این یکی از بدترین شیوه‌های استفاده از نیروی هوایی در جنگ بود. چرا که در هواپیماهای ما، ابزار نشانه‌رویی و شلیک مناسب از ارتفاع بالا پیش‌بینی نشده بود. خلبان‌های ما با پرتاب کورکورانه بمب‌هایشان در مناطق گسترده، خود را از شر آنها رها می‌کردند و ما، با وجود ادعای فرماندهی نیروی هوایی مبنی بر اینکه این مسئله به تخصّص آنها مربوط می‌شود، همچنان به این روش، اعتراض

۱. نویسنده برخلاف ادعای خود مبنی بر تربیت مذهبی با این قضاوت در واقع نشان می‌دهد قادر به درک تأثیر اعتقادات مذهبی و ایجاد انگیزه زیارت عتبات و کربلا در روحیه رزمندگان اسلام نیست. به همین دلیل متأثر از تبلیغات غربی‌ها با این موضوع برخورد کرده است.

۲. این اظهار نظر نویسنده مغرضانه بیان شده است، زیرا آنچه در میان اعتقادات رزمندگان وجود داشت و در افزایش انگیزه و روحیه آنها مؤثر بود، گشایش راه کربلا و قدس با شکست رژیم عراق بود. موقعیت کربلا نیز کاملاً در عراق مشخص بود. لذا نیازی به این‌گونه توجیهات برای تهییج در شکستن خطوط دفاعی عراق وجود نداشت و به کار گرفته نمی‌شد.

می‌کردیم. اما در مناطقی که موشک‌های زمین به هوای «هاک» مستقر بود، غالباً نقش نیروی هوایی در عملیات اصلی که عمدتاً باید با خسارت‌های فراوان همراه باشد، محدود می‌گردید.

پس از سال ۱۹۸۵ ایران به موشک‌های دوربرد «سام ۲» ساخت روسیه دست یافت. ماهواره‌های جاسوسی، اولین نقطه استقرار این موشک‌ها را در غرب اصفهان ردیابی کردند. این موقعیت بعدها توانست یکی از هواپیماهای گشتی - شناسایی میگ ۲۵ ما را سرنگون سازد.

یک سال پس از آغاز جنگ، برتری نیروی هوایی ما بر نیروی هوایی ایران افزایش یافت و همین مسئله راه را برای تضعیف بنیه اقتصادی ایران هموار ساخت. حمله به اهداف اقتصادی در سال ۱۹۸۶ مؤثرتر از پیش بود، زیرا با استفاده از تصویربرداری هوایی و تشویق کسانی که با ما برای بازدید از محل بمباران شده و تعیین میزان ضرر و زیان‌های وارده همکاری می‌کردند، می‌توانستیم میزان قدرت ضربه وارده را ارزیابی نماییم.^۱ علاوه بر آن از اطلاعات دریافت شده از ماهواره‌های جاسوسی نیز بهره‌برداری می‌کردیم.

۱. عراقی‌ها غیر از ماهواره و فیلم‌هایی که تلویزیون از محل اصابت بمب و موشک تهیه و پخش می‌کرد و منابع مستقلی که برای جمع‌آوری اطلاعات داشتند، از اطلاعات منافقین بهره‌برداری می‌کردند. منافقین بلافاصله پس از اصابت هر موشک و بمب برای جمع‌آوری اطلاعات از طریق تلفن و یا حضور عناصر آنها در محل، فعال می‌شدند و این اطلاعات را در اختیار عراق قرار می‌دادند.

موازنه استراتژیک بین عراق و ایران

اندیشیدن، قدم اول هر اقدام عاقلانه است. این صفت فطری همه مخلوقات، قطع نظر از تفاوت‌هایی که در ساختار و توانمندی‌های عقلی‌شان وجود دارد، است. در سیاست و اقتصاد و حرکت جامعه و کسب اطلاعات و درگیری‌های مسلحانه نیز ارزیابی اوضاع، اجتناب ناپذیر است. البته در اینجا منظور، عمل کردن به ارزیابی ذهنی فرماندهی کل، به عنوان ارزیابی اوضاع نیست. بلکه منظور ارزیابی فراگیری است که به وسیله کارشناسان فن انجام می‌شود و به وسیله فرماندهان عالی‌رتبه تأیید می‌گردد. در این ارزیابی، کلیه مسائل مرتبط با درگیری مورد توجه قرار می‌گیرد. در هر ارزیابی از اوضاع، لازم است موازنه قوا با توجه به چارچوب و ابعاد درگیری سنجیده شود. اما در درگیری‌های خارجی باید موازنه استراتژیک مورد نظر قرار گیرد.

جنگ عراق با ایران مبتنی بر ارزیابی فراگیر وضعیت نظامی بود. ولی ارزیابی استراتژیک اوضاع صورت نگرفت. از همین روی نتوانست به اهدافش جامه عمل بپوشاند. جنگ با کویت مثال بهتری از فقدان هر نوع ارزیابی از اوضاع است.

تنها چیزی که در جنگ کویت وجود داشت، هذیان‌گویی‌های برخی از چهره‌های خیالباف بود. روشی که به فاجعه منجر شد. گفته‌ای وجود دارد که می‌گوید: «باید از تصمیم‌گیری پیشاپیش و یا گرایش خیالبافانه به یک سمت خودداری گردد. زیرا کسی که چنین کاری انجام دهد، عوامل را به سمت آنچه که در نظر دارد هدایت می‌کند و در این هنگام است که ارزیابی اوضاع به توجیه و کارگردانی خطرناک تغییر جهت پیدا می‌کند.»

همان طوری که قبلاً نیز گفته شد، کمیته بررسی، شامل افسران ستاد، در سال ۱۹۷۸، اوضاع نظامی ایران را مورد ارزیابی قرار داد. ولی رهبران سیاسی، شایستگی درک اهداف استراتژیک (سیاسی - نظامی) اوضاع را نداشتند. امروزه هنگامی که ما به موازنه استراتژیک بین عراق و ایران در سال ۱۹۸۰ نظر می‌افکنیم، به این نتیجه می‌رسیم که از نظر نظامی و سیاسی، آغاز جنگ یک تصمیم اشتباه و از نظر منافع ملی و قومی و انسانی نیز یک جنایت بوده است.

جمعیت [برتر ایران]

جمعیت ایران سه برابر جمعیت عراق است. این اختلاف پیامدهای زیر را به دنبال داشت:

۱. توانایی بالا جهت ادامه نبرد با استفاده از افراد.
 ۲. جایگزینی سریع تلفات جانی.
 ۳. حفظ وضعیت روانی برتر.
 ۴. توانایی تحمل جنگ طولانی. در شرایطی که عراق برای جبران کمبود نیروی انسانی خود سربازان را مجبور می‌کرد چهار برابر مدت رسمی خدمت الزامی خود و یا بیشتر خدمت نمایند، اداره نظام وظیفه ایران، سربازان را به محض گذراندن مدت رسمی خدمت یعنی دو سال، از خدمت رسمی مرخص می‌کرد. در حالی که سربازان عراقی چیزی بین ۱۰ تا ۱۴ سال را در خدمت الزامی زیر پرچم سپری می‌کردند.
- پایان جنگ به رنج‌های آنها پایان نداد، زیرا برخی از آنها زمانی که وارد ارتش شدند ۱۸ سال داشتند و وقتی از خدمت ترخیص شدند، سنشان به ۳۰ سال رسیده بود. آنها نتوانستند برای ساختن زندگی خصوصیشان گامی بردارند. دولت نیز به وضعیت مالی آنها کوچک‌ترین توجهی نکرد. عراق مجبور شد درهای خود را به روی میلیون‌ها کارگر خارجی که میلیارد‌ها دلار از ثروت عراق را به خارج بردند بگشاید و این یک اشتباه فاحش بود. تعداد زیادی از آنها در بافت اجتماعی

و آداب و رسوم عراق آشفتگی به وجود آوردند. حضور یک میلیون و سیصد هزار نفر عراقی در ارتش و جیش‌الشعبی [نیروهای مردمی] برای آن بود که ما به نیروی کار نیاز داشتیم. ولی برنامه‌ریزی نادرست و نبودن مقررات و روش‌های کاری صحیح منجر به بروز معضلات بزرگی گردید.

۵. توانایی در کنترل جبهه به صورت متعادل و در اختیار داشتن تعداد قابل توجهی از نفرات. (تبدیل نمودن این برتری به یک معضل اقتصادی برای ایران مستلزم اقدامات گسترده و فراتر از حدّ توان ما بود.)

مساحت [برتر ایران]

مساحت ایران حدود ۳/۷ برابر مساحت عراق است. با توجّه به دلایل زیر، اختلاف در مساحت برای ایران، یک نقطه قوت واقعی تلقی می‌شد:

۱. توانایی گسترش اهداف حیاتی در مناطق مختلف و گزینش شده براساس اصل دفاع برتر.

۲. امکان توزیع هواپیماها، انبارهای مهمات و ذخایر در مناطق خارج از برد هواپیماهای ما و یا در مناطقی که امکان ارائه اقدامات حفاظتی و دفاعی قابل توجهی فراهم بود.

۳. در هنگام نزدیک شدن هواپیماها، وقت کافی برای هشدار در اختیار دارد. (این مسئله در دو منطقه میانی و جنوبی عراق که زمین باز و گسترده است و در ایران که به جز قسمتی از جنوب غربی این کشور، سایر مناطق کوهستانی و صعب‌العبور است نمود بیشتری داشت. زیرا سرزمین باز ما امکان دید گسترده‌ای را فراهم می‌کرد. در حالی که عکس این مسئله در طرف مقابل صادق بود.)

۴. دور بودن اهداف استراتژیک جمعیتی و صنعتی و... ایران از مرزها. (باوجود اینکه رژیم عراق از هر روش و وسیله‌ای استفاده کرد، ولی خسارت‌های وارد شده به تأسیسات ایران اندک بود و از طرفی نمی‌شد جنگ را در مناطق متروکه و یا غیر استراتژیک به پایان رساند. اشغال تعدادی از

شهرهای ایران نیز نتوانست روند جنگ را تحت تأثیر قرار دهد. زیرا شهرهای اصلی، خارج از تیررس ما بودند. در زمینه دفاع هوایی، داشتن مسافت گسترده یک مشکل و یک بار اضافی تلقی می‌شود، ولی نفوذ به مناطق وسیع و اخلال در آنها نیز مستلزم داشتن بازویی قوی و کارآمد است).

۵. مناطق غربی ایران دارای شرایط زمینی متضادی است. هم مناطق کوهستانی و بسیار صعب‌العبور به چشم می‌خورد و هم مناطق ناهموار و هم مناطق بازی که می‌توان آنها را به زیر آب برد. وجود موانع آبی و گلوگاه‌ها و تنگه‌های متعدد کوهستانی در به کارگیری نیروها در عمق مناطق، تأثیر به‌سزایی داشت. برای مثال در صورتی که تصمیم گرفته می‌شد در عمق رخنه نماییم، این کار مستلزم به کار بردن نیروهای زیادی به منظور کنترل تقاطع‌ها، گلوگاه‌ها، عوارض، معابر و جاده‌های فرعی بود که از توان ما خارج بود؛ به ویژه که طرف مقابل ما از اراده قوی و روحیه جنگی برخوردار بود.

منابع اقتصادی [برتر ایران]

ایران دارای منابع اقتصادی متعددی است:

۱. منابع آبی بسیار، از جمله: رودخانه‌ها، آب‌های عمقی و شبه سطحی، دریاچه‌ها، ذخایر آب موجود در پشت سدهای عظیم، آب‌های سیل و باران، آب‌های محلی و آب‌هایی که از بیرون به سوی ایران سرازیر است.
۲. بیش از ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی ایران، زمین‌های حاصل‌خیز کشاورزی است.
۳. مناطق توریستی و باستانی مهم.
۴. ذخایر نفتی قابل توجهی در ایران وجود دارد و ایران دارای سهمیه‌ای مشابه عراق برای صدور نفت است. (این مقایسه تا پیش از جنگ کویت است.) همچنین ایران دارای قدرت پالایش نفت در سطحی بیش از نیاز محلی است.

۵. تولیدات صنعتی قابل توجهی در زمینه‌های صنایع حیاتی و بسیار پیشرفته‌تر از صنایع ما [در ایران] وجود دارد. صنایع نظامی نیز رو به گسترش تدریجی است.

۶. ایران تجربه خوبی در زمینه تجارت خارجی و بازاریابی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد.

۷. برنامه‌ریزی خوب در زمینه مصرف و یا مصرف بهینه در سطح فرد، جامعه و دولت.

با وجود اینکه درصد بیسودی تا پیش از سرنگونی شاه حدود ۵۰ درصد بود، ولی اکنون سطح علمی و آموزشی و فنی و حرفه‌ای ایران در مقایسه با کشورهای منطقه، در شرایط خوبی قرار دارد. ما از سال ۱۹۷۴ آموزش فنی و حرفه‌ای ایران را با دقت تحت کنترل داشتیم و آن را به عنوان یکی از معیارهای اساسی پیشرفت مورد توجه قرار می‌دادیم.

موقعیت جغرافیایی [مهم ایران]

۱. ایران از موقعیت جغرافیایی بسیار مهمی بهره‌مند است. این موقعیت جغرافیایی مهم، نقاط قوت قابل توجهی را برای ایران به ارمغان می‌آورد. این نقاط و تأثیرات استراتژیک آنها باید مورد توجه قرار گیرد.

(الف) وجود سواحل طولانی دریایی، یک سری تسهیلات دریایی فراهم آورده و امکان ایجاد تعداد زیادی بندر را در اختیار ایران گذاشته است.

(ب) امکان گسترش کشتی‌های جنگی در نقاط متعدد، به منظور پیشگیری از نابود شدن کشتی‌ها، بر اثر بمباران ناگهانی وجود دارد.

(ج) استقلال عمل در تجارت خارجی و پرهیز از تجارت به روش عبور از طریق دیگر کشورها، بخش عمده تجارت این کشور را تحت تأثیر قرار داده است.

(د) پمپاژ و صدور نفت به بازارهای جهانی به صورت مستقیم و بدون نیاز به تسهیلات و یا عقد قرارداد با کشورهای همسایه و بی‌نیاز از پرداخت

عوارض و هزینه‌های مالی هنگفت صورت می‌گیرد. در نتیجه از فشارهای سیاسی اعمال شده بر صادرات نفتی در امان است.

ه) توانایی پذیرش شناورهای مختلف را بر روی آب‌های خود دارد.

۲. کنترل تنگه هرمز با توجه به اشراف مستقیم ایران بر این تنگه از طریق جزایری که گرداگرد آن وجود دارند. (مثل جزیره‌های سیری، ابوموسی، تنب بزرگ، تنب کوچک، قشم، کیش،^۱ جاسک^۲ و...).

۳. در صورت بروز یک جنگ منطقه‌ای، بدون دخالت ایالات متحده آمریکا و یا یک قدرت دیگر، ایران می‌تواند هر نوع تردد را اعم از کُلی و جزئی در تنگه هرمز، تحت کنترل خود قرار دهد. همچنان که ایران می‌تواند با استفاده از سواحلش تداوم تجارت خود را در داخل و یا خارج از تنگه هرمز از طریق دریای عمان تضمین نماید. علاوه بر آن ایران دارای یک پایگاه اساسی در چابهار است. ایران در طول جنگ توانست بازرگانی را در بنادر عراق، به صورت کامل متوقف نماید.

۴. دریای خزر در شمال ایران می‌تواند تجارت و تسهیلات دریایی، هرچند کمتر از سواحل جنوبی، را در اختیار ایران بگذارد. ولی جنگ در جنوب اثری در شمال ندارد همچنان که در شمال اثری در جنوب ندارد.

۵. همسایگی با کشورهایی که با یکدیگر اختلاف دارند و یا از حیث سیاسی رقیب یکدیگرند؛ مثل: اتحاد شوروی [سابق]، ترکیه، افغانستان، پاکستان و عراق.

داشتن مرزهای باز از طریق دریاها امکان همکاری‌های چند جانبه را فراهم می‌سازد. در حالی که رژیم حاکم در بغداد، پس از تجاوز به کویت خود را در محاصره کشورهای قرار داد که اختلاف و کینه‌ورزی‌ها و یا جنگ‌های خونین با آن داشتند.

۱. موقعیت جزیره کیش ارتباطی با تنگه هرمز ندارد. تنها جزایر قشم، هرمز و لارک برای کنترل تنگه هرمز مفید است.

۲. لارک صحیح است.

عوامل روحی ادر ایران]

نود و هشت درصد جمعیت ایران، مسلمانند و اکثریت قریب به اتفاق آنها (حدود ۸۵ درصد) پیروان مذهب جعفری هستند. افراد اهل تسنن در شمال غرب ایران و در میان کردهای استانهای کردستان و ارومیه و در منطقه ترکمن صحرا پراکنده شده‌اند.^۱ جمعیت افراد اهل تسنن بر مبنای آمارگیری‌های سال ۱۹۷۶، حدود ۷۵۰ هزار نفر بوده است که در حال حاضر به یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر رسیده است. اما اکثریت قریب به اتفاق آذربایجانی‌ها و درصد بالایی از کردهای استانهای کرمانشاه و ایلام و تمام اعراب خوزستان را شیعیان تشکیل می‌دهند. ایران در طول حاکمیت صفوی‌ها به مذهب جعفری و یا تشیع گروید. منظور از شیعه کسانی هستند که پیرو امام علی^(ع) (کرم‌الله وجهه) هستند.^۲ اما نامگذاری اصلی آنها به نام امام جعفر صادق^(ع) یکی از پنج امام مجتهد اسلام بازمی‌گردد.^۳ مذهب جعفری در ایران با توجه به مبارزات شدیدی که به رهبری روحانیت علیه حکومت شاهنشاهی در زمان رضاشاه پهلوی و پسرش محمدرضا پهلوی رهبری گردید، از ماهیت انقلابی برخوردار شد. انقلاب ایران محمدرضا پهلوی را در فوریه ۱۹۷۹ سرنگون نمود و او پس از ترک ایران به دنبال پیروزی انقلاب، در مصر فوت کرد. شاه خود را وارث کسری، پادشاه پادشاهان و مالک زمین می‌دانست و چنین تصوّر می‌کرد که شرایط برای مدرنیزه کردن ایران و ایجاد ارتباط کامل بین ایران و غرب فراهم شده است. او از شرایط پیچیده‌ای که به دنبال درگیری اعراب و اسرائیل پدید آمده بود بهره‌برداری کرد. ولی یک سری عوامل محلی و همچنین قدرت گسترش

۱. منطقه جنوب شرقی (سیستان و بلوچستان) ذکر نشده است.

۲. تعریف ناقص است. زیرا شیعیان جعفری به امامت مخصوص ائمه اثنی عشر^(ع) اعتقاد دارند. زیدیه، اسماعیلیه، کیسانیه و... نیز پیرو امام علی^(ع) هستند.

۳. توضیح ناقص است.

نهادهای دینی و تأثیرات شدید روانی آنها بر کلیهٔ اقشار را نادیده گرفته بود. با وجود اینکه نیروهای مسلح او به کمک هزاران کارشناس آمریکایی و غیرآمریکایی آماده شده بودند و تا حدود زیادی در برابر خیزش انقلابی انسجام خود را حفظ کردند، ولی سرانجام در برابر ارادهٔ اکثریت قریب به اتفاق مردم که با دست خالی به خیابان‌ها ریخته و فقط به سلاح دین مجهز بودند، ناتوان ماندند. سرنگونی شاه واقعیت‌های زیر را اثبات کرد:

. در موازنهٔ قوا و همچنین موازنهٔ منافع و مصالح ایران و کشورهای جهان، تحولات سیاسی و نظامی روی داد.

. تغییرات ریشه‌ای در روابط و ارتباطات خارجی ایران و تحول شدید در نوع نگرش به اسرائیل، سادات، غرب و به ویژه ایالات متحدهٔ آمریکا به وجود آمد.

. نقش ایران به عنوان ژاندارم منطقه پایان یافت.

. روند تدریجی دین‌زدایی (لائیک) در ایران، به صورت دفعی پایان یافت.

. اولین حکومتی که نقش مذهب جعفری اثنی عشری را در عصر نوین ایفا نماید، ظهور کرد. چشم‌های شیعیان جهان سوم به این حکومت دوخته شده است.

. زمان امپراطوری‌ها و دیکتاتوری‌ها به پایان رسیده است و هرکس از این زمره سرنگون شود، دیگر هیچ‌گاه باز نمی‌گردد.

. یک روش انقلابی جدید از طریق اجرای قاطعانهٔ اسلام شیعی و ادغام سیاست در دین ظهور پیدا کرد.

در برابر چنین خیزش انقلابی سهمگین و با توجه به احساس میلیون‌ها مردمی که به خاطر احساس پیروزی و قدرت انقلابی و ژرفای دینی سراز پا نمی‌شناختند، ما ناگهان به خاطر دیکتاتوری و خودکامگی موجود در کشورمان، بدون آنکه حسابگری و تحلیلی منطقی داشته باشیم، خود را در خط تماس و برخورد مستقیم با این جریان جدید قرار دادیم.

نیروهای نظامی [ایران]

هنگامی که جنگ در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز گردید، قدرت نظامی عراق و ایران از جهت ساختار و تعداد یگان‌ها تا حدود زیادی شبیه به هم بود. ولی یگان‌های توپخانه ایران به خاطر تعداد، کالیبر و انواع توپ‌ها در شرایط بهتری بود. اما اوضاع کلی به نفع ما بود. برتری توپخانه ایران به خاطر وجود پنج گروه توپخانه تحت فرماندهی قرارگاه کل فرماندهی نیروی زمینی بود. این نیروها شامل حدود ۳۰ گردان سنگین و متوسط بودند. در آن هنگام نیروهای سپاه پاسداران راه خود را در جهت تکامل پیدا نکرده بودند و به جز تانک‌های تی - ۷۲، تانک‌های ما بهتر از تانک‌های ایران نبود.

به کارگیری زور [در عراق]

به کارگیری گسترده زور باید مبتنی بر عوامل اساسی باشد، مثل:

۱. وجود تهدید جدی به گونه‌ای که امنیت کشور را در معرض خطر قرار دهد. با این همه باید مردم و نیروهای مسلح نسبت به وجود چنین خطری مجاب شده باشند.
۲. در نظر گرفتن جنبه‌های حقوقی و سیاسی به منظور پرهیز از پیامدهای خطرناک بین‌المللی.
۳. عادلانه بودن قضیه مورد ادعا، یعنی اینکه جایگزین‌های دیگری برای تحقق حقوق مشروع مورد نظر وجود نداشته باشد. در عین حال این حقوق مشروع نیز می‌باید به اندازه خود جنگ بزرگ باشد.
۴. خودداری از زیاده‌روی در به کارگیری زور و برقراری تعادل بین احتمالات مختلف و میزان سود و زیان.

۵. کسب اطمینان قطعی از فراهم بودن قدرت رزمی و مالی و سیاسی به منظور تحقق پیروزی.
۶. مراعات جنبه‌های تاریخی و روانی به گونه‌ای که اجازه برانگیخته شدن کینه‌ورزی‌ها و دشمنی‌های بلند مدت را ندهد.
۷. اطمینان از بازتاب‌های مثبت به کارگیری زور، در جبهه داخلی، به ویژه با توجه به شرایط پیچیده‌ای که در داخل عراق وجود دارد.
۸. تصمیم‌گیری برای آغاز جنگ باید توسط مردم صورت گیرد، زیرا این قضیه با سرنوشت و آینده آنان و نسل‌های آینده ارتباط دارد.

اختلال استراتژیک [عراق در برابر ایران]

مهم‌ترین نقاط اختلال یا ایجاد ضعف استراتژیک عبارت است از اشتباه محاسبات در سطح عالی تخصص‌های عمومی یا ویژه؛ این مسئله ما را به طرح پرسش‌های زیر وادار می‌سازد:

۱. در شرایطی که فاصله اهداف استراتژیک و بزرگ در کشوری صدها کیلومتر دورتر از مرزها باشد، نفوذ فراگیر به این کشور آن هم در عمقی بین یک تا چند صد کیلومتر می‌تواند کارساز باشد؟
۲. چگونه می‌توان شرایطی را پذیرفت که طی آن پایتخت و کلیه استان‌های ما در تیررس هواپیماهای طرف مقابل باشد همچنان که اکثریت قریب به اتفاق این شهرها نیز در تیررس موشک‌های آنها باشد، در حالی که ما تا سال آخر جنگ از قدرت واقعی برای انجام اقدام مشابه در مورد تهران و شهرهای بزرگ ایران ناتوان بودیم. (البته به جز آنچه که توسط هواپیماهای اصلاح‌شده میگ ۲۵ صورت گرفت. این هواپیماها از ارتفاع بسیار بالا (۷۰ هزارپایی) - با توجه به عدم امکان استفاده از بمب‌افکن‌های سنگین و اندک موجود - به صورت کورکورانه اقدام به پرتاب بمب‌هایشان می‌نمودند.)

۳. آیا ما می‌توانستیم نیروی هوایی ایران را با ضربات غافلگیرانه هوایی نابود سازیم؟ آیا ما سلاح‌های هوشمند لیزری در اختیار داشتیم تا به وسیله آنها بتوانیم هواپیماهای نهفته در پناهگاه‌های مستحکمشان را نابود سازیم؟ بدیهی است که نه! وجود اختلال در موازنه هوایی و سپس متحول شدن آن به نفع ما، به خاطر موضعگیری‌های بین‌المللی و پشتیبانی سنگین مالی و وام‌های هنگفتی بود که در طول سال‌های جنگ به دست آوردیم.

۴. آیا تداوم جنگ به مدت ۸ سال با تمام مصیبت‌هایی که به دنبال داشت، نشانه موفقیت برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری در جنگ بود؟!
۵. آیا [عراق در] این جنگ توانست حتی یکی از اهداف استراتژیک خود را محقق سازد؟

۶. آیا مأموریت مقابله با ایران یک مأموریت صحیح و درست برای عراق بود؟
آیا صحنه ایران جای مناسبی برای از خود گذشتگی فراوان عراقی‌ها بود؟
۷. اینک که حدود ۱۶ سال از شعله‌ور شدن آتش این جنگ می‌گذرد، از لحاظ نظامی، امنیتی و اقتصادی، شرایط و وضعیت هر یک از دو کشور ایران و عراق چگونه است؟

۸. از اینها گذشته چه کسی تاوان جنگ را پس داده است؟ آیا شهدا و قربانیان و معلولین و یتیم‌ها و بیوه زنان و اسرا و کودکان و نسل‌های بعدی ما که میلیاردها دلار خسارت دیده‌اند، نیستند که تاوان جنگ را پس دادند؟ با تمام این اوصاف صدام باز هم می‌گوید که جنگ با افتخار و عظمت آفرین بود! ما به عظمت ساخته و پرداخته صدام در برابر عقب‌ماندگی‌ها، ویرانی‌ها و دشمنی‌هایی که به وجود آمده، چه نیازی داریم؟

۹. آیا این جنگ منطقه را وارد یک مسابقه تسلیحاتی با آینده‌ای نامعلوم نکرده است؟ چنین جنگی می‌تواند پیامدهای زیر را داشته باشد:

. درآمدها تا حد ورشکستگی به هدر رفت. هر چند کشورهای خلیج [فارس] به خاطر کمی جمعیت و زیاد بودن درآمدهایشان به اندازه ما متضرر نشدند، ولی عراق به دلیل شرایط سیاسی، جمعیتی، جغرافیایی و اجتماعی وضعیت کاملاً متفاوتی پیدا کرده است.

. مشکلات نژادی در شمال عراق هنوز تمام نشده و این مشکل، منابع مالی و انسانی قابل توجهی را به هدر داده است.

. وجود نابسامانی‌ها و اهرم‌های فشار داخلی به خاطر در پیش گرفتن سیاست‌های نادرست.

. عراق یک اشتباه سیاسی متفاوت با آنچه که در کشورهای خلیج [فارس] جریان دارد، مرتکب شده است. هیچ عراقی وجود ندارد که وارد حزب نشده و یا به یک جریان گرایش نداشته باشد. نگرش مردم نسبت به حاکم خود یک نگرش منفی است و او را فردی غاصب و مستبد می‌دانند. این نگرش مردم با توجه به اینکه فقط گروه اندکی در عراق عزیز گردیده و اکثریت ذلیل شده‌اند و از نعمت‌های الهی محروم گردیده‌اند، چندان هم اشتباه نیست.

. همسایگی عراق با کشورهای غیر عرب مشکلات فراوانی به وجود آورده است.

. کشورهای خلیج [فارس] کار سازندگی را آغاز کرده‌اند. در حالی که ما یک خانواده بسیار کوچک را برای ایجاد تحول در شیوه حکومت در نظر گرفتیم، دیواره‌های این مجموعه با اولین تکان‌ها فرو ریخت و ما جنگ‌هایی را آغاز مودیم. این خانواده در ادبیات عراق و روزنامه داخلی حزب بعث در اوایل دهه ۱۹۷۰، به ما گفتند: «شیوه سازندگی کشورهای خلیج [فارس]، باعث بروز فاجعه برای ما خواهد شد. آوردن شرکت‌هایی از جنوب شرق آسیا به همراه ده‌ها هزار کارگری که در اردوگاه‌های سازمان یافته کار می‌کنند، باعث فاجعه می‌شود. آنها در آموزش‌های نظامی و غیرنظامی شرکت جسته‌اند و این مسئله به صورت ناگهانی، به اشغال نظامی خلیج [فارس] منجر خواهد شد. یک ربع قرن دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد؟» آنها کشور خود را ساخته‌اند و ما

پول‌هایمان را خرج جنگ‌های داخلی و خارجی کرده‌ایم. برادران و پسرعموهای صدام ثروت‌های ما را تحت پوشش طرح‌های موهوم و دروغین بین خود تقسیم کرده‌اند. طرح‌هایی که به وسیلهٔ پیمانکاران محلی اجرا گردیده، به صورت بدی اجرا شده است؛ زیرا رژیم اجازهٔ ایجاد شرکت‌های واقعی سازندگی و عمرانی را نمی‌دهد.

. در شامگاه جنگ با ایران، ذخایر ارزی ما بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار بوده است؛ پس درآمدهای قبلی نفت کجا رفته است؟ در سال ۱۹۸۰ درآمدهای ما به بیش از ۲۵ میلیارد دلار می‌رسید. رژیم به بدترین شکل ممکن از این ثروت‌ها استفاده کرد. گسترش تأسیسات نفتی نیز به صورت نادرستی انجام شد. درآمدهای نفتی ما، ۱۰ سال پیش از آغاز جنگ با ایران ۲۰ برابر شده بود. در حالی که درآمدهای عربستان سعودی ۸۵ برابر، کویت ۹۲ برابر و امارات ۸۰ برابر بیشتر شده بود. ما دومین ذخایر نفتی جهان را در اختیار داریم.

. مسئله‌ای که مربوط به مسابقهٔ تسلیحاتی می‌شود، مسئلهٔ از بین رفتن اعتماد و اطمینان و از میان رفتن ثبات است. همین مسئله به بروز انفجار بزرگی منتهی گردیده که کنترل ابعاد آن دشوار است. بحث جنگ ایران و عراق را با ذکر جمله‌ای از صدام، در نامهٔ ۲۱ آوریل ۱۹۹۰، خطاب به رئیس‌جمهور ایران به پایان می‌برم. او اعتراف می‌کند که یک عامل تحریک‌کننده در جنگ وجود داشته است (احتمالاً قدرت‌هایی که در جنگ بین دو کشور دخالت داشته‌اند، تلاش می‌کنند بار دیگر آتش آن را برافروزند). آیا این اعتراف او کافی نیست که وی تحت تأثیر فریب و تحریک دیگران واقع شده است؟ آیا این همان مجد و عظمت است؟

. سیاست جنگ‌ها، توهم رهبری، تحت تأثیر تحریکات و وعده‌های دیگران واقع شدن و پاسخگویی و خودباختگی در مقابل ستایش دروغین، نه تنها منجر به هدر رفتن ذخایر اقتصادی می‌شود، بلکه بهره‌برداری و انباشت آن را نیز تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد. برنامه‌ریزان سیاسی مشاهده می‌کنند که پاسخگویی فراگیری که صدام از آن دم می‌زند، حاکی از نبوغ شخصی او نیست.

در اولین مراحل جنگ، صدور نفت عراق به صورت کلی متوقف گردید. از همین رو، چند کشور عربی به نیابت از عراق، کار صادرات نفت را به عهده گرفتند، تا به تعهدات عراق عمل نمایند. هرچند که این اقدام یک اقدام پسندیده تلقی می‌شود، ولی در واقع وام‌هایی بود که در کارنامه این ملت ثبت شد. این نشان می‌دهد که طراحان جنگ، وضعیت جغرافیایی و سیاسی عراق را مد نظر قرار نداده بودند.

اما در مقابل مشاهده می‌کنیم که نفت ایران، با وجود توانمندی‌ها و پیشرفت‌های تکنولوژیکی که با اجازه کردن هواپیماهای «سوپراتاندارد» فرانسه در سال ۱۹۸۴، نیروی هوایی ما را متحول نمود، همچنان به بازارهای جهانی سرازیر می‌شد. هواپیماهای سوپراتاندارد مجهز به موشک‌های "گزوسه" ساخت فرانسه بود. هواپیماهای پیشرفته میراژ که وارد سیستم نیروی هوایی ما شدند نیز توانایی پرتاب این موشک‌ها را دارا هستند. نیروهای ما ده‌ها حمله هوایی و موشکی، علیه تأسیسات نفتی و پایانه‌های صدور نفت ایران انجام دادند و زیان‌های سنگینی را نیز به آنها وارد آوردند، ولی متوقف نمودن صادرات نفت ایران، به علت محدودیت توانایی هوایی ما و همچنین دوردست بودن بسیاری از اهداف ایرانی‌ها، خارج از توان ما بود. علاوه بر آن ایرانی‌ها، برای کاهش زیان‌های جنگ به نفت‌کش‌ها و کشتی‌های بازرگانی دست به ابتکار جدیدی زدند. آنها وسیله‌ای ساختند که امواج راداری خاصی را منعکس می‌کرد و آنها را روی کشتی‌های قدیمی و یا کشتی‌های متروکه نصب می‌کردند. سپس آن کشتی‌ها را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حرکت می‌دادند. این اجسام عبارت بودند از قطعات فلزی با اشکال هندسی مختلف که بر سطح کشتی نصب می‌شدند، ولی روی صفحات رادار هواپیماهای ویژه ما به عنوان اهداف بزرگ دریایی تلقی می‌گردیدند. ما ده‌ها فروند موشک را برای نابودسازی چنین اهدافی به هدر دادیم، بدون اینکه قبل از به کارگیری امکانات اطلاعاتی خودمان، هیچ‌گونه هشدار از سوی کشورهای دوست دریافت نماییم.

اینها نشان می‌دهد که فرسوده شدن ما و همچنین به درازا کشیده شدن جنگ خواسته دیگران بود. همچنین آنها با دستیابی ایران به مقادیر محدودی ارز موافق بودند. آنها خواهان آن نیز بودند که صدور نفت ایران و عراق کاهش یابد. هرچند شاید این کاهش، موجب بالا رفتن قیمت می‌شد؛ اما این امر - گران شدن برای دوره‌ای کوتاه - آسیبی همگانی و فراگیر دربرداشت و از طرفی با وجود آنکه موشک‌های شلیک شده هزینه دربرداشت، اما همه آن به صورت وام و بدهی بر عهده مردم عراق ثبت می‌شد. نمی‌دانم که آیا آنها در چنین حساب و کتابی درست عمل کرده‌اند یا نه؟ و آیا می‌دانستند که این پول به آنها بازمی‌گردد یا خیر؟!

بنابر گواهی یکی از طراحان اصلی سیاست امریکا (کیسینجر)، عملیات نابودسازی، یک پدیده موجه است. او می‌گوید: «جنگ عراق با ایران [اولین جنگ در تاریخ است که آرزو می‌کنیم هر دو طرف شکست خورده از آن بیرون بیایند. صدام هم می‌گوید: «قصد داشتم آن را "روح قادیسیه" بنامم، ولی رفقای ما در فرماندهی انقلاب عراق اصرار داشتند نام آن را "قادیسیه صدام" بگذاریم.» آنها با او تعارف کرده‌اند، زیرا به خوبی می‌دانستند که وی با تکرار کردن «قادیسیه سعد بن ابی وقاص» دنبال چه اهدافی است؛ پس بهترین نام را برگزیدند. این قادیسیه با تمام مصیبت‌هایی که به دنبال دارد قادیسیه صدام است. صدام بارها گفته است: «تبلیغات شایسته، تبلیغاتی است که بتواند موقعیت‌های بغرنج را پوشش دهد و آن را به پیروزی تبدیل نماید.» ولی او هیچ‌گاه به مخیله‌اش راه نمی‌داد که ندای حق را نمی‌توان برای همیشه خفه کرد.

کتاب دوم

بعد از جنگ با ایران

رابطه با مصر

بعد از انقلاب ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲، گروه افسران آزاد به رهبری رئیس‌جمهور فقید جمال عبدالناصر سیاست خود را بر اساس خط ناسیونالیستی بنا نهادند. آنها توانستند با توسل به این راه و روش، نقش اول را در رهبری ملت‌های عربی که چشم به افق‌های جدید دوخته بودند و در اندیشه تحقق یک میهن واحد و امت واحد به سر می‌بردند، به مصر واگذار کنند.

شخصیت عبدالناصر همه کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار داد و عملیات ملی سازی کانال سوئز و جنگ ۱۹۵۶ مصر با نیروهای اسرائیلی و انگلیسی و فرانسوی بر محبوبیت او افزود، تا جایی که مردم نام او را در آواها و سرودهای خود زمزمه می‌کردند و از شجاعتش ستایش به عمل می‌آوردند. او به رهبری عربی که توانست پرچم ناسیونالیزم و وحدت عربی را برافرازد تبدیل گردید، و رسانه‌های گروهی به صورت کارآمدی، در رساندن این موج به کشورهای جهان عرب، نقش به سزایی ایفا نمودند.

عبدالناصر رادیویی را به نام «صدای عرب»، در ۴ سپتامبر ۱۹۵۳ افتتاح نمود. احمدسعید شاخص‌ترین گوینده این رادیو بود. او با بهره‌گیری از این رادیو توانست جوامع عرب را به تحرک وادارد و هنوز هم صدای این گوینده در گوش ما طنین‌افکن است؛ هشدارهایی که به اسرائیل می‌داد، تهدیدهایی که متوجه استعمار می‌کرد، و تحریکاتی که علیه حکومت عبدالکریم قاسم [در عراق] انجام می‌داد. (عبدالناصر، نام عبدالکریم قاسم را «قاسم عراق» نهاده بود؛ یعنی تجزیه کننده عراق.) سخنرانی‌های خوش آهنگ و آکنده از عواطف و

احساسات و خشونت و مبارزه‌جویی و تحریک و تکرار عبارت‌های ملی‌گرایانه و وحدت‌طلبانه، احساسات شنوندگان را شعله‌ور می‌ساخت، همچنان که آتش هیزم شعله‌ور می‌شود.

شکست در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ یک شکست مأیوس‌کننده بود. استعفای عبدالناصر و به عهده گرفتن مسئولیت این شکست که زیان‌های مادی و انسانی آن به اندازه زیان‌های یکی از تازه‌ترین ماجراجویی‌های صدام نیز نمی‌شد، به انفجار اوضاع در جوامع عربی منجر گردید. مردم به خیابان‌های بغداد ریختند و با شور و هیجان در مخالفت با استعفای رئیس‌جمهور کشوری که هزاران کیلومتر با عراق فاصله دارد، دست به تظاهرات زدند. این حرکت بیانگر عمق رابطه عقلی و احساسی بود که بین آنها و این رهبر وجود داشت.

با وجود زخم بزرگی که وارد شده بود، مصر همچنان به عنوان مرکز ثقل کشورهای عربی و جایگاهی که صدام نمی‌توانست از آن بهره‌مند گردد، مطرح بود. صدام و حسن البکر در سال ۱۹۶۸، با پای‌نهادن بر شانه‌های بعضی‌ها و چهره‌هایی که در حکومت عارف به آنها کمک کرده بودند، قدرت را به دست گرفتند و از سال ۱۹۶۹ رادیو بغداد دست به حملات تبلیغاتی مسخره‌آمیزی علیه عبدالناصر زد، تا از شخصیت برجسته او در نزد عراقی‌ها و اعراب بکاهد. در حالی که مصر در دوران حکومت عبدالناصر، هنگامی که صدام به قاهره گریخته بود به او پناهندگی داد و علاوه بر کمک‌های مالی که در آن هنگام سفارت آمریکا در اختیار صدام نهاد، سرویس‌های اطلاعاتی مصر نیز کمک‌های مالی در اختیار وی قرار دادند.

صدام و کنفرانس بغداد

هنگامی که رئیس‌جمهور مصر انورسادات در سال ۱۹۷۷ به اسرائیل مسافرت نمود، صدام گمشده خود را پیدا کرد و برای منزوی کردن نقش مصر در رهبری اعراب تلاش فراوانی کرد. صدام در ماه نوامبر ۱۹۷۸ تلاش‌های زیادی به کار

بست تا نشست سران کشورهای عربی در بغداد برگزار شود. این نشست بنا به تحریک صدام، قطعنامه‌ای در تحریم مصر و انتقال قرارگاه جامعه کشورهای عربی از این کشور به تونس و قطع انواع روابط سیاسی و اقتصادی با این کشور صادر نمود. البته برای تسهیل این کار لازم بود تا نظر سوریه جلب شود و از آن دلجویی به عمل آید، اما نه از طریق اظهار تمایل به بهبود روابط دو جانبه؛ بلکه از طریق مطرح نمودن وحدت بین دو کشور، آن هم به صورت تأسف بار. صدام به بهانه توطئه سوریه و تبانی با رهبران حزب بعث عراق، به منظور براندازی حکومت به این وحدت پایان داد، و حدود ۴۰ نفر از بهترین رهبران حزب بعث و وزرای کابینه را به جوخه‌های اعدام سپرد.

با وجود اینکه مصر در میان کشورهای عربی در انزوا به سر می‌برد، ولی همچنان حرکت ارباب خود را به سمت صلح با اسرائیل، آن هم یک صلح انفرادی، تداوم بخشید. هنگامی که جنگ بین عراق و ایران آغاز شد، سادات از همان ابتدا آن را جنگ زبان‌بازی که طرف پیروز در آن وجود ندارد توصیف کرد. رادیو بغداد یکی از کانال‌های خود را متوجه مصر نمود و برای این کشور برنامه‌ای تحت عنوان «صدای مصر عربی» پخش کرد و طی آن مفاهیمی همچون «تسلیم‌طلبی» را به باد حمله گرفت و جامعه مصر را برای قیام علیه حکومت تحریک نمود.

اوضاع به همین منوال پیش می‌رفت تا اینکه در یکی از آخرین روزهای سال ۱۹۸۱، خدمه یک هواپیمای حمل و نقل نظامی از نوع بوئینگ ۷۴۷ وابسته به نیروی هوایی ایران، با هواپیمای خود به مصر گریختند و از این کشور تقاضای پناهندگی سیاسی کردند. آنها در پایگاه هوایی نظامی «انشاص» واقع در شرق قاهره به زمین نشستند. من پیش از این در اکتبر ۱۹۷۶ به اتفاق دانشجویان دانشکده ستاد نیروهای مسلح عراق از این پایگاه دیدن کرده بودم. هنگامی که ما این خبر را شنیدیم اطمینان داشتیم که خلبانان هواپیما اطلاعات جدیدی راجع به وضعیت نیروی هوایی و اوضاع ایران در اختیار دارند. پس

لازم بود تا قطع نظر از نوع روابط سیاسی، از شرایط ایجاد شده بهره‌برداری به عمل آوریم. تلگرافی برای وابسته نظامیمان در خارطوم ارسال کردم و از او خواستم، وابسته نظامی مصر را در آنجا پیدا کرده و تلاش کند اطلاعاتی راجع به گزارش بازجویی خلبانان ایرانی در اختیار ما بگذارد.

مصری‌ها با نرمش بسیار و همکاری سریع این خواسته را اجابت کردند. سه روز بعد پاسخی دریافت کردم که حاکی از آن بود، ارگان‌های ذی‌ربط مصر در قاهره، به وابسته نظامی این کشور در خارطوم گفته‌اند که آمادگی پذیرایی وابسته نظامی عراق در قاهره، به منظور آگاه ساختن شخص وی از جزئیات این موضوع را دارند.

اهداف پاسخگویی مثبت مصری‌ها، کاملاً آشکار بود. مقامات مصری مایل بودند که از این رویداد به منظور شکستن حلقه محاصره مصر، آن هم از طرف عامل اصلی این محاصره (یعنی عراق) بهره‌برداری به عمل آورند. ما موافقت مقامات عراقی را با مسافرت وابسته نظامیمان به قاهره جلب نمودیم. او چند روز بعد بازگشت و گفت که سرویس‌های اطلاعاتی جنگی مصر استقبال بسیار گرمی از او به عمل آوردند و اطلاعات به دست آمده از خلبانان ایرانی را که در مقایسه با اطلاعات موجود ما چیز تازه‌ای دربرنداشت، در اختیار وی نهادند. این وابسته نظامی به ما اطلاع داد که مصری‌ها آمادگی خود را برای همکاری با عراق در زمینه مسائل اطلاعاتی مربوط به ایران اعلام کرده‌اند. شرح ماجرا را به اطلاع ریاست جمهوری رساندیم. همچنین پیشنهاد کردیم، یک کانال اطلاعاتی با سرویس اطلاعاتی مصر گشوده شود که پاسخ صدام چنین بود: «چنانچه معلوم شود که حسنی مبارک خطی متفاوت از سیاست سادات را دنبال می‌کند، با این پیشنهاد موافقم.» من قصد داشتم به یک تفسیر منطقی از جمله صدام برسم، ولی پیگیری و دستیابی به چنین تفسیری مستلزم ماه‌ها و حتی سال‌ها انتظار بود. حکومت مصر عزم خود را جزم کرده بود تا آنچه را که سادات آغاز کرده بود ادامه دهد و این یک مسئله کاملاً سیاسی بود و ما در یکی از

پیچیده‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل جنگمان با ایران نه ربطی به این قضیه داشتیم و نه نیازی به آن.

با این همه ما به این تفسیر رسیدیم که پاسخ صدام به منزله موافقت وی بوده است، ولی او قصد داشت پیش‌شرطی را تعیین نماید که بعدها مسئولیت این کار را به گردن ما بیندازد، تا در برابر تاریخ موضع خود را توجیه نماید؛ اما چنین تدبیری به سرعت همچون برف آب می‌شد.

من پیشنهاد کردم که دو نفر از افسران ستاد اداره خود را در اوایل سال ۱۹۸۲ به مصر اعزام کنیم. قرار شد سرهنگ ستاد صالح محسن العلی و سرهنگ دوم ستاد حسین علی السامرای اعزام شوند. این دو افسر با نام‌های مستعار اعزام شدند و با خوشحالی فراوان به عراق بازگشتند. به ما اطلاع دادند که مصری‌ها جهت همکاری اطلاعاتی راجع به ایران آمادگی مطلق خود را اعلام و بر ضرورت تجدید نظر در مورد فعالیت رادیوی صدای مصر عربی در بغداد نیز تأکید کرده‌اند. از سرگیری تدریجی روابط آغاز شد. پس از آن من به همراه سرهنگ ستاد صالح محسن العلی از قاهره دیدن کردم. سرویس اطلاعات جنگی مصر استقبال گرمی از ما به عمل آورد. آنها ما را در هتل هلیوپولس قاهره مسکن دادند. در آنجا با سرلشکر ستاد محمد لیب ابوشراب مدیر سرویس‌های اطلاعاتی ملاقات کردیم و یک نشست طولانی با سرلشکر عبدالله عمران رئیس شاخه اطلاعات داشتیم. مجموعه اطلاعات آنها راجع به ایران را دریافت کردیم. به نظر می‌رسید آنان این اطلاعات را از امریکایی‌ها دریافت کرده بودند؛ ما نیز اطلاعاتی در اختیار آنها گذاشتیم. هنگامی که به بغداد بازگشتیم، گزارشی برای ریاست جمهوری ارسال کردیم. پی‌نوشت ریاست جمهور چنین بود: «شما چیزی بیش از آنچه گرفتید به آنها دادید. در آینده باید بیشتر توجه کنید.» ولی من توجه زیادی به این هشدار نکردم. زیرا از نظر من آنچه که ما در یک چارچوب مشخص و معین در اختیار مصری‌ها گذاشتیم، نمی‌توانست برای ما ضرر داشته باشد. زیرا ما به چیزهایی بیشتر از آنچه که داشتیم، دست می‌یافتیم.

از سال ۱۹۸۲ تا پایان جنگ [عراق با ایران] دیدارهای دوجانبه بین ما و سرویس‌های اطلاعاتی مصر تداوم پیدا کرد. مقامات مصری به وابستگان نظامی خود در خارج از کشور اجازه داده بودند تا با وابستگان نظامی ما همکاری مطلق نمایند. سپس اقدام به مبادله افسران رابط بین خود و مصری‌ها کردیم. آنها سرتیپ ستاد محمد سعید کاطو را به بغداد فرستادند و ما نیز سرهنگ دوم ستاد خالد حسینی را به قاهره فرستادیم.

در اوایل سال ۱۹۸۴ من به اتفاق مدیرکل اطلاعات نظامی، سرلشکر ستاد محمود شکر شاهین به قاهره رفتیم. در این هنگام سرلشکر ستاد محمد محمود نمر به جای ابوشراب که به عنوان استاندار «عریش» منصوب شده بود، در سمت مدیر اطلاعات جنگی انجام وظیفه می‌کرد. در جریان این سفر توافق کردیم که مصری‌ها تعداد ۲۰ دستگاه ارتباطی کوچک به منظور تماس با جاسوس‌ها به عراق بفروشند. این دستگاه‌ها که مشابه نوع ایتالیایی بود، در مصر ساخته می‌شد و قیمت هر دستگاه هزار دلار بود. با وجود اینکه کاربرد این دستگاه‌ها برایمان بسیار ضروری بود، ولی از آنها برای تماس با جاسوس‌هایمان استفاده نکردیم زیرا ایرانی‌ها در حین کار جاسوس‌های ما با دستگاه‌ها، به تعدادی از آنها دست پیدا کردند.

با مصری‌ها توافق کردیم که تعدادی از افسران بلند پایه اطلاعاتی مصر، به منظور تدریس در مرکز آموزش اطلاعات عراق و همچنین ایجاد دوره‌های آموزشی در زمینه شناسایی در عمق جبهه‌ها برای افسرانمان، به عراق اعزام شوند. آنها سرلشکر ستاد حسن البدوی و سرتیپ ستاد فؤاد و یک مربی دیگر را به بغداد اعزام و دوره‌های اطلاعات نظامی مفیدی برای افسرانمان برگزار کردند. در شرایطی که این افسران برای آموزش و تدریس به عراق دعوت شده بودند، مدیرکل اطلاعات، سرلشکر ستاد محمود شکر شاهین مایل بود به خاطر احساس کمبودی که در زمینه مهارت‌های اطلاعاتی داشت، از افسران مصری برای اهداف اطلاعاتی بهره‌برداری کند. زیرا او یک افسر توپخانه بود و در طول زندگی‌اش، حتی یک روز هم در اطلاعات خدمت نکرده بود و ناتوانی فکری‌اش نیز بر همگان آشکار بود.

پس از این بین ما و مصری‌ها تنشی به وجود آمد، زیرا تجربه‌ای که ما در فعالیت‌های اطلاعاتی در اختیار داشتیم، هیچ کشور دیگری نداشت. اگر تحت تأثیر روش‌های نظامی مصری‌ها به ارزیابی اهداف و انگیزه‌های ایرانی‌ها می‌پرداختیم، مرتکب یک اشتباه فاحش می‌شدیم، چرا که نیازها در هر موضوعی، به صورت ریشه‌ای با یکدیگر تفاوت دارند. جنگی که ما با ایران داشتیم، جنگ حساس و خونباری بود و من مدیر شعبه ایران بودم، چنانچه از روش‌های دیگری در ارزیابی اوضاع پیروی و اشتباه می‌کردم، عذری نداشتم؛ مسئولیت من خطرناک و یک مسئله ملی بود.

بارها با افسران مصری وارد بحث و مناظره‌های آزاد می‌شدم. سرلشکر محمود در کنار مصری‌ها و در یک جبهه قرار داشتند، و من با اندیشه‌های آنها موافق نبودم و در جبهه‌ای دیگر قرار داشتم. اختلاف ما نه به خاطر بی‌لیاقتی آنها که برای ضعف اطلاعاتی‌شان بود. موضوع مورد نظر ما تحمل نظریه‌پردازی را نداشت. من پیوسته در تلاش بودم تا این احساس را در آنها به وجود آورم که موضع‌گیری من، محافظه‌کاری در برابر آنها نیست. بلکه با مسئولیت‌های من مرتبط است و اجازه نمی‌دهم کسی در آن مداخله کند، خواه از سوی افسران عراقی باشد و یا مصری. این در حالی بود که من عامل اصلی از سرگیری روابط عراق و مصر بودم و برگسترش این روابط تأکید داشتم.

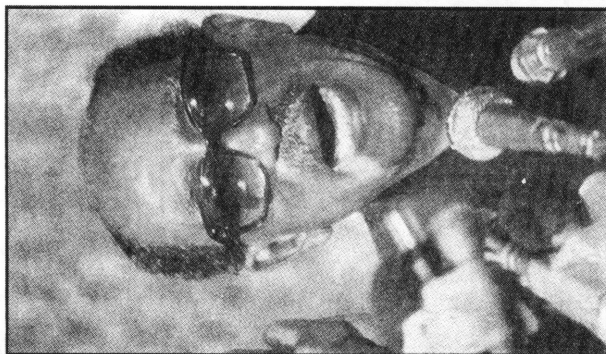
روابط نظامی بین دو کشور تا سطح مبادله افسران رسته‌های مختلف گسترش پیدا کرد. این فعالیت‌ها با پنهان‌کاری و در حالی که روابط رسمی بین دو کشور قطع بود صورت می‌گرفت. بعدها دو کشور روابط آشکار خود را با قدرت از سرگرفتند و مصر امکان درهم‌شکستن حلقه محاصره پیرامون خود را که صدام بر آن تأکید می‌ورزید، پیدا کرد.

ما مصر را یاور خوبی در جنگ با ایران یافتیم، ولی صدام با وجود تلفات سنگین مادی و صدها هزار کشته عراقی، به عنوان رهبر پیروز میدان به شمار می‌رفت و همه به سوی او خیره بودند؛ تا اینکه موضوع تجاوز به کویت پیش آمد و او از یک رهبر پیروز به یک رهبر شکست خورده تبدیل گردید.

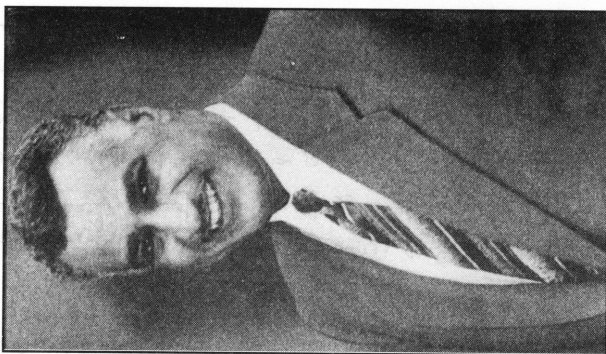
حسنى مبارك



انور سادات



جمال عبدالناصر



ساختار حکومتی در عراق

حزب بعث عربی سوسیالیستی، در روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸، قدرت را در دست گرفت و این روند را در روز ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ با بیرون راندن ابراهیم عبدالرحمان الداوود و عبدالرزاق النایف از عراق و سپس به قتل رساندن النایف در یک عملیات تروریستی در لندن، - به خاطر مشارکت در توطئه علیه رژیم - تداوم بخشید. حسن البکر و صدام که هر دو از روستای «العوجه» از توابع شهر تکریت بودند، خود را آماده کردند تا به نام حزب بعث و زیر لوای آن جای پای خود را محکم سازند. صدها بعثی را با مدرک تحصیلی سیکل در دوره‌های ویژه در دانشکده افسری احتیاط به مدت پنج ماه آموزش دادند و با درجه ستوانیار دانشجوی جنگ فارغ‌التحصیل کردند. نام این درجه را «نیمچه تیغ» نهادند، زیرا این درجه به وسیله یک قطعه فلز، شبیه به نصف تیغ اصلاح که حروف : ن.ض.ت.ح روی آن نوشته شده بود، نشان داده می‌شد. این حروف مخفف نائب ضابط تلمیذ حربی یعنی ستوانیار دانشجوی جنگی بود. این افراد برای کنترل ارتش، در میان یگان‌های مختلف تقسیم شدند. زیرا تعداد افسران بعثی در آن هنگام اندک بودند و با وجود اینکه شش ماه از ژوئیه ۱۹۶۸ می‌گذشت، هنوز حتی یک بعثی در یگان‌های فعال ارتش وجود نداشت. این یگان‌ها دست به تحرک نمی‌زدند، زیرا هنوز ماهیت حقیقی صدام و آنچه که دامنگیر عراق خواهد شد، برای آنها آشکار نبود؛ و گرنه براندازی حکومت جدید در آن هنگام کار ساده‌ای بود.

ستوانیارهای جنگی در میان یگان‌ها پراکنده و بعثی‌هایی که فعالیت‌های حزبی را کنار گذاشته بودند نیز به خدمت فراخوانده شدند. دوره‌های جدیدی

در دانشکده نظامی دایر گردید و فارغ التحصیلان این دوره‌ها بعضی‌های ناب بودند. از ویژگی‌های این افسران، به ویژه فارغ التحصیلان دوره‌های ستونیا‌های جنگی، وفاداریشان به حزب بعث و اعتقاد کامل آنها به این حزب در حد یک ایدئولوژی بود. تنها چیزی که برای آنها اهمیت داشت، تداوم حاکمیت حزب و تقویت آن بود. هر یک از این افراد که هنوز آن روزها را به خاطر دارند، حتماً [صدام را] لعن و نفرین می‌کنند.

افسران قدیمی بعضی که اندک بودند، در یگان‌های نظامی موجود در بغداد، در رسته‌های اطلاعات و دژبان نظامی و یگان‌های گارد ریاست جمهوری و تیپ ۱۰ زرهی سازماندهی شدند. دانشجویان دانشکده نظامی نیز که پیش از این از دانشکده اخراج شده بودند، بار دیگر برای گذراندن دوره ۴۱ دانشکده نظامی فراخوانده شدند و به آنها درجه ستوان یکمی داده شد، در حالی که فقط چند ماه در این دانشکده آموزش دیده بودند. سلاح‌های «کلاشینکف» و تپانچه‌های «براونک» در میان نظامی‌ها و غیرنظامی‌های بعضی توزیع شد و آنها برای حفظ حکومت در شرایط آماده‌باش تقریباً دائمی به سر می‌بردند.

جای پای صدام

در آغاز سال ۱۹۷۰ و دقیقاً در ماه ژانویه، رادیو بغداد اعلام کرد که توطئه‌ای به منظور براندازی رژیم حکومتی با برنامه‌ریزی و کمک ایران شناسایی شده است. پس از آن فعالیت‌های حزب برای از بین بردن رقبای سیاسی‌اش آغاز و دامنگیر مخالفینی که فعالیت‌هایشان از سوی حسن البکر پوشش داده می‌شد، نیز گردید. سپهبد خلبان ستاد حردان التکریتی وزیر دفاع در سال ۱۹۷۰ از کار برکنار شد و پس از آن در کویت ترور شد. ارتشبد ستاد صالح مهدی عماش وزیر کشور از کار برکنار و به عنوان سفیر عراق در پاریس و سپس در فنلاند منصوب شد. او با خوراندن سم، به قتل رسید. به این ترتیب تعدادی از کادرهای اساسی حزب بعث، از سال ۱۹۷۰ به بعد برکنار شدند.

در سال ۱۹۷۳ ناظم کزار مدیر سازمان امنیّت و عضو دفتر نظامی حزب بعث متوجه میزان انحرافات که دامنگیر سیاست کشور شده بود و همچنین تلاش‌های صدام برای اعمال سلطه بر حزب گردید. تصمیم گرفت برای ترور حسن البکر و صدام دست به یک اقدام کودتایی بزند. او روز بازگشت حسن البکر از سفر رسمی‌اش به مجارستان را به عنوان زمان اجرای طرحش انتخاب نمود. همان روز صبح رئیس ستاد مشترک ارتش، سپهبد حماد شهاب و همچنین وزیر کشور، سپهبد سعدون عیدان و سرهنگ ستاد عدنان شریف النکریتی عضو دفتر نظامی حزب بعث را جهت حضور در اداره کل امنیّت و بازدید از یک مرکز فنی وابسته به سازمان امنیت دعوت کرد. آنها را به نقطه‌ای در خارج از بغداد برد و پس از خلع سلاح به یک زیر زمین منتقل کرد. سپس ناظم کزار خود را به قرارگاهش در سازمان امنیّت رساند تا در آنجا بتواند تماس‌هایش را ادامه داده و عملیات ترور احمد حسن البکر و صدام را در فرودگاه بین‌المللی بغداد هدایت نماید. به همین منظور تعدادی از افراد مسلّح در آنجا مستقر شدند، ولی از بدشانسی، پرواز هواپیمای حامل حسن البکر تأخیر داشت و همین مسئله به صدام فرصت داد تا راجع به ناپدید شدن رئیس ستاد مشترک ارتش و وزیر کشور پرس‌وجو کند. با به وجود آمدن شک و تردید، صدام دستور داد تا مأموران سرویس اطلاعاتی به فرودگاه اعزام شوند. این اقدام موجب بروز آشفتگی و اضطراب در میان کسانی که مأموریت ترور حسن البکر و صدام را داشتند، گردید و مجبور شدند فرودگاه را ترک نمایند. نقطه ضعف کشنده این طرح آن بود که پیشاپیش دستورات و آموزش‌های لازم در صورت بروز تأخیر در پرواز، به مأموران داده نشده بود.

به دنبال عقب‌نشینی نیروهای ترورکننده از فرودگاه، ناظم کزار متوجه شکست عملیات گردید و به اتفاق گروگان‌هایش به طرف پاسگاه «مدیفر» واقع در حوالی مرزهای ایران در شرق عراق حرکت کرد. گروهی از محافظینش نیز او را همراهی می‌کردند. در آنجا تعدادی هلی‌کوپتر و همچنین نیروهای حفاظتی بغداد او را مورد تعقیب قرار دادند. وی پیش از دستگیری سپهبد حمادی شهاب را هدف

تیر خود قرار داد - که بر اثر جراحات وارده کشته شد - و سپهبد سعدون غیدان را مجروح کرد. ناظم کزار در فردای عملیات ناکامش، در نیمه ژوئیه ۱۹۷۳ اعدام شد. به همراه او محمد فاضل عضو فرماندهی کشوری و مسئول دفتر نظامی و تعدادی از افسران و مسئولان سازمان امنیت نیز اعدام شدند. عبدالخالق السامرای نیز به اتهام تبانی با ناظم کزار زندانی شد و تا ژوئیه ۱۹۷۹ در زندان انفرادی به سر برد. در این زمان، به اتهام دیگری اعدام گردید.

پس از اعدام ناظم کزار در سال ۱۹۷۳ بر شدت رویارویی‌های پنهانی بین رهبران حزب و نیروهای پیش روی آن افزوده شد. در حالی که روند درگیری با نیروهای «ناصری» به دنبال ضربات سنگینی که بر پیکره این مجموعه وارد گردیده بود رو به کاهش نهاد، صدام اقدام به گسترش سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی نمود. او به این سرویس‌ها و به پسرعموها و خویشاوندانش تکیه کرد. آنها نیز یکی پس از دیگری به سرنوشت محتومی نزدیک می‌شدند.

رژیم صدام به دنبال افزایش قابل توجه قیمت نفت پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، به صورت قابل توجهی قدرت و نیرو گرفت. در شرایطی که سوری‌ها و مصری‌ها در جنگ، خون و اموال خود را خرج کردند، کشورهای نفت‌خیز به اموال هنگفتی دست پیدا کردند. کشورهای خلیج [فارس] به سوریه و مصر کمک می‌کردند و صدام به شیوه معروف خود و با عبارتهای رکیک مخصوص خود، رهبران این دو کشور را آماج تهمت قرار می‌داد.

انعقاد معاهده الجزایر بین ایران و عراق در ۱۹۷۵/۳/۶ به فروپاشی جنبش مسلحانه کردها و توقف عملیات مسلحانه آنها منجر شد. البته مدتی بعد از آن، اتحادیه میهنی کردستان به رهبری طالبانی که شامل سه گروه کرد در استان‌های سلیمانیه و اربیل بود، بار دیگر فعالیت‌های مسلحانه را آغاز کرد.

رژیم با توسل به سیاست استبدادی و با در اختیار داشتن اموال هنگفت و ترور مخالفین سیاسی که عمدتاً بعضی‌ها بودند، پایه‌های قدرت خود را استحکام بخشید. این روند ادامه داشت تا اینکه صدام احساس کرد، وقت مناسب برای به دست

گرفتن رسمی حکومت و برکناری احمد حسن البکر فرا رسیده است. وی حسن البکر را با یک بازی نمایشی ساده، مجبور به کناره‌گیری از بالاترین پست دولتی کرد. با توجه به مخالفت تعدادی از رهبران حزب و نیروهای پیش روی آن درباره همین مسئله، حدود ۴۰ نفر از آنها را به اتهام توطئه و تبانی با سوریه به جوخه اعدام سپرد.

روند برکناری‌ها و اعدام‌ها

از جمله کسانی که اعدام شدند [نامبردگان در زیر هستند]:

- . محمد محجوب، عضو فرماندهی کشوری
- . محمد عایش، عضو فرماندهی کشوری
- . غانم عبدالجلیل، عضو فرماندهی کشوری
- . محیی عبدالحسین، عضو فرماندهی کشوری
- . عدنان الحمدانی، وزیر برنامه و بودجه و منشی صدام در یک دوره طولانی
- . خالد عبد عثمان الکیسی، عضو فرماندهی یکی از شاخه‌های حزب و منشی صدام در کمیسیون امور شمال کشور
- . سرلشکر ستاد، ولید محمد سیرت، فرمانده سپاه یکم و عضو دفتر سیاسی حزب صدام ددمنشی و بی‌حیایی را به جایی رساند که عبدالخالق السامرای عضو فرماندهی قومی حزب را که از سال ۱۹۷۳ در زندان انفرادی به سر می‌برد، فقط به خاطر تشویق پسرعمویش یعنی علی حسن المجید اعدام نمود. علی حسن المجید از طریق تلویزیون به صدام پیام داد، مادامی که عبدالخالق زنده است، توطئه‌ها همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. صدام در آن هنگام دست به سبیل خود کشید و با خود عهد کرد که وی را اعدام کند.

گروه دیگری از رهبران و نیروهای بعثی نیز دستگیر و زندانی شدند. آنها به حبس بین ۷ تا ۱۵ سال محکوم و به صورت روزانه متحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها شدند. آنها را به صورت برهنه، به همان صورتی که از مادرانشان زاییده شده بودند، مجبور به رقصیدن می‌کردند. پس از آن با چوب و چماق،

مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. یک بار مرتضی سعید عبدالباقی الحیدی عضو فرماندهی کشوری حزب و وزیر خارجه سابق عراق، درخواست پزشک نمود تا او را معاینه کند. پزشک نیز او را معاینه کرد و دارو داد، و تجویز نمود که برای بهبود حالش باید یک نوع قرصی را بخورد. ولی وی نیم ساعت پس از خوردن قرص مرد. زندانبانان از برادر حدیثی که او نیز در زندان به سر می‌برد، خواستند تا بالای سر برادر مرده‌اش به آوازه‌خوانی و رقص بپردازد.

سرهنک ستاد حامد الدلیمی به یک پلکان معلق بسته شد. سپس چوب‌هایی را که زیر پای او قرار داده بودند، آتش زدند. او از شدت سوزش و درد فریاد می‌زد؛ سرانجام کارش به دیوانگی کشید و بعد از چند روز مرد.

صدام با توسل به چنین شیوه‌هایی حکومت می‌کند و معلوم نیست در پاسخ به ملت مظلوم عراق چه خواهد گفت؟ به کسانی که خواستار عفو یا تخفیف مجازات در مورد صدام هستند، چه باید بگوییم؟ آیا منصفانه‌تر آن نیست که در کنار مردم عراق بایستند؟

در طول جنگ با ایران، فعالیت‌های سیاسی جریان‌های دینی همچون حزب «الدعوه» و «سازمان عمل اسلامی» محدود باقی ماند. سازمان اطلاعات و امنیت کل و شعبه پیگیری فعالیت‌های ارتجاعی در امنیت نظامی، وظیفه تعقیب عناصر وابسته به این دو حزب و اعدام ده‌ها هزار نفر از آنها و مدفون کردنشان در گورهای دسته جمعی در نزدیکی دریاچه «الثرثار» را به عهده گرفتند. با این کار ضربه سختی بر پیکره حزب الدعوه وارد گردید.

تلاش برای ترور صدام

در سال ۱۹۸۲ صدام هدف یک اقدام جسورانه تروریستی قرار گرفت. هنگامی که کاروان حامل وی از شهر «دجیل» واقع در نیمه راه بغداد، سامراء و در کیلومتر ۶۰ می‌گذشت، هدف آتش تیراندازی قرار گرفت. او دستور داد تا نیروهای هوابرد و عناصر سازمان اطلاعات صدها مرد و زن و کودک را

قتل عام نمایند. آنگاه تعدادی از آنها را کوچ داد و هزاران هکتار باغ میوه اهالی منطقه، برای انتقام از اقدام شجاعانه نابود گردید. (آری، این گونه است که صدام به حکومتش ادامه می دهد.)

دو هفته پس از پایان جنگ با ایران، ۱۱۰ نفر از افسران عالی رتبه و بعضی های قدیمی و تعدادی از جوانان شهر سامراء، به اتهام توطئه برای براندازی حکومت از طریق ترور صدام، دستگیر و زندانی شدند. در آن هنگام من معاون مدیرکل اطلاعات نظامی بودم. کار بازجویی از آنها را سپهد حسین کامل (وزیر صنایع وقت)، سپهد صابر الدوری (مدیر وقت استخبارات نظامی)، سپهد ستاد طه الاحبابی (مدیرکل سازمان اطلاعات و امنیت فعلی) و تعداد زیادی از بازجوهای سازمان اطلاعات امنیت ویژه و سازمان امنیت و اطلاعات نظامی برعهده گرفتند. در آن هنگام من احساس کردم که روابط من و مدیر اطلاعات نظامی رو به سردی نهاده است. در حالی که ما روزها و حتی سالیان متمادی دو دوست صمیمی بودیم. چند روز پس از این ماجرا، سپهد صابر با من ملاقات کرد و گفت: «دو نفر از توطئه کننده ها اعتراف کرده اند که تو هم همراه آنها بوده ای. تو طرح کودتا را تهیه کرده ای و آن را برای یکی از رهبران قدیمی بعضی ارسال کرده ای.» سپس افزود: «ولی طه الاحبابی از تو حمایت کرد و قول داد که این ادعا را باور نکند. پس از بازجویی ها و تحقیقات مفصل معلوم شد که دو نفر [اعتراف کننده] یعنی سرتیپ فکرت و رشید اسماعیل در یکی از سلول ها با هم تباری کرده بودند که مطالبی راجع به تو بگویند تا ما را دچار سردرگمی نمایند. زیرا تو دارای سوابق میهن پرستانه ای هستی و رابطه ما با تو، رابطه خوبی است. آنها قصد داشتند تا از تو انتقام بگیرند؛ زیرا برای نجات آنها میانجی گری نکردی.»

متأسفانه دستگاه ضبط صوتی که در سلول آنها کار گذاشته شده بود، از کار باز ایستاد. هر وقت که در نیمه های شب از فرماندهی بازمی گشتم، مشاهده می کردم خودروهای بازجویان در برابر زندان ایستاده است. این مسئله بر

نگرانی من می‌افزود. در یکی از روزها سپهبد حسین کامل با من تماس گرفت و گفت: «گروهی از خویشاوندان سامرایی تو اعتراف کرده‌اند که با آنها در توطئه شریک بوده‌ای. ولی ما حرف آنها را باور نکرده‌ایم و مادامی که من هستم خیالت راحت باشد.» از او تشکر کردم و همین مسئله یکی از عواملی بود که باعث شد پس از خروجش از عراق به عنوان مخالف صدام در اوت ۱۹۹۵ با او همدلی کنم.

این افراد بی‌گناه بیش از دو سال را در زندان انفرادی سپری نمودند. پس از آن به دنبال ورود ارتش عراق به کویت آزاد شدند. آنها متحمل انواع شکنجه‌ها شده بودند. آمپول‌هایی به آنها تزریق شده بود که اعتیاد ناقص به وجود می‌آورد و فرد را مجبور به هذیان‌گویی می‌کرد. تا لحظه آزاد شدنشان، خویشاوندانشان کوچکترین اطلاعی از وجودشان نداشتند و از میان آنها سه نفر اعدام شدند. از جمله اتهاماتی که به من وارد شده بود، آن بود که مقرر شده، پست وزارت امنیت ملی در هیئت دولت عراق که تا این لحظه وجود خارجی ندارد، به من واگذار شود.

ناراضی‌های مردمی

رویارویی ملت عراق با صدام هیچ‌وقت متوقف نشد. در ژانویه ۱۹۹۰، گروهی از جوانان «جبور» به اتهام توطئه برای ترور صدام در مراسم رژه ارتش در ششم ژانویه ۱۹۹۰، بازداشت شده و به اعدام محکوم گردیدند.

در ماه ژانویه ۱۹۹۰، تعداد بیست نفر از بهترین افسران ستاد ارتش عراق، به اتهام عضویت در حزبی به نام «وارثون» که قصد براندازی صدام را داشتند، اعدام شدند. در میان اعدام‌شدگان، معاون سابق مدیر استخبارات و وابسته نظامی و تعدادی از دوستانم به چشم می‌خوردند.

صدام دست به موجی از ترورهای سیاسی و اعدام‌ها در داخل عراق زد که افراد زیر از جمله کشته‌شدگان هستند:

- . عبدالکریم الشیخلی، عضو فرماندهی قومی حزب بعث - سنّی.
- . فلیح حسن الجاسم، عضو فرماندهی کشوری حزب - سنّی.
- . سپهد ستاد ثابت سلطان التکریتی - سنّی.
- . سپهد راجی التکریتی - سنّی.
- . سرلشکر فاضل برآک التکریتی، مدیر سازمان کل اطلاعات و امنیّت - سنّی.
- . سپهد عمرالهنّاع التکریتی - که پیش از اعدام زبانش را قطع کردند و دو پسر او نیز اعدام شدند - سنّی.
- . سپهد خلّبان ستاد سالم سلطان البصو - سنّی.
- . سرلشکر خلّبان ستاد حسن الحاج خصر - سنّی.
- . سرلشکر بشیر الطالب - سنّی.
- . سید محمدتقی خوئی - شیعه.
- . سید ابراهیم تقی خوئی - شیعه.
- . [آیت الله] سیدمحمدباقر صدر - شیعه.
- . سید عبدالعزیز البدری - که از جمله اولین کشته شدگان در سال ۱۹۶۹ است.
- پیش از این نیز به تعدادی از کشته شدگان اشاره کردم؛ از جمله:
- . عبدالخالق السامرای، عضو فرماندهی قومی حزب - سنّی.
- . محمد عایش، عضو فرماندهی کشوری - سنّی.
- . محمد فاضل، عضو فرماندهی کشوری - سنّی.
- . غانم عبدالجلیل، عضو فرماندهی کشوری - شیعه.
- . محیی عبدالحسین، عضو فرماندهی کشوری - شیعه.
- . عدنان الحمدانی، وزیر برنامه ریزی.
- . سرلشکر ستاد ولید محمود سیرت - سنّی.
- . ناظم کزار، مدیرکل سازمان اطلاعات و امنیّت - شیعه.
- . سپهد ستاد حمید التکریتی - که ادّعا شد وی به خاطر متّهم شدن به توطئه خودکشی کرده است - سنّی.

- . سپهبد یکم ستاد صالح مهدی عماش، وزیر دفاع - سنی.
- . سپهبد خلبان ستاد حردان التکریتی، وزیر دفاع - سنی.
- . مرتضی الحدیثی، وزیر امور خارجه و عضو فرماندهی کشوری - سنی.
- . سید مهدی حکیم - شیعه.
- . محمد محبوب، عضو فرماندهی کشوری حزب - سنی.
- . عبدالله فاضل السامری، عضو شورای فرماندهی انقلاب و عضو فرماندهی کشوری و وزیر اوقاف سابق. (وی در روز ۱۹۹۷/۱/۱۱ با شلیک ۲۱ گلوله اسلحه کلاشینکف ترور شد).

دامنه سرکوب‌های صدام

اقدامات خشونت‌آمیز صدام، بیش از اینکه شیعیان را هدف خود قرار دهد، رهبران سنی را هدف گرفت. علت این است که بیشترین تهدیدی که متوجه رهبری صدام می‌گردد، از سوی رهبران سنی است. علاوه بر آن بیشتر رهبران شیعه با گرایش‌های دینی، به دنبال سرکشی‌های صدام، عراق را از مدت‌ها پیش ترک کرده‌اند.

صدام بر اساس تحولاتی که به تناسب شرایط روی می‌دهد، آحاد ملت را، قطع نظر از مذهب و گرایش‌هایشان، در معرض وحشت و استبداد قرار می‌دهد. او در مرحله اول به حزب تکیه نمود. یک ستوانیار حزبی از اهالی جنوب، در مقایسه با همقطاران‌ش که از اهالی مناطق میانی هستند، نسبت به دفاع از حزب شور و شوق بیشتری نشان داد. ولی هنگامی که رهبران حزب وارد درگیری پنهان با صدام شدند، تدریجاً این اعتماد رو به دگرگونی نهاد. اوج مخالفت‌های درون حزبی در قالب حرکت ناظم کزار در سال ۱۹۷۳ و محمد عایش در سال ۱۹۷۹ متجلی شد. صدام تکیه اصلی خود را بر سرویس اطلاعات و سپس سازمان اطلاعات و امنیت و سپس سازمان اطلاعات و امنیت ویژه و سازمان اطلاعات ارتش (در مسائل مربوط به امنیت نظامی) متمرکز نمود. او از اداره کل اطلاعات نظامی جدا شده بود، ولی در آغاز سال ۱۹۹۶ بار دیگر به آن بازگشت.

صدام تلاش کرد تا وفاداری اهل تسنن را به منظور دفاع از حکومتش جلب نماید. او در وهلهٔ اول، از میان سنی‌ها بر «تکریتی‌ها» و سپس عشیره‌های «جبور»، «عیید» و «عزه» و در چارچوب محدودتری بر استان‌های «الانبار» و «موصل» تأکید نمود. اما اعتماد کمتری به سامرای‌ها داشت؛ زیرا تعدادی از آنها در توطئه علیه وی شرکت داشتند و با سیاست‌های او مخالفت می‌ورزیدند. همچنین تعدادی از رهبران شاخص مخالف رژیم در خارج از کشور را سامرای‌ها تشکیل می‌دادند. صدام شهر سامراء را دشمن اصلی سلطهٔ تکریت و روستای «العوجه» تلقی می‌کند. البته او برای رسیدن به چنین برداشتی، زحمت زیادی به خود نداد. این واقعیتی است که حداقل از سال ۱۹۶۳ تا کنون کاملاً آشکار است.

آن تعداد از سامرای‌ها که به پست‌های کلیدی و حساس در دولت دست پیدا کرده‌اند، این موفقیت خود را مرهون توانمندی‌هایی می‌دانند که صدام را وادار به عقب‌نشینی در برابرشان کرد. ولی صدام هم خیلی زود آنها را برکنار کرد.

یکی از افراد نزدیک به حسین کامل که زمانی در عمان با او همراه بوده برایم نقل کرد که وقتی حسین کامل به مخالفین رژیم پیوست، گفت: «قضا و قدر اقتضا کرده است که ما اهالی «العوجه» بر عراق حکومت کنیم. ما نمی‌توانیم به سرلشکر و فقی سامرای اعتماد کنیم، زیرا این ما بودیم که او را به درجهٔ سرلشکری ارتقاء دادیم و او را به عنوان مدیر اطلاعات ارتش منصوب نمودیم. ولی او در حالی که این پست را احراز کرده بود، علیه ما توطئه نمود. او به مخالفین پیوست، ولی همچون دیگران سکوت اختیار نکرد، بلکه دیگران را برای اجرای یک اقدام اشتباه تحریک نمود و سرانجام این تحریکات در مارس ۱۹۹۵ به یک درگیری مسلحانه منجر شد.»

برادر حسین کامل یعنی صدام کامل چنین گفته است: «چیزی نمانده بود که عملیات ماه مارس در صورت تداوم به سرنگونی رژیم منجر شود.» حسین کامل نیز اعتراف کرده بود که عملیات ماه مارس یکی از دو عملیات خطرناک اصلی است که پس از پایان یافتن انتفاضه در سال ۱۹۹۱، علیه رژیم انجام شده است.

آنها از سامراء تنفر دارند. زیرا در دوره‌ای پایگاه اصلی حزب بعث بوده است. همچنین آنها سامراء را به عنوان منبع تحریک علیه خودشان تلقی می‌کنند و درست دریافته‌اند. آنها سامراء را یک حلقه ارتباطی مهم با کردها و شیعیان می‌دانند. بنابراین جنگ صدام با اهل تسنن، جنگ علیه عناصر رهبری است که موجودیت وی را تهدید می‌کنند. البته صدام دامنه خشونتش را علیه این پایگاه وسیع که بیش از طرف‌های دیگر با صدام دشمنی می‌ورزند، گسترش نداده است. حداقل می‌توان گفت که در ضعیف‌ترین حالات، اینان کمتر از دیگر طرف‌ها نیستند. ولی دارای دیدگاه خاص خود در زمینه چگونگی فعالیت هستند. به هر حال گسترش خشونت در منطقه میانی می‌تواند خطراتی را برای رژیم ایجاد کند.

جمعیت عراق

بر همگان آشکار است که جنگ علیه کردها یک نسل‌کشی بود. اعدام‌هایی که در جنوب صورت گرفت، به خاطر وجود سازمان‌های سیاسی در این منطقه، در طول سال‌های جنگ با ایران بود و آنچه در ماه مارس ۱۹۹۱ روی داد - هرچند ملت در آن هنگام علیه رژیم دست به قیام زده بود - می‌توانست در مناطق میانی تکرار شود.

پراکندگی جمعیتی در عراق، با توجه به آمار رسمی که من در سال ۱۹۹۰ از آن آگاه شدم به شرح زیر است:

• ۲۰ درصد جمعیت عراق را کردها تشکیل می‌دهند که اکثریت قریب به اتفاقشان اهل تسنن هستند.

• ۲۵ درصد اعراب را سنی‌ها، ۴۸ درصد آنها را شیعیان و ۷ درصد جمعیت را

ترکمن‌ها تشکیل می‌دهند. اکثریت آنها اهل تسنن و تعدادی نیز مسیحی هستند.

این آمار را براساس مسائل فرقه‌گرایانه نقل نمی‌کنم. ما با فرقه‌گرایی فاصله

بسیار داریم. هدف ما آن است که همگی به درک مشترکی راجع به علل اساسی

تداوم حاکمیت صدام دست یابیم. هنگامی که صدام از اعراب سنی دلجویی به عمل می‌آورد و آنها را به ایستادن در کنار خودش مجاب می‌کند و این احساس را در آنها به وجود می‌آورد که سرنگونی وی به حاکم شدن جریان افراطی شیعیان منجر خواهد شد؛ مسئولیت تمام اقداماتی را که رژیمش با رنگ و لعاب دروغین سنی به آن دست یازیده است متوجه سنی‌ها می‌کند. بنابراین آنها احساس می‌کنند که استبداد شناخته شده، بهتر از یک وضعیت نامعلوم است و این یکی از عوامل تداوم حاکمیت صدام است.

قدرت حکومت بین پنج میلیون نفر آدمی که می‌توانند عراق را اداره کنند توزیع شده است. رهبران کرد، این واقعیت را به خوبی درک کرده‌اند. ما اعراب عراق نیز باید این واقعیت را به صورت کامل درک کنیم.

حلقه مفقوده

مخالفان عراقی خارج از کشور، از وجود چیزی شبیه به یک حلقه مفقوده رنج برده‌اند. کشورهای عربی دارنده منافع و مصالح در عراق و دیگر کشورها، هیچ کمکی برای یافتن این حلقه نکرده‌اند.

برخی از افراد می‌گویند: «شما پیوسته بر وجود سه حلقه تأکید می‌کنید؛ اولی حلقه کردها در شمال که دارای توانمندی‌های ذاتی است و برخی از طرف‌های کرد نیز کمک‌هایی را از خارج دریافت می‌کنند. حلقه دوم، جریان موجود در جنوب [عراق] است. این جریان از پشتیبانی قابل توجه ایران و تعدادی از کشورهای عربی بهره‌مند است و از پول شرعی «خمس» دارای منابع مالی است. حلقه سوم، حلقه میانی است. شما با این گفتارتان روند تجزیه جمعیتی عراق را تقویت می‌کنید.»

پاسخ ما به این دیدگاه کاملاً آشکار است. تقسیم‌بندی جمعیتی در حال حاضر وجود دارد (شترمرغ با قرار دادن سر خود در شن، فقط خود را از دیدن اطرافش محروم می‌کند). اما نباید اجازه دهیم تا این واقعیت جمعیتی به

انگیزه‌های عملی سیاسی تبدیل شود. بدون تردید مادامی که عدالت در عراق تحقق نیابد، این تهدید به قوت خود باقی است.

مادامی که یک حلقه در شمال با بعد بین‌المللی وجود دارد و یک حلقه در جنوب - که دارای امتدادهای آشکاری - است، تداوم خلأ در منطقه میانی، به جانب‌داری این منطقه از صدام و یا تسلیم شدن آن در مقابل وی منجر می‌گردد و این یک خطر ویرانگر برای عراق است و نمی‌توان در برابر آن سکوت کرد. تداوم خلأ در این منطقه حساس موجب ایجاد شکاف می‌شود و میل به تجزیه را افزایش می‌دهد.

راه حل صحیح آن است که بافت حلقه مرکزی تقویت گردد تا به عنوان نقطه کنش و ارتباط و همکاری و تماس ایفای نقش کند. البته ما نمی‌خواهیم این حلقه دارای یک ماهیت فرقه‌گرایانه دیگر باشد. زیرا این حلقه، اکثریت قریب به اتفاق اهالی مناطق میانی، از جمله موصل و کرکوک را در خود جای می‌دهد و می‌تواند به منزله پایگاه هماهنگی و همکاری با حلقه کردی و جریان‌های دینی ایفای نقش کند.

هدایای صدام... و اعدام‌های او

در فاصله زمانی بین دو جنگ (جنگ عراق با ایران و جنگ با کویت) صدام از ابزار تطمیع و تهدید استفاده کرد. از جمله ابزار فریبنده و تطمیعی که به کار برد، اهدای خودروهای ویژه به وزراء، اعضای فرماندهی کشوری حزب بعث، اعضای فرماندهی‌های شاخه‌های حزبی، اعضای دفتر سیاسی، استانداران، فرماندهان سپاه‌ها و لشکرها، اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح، مدیران رسته‌های مختلف، فرماندهان شاخص نیروی هوایی و دفاع هوایی و هوانیروز ارتش، مدیران سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و سازمان امنیت و افسران مهم این سرویس‌ها بوده است. علاوه بر آن وی پاداش‌های مالی و همچنین زمین‌های کشاورزی و مسکونی در اختیار آنها گذاشت.

صدام، ۱۱ دفعه در سال و در مناسبت‌های ملی، پاداش‌های مالی در نظر می‌گیرد. او به فرماندهان و مسئولین، در دیدار با خودش، هدایای مالی و به رؤسای عشایر و چهره‌های شاخص استان‌ها، هدایای ساده‌ای اعطا می‌کند. ولی توانمندی وی در اعطای چنین هدایایی، به دنبال اعمال تحریم‌های اقتصادی از اوت ۱۹۹۰ به صورت قابل توجهی کاهش پیدا کرده است.

صدام وحشیانه‌ترین و خشونت‌بارترین قوانین در جهان را صادر نموده است. از جمله این قوانین صدور حکم اعدام برای کسی که صدام را مورد حمله لفظی خود قرار دهد، است. هر کس که به صدام و خانواده‌اش فحش یا ناسزا و یا انتقادی را وارد نماید - مثل اینکه فحش به عدی (پسر صدام) به منزله فحش دادن به پدرش است - یا هر کس به ناسزاگویی‌های کسی گوش فرادهد، ولی به سرویس‌های امنیتی و یا حزب خبر ندهد، به اعدام محکوم می‌شود!

عراق تنها کشوری است که سرویس‌های امنیتی آن بنا به دستور صدام، رهبران عالی‌رتبه کشوری را در برابر دیدگان مردم ترور می‌کنند. این اتفاق برای صدها نفر از شخصیت‌های مهمی که پیش از این به نام برخی از آنها اشاره کرده‌ام روی داده است. عبدالکریم الشیخلی عضو فرماندهی قومی و وزیر امور خارجه، به دست دو نفر از عناصر سرویس‌های امنیتی که سوار بر موتور بودند، در خیابان‌های بغداد به قتل رسید. فلیح حسن الجاسم نیز به همین ترتیب ترور شد. مدیر اداره اطلاعات نیروی هوایی اسبق نیز که از جمله بعثی‌های با سابقه و عضو شورای فرماندهی شاخه حزب بعث بود، در مرکز بغداد، به قتل رسید. او هنگامی که قصد خروج از یکی از باشگاه‌های شبانگاهی را داشت، مشاهده کرد که لاستیک اتومبیلش پنچر شده است. وقتی که در حال بررسی لاستیک برای جایگزین نمودن لاستیک زاپاس بود، بر اثر شلیک گلوله به قتل رسید.

ربودن مقامات و شخصیت‌های مهم در خیابان‌های بغداد و دیگر شهرها، یک مسئله طبیعی و یکی از پدیده‌های متعارف برای صدام تلقی می‌شود. بارها اتفاق می‌افتاد که پدر خانواده به خانه‌اش بازنمی‌گشت؛ هنگامی که این خانواده از به

دست آوردن هرگونه خبری راجع به او ناامید می‌شدند و از سرویس‌های امنیتی نیز هیچ پاسخی دریافت نمی‌کردند، کار پدر را به خداوند وامی‌گذاشتند. یک یا دو سال بعد گروهی از عناصر سرویس امنیتی به خانواده این شخص اطلاع می‌دادند که پدر خانواده شخصی خائن، جنایتکار، مزدور و یا توطئه‌گر بوده و اعدام شده است. آنها از خانواده شخص مذکور قیمت گلوله‌های اعدامش و هزینه کفن و دفن را می‌گرفتند. از خویشاوندان مقتول هم می‌خواستند، از برپایی هرگونه مجلس عزاداری و فاتحه‌خوانی خودداری کنند؛ نشانی قبر وی را نیز در اختیار خانواده‌اش قرار نمی‌دادند. نظیر این اتفاق بارها تکرار شد. از جمله کسانی که گرفتار چنین رویدادی شد سرتیپ بدیوی السامرای عضو دفتر نظامی حزب - که بالاترین رده حزبی در داخل ارتش است - بود.

یک خانواده مصیبت‌زده، شاید بتوانند با وجود غم و اندوهی که دامنگیر آنها شده به زندگی خود ادامه دهند. ولی هزاران عراقی از میان مردم دستگیر شده و در گورهای دسته‌جمعی مدفون گردیده‌اند و تا به این لحظه هیچ خبری از آنها به خویشاوندانشان نرسیده است.

... فقط برای صدام

سرلشکر فاضل البراک تکریتی که از افراد عشیره «بیجات» (ازخویشاوندان صدام) بود وابسته به احمد حسن البکر تلقی می‌شد. زیرا پیش از آنکه به عنوان معاون وابسته نظامی در مسکو منصوب شود، به عنوان محافظ همراه حسن البکر فعالیت می‌کرد. پس از آنکه به عراق بازگردانده شد، به سمت مدیرکل سازمان اطلاعات و امنیت منصوب گردید. وی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ مأمور پاکسازی حزب الدعوة و سازمان عمل اسلامی گردید. پس از برکناری سپهبد ستاد هشام صباح الفخری به سرویس‌های اطلاعاتی منتقل گردید. هشام صباح الفخری در اوایل سال ۱۹۸۳، جایگزین برزان برادر صدام شد؛ زیرا او فردی جویای نام و از اهالی موصل بود. یکی از روزها که برای تماشای

مسابقات فوتبال به ورزشگاه موصل رفت، مردم به استقبال وی آمدند. فریاد می‌زدند «هلا بیک هلا و بجیتک هلا» (یعنی خوش آمدی). این شعاری است که گفتن آن برای کسی غیر از صدام مجاز نیست. هنگامی که این خبر به گوش صدام رسید، احساس خطر کرد و او را برکنار نمود.

وقتی فاضل البراک به عنوان مدیر سرویس‌های اطلاعاتی منصوب گردید، نسبت به رژیم احساس کینه‌ورزی می‌نمود. زیرا او نیز همچون سرهنگ ستاد عدنان شریف التکریتی عضو دفتر نظامی و همچنین پسر برادر حماد شهاب رئیس ستاد مشترک ارتش، بر این باور بودند که از نظر حزبی و مبارزاتی و نظامی، در مقایسه با عدنان خیرالله برای احراز پست وزارت دفاع شایسته‌ترند. تصور آنها درست بود، زیرا عدنان، با وجود بی‌لیاقتی‌اش، فقط به خاطر آنکه پسردایی صدام و همچنین برادر زن صدام و داماد احمد حسن البکر بود، به این سمت منصوب گردید.

فاضل البراک به خاطر جدیت و لیاقتش در کار، معروف بود. بین او و معاونش فاضل صلفیج العزوی پسرخاله صدام، اختلافاتی بروز کرد. عزای در آوریل سال ۱۹۹۶ به خاطر بروز تردیدهایی در وظیفه‌شناسی‌اش به زندان افکنده شد.

در سال ۱۹۸۹ یک شورای بازرسی به ریاست عزت الدوری معاون صدام و حسین کامل داماد صدام و سپهد ستاد صابر الدوری تشکیل گردید و به دنبال آن فاضل البراک از مقامش برکنار و به عنوان مشاور رئیس‌جمهور در امور امنیت ملی منصوب گردید. پس از آن به اتهام جاسوسی به نفع اسرائیل (آن طوری که خودشان می‌گویند) و نیز به اتهام جاسوسی به نفع آلمان شرقی بازداشت شد.

صدام دستور داد تا تمام خویشاوندانش را در نشستی در روستای العوجه جمع کنند و خود او نیز در این جلسه حاضر شد. آنگاه دستور داد تا فاضل البراک را در گوشه‌ای از این مجلس بنشانند. او بر اثر زندان و شکنجه ضعیف و ناتوان شده بود. صدام به حاضران گفت: «مجازات کسی که مثل این آدم خیانت

کند، چه چیزی غیر از اعدام است؟» فاضل در شرایطی نبود که حتی بتواند سخن بگوید. او را در حالی که مبرای از هر اتهامی بود، به جایی بیرون از آن مجلس بردند تا اعدام کنند!

در نیمه سال ۱۹۸۹ شخصی به نام صباح الخياط را دستگیر کردند. او یک عراقی مقیم آلمان غربی بود. وی به دفتر نمایندگی نظامی ما در بن رفت و آمد می کرد. در یکی از روزها وی مبلغ ۱۰۰ هزار مارک آلمان غربی را داوطلبانه به دفتر وابستگی نظامی ما اهدا کرد. این در شرایطی بود که دفتر نمایندگی ما نیازی به پول نداشت. نماینده نظامی ما که از خانواده صدام بود، این مبلغ را به سرقت برد. بعدها معلوم شد که صباح الخياط که روابط دیرینه‌ای با فاضل البراک داشت، در فعالیت‌های جاسوسی علیه عراق مشارکت داشته است. ولی وجود چنین رابطه‌ای با فاضل البراک به هیچ وجه اثبات نگردید. او هیچ گونه تسهیلات کاری و یا اطلاعاتی از البراک به دست نیاورده بود و دیدارهای انجام شده بین این دو بسیار اندک بوده است.

صدام، بیشتر اوقات تلاش می کند تا توجیهات و دلایلی را برای ترور مخالفینش دست و پا نماید. برادران فاضل البراک بسیار به او تأکید و اصرار کردند تا پیش از دستگیری از عراق فرار کند. زیرا به طور قطع به قتل خواهد رسید، ولی او ضعیف عمل کرد و صدام بر او پیشدستی نمود.

صدام در طول دوران حاکمیتش تلاش نموده است تا جنایت را فراگیر و همگانی نماید. وحشت را گسترش داده و دیگران را در این گونه اعمال آلوده کند. وی در بسیاری از موارد، بعضی‌ها را به دست بعضی‌ها و در برابر دیدگان همه بعضی‌ها اعدام می کند تا بدین ترتیب از یک سو ترس و وحشت را گسترش داده و از سوی دیگر، عوامل مجری این گونه اعدام‌ها را آلوده نماید. زیرا چنانچه بعضی‌ها از اجرای حکم اعدام خودداری کنند، دیگر افراد، این حکم را در مورد آنان اجرا می کنند!

صدام همواره تأکید دارد که مراسم اجرای اعدام‌ها به وسیله تمام افسران سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی برپاگردد. یک افسر ستاد در اطلاعات برای من

تعریف کرد که در سال ۱۹۸۳، از سوی افسر امنیتی این سازمان احضار شد. افسر امنیتی سازمان، او و تعدادی از دیگر افسران را جهت حضور در اداره کل سازمان اطلاعات و امنیت فراخوانده بود. این افراد از سازمان امنیت به سوی منطقه بیابانی در حوالی دریاچه «ثرار» حرکت کردند. آنان پس از پیاده شدن از خودروها مشاهده کردند که گودالی بزرگ به وسیله یک بولدوزر از یگان مهندسی آماده گردیده است. پس از آن تعدادی اسلحه کلاشینکف بین افسران مذکور تقسیم گردید. چند دقیقه بعد یک اتوبوس، با گنجایش ۴۰ نفر به منطقه رسید و گروهی که چشم‌ها و دست‌هایشان بسته شده بود، از آن پیاده شدند. نگهبانان آنان را که همگی نظامی بودند، به انتهای گودال هدایت کردند. هیچ یک از سرنوشتی که دامنگیر آنها خواهد شد، اطلاع نداشتند. پس از آنکه نگهبانان از گودال خارج شدند، افسران حاضر از بالای گودال به طرف زندانیان تیراندازی کردند و همه را قتل عام نمودند. پس از آن گودال به وسیله بولدوزر پر از خاک گردید. من از افسر امنیتی سؤال کردم: «احساس شما چه بود؟» او گفت: «هیچ راهی غیر از اجرای اجباری این حکم نداشتیم، ولی با خدای خود گفتم که از آنچه اینان می‌کنند بیزارم.»

یکی از روزهای سال ۱۹۸۱ مدیرکل استخبارات ارتش مرا به اتاق اصلی فرماندهی فراخواند و گفت: «وفیق، قسمت حفاظتی این اداره نسبت به تو مشکوک هستند. آنها تصور می‌کنند که تو تنها افسر اطلاعاتی هستی که در هیچ مراسم اعدامی شرکت نکرده‌ای!» به او گفتم: «آیا وظیفه من است؟» نسبت به او و بیزاریش از این گونه اعمال اطمینان داشتم. گفتم: «دستور رئیس‌جمهور است. پس تو حداقل به صورت ظاهری در این گونه اعمال شرکت کن.»

تعداد افسرانی که احضار شده بودند بیش از تعداد افرادی بود که قرار بود اعدام شوند. پس من هم شرکت کردم. قرار بود پنج نفر از مخالفان صدام اعدام شوند، اما تعداد افسران حاضر، بیش از پنج نفر بود. افسر امنیتی به من گفت: «شما فقط بناست شاهد این اقدام باشید، تا گفته نشود شما به این مراسم نیامده‌اید.»

به تماشای این افسر سازمان امنیت ایستادم. او یک تپانچه که مجهز به صدا خفه‌کن بود، در اختیار داشت. تپانچه خود را به نوبت به افسران مجری حکم اعدام می‌داد، آنها نیز به نوبت یک گلوله به طرف سر محکومین شلیک می‌کردند. پنج محکوم اعدام شدند. (یکی از افسرانی که در این روز مجری حکم اعدام بود، چهار سال بعد اعدام شد.) من در جریان این رویداد شنیدم که یکی از محکومین به اعدام پیش از اعدام، فریاد می‌زد: «به خداوند بزرگ که من چیزی نمی‌دانم.» ولی چه کسی می‌شنید؟

برخورد حکومت عراق با کردها خیلی خشونت‌آمیزتر بود. علی حسن المجید پسرعموی جنایتکار صدام، از سوی ریاست جمهوری اختیارات و صلاحیت‌های قابل توجهی در منطقه شمالی پیدا کرده بود. او هنگامی که مسئول دفتر سازماندهی شمال بود، کلیه سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی منطقه شمال، یعنی کرکوک، موصل و سلیمانیه را تحت فرمان خود قرار داد. پس از آن وی به مقام وزارت دفاع رسید. منطقه‌ای در فاصله ده کیلومتری مرزهای ترکیه و ایران، به عنوان کمربند امنیتی تعیین گردید و هیچ‌کس حق حضور در این منطقه را نداشت. کشاورزان مجبور بودند به منظور ورود به این منطقه برای برداشتن مواد و وسایل مورد نیاز به جای مانده، هر از چندگاهی، به صورت پنهانی وارد آن شوند. ولی به محض دستگیری آنها در منطقه، بدون هیچ‌گونه محاکمه و یا بررسی، اعدام می‌شدند. کافی بود که افسر امنیتی، پیام زیر را برای علی حسن المجید ارسال نماید:

«رفیق مبارز، علی حسن المجید؛ تعداد ده نفر در منطقه کمربند بازداشت شده‌اند و همگی اعدام گردیده‌اند.» پی‌نوشت علی حسن المجید درباره این گونه گزارش‌ها چنین بود: «آفرین به مردان!»

به دنبال عملیاتی که در سال ۱۹۸۸ انجام گردید، حدود ۱۸۰ هزار کُرد از بین رفتند و تا به این لحظه اثری از آنها وجود ندارد. آنها با دستور صدام و علی حسن المجید از صحنه روزگار محو شدند.

صدام با توسل به زور و تهدید، حاکمیت خود را تثبیت نموده است. او به اقدامات امنیتی قاطعانه، به منظور تداوم حکومتش توسل جسته است. مثل اینکه کلیه وزراء و مقامات ارشد عراقی حق ندارند که محافظان خود را انتخاب کنند، بلکه آنها از سوی سازمان امنیت ویژه انتخاب می‌شوند. ریاست این سازمان را قُصی پسر صدام برعهده دارد. به این ترتیب با یک دستور ساده قُصی، از طریق بی‌سیم، می‌توان این شخصیت‌ها را تحت کنترل قرار داد و یا بازداشت نمود.

وضعیت نظامی و تسلیحاتی

پس از فروکش کردن آتش جنگ با ایران، بدیهی و منطقی بود که رهبران عراق تصمیم بگیرند مستقیماً از تعداد نیروهای مسلح بکاهند. این اقدام فقط برای کاستن از فشاری که بر دوش ملت سنگینی می‌کرد، نبود. تعداد سربازان ارتش و از جمله یگان‌های جیش‌الشعبی [نیروهای مردمی] به بیش از یک میلیون و سیصد هزار نفر می‌رسید. البته نسبت کمی از این تعداد به جیش‌الشعبی اختصاص داشت و تعداد نیروهای ارتش به بیش از یک میلیون سرباز می‌رسید.

کاهش نیروهای مسلح به خاطر بازنگری و تجدید نظر در وضعیت اقتصادی کشور نبود، بلکه به منظور کاستن نگرانی کشورهای خلیج [فارس] و یا نگرانی‌های موجود در زمینه تهدید منافع غربی‌ها در خلیج [فارس] بود. برای همین، تعدادی از یگان‌ها و واحدها منحل گردیدند ولی قرارگاه‌ها و تجهیزات و جنگ‌افزارهایشان همچنان باقی ماند، به گونه‌ای که سازماندهی مجدد آنها به سرعت امکان‌پذیر باشد. این کار بیانگر عدم صداقت و داشتن افکار و طرح‌های بعدی بود.

چنگ زدن به ریسمان‌های خورشید

در آخرین ماه سال ۱۹۸۹، من به اتفاق تعدادی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش به کاخ ریاست جمهوری احضار شدیم. قرار بود در آنجا به ما نشان‌ها و مدال‌هایی اعطا گردد. به من نیز نشان «الرافدین» و مدال شجاعت اعطا گردید.

پس از پایان مراسم، صدام به سخنرانی پرداخت و گفت: «یکی از وزراء (منظورش حسین کامل بود) اطلاع داده است که سفیر یکی از کشورهای بزرگ از او، راجع به علل عدم کاهش تعداد نیروهای مسلح عراق، با وجود گذشت یک سال از پایان جنگ با ایران سؤال کرده است. آنها سلاح‌های اتمی و دیگر سلاح‌ها را برای دفاع از کشورشان در اختیار دارند و ما به آنها اجازه نخواهیم داد که با عراق این‌گونه رفتار نمایند. (در این لحظه دستش را به طرف سبد گلی که در برابرش قرار داشت دراز کرد و بخشی از آن را چید). آنها از آهن‌های حسین می‌ترسند. (منظورش صنایع نظامی بود). ما ریسمان‌های خورشید را در چنگ گرفته‌ایم و هرگز از دست نخواهیم داد.»

آشکار بود که منظور او، مذاکره با سفیر ایالات متحده آمریکا بوده است. صدام برای پیش‌گیری از شناخته شدن این خانم سفیر، از کلمه سفیر یکی از کشورهای بزرگ به جای خانم سفیر استفاده کرد؛ زیرا وی تنها زن سفیر در عراق است.

روز ۱۹۹۰/۴/۲ رادیو بغداد اعلام می‌کرد که صدام یک سخنرانی مهم و تاریخی ایراد خواهد کرد. با فرا رسیدن عصر این روز، رادیو، نوار سخنرانی ضبط شده صدام را پخش کرد. صدام در این سخنرانی اعلام نمود که عراق سلاح شیمیایی دوگانه در اختیار دارد و می‌تواند با استفاده از آن نیمی از اسرائیل را به آتش بکشد. او بار دیگر تهدیدهای کورکورانه معروف خود را، بدون وجود هیچ دلیل واقعی تکرار کرد. چند ساعت بعد رئیس‌جمهور آمریکا جورج بوش، که در حال گذراندن یک سفر محلی بود، اعلام کرد که اظهارات صدام سخنان بدی است که نمی‌تواند به امنیت عراق کمکی نماید. از همان هنگام روند تشنج در روابط خارجی عراق با کشورهای غربی رو به افزایش نهاد.

جنگ‌افزار دوگانه شیمیایی که نام علمی آن «VX» می‌باشد، از سال ۱۹۸۸ تهیه و تولید گردیده است. ما پیش از این، صنایع شیمیایی مربوط به تولید «خردل» (سی، اس)، «تابون» و «زارین» را که عامل‌های سمی هستند، در اختیار داشتیم. ولی عامل شیمیایی دوگانه، که عبارت است از قرار دادن دو عامل سمی

در بمب‌ها و کلاهک‌ها، به گونه‌ای که در لحظهٔ تلفیق شدنشان با یکدیگر به یک عامل سمّی‌تر و خطرناک‌تر تبدیل می‌شوند، از سال ۱۹۸۸ تولید گردید. البته صدام در بیان تأثیرات این بمب بسیار مبالغه نمود. این سلاح، سلاح سوزاننده‌ای نیست که به وسیلهٔ آن بتوان نیمی از اسرائیل را سوزاند. بلکه یک سلاح سمّی است. علاوه بر آن، از بین بردن نیمی از اسرائیل، مستلزم هزاران موشک است؛ با این فرض که اسرائیل هیچ‌گونه اقدامی به منظور دفاع از خود به عمل نیاورد. از سوی دیگر، موشک‌هایی که ما در اختیار داشتیم از نظر هدف‌گیری، از کیفیت پایینی برخوردار بودند. علاوه بر آن عوامل شیمیایی سنگین هستند و آسیبی به افرادی که در نقاط مرتفع و یا طبقات بالای ساختمان‌ها به سر می‌برند، نمی‌رسانند.

سخنان صدام فقط و فقط برای مصرف داخلی بود و پیش از این صدام به صورت سرّی، این موضوع را به اطلاع امریکایی‌ها رسانده بود، ولی با مطرح کردن این موضوع بسیار حساس، به صورت علنی، مرتکب یک اشتباه آشکار گردید. این سخنرانی موجب بروز نگرانی در منطقه و عراق گردید و ما باید منتظر پیامدهای آن می‌شدیم.

هنگامی که صدام در ژوئیهٔ ۱۹۹۰ لحن خود را علیه اسرائیل خشن کرد، تا این کشور را از نابودسازی تأسیسات اتمی عراق به شیوه‌ای که پیش از این در سال ۱۹۸۱ انجام داده بود، بازدارد، ما انتظار واکنشی خشن از سوی اسرائیل با به کارگیری موشک‌های «أریحا» که مجهز به کلاهک‌های اتمی بودند، داشتیم. دقت نظر در امور چنین اقتضا می‌کرد.

حرکت صدام در زمینهٔ شدّت بخشیدن به تبلیغات، اصلاً قابل توجیه نبود و هیچ کس به اندازهٔ مردم بیچارهٔ عراق قربانی آن نشدند. صدام به داشتن جنگ‌افزارهای شیمیایی دوگانه مغرور نشده بود، چون ما توانسته بودیم جنگ‌افزارهای میکروبی (بیولوژیک) تولید نماییم. ولی از واکنش‌ها و بازتاب‌های خشونت‌آمیز ناشی از اعلام داشتن چنین سلاح‌هایی واهمه داشت.

علاوه بر اینها مطالعات و پژوهش‌های اتمی به سطحی رسیده بود که فقط یک سال و یا کمی بیشتر برای تولید اولین بمب اتمی عراق، وقت می‌خواستیم. یک دستور مکتوب با دستخط خود صدام به ما ابلاغ گردید که: «باید به نماینده سرویس اطلاعاتی امریکا اعلام شود که نیازی به ماندن آنها در بغداد نیست.» این دستور به نماینده CIA ابلاغ گردید و او شدیداً تعجب کرد و گفت: «از شما خواهش می‌کنم که اطمینان حاصل نمایید، زیرا چنین اقدامی پیامدهای خطرناکی در پی دارد.» آن تعداد که به صورت آشکار فعالیت می‌کردند، خاک عراق را ترک کردند و بدیهی بود که آن دسته از کسانی که به صورت آشکار فعالیت نمی‌کردند، باقی بمانند. به این ترتیب پرونده هشت سال کمک‌های امریکا به عراق بسته شد.

امریکایی‌ها بارها به ما پیشنهاد کرده بودند که تعدادی از افسران خلبان نیروی هوایی امریکا را برای آموزش خلبان‌های ما و تعلیم چگونگی برنامه‌ریزی برای عملیات هوایی و مورد حمله قرار دادن اهداف، به عراق گسیل دارند. ولی صدام از آنها بسیار بیم داشت و مخالف برقراری هرگونه تماس امریکایی‌ها با نیروی مسلح ما بود. وی اصرار داشت که چنین تماسی فقط از طریق ما صورت گیرد، زیرا از آن بیم داشت که چنین تماس‌هایی به توطئه علیه شخص او منجر گردد.

عراق روند تقویت نیروهای مسلحش و مجهز کردن آنها به مدرن‌ترین تجهیزات و ابزار و ادوات را تداوم بخشید. اموال هنگفتی به بخش صنایع نظامی و تولید سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌ها و انواع تجهیزات دیگر اختصاص پیدا کرد. این در حالی بود که صنایع غیرنظامی در اوج عقب‌ماندگی خود باقی مانده بودند.

با یک یا چند کشور عربی، به منظور فروش زره‌پوش‌ها و تانک‌هایی که در عراق مونتاژ می‌گردید، مذاکراتی صورت گرفته بود. ولی حتی یک دستگاه از آنها به فروش نرسید. توجه به صنایع نظامی، حتی پیش از آغاز جنگ نیز

موجب بروز فاجعه‌ای بزرگ برای صنایع غیرنظامی گردید. هنگامی که اعلام کردند، ۱۰۰ هزار دستگاه خودروی شهری تولید خواهد شد، به ما دروغ گفتند. برای ما روشن شد که صنایع ما قدرت تولید حتی یک پنجم قوطی کبریت‌های مورد نیاز محلی را ندارد، تا چه رسد به تولید کلیه نیازهای زندگی، مانند: پوشاک، قطعات یدکی خودروها و مصالح ساختمانی همچون آهن و چوب و دیگر ملزومات. با اجرای طرح‌های شکست خورده کشاورزی، کشاورزان را نیز به فساد کشاندند و آنها را وادار به مهاجرت به شهرها کردند. با این کار کشاورزی نابود شد.

با توجه به این سیاست‌ها و با توجه به هدر دادن اموال عراق توسط حکومت و تحمیل نمودن قرض‌هایی بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار بر اثر جنگ با ایران و در هم ریختگی سیاست اقتصادی کشور، ارزش دینار عراق از ۱۰۵۰ فلس کویتی در سال ۱۹۷۹ به ۶۵ فلس کویتی در ژوئیه ۱۹۹۰ رسید.

دارا بودن جنگ‌افزارهای میکروبی و شیمیایی، غیر از مشکلات فراوان، چیزی برای ما به دنبال نداشت. صدام با تمام پهلوان بازی‌هایش حتی جرأت نداشت که یک فروند موشک با کلاهک شیمیایی و یا میکروبی را که هم در آن زمان و هم در حال حاضر در اختیار دارد، به طرف اسرائیل و یا علیه نیروهای متحدین که وارد خاک عراق شده بودند، شلیک نماید. زیرا او به خوبی می‌دانست که اگر چنین کاری کند، واکنش آنها مستقیماً بر سر خود او نازل خواهد شد. این مسئله، آن طوری که رسانه‌های گروهی می‌گویند، ایران را واداشت تا وارد یک مسابقه تسلیحاتی شود و در شرایطی که عراق به دنبال جنگ با کویت از داشتن سلاح‌های کشتار جمعی محروم گردید، ایران دست به تولید این گونه سلاح‌ها بزند.^۱

۱. همان‌گونه که مسئولین نظام جمهوری اسلامی بارها اعلام داشته‌اند ایران در صدد تولید سلاح‌های کشتار جمعی نیست و در این باره پایبندی خود را به معاهدات بین‌المللی بارها مورد تأکید قرار داده است.

رژیم [عراق] دارای جنگ‌افزارها [ی شیمیایی و میکروبی] است و این خود عامل ایجاد فاجعه و مصیبت برای عراق بوده است. رژیم، بسیاری از تأسیسات خود را در برابر بازرس‌ها گشوده است و استفاده از این وضعیت به منظور اعمال فشار بر او و براندازیش یک اقدام میهن‌پرستانه تلقی می‌شود. زیرا ملاک میهن‌پرستی و شرافت در این مرحله، فقط و فقط در قالب تلاش به منظور براندازی این وحشی درنده (صدام) و جلوگیری از رهایی او از شدیدترین مجازات‌ها تبلور پیدا می‌کند.

سرویس‌های ویژه

هنگامی که حرکت کودتای ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ عملی گردید، عراق فقط دارای دو سرویس امنیتی بود. یکی اداره کل امنیّت که به مسائل امنیتی عمومی (یا امنیّت غیرنظامی) می‌پرداخت و دیگری اداره اطلاعات نظامی. مدیر این اداره سرهنگ ستاد شفیق الدراجی و معاونش سرهنگ دوم ستاد عبدالرزاق النایف بود. (عبدالرزاق در کودتا شرکت کرده بود و فقط برای ۱۳ روز در مقام نخست‌وزیری قرار داشت.) این اداره از ساختار و امکاناتی محدود برخوردار بود و فقط به امور نظامی می‌پرداخت. گاهی اوقات نیز به امور عمومی غیرنظامی رسیدگی می‌کرد. پس از کودتا اولین کمیسیون بازجویی ایجاد شد که تحت نظر صدام فعالیت می‌کرد و تدریجاً به عنوان هسته اولیه تأسیس دفتر روابط عمومی ایفای نقش می‌نمود. دفتر روابط عمومی، یک سرویس اطلاعاتی کوچک و مخفی مخابراتی بود.

در سال ۱۹۷۱ بر قدرت اداره کل امنیّت، تحت فرماندهی ناظم کزار - یکی از بی‌رحم‌ترین عناصر حزب - افزوده شد و سلطه ادارات وابسته به اداره کل امنیّت در کلیه استان‌های عراق گسترش پیدا کرد. این ادارات نفوذ خود را در شعبه‌ها و شاخه‌های حزب بعث به گونه‌ای گسترش دادند که موجبات تزلزل قدرت صدام فراهم گردید و این در حالی بود که ناظم کزار نفرت خود را از صدام، با دقّت فراوان پوشیده نگه می‌داشت.

در سال ۱۹۷۲ دفتر روابط عمومی گسترش پیدا کرد و به سطح اداره کل اطلاعات رسید. سعدون شاکر الغراوی یکی از دوستان صدام و از اعضای فرماندهی کشوری حزب، به عنوان مدیرکل آن منصوب گردید. بعدها برزان و سبعاوی دو برادر صدام، تحت نظر غراوی آموزش دیدند و مأموریت هماهنگی با جبهه خلق آزادی بخش اهواز، از اداره امنیت به سازمان اطلاعات (مخابرات) واگذار گردید. جبهه مذکور دست به عملیات خرابکاری و انفجارهایی در مناطق عرب نشین ایران و عمدتاً استان خوزستان می زد.

پس از ناکام ماندن حرکت ناظم کزار، کانون توجه از اداره کل امنیت به اداره اطلاعات (مخابرات) متمرکز گردید. وظایف و مأموریت های اداره اطلاعات به جاسوسی خارجی در زمینه مسائل اقتصادی و سیاسی و فنی، ضد جاسوسی و مقابله با توطئه های داخلی و خارجی علیه رژیم حکومتی و همچنین هماهنگی با نیروهای مخالف دیگر کشورها بود. نقش اداره کل امنیت نیز به مبارزه با جنبش های سیاسی عراق و کنترل مسائل اقتصادی محدود گردید. یک مدیریت، به نام مدیریت امنیت اقتصادی نیز دایر شد.

در سال ۱۹۸۴ سرویس امنیتی ویژه تشکیل گردید. مسئولیت های این سازمان روز به روز گسترش پیدا کرد. پس از آن در سال ۱۹۹۱ سازمان امنیت نظامی ایجاد گردید، ولی بار دیگر در قالب سازمان کل اطلاعات نظامی ادغام شد.

برای اینکه نیروهای میهن پرست مخالف مقیم خارج از کشور، و از جمله نیروهای مخالف موجود در داخل عراق توجه لازم را پیدا کنند و دقیقاً با ماهیت و ابزار و امکانات سرویس های ویژه ای که رژیم جنایت کار صدام به کار می برد آشنا شوند، لازم است برخی از جزئیات مفید را گوشزد کنم. (ان شاء الله پس از سرنگون ساختن رژیم طاغوت، بدون تردید بسیاری از مهره های این سرویس ها و حتی می توان گفت کلیه این دستگاه ها باید مورد تجدید نظر قرار گیرند. آن قسمت هایی که مأموریت های سرکوبگرانه را دنبال می کردند، باید نابود شوند و سرویس هایی به وجود بیایند که به امنیت مردم عراق خدمت کنند

و حافظ مصالح و منافع آنها باشند. ما نیازی به تمام این سرویس‌ها نداریم. آنچه که ما به آن نیاز داریم، وجود یک سرویس امنیتی داخلی است که بر اساس قوانین برگرفته از قانون اساسی مورد تأیید مردم عراق، خواهد بود و همچنین یک سرویس امنیت خارجی که وظیفه شناسایی مقاصد و انگیزه‌های دشمنان کشور را دنبال نماید. زیرا این سازمان باید از شیوه‌ها و عملکردهای تحریک‌آمیز پرهیز نماید، بیشتر اموالی که از خون مردم عراق صرف سرویس‌های ویژه در زمان صدام گردید، همه به هدر رفته است).

اداره کل امنیت

۱. ساختمان‌های اصلی و قرارگاه این اداره در بغداد، در منطقه شهرداری‌ها و در نزدیکی فرماندهی نیروهای مرزی و ساختمان بازار آزاد، در آن طرف کانال ارتش قرار دارد.

۲. مدیر فعلی آن سپهد ستاد اطلاعات طه عباس الاحبابی از اهالی منطقه الاحباب، واقع در جنوب سامراء (در حدود ۵۰ کیلومتری سامراء) می‌باشد. او از جمله بعثی‌های قدیمی و عضو دفتر نظامی حزب بعث بوده و مدتی طولانی در اطلاعات و امنیت نظامی کار کرده است. آدم ستمگر و جنایتکاری نیست، بلکه یکی از هموطنان خوب و مخلص است.

۳. مأموریت این اداره مبارزه با احزاب سیاسی، غیر از حزب بعث می‌باشد و رابطه‌ای با مأموریت‌های خارجی ندارد.

۴. اداره امنیت اقتصادی از حیث تشکیلاتی از وزارت کشور منفک و بار دیگر در مجموعه این سازمان قرار گرفته است. از جمله وظایف اداره امنیت اقتصادی مبارزه با خرید و فروش ارز و کنترل قیمت کالاها و به خصوص مواد غذایی می‌باشد.

۵. اداره کل امنیت دارای سازمان‌هایی در هر استان و همچنین معاونت‌هایی در هر شهرستان غیر از شهر سامراء می‌باشد. لازم به یادآوری است که پس از

پیوستن من به گروه‌های مخالف رژیم عراق، در شهر سامراء نیز یک سازمان امنیتی به وجود آمد.

۶. افراد این اداره لباس‌های غیرنظامی به تن دارند و افسران آن از دانشکده امنیت ملی جذب می‌شوند. ولی پیش از این از میان افسران و کمیسرهای پلیس تعیین می‌شدند.

۷. افسران و درجه‌داران این اداره علاوه بر حقوق، از مزایای اضافه بهره‌مند می‌باشند. این افسران با استفاده از اتومبیل‌های غیرنظامی خصوصی جابه‌جا می‌شوند.

۸. عناصر این اداره از طریق مراکز مخابرات شهری (اپراتور) تماس‌های تلفنی را کنترل می‌کنند. این کنترل معمولاً بر مبنای تمایل آنها در مورد هر تماس تلفنی اعمال می‌شود. مگر آنکه کنترل یک خط خاص از سوی دیگر سرویس‌ها درخواست شده باشد.

۹. اقدامات حفاظتی، جز در اداره امنیت ضعیف است.

۱۰. بیشتر مراکز فروش کتاب وابسته به این سازمان هستند. همچنین آنها با فروشندگان دوره‌گرد ارتباط و هماهنگی دارند.

سرویس اطلاعات

۱. ساختمان اصلی آن در بغداد، در نزدیکی پل «الخر» و در مجاورت نمایشگاه بین‌المللی بغداد قرار دارد.

۲. مدیر فعلی آن مانع عبدالرشید التکریتی است. او فردی است که از تجربه و شایستگی لازم برخوردار نمی‌باشد. تنها ویژگی او این است که از خویشاوندان صدام طاغوتی و از اهالی روستای «العوجه» است. جایگاه او معادل جایگاه وزیر است.

۳. وظیفه این سرویس مبارزه با جاسوسی است. به همین منظور یک اداره کل، تحت عنوان «ضدجاسوسی»، در بطن این سازمان وجود دارد. از جمله

دیگر وظایف آن دستیابی به اطلاعات سیاسی و اقتصادی و فنی، راجع به کشورهای همسایه از طریق اداره کل فعالیت‌های سرّی است. همچنین وظیفه هماهنگی با گروه‌های مخالف دیگر کشورها را نیز دنبال می‌نماید. در حال حاضر این سرویس، عمده فعالیت‌های خود را متوجه فعالیت علیه نیروهای میهن‌پرست عراقی مخالف رژیم عراق، مقیم خارج از کشور و همچنین در داخل عراق نموده است. همچنان که وظیفه انجام ترور در خارج از عراق نیز به عهده همین سازمان است.

این سازمان دارای دو اداره کل، تحت عنوان امور اداری و فنی و کامپیوتر می‌باشد. این سازمان بخش دادگاه یا دادسرا را نیز شامل می‌شود. این بخش وظیفه بازجویی و شکنجه و محاکمه را بر عهده دارد و محل آن در بغداد، در حوالی خیابان «النضال» قرار دارد که در جریان بمباران‌های هوایی مورد هدف قرار گرفت.

۴. این سازمان دارای مدیریت‌هایی در دیگر استان‌ها می‌باشد.

۵. عناصر وابسته به آن از لباس‌های معمولی غیرنظامی استفاده می‌کنند و فقط کارکنان برخی از قسمت‌های قرارگاه آن، از جمله دفتر ویژه، لباس رسمی زیتونی رنگ به تن دارند.

۶. نیروهای این سازمان علاوه بر حقوق، از مزایای اضافه برخوردارند. افسران این سازمان جهت جابه‌جایی از خودروهای غیرنظامی خصوصی استفاده می‌کنند.

۷. نیروهای این سازمان، بیشتر پست‌های سفارتخانه‌های عراق در خارج از کشور را، تحت عنوان دبیر اوّل، دبیر دوّم، کنسول، وابسته بازرگانی، وابسته اداره فرهنگی و... در اختیار خود دارند.

اداره کل اطلاعات نظامی

۱. مجموعه ساختمان‌های این اداره در کرانه رود دجله از طرف کاظمین، در شهر بغداد و در نزدیکی پل «ائمّه» قرار دارد.

۲. مدیر فعلی آن، سرلشکر ستاد معتمد نعمه التکریتی از اهالی بیجات است. هم‌دوره‌ای‌های او درجهٔ سرهنگی دارند، ولی او به خاطر اینکه از خویشاوندان صدام بوده، دو درجه ترفیعی گرفته است. وی افسری است که در سطح ارتش ناشناخته است. پیش از این فرماندهی لشکر «النداء» وابسته به گارد ریاست جمهوری و همچنین سمت وابستگی نظامی عراق در ترکیه را برعهده داشته است.

۳. سازمان اطلاعات نظامی در مقایسه با دیگر سرویس‌های عراقی، شایسته‌ترین سازمان در زمینهٔ جاسوسی خارجی است. این سازمان دارای افسران اطلاعاتی باتجربه در پوشش‌های غیرنظامی در سفارتخانه‌های عراق و در برخی از کشورها مثل: اردن، ترکیه و ایران می‌باشد.

۴. از اواخر سال ۱۹۹۴، بیشتر تلاش‌های سازمان اطلاعات نظامی در زمینهٔ پیگیری فعالیت‌های مخالفین رژیم در منطقهٔ شمالی متمرکز بوده است. این فعالیت‌ها، از طریق شبکه‌های اطلاعاتی منطقهٔ شمالی، واقع در موصل و همچنین منطقهٔ شرقی واقع در کرکوک و یا شعبهٔ سوم (شعبهٔ کردها در ادارهٔ کل اطلاعات نظامی) صورت می‌گیرد. ادارهٔ کل اطلاعات نظامی، یک شبکهٔ اطلاعاتی در استان الانبار و یک شبکهٔ اطلاعاتی در استان بصره و در بسیاری از استان‌ها و شهرستان‌ها، تعداد زیادی مراکز اطلاعاتی در اختیار دارد.

۵. در اواخر دههٔ ۸۰ این اداره از حیث سازمانی بسیار بزرگ شده بود. تعداد شعبه‌های آن به بیش از ۲۰ شعبه و تعداد نیروهای آن به بیش از ۶ هزار نفر رسید. ولی به دنبال بمباران هوایی ژانویه ۱۹۹۱، تصمیم گرفته شد که با جدا کردن بخش امنیت نظامی، از تعداد افراد آن کاسته شود. از همین رو ادارهٔ امنیت نظامی وابسته به این اداره ایجاد گردید، ولی در اوایل سال ۱۹۹۶، پس از آنکه یکی از خویشاوندان صدام، به عنوان مدیر سرویس اطلاعات ارتش منصوب گردید، بار دیگر ادارهٔ امنیت نظامی به سازمان اطلاعات نظامی مرتبط شد. این در حالی است که این سازمان، سازمان اطلاعات و امنیت کشور و سازمان امنیت ویژه با ریاست جمهوری در ارتباط هستند.

۶. بر اساس آخرین اطلاعات [من]، اداره کل اطلاعات نظامی وظیفه جمع‌آوری اطلاعات، درباره کشورهای خارجی و به ویژه کشورهای همسایه، نیروهای مخالف در داخل و خارج از عراق و در میان نیروهای مسلح (از طریق امنیت نظامی) را برعهده دارد. در هر یگان از یگان‌های ارتش عراق، در کنار افسر اطلاعاتی، یک افسر امنیتی نیز وجود دارد. همچنین در هریک از موقعیت‌ها، جوخه امنیتی مستقر گردیده است. خودروهای «استیشن» غیرنظامی مجهز به دستگاه‌های بی‌سیم دور برد، در اختیار این سازمان است تا برای انتقال اخبار به مناطق مورد نظر از آنها استفاده شود.

سرویس امنیتی ویژه

۱. ریاست آن را قُصی پسر صدام برعهده دارد.
۲. قرارگاه آن در کاخ ریاست جمهوری است. ولی تجمع اصلی نیروهای آن در ساختمان «الحیاء» در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری می‌باشد. مأموریت اصلی آنها حفظ امنیت صدام است.
۳. جزئیات مربوط به وظایف این سازمان:
 - . کنترل و حفاظت از کلیه وزراء و مقامات عالی‌رتبه.
 - . کنترل کلیه سرویس‌های دیگر، (از جمله سازمان کل اطلاعات، سازمان کل امنیت، سازمان کل اطلاعات ارتش).
 - . کنترل قرارگاه‌های سپاه‌ها و لشکرها. (در این مورد دسته‌های آشکار یا سرّی امنیت ویژه به وجود آمده است).
 - . کنترل ایست و بازرسی‌های موجود در جاده‌های اصلی.
 - . حفظ امنیت نهادهای صنعتی مهم.
 - . حفظ امنیت کاخ‌های ریاست جمهوری.
 - . حفظ امنیت کاخ ریاست جمهوری و مجلس ملی.
 - . حفظ امنیت جنگ‌افزارهای ممنوع و اسناد سرّی.

- اجرای عملیات ترور مخالفین در داخل عراق.
 - پیگیری تحرکات مخالفین در خارج و داخل.
 - حفظ امنیت رادیوی عراق.
 - نظارت بر فعالیت گارد ویژه و گارد ریاست جمهوری. (فرماندهی لشکر گارد ویژه، مستقیماً با سازمان امنیت ویژه ارتباط دارد).
 - ۴. پرسنل این سازمان هنگامی که مأمور اجرای برخی از اقدامات در داخل شهرها و همچنین اجرای عملیات کنترل می‌شوند، از لباس‌های معمولی غیرنظامی استفاده می‌کنند. ولی بیشتر آنها لباس رسمی زیتونی رنگ به تن دارند.
 - ۵. جاسوسی تلفنی:
- این سازمان از ابزارهای کنترل مختلف انسانی و فنی استفاده می‌کند. کنترل تلفنی، یکی از اقدامات معمولی آنها می‌باشد. گاهی اوقات این سرویس امنیتی، به عمد اطلاعاتی را به یکی از شخصیت‌های مهم می‌رساند. می‌گوید که تلفن او تحت کنترل قرار دارد و مدتی بعد به شخصیت مذکور خاطرنشان می‌سازد که با توجه به برطرف شدن شک و تردیدها، کنترل از تلفن وی برداشته شده است. ولی در عمل کنترل تلفن او همچنان ادامه پیدا می‌کند. این روش به افزایش اعتماد و اطمینان وی منجر گردیده و سبب می‌شود تا او بدون در نظر گرفتن احتیاط امنیتی با تلفن سخن بگوید.
- گاهی اوقات نیز در گوشی‌های تلفن، دستگاه‌هایی جاسازی می‌گردد که بدون آنکه نیاز به برداشتن گوشی باشد، مجموعه گفتگوهای انجام شده در اتاق و یا آن مکان را مخابره می‌نماید. بی‌اطلاعی بسیار از افسران از وجود چنین دستگاه‌هایی سبب گردید، تا آنها به جوخه‌های اعدام سپرده شوند. من به یکی از افراد، وجود چنین خطری را بسیار گوشزد نمودم. ولی او پیوسته به من پاسخ می‌داد که امکان استفاده از چنین ابزاری وجود ندارد. من بسیار تلاش نمودم تا سرانجام وی را قانع کردم که با توجه به فعالیت‌های مستمر اطلاعاتی، آنچه که می‌گویم واقعیت دارد.

گاهی اوقات نیز، در صورتی که هدف مورد نظر شخصیت مهمی باشد، فقط به این رویه بسنده نمی‌کنند، بلکه به صورت محرمانه وارد دفتر و یا منزل او می‌شوند و در نقاط مختلف میکروفون‌های کوچکی جاسازی می‌نمایند. آنگاه در نقطه‌ای نزدیک به این محل استقرار پیدا کرده و از طریق دستگاه‌های مجهز به موج «اف - ام» اقدام به شنود گفتگوهای وی کرده و یا آن را ضبط می‌نمایند. سرویس‌های امنیتی، برخی از افراد را با پوشش خبرنگار، خدمتکار، واکسی، چای فروش و یا کارگران قهوه‌خانه‌ها و رستوران‌ها و مغازه‌ها به خدمت می‌گیرند. از زنان نیز به شیوه‌های منحرفانه بهره‌برداری به عمل می‌آورند. یکی از وابسته‌های نظامی، در کشوری نه چندان دور از عراق، به دام یک زن فاحشه افتاد. تمام ماجرای که بین آن دو گذشته بود، از طریق نوار ویدیویی ضبط گردید. این روش در مورد برخی از افرادی که انتظار نمی‌رفت به دام این‌گونه اعمال کشیده شوند، به کار گرفته شد. صدای آنها ضبط گردید و در پی آن اعدام شدند؛ از جمله یک افسر عالی رتبه ستاد!

سرویس‌های امنیتی از شیوه‌های مختلفی به منظور ترور مخالفین سیاسی استفاده می‌کنند. از جمله جاسازی یک بمب ساعتی در اتومبیل شخص مورد نظر و یا استفاده از سم‌های مختلفی مثل سم معروف «تالیوم». آمیختن مقدار کمی از این سم در چای، قهوه و یا پیسی‌کولای شخص به زندگی وی پایان می‌دهد. در حالی که هیچ تغییری در مزه و یا بوی این نوشیدنی‌ها ایجاد نمی‌کند. علاوه بر آن کپسول‌ها و قرص‌هایی وجود دارد که پس از خوردن آن به شخص، پس از مدت کوتاهی دچار سرطان می‌گردد. نام این مواد، «سرطان‌زا» می‌باشد. سم‌هایی نیز وجود دارد که به سرعت منجر به ایست قلبی می‌گردد.

کنفرانس سران

جنگ با ایران منجر به ایجاد نوعی ارتباط بین سرویس اطلاعات نظامی و وزارت امور خارجه گردید. مبنای چنین رابطه‌ای در ابتدا، نیاز به مبادله اطلاعات پیرامون زدوخوردهای مرزی که پیش از آغاز عملیات گسترده صورت گرفت، بود و برای در تنگنا قراردادن تلاش‌های ایران به منظور دستیابی به سلاح ادامه یافت. سازمان اطلاعات آخرین اخبار و گزارش‌های مربوط به قراردادهای ایران با چین، کره شمالی، اتحاد شوروی [سابق]، ایتالیا و دیگر کشورها را به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند. وزارت خارجه نیز به شیوه مستقیم و یا غیرمستقیم دست به تحرک می‌زد. اگر روابط ما با یکی از کشورها مثل کره در سطح خوبی نبود، از کشور سومی، مثلاً مصر خواسته می‌شد تا با کره شمالی وارد مذاکره شود.

روابط بین سازمان اطلاعات نظامی و وزارت امور خارجه، محدود به چارچوب مشخصی بود. تا هنگامی که آتش جنگ فروکش نکرده بود، ما اطلاعی از مسائل سیاست خارجی نداشتیم. سازمان اطلاعات نظامی در هر چهار دور مذاکرات با ایران در ژنو مشارکت مفصل داشت. این مشارکت به من این امکان را داد تا با طارق عزیز ارتباط برقرار کرده و با او و دیگر شخصیت‌های مهم وزارت امور خارجه، به ویژه دکتر ریاض القیسی، دکتر عبدالامیر الانباری، دکتر اکرم الوتری، وسام الزهاوی، نزار حمدون، محمد سعید الصحاف، سعد عبدالمجید الفصیل آشنا شوم. اینان بیش از دیگران، از آنچه که در پشت درهای بسته می‌گذرد، آگاه هستند.

به محض اینکه کنفرانس سران کشورهای عربی در رباط، در اواخر سال ۱۹۸۹ به پایان رسید، ابرهای تیره موجود در آسمان روابط پنهانی عراق و مصر از میان رفت. مهم‌ترین پیامد این کنفرانس بازگشت مصر به جامعه کشورهای عربی بود. بدون تردید اگر نگوییم که عراق نقشی مؤثرتر از دیگران در این زمینه ایفا نمود، اما حداقل نقش آشکاری داشت. (این عراق بود که در سال ۱۹۷۸ در جریان کنفرانس سران کشورهای عربی در بغداد، نقش مؤثرتری از دیگران در رابطه با انزوای مصر ایفا کرد.) پس از بازگشت مصر به میان کشورهای عربی، دیگر این کشور آنقدر که نیاز به ایجاد توازن در سیاست‌های کلی‌اش داشت به سیاست عراق نیازی نداشت. اندکی پس از بازگشت هیئت عراقی به ریاست صدام حسین از کنفرانس رباط، اطلاعاتی به دست ما رسید که حاکی از وجود تضاد بین سیاست مصر و صدام بود. صدام به خوبی آنچه را که بین او و حسنی مبارک گذشته بود، برای چند هفته بعد از کنفرانس از همه پوشیده داشته بود. ناگهان دستورالعمل‌های سختگیرانه‌ای از سوی ریاست جمهوری صادر گردید و ما را غافلگیر ساخت. بر مبنای این دستورالعمل‌ها قرار شد، هرگونه هماهنگی اطلاعاتی با اداره اطلاعات جنگی و شناسایی مصر به بهانه نفوذ فزاینده و خطرناک اسرائیل در مصر و همچنین وجود هماهنگی بین سرویس اطلاعاتی کل مصر و موساد اسرائیل پایان یابد. البته این اتهام، اتهام خطرناکی بود که باور کردن آن دشوار می‌نمود. بر مبنای این دستورالعمل قرار شد اقدامات ذیل اجرا شود:

- . کاهش تدریجی سطح و تعداد دیدارها.
 - . محدود نمودن و مشخص کردن چارچوب اطلاعاتی که مبادله می‌گردد.
 - . محدود نمودن زمینه‌های هماهنگی در تجهیزات فنی.
 - . کاهش سطح تداخل آموزشی.
- لازم به یادآوری است که در مراحل پیش و از آغاز سال ۱۹۸۴ تعدادی از افسران سرویس اطلاعات جنگی مصر مأمور تشکیل دوره‌های ویژه در بغداد

شده بودند، ولی با این همه، هیچ‌کدام در ستاد کل و یا در برنامه‌ریزی جنگی مشارکت داده نشدند.

بعدها برای ما معلوم شد که صدام و وزارت امور خارجه از بروز تحول ناگهانی در مواضع رسمی مصر، از هنگام بازگشت این کشور به صف کشورهای عربی و حضور آن در کنفرانس رباط ناخرسند شده‌اند. یکی از معاونین وزارت امور خارجه که من نمی‌توانم نام او را در اینجا فاش سازم، چنین گفت: «مصری‌ها نقش نیرومند ما را در بازگرداندنشان به جمع امت عربی و پایان دادن به انزوایشان نادیده گرفتند و به نظر می‌رسد که آنها در خطی حرکت می‌کنند که مانند یک زاویهٔ منفرجه از ما فاصله می‌گیرند. ما بیم آن داریم که آنها به خاطر نقشی که ما در کنفرانس بغداد برایشان ایفا نمودیم، در صدد انتقام‌جویی برآیند زیرا دیگر نیازی به ما ندارند. آقای رئیس‌جمهور از سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های اخیر آنها شدیداً ناراحت است.»

من تلاش کردم تا توضیحات بیشتری راجع به این موضوع از او دریافت نمایم. ولی او به شدت با احتیاط گام برمی‌داشت. با این همه افزود: «نشانه‌هایی وجود دارد که حاکی از همسویی مصر، سوریه و عربستان سعودی است. این همسویی می‌تواند سمت و سویی مغایر با منافع و مصالح ما داشته باشد. رئیس‌جمهور به چند رنگی در سیاست اعتقاد ندارد. از نظر او یا باید سفید بود یا سیاه.»

اهداف عراق، بعد از جنگ با ایران

اهداف و سیاست رژیم عراق در دوران بعد از جنگ با ایران، شامل موارد زیر بود:

- افزایش و تحکیم سلطهٔ رژیم در داخل.
- کنترل هرچه بیشتر نیروهای مسلح.
- اجرای پروژه‌های صنایع نظامی.
- رهایی از کارگران خارجی.
- اقدامات نمایی و دروغین در زمینهٔ ایجاد تحول در شکل حکومت.

• کاهش هزینه‌ها و لغو یارانه‌هایی که بنا بر شرایط بلند مدت جنگی و به منظور آرام‌سازی احساسات مردم، در قبال تلفات سنگین انسانی، در مورد برخی از کالاها اعمال می‌شد.

• از سرگیری جنگ توطئه‌آمیز علیه دشمنان عقیده و دشمنان سنتی، به منظور تحمیل نفوذ و سلطه بر منطقه، که لازمه آن جلب بی‌طرفی و یا جانبداری مصر از یک سو، و جلب رضایت مرحله‌بندی شده عربستان سعودی بود.

به منظور اجرای اهداف اساسی مربوط به مرحله بعد از جنگ با ایران، به مقادیر بیشتری پول نیاز بود. در حالی که درآمدهای نفتی سال ۱۹۸۹ از نظر رژیم صدام مبلغ قابل توجهی نبود. زیرا نیمی از درآمدهای نفتی باید صرف پرداخت بهره قرض‌های عراق، که بالغ بر دوازده میلیارد دلار بود، می‌شد. بنابراین لازم بود تا درآمدهای مالی افزایش یابد. این میسر نبود مگر از طریق:

۱. افزایش قیمت نفت. (این کار عاقلانه‌ای به نظر می‌رسید، ولی دستیابی به آن از طریق تهدید و یا فشار امکان‌پذیر نبود).

۲. دریافت قرض‌های بیشتر. (این کار در صورت تحقق سطح قابل قبولی از ثبات کشور امکان‌پذیر بود).

۳. دستیابی به کمک‌های مالی کشورهای خلیج [فارس]. (لازمه تحقق این کار آن بود که کشورهای عربی به این نکته اعتراف نمایند که عراق با ایستادگی‌اش در برابر ایران، در واقع به یک مأموریت و یا وظیفه قومی عمل کرده است. فقط تعداد بسیار اندکی از کشورهای عربی که مصالح و منافع مثبتی با عراق داشتند، آماده بیان چنین اعترافی و یا سکوت کردن در برابر آن بودند).

۴. تهدید تلویحی بر به کارگیری زور. (رژیم صدام به خوبی توانایی به کارگیری این روش را ندارد. لازمه تهدید به استفاده از زور آن است که فرصت کافی به منظور بهره‌برداری از نتایج آن نیز داده شود. ولی رژیم چنین فرصتی را نداد. زیرا بلافاصله پس از تهدید استفاده از زور، از آن استفاده نمود و فایده‌های خود را از دست داد).

با پایان یافتن فصل اوّل سال ۱۹۹۰، رژیم صدام قادر نبود گام‌های درست و برنامه‌ریزی شده‌ای را در سیاست‌ها و اهداف خود بردارد. همین مسئله بر وضعیت روحی صدام تأثیر گذاشت و او را واداشت تا مواضع تشنج‌آمیزتری را اتخاذ نماید. سخنرانی وی در اوایل آوریل سال ۱۹۹۰، در زمینه به آتش کشیدن نیمی از اسرائیل به وسیله سلاح دوگانه شیمیایی، به این علت بود.

کنفرانس بغداد

تلاش‌های صدام در کنفرانس رباط به منظور متقاعد ساختن حاضران به اقرار به رهبری معنوی وی بر جهان عرب و به رسمیت شناخته شدن سلطه منطقه‌ای وی با شکست مواجه گردید. صدام قصد داشت با دستیابی به این دو ویژگی، در واقع به کلید جذب توجّهات جهانی نسبت به شخص خود و ایجاد یک جریان جهانی به نام خود، شبیه جریان ناصری دست پیدا کند. با این تفاوت که او قصد داشت در پوشش امپراطوری شاهنشاهی به این ویژگی برسد.

ناکامی‌ها او را به اندازه کافی آگاه نساخت و خیلی شتابزده از کشورهای عربی دعوت کرد تا در کنفرانس سرانی که در اواخر ماه می سال ۱۹۹۰ در بغداد تشکیل می‌گردید، شرکت نمایند. این بار اهداف وی با اهداف مرحله پیشین متفاوت بود. این اهداف را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

• وی قصد داشت از طریق این کنفرانس، از آخرین موضع‌گیری‌های کشورهای عربی مطلع شود.

• بهانه‌تراشی قبلی برای اقدامات بعدی.

• ایجاد همبستگی عربی با سیاست‌های خود، در برابر ایالات متحده آمریکا.

(این همبستگی به او کمک می‌کرد تا در مسیر تقویت سلطه شخصی‌اش، از جایگاهی برابر با آمریکا وارد مذاکره شود.)

• فریب و کشاندن برخی رهبران کشورهای عربی به منظور اتخاذ مواضعی

تند در برابر غرب. (این کار به صدام کمک می‌کرد تا در پشت درهای بسته با غرب به سازش برسد.)

• دستیابی به پشتیبانی مالی فراوان از سوی کشورهای خلیج [فارس]. (این کار با نادیده گرفتن وام‌های قبلی و دستیابی به وام‌ها و یا کمک‌های بلاعوض جدید تحقق می‌یافت.)

برای ما عراقی‌ها بسیار مهم است که بتوانیم در بعد نظامی از کشورمان پاسداری به عمل آوریم، وضعیت اقتصادی مرفهی داشته باشیم، از امنیت و ثبات بهره‌مند گردیم و در ایجاد یک امنیت منطقه‌ای مشارکت فعالانه‌ای داشته باشیم. همه اینها برای عراقی‌ها از اهمیت فراوانی برخوردارند. ولی مایل نیستیم که این اهداف متعالی از طریق دیکتاتوری، خودکامگی، استبداد، توطئه و باجگیری تحقق یابد. ما ثروتهایی در اختیار داریم که اگر درست از آنها بهره‌برداری شود مورد توجه دیگران خواهد بود.

در جریان برگزاری کنفرانس بغداد، اقدامات بی‌سابقه‌ای در بغداد به عمل آمد: تزئین خیابان‌های بغداد، جاسازی تجهیزات شنود صوتی در کلیه خودروها و اماکن استقرار هیئت‌های میهمان، جاسازی تجهیزات ضبط ویدئویی در محل اقامت میهمانان و... کمیته مشترکی از سوی سازمان امنیت ویژه و سازمان اطلاعات و اداره کل اطلاعات نظامی تشکیل گردید که هدف از ایجاد آن فراهم آوردن تمام امکانات لازم و به کارگیری نیروهای پلیس و همچنین تهیه گزارش‌های مفصل روزانه در خصوص مسائل مهم بود. در یک اقدام بی‌سابقه دیگر، اعضای کمیته مشترک مجبور شدند، تعهدنامه‌ای را امضا نمایند که بر مبنای آن، هرکس اخبار سری مربوط به این فعالیت‌ها را افشا کند، فوراً محکوم به اعدام شود.

برخی رهبران عرب با رغبت در کنفرانس شرکت کردند و برخی نیز ناچار به شرکت شدند؛ بعضی نیز این کنفرانس را یک مراسم ظاهری و بی‌محتوا دیدند. اهداف کنفرانس تا حدود زیادی روشن بود. از جمله اهدافی که شناخته شده بود، تبلیغات، تحریک و باج‌خواهی با سخنرانی درباره میهن‌پرستی، ناسیونالیسم و ترقی بود! همه کشورهای عربی، غیر از سوریه و لبنان، در این کنفرانس شرکت کردند.

شخصیت‌ها با خوش‌آمدگویی‌ها در بغداد حضور به هم رساندند، ولی چشم‌های عراقی‌ها به آسمان دوخته شده بود و از خداوند می‌خواستند که صدام مورد پشتیبانی قرار نگیرد. زیرا به محض فروکش کردن آتش جنگ با ایران، سه گروه از جوانان عراق به اتهام شرکت در توطئه به منظور براندازی رژیم حکومتی صدام، در قالب سه حرکت جداگانه محکوم شدند. حدود ۳۰ افسر اعدام و بیش از ۱۰۰ نفر برای چند ماه متوالی شکنجه و برای دو سال به زندان انفرادی محکوم شدند.

همه عراقی‌ها چشم به صفحه تلویزیون‌ها دوخته بودند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، بار دیگر صدام لبه تیز سخنرانی‌های خود را متوجه ضرورت عدم عقب‌نشینی از مسئله آزادسازی فلسطین نمود. در طول برپایی این کنفرانس گروهی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین، وابسته به «ابوعباس»، با اطلاع قبلی و هماهنگی با رژیم صدام، در سواحل اسرائیل دست به عملیات زدند.

در این کنفرانس از قیام مردم فلسطین «انتفاضه» و همچنین سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به عنوان «اسب تروا» یاد شد. گردانندگان کنفرانس سعی کردند بین پشتیبانی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رژیم به شیوه آشکاری ارتباط برقرار نمایند.

صدام شدیداً به ایالات متحده آمریکا و اسرائیل حمله کرد و در این زمینه عرفات نیز به کمک او شتافت. این در حالی بود که هر دو در آن واحد، تماس‌های مخفیانه‌ای با آمریکا و اسرائیل داشتند. سخنرانی صدام آکنده از کلماتی راجع به جنگ و ضرورت دستیابی به موضع‌گیری یکپارچه بود. او تهدید نمود که چنانچه اسرائیل از جنگ‌افزارهای کشتارهای جمعی علیه ما استفاده نماید، ما نیز از چنین سلاح‌هایی که اینک در اختیار ماست استفاده خواهیم کرد. او با این جملات سعی داشت، تا اشتباهی را که پیش از این در اوایل ماه آوریل مرتکب شده بود و دستیابی عراق به سلاح‌های سری را افشا نموده بود، توجیه نماید. شاید هم قصد داشت چنین وانمود نماید که گفتار

قبلی وی در ماه آوریل گذشته، یک موضع گیری دسته جمعی و مورد توافق کشورهای عربی بوده است.

ناکامی کنفرانس و صدام

عراقی ها مشاهده کردند که سخنرانی حُسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، چنین بود:

- . به صورت آشکاری با آنچه که صدام گفته بود تضاد داشت.
- . تلاش نمود از گرفتار شدن به رؤیاهای رهبری پرهیز نماید.
- . پرهیز از ایجاد تضاد با مصالح میهنی.

در سخنرانی او خبری از جنگ، تهدید، لحن تند تبلیغاتی و خط و نشان کشیدن نبود. معلوم شد شکست قطعی، آشکار گردیده است و دیگر سخنرانی های پر زرق و برق و به کارگیری عبارات های تکراری (امپریالیزم، امپریالیسم، سودی ندارد. (ما به آتش آن سوختیم و آنها عسل آن را خوردند. زیرا گوینده آنها بارها در کاخ سفید حاضر شد.)

- بدون تردید کنفرانس بغداد در ابعاد مختلف با شکست مواجه گردید:
- . نه خبری از بخشش قرض ها بود و نه خبری از وام ها و کمک های جدید.
- . با وجود صدور بیانیه نهایی و محتوای آن خبری از پابندی شرکت کنندگان به موضع گیری یکپارچه نبود.
- . هیچ کس به نقش فعال منطقه ای عراق اعتراف نکرد.
- . هیچ کس نقش رهبری صدام را تأیید ننمود.

این کنفرانس در زمینه شناسایی موضع گیری ها، با شکست مواجه گردید و مجبور شد موضعی نرم تر اتخاذ نماید. زیرا ثابت شد که مصر و عربستان و دیگر کشورهای عربی در برابر گرایش های رژیم صدام خواهند ایستاد. در پایان کنفرانس، وقتی صدام در توجیه اقدامات بعدی خود به ناکامی کنفرانس و موضع سرسخت دیگران استناد ورزید، به شکست خود اعتراف کرد.

تغییر برخورد

به محض پایان این کنفرانس شکست خورده، رژیم صدام خیلی زود اقدام به تجدید نظر در مواضع خود نمود. با وجود اینکه صدام در خفا با اسرائیل در حال زمزمه‌های مخفیانه بود و تلاش می‌کرد تا از واکنش امریکایی‌ها جلوگیری به عمل آورد، ولی تداوم همان رویه قبلی می‌توانست اسرائیل را به وارد آوردن ضربه و یا ضربات تلافی‌جویانه علیه اهداف مهم علمی عراق وادار سازد. ممکن بود اسرائیل به صورت غافلگیرانه‌ای قرارگاه‌های شخصی و رسمی صدام را هدف ضربات خود قرار دهد؛ زیرا هنگامی که شرایط اصل غافلگیری مهیا باشد، احتمال هدف قرار گرفتن بیشتر می‌شود و بسیار خطرناک است!

برای پیشگیری از تحقق چنین احتمالاتی، ریاست جمهوری دستورالعمل‌هایی صادر نمود که بر مبنای آن میزان تنش منفی با اسرائیل در زمینه مسائل اطلاعاتی کاهش پیدا می‌کرد. علاوه بر آن دستور داده شد تا تلاش‌های انجام شده به منظور دستیابی به اطلاعاتی راجع به اهدافی که اثبات می‌کرد ما انگیزه‌های مشخصی را دنبال می‌کنیم، پایان پذیرد و در مقابل، علائم و نشانه‌هایی درباره عدم وجود انگیزه‌های دشمنانه در نزد ما آشکار گردد.

بر همین اساس، به عمد اطلاعاتی در اختیار یک جاسوس دوجانبه قرار گرفت. او که یک روزنامه‌نگار فلسطینی مقیم یک کشور اروپایی بود، همواره به اسرائیل رفت و آمد داشت. محتوای این اطلاعات آن بود که ما به هیچ وجه قصد حمله به اسرائیل را نداریم. رابطه ما با این شخص از سال ۱۹۸۶ آغاز شده بود و ما هزاران پوند استرلینگ در اختیار وی قرار داده بودیم. او هنوز اخبار و اطلاعاتی به نفع رژیم صدام منتشر می‌نماید. تماس با او از طریق وابسته نظامی عراق در لندن، سرهنگ ستاد حسین علی السامرای برقرار شد. سرویس اطلاعاتی نیز تعدادی از شخصیت‌های مهم فلسطین را موظف ساخت تا چنین پیامی را در جریان مذاکرات سری قبل و یا مذاکرات آشکار آنها پس از قرارداد اسلو، به اطلاع اسرائیلی‌ها برسانند.

رژیم صدام در آخرین مرحله پیش از تجاوز به کویت تلاش نمود تا کانال‌های ارتباطی با آمریکا را همچنان باز نگه دارد. رژیم صدام به آمریکایی‌ها این پیام را داد که به هیچ‌وجه قصد تهدید خطوط انتقال نفت از طریق خلیج [فارس] را ندارد. اما با این همه رژیم نمی‌توانست اطمینان آنها را نسبت به اهداف و گرایش‌هایش جلب نماید. اسناد و مدارکی که پس از تجاوز به کویت از وزارت امور خارجه کویت و سرویس اطلاعاتی این کشور به دست آمد، به صورت آشکاری روشن می‌سازد که ماهواره‌ها و منابع اطلاعاتی آمریکا پیوسته تحرکات و تجمع نیروهای ما را در منطقه جنوبی پیگیری می‌کردند و سرهنگ بازنشسته والتر لانگ، گزارش‌های آشکاری را در این خصوص تهیه کرده بود. او هشدار داده بود که باید به تحرکات نیروهای زرهی گارد ریاست جمهوری، لشکر زرهی «مدینه منوره» و لشکر زرهی «توکلنا علی الله» با دیده احتیاط نگاه شود. سرهنگ والتر لانگ از افسران اطلاعاتی شاغل در آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا «DIA» است. او پس از بازنشستگی در آژانس مذکور استخدام شد. وی علاوه بر حقوق بازنشستگی، حقوق جدیدی نیز دریافت می‌نمود. این روش در مورد افسران مهمی که امکان ارتقاء درجه آنها وجود ندارد، به کار گرفته می‌شود. من در سال ۱۹۸۸ در بغداد با این افسر ملاقات نمودم. او در قالب هیئتی از سوی «DIA» رسماً از بغداد دیدار به عمل آورد. به زبان عربی و اطلاعات نظامی احاطه کاملی دارد. من او را به اتفاق تعدادی از افسران دیگر با درجه سروانی، از تلویزیون و در جریان یک حمله هوایی مشاهده کردم. او در دوران جنگ عراق با ایران بارها به بغداد آمد.

صدام در جریان مذاکرات طولانی‌اش با سفیر آمریکا در بغداد، در روز ۱۹۹۰/۷/۲۵، تلاش نمود تا چهره‌ای مطمئن و نیرومند از خود در نزد آمریکایی‌ها ترسیم نماید. در آن هنگام صدام درک نمی‌کرد که مرتکب اشتباهی شده که ممکن است به مرگ دیگران منجر شود. او حاضر نبود مرتکب اشتباهی شود که به رژیمش لطمه وارد کند؛ پس چگونه انتظار داشت که آمریکایی‌ها به

او اجازه دهند دو منطقه را اشغال و یا درهم ادغام کند که ذخایر نفتی عظیمی را در خود جای داده‌اند؟

از نظر امریکایی‌ها این موضوع فقط به شخص او مربوط نمی‌شد، بلکه به نزدیک‌ترین دوستانشان نیز مرتبط می‌شد. قیمت نفت با روند اعمال سلطه تناسب دارد و هرچه دارندگان نفت به یکدیگر نزدیک‌تر شوند و با هم متحد گردند، می‌توانند سلطه خود را به گونه‌ای که بخواهند تحکیم نمایند.

صدام در سیاست‌ها و چشم‌اندازهای خارجی‌اش مرتکب اشتباه شد. کشورهای عربی نیز در برخورد با او دچار اشتباه شدند. در جریان انجام حمله‌های گسترده، صدام تلخ‌کامی خود را پوشیده نداشت. وی در یکی از بازدیدهای مکرر روزانه‌اش از قرارگاه سرّی سازمان اطلاعات ارتش، واقع در «عطیفیه» به مصر و کشورهای خلیج [فارس] حمله کرد و به چند مسئله اشاره کرد:

۱. «ما هنگامی که مصر را به جمع کشورهای عربی بازگردانیم، دچار اشتباه شدیم. دستاوردهایی که ما از طریق روابطمان با مصر در طول جنگ با ایران به دست آوردیم، در مقایسه با چیزهایی که مصر به دست آورد بسیار ناچیز بود. ما به مصر مشروعیت بخشیدیم و از مصر مقادیری سلاح و مهمات و تجهیزات با قیمت‌های بالا خریداری کردیم. این در حالی بود که مصر مایل بود به منظور خرید سلاح‌های امریکایی، خود را از شر این سلاح‌ها برهاند. نیروهای انسانی کارگر مصری، میلیاردها دلار به دست آوردند. ما برخی از صنایع نظامی آنها را گسترش دادیم. آنها را در شورای همکاری عربی مشارکت دادیم. اگر در آن هنگام ما آنها را به حال خود رها می‌کردیم، بر اثر خفقان‌های کشنده داخلی با مشکل مواجه می‌شدند و مبارک به همان سرنوشتی دچار می‌شد که سادات شد.»

۲. «مرحوم عدنان (منظورش وزیر دفاع اسبق بود) همیشه مرا تشویق می‌کرد تا سرویس‌های اطلاعاتی‌مان در کشورهای خلیج [فارس] را محدود نمایم، و چیزی نمانده بود که دست‌وپای آنها را کاملاً ببندد. من به حرف‌های او گوش

دادم و دیدگاه‌های برزان و سبعاوی (دو برادرش در هنگام تصدی پست ریاست سرویس‌های اطلاعاتی) را نادیده گرفتم. اگر امروز زنده بود، می‌فهمید که چه اندازه با خوشبینی‌هایش دچار اشتباه شده است. آنها چه چیزی به ما دادند؟... آنها به ما قرض دادند. این پول‌ها اعم از اینکه در دسترس بوده یا نبوده، به هر حال وام بوده است. ما باید دست ایرانی‌ها را باز می‌گذاشتیم تا خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کنند، مداخله‌ای نمی‌کردیم تا اینکه خودشان با سرشکسته و خون‌آلود می‌آمدند و بر دست و پای ما می‌افتادند...»

و اما حالا: آیا نمی‌توان گفت که مصر با دعوت نمودن پنهانی صدام به منظور ورود به جمع کشورهای عربی، به بهانه امنیت ملی اعراب، مرتکب اشتباه شده است؟ همچنان که صدام بازگرداندن مصر به اتحاد کشورهای عرب را بعداً اشتباه تلقی نمود؟ آیا مصر با اظهار نظر آشکار در زمینه اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت توسط صدام، و همچنین ضرورت آغاز شمارش معکوس برای برداشتن تحریم‌ها از عراق، از خود خوشبینی نشان نداده است؟ همچنان که اندکی پیش از تجاوز صدام به کویت برخورد کرد و او را مردی «صلح طلب» نامید؟!

آیا کسی می‌پذیرد که بازگرداندن مجلد زندگی به صدام، سبب می‌شود که او رویه دیگری غیر از آنچه که قبلاً در پیش گرفته بود در پیش گیرد؟ عراق کشوری است که از حیث دارا بودن ذخایر نفتی در سطح جهان، در مرتبه دوم قرار دارد. کشورهای خلیج [فارس] و اعراب کمی فکر کنند که اگر صدام از مصونیت لازم در برابر ملت عراق برخوردار شد، دست به چه اقداماتی خواهد زد؟ کشورهایی که در برابر او ایستادند، هر چند که هزاران کیلومتر با عراق فاصله دارند، اگر خود را ایمن از سرکشی‌های صدام بدانند دچار اشتباه شده‌اند. میلیاردها دلار نفتی به سوی سازمان‌های سرّی فعال در کشورهایشان سرازیر خواهد شد و آنگاه پشیمانی سودی ندارد و دیگر کسی حق ندارد ملت عراق را سرزنش کند.

کتاب سوم

اشغال کویت
و جنگ عراق و متحدین

نوبت کویت

صدام در شرایطی جنگ با ایران را پایان داد که بدهی‌های سنگینی بر عراق تحمیل شده بود. طرح‌های توسعه اقتصادی به صورت دردناکی متوقف و یا فلج گردید. او نتوانست به هیچ‌یک از اهداف اولیه جنگ جامعه عمل ببوشاند. به جای ایستادگی در برابر بادهای جدیدی که از ایران می‌وزید، آتش فرقه‌گرایی را برافروخت و سبب شد تا به جای متزلزل شدن رژیم ایران، ایرانی‌ها گرداگرد روحانیون متحد شوند. صدام با عملیات «انفال» و تمام خشونت‌ها و مصیبت‌ها و استبدادی که به همراه داشت و با به کارگیری گسترده سلاح‌های شیمیایی، احساسات کردها را جریحه‌دار نمود که هیچ کس غیر از تسلیم‌شدگان نمی‌تواند آن را فراموش کند.

هنوز قرارداد الجزایر که بر مبنای آن، صدام مالکیت ایرانی‌ها بر نیمی از اروندرود را به رسمیت شناخت، بر دوش وی سنگینی می‌کند. کاری که نه ترک‌های عثمانی در هنگام حاکمیتشان بر عراق انجام دادند و نه انگلیسی‌ها چنین چیزی به ایرانی‌ها دادند. اینها جملاتی است که مردم [عراق] پیوسته بر زبان جاری می‌کنند و در قالب گزارش‌هایی از نظرات عراقی‌ها و شایعات موجود، به اطلاع صدام می‌رسد.

صدام این واقعیت‌ها را می‌داند، ولی چه کسی جرأت سخن گفتن دارد؟! نیروهای ما در طولانی‌ترین جنگ مدرن با ایران جنگیدند و سرزمین «رافدین»

را حفظ کردند، اما مسئول عدم تحقق اهداف غیرواقعی جنگ نیستند؛ شکست بزرگی که حاصل شد، شکست صدام و رؤیایها و غرور او بود.

صدام کاملاً با حقایق اطراف خود آشنا بود و به دروغین بودن زرق و برق‌ها پی می‌برد؛ پس آغاز یک مرحله جدید اجتناب‌ناپذیر بود: «کویت، کلید خلیج [فارس] و دروازه عراق به سوی دریاچه‌های بزرگ نفتی.»

روز دهم مارس ۱۹۹۰، به اتفاق سپهبد ستاد صابر الدوری در یک مأموریت کاری به بحرین سفر نمودیم. در آنجا با وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک ارتش و مدیر سرویس اطلاعات دولت بحرین ملاقات کردیم. مدتی پیش از این نیز به دولت امارات متحده عربی سفر کرده و طی آن با شیخ محمد بن زائد فرمانده نیروی هوایی وقت این کشور و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح فعلی، ملاقات کردیم.

پس از آنکه از بحرین بازگشتیم، نتایج سفر را به اطلاع ریاست جمهوری رساندیم. منشی رئیس‌جمهور مرا به قصر ریاست جمهوری فراخواند. به محض رسیدنم، در زمان مقرر، به دفتر رئیس‌جمهور هدایت شدم. صدام پس از آنکه پرسش‌هایی راجع به وضعیت سازمان اطلاعات نظامی به عمل آورد، گفت: «گزارش شما را راجع به دیدار از بحرین خواندم. منشی ریاست جمهوری سابقه دیدارهای قبلی‌تان از کشورهای خلیج [فارس] و از جمله دیدار اخیرتان از امارات متحده عربی را نیز در گزارش آورده است. ولی شما نتوانستید با کویتی‌ها هماهنگی کنید.»

من اهمیت کشورهای خلیج [فارس] را در زمینه فعالیت‌های اطلاعاتی در برابر ایران و همچنین پاکستان، برای او توضیح دادم و از موضع‌گیری مقامات امارات و بحرین، ستایش به عمل آوردم. صدام با دقت و تمرکز، سرنخ صحبت‌ها را به دست گرفت و در شرایطی که به نظر می‌رسید از چیزی عصبانی شده است، گفت:

۱. مؤلف ظاهراً می‌خواهد این‌گونه وانمود کند که آغازگر جنگ ایران بوده و آنها توانسته‌اند کشور خود را در قبال تحمیل جنگ حفظ نمایند! درحالی که هم مؤلف و هم دنیا به متجاوز بودن صدام و عراق معترف هستند.

«کشورهای خلیج [فارس] به تعهدات مالیشان در قبال ما عمل نکردند... ما وارد جنگی طولانی شدیم، خون دادیم و اموال زیادی صرف کردیم. نقش ایران را در منطقه محدود کردیم... ولی کشورهای خلیج [فارس] نه تنها نسبت به جبران خسارت‌های مالی ما اقدام نکردند، بلکه به اتفاق امریکایی‌ها علیه انقلاب عراق توطئه می‌کنند. امریکا با عربستان سعودی و امارات و کویت در زمینه توطئه علیه ما تلاش می‌کنند. برای تحت تأثیر قرار دادن برنامه‌های صنایع و پژوهش‌های علمی ما و همچنین وادار نمودنمان به کاهش حجم نیروهای مسلحمان، می‌خواهند از قیمت نفت بکاهند. در چنین شرایطی پیروزی نظامی ما بر ایران رو به ضعف می‌رود. شما باید نسبت به وجود یک ضربه هوایی و یا بیشتر، از سوی اسرائیل هوشیار باشید. آنها قصد دارند در چارچوب همان طرح توطئه‌ای که گفتم، برخی از اهداف مهم ما را نابود سازند. ما باید سرویس امنیتی و اطلاعاتی خود را به گونه‌ای بازسازی و تقویت کنیم، که به عنوان بازوی نیرومند ما در خارج عمل کند تا اگر مجبور شدیم، پاسخ نظامی بدهیم و آنها را متزلزل نماییم. این کار را از طریق سازمان‌های اطلاعاتی انجام می‌دهیم و این مستلزم داشتن شایستگی‌های بالایی است...

اختلاف پنهانی در حال حاضر در خلیج [فارس] بین عمان و امارات، امارات و عربستان و بحرین و قطر وجود دارد. خلیج [فارس]ی‌ها، کویتی‌ها را دوست ندارند و ما باید به این مسئله دامن بزنیم. کشورها با گوشه‌گیری به وجود نمی‌آیند. اگر ما مجبور شویم به کشورهای خلیج [فارس] پاسخ گسترده‌ای بدهیم، هیچ‌کس نمی‌تواند از رسیدن ما به تنگه هرمز جلوگیری کند.» سخنان صدام به پایان رسید و من به دفتر منشی رئیس‌جمهور رفتم. او از من خواست که در آنجا بنشینم تا او به نزد رئیس‌جمهور برود و مجدداً بازگردد. اندکی بعد، نزد من بازگشت و گفت: «آنچه را که از صدام شنیدی، نزد خودت باقی بماند.» سپس از گاوصندوقی که در کنارش قرار داشت، یک ساعت مردانه مچی خارج کرد و به عنوان هدیه به من داد، من از دفتر صدام خارج شدم و فکر نمی‌کردم به آنچه که گفته است، در آینده عمل می‌کند.

ما با ایران جنگیدیم و اعراب کشورهای خلیج [فارس] با اموال و روابط و بنادرشان در کنار ما ایستادند؛ غرب نیز در کنار ما ایستاد. برخی از اعراب و کشورهای غربی در زمینه دستیابی ما به صنایع گسترده شیمیایی کمک کردند. نتیجه چنین جنگی، همان بود که دیدیم. حالا اگر بخواهیم با برادران عرب و هم‌پیمانان دیروزمان بجنگیم، چه سرنوشتی پیدا خواهیم کرد؟ به طور قطع هیچ‌کس به کمک ما نخواهد آمد. این اندیشه‌ها در آن لحظات از ذهن من گذشت.

به دنبال سخنرانی صدام در ۱۹۹۰/۴/۲ بر تشنج اوضاع افزوده شد. وی در این سخنرانی اعلام کرد که: «ما سلاح شیمیایی دوگانه در اختیار داریم.» روز ۱۹۹۰/۵/۱۰ برای بازجویی از وابسته نظامی عراق در ترکیه، یعنی سرتیپ ستاد فاضل احمد السبّتی السامرای به ترکیه سفر کردم. سازمان اطلاعات شدیداً اعتراض کرده بود که او یکی از کارمندان این سازمان را که به عنوان نگهبان سفارت فعالیت می‌کرد، مورد ناسزاگویی قرار داده است. این نگهبان ادعا کرده بود که السامرای در فحاشی نسبت به او زیاده‌روی کرده و مدیر سازمان اطلاعات یعنی سباعوی ابراهیم الحسن (نابرداری صدام) را نیز مورد ناسزاگویی خود قرار داده است. من هم به خاطر سباعوی سفر کردم، نه آن نگهبان.

روز ۱۹۹۰/۷/۴ برای انجام مأموریت‌های محوله به پاکستان سفر کردم و در جریان این سفر، با خبرچین‌های عراقی در کراچی و اسلام‌آباد دیدار کردم. در مدتی که در این کشور بودم، ردوبدل تهدیدها بین صدام و اسرائیل به حد خطرناکی رسید. به روشنی دریافتم که نگرانی‌های صدام از ضربه احتمالی و غافلگیرانه اسرائیل علیه تأسیسات اتمی و آزمایشگاهی سلاح‌های میکروبی عراق به شدت رو به افزایش نهاده است. این نگرانی‌ها به عنوان یک اهرم فشار شدید می‌توانست صحنه جنگ را به کویت منتقل نماید و صدام را وادارد که برای رهایی از بحران اقتصادی، به طرف جهنم فرار کند. جنگ تبلیغاتی صدام، بعد از

اسرائیل متوجه دولت امارات متحده عربی و کویت گردید. وی این دو کشور را متهم به توطئه اقتصادی علیه عراق کرد و روز ۱۷/۷/۱۹۹۰ در سخنرانی خود این جمله معروف خود را گفت که: «زدن گردن‌ها، نه قطع روزی‌ها!»

حکومت‌های قبلی عراق، کویت را جزئی از عراق اعلام کرده بودند، ولی با واکنش‌های بین‌المللی و عربی مواجه شدند؛ به ویژه با واکنش مصر در دوران رهبری عبدالناصر. در آن هنگام کشورهای عربی به نفع کویت وارد عمل شدند و حکومت‌های قبلی عراق در صدد عملی کردن خواسته خود برنیامدند و عراق را زیر سنگ آسیاب جنگی مدرن قرار ندادند.

نیاز عراق به دو جزیره «وربه» و «بویان» در حلی نبود که ارزش ماجراجویی داشته باشد. عراق می‌توانست از بندرهای «بصره»، «سیبه»، «فاو» و «ام‌القصر» استفاده کند و برای بهبود وضعیت سواحل خود، بندر بزرگی را در رأس خلیج [فارس] احداث کند. اما اینکه پا را فراتر نهاد و در اندیشه ایجاد یک قدرت دریایی بود، فاقد هرگونه مبنای منطقی و یا عملی بود. ضرورتی نداشت که عراق به عنوان یک قدرت دریایی نیرومند مطرح باشد، زیرا:

۱. عراق با وجود اینکه در پیشانی خلیج [فارس] قرار دارد، ولی فاقد یک جایگاه دریایی ویژه است. علاوه بر آن عراق اهداف استراتژیک و یا غیرنظامی قابل توجهی در سواحل ندارد که به دفاع نیاز داشته باشند.

۲. چنانچه عراق با نیروی دریایی ایران درگیر شود، برتری دریایی عراق در خلیج [فارس] با تمام هزینه‌های مورد نیاز مادی، امکان‌پذیر نیست، زیرا:

الف) ساحل دریایی عراق کوچک است و توانایی تحت پوشش قرار دادن نیروی دریایی بزرگ را ندارد. از همین رو به راحتی می‌تواند هدف خوبی برای حملات هوایی و دریایی ایران باشد.

ب) طول سواحل دریایی جنوب ایران، بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر است. این گستردگی می‌تواند قدرت وسیعی برای گسترش نیروها فراهم نماید؛ به گونه‌ای که مهار آن از سوی یک نیروی دریایی محدود امکان‌پذیر نمی‌باشد.

ج) ایران می‌تواند با بستن تنگه هرمز، که عملاً تحت کنترل او قرار دارد، خلیج [فارس] را بندد.

د) به فرض اینکه نیروی دریایی عراق بتواند سلطه خود را بر خلیج [فارس] اعمال نماید، ایران می‌تواند با ایجاد خطوط لوله نفتی به خارج از تنگه هرمز، نفت را از آنجا به کشتی‌ها بار بزند.

ه) گسترده‌گی سواحل ایران باعث می‌شود که شناورهای دریایی عراق که به طرف جنوب در حرکتند، با سلاح‌های سنگین و سبک، هدف حملات متعدّد قرار گیرند.

و) عراق می‌تواند به جای یک نیروی دریایی قوی، یک نیروی هوایی توانمند بسازد و آن را علیه اهداف هوایی و زمینی و دریایی به کار گیرد.

نادانی و... رهبری

ناآگاهی صدام نسبت به فلسفه تحرکات نظامی و موازنه درگیری‌ها که آمیخته با استبداد و خودکامگی و پیامدهای آن، کاهش حجم و ابعاد کمک‌های مشورتی بود، او را به سوی اشتباهات کشنده‌ای سوق می‌دهد؛ مثل جاه‌طلبی‌های او در زمینه کسب مقام زعامت جهان عرب و رؤیاهای خیال‌پردازانه که سرانجام او را به تجاوز به کویت وادار نمود.

در لحظاتی که رهبران کشورهای عربی در کنفرانس فراگیر سران کشورهای عربی (به جز سوریه و لبنان) در بغداد گرد هم آمده بودند، نیروهای گارد ریاست جمهوری، خود را برای تجاوز به کویت آماده می‌کردند.

بعد از ظهر یکی از روزهای بسیار گرم ماه ژوئیه و در حالی که من در باغچه‌های اداره کل اطلاعات قدم می‌زدم، دو تن از افسران عالی‌رتبه ستاد نزد من آمدند. یکی از آنها گفت که شاهد تحرکات گسترده نیروهای گارد ریاست جمهوری در جنوب بوده است. دیگری گفت که این تحرکات احتمالاً در قالب مانورهای آمادگی سالانه صورت می‌گیرد. من به تمایل صدام به تجاوز به کویت

یقین پیدا کردم. در حالی که او انگیزه‌های خود را از فرماندهان نظامی، به استثنای تعداد اندکی از آنان پوشیده نگه داشته بود.

بر دامنهٔ تشنج سیاسی و تبلیغاتی افزوده گردید و روزنامهٔ رسمی «الثوره» چاپ عراق، سرمقاله‌های خود را به حمله علیه حکام کویت اختصاص داد. این روزنامه از مردم کویت، از آن جهت که رهبران عراق تا کنون نتوانسته‌اند به خواسته‌های آنها برای نجاتشان از دست خانوادهٔ حاکم بر کویت عمل کنند، پوزش طلبید. این حرف‌ها در مقالاتی ساده‌لوحانه و مسخره که به روشنی بیانگر اهداف و انگیزه‌های ناپاکی بود، آمده بود.

نیمه‌شب ۱/۲ اوت ۱۹۹۰، نیروهای گارد ریاست جمهوری پیشروی خود را آغاز کردند و از مرزها گذشتند. ده‌ها فروند هلی‌کوپتر نیروهای ویژهٔ گارد ریاست جمهوری را حمل می‌کردند. مأموریت آنها اشغال اهداف مهم و از جمله کاخ امیر کویت بود. هواپیماهای جنگندهٔ کویت با ما درگیر شدند و ۲۶ فروند هلی‌کوپتر عراقی به همراه سرنشینانشان نابود شدند.

پس از اشغال رادیوی کویت، بیانیهٔ شمارهٔ یک انقلاب، توسط یک گویندهٔ عراقی که تلاش می‌نمود لهجهٔ کویتی را تقلید نماید، خوانده شد. پوشش انقلاب، برای توجیه یک تجاوز نظامی، یک پوشش بسیار ضعیف و حاکی از عقب‌ماندگی ذهنی طاغوت عراق بود. چه کسی می‌توانست باور کند که کشوری ثروتمند با مردمی که از ثروت‌های خود بهره‌مندند و در پناه قانون زندگی می‌کنند، تحت هر عنوانی در اندیشه پیوستن به کشوری باشند که به وسیلهٔ تعدادی ستمگر و یک انسان وحشی رهبری می‌شود؟!

واکنش‌های خشن بین‌المللی در برابر این تجاوز گسترده آغاز شد. هم‌زمان با آن، گسترش نیروهای نظامی عراقی آغاز گردید. تصمیم تجاوز به کویت، یک تصمیم فردی بود. جلسات متعددی با حضور صدام و دیگران تشکیل گردید. از جمله حاضران در این جلسات عزت الدوری بود که هیچ نظری نداشت. طه الجزراوی معاون ریاست جمهوری عراق که همه می‌دانند تا چه اندازه تابع نظرات صدام است، برای

حفظ منافع شخصی خود همواره در ظاهر از صدام جانبداری می‌کرد. وی در جریان محاکمات فرمایشی رهبران حزب بعث، مرتکب جنایت‌های وحشیانه‌ای شده است. طارق عزیز، معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه [وقت عراق] نیز در این جلسات حضور داشت. او ضمن پشتیبانی از تجاوز به کویت، احتمال واکنش غرب و کشورهای عربی را ضعیف دانست.

علی حسین المجید، حسین کامل و سپهد ستاد صابر الدوری نیز در جلسات تصمیم تجاوز به کویت شرکت داشتند. صابر برای من تعریف کرد که گزارشی در این خصوص ارائه کرده و نسبت به پیامدهای اشغال کویت هشدار داده است، ولی صدام این گزارش را بی‌آنکه مطالعه کند، به کناری گذاشته و گفته است: «اداره کل اطلاعات نظامی مایل نیست که کویت آزاد شود!»

ارتشبد ستاد حسین رشید معاون عملیات وقت ستاد مشترک ارتش، سپهد ستاد ایاد فتیح الراوی فرمانده نیروهای گارد ریاست جمهوری، سپهد ستاد صابر الدوری و فرمانده نیروی هوایی در طرح‌ریزی عملیات نظامی علیه کویت مشارکت داشتند. ولی این کار از وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک ارتش و شورای ستاد کل پوشیده نگه داشته شد.

شکست صدام

نیروهای ما و ملت ما از سرقت و چپاولی که دامنگیر کویت و ملت این کشور شد، بیزار بودند. بنابر دستورات صادره، امکان خروج و یا انتقال هرگونه کالایی از کویت به عراق، تنها با اجازه‌نامه‌های ویژه امکان‌پذیر بود و اجازه‌نامه‌ها در اختیار افراد محدودی قرار می‌گرفت. علی حسن المجید پسرعموی صدام، به عنوان فرمانده نظامی کویت تعیین گردید. پس از آن سبعاوی ابراهیم الحسن برای نظارت بر چگونگی اقدامات سازمان امنیت به کویت منتقل شد. در آنجا شاخه‌ای از سازمان اطلاعات و یک شبکه اطلاعاتی دایر گردید که زیر نظر شخص او بود. کار کوچاندن شهروندان کویتی که مایل نبودند تحت حاکمیت صدام زندگی کنند، به

عربستان سعودی آغاز گردید. صدها هزار نفر از افراد مقیم کویت که بیشتر فلسطینی بودند، اخراج شدند. شماره خودروها تغییر یافت و عبارت «عراق - کویت» بر آنها حک گردید؛ زیرا کویت استان نوزدهم عراق نام گرفت.

فرمانی صادر شد که بر مبنای آن باید اموال منقول و غیرمنقول خانواده حاکم کویت مصادره می گردید. کار انتقال تجهیزات سنگین و لوله های عظیم آب و همچنین کالاهای مختلف ذخیره شده در انبارهای کویت، به عراق زیر نظر دولت آغاز گردید. به تعدادی از بازرگانان خویشاوند رژیم صدام اجازه داده شد تا کالاهای موجود در مغازه ها و همچنین خودروهای کویتی را با قیمتی پایین خریداری نمایند. این کار پس از آنکه نرخ برابری دینار کویت با دینار عراق اعلام شد، صورت گرفت. تا پیش از تجاوز عراق و در مجالس و دیدارهای خصوصی، دولت عراق خرید و فروش کالاهای کویتی را به خاطر غصبی بودن حرام اعلام کرده بود؛ هرچند که تحت پوشش تجارت صورت گرفته باشد. بعد از تجاوز، بسیاری از مغازه داران کویتی برای نجات جان خود، کویت را ترک کردند و مغازه هایشان را به کارگران خارجی سپردند. آنها نیز کالاهای موجود در این مغازه ها را به قیمت ناچیزی فروختند و با اموالی که از این طریق به دست آوردند، به خارج گریختند.

افراد خانواده حاکم در عراق طلا و جواهر فروشی های کویت را چپاول کردند و بهترین عتیقه جات و خودروها را به تصرف خود درآوردند. تجهیزات نظامی به عراق منتقل گردید و با استفاده از آنها لشکر زرهی النداء وابسته به گارد ریاست جمهوری و واحدهای موشکی زمین به هوای «هاک» تشکیل گردید. جالب اینجاست که روزی انبارهای موشک های هاک، در جنگ ما با ایران، پشتوانه نیروهای ما و استفاده از آنها یک اقدام وحشیانه بود. اما دست زدن به چنین اقدامی از سوی رژیمی که کشور خود را به صورت وحشتناکی نابود کرده، یک میلیون عراقی را برای تحقق رؤیای رهبری جهان عرب به قتل رسانده، یا زمینه قتل آنها را فراهم نموده است، اقدامی دور از انتظار نیست.

در هفته اول تجاوز به کویت، شورای امنیت به اتفاق آراء، قطعنامه‌ای را در زمینه اعمال مجازات‌های تجاری قاطع و فراگیر علیه عراق صادر نمود. از تاریخ ۱۹۹۰/۸/۶ با توقف صادرات نفت عراق، شریان حیات این کشور نیز از حرکت ایستاد.

در سطح نظامی، کار تمرکز نیرو در کویت و جنوب عراق آغاز شد. دولت عراق با انتشار بیانیه‌ای که حاکی از بالاترین انواع تهدید و مقابله‌جویی با هرگونه مداخله عربی و یا خارجی بود، اعلام بسیج عمومی در عراق نمود. این بیانیه خاطرنشان می‌ساخت که سرزمین کویت به گورستانی برای نیروهایی که وارد آنجا شوند تبدیل می‌گردد و عراق همچون فولادی که دیگران را می‌شکند ولی خود شکسته نمی‌شود، در برابر تجاوزات خواهد ایستاد.

تعداد لشکرهای عراقی در نتیجه اعلام بسیج به ۶۶ لشکر رسید که اغلب آنها از لحاظ آموزش در سطح پایینی قرار داشتند.

اسکادران‌های هواپیماهای جنگنده آمریکا، یکی پس از دیگری به عربستان سعودی وارد شدند که بنا بر دستورالعمل‌های صادره از سوی مقامات عالی‌رتبه، قرار شد نام دیگری برای این کشور به کار برده شود. موج سرازیر شدن هواپیماها، به عنوان مقدمه‌ای بر تجمع گسترده نیروهای متحدین، تحت فرماندهی ایالات متحده آمریکا برای خارج ساختن نیروهای عراقی از کویت آغاز گردید.

در روزهای آغاز تجاوز، معاون مدیر سازمان کل اطلاعات ارتش، در امور اطلاعاتی مربوط به ایران بودم. از آغاز سال ۱۹۸۹ رابطه من با سپهبد صابر، مدیرکل اطلاعات ارتش رو به وخامت گذاشت. بی‌آنکه دلیل و مدرکی وجود داشته باشد، مرا متهم به مشارکت در توطئه برای براندازی رژیم نمودند. ولی مسئله اصلی آن بود که فرماندهان بزرگ، پیوسته تکرار می‌کردند که پیروزی اطلاعاتی در جنگ با ایران، مرهون شایستگی‌ها و لیاقت و فiq سامرایی بوده است. این‌گونه سخنان، سبب تحریک عقده مدیرکل اطلاعات ارتش گردید. سپهبد صابر کاری غیر از امضا کردن بلد نبود. او بر این باور بود که در جنگ با

کویت خواهد توانست، نقش من در جنگ با ایران را ناکام و بی اثر سازد. پس تصمیم گرفت حضور مرا در جنگ نادیده بگیرد، من هم مایل نبودم در این جنگ کثیف، علیه برادران عربمان و یا در هر جنگ دیگری که رژیم سلطه‌گر و نامشروع صدام وارد آن می‌شد مشارکت نمایم. زیرا عراقی‌ها گله گوسفند نیستند که صدام آنها را به هر سمتی که بخواهد، سوق دهد. بیش از سه هفته از جنگ نگذشته بود که سپهبد صابر مستقیماً با من تماس تلفنی گرفت و گفت: «برادرم، من به تو احتیاج پیدا کرده‌ام؛ نمی‌توانم همه آنچه را که روی داده بیان کنم.» این مکالمه تلفنی برای من ناراحت کننده بود. اول تصمیم گرفتم او را تحقیر کنم و پس از آرامش و تدبیر، تصمیم گرفتم کاری انجام دهم که از مأموریت جدیدم برای خدمت به کشورم و رهایی آن از مصیبت بزرگ و جدیدی که دامنگیر آن گردیده، استفاده کنم.

تصمیم گرفته شد معاونت مرا با معاونت اطلاعات کل، در قالب یک معاونت واحد ادغام کنند و معاون سابق را از پیش برکنار سازند. من اصرار کردم که این کار با اطلاع مستقیم رئیس جمهوری صورت گیرد. در بحبوحه آمادگی برای جنگ، جنگی دیگر در درون سازمان اطلاعات آغاز شده و وقت آن رسیده بود که ماهیت این سازمان و عملکرد آن را در برابر کشورهای دیگر، غیر از ایران افشا کنم، شاید بتوانم دو گنجشک را با یک سنگ بزنم. اول از بین بردن اطمینان و اعتماد بین صدام و فرماندهانش و به ویژه نزدیک‌ترین شخصیت به او، یعنی مدیر سازمان اطلاعات نظامی که فردی منافق بود و معمولاً دست به تظاهر می‌زد. دوم، ایجاد ترس و نگرانی در صدام با این ادعا که عدم توانایی ما در ایجاد پوشش اطلاعاتی لازم، می‌تواند به ایجاد دردهای پیچیده‌ای در این جنگ منجر گردد.

ابعاد مختلف عدم توانایی اطلاعاتی ما در برابر عربستان سعودی و ترکیه و اسرائیل و سوریه را در قالب یادداشت‌هایی و توسط افسران متخصص برای صدام فرستادم. در مقابل، سپهبد صابر تلاش نمود تا این گونه به صدام تلقین کند

که من در مقابل دستورات او تمرّد کرده‌ام و تمایلی برای شرکت در این جنگ ندارم. مدیر دفتر ویژه صابر، لحظه به لحظه مرا در جریان رویدادها قرار می‌داد. یک روز تصمیم گرفتم بر دامنه کشمکش‌ها بیفزایم. برای صدام نوشتم که سپهبد صابر مدعی است، تصمیم تجاوز به کویت را شخص تو، به تنهایی اتخاذ کرده‌ای و او نسبت به رویدادها بدبین است. این در حالی بود که صابر در حضور صدام از او تمجید و ستایش به عمل می‌آورد و در حضور من از عظمت آزادسازی کویت سخن می‌گفت. هنگامی که رگ خواب صدام را به این ترتیب در اختیار گرفتم، رنگ چهره او تغییر کرد، برافروخته شد و گفت: «صابر خواهد فهمید که خیانت یکی از اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح چه معنایی دارد...» گفتم: «شما خواهید دید که من در نوشتن گزارش‌های اطلاعاتی امین بوده و هر آنچه را که راجع به اوضاع و احتمالات موجود، صحیح تشخیص دهم برای شما خواهم نوشت.»

یک روز صابر الدوری نزد من آمد و التماس‌کنان خواست تا گذشته و ظلم و ستمی را که بعد از جنگ با ایران در حق من روا داشته است نادیده بگیرم. سپهبد حسین کامل به خاطر تنفّری که از خضرالدوری عضو فرماندهی کشوری حزب و برادر سپهبد صابر داشت، از او نیز تنفّر داشت. وضعیت صابر روز به روز بد و بدتر می‌شد. ولی نقشی که در سرکوب قیام مردم عراق در مارس ۱۹۹۱ ایفا کرد او را نجات داد.

سرازیر شدن نیروهای زمینی و هوایی ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، کشورهای عرب خلیج [فارس]، مصر و کشورهای متعدّد دیگر به منطقه تداوم پیدا کرد. یکی از افسران اطلاعاتی ما کتابی را از دفتر مدیر اطلاعات نظامی کویت، تحت عنوان «جنگ خلیج» [فارس] به دست آورده بود. این کتاب را در سال ۱۹۸۳ گروهی از متخصصین و نویسندگان امریکایی تهیه کرده بودند و شامل تعدادی طرح پیشنهادی به منظور مقابله با حمله احتمالی شوروی [سابق] و یا عراق به قصد اشغال کویت و چاه‌های نفت خلیج [فارس] بود.

در پایان کتاب به ضرورت ایجاد و تقویت نیروی واکنش سریع اشاره شده بود: «در هر واکنش به اهمیت بین‌المللی کردن مسئله، تحت فرماندهی ایالات متحده آمریکا توجه شود. لازمه این کار آن است که کشورهای غربی و عربی، جهت مشارکت نظامی در این رویداد تشویق گردند.» اینها چیزهایی است که دقیقاً [در برابر تجاوز عراق به کویت] اتفاق افتاد.

واقعیت و ادعا

روز ۱۹۹۰/۹/۶ پیشنهاد کردم که کمیته‌ای برای بررسی و ارزیابی پیامدهای درگیری احتمالی تشکیل گردد و بنا به دستور ریاست جمهوری این کمیته به ریاست سپهبد عامر محمد رشید مدیر شورای صنایع نظامی و با حضور سرلشکر خلبان ستاد کمال معاون دفاع ضدهوایی، فرماندهی نیروی هوایی، سرلشکر خلبان خلدون التکریتی معاون عملیاتی فرماندهی نیروی هوایی، سرتیپ ستاد خالد حسین مدیر برنامه‌ریزی نظامی، سرتیپ ستاد نجیب العانی جانشین مدیر تحرکات نظامی و مشاور علمی وزیر دفاع و سرتیپ ستاد وفیق سامرایی معاون مدیر اطلاعات کل نظامی، تشکیل گردید. همگان بر این نکته توافق نظر داشتند که فاجعه‌ای دامنگیر عراق خواهد شد. فقط سپهبد عامر محمد رشید به گزافه‌گویی در زمینه روحیات و توانمندی نیروهای عراقی برای درگیری با مهاجمین پرداخت. ولی اکثریت حاضرین از ابراز موضع واقعی و دیدگاه‌هایشان خودداری ورزیدند. معاون فرمانده دفاع هوایی طرح مقابله خود را بیان نمود و سرانجام اقدام به نتیجه‌گیری‌های نه‌چندان بدبینانه کرد. من وارد بحث و مناقشه با او شدم و فرضیه‌های مختلفی را مطرح ساختم. سرانجام مجبور شد اعتراف نماید که دفاع هوایی ما جهت حفاظت از اهداف حیاتی ناتوان است. هنگامی که او این حقایق را مطرح می‌کرد، ترس و وحشت در چهره‌اش هویدا بود.

از جمله مسائلی که مطرح کردم آن بود که نیروهای متحدین از تجهیزات الکترونیکی، به منظور ایجاد پارازیت در یگان‌های رادار و کنترل هوایی ما و

رادارهای هواپیماها برخوردارند. در چنین شرایطی، به کارگیری هواپیماهای ما در مأموریت‌های دفاع هوایی با مشکل مواجه خواهد شد. سرتیپ خلدون برای نجات سرتیپ کمال وارد عمل شد و گفت که خلبان‌های ما از روش شکار آزاد استفاده خواهند کرد. یعنی بدون هدایت زمینی پرواز خواهند کرد، رادارهایشان را خاموش نگه می‌دارند و برای ردیابی دشمن از چشم استفاده خواهند کرد. این فرماندهان سعی داشتند اصولی را که در جنگ جهانی دوم عملی بود در پیش گیرند، بی آنکه توجه داشته باشند که در حال حاضر امکان این کارها وجود ندارد.

سرلشکر خلدون گفت: «هواپیماهای ما چاه‌های نفت عربستان و دیگر کشورها را هدف حمله خود قرار داده و نابود خواهند ساخت.» بار دیگر بحث و مناقشه شدت گرفت. من گفتم که هیچ امکانی برای موفقیت این‌گونه مأموریت‌ها وجود ندارد. زیرا منطقه جنوبی خلیج [فارس] تا کرانه‌های دوردست آن، تحت پوشش هواپیماهای آواکس امریکا قرار دارد. سرلشکر خلدون، فرمانده فعلی نیروی هوایی، مرا کنار کشید و چنین گفت: «برادرم وفیق! ما را به حال خودمان بگذار، به خدا حتی یک هواپیما از ما نخواهد رسید. ما را به حال خودمان بگذار و بدبختمان نکن!» حداقل دو نفر از حاضران کاملاً با من همسو بودند و ما توانستیم نگارش گزارش جلسه را به گونه‌ای تغییر دهیم که از خوشبینی فراوان، به وجود یک خطر بزرگ گرایش پیدا نماید. در این گزارش، پیشنهادهای مسخره‌ای به منظور رودرویی سنتی ارائه گردید. سپهد عامر از باب امانت‌داری هم که شده، از موضع‌گیری سرسختانه من ستایش به عمل آورد و با این کار از بار مسئولیت تاریخی‌اش کاست. او در برابر حاضران چنین گفت: «خدا تو را موفق کند ای وفیق!»

از جمله مسائلی که من و سرتیپ ستاد خالد حسین در این جلسه متوجه آن شدیم، این بود که ۱۷۰۰ دستگاه تانک در کویت، در جنوب تنگه «مطالع» در ۷۴ کیلومتری جنوب مرزهای بین‌المللی مستقر هستند. ما پیشنهاد کردیم از

تعداد آنها کاسته شود و تعدادی برای جلوگیری از به محاصره افتادن و نابود شدن به عقب کشیده شوند. معمولاً صدام در برخورد با این گونه پیشنهادها دچار شک و تردیدهای بیشتری می شود. فکر می کند که قصد پیشنهاد دهنده آن است که به عمد، جبهه را تضعیف نماید. بنابراین برخلاف پیشنهاد ما دستور داد تا بر تعداد این تانک ها بیفزایند تا تعدادشان به ۲۳۵۰ دستگاه برسد!

مجموعه فعالیت ها و تلاش ها به منظور آماده سازی میدان عملیات تداوم پیدا کرد. نیروهای عراقی اقدام به حفر یک کانال کردند و آن را به لوله های نفت وصل کردند تا در صورت نزدیک شدن نیروهای متحدین، کانال را به آتش بکشند. میدان های فشرده مین ضد تانک و ضد نفر ایجاد گردید و تعدادی از لشکرهای زبده در جنوب کویت مستقر شدند که فرماندهی آنها را سپهد ستاد صلاح عبود فرماندهی سپاه سوم برعهده داشت. چند لشکر در غرب کویت، تحت فرماندهی سپهد ستاد ایاد خلیل زکی فرمانده سپاه چهارم آماده شدند و نیروهای احتیاط شمال کویت نیز باقی ماندند.

نیروهای گارد ریاست جمهوری به داخل خاک عراق، واقع در جنوب و غرب فرات عقب نشینی کردند و تعدادی از لشکرهای پیاده نیز در مرزهای عراق و عربستان سعودی به طرف مناطق «رفحه» و «عرعر» گسترش یافتند. سپاه هفتم در زاویه جنوبی منطقه بصره، سپاه پنجم در موصل و سپاه یکم در کرکوک باقی ماندند. سپاه های یکم و پنجم، تعدادی لشکر پیاده در مناطق کوهستانی در اختیار داشتند. لشکر زرهی النداء، وابسته به گارد ریاست جمهوری در شمال مستقر گردید و سپس به همراه یک لشکر از گارد ریاست جمهوری به بغداد منتقل شد.

تأکید بر آن بود که گارد ویژه فقط در بغداد انجام وظیفه نماید و ده ها فروند هواپیمای جنگنده به مناطق درختکاری شده اطراف برخی از پایگاه ها منتقل شده و پنهان شدند. مقادیر قابل توجهی از مهمات توپخانه و دیگر مهمات، ذخیره سازی گردید و به دنبال ذخیره سازی این مهمات، نیروهای ما ۲۰۵ میلیون

گلوله کلاشینکف را از دست دادند. این اتفاق سبب شد که در آخرین روزهای انتفاضه [قیام مردم عراق] ذخایر ارتش با کمبود مواجه گردد؛ به گونه‌ای که فقط ۲۷۰ هزار گلوله در دست ما بود.

هشدار... اما

ما ده‌ها گزارش اطلاعاتی راجع به آرایش نیروها و فعالیت‌ها و انگیزه‌های متحدین، در اختیار فرماندهی کل نیروهای مسلح و ریاست جمهوری قرار دادیم. کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای نداشتیم که چنانچه از کویت عقب‌نشینی نکنیم، بروز جنگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. گزارش‌های ما شامل موضوعات زیر بود:

۱. حجم نیروهایی که در حال آرایش یافتن در منطقه بودند، از مرز فریب و بازدارندگی و یا عملیات دفاعی گذشته است. این‌گونه استعدادهای سنگین، حاکی از وجود انگیزه‌های جدی برای ورود به یک جنگ فراگیر در صورت باقی ماندن نیروهای ما در کویت می‌باشد. تکرار مستمر این‌گونه گزارش‌ها و تأکیدها، رئیس رژیم عراق را آزرده‌خاطر کرد.

۲. برنامه‌ای را در زمینه احتمال انجام عملیات و اهداف آن تنظیم کردیم. همچنین جزئیات مربوط به اهدافی که ممکن بود مورد حمله قرار گیرند، تهیه کردیم. ما گفتیم که این حملات نه فقط کویت و جنوب عراق را - آن طوری که برخی از افراد تصور می‌کنند - بلکه تمام نقاط عراق و کویت را در بر خواهد گرفت.

۳. لیستی از اهداف احتمالی را تنظیم کردیم که شامل نقاط زیر بود:

الف) قرارگاه‌ها و مراکز فرماندهی کل نیروهای مسلح و قرارگاه‌های سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی و اداره اطلاعات ارتش و ادارات نظامی و دیگر مراکز مهم.

ب) ایستگاه‌ها و تقاطع‌ها و مراکز تماس بی‌سیم، کابلی و یا محوری.

ج) تأسیسات اتمی و صنعتی.

د) پل ها و به ویژه پل هایی که به جنوب منتهی می گردند.

ه) ایستگاه های تولید برق و تأسیسات و پالایشگاه های نفت و ایستگاه های پمپاژ.
و) فرماندهی نیروی هوایی و یگان های دفاع هوایی. (مقر کنترل و هدایت،
رادارهای شناسایی، یگان های موشکی زمین به هوا و پایگاه های هوایی
و هواپیماها).

ز) بنادر دریایی و پایگاه «ام القصر» و یگان های موشکی دریا به دریا.

ح) حمله به قرارگاه های فرماندهی نیرو، قرارگاه های سپاه ها و یگان ها، انبارهای
مهمات، یگان های توپخانه و مراکز تدارکاتی با هدف از بین بردن منابع
پشتیبانی آتش و پشتیبانی اداری نیروهایمان و همچنین حمله به نیروهای
خط مقدم و غیرمقدم برای تضعیف آنها و زمینه سازی برای عملیات زمینی.

۴. صدام پیوسته زمزمه می کرد که جنگ را همچون جنگ ویتنام، علیه متحدین
دگرگون خواهد کرد. ما برای خارج کردن او از این گونه رؤیاها و توهمات،
گزارشی را در زمینه مقایسه بین جنگ ویتنام و جنگ کویت تنظیم کردیم:

الف) جنگ ویتنام، جنگ بین ایالات متحده آمریکا و بلوک کمونیسم بود.
ویتنام از پشتیبانی شوروی [سابق] و چین بهره مند بود. ولی اینک جنگ
سرد بین غرب و شرق به پایان رسیده است و نیروهای ما مجبور
خواهند شد، بدون پشتیبانی بین المللی وارد جنگ شوند.

ب) اختلاف فراگیر بین ماهیت منطقه کویت و ماهیت ویتنام وجود دارد.
ویتنام دارای بیشه ها و جنگل هایی است که امکان استقرار و پنهان شدن و
اداره کردن یک جنگ مردمی را فراهم می آورد. در حالی که ما در جنگ،
بیابان گسترده ای داریم که نیروی هوایی برتر می تواند هر کاری که بخواهد
انجام دهد. بنابراین دفاع کردن در چنین شرایطی بسیار دشوار است.

ج) جنگ ویتنام ماهیت کاملاً مردمی به خود گرفته بود. در حالی که ما در
شمال و جنوب عراق با کانون های بحران [در میان مردم] مواجه هستیم.

از جمله ویژگی‌های صدام طاغوتی آن است که در ابراز قدرت و نادیده گرفتن فرماندهان، زیاده‌روی می‌کند. در شرایطی که این وضعیت تشنج‌آمیز در اوج خود بود و در شرایطی که ارتشبد ستاد سعدی طعمه وزیر دفاع، در حال عزیمت از بغداد به بصره بود و فرمانده هوانیروز ارتش، سرلشکر خلبان ستاد حکم حسن علی نیز او را همراهی می‌کرد، در صفحه اول روزنامه رسمی «الثوره» عکس وزیر دفاع و سخنان او چاپ شد که نیروهای متحدین را به جنگ دعوت می‌کرد. حکم که فردی بذله‌گو و شوخ طبع بود به وزیر دفاع چنین گفت: «سرور من نگاه کن، این جمله شما چه جمله با عظمتی است». وزیر دفاع گفت: «کدام جمله؟!» او پس از مطالعه روزنامه گفت: «به خدا که من هیچ اطلاعی از این گفته‌ها ندارم».

شناسایی طرح‌های عملیاتی

سه ماه پیش از آغاز عملیات [آزادسازی کویت] یک درجه‌دار امریکایی به یکی از سفارتخانه‌های ما در اروپا مراجعه نمود و ادعا کرد که پیک است و بنا به دلایل انسانی خود را ملزم می‌داند تا به ما مراجعه کرده و اسناد و مدارک مفصلی راجع به جزئیات طرح حمله متحدین در اختیار ما بگذارد. پرونده‌ای که به همراه داشت، شامل بر صدها برگ راجع به تحلیل منطقه عملیاتی و محورهای پیش‌بینی شده حمله بود. چنین به نظر رسید که می‌توان به این اسناد اعتماد کرد. من صفحه به صفحه آنها را مطالعه کردم و ملاحظه کردم که اطلاعات دقیق و دیدگاه‌های منطقی در آن است. به این نتیجه رسیدم که حمله به کویت مستقیماً از طریق [مناطق] «ساحل»، «الوفره»، «الساحی» صورت خواهد گرفت. همچنین یک حمله از زاویه منتهی الیه جنوبی عراق صورت خواهد گرفت. تحلیل من نسبت به منطقه عملیاتی آن بود که نیروهای متحدین دست به مانورهای گسترده‌ای به منظور منزوی کردن و به محاصره کشاندن یگان‌های گارد ریاست جمهوری در جنوب غرب فرات خواهند زد. آنها از دو لشکر هوابرد ۸۲ و ۱۰۱ استفاده خواهند کرد.

به این نتیجه رسیدم که آمدن گروه‌بان امریکایی به نزد ما یک اقدام عمدی بوده است. وی از سوی فرماندهی مرکزی و فرماندهی امریکایی‌ها مأمور فریب ما شده بود. خیلی زود یگان ۸۸۸ را که یگان مأموریت‌های ویژه بود، موظف کردم، تا تیم‌های گشتی - شناسایی خود را در عمق به طرف جاده «رفحه - عرعر» گسیل دارد و تحرکات نیروهای موجود در این منطقه را کنترل نمایند. هنوز چند روزی نگذشته بود که گزارش‌هایی به دست ما رسید که بیانگر انجام تحرکات جانبی پیش‌بینی شده‌ای بود که بعد از آغاز عملیات هوایی آغاز شده بود. آنها اقدام به تجمع نیرو در منطقه عرعر کرده بودند و این نشان می‌داد که دو لشکر ۸۲ و ۱۰۱ به طرف رود فرات در جنوب ناصریه هلی‌برد می‌شوند تا جاده زمینی و پل‌های موجود در بخش جنوبی رود فرات و بصره را قطع کنند؛ بدین ترتیب ارتش عراق در یک قتلگاه بزرگ به محاصره خواهد افتاد.

از پرونده‌ای که برای فریب دادن ما تنظیم شده بود، بخش‌هایی را که مفید تشخیص می‌دادیم استفاده و با آن بخش که جهت فریب ما تنظیم شده بود با احتیاط برخورد می‌کردیم. فرماندهی امریکایی‌ها فکر نمی‌کردند که در برابر آنها، یک مجموعه اطلاعاتی با تجربه و بهره‌مند از امکانات فنی وجود دارد. البته نداشتن چنین امکاناتی هرچند یک مشکل عملی واقعی بود، ولی مشکل کشنده‌ای نبود. ما می‌توانستیم وضعیت و تجمع و انگیزه‌های طرف مقابل را با تدبیر مورد پیگیری و تحلیل قرار دهیم. برخلاف تصور ژنرال شوارتزکف فرمانده نیروهای مرکزی و نیروهای متحدین، ما خیلی زود به مقاصد آنها پی بردیم، اما با غرور، خودکامگی و عدم درک فرمانده کل نیروهای مسلح خود مواجه شدیم.

در آلمان شخصی که وابسته به یکی از پایگاه‌های امریکایی بود و یک نفر آلمانی به ما مراجعه کردند و اطلاعات مهمی راجع به چگونگی حرکت نیروها، اسکادران‌های هواپیماها و دیگر اطلاعاتی که ما آنها را سرّی تلقی می‌کردیم، در اختیار ما نهادند. در ماه نوامبر ۱۹۹۰ من برای دیدار با یک افسر مصری به عمان سفر کردم. او به سفارت ما مراجعه کرده بود تا آمادگی خود را برای کمک در

زمینه شناسایی اهداف و محل تجمع نیروها اعلام نماید. او خود را نیروی یگانی معرفی کرد که به عربستان سعودی اعزام شده بود. تجربه طولانی و سختمان در جنگ با ایران سبب شده بود تا توانایی برخورد با طرح‌ها و اهداف فریبکارانه طرف مقابل، با آرامش و جدیت و لیاقت در ما به وجود آید. (زیرا ما در جریان عملیات آزادسازی [فاو] از خود خلاقیت و ابتکار عمل نشان دادیم.) با این همه و با وجود اینکه پیش‌بینی‌های ما صحیح از آب درمی‌آمد، ولی اینها نمی‌توانست جلوی نابودی را بگیرد و یا از بار آن بکاهد.

جنگ نزدیک شد

عقربه‌های ساعت به پایان مهلتی که از سوی سازمان ملل تعیین شده بود، نزدیک می‌شد. این مهلت در تاریخ ۱۹۹۱/۱/۱۵ به پایان می‌رسید. ما نسبت به جدی بودن این هشدار، به فرماندهی کل نیروهای مسلح و ریاست جمهوری هشدار داده بودیم و زمان احتمالی آغاز جنگ را بین ۱۵ و ۱۹۹۱/۱/۱۷ پیش‌بینی کرده بودیم. در حالی که روند فعالیت‌ها و تحرکات زمینی چیز دیگری را نشان می‌داد، صدام به نتایجی رسیده بود که هیچ فرد عاقلی به آنها نمی‌رسد. توهمات صدام حاکی از آن بود که :

۱. نیروهای امریکایی و انگلیسی آمادگی ورود به جنگ و متحمل شدن تلفات انسانی را ندارند. زیرا متحمل شدن تلفات انسانی، حکومت‌های آنها را در برابر افکار عمومی داخلی کشورهایشان، در شرایط بدی قرار می‌دهد.

۲. فرانسه تمایلی به شرکت در این جنگ ندارد و می‌توان روی ایجاد شکاف در صفوف متحدین بین‌المللی سرمایه‌گذاری نمود.

۳. این جنگ جهان عرب و جهان اسلام را، تکان سختی خواهد داد. ملت‌های عرب مخالفت خود با جنگ و حمایت از عراق را اعلام خواهند کرد، در آن صورت حکومت‌ها سرنگون خواهند شد و حکومت‌های دیگر نیز عقب‌نشینی خواهند کرد. بنابراین موج رهبری ناسیونالیستی صدام، بی‌آنکه حد و مرزی

بشناسد، به هر سمت و سویی گسترش پیدا خواهد کرد. صدام در رؤیای محبوبیت مردمی عبدالناصر در جریان ملی کردن کانال سوئز و جنگ ۱۹۵۶ بین مصر و نیروهای انگلستان و فرانسه و اسرائیل به سر می‌برد و حاضر به درک تفاوت‌های موجود بین دو مرحله مذکور و وضعیت اخلاقی و تاریخی هر یک از این دو جنگ نبود. جنگ کانال سوئز، در آغاز شکل‌گیری نهضت ناسیونالیستی فعال عربی صورت گرفت و در واقع جنگی بین اعراب و غیراعراب بود.

۴. صدام تصوّر می‌کرد که نیروهای ما با حجم انبوهی که دارند، می‌توانند تا زمانی که قیام مردمی عربی و اسلامی صورت پذیرد و صفوف متحدین بین‌المللی درهم شکند، مقاومت نمایند. در حالی که ما برداشت کاملاً متفاوتی داشتیم.

روز ۱۰/۱/۱۹۹۱ حدود ۱۸ افسر از با سابقه‌ترین افسران اطلاعاتی، برای تشکیل جلسه با صدام به کاخ ریاست جمهوری در حوالی «جسر الحرار» (پل آزادگان) دعوت شدند. در این نشست مذاکراتی طولانی صورت گرفت. صدام از روی صندلی‌اش برخاست و با قدم‌های آهسته در کنار ما به قدم زدن پرداخت. او گفت: «امریکا دولت ضعیفی است. ژاپنی‌ها به من گفته‌اند که امریکایی‌ها حدود ۳۰۰ میلیارد دلار به ژاپن بدهکار هستند و هواپیماهای نامرئی اف - ۱۱۷ را که گفته می‌شود رادار قادر به شناسایی آن نیست، می‌توان با چشم غیر مسلح مشاهده کرد. همچنین می‌توان رادار موشک‌های کروز را به وسیله مقداری خاک و یا غباری که در هوا وجود دارد کور نمود. ما هیچ‌گاه از کویت عقب‌نشینی نخواهیم کرد و پیروز خواهیم شد!»

با شنیدن این سخنان اطمینان حاصل کردم که وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر است و به محض بازگشت به دفترم اقدام به نوشتن گزارش مفصل و جامعی نمودم و طی آن نشانه‌های سیه‌روزی و ویرانی را برشمردم. من به مدیرکل اطلاعات اصرار ورزیدم تا آن را امضا نماید. نام خود را بر بالای صفحات گزارش نوشتم و آن را برای ریاست جمهوری و فرماندهی کل نیروهای مسلح ارسال کردم. روز بعد مرا به ریاست جمهوری احضار کردند. به محض رسیدنم

به آنجا، مرا به دفتر رئیس جمهور هدایت کردند. او لباس مشکی به تن داشت. پس از آنکه در کنار میز کارش نشستم، چنین گفت: «آیا گزارش صابر، مدیرکل اطلاعات نظامی، با تمام آنچه که از روحیه شکست‌پذیری دربرداشت مطالعه کرده‌ای؟» پاسخ دادم: «کلمه به کلمه این گزارش را خودم نوشتم و بیانگر دیدگاه من می‌باشد. در نوشتن کلیه جزئیات آن امانتداری و صداقت را رعایت کرده‌ام، زیرا ما متحمل یک ضربه ویرانگر خواهیم شد.» صدام راجع به بند بند گزارش با من به بحث و مناقشه پرداخت و من بر نظرهای خود تأکید ورزیدم. او نه عصبانی شد و نه منفجر گردید، بلکه گفت: «من از تو تشکر می‌کنم. تو شخص مورد اعتماد و لایقی هستی.» (اما تنها کاری که بعد از این انجام داد، آن بود که من را زودتر به سوی پرتگاه سوق داد.)

با افزایش آمادگی‌هایی جنگی در دو طرف جبهه، نشانه‌های حجم وحشتناک فاجعه‌ای که دامنگیر عراق خواهد شد، در آسمان پدیدار گردید. ده‌ها هزار کلاغ در آسمان به پرواز درآمدند و در یک ساعت میدان‌ها و باغچه‌ها و خیابان‌های پادگان اداره کل اطلاعات نظامی را سیاه کردند؛ کلاغ‌های سیاه، قهوه‌ای روشن و یا خاکستری! آنها آن قدر غارغار کردند که موجب وحشت و ترس شد و بعد از چند ساعت پادگان را ترک کردند. ما در عراق براساس سنت‌ها و اسطوره‌های قدیمی، کلاغ را نشانه تحقق نزدیک یک اتفاق بد می‌دانیم و کلاغ‌ها را «غربان البین» (کلاغ‌های دشمنی) می‌نامیم.

کمیته عملیات چریکی

در بحبوحه آمادگی برای رویارویی با نیروهای طرف مقابل، صدام دستور داد تا یک کمیته تروریستی، با نام «کمیته عملیات چریکی» به ریاست «عزت الدوری» معاون رئیس شورای فرماندهی انقلاب تشکیل گردد. اعضای این کمیته عبارت بودند از مدیران سرویس‌های امنیتی و اطلاعات. من و سپهد ستاد طه عباس الاحبابی مدیر سازمان امنیتی فعلی مأمور شدیم تا در فعالیتهای این کمیته شرکت نماییم. من به

بهانه زیاد بودن کارها و ناتوانی ام در پابندی به جلسات و دیدارها و فعالیت‌های لازم، سرانجام توانستم موافقت آنها را برای جدا نمودن خودم جلب نمایم. این کمیته به فعالیت‌های خود در زمینه انتخاب تعدادی از افسران و درجه‌داران، از میان نیروهای ویژه و دیگر نیروها و آموزش و آمادگی آنها برای دستیابی به عملیات کشتار و خرابکاری ادامه داد. کمیته اهداف زیر را برای فعالیت‌های خود تعیین نمود:

۱. کشتن شاخص‌ترین رهبران سیاسی عربستان سعودی.
۲. کشتن ژنرال شوارتزکف.
۳. کشتن فرمانده نیروهای انگلیسی.
۴. کشتن افراد خانواده حاکم در کویت.
۵. خرابکاری در تأسیسات آب شیرین کن.
۶. خرابکاری در پست‌های تولید انرژی برق.
۷. خرابکاری در تأسیسات ارتباطات تلفنی.
۸. اهداف عمومی در اروپا.

از همان ابتدا کاملاً آشکار بود که امکان اجرای هیچ کدام از اهداف مذکور وجود ندارد. زیرا امکان فریب مادی و مالی مردم عربستان سعودی وجود ندارد. چون این مردم زندگی مرفه و با عزتی را در کشورشان می‌گذرانند. بنابراین استفاده از شیوه‌های رخنه اطلاعاتی، بر مبنای تطمیع مادی در این کشور امکان‌پذیر نبود. از سویی دیگر سرویس اطلاعاتی عراق هیچ پایگاه امنی در داخل عربستان سعودی در اختیار نداشت و اگر چنین پایگاهی نیز وجود داشت، برای حتی یک عملیات ساده نیز آمادگی نداشت. برخی از سازمان‌های فلسطینی تعهد کرده بودند که منطقه و اروپا را به آتش بکشند، ولی آنها نیز دست به هیچ اقدامی نزدند.

کمیته عملیات چریکی به فکر هماهنگی با برخی از نیروهای مسلح کشورهای عربی افتاد، تا با استفاده از آنها دست به عملیات بزند. این اندیشه نیز با یک مانع جدی و محکم مواجه شد. نزدیک‌ترین نیروها از نظر جغرافیایی و در مقایسه با دیگر نیروها به عراق، نیروهای سوریه بودند که پس از ۲۰ سال قطع

ارتباط کامل، با صدام فاصله بسیار داشتند. از سوی دیگر نیروهای ویژه عراق، آموزش کافی و پیشرفته‌ای برای عملیات در پشت خط مقدم دشمن ندیده بودند. آموزش‌هایی که به این نیروها داده شده بود، در مقایسه با یگان‌های پیاده‌ارتش، فقط قدرت بدنی آنها را برای جنگ افزایش می‌داد. تنها یگانی که برای عملیات در پشت خطوط و عملیات خرابکاری و ترور آموزش دیده بود، یگان ۸۸۸ مأموریت‌های ویژه بود. این یگان وابسته به اداره کل اطلاعات نظامی بود و در جنگ عراق به ایران به کار گرفته شد. ولی از نظر علمی و واقعی، آمادگی عملیات خرابکارانه در داخل عربستان سعودی را نداشت.

از سوی دیگر نیروهای ویژه انگلیسی برای شناسایی پایگاه‌های موشکی زمین به زمین و دیگر فعالیت‌ها به صورت بسیار شایسته‌ای در صحرای غربی به کار گرفته شدند. تعدادی از این نیروها دستگیر شدند. من با یکی از آنها به گفت‌وگوی طولانی پرداختم. توانمندی‌های آنها بسیار بود. به صورت جسورانه‌ای، در عمق‌های مختلف خاک دشمن قادر به فعالیت بودند. یگان موشک‌های زمین به زمین ما توانست ۱۷ سکوی پرتاب موشک را در طول جنگ سالم نگه دارد و نیروی هوایی متحدین، نیروهای ویژه و موشک‌های «توماهوک» نتوانستند هیچ یک از آنها را هدف خود قرار دهند.

با فرا رسیدن شبی که اولین ضربه هوایی وارد گردید، قیمت طلا به صورت قابل توجهی در عراق سقوط کرد. مغازه‌های مهم تخلیه شدند و اهالی بغداد به طرف شهرهای میانی و خانقین کوچ کردند. قرارگاه‌های فرماندهی به محل‌های جایگزین منتقل شدند و قرارگاه ما به جنوب بغداد، در جاده کوت، واقع در مدرسه کشاورزی و در ۴۰ کیلومتری بغداد منتقل گردید. آخرین افسری بودم که در حدود ساعت ۱۱ شب ۱۶-۱۷/۱/۱۹۹۱ قرارگاه استخبارات در کاظمین را ترک کردم. دو ساعت و نیم بعد، آسمان بغداد با آتش موشک‌های زمین به هوای سرگردان و توپ‌های ضد‌هوایی روشن شد. توفان وحشتناکی از آتش در عراق پیچید که در تاریخ سابقه نداشت؛ جنگ ویرانگر آغاز گردید.

جنگ دوم خلیج [فارس]

حدود ساعت ۲ [بعد از] نیمه شب ۱۶-۱۷/۱/۱۹۹۱، در شرایطی که نیروهای ما در بالاترین درجه آمادگی خود به سر می بردند، نیروی هوایی متحدین و یگانهای موشکی «کروز» مراکز فرماندهی و کنترل و شبکه مخابرات و دفاع هوایی ما را هدف حملات گسترده خود قرار دادند. با دمیدن پرتوهای آفتاب، تمام تماسهای «مایکروویو» بین استانهای عراق فلج شده بود. ما برای تحقق اهداف نظامی از تماسهای محوری بی سیمی استفاده می کردیم. با غروب خورشید آن روز، صدام دریافت که فاجعه ای دامنگیر عراق خواهد شد، ولی همچنان به رؤیاهای پیش بینی شده خود وفادار بود. او هیچ راه دیگری غیر از بزرگ نمایی و دریافت ضربات نداشت. با گذشت روزها، دستورات سختگیرانه ای به یگانهای دفاع هوایی داده شد تا در مصرف مهمات صرفه جویی نمایند و در یک مانور پیش پا افتاده و آشکار، صدام به واحدهای موشکی زمین به زمین دستور داد تا اسرائیل را هدف حمله موشکی خود قرار دهند. بدین ترتیب احساسات ملت های عربی را به سمت خود جذب کرد و با واکنش اسرائیل، کشورهای عربی شرکت کننده در این جنگ را در موقعیت سختی گرفتار نمود. نمی دانم که ارتباط بین جنگ کویت و فلسطین چیست؟ صدام چه چیزی به فلسطین داده است؟ حتی اموالی که او به سازمان های فلسطینی داده، برای تحقق اهداف مشخصی بوده است یا نه؟ اما رویدادها نشان داد که زیاده روی در بهره برداری از مصالح ناسیونالیستی از سوی صدام، ادعایی بود که مستقیماً با اهداف تبلیغاتی وی در ارتباط بود؛ اوّل باید خانه خود را حفظ نماییم، بعد به خارج از منزل توجه کنیم.

حملات موشکی انجام شده علیه اسرائیل، فاقد هرگونه ارزش نظامی بود و تلفات انسانی بسیار محدودی به بار آورد. به چند دلیل، دقت هدفگیری موشک‌های عراق قابل قبول نبود. اول اینکه از نقشه‌هایی استفاده شد که فاقد دقت کافی بودند و بعد آنکه موشک‌ها از نظر تکنولوژی نظامی چندان پیشرفته نبودند و کلاهک جنگی سبکی را حمل می‌کردند. وزن تقریبی کلاهک‌ها ۲۵۰ کیلوگرم، یعنی به اندازه نیمی از وزن کلاهک‌های معمولی موشک‌های اصلی بود. صدام جرأت به کارگیری عامل شیمیایی دوگانه‌ای را که در روز ۱۹۹۰/۴/۲ تهدید به سوزاندن اسرائیل با استفاده از آن نموده بود، نداشت. او جرأت استفاده از موشک‌های حامل کلاهک‌های بیولوژیک (میکروبی) را نیز نداشت.

به دنبال عملیات هوایی که از پایگاه «اینجرلیک» در ترکیه و همچنین از ناوهای هواپیمابر مستقر در دریای مدیترانه و دریای سرخ و خلیج [فارس] و همچنین پادگان‌های ثابت در عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج [فارس] انجام شد و همچنین وارد آمدن ضربات موشکی بسیار دقیق با استفاده از موشک‌های کروز، بسیاری از تأسیسات نظامی ما نابود گردید. پیش از اجرای این عملیات، بسیاری از تجهیزات و ماشین‌آلات صنعتی تخلیه و به دیگر مناطق منتقل گردیده بود. ده‌ها پل و کارخانه ویران شد و منطقه عملیاتی جنوب به صورت کاملی از دیگر مناطق جدا شد. چیزی نمانده بود که بغداد کاملاً خالی از جمعیت گردد. بنزین سهمیه‌بندی گردید و قیمت آن ۱۵۰ برابر شد. قیمت مواد غذایی ده‌ها برابر شد و به دنبال اعمال فشارهای روانی و غذایی و انجام بمباران‌های سنگین، روحیه نیروهای ما به صورت بی‌سابقه‌ای سقوط کرد و همه ما در انتظار حمله زمینی به سر می‌بردیم.

ما به صورت بسیار دقیقی، زمان آغاز حمله را پیش‌بینی کرده بودیم. پیش از آغاز این حمله با ارسال گزارش مفصلی برای صدام، به وی اطلاع دادیم که حدود ۵۰ هزار نفر از نیروهای نظامی ما یگان‌های خود را در کویت ترک کرده و به نقاط نامعلومی گریخته‌اند. صدام در پی نوشت این گزارش چنین نوشته بود:

«پیروزی با ما خواهد بود!» پیش از این نیز در پی نوشت یکی از گزارش‌های دیگری که ما ارسال کرده بودیم و نسبت به وجود تفاوت آشکار تکنولوژی نظامی سلاح‌های ما و سلاح‌های متحدین هشدار داده بودیم، نوشته بود: «شما به گونه‌ای رفتار می‌کنید که گویا بازرگانان و تجار اسلحه هستید و سلاح‌های غربی را تبلیغ می‌کنید!» ولی ما عراقی‌ها به هدر دادن خون و اقتصاد کشورمان، برای تحقق رؤیاهای شخصی که گرفتار بیماری رهبری است و هیچ اطلاعی از اصول و مسائل بدیهی موازنه و محاسبات نظامی ندارد، یک اقدام جنایت‌آمیز و احمقانه می‌دانستیم. اقدامی که مستحق لعنت تاریخ است.

چند روز پیش از آغاز حمله زمینی، شخصاً به یکی از قرارگاه‌های صدام در یکی از خانه‌های غیرنظامی در منطقه «حی العدل» شهر بغداد رفتم، ولی او را در آنجا نیافتم. حامد یوسف حمادی، منشی شخصی او را دیدم و اطلاع دادم که مانور نیروهای متحدین به وضعیتی بسیار خطرناکی رسیده است. آرایش نیروهای آنها در منطقه «رفحه - عرعر» تکمیل شده است و این بیانگر آن است که قصد پیشروی تا رود فرات، در جنوب «ناصریه» را دارند تا خطوط ارتباطی نیروهای ما قطع شود و نیروهای گارد ریاست جمهوری را محاصره کنند. حامد یوسف حمادی به صورت آشکاری نگران و سراسیمه گردید و از من خواست بار دیگر گزارش را تکرار کنم تا او بنویسد، شروع به نوشتن کرد: «در ساعت... سرلشکر ستاد وفیق به ما اطلاع داد...» پس از آنکه این پیام را رساندم، از آنجا خارج شدم. سه ساعت بعد صدام و پسرش قصی به دیدن من، در قرارگاه سرّیمان در «عطیفیه» آمدند. او در حالی که می‌خندید به سپهد صابر الدوری گفت: «وفیق با حامد سخن گفته و او را ترسانده!» صدام از یک اصطلاح عامیانه عراقی استفاده کرد، به معنای اینکه «او را به صورت مسخره‌ای ترسانده است.» آنگاه رو به من نمود و خواست تا آنچه را که به حامد گفته‌ام بازگویم. من بار دیگر خلاصه‌ای از تحلیل خود را برای او بازگو نمودم. پاسخ او چنین بود: «آخر مگر صندوقچه است که در آن را به روی ما ببندند؟!»

در یکی از روزهای ۲۹ یا ۱۹۹۱/۱/۳۰ صدام دستور داد تا نیروهای ما دست به یک عملیات محدود تهاجمی به طرف منطقه «خفجی» بزنند و ضمن نشان دادن همبستگی نیروهای ما، تمهیدات نیروهای متحدین برای حمله را برهم بزنند. سپهبد صابر از دیدگاهم راجع به این موضوع و مقدار اطلاعاتی که در این خصوص در اختیار داشتم، سؤال کرد. من به وی پاسخ دادم که چنین نبردی نیاز به اطلاعات زیادی ندارد؛ زیرا به سرعت تبدیل به فاجعه‌ای برای نیروهای عمل‌کننده خواهد شد. همچنین نیروی هوایی طرف مقابل نیروی زرهی ما را در بیابان تار و مار خواهد کرد. ولی به هر حال می‌تواند از دیدگاهی، یک مأموریت تلقی شود. او پرسید: «از چه دیدگاهی؟» به او گفتم: «چه بسا ما به دنبال این حمله، به حجم فاجعه عملیات زمینی، پیش از شروع آن پی ببریم و موافقت خود را با توقف جنگ اعلام نماییم!»

لشکر ۵ مکانیزه به فرماندهی سرلشکر ستاد یاسین المعینی فرمانده فعلی سپاه سوم مأمور اجرای عملیات گردید. ولی یگان‌های کشورهای خلیج [فارس] در برابر این حمله ایستادند. هواپیماهای «A10» شکارچی تانک و هواپیماهای بی‌۵۲ و هلی‌کوپترهای «آپاچی»، یکی از زبده‌ترین و قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین لشکرهای عراق را از دم تیغ گذراندند.

در تاریخ ۱۹۹۱/۲/۲۴ حمله زمینی آغاز شد و صدام از طریق رادیو سخنرانی کرد و گفت: «آنها می‌خواهند وارد جنگ زمینی شوند، پس ما هم با آنها در زمین می‌جنگیم.»

نیروهای ما ظرف ۳۸ روز متحمل بمباران هوایی و گاهی دریایی سنگینی شدند. مراجع رسمی از سقوط بمب سنگینی در کنار یکی از خندق‌هایی که یک نفربر زرهی در آن مخفی شده بود خبر دادند. شدت انفجار این بمب به حدی بود که نفربر زرهی را از درون کانال به بیرون پرتاب کرد. متحدین از بمب‌های بسیار سنگینی، به وزن حدود هفت تن، به منظور ایجاد شکاف در میدان‌های مین استفاده می‌کردند. طرح ایجاد کانال دفاعی مجهز به لوله‌های نفتی نیز با

ناکامی مواجه گردید، زیرا با نزدیک شدن نیروهای زمینی متحدین در بین دریا و کانال پر از نفت، نیروهای ما به سرعت دست به عقب‌نشینی می‌زدند. فرماندهی سپاه سوم چنین گزارش داد: «به دنبال حمله متحدین، هفت تیپ از خط مقدم دفاعی عقب‌نشینی کرده‌اند.» (مفهوم واقعی این حرف آن است که نیروها تار و مار شده‌اند.) فرمانده این سپاه یعنی سپهبد ستاد فلاح عبود خود را برای پاتک به منظور بازپس‌گیری مواضع از دست رفته آماده کرد. در چنین شرایط سختی صدام در قرارگاه سرّی و غیرنظامی ما در «عطیفیه» حضور یافت و سپهبد صابر، او را در جریان اوضاع قرار داد. صدام پرسید: «نظر سرلشکر وفیق چیست؟» گفتم: «اوضاع از کنترل خارج شده است و بازپس‌گیری مواضع از دست رفته مستلزم حضور دو برابر نیروهایی است که پیش از این در آنجا مستقر بوده‌اند و در حال حاضر چنین نیرویی در اختیار سپاه نیست. به نظر من بهتر است که از فرمانده این سپاه نخواهیم که مواضع اولیه را بازپس گیرد. ما این رویه نادرست را در جنگ با ایران شناختیم.» صدام با ناخرسندی چنین پاسخ داد: «نه! سپهبد صلاح افسر خوبی است، باید او را به حال خود واگذاریم تا آزمایش کند.» حدود یک ساعت بعد گزارشی به دست ما رسید که حاکی از آن بود که نیروی سپاه سوم مواضع اولیه خود را بازپس گرفته‌اند و نیروهای متحدین مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند. چهره صدام با شنیدن این خبر باز شد و بی‌آنکه چیزی بگوید، به من نگاه کرد. هنوز یک ساعت سپری نشده بود که گزارش دیگری حاکی از ضدحمله گسترده نیروهای متحدین به دست ما رسید. برپایه این گزارش، هشت تیپ از مواضع خودی در منطقه سپاه سوم، عقب‌نشینی کرده بودند. این بار من رو به صدام کرده و گفتم: «ما به این‌گونه موضع‌گیری‌های ساختگی عادت کرده‌ایم. ضدحمله نیروهای ما و بازپس‌گیری مواضع قبلی درست نبوده است. دست به دست شدن جبهه‌ها همچنان ادامه پیدا می‌کند. ما باید تدبیری داشته باشیم و نباید به گفته‌های مثبت فرماندهان اعتماد کنیم.» صدام بی‌آنکه چیزی بگوید، بار دیگر چهره خود را درهم کشید.

در محور «السالمی» در غرب کویت، نیروهای مصری با کندی بسیار دست به پیشروی زدند. با فرا رسیدن شامگاه روز اول حمله، صدام از من خواست تا به قرارگاه سرّی ریاست جمهوری در منطقه غیرنظامی «حی‌العدل» در بغداد بروم و گزارش آخرین وضعیت را به اطلاع رهبران سیاسی برسانم. من با سعدون حمادی نخست‌وزیر، طه الجزراوی معاون رئیس‌جمهور، طارق عزیز وزیر امور خارجه و معاون نخست‌وزیر و لطیف نصیف جاسم وزیر تبلیغات ملاقات کردم. پس از بیان خلاصه‌ای از وضعیت نظامی و عقب‌نشینی نیروهای ما، سعدون حمادی از شدت خشم و غضب منفجر شد و گفت: «شما می‌گفتید که ما منتظر آغاز حمله زمینی هستیم تا آنها را نابود سازیم و الان عقب‌نشینی می‌کنید! چرا عقب‌نشینی می‌کنید؟!» من پاسخ دادم: «ما چنین چیزی نگفته بودیم.» ولی گفت: «بله گفتید!» من گفتم: «به هیچ وجه ما چنین چیزی نگفته بودیم!» پس از آنکه این بگو مگوها و لحن جملات ما خشن‌تر شد، طارق عزیز برای پایان دادن به این بگو مگوها وارد عمل شد و گفت: «نه دکتر! کسی که این جمله را گفته بود، رئیس‌جمهور بود نه اطلاعات ارتش.» و بدین ترتیب سعدون حمادی بدون آنکه یک کلمه حرف بزند دهان خود را بست.

شکست و عقب‌نشینی

صدام در خواب و خیال به سر می‌برد. او از فرماندهان خواست تا تلاش کنند حدود سه هزار سرباز غربی را به اسارت گرفته و روی تانک‌ها ببندند، آنگاه بر مبنای یک طرح از قبل تعیین شده، به منظور اشغال چاه‌های نفت عربستان سعودی در منطقه «الشرقیه»، به طرف جنوب پیشروی نمایند. ولی به دنبال عقب‌نشینی‌های خطرناک، شخص صدام دستور داد تا فوراً نیروها از کویت عقب‌نشینی کنند.

با فرا رسیدن نیمه‌شب، نیروهای ما کار عقب‌نشینی را آغاز کردند. ولی امکان اعلام خبر عقب‌نشینی به تعداد زیادی از نیروهایمان فراهم نشد و کشتار

بزرگ آغاز شد. زیرا وجود یک حادثه اصلی برای عقب‌نشینی این تعداد انبوه از افراد و هزاران تانک و توپ و زره‌پوش کافی نبود و هواپیماهای جنگنده طرف مقابل حمله فشرده‌ای را روی جاده مرگ آغاز کرده بودند. آنها این جاده را قطع کردند و بسیاری از افسران ستاد مجبور شدند با پای پیاده به عراق بازگردند.

در محور شمال غربی، نیروهای هواپرد آمریکا توانستند پایگاه امن، واقع در جنوب شهر ناصریه در حوالی هفت کیلومتری رود فرات را به اشغال خود درآورند. نیروهای زمینی آمریکا، انگلیس و فرانسه نیز برای رسیدن به این نیروها دست به پیشروی زدند. هدف آنها محاصره نیروهای گارد ریاست جمهوری بود. به این ترتیب، آنچه که خبرش را قبلاً به صدام داده بودیم، تحقق یافت. او گفته بود: «مگر جبهه یک صندوق است که آنها در آن را روی ما ببندند؟»

نیروهای امریکایی به یگان‌های گارد ریاست جمهوری حمله کردند و تلفات سنگینی به آنها وارد آوردند.

روز ۲۸ فوریه ۱۹۹۱، چند ساعت مانده به یکصدمین ساعت حمله زمینی، [جورج] بوش [رئیس‌جمهور وقت آمریکا] اعلام کرد که رأس ساعت صد عملیات [صدمین ساعت]، آتش‌بس برقرار خواهد شد. من این موضوع را به منشی صدام اعلام کردم و با تلفن به وزیر دفاع، ارتشبد ستاد سعدی طعمه، رئیس ستاد مشترک ارتش، ارتشبد ستاد حسین رشید و معاون عملیات ستاد مشترک، سپهد ستاد سلطان هاشم احمد اطلاع دادم تا آنها نیز برای اتخاذ تصمیم آماده شوند. صدام به محض حضور در قرارگاه ما، فرمان آتش‌بس را صادر کرد و این لحظه، همان لحظه لعنتی بود که صدام را از مرگ قطعی نجات داد. زیرا راه پیشروی به سمت بغداد هموار شده بود و این ادعا که ملت عراق در کنار صدام خواهند جنگید، حرف پوچی بیش نبود.

ما در این جنگ حدود ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ تانک از مجموع ۴۵۰۰ تانک خود را از دست دادیم. همین تعداد زره‌پوش و توپ را نیز از دست دادیم و فقط ۲۶۰ فروند هواپیمای جنگنده - غیر از ۱۱۵ هواپیمای جنگنده‌ای که به ایران

گریختند - برای ما باقی ماند. جمع کل هواپیماهای جنگنده‌ای که ما در اختیار داشتیم ۶۴۰ فروند بود.

صدام حتّی نتوانست تهدید به استفاده از سلاح شیمیایی و یا میکروبی بکند و در واقع پیشرفت در تولید این سلاح‌ها به اضافهٔ سلاح اتمی، یکی از عوامل آغاز این جنگ ویرانگر بود. او با وجود شکست ذلّت‌بارش، ناتوانی خود را در به کارگیری سلاح‌های ممنوعه، چه در برابر متحدین و چه در برابر اسرائیل و بی‌فایده بودن آنها را به اثبات رساند. زیرا قطعنامه‌های بین‌المللی آن‌قدر قاطع و جدّی است که حتّی به رژیم‌هایی که بعد از صدام بر سر کار آید، قطع نظر از هویت آن، اجازه در اختیار داشتن چنین جنگ‌افزارهایی را نخواهد داد. اگر رژیم بعدی نیز تلاش کند تا این جنگ‌افزارها را حفظ نماید، بار دیگر مَلّت عراق تاوان آن را خواهند داد. از همین‌رو، شایسته آن است که از وجود این جنگ‌افزارها به عنوان اهرم فشاری علیه صدام و به عنوان عنصری برای سرنگونی وی استفاده شود. اینها جنگ‌افزارهایی هستند که برای نابودی ملت و کشور عراق در اختیار صدام هستند. ما باید این سلاح‌ها را به طرف سینهٔ صدام نشانه بگیریم، دشمن ما فقط و فقط صدام است و پس از نابودی وی، باید عراق را از نظر عمرانی و اقتصادی بازسازی نماییم.

آرزوهای مرده

خیر و نیکویی آرزوی نیکوکاران است و شرارت و یزگی افراد شر و آرزوی آنها می‌باشد. تا هنگامی که امیدها و آرزوها در چارچوب حق و عدالت قرار داشته باشند، مشروع تلقی می‌شوند؛ اگر از آن فاصله گرفتند، یزگی شرورانه‌ای به خود می‌گیرند.

در طول ۲۹ سال گذشته تاریخ عراق، عراقی‌ها در ابعاد مختلف زندگی، امیدها و آرزوهای انسانی داشته‌اند. آنها مایل بودند به صنایع غیرنظامی پیشرفته‌ای دست یابند، ولی صناعی به وجود آمد که ضمن از بین بردن میلیاردها دلار ثروت این مملکت، چیزی جز رؤیاهای پوچ و توخالی دربرداشت. معلوم شد که کشور ما، با توجه به درآمدهای مالی و سطح علمی و ثروت‌های معدنی و دیگر امکاناتی که در اختیار دارد، از حیث تولید صنعتی از بدترین کشورها می‌باشد. عراقی‌ها مایل بودند تا مواد غذایی اساسی لازم خود را تولید نمایند، ولی سیاست صدام به نتیجه‌ای مغایر با این آرزو منتهی گردید. مهاجرت از روستا به شهر، به خاطر حماقت و اشتباه در سیاست کشاورزی و تجارت، همچنان تداوم پیدا کرد. رژیم عراق اصل بیکاری پنهان را دنبال کرد و خدمات شهرداری را فقط منحصر به برخی از شهرهای اصلی نمود.

ما امیدوار بودیم دموکراسی جامه عمل بپوشد و گام‌هایی در راستای تحقق آن برداشته شود، ولی صدام که پایه‌های حکومت خود را بر خونریزی بنا نهاده بود، حاضر نبود جز در راه سرکشی قدمی بردارد. ما امیدوار بودیم که همکاری و هماهنگی بین کشورهای عربی افزایش پیدا کرده و ما با جهانیان رابطه برقرار کنیم،

اما آنها ما را در همان جعبه دربسته‌ای قرار دادند که صدام را به دلیل سوء پیشینه‌اش در آن جای دادند.

رؤیاهای صدام

- رؤیاها و آرزوهای صدام در آسمان و فضای عراق و منطقه طنین‌انداز شده بود:
- . ادعاهای خویشاوندان نادان خود را در زمینه ایجاد اسکادران‌های هواپیماهای انتحاری، به منظور نابودسازی ناوگان‌هایی که سرتاسر خلیج [فارس] را پر کرده بودند، باور کرد.
 - . قصد داشت با فراری دادن هواپیماها به ایران، آنها را نجات دهد.
 - . می‌خواست با به کارگیری شبکه‌های بی‌سیم و با استفاده از بی‌سیم‌چی‌های گُرد زبان، در روز آغاز جنگ، متحدین را غافلگیر سازد.
 - . قصد داشت بزرگ‌ترین ساختمان‌های کویت را نابود نماید.
 - . می‌خواست حداقل دو جزیره «وربه» و «بویان» را در اختیار خود نگه دارد.
 - . قصد داشت ۳ هزار سرباز غربی را به اسارت گیرد.
 - . می‌خواست صفوف متحدین عرب و غربی را درهم شکند و یک انقلاب عظیم و اسلامی را با دریدن شکم‌های بزرگ و ویران کردن تخت و تاج‌های بسیار، رهبری نماید.
 - . قصد داشت با انجام انفجارها و عملیات تروریستی، جهان را وحشت زده نماید.
 - . می‌خواست نیروهای مهاجم را در کانالی از نفت و آتش بسوزاند.
 - . قصد داشت ایران را وادار کند تا معاهده ۱۹۷۵ را که خود او پای آن را امضا کرده بود، لغو نماید و نیمی از اروندرود را که خود او مالکیت ایران بر آن را به رسمیت شناخته بود، بازپس ستاند.
 - . می‌خواست عراق را به ابرقدرتی تبدیل کند که رهبر آن خود او باشد.
 - . قصد داشت نسل خانوادگی‌اش را آنچنان گسترش دهد که تمام پست‌های کلیدی و حتی پست‌های غیر مهم عراق، تا چند قرن بعد نیز در اختیار آنان قرار گیرد.

• صدام در رؤیای به انحصار درآوردن همه چیز برای خود به سر می برد. سخنرانی های طولانی اش را با عبارت «اللّه اکبر و لیخسأ الخاسئون» پایان می داد. قصد داشت با به کارگیری این جمله سخنرانی های خود را از دیگر سخنرانی ها متمایز نماید. ولی از همین ابزار علیه خودش استفاده کردیم و از طریق رادیوهای مخالفین جمله فوق را به این صورت عوض کردیم: «اللّه اکبر کلمه حقّی است که ما از هنگام شکل گیری رسالت عظیم الهی آن را به ارث برده ایم... صدام چقدر بیچاره است.»

اسکادران های انتحاری

در مرحله ای که نیروهای ما و همچنین نیروهای طرف مقابل، خود را برای جنگ دوم خلیج [فارس] و به دنبال اشغال کویت آماده می کردند، ما حجم تجمع نیروهای متحدین در خلیج [فارس]، ترکیه، دریاهای مدیترانه و سرخ را به اطلاع ریاست جمهوری رساندیم و گفتیم که تعداد هواپیماهای جنگنده آنها به ۶۰۰ فروند رسیده است. صدام در پی نوشت این گزارش نوشت: «ما قدرتی بزرگتر از قدرت آنها در اختیار داریم. خلبان های ما از تجربه جنگ با ایران بهره مندند.» باز هم او فقط متکی به آمار و اعداد بود و نوع هواپیماها، ویژگی آنها، توانمندی هایشان، سیستم پرواز شبانه، سیستم هدفگیری، کیفیت بمب های دو طرف، شرایط روانی و آمادگی روحی خلبان ها، ورزیدگی جنگی آنها با استفاده از ابزارهای موجود و امکانات الکترونیکی در زمینه های ایجاد پارازیت، نواوری، کنترل و دفاع هوایی را نادیده می گرفت. برای مثال، تجربیات خلبانی که هواپیمای میگ ۲۱ و میگ ۲۳ و سوخوی ۷ و سوخوی ۲۰ را هدایت می نماید، در حد توانمندی های فنی و تکنولوژیک این نوع هواپیماها می باشد. این خلبان هر قدر که از شجاعت و دلیری و آموزش کافی هم برخوردار باشد، ساده لوحانه و غیرمنصفانه است که توانمندی های او را با خلبانی که یک هواپیمای اف - ۱۵ و یا اف - ۱۶ با تکنولوژی برتر را هدایت می کند، مقایسه نماییم. وقتی پای هواپیماهای نامرئی

اف - ۱۱۷ استیلت، یا بمب‌افکن‌های پیشرفته نظامی که از یک دیواره دفاعی الکترونیک بهره‌مندند به میان آید، چنین فاصله‌ای عمیق‌تر می‌گردد.

فرمانده نیروی هوایی، خلبان ستاد مزاحم *صعب الحسن التکریتی* (که تا لحظه انتصاب وی به عنوان فرمانده نیروی هوایی، حتی نام او را نیز در سرویس اطلاعات ارتش نشنیده بودیم، زیرا وی افسر گمنامی بود که نامش در طول هشت سال جنگ [با ایران] حتی یک دفعه نیز مطرح نشده بود.) و همچنین سرلشکر خلبان ستاد *خلدون خطاب التکریتی* معاون عملیاتی نیروی هوایی و فرمانده فعلی نیروی هوایی، با تکبر و خود بزرگ‌بینی دروغینی سخن می‌گفتند و ادعا می‌کردند که حتی یک تانک [متحدین]، سالم عبور نخواهد کرد و هواپیماهای ما دفاع هوایی آنها را درهم شکسته و چاه‌های نفت را به آتش خواهند کشید. نیروی هوایی با همین لحن سخن می‌گفت، تا اینکه ما آرایش عظیم قوا و نیروی هوایی و موشکی نیروهای مقابل را به اطلاع آنها رساندیم و آنها در مقابل، اسکادران‌های انتحاری را به رخ ما کشیدند.

در نیمه ماه نوامبر ۱۹۹۰، من برای شرکت در جلسه‌ای در کاخ ریاست جمهوری فراخوانده شدم. چند دقیقه بعد از ورودم به سالن جلسات، *مزاحم التکریتی*، سرلشکر *خلدون التکریتی*، سپهبد حمید شعبان *التکریتی* فرمانده سابق نیروی هوایی و سرلشکر ستاد طه عباس *الاحبابی* مسئول امنیت نظامی، که در حال حاضر مدیرکل سازمان امنیت با درجه سپهبدی ستاد است، نیز وارد سالن جلسات شدند. پس از آنها حامد یوسف *حمادی التکریتی*، منشی ریاست جمهوری وارد شد و خبر از ورود صدام در چند دقیقه آتی داد. صدام به من اشاره نمود تا آخرین وضعیت مربوط به تجمع نیروهای متحدین را توضیح دهم و بدین ترتیب جلسه آغاز گردید. بیشتر سؤالات صدام راجع به ناوگان‌های دریایی امریکایی در منطقه خلیج [فارس] و به ویژه ناوهای هواپیمابر و ناوهای موشک‌انداز بود. پس از من نوبت نیروی هوایی فرا رسید. سپهبد *مزاحم مستقیماً* موضوع اسکادران‌های انتحاری را مطرح کرد. من غیر از موضوعاتی که مستقیماً

با مأموریت‌هایم مرتبط می‌شد، پیش از این راجع به این موضوع فکر نکرده بودم. سپهد مزاحم به حمله هوایی نیروی هوایی ژاپن علیه پایگاه «پرل هاربر» در جنگ دوم جهانی اشاره کرد و افزود که این حمله زیان‌های سنگینی را به ناوگان امریکایی وارد نمود. سپس داستان‌هایی از حملات انتحاری به وسیله هواپیماها را بیان نمود و در پایان چنین نتیجه‌گیری کرد که فرماندهی نیروی هوایی، ۲۰ نفر از خلبانان را با درجات ستوان یکمی تا سرهنگ‌دومی به این منظور انتخاب کرده است. سپس آنها را یکی پس از دیگری به فاصله یک یا دو دقیقه فراخواند که ۱۸ نفر آنها برای اجرای این مأموریت، آمادگی خود را اعلام کردند. دو نفر از آنها اعلام کردند که دستیابی به اهداف دشمن در عمق، به دلیل وجود دفاع هوایی توانمند و پرواز همیشگی هواپیماهای شناسایی و هشدار دهنده «آواکس» امکان‌پذیر نیست. در این جلسه به هرکدام از ۱۸ خلبانی که اظهار آمادگی کرده بودند؛ مبلغ ۲ هزار دینار، معادل ۵۰۰ دلار پاداش اعطا گردید، ولی هنوز از سرنوشت دو خلبان دیگر، هیچ اطلاعی در دست نیست. برادر یکی از آنها را که افسر اداره کل اطلاعات نظامی بود، یک ماه بعد به جای دیگری منتقل کردند.

در این جلسه سرلشکر طه الاحبابی، توضیح داد که اطلاعات امنیتی موجود پیرامون خلبان‌ها، بیانگر وضعیتی خوب همه آنها است. سپهد مزاحم، سرلشکر خلدون را موظف نمود تا طرح‌ها و اقدامات آماده‌سازی و اجرایی و دیگر تدابیر اتخاذ شده را به اطلاع حاضران در جلسه برساند. وی گفت که هواپیماهای میگ ۲۵، میگ ۲۳، سوخوی ۷ و سوخوی ۲۲ را برای اجرای مأموریت در نظر دارد. همچنین دو هواپیمای میراژ اف-۱ مجهز به موشک‌های هوا به دریای آگروسه (ضد کشتی) نیز تجهیز شده‌اند که این تعداد به چهار فروند می‌رسد. وی گفت که قرار است هواپیماهای میگ به گونه‌ای سوختگیری کنند که بتوانند یک‌ونیم برابر فاصله موجود بین پایگاه پرواز تا منطقه هدف را طی کنند و نسبت به اهداف دوردست، فقط رسیدن به هدف، بدون بازگشت مطرح باشد.

البته هواپیماهای میراژ از این قاعده مستثنی هستند، زیرا سوخت کافی دارند و مجهز به موشک‌های مؤثر هستند. علاوه بر اینها بسته‌های انفجاری تهیه و در باک‌های سوخت احتیاطی این هواپیماها جاسازی شده است.

اهداف صدام

صدام با این اقدام [عملیات انتحاری] قصد داشت به اهداف زیر دست یابد:

- وارد آوردن ضربه‌ای دردناک به یگان‌های شناور امریکایی.
- اعلام به جهانیان که وی تعداد کافی از خلبان‌های از خود گذشته و آماده برای اجرای دستورات و طرح‌هایش را در اختیار دارد تا بدین ترتیب دیگران را بترساند و خود را در تاریخ مطرح سازد.
- برای اینکه گفته شود خلبان‌های عراق نیز در دوران صدام دست به عملیات انتحاری زده‌اند و چنین اقدامی منحصر به ژاپنی‌ها یا مخصوص «نیروهای جمال» در دوران جمال عبدالناصر نمی‌باشد.
- ولی صدام در این خصوص محاسبات کافی را به عمل نیاورده بود. سپهد مزاحم و دیگر افراد نیروی هوایی نیز به او تفهیم نکردند که با توجه به شرایط موجود آن روزها، امکان دستیابی به این اهداف وجود ندارد.
- به یاد آن دو خلبان مفقودی که با شجاعت، نظر خود را در مورد عدم امکان دستیابی به اهداف دشمن ابراز کردند، هستم و به دلیل عدم اطلاع از سرنوشت آنان، بسیار متأسفم. برای من کاملاً آشکار بود که چنین مأموریتی امکان‌پذیر نیست، ولی آن دو خلبان با شهامت نظر خود را گفتند.

مسئولیت سهل‌انگاری

شاید کسانی که صدام را فریب دادند و یا از دست صدام اموال حرامی را، به قیمت مکیدن خون مردم به جیب زدند، بگویند: «این ژنرال‌های صدام بودند که او را فریب دادند.» من در پاسخ آنها می‌گویم که به دلایل زیر، همه تقصیرها به گردن صدام است:

• او تعدادی از خویشاوندانش را در پست‌های کلیدی منصوب کرده بود و این در حالی بود که فاقد شایستگی کافی بودند. برای مثال فرمانده نالایقی که احساس ضعف می‌کند، ولی احساس می‌کند که صدام با منصوب نمودن او در پست بزرگی، در حق او لطف کرده است، مثل فالگیران عمل می‌کند؛ تمایلات و روحیات طرف مقابل را شناسایی کرده و چیزهایی می‌گوید که او را خوش بیاید.

• صدام فرماندهانش را عادت نداده بود تا با صراحت و صداقت سخن بگویند؛ زیرا او با کسانی که صادقانه نظرات خود را بیان می‌کنند، وحشیانه برخورد می‌کند. بهترین مثال، سرنوشتی است که دامنگیر دو خلبان [انتخاب شده برای عملیات انتحاری] مذکور گردید.

• بسیاری از گزارش‌ها و تحلیل‌های اطلاعاتی قبلی و بعدی، حاکی از برتری آشکار تکنولوژی متحدین و عدم تعادل در موازنه نظامی بود، ولی آنچه در خیال صدام طاغوتی می‌گذشت، به قوت خود باقی ماند.

• نتیجه‌گیری در مورد اینکه هواپیماهای ما هرگز قادر به رسیدن به اهدافشان نیستند، کار سختی نبود و نیاز به تجربه فنی و علمی قابل توجهی نداشت. زیرا مجموعه تدابیری که نیروهای طرف مقابل اتخاذ کرده بودند، کاملاً آشکار و چنین بود:

۱. منطقه جنوب و جنوب غربی عراق، تحت انواع پوشش‌های راداری و الکترونیکی قرار داشت. پوشش راداری به وسیله هواپیماهای آواکس و دیگر ابزارها صورت می‌گرفت و منطقه خلیج [فارس] تا سواحل ایران را شامل می‌شد. مجموعه عملیات آمادگی و قرار گرفتن هواپیماهای عراقی بر باندها، پروازشان از پایگاه‌ها و قرارگاه‌های هوایی و خطوط پروازی آنها، در دید راداری قرار داشت. هرگونه مانور جانبی به منظور بهره‌برداری از فضای ساحلی ایران نیز بی‌فایده بود و علاوه بر اینها انجام چنین مانورهای هوایی مقدار زیادی سوخت لازم داشت.

۲. وجود هواپیماهای گشتی، به صورت مستمر و موشک‌های هوا به هوای دوربرد.

۳. گسترش یگان‌های موشکی زمین به هوا، به صورت فشرده.

۴. شناورهای دریایی و کشتی‌های محافظ آنها که مجهز به ابزارهای دفاع هوایی مثل: شناسایی، موشک و توپخانه بودند.

۵. هواپیماهای عمل‌کننده ما توانایی شلیک موشک‌ها و یا بمب‌های هوا به دریا از خارج منطقه حفاظتی شناورهای دریایی طرف مقابل را نداشتند.

۶. از همه مهم‌تر، ملت عراق و نیروهای مسلح آن اعتقادی به رهبری صدام و اهداف و ارزیابی‌های اشتباه و رؤیاهای او در زمینه رهبری مستبدانه و خودخواهانه وی نداشتند. به همین خاطر، فکر کسی که زندگی خود را به خاطر صدام فدا نماید، ساده‌لوحانه می‌نمود. آن ۱۸ خلبان [عملیات انتحاری] نیز به عدم امکان اجرای مأموریت خود پی برده بودند، ولی می‌خواستند خود را از پیامدهای مخالفت با آن طرح نجات دهند.

جنگ شروع شد و حتی یک خلبان انتحاری پرواز نکرد و برای اولین بار، صدام کسی را به دلیل عدم اجرای این مأموریت مؤاخذه نکرد. زیرا قصد داشت با یک پیروزی دروغین بر شکست بزرگش سرپوش بگذارد. او بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که چه کسی بیش از همه مقصر است؛ کسی که درجه بزرگ ارتش‌داران ستاد را به خود اعطا می‌کند و خود را به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح مطرح می‌نماید، لازم است که از اطلاعات نظامی بهره‌مند باشد و جنگ‌افزارها و اصول کلی جنگ را بشناسد.

فرای دادن هواپیماها به ایران

جنگ‌ها پر از تجربیاتند؛ ولی نباید تجربیات را بر مبنای روش‌های خشک مورد بحث و بررسی قرار داد. بلکه در سایه پیشرفت‌های سریع علمی و تکنولوژیک، باید امکان پویایی به تجربیات بدهیم. بدون تردید حمله هوایی اسرائیل علیه پایگاه‌ها و فرودگاه‌های مصر، مهم‌ترین رویداد جنگ پنجم ژوئن ۱۹۶۷ تلقی می‌شود؛ زیرا منجر به وارد آمدن تلفات و زیان‌های سنگینی گردید. حدود ۶۵ هواپیمای مصر، روی باندهای فرودگاه‌ها نابود شدند.

اولین درسی که از این حمله گرفته شد، ضرورت حفاظت و تأمین امنیت هواپیماها روی زمین است. ایران و عراق نیز برنامه‌های بزرگی را در زمینه حفاظت زمینی از هواپیماها به اجرا گذاشتند و صدها پناهگاه از بتون‌آرمه، برای یک، دو یا چهار هواپیما احداث گردید. ایران در زمینه حفاظت از هواپیماهایش در برابر حملات هوایی ما، از اولین ضربه گرفته تا پایان جنگ ۸ ساله، صد درصد موفق بود. ولی پیشرفت قابل توجهی که در به کارگیری جنگ‌افزارها و بمب‌های هوایی صورت گرفته بود، توانست با توجه به حاکمیت مطلق نیروهای متحدین، از اهمیت درس اوّل بکاهد.

صدام تا زمانی که غافلگیر حمله هوایی متحدین نشده بود، میزان پیشرفت و تحول تکنولوژیک در نیروی هوایی عراق را بررسی نکرده بود. او تصور نمی‌کرد که تحلیل‌ها و گزارش‌های سازمان اطلاعات ارتش عراق، تا حدود زیادی مبالغه‌آمیز است و شاید بر اثر ترس و یا بر اساس توطئه برای از بین بردن روحیات و در نتیجه براندازی رژیم وی تهیه شده است.

فلسفه حفاظت

دیدگاه‌های مشترک صدام و فرماندهی نیروی هوایی [در برنامه‌های نیروی هوایی عراق] چنین بود:

• لازم است که نیروی هوایی به صورت جدی در جنگ مشارکت نماید. این مشارکت در دو قالب دفاعی و تحرکات هوایی متقابل است که با تمام وظایف و مأموریت‌ها، به منظور دسترسی به اهداف نظامی طرف مقابل صورت می‌پذیرد.

• باید هواپیماهای بهتر، یعنی میگ ۲۹، میگ ۲۵ و میراژ ۲۰۰۰، در درون آشیانه‌های بتونی محافظت شوند و هواپیماهای قدیمی مانند: میگ ۲۱، سوخوی ۲۰ و سوخوی ۷ که فاقد پناهگاه هستند، در مناطق درختکاری شده، در داخل و خارج از پایگاه‌های هوایی مخفی شوند. به همین خاطر تعداد زیادی از این هواپیماها به روستاهای نزدیک پایگاه‌های هوایی منتقل گردیدند.

• اعزام تعدادی از هواپیماهای حمل و نقل نظامی و غیرنظامی به فرودگاه‌های تعدادی از کشورهای عربی.

• تفاهم با حکومت ایران به منظور پذیرش تعدادی از هواپیماهای حمل و نقل نظامی و غیرنظامی و ایستگاه‌های هشداردهنده هوایی و استقرار آنها در فرودگاه‌ها و پایگاه‌های هوایی ایران.

معاون رئیس شورای فرماندهی انقلاب و محمد حمزه الزییدی وزیر راه و ترابری عراق، این مأموریت را به عهده گرفتند. (الزییدی به دنبال انتفاضه [قیام] ماه مارس ۱۹۹۱ مردم عراق، به عنوان نخست‌وزیر عراق منصوب شد.) البته برنامه‌ریزی و یا هماهنگی قبلی به منظور انتقال هواپیماهای جنگنده به ایران انجام نشد.

جنگ هوایی

حدود ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب ۱۶-۱۷/۱/۱۹۹۱ عملیات بمباران هوایی و موشکی علیه شبکه فرماندهی و کنترل و کانون‌های دفاع هوایی و تأسیسات مهم نیروی هوایی آغاز گردید. با گذشت روزها، این حقایق تلخ آشکار می‌گردید:

• متحدین به برتری مطلق هوایی دست پیدا کردند؛ آکادمی‌های نظامی، تحقق چنین برتری را دور از دسترس تلقی کرده بودند، اما اختلاف عمیق در موازنه قوا، آن را امکان‌پذیر ساخت.

• فرماندهی نیروی هوایی در اداره میدان نبرد و اجرای طرح‌های عملیاتی ناتوان بود؛ زیرا نه خبری از عملیات انتحاری بود و نه خبری از درهم کوبیدن چاه‌ها و تأسیسات نفتی. حتی یک حمله علیه یک هدف حیاتی طرف مقابل صورت نگرفت و خبری از «شکار آزاد» نیز نبود. (شکار آزاد، عملیاتی است که طی آن خلبان‌های ما بدون ناوبری زمینی و یا هوایی، هواپیماهای خود را به پرواز درآورند. هواپیماها به دنبال اهداف هوایی دشمن در آسمان به گشت‌زنی بپردازند و با وجود ارسال پارازیت شدید از سوی طرف مقابل، نسبت به مقابله با هواپیماهای دشمن اقدام نمایند.)

• نیروی هوایی متحدین برتری خود را در زمینه پرواز عمقی و متوسط شبانه و همچنین دسترسی به اهداف، در شرایط بد دید شبانه به اثبات رساند. آنها توانستند خارج از برد سلاح‌های زمین به هوای کوتاه‌برد، نیروهای ما و تأسیسات حیاتی و غیر حیاتی را به صورت بسیار دقیقی هدف بمب‌های خود قرار دهند.

• متحدین، بمب‌های هوایی لیزری با دقت بسیار بالا به کار می‌گرفتند. آنها با استفاده از این‌گونه بمب‌ها توانستند آشیانه‌های هواپیماهای ما را به صورت مستقیم و به شدت هدف قرار دهند و بیش از ۱۵۰ فروند از هواپیماهای مدرن جنگنده را در درون آشیانه‌ها نابود کنند؛ با آنکه بیش از ۶۰۰ آشیانه بتون‌آرمه در درون پایگاه‌های هوایی، با جدیدترین استانداردهای جهانی برای هواپیماها احداث شده بود.

عوامل زیر باعث نابودی آشیانه‌ها و هواپیماها شد:

• متحدین از طریق بمباران و یا ارسال پارازیت و از کارانداختن وسایل الکترونیکی توانستند برتری مطلق هوایی خود را در برابر نیروی هوایی ما ثابت

نمایند. آنها خسارت‌های سنگینی به شبکه دفاع هوایی ما وارد آوردند و زمینه را برای تحرک کاملاً آزادانه هواپیماهای جنگنده و مجهز به سیستم لیزری خود فراهم نمودند.

. آنها از اطلاعات کافی و دقیقی راجع به مناطق و ویژگی‌های آشیانه‌ها و چگونگی استقرار هواپیماها بهره‌مند بودند. این اطلاعات از طریق ماهواره‌ها تأمین می‌گردید.

. متحدین با استفاده از هدایت‌شونده‌های لیزری به وزن دو هزار رطل (برابر با ۸۴ مثقال) قدرت خود را در هدفگیری و نابودسازی نقاط بسیار مستحکم، به اثبات رساندند.

تصمیم عجیب‌تر

صدام به منظور رویارویی با این اوضاع و پیشگیری از نابودی هرچه بیشتر هواپیماهایمان - در کنار خود بزرگ‌بینی‌های پوشالی‌اش - فرمان عجیبش را خطاب به فرماندهی نیروی هوایی صادر کرد. او دستور داد تا هواپیماها از پایگاه‌هایشان پرواز کرده و خود را به پایگاه‌های هوایی و فرودگاه‌های ایران برسانند. این دستور، ده روز پس از آغاز جنگ صادر گردید. تا آنجایی که ما اطلاع داریم، توافق قبلی در خصوص انتقال هواپیماهای جنگنده صورت نگرفته بود. ولی صدام در یکی از نشست‌های خود، در فرماندهی کل نیروهای مسلح، در روز ۲۲ آوریل ۱۹۹۱، ادعا نمود که با آغاز هفته دوم حمله هوایی، یکی از مقامات عراقی را به ایران فرستاده است. او نامی از این شخص نبرد و فقط گفت: «این مقام عراقی به عراق بازگشته و اعلام نموده است که ایران آمادۀ پذیرفتن هواپیماهای جنگنده می‌باشد. مقامات ایرانی تعدادی از فرودگاه‌ها و پایگاه‌های هوایی منطقه غرب را به این منظور مهیا ساخته‌اند. ما به دنبال حملات فشرده هوایی دشمن و به کارگیری جنگ‌افزارهای بسیار پیشرفته توسط آنها، در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته‌ایم. نیروی هوایی ما

نتوانست اطلاعات جدیدی راجع به جنگ هوایی و آخرین وضعیت و اقداماتی که خود می‌تواند به آنها دست پیدا کند، در اختیار فرماندهی قرار دهد. ارزیابی آنها عقب افتاده و برمبنا و ملاک جنگ‌های کشورهای جهان سوم است. طرح اعزام هواپیماها به ایران نیز توسط آنها پیشنهاد شد و من مجاب شدم که توانایی حفظ هواپیماها را ندارند.»

هیچ یک از اعضای فرماندهی نیروهای مسلح و از جمله فرمانده نیروی هوایی، در این نشست حضور نداشتند. صدام در این جلسه از من خواست که به عنوان رئیس کمیته نظامی مشترک و به منظور حل اختلافات نظامی مرزی بین دو کشور، برداشت خود را از موضع ایرانی‌ها، به ویژه برمبنای مشاهداتم در دو سفری که در فاصله بین تجاوز به کویت و آغاز جنگ به این کشور داشته‌ام، به صورت خلاصه بیان نمایم. او از من می‌خواست در برابر اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح شهادت دهم که ظاهراً ایرانی‌ها اقدام به همکاری نموده‌اند تا تصمیم خود در زمینه فرستادن هواپیماها به ایران را توجیه کند. در حالی که هیچ‌گونه ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیمی بین دو مأموریت من در زمینه سفر به ایران و دیدار با مقامات عالی‌رتبه سپاه پاسداران و ارتش و مسئله مورد نظر صدام وجود نداشت.

چند روز بعد از این جلسه، سرلشکر خلبان ستاد خلدون خطاب التکریتی معاون (وقت) عملیات فرماندهی نیروهای هوایی - و فرمانده اکنون نیروی هوایی عراق - به دیدن من آمد. موضوع گفت‌وگویمان را به جنگ هوایی کشاندم و اینکه طرف مقابل چگونه توانست خسارت‌های سنگینی به آشیانه‌های هواپیماهای ما وارد آورد. وی گفت: «بمب‌های لیزری به کار گرفته شده، در سطح دنیا شناخته شده می‌باشند و ما پیش از آغاز جنگ مقامات عالی‌رتبه عراقی را در جریان استفاده از آن قرار داده بودیم. [البته] تصمیم انتقال هواپیماها، یک اقدام حکیمانه از سوی ریاست جمهوری است که من و فرمانده نیروی هوایی نسبت به آن غافلگیر شدیم. اگر این اقدام صورت نمی‌گرفت

هواپیماها نابود می‌شدند.» در برابر او اظهار نظری راجع به گفته صدام نکردم، اما روز بعد خواستم که اطلاعات و گزارش‌های دریافتی، راجع به وضعیت نیروی هوایی، پیش از آغاز جنگ را در اختیار من بگذارند. با خواندن آنها متوجه شدم که گفته‌های سرلشکر خلدون در خصوص سلاح‌های متحدین و توانمندی آنها درست بوده است. او در گزارشی مراتب را به اطلاع رئیس ستاد مشترک ارتش و اداره کل اطلاعات ارتش رسانده و نسخه‌ای را برای منشی رئیس‌جمهور ارسال کرده بود. حامد یوسف حمادی منشی وقت صدام و وزیر تبلیغات فعلی، به هیچ وجه نمی‌توانست این‌گونه گزارش‌ها را در اختیار صدام قرار ندهد.

من صداقت سرلشکر خلدون در مورد درستی آنچه را که گفته بود تأیید می‌نمایم؛ زیرا صدام پیش از این در پی‌نوشت یکی از گزارش‌هایمان که راجع به اختلاف تکنولوژی سلاح‌ها و جنگ‌افزارهای ما و متحدین تنظیم شده بود، چنین نوشته بود: «شما به گونه‌ای رفتار می‌کنید که گویا تجار اسلحه هستید و قصد دارید سلاح‌های غربی را تبلیغ نمایید!» امروز [زمان تألیف کتاب] که حدود شش سال از انتقال هواپیماها به ایران می‌گذرد، پرونده جنایت‌های صدام بیش از پیش سیاه است، زیرا:

• او پیوسته گزارش‌های اداره اطلاعات در زمینه هشدار آشکار نسبت به خطرات جنگ آینده را نادیده می‌گرفت و این در حالی بود که پیوسته خود را علاقه‌مند به دریافت گزارش‌های تفضیلی نشان می‌داد.

• وی نسبت به پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی نظامی در سطح جهان ناآگاه بود. این مسئله بیش از پیش اثبات می‌کند که او لیاقت رهبری کشور را ندارد و همواره وارد جنگ‌های ویرانگر می‌شود. صدام می‌گفت: «هواپیمای نامرئی اف - ۱۱۷ که رادار نمی‌تواند آن را شناسایی کند، با چشم غیرمسلح چوپانان قابل مشاهده است.» در حالی که این هواپیماها هزاران مأموریت هوایی بر فراز آسمان عراق اجرا کردند و هیچ‌کس آنها را مشاهده نکرد. البته در شرایطی که جنگی بر

کشوری تحمیل شود و اجتناب‌ناپذیر باشد، [حرف‌هایی مثل حرف صدام] برای افزایش روحیه‌ها بیان می‌شود و نه برعکس.

• تصمیم به ارسال هواپیماهای عراقی به ایران در شرایطی توسط صدام اتخاذ گردید که نشانه‌های آشکاری در مورد ماهیت موضع ایرانی‌ها مشاهده شده بود. ایران به محض پایان یافتن تحویل اسرای ایرانی به این کشور، از تحویل اسرای عراقی خودداری نمود. صدام باید پیش از آغاز حمله هوایی و یا حتی پیش از آغاز عملیات زمینی، با بهره‌گیری از وقت تعیین شده برای عقب‌نشینی از کویت، عقب‌نشینی می‌کرد.

• با رسیدن اولین هواپیماهای جنگنده به ایران، اداره کل اطلاعات ارتش به صورت مستقیم و مکتوب، گفته‌های افسران خلبان را که پس از رساندن هواپیماهایشان به ایران، به عراق بازگشته بودند به اطلاع صدام رساند. ماهیت پرسش‌هایی که سرویس‌های ایرانی از آنها به عمل آورده بود، جنبه کلیشه‌ای و یکسان داشت، به این مضمون که: «در طول جنگ با ایران چه نشان‌ها و مدال‌هایی دریافت کرده‌اید؟ چه مأموریت‌هایی را اجرا نموده‌اید؟ آیا مایل هستید به عراق بازگردید؟» اینها نشانه‌های کافی و آشکاری برای متوقف نمودن روند اعزام هواپیماها به ایران بود.

• شیوه برخورد با این هواپیماها، منجر به وارد آمدن زیان‌های سنگینی به هواپیماهای مدرن شد. در حالی که هواپیماهای قدیمی‌تر، مثل میگ ۲۱، سوخوی ۷ و سوخوی ۲۰، متحمل خسارت‌های اندکی شدند. در حال حاضر حدود ۳۰ درصد از هواپیماهای موجود در عراق، از نوع هواپیماهای دهه ۶۰ و یا اواخر دهه ۵۰ هستند و بیش از ۵۰ درصد هواپیماها، از توانمندی اندکی برخوردارند.

• هواپیماهای اعزام شده به ایران ۱۴۸ فروند بود که ۱۱۵ فروند آن از نوع پیشرفته «میراژ»، «میگ ۲۵»، «سوخوی مدرن» و «بمب افکن ۲۴» هست. از میان ۳۳ هواپیمای دیگر، ۵ فروند مخصوص حمل و نقل غیرنظامی و بقیه هواپیماهای حمل و نقل نظامی و هواپیماهای هشداردهنده سریع، موسوم به «عدنان ۱» بود.

• چگونه صدام در شرایطی که هنوز خون فرزندان دو کشور - که در جریان طولانی‌ترین جنگ خونین قرن بر زمین ریخته شد - خشک نشده، تصمیم اعزام پیشرفته‌ترین هواپیماهای عراق را اتخاذ می‌کند؟! هنوز مشکلات بین دو کشور، به علت خودکامگی و جهل و استبداد صدام، حل و فصل نشده است. آیا تصمیم اعزام هواپیماهای عراقی به ایران، در مقایسه با تصمیمات عجیب و غریب صدام، عجیب‌تر از همه نبوده است؟

آمادگی بی‌سیم‌چی‌های مسلط به زبان‌های کردی و فارسی

در تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۹۰، یک پاکت لاک و مهر شده از سوی ریاست جمهوری، به دست ما رسید که مهر به کلی سری، شخصی و فوری بر آن خورده بود. پس از آنکه آن را گشودم، ملاحظه کردم که فرمانی است از سوی ریاست جمهوری، به امضای منشی رئیس‌جمهور و به این شرح:

جناب آقای رئیس‌جمهور و رهبر دستور دادند که: ریاست ستاد مشترک ارتش و اداره کل اطلاعات نظامی، اقدامات لازم به منظور تبدیل کار کلیه ایستگاه‌های بی‌سیم به زبان کردی و تعیین بی‌سیم‌چی‌های مسلط به زبان فارسی برای یکی از شبکه‌های بی‌سیم در سطح لشکر، برای کویت را به اجرا درآورند. این دستور به محض آغاز جنگ اجرا گردد و پس از آن سخن گفتن به زبان عربی و از جمله مذاکرات بین فرماندهان که معمولاً از طریق بی‌سیم‌چی‌ها صورت می‌گیرد، ممنوع خواهد بود. این دستور باید مورد توجه ویژه قرار گیرد تا دشمن غافلگیر شده و از دستیابی به اطلاعاتی راجع به روند نبردها باز بماند. مراتب جهت اتخاذ تدابیر لازم و آگاه نمودن ما از اقدامات بعدیتان، با هماهنگی ریاست ستاد مشترک ارتش است.

با تشکر
منشی رئیس‌جمهور

رونوشت به: ریاست محترم ستاد مشترک ارتش به همین منظور - با تشکر.

این فرمان به صورت آشکار، بار دیگر نشان می‌داد که رئیس‌جمهور قصد داشت، بدون توجه به پیامدهای جنگ وارد آن شود. (ضرب المثل معروفی وجود دارد که می‌گوید: «اگر می‌خواهی که دستورات اجرا شود، دستوری بده که قابل اجرا باشد!»)

کاملاً آشکار بود که اجرای این دستور، حتی بدون توجه به طبقه‌بندی و سرّی بودن آن امکان‌پذیر نیست. زیرا در آن شرایط سخت، توانایی و امکانات لازم برای اجرای دستور فراهم نبود. هدف از به کارگیری بی‌سیم‌چی‌های گُرد، غافلگیر کردن و محروم نگه داشتن شنود طرف مقابل، از دستیابی به اطلاعات بود. به کارگیری بی‌سیم‌چی‌های مسلط به زبان فارسی نیز هدفی فراتر را دنبال می‌کرد؛ قصد صدام آن بود که نشان دهد ایران در جنگ [کویت]، به استعداد یک لشکر پیاده مشارکت نموده است. تا طرف مقابل را به واکنشی شدید وادار کند و دایره جنگ را گسترش دهد.

موانع اجرای دستور

اجرای این دستور مستلزم در اختیار داشتن هزاران بی‌سیم‌چی مسلط به زبان کردی بود؛ تا بتوانیم شبکه‌های بی‌سیم نیروهای مسلح خود را از نوع «VHF» و «HF» پوشش دهیم. تأمین این تعداد از پرسنل در مدت زمان محدودی ممکن نبود؛ زیرا:

• تعداد نیروهای عربی که بتوانند به زبان کردی نیز سخن گویند، بسیار اندک و نادر بودند. در شرایطی هم که عراق داشت، برقراری رابطه خویشاوندی بین کردها و عرب‌ها به قیمت از دست دادن زبان کردی تمام می‌شد.

• کردها از خدمت وظیفه معاف هستند؛ از همین رو، فقط تعداد اندکی از داوطلبان کرد در دسترس بودند.

. با معاف نمودن کردها از انجام خدمت وظیفه برای سالیان طولانی، یگان‌های جدیدی تحت عنوان «گردان‌های دفاع ملی» تشکیل شده بود. این یگان‌های شبه‌نظامی و غیرمنظم، شامل تقسیم‌بندی‌ها و گرایش‌های عشایری بودند و شیخ یا رئیس عشیره به عنوان فرمانده گردان عشیره خود تلقی می‌شد. گردان‌های دفاع ملی، بازوی اجرایی اجرای فرمان صدام برای آمادگی بی‌سیم‌چی‌ها تلقی می‌شدند. درحالی که این گردان‌ها از رئیس گرفته تا رده‌های پایین‌تر، از نظر امنیتی در شرایط خوبی نبودند. بعضی افراد این گردان‌ها در برابر دنیا یا دلار و یا هرکس که پول بیشتری پرداخت می‌نمود، وابستگی خود را به راحتی تغییر می‌دادند و برخی دیگر بر اساس دشمنی‌ها روابط خود را تنظیم می‌کردند. با وجود اینکه صدام به قیمت خون و اموال مردم عراق، بیش از دیگران به اینان پول پرداخت می‌کرد، ولی به هیچ وجه نمی‌شد به وفاداری این افراد ساده لوح اعتماد کرد، زیرا:

. بیشتر پرسنل گردان‌های دفاع ملی را افراد بی‌سواد تشکیل می‌دادند که یا خواندن و نوشتن و یا زبان عربی را بلد نبودند. سطح فرهنگی اکثریت آنها به قدری پایین بود که امکان اعتماد کردن به ترجمه منطقی و صحیح اصطلاحات نظامی را از آنان سلب می‌کرد.

. در جنگ‌های مدرن کنونی، سرعت عمل، به عنوان یک ویژگی اساسی در روند جنگ و همچنین یک عنصر مهم از عناصر موفقیت تلقی می‌شود. شرایط نبرد به گونه‌ای است که پیوسته دستخوش تغییر و تحولات برق‌آسا می‌گردد. فرماندهان نظامی هنوز بررسی موقعیتی را به پایان نبرده‌اند که اطلاعات فوق‌العاده‌ای مبنی بر بروز تحولات جدید به دستشان می‌رسد. به گونه‌ای که مجبور می‌شوند در تصمیمی که قصد اتخاذ آن را دارند و یا به تازگی اتخاذ کرده‌اند، تعدیل یا تحوّل ایجاد کنند. این مسئله نشان می‌دهد که به کارگیری واسطه‌های مترجم، برای انتقال گفت‌وگوها و پیام فرماندهان، تا چه اندازه مشکل‌زا خواهد بود. گاهی لازم است که فرماندهان مستقیماً در بحبوحه نبردها

با یکدیگر گفت‌وگو نمایند. ولی با قرار گرفتن مترجمین در روند گفت‌وگوها، زمانی سه برابر زمان معمولی صرف خواهد شد. این در شرایطی است که ما فرض کنیم که مترجمین دو طرف بی‌سیم، از سطح فرهنگی و علمی و نظامی خود فرماندهان بهره‌مند هستند و این فرضیه‌ای است موهوم.

با اجرای این دستور صدام، علاوه بر صرف چند برابر زمان عادی، امکان انتقال مفهوم و منظور میسر نمی‌شد و مشکل بزرگ‌تر دیگری مطرح می‌شد: تعیین مسئول و مقصر! زیرا در چنین شرایطی فرماندهان به راحتی می‌توانند در صورت بروز نتایج غیر رضایت‌بخش در روند عملیات، گفته‌ها و دستورات قبلی خود را انکار نمایند و همهٔ تقصیرها را به گردن مترجمی بیندازند که توانایی ترجمه و انتقال مفاهیم را دارا نبوده است.

. گاهی اوقات با توجه به شرایط جنگی، به ویژه در صورتی که فرماندهان با وضعیت پیچیده و دشواری مواجه بودند، ضرورت اقتضا می‌کرد که در سطح پایینی و حتی به گونه ناپسندی با یکدیگر سخن بگویند. گاهی نیز از عبارت‌های تند علیه یکدیگر استفاده می‌کردند. از سوی دیگر، آموزش نظامی و انضباطی به فرماندهان آموخته بود که در سخن گفتن با یکدیگر و در برابر دیدگان نیروهای درجه پایین، از تندروری در گفتارشان پرهیز کنند؛ اما با وجود مترجمین در این گفت‌وگوها موجب ایجاد شرایط پیچیده‌تری می‌شد و شاید موجب واکنش‌های نامطلوب می‌شد.

. تأمین تعداد مورد نظر از بی‌سیم‌چی‌های مسلط به زبان فارسی که دارای شرایط لازم - از جمله تسلط به لهجه و فرهنگ زبان و فرهنگ نظامی و قدرت ابتکار عمل - باشند نیز بسیار دشوار بود.

اینک که معلوم شد طرح پیشنهادی صدام تا چه اندازه از نظر مالی و نیروی انسانی و اداری با شکست مواجه است، به روشنی آشکار می‌گردد که صدام تا چه اندازه ساده لوح است!

آگاه ساختن ریاست جمهوری و واکنش او

با توجه به واقعیت‌های مذکور، ریاست ستاد مشترک ارتش، مسئولیت اصلی اجرای این طرح را به عهده ما، به عنوان اداره کل اطلاعات نظامی گذاشت. چون اجرای این طرح از لحاظ کاری ربطی به ما نداشت، از زیر بار آن شانه خالی کردیم و سرلشکر ستاد خالد حسین از افسران اداره برنامه‌ریزی و مدیر مخابرات بی‌سیم، مسئول اجرای طرح شد. ما به شیوه‌ای ملایم و غیرمستقیم مراتب عدم امکان اجرای دستور رئیس‌جمهور را کتباً به ریاست جمهوری اعلام نمودیم، ولی پاسخ ریاست جمهوری به سرعت و در همان روز به شرح زیر برای ما ارسال شد: «دستورات جناب ریاست جمهوری و رهبر، باید حرف به حرف اجرا شود».

چاره‌ای جز تشکیل کمیته‌ای مشتمل بر تعدادی از افسران عالی‌رتبه ستاد به منظور اجرای این دستور نداشتیم. دستورالعمل‌های لازم را فوراً به این کمیته دادم تا اداره کل اطلاعات نظامی قربانی این مسئله نشود.

اقدامات اجرایی

تعداد ۵۰۰ نفر از افراد گردان‌های دفاع ملی را برای اجرای پیشنهاد صدام به بغداد فراخواندیم و یک دوره آموزشی «اصول و قواعد مخابرات»، به مدت ۳۰ روز برای آنها برگزار گردید. برپایی این دوره و حقوقی که به آنها پرداخت گردید، حدود دو میلیون دینار (معادل حدود ۵۰۰ هزار دلار در آن روزها) برای ما هزینه در برداشت. با این همه سطح فرهنگی و علمی آنها (پس از آموزش) بسیار پایین‌تر از سطح مطلوب بود؛ زیرا:

۱. اکثریت قریب به اتفاق آنها حتی از مدرک [تحصیلی] ابتدایی برخوردار نبودند.
۲. هیچ یک از آنها با فرهنگ نظامی آشنا نبودند؛ اطلاعات آنها بسیار کمتر از اطلاعاتی بود که یک سرباز وظیفه دارا می‌باشد.
۳. تقریباً نیمی از آنها زبان عربی را نمی‌دانستند.
۴. تعداد قابل توجهی از آنها را کسانی تشکیل می‌دادند که پیش از این با

جنبش‌های مسلحانه کرد همکاری می‌کردند و یا برادران و یا خویشاوندان درجه یک و دو آنها با جنبش‌های کرد همکاری داشتند. ۵. آنها فقط توانستند اطلاعات بسیار اندکی راجع به اصول و مبانی مخابرات دریافت نمایند.

این ۵۰۰ بی‌سیم‌چی را در میان تیپ‌های عراقی مستقر در کویت پخش کردیم و موضوعات زیر را به آنها تذکر دادیم:

۱. از وجود آنها باید فقط و فقط در زمینه مخابرات استفاده شود و آموزش به آنها همچنان ادامه پیدا کند.

۲. آنها حق ندارند تا لحظه آغاز جنگ از بی‌سیم استفاده کنند.

۳. شوراها و امنیت و اطلاعات سپاه‌ها وظیفه دارند وضعیت آنها را پیگیری نموده و برایشان پرونده تشکیل دهند تا موقعیت‌های مختلفشان را بررسی نمایند.

۴. اعطای مرخصی نوبه‌ای و یا غیر نوبه‌ای به آنها تنها با اطلاع و موافقت افسر اطلاعاتی سپاه امکان‌پذیر است.

در اواخر ماه دسامبر سال ۱۹۹۰ گزارشی در مورد وضعیت بی‌سیم‌چی‌ها به دستان رسید که حاکی از آن بود، ۴۲۹ نفر آنها یگان‌های خود را ترک نموده‌اند و هیچ کس از سرنوشت آنها اطلاعاتی ندارد. ما این خبر را به اطلاع ریاست جمهوری رساندیم. پاسخ ریاست جمهوری چنین بود: «از این طرح صرف نظر شود».

در سال ۱۹۹۳ فردی از سوی ریاست جمهوری، مأمور نوشتن تاریخ شده بود. او به نزد من آمد و خواست تا اطلاعات بیشتری راجع به طرح صدام، که وی از آن به عنوان فکر بکر و پیشرفته یاد می‌کرد، در اختیار وی بگذارم. تعجب نکردم؛ از او خواسته شده بود تا یک گزارش تحقیقی مدون راجع به این اقدام تهیه نماید. از نظر صدام، انتخاب بی‌سیم‌چی‌های گُرد، یک اقدام بی‌سابقه بود که می‌توانست به نتایج بزرگی منتهی شود، اما به علت سختی اوضاع، تحقق آن امکان‌پذیر نشد. این شخص مدعی بود که راجع به یکی از فعالیت‌های تاریخی رئیس‌جمهور تحقیق به عمل می‌آورد.

کانال آتش

پس از آنکه واکنش جهانی و کشورهای عربی در قبال حمله به کویت آشکار گردید و سیل نیروهای هوایی امریکا به عربستان سعودی سرازیر گردید، بر همگان آشکار شد که مرزهای کویت و عربستان، به عنوان میدان اصلی عملیات و جنگ زمینی خواهد بود. از همین رو تمهیدت و تدابیر لازم اتخاذ گردید که بخش اول این تدابیر به مسائل دفاعی اختصاص داشت. بخش دیگر که بلندپروازی محسوب می‌شد، مربوط به گسترش طرح‌های تهاجمی به منظور پیشروی به طرف جنوب و به طرف شرق سرزمین عربستان سعودی که انباشته از ذخایر نفتی است، بود. قرار بود طرح‌های جداگانه‌ای نیز به منظور انجام پاتک‌های گسترده‌ای پس از دفع حمله نیروهای متحدین و با پیش‌دستی بر آنها تهیه شود.

خطوط دفاعی اصلی

خطوط دفاعی اصلی، براساس واکنش‌های احتمالی و جنگ زمینی پیش‌بینی شده، به شرح زیر آماده شد:

• از طرف مرزهای شرقی، هیچ خطر اصلی متوجه عراق نیست و به هیچ وجه احتمال حمله‌ای توسط ایرانی‌ها نمی‌رود. (البته این نظر صدام بود.) با وجود اینکه تعدادی از یگان‌های ترکیه به طرف مرزهای شمالی عراق گسیل شده بودند و مجموعه‌ای از تجهیزات مهندسی این کشور در جنوب شرقی شهر مرزی «سیلوی» ترکیه مشاهده گردیده بود، اما احتمال شرکت این کشور در جنگ زمینی نمی‌رفت. ولی قرار شد که قرارگاه عملیاتی شمال غرب، مستقر در موصل، وظیفه هماهنگی تدابیر دفاعی را بر عهده گیرد.

• هرچند که احتمال حمله سوریه به دو استان «موصل» و «الانبار» عراق بعید به نظر می‌رسید، ولی لازم بود تدابیر دفاعی در مرز با این کشور تقویت شود.

• خطوط دفاعی مستقیم در مرزهای کویت با عربستان سعودی به گونه‌ای تقویت شود که امکان دفاع قدرتمندانه‌ای را فراهم نماید و از نفوذ احتمالی به

طرف شهرها جلوگیری به عمل آید. تا اینکه نیروهای احتیاطی برسند، پاتک را شروع کرده و استحکامات مختلف در خطوط مقدّم و نیروهای زرهی کافی در کویت مستقر شوند.

• یگان‌هایی از نیروهای پیاده و تانک‌ها در مرزهای عراق و عربستان سعودی مستقر گردند. وظیفه این نیروها جلوگیری از به محاصره افتادن نیروهای عراقی در درون اراضی این کشور است.

• کلیه نیروهای گارد ریاست جمهوری، غیر از دو لشکر، در آخرین نقطه جنوب غربی عراق گسترش پیدا کنند. دو لشکر دیگر؛ یکی لشکر زرهی «النداء» است که وظیفه دفاع از موصل را برعهده دارد و دیگری وظیفه دفاع از بغداد در دو محور بابل (حله) و کربلا را برعهده می‌گیرد.

صدام و بارلو

در نیمه اوت ۱۹۹۰ نامه‌ای از سوی ریاست جمهوری خطاب به اداره کل اطلاعات ارتش صادر شد. صدام طی این نامه خواسته بود تا اطلاعات مفصلی درباره پمپاژ مواد قابل اشتعال بر سطح کانال سوئز توسط اسرائیل در اختیار وی بگذاریم. این اقدام در طرح دفاعی موسوم به خط «بارلو» در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ توسط اسرائیل عملی شد.

اداره اطلاعات ارتش گزارش مفصلی را با استفاده از بازدیدهای میدانی از کانال سوئز و برخی از استحکامات خط «بارلو»، گزارش سرویس اطلاعات جنگی مصر و فرماندهان میدانی ارتش سوم مصر و از یک گزارش به کلی سرّی اطلاعات مصر که به شیوه غیرقانونی به دست آورده بودیم، در اختیار صدام گذاشت. ماجرا از این قرار بوده که اسرائیل قصد داشت مقادیر فراوانی از ماده «ناپالم» و مواد قابل اشتعالی که دارای چگالی کمتری نسبت به آب بودند، در سطح کانال سوئز پخش نماید. آنگاه برای ایجاد یک خط آتش آن را شعله‌ور سازد و بدین گونه از عبور نیروهای مصری، از عرض کانال سوئز،

جلوگیری به عمل آورد یا بین نیروهای خط مقدم مصر و بقیه آنها جدایی ایجاد کرده تا کار نابودسازی آنها آسان‌تر گردد.

پس از آنکه گزارش‌های خود را برای ریاست جمهوری فرستادیم، نامه‌ای به این شرح به دست ما رسید:

«کمیته‌ای مشتمل بر ستاد کل نیروهای مسلح و اطلاعات ارتش و نمایندگانی از وزارت نفت و صنایع تشکیل گردد و به صوت جدی، موضوع ایجاد یک کانال را به منظور پمپاژ نفت و شعله‌ور ساختن آن در زمان مقتضی، به منظور جداسازی و انهدام نیروهایی که از محورهای جنوب و غرب کویت حمله می‌کنند، مورد بررسی قرار داده و نتیجه را به ما اطلاع دهند.»

این نامه نیز همچون نامه گذشته به فرمان صدام نگاشته شده بود. اداره برنامه‌ریزی، مسئولیت هماهنگی و اداره و پیگیری فعالیت‌های این کمیته را برعهده گرفت و نقش اداره اطلاعات نظامی، فقط به اعزام یک نماینده محدود گردید. به این منظور یک افسر با درجه سرتیپی ستاد اطلاعات را اعزام کردیم که او اطلاعات زیر را در مورد بررسی‌های انجام شده و همچنین اقدامات اجرایی در اختیار ما قرار می‌داد:

۱. میزان ضرورت اجرای این طرح.
۲. جایگزین‌های عملی موجود در دسترس.
۳. چارچوب و حجم تأثیر احتمالی اجرای این طرح بر طرف مقابل.
۴. میزان تأثیرات منفی بر طرح‌های عملیاتی نیروهای خودی.
۵. هزینه‌های مالی.
۶. تأثیر آن بر فعالیت‌های مهندسی، رزمی.
۷. امکان تحقق غافلگیری.
۸. وقت کافی برای اجرا.
۹. توانمندی طرف مقابل برای رویارویی با این طرح.
۱۰. ماهیت هدف واقعی طرح که آیا برای بازدارندگی و متوقف نمودن

دشمن است یا ایجاد تأخیر و یا فریب نظامی. (یعنی بخواهیم این برداشت را در ذهن طرف مقابل ایجاد کنیم که نیروهای ما قصد دفاع دارند و نیت واقعی خود را که حمله یا عقب‌نشینی و غیره است، کتمان کنیم).

از بدشانسی، این کمیته که وظیفه بررسی طرح را داشت آن را تأیید نمود و حتی به این مقدار نیز بسنده نکرد و برای جلب رضایت صاحب این طرح و یا پرهیز از شرارت‌های وی، فوایدی نیز برای آن تراشید و فقط چند نقطه ضعف را یادآور شد که راه‌حل‌های آنها را ارائه داده بود. به یاد دارم که ارتشبد ستاد عبدالجبار خلیل ششگل که به محافظه‌کاری و پرهیز از تنش با خانواده صدام معروف است، چند انتقاد بر این طرح وارد ساخت، در حالی که پی بردن به بی‌فایده بودن آن به دلایل ذیل امکان‌پذیر بود:

۱. ماهیت بیابانی منطقه و وجود شن‌های روان، به مرور زمان موجب پرشدن کانال و یا بسته شدن روزنه‌های پمپاژ نفت می‌شد.

۲. در صورتی که بخواهند کانال‌ها را زود هنگام پر از نفت نمایند، آمیخته شدن مقادیر زیادی شن و ماسه با نفت، درصد شعله‌ور شدن را کاهش می‌دهد.

۳. احتمال حفظ ذخایر و همچنین ایستگاه‌های پمپاژ نفت در برابر حملات هوایی و موشکی دشوار می‌باشد. به این ترتیب نمی‌توان پمپاژ نفت را حداقل به مقدار مورد نظر تضمین نمود.

۴. این طرح، این برداشت را در طرف مقابل ایجاد خواهد کرد که نیروهای ما همچنان قصد دارند کویت را در اشغال خود نگه دارند. متحدین این احتمال را نخواهند داد که نیروهای ما ممکن است بدون نیاز به جنگ، از کویت عقب‌نشینی نمایند و به این ترتیب ما دیگر نخواهیم توانست وقت‌کشی کنیم.

۵. این طرح حاکی از آن است که ما قصد انجام عملیات تهاجمی گسترده را نداریم. متحدین تلاش خود را برای حمله به نیروهای ما معطوف خواهند کرد و ما آنها را از تلاش و یا گرفتار شدن در کشاکش طرح‌ها و اندیشه‌های مختلف بی‌نیاز می‌کنیم.

۶. متحدین از توانمندی مهندسی، رزمی برتری برخوردار بودند و این مسئله به آنها امکان می داد تا قسمت های متعددی از این کانال را پر و از طریق آن نفوذ کنند. زیرا با وجود برتری هوایی متحدین، امکان هدفگیری راه های نفوذی کانال، با استفاده از آتش توپخانه با دشواری مواجه خواهد شد.

فرماندهی کل نیروهای مسلح به منظور بررسی موضوعاتی چند، از جمله حفر کانال مذکور تشکیل جلسه داد و سپهبد عامر محمد رشید العبدی وزیر نفت فعلی، برای شرکت در این بحث فراخوانده شد. پس از تشکیل این جلسه صورت جلسه ای شامل موانع و مشکلات متعدّد موجود در اجرای این طرح تنظیم گردید و صدام دستور داد تا ضمن اجرای این طرح، عملیات ایجاد اتصال بین منابع نفتی و کانال به صورت علنی و آشکار صورت گیرد تا برداشت دوگانه ای در طرف مقابل به وجود آورد. اول اینکه به او نشان داده شود نیروهای عراقی همچنان بر ماندن در کویت اصرار می ورزند و دوم اینکه وجود این کانال آتش می تواند در صورت حمله به ما، به آنها زیان های سنگینی وارد سازد. علاوه بر این، صدام قصد داشت برای تحقّق اصل فریب و غافلگیری در محور عملیاتی منطقه شرق عربستان سعودی، این برداشت را در متحدین ایجاد نماید که عراق قصد ندارد به عملیات تهاجمی دست بزند. صدام گفت: «هنگامی که عربستانی ها احساس کنند که ما قصد حمله به آنها را نداریم، از تمایل آنها به جنگیدن کاسته می شود و صفوف متحدین درهم شکسته می شود.»

میلیون ها دلار صرف شد و نیروهای انسانی و فنی بسیاری نیز به هدر رفت؛ بدون آنکه رؤیاهای صدام در زمینه سوزاندن دشمن با نفت کویت و با بهره گیری از ابتکاراتی که پیش از این سراغ نداشته، جامه عمل بپوشد. این طرح نه فقط نتوانست به هیچ یک از اهداف او جامه عمل بپوشاند، بلکه آتشی که قرار بود برافروخته شود، شعله ور گردید.

درهم شکستن صفوف متحدین غربی و عربی

در اوایل اکتبر ۱۹۹۰ تیم‌هایی از افراد امنیتی گارد ویژه وارد پادگان اطلاعات ارتش واقع در کرانه شرقی کاظمین در بغداد شدند و به سرعت در درون پادگانی که پوشیده از درخت‌های ۱۰۰ ساله نخل بود مستقر گردیدند. پس از استقرار این نیروها، صدام به اتفاق منشی فعلی‌اش عبد حمید التکریتی به این پادگان آمد و به محض رسیدن دستور داد تا اطلاعاتی راجع به آخرین تحولات استراتژیک و چگونگی استقرار نیروها در عربستان و خلیج [فارس] در اختیار وی قرار گیرد. پس از آنکه توضیح مفصلی با استفاده از نقشه‌های هوایی و با مقیاس یک میلیونیم (یعنی هر سانتی‌متر این نقشه، معادل ده کیلومتر طول در زمین واقعی می‌باشد) داده شد، افسر ارشد ستاد (منشی صدام) درخواست چای نمود و مقابل هر یک از حاضران یک استکان چای نهاده شد. هیچ‌کس به این چای‌ها دست نزد، زیرا رئیس‌جمهور به آجودان خود دستور داد تا از واحد تشریفات همراه رئیس‌جمهور بخواهد چایی را که خودشان آورده بودند، بین حاضران تقسیم شود. صدام گفت: «به ما و آنها از چای عمویشان صدام بنوشانید.» از همین جا معلوم شد که او خود را برای یک بازدید طولانی آماده کرده بود.

سپس صدام یک سخنرانی طولانی راجع به متحدین و ابعاد توطئه آنها ایراد نمود. در همان زمان بخش‌هایی از این سخنرانی که برای ارتقاء روحیه نیروهای اطلاعات مهم تشخیص داده شده بود، بخشنامه گردید. اما بخش‌هایی را که من یادداشت کردم، چنین است:

۱. از زمانی که انقلاب شما (منظورش انقلاب شخص خودش بود) در ۱۷ و ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ شکل گرفت، توفان توطئه‌ها از هر طرفی علیه عراق وزیدن گرفت. بیشتر حکومت‌های عربی، یکی پس از دیگری احساس خطر کردند که مبادا عراق سمبلی زنده در زمینه چشم‌اندازهای تاریخ شود. امریکا، انگلستان، ترکیه و ایران و حتی گاهی اتحاد شوروی [سابق] احساس خطر جدی نمودند. مرتجعین خلیج [فارس] به شیوه‌های سری و یا اقتصادی اقدام به توطئه علیه ما نمودند. ما توانستیم در رابطه با فرانسه خط خاصی را دنبال کنیم.

ما در عملیات ملکی سازی صنعت نفت، این کشور را از دیگر کشورها مستثنی نمودیم و امتیازات اقتصادی ویژه‌ای به او دادیم. همچنین در جریان جنگ با ایران تلاش کردیم تا موضع کشورهای خلیج [فارس] را تعدیل کنیم.

۲. ما تلاش کردیم در یک مرحله بسیار پیچیده عراق را بسازیم، ولی غرب از طرح‌های توسعه انفجارآمیز ما وحشت‌زده شد.

۳. پس از پایان جنگ با ایران، امریکا و کشورهای خلیج [فارس] به شیوه‌های تحریک‌آمیزی در برابر ما ایستادند و تأسیسات علمی ما را تهدید نمودند و تلاش کردند، آنچه را که در ژوئن ۱۹۸۱ انجام شده بود بار دیگر تکرار نمایند. (منظورش حمله هوایی اسرائیل علیه تأسیسات اتمی «تموز» در ۶ ژوئن ۱۹۸۱ بود که این حمله زیان‌های بسیار سنگینی بر جای نهاد).

۴. در حال حاضر برماست که به ماهیت و ابعاد اتحاد غرب و اعراب پی ببریم، تا بتوانیم آنها را از هم جدا کنیم و برای خود فرصت ایجاد کنیم. اگر بتوانیم صف متحدین را متلاشی سازیم، آنگاه می‌توانیم دست به یک جهش بزرگ در قلمرویی واقعی بزنیم.

۵. متحدین غربی، سه کشور امریکا، انگلستان و فرانسه هستند. اگر متزلزل کردن رابطه بین امریکا و انگلستان برای ما موجب دشواری باشد، این مسئله در مورد فرانسه متفاوت است.

۶. متحدین عربی، یعنی کشورهای کوچک خلیج [فارس] در حال حاضر وحشت‌زده هستند، و امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها تلاش می‌کنند تا جراحات‌های آنها را تحت فشار قرار دهند؛ ما چه تلاش بکنیم که آنها را آرام سازیم و چه تلاش نکنیم، نتیجه یکی است.

رابطه‌ای که بین ما و سوریه وجود دارد، احتیاجی به توضیح ندارد. ما پیش از این بسیار تلاش نمودیم تا روند روابطمان با مصر را تعدیل نماییم. ما به آنها کمک کردیم تا به جمع کشورهای عربی بازگردند و دیوار انزوای آنها را شکستیم. تلاش کردیم طرح‌های صنعتی مشترک برپا نماییم. ولی آنها به عمد،

این طرح‌ها را با شکست مواجه کردند. مبالغ هنگفتی را برای چند میلیون مصری، که در طول جنگ با ایران برای کار به عراق آمده بودند، به مصر پرداخت نمودیم. خود را ملزم کردیم تا حواله‌های ارزی سالانه آنها را، حتی برای تعداد انبوه بیکاران مصری در عراق تأمین نماییم. با خرید مهمات توپخانه از مصر به قیمت‌های بسیار بالا موافقت نمودیم. روابط با آنها برای ما بسیار سنگین تمام شد؛ کمی کمتر از سنگینی جنگ. ولی متأسفانه آنها امروز بیش از دیگران خواستار جنگ با ما هستند. آنها بوق‌های تبلیغاتی خود را علیه ما به صدا درآورده‌اند و به نظر می‌رسد که قصد دارند از رهبران عراق، به خاطر کنفرانس سران بغداد در سال ۱۹۷۸ انتقام بگیرند. نتیجه کنفرانس مذکور، صدور قطعنامه تحریم و انزوای مصر بود. به هر حال آنها تاوان این اقدام خود را خواهند داد و ما هیچ‌گاه آن را فراموش نخواهیم کرد. آنها فراموش کرده‌اند که ما می‌توانیم در زمان مقتضی جامعه آنها را تحت تأثیر قرار دهیم.

شورای پیگیری مواضع بین‌المللی

روز بعد، دستور صادره از سوی ریاست جمهوری مبنی بر تشکیل یک شورای عالی‌رتبه به ما ابلاغ گردید. اعضای این شورا عبارت بودند از: طارق عزیز معاون رئیس شورای فرماندهی انقلاب، حامد یوسف حمادی منشی آن روز صدام و مدیران سرویس‌های ویژه (اطلاعات، اطلاعات ارتش، امنیت، امنیت ویژه). هدف از تشکیل این شورا، پیگیری مواضع بین‌المللی و شناسایی شکاف‌ها (در صفوف متحدین) و ارائه پیشنهادی لازم به منظور افزایش شکاف‌ها بود.

بدیهی بود که موضع نه چندان سرسخت فرانسه، به عنوان شکافی تلقی شود که امکان رخنه کردن در آن ممکن بود. وزیر دفاع فرانسه، موضعی مبنی بر عدم پشتیبانی از مشارکت در جنگ اتخاذ نموده بود. بر کسی پوشیده نبود که اهمیت هم‌پیمانی با فرانسه و تعدادی دیگر از کشورها، نه به دلیل مشارکت نظامی، بلکه به خاطر اهمیت سیاسی و روانی‌اش بود.

دستگیری یک واحد گشتی - شناسایی فرانسه

در پایان اکتبر ۱۹۹۰، چیزی که ما تصوّرش را نمی‌کردیم روی داد و مرکز اطلاعات «ناصریه» به ما گزارش داد که یک خودروی گشتی - شناسایی فرانسوی را در داخل اراضی عراق متوقف نموده است. ما خیلی فوری با فرماندهی سپاه تماس گرفتیم و از آنها خواستیم فرانسوی‌ها را با تمام تجهیزاتشان به نزد ما بفرستند. به محض پایان تماس تلفنی، منشی رئیس‌جمهور از طریق تلفن با من تماس گرفت و درخواست نمود که به صورت محترمانه و مناسبی با آنان برخورد شود و مستقیماً از آنها بازجویی کنم.

در همان شب، فرانسوی‌ها به بغداد رسیدند. من شخصاً با افسر آنها وارد گفتم و گو شدم، سپس با گروهبانی که وی را همراهی می‌کرد، جداگانه صحبت کردم. پس از آن هر سه فرانسوی عضو این تیم گشتی - شناسایی را گرد هم جمع نموده و از آنها دلجویی کردیم. مذاکره با فرمانده این تیم گشتی، حدود دو ساعت به درازا کشید. در طول مذاکراتم آجودان‌های صدام دو مکالمه تلفنی با من داشتند که خواستار ارائه توضیحاتی راجع به مذاکراتم با فرانسوی‌ها بودند. من صحبت‌هایم را با افسر فرانسوی با این پرسش آغاز کردم که آیا بعد از دستگیری در معرض خطر و یا رفتار سوئی قرار گرفته است؟ سپس وی را آرام نموده و تأکید کردم که با او و همراهانش و یا افرادی که جهت دستیابی به اطلاعات به مرزهای ما رخنه کرده‌اند، به عنوان میهمان و نه دشمن رفتار خواهد شد. ما به تفصیل در این موارد از آنان تحقیقات به عمل آوردیم:

- . ترکیب نیروهای فرانسوی و ماهیت دستورات و رهنمودهای مأموریت آنان.
- . در مورد وضعیت نیروهای عربی و غربی مستقر در نزدیکی آنان.
- . در مورد وضعیت مناطق و حجم کلی استقرار نیروها و وضعیت روحی و میزان اطلاعات آنان.
- . در مورد طرح‌های عملیاتی متحدین و محتوای گزارش‌های اطلاعاتی و شناسایی آنها.

- در مورد پیش‌بینی آنها راجع به مقاصد ما.
- در مورد دلایل شرکت فرانسه در این جنگ، باوجود روابط مستحکم و متعدد آن کشور با عراق.

افسر فرانسوی، پس از اینکه با روش برخورد ما احساس آرامش نمود، شروع به صحبت کرد و خیلی صریح گفت که فرانسه قصد برهم زدن روابطش با عراق را ندارد، ولی نمی‌تواند اشغال کویت توسط عراق و تأثیر آن بر واردات نفت به این کشور را درک نماید. آنها احساس دوستی با ملت عراق دارند و برای آن اهمیت قائلند، اما خود را در برابر شرایط حساسی می‌بینند.

این افسر فرانسوی راجع به مشارکت احتمالی‌شان در جنگ چنین گفت که: «پاریس تلاش می‌کند تا برای جلوگیری از وقوع جنگ گام بردارد و ما امیدواریم که این مشکل با توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز حل شود. ولی چنانچه دستوراتی به آنها داده شود، اجرا خواهند کرد.»

ما یک گزارش شفاهی راجع به نتایج بازجویی به اطلاع ریاست جمهوری رساندیم. پس از آن به ما دستور داده شد تا آنها را، به انضمام کلیه تجهیزاتشان، به سفارت فرانسه در بغداد تحویل دهیم. هرگونه اموال شخصی آنان را که در جریان دستگیری تا اعزامشان به بغداد از دست داده‌اند جبران نماییم؛ چون نواقص اندکی در تجهیزات آنها به چشم می‌خورد. رژیم صدام از این رویداد در وسیع‌ترین شکل آن به صورت روانی و سیاسی و تبلیغاتی بهره‌برداری به عمل آورد. ولی سرانجام فرانسه در این جنگ شرکت جست و هواپیماهای آن اهدافی را در بغداد بمباران کردند که منجر به نابودی یکی از پل‌های رود دجله در مرکز شهر بغداد گردید.

از سرگیری مجدد بازی

شورای عالی مذکور که پیش از این تشکیل شده بود، کار خود را ادامه داد. طارق عزیز ادارهٔ بیشتر جلسات را به خاطر عدم حضور معاون ریاست جمهوری برعهده می‌گرفت. او آکنده از امیدها و آرزوهای مبالغه‌آمیزی جهت

درهم شکستن صف متحدین و ایجاد شکاف در میان آنان، تا پیش از آغاز جنگ بود. امروز نیز ملاحظه می‌نماییم که رژیم صدام تلاش می‌کند از همان روش‌هایی که پیش از این تجربه کرده و در آنها شکست خورده است، بار دیگر به شیوه‌های زیر استفاده کند:

۱. بازی با قطعنامه ۹۸۶ نفت در مقابل غذا و دارو: ما ملاحظه می‌کنیم که برخی از کشورها به صورت آشکاری تحت تأثیر این قطعنامه قرار گرفته‌اند.

۲. بیان اظهارات آشکار در زمینه آمادگی برای مذاکره با امریکا: این گفته‌ها برخی از متحدین را وحشت‌زده نموده و به صورت جدی آنها را وادار می‌کند تا به ازسرگیری روابط با رژیم صدام بیندیشند.

۳. تأکید بر ناتوانی و یا عدم جدیت امریکایی‌ها در ایجاد تحوّل در عراق: به این ترتیب برخی از کشورها به فکر می‌افتند تا منافع و مصالح خود را شخصاً تأمین نمایند.

۴. برقراری تماس و گفت‌وگوهای اقتصادی با برخی از کشورها و به ویژه در امور حفاری و بهره‌برداری از چاه‌های نفت و امضای قراردادهایی با این کشورها به گونه‌ای که رژیم صدام در صورت اقتضاء آن را نقض نماید.

۵. بیان ثبات (دروغین) در وضعیت امنیتی عراق و ایجاد گمراهی تبلیغاتی در خصوص رویدادها.

۶. بازی با موقعیت ایران در رابطه با غرب و کشورهای خلیج [فارس].

۷. تقویت مشکلات و اختلافات بین برخی از کشورهای خلیج [فارس] و اظهار قدرت در اعمال فشار علیه بزرگ‌ترین کشور عرب خلیج [فارس]، تا بدین ترتیب در اوج ضعف خود، نوعی قدرت دروغین ایجاد نماید.

اینک که بیش از ۶ سال از جنگ می‌گذرد، صفوف متحدین دستخوش مشکلاتی شده است؛ ولی نه به دلیل قدرت رژیم صدام، بلکه بیشتر به دلیل عدم بهره‌برداری جدی دشمنان غیرعراقی وی از فرصت‌های مناسب.

تناقض بین خرابکاری آتی و تصمیم به عقب‌نشینی

در کلیه جنگ‌ها، دو نوع عملیات رزمی صورت می‌گیرد: «عملیات دفاعی» و «عملیات تهاجمی». عملیات عقب‌نشینی، چه اجباری و چه از قبل تعیین شده، در چارچوب عملیات دفاعی می‌گنجد. اصطلاح تهاجم متقابل، بدین معنی است که نیروها پس از سرکوب و متوقف نمودن حمله طرف مقابل، از حالت دفاعی به حالت تهاجمی منتقل شوند. در کلیه طرح‌های دفاعی، نبرد بر مبنای ملاک‌ها و عوامل زیر طراحی می‌گردد:

- . ماهیت زمین و عوارض موجود.
- . محورهای پیشروی و یا عقب‌نشینی.
- . پراکندگی نیروها و مقایسه موازنه.
- . وضعیت هوا.
- . وضعیت استراتژیک کلی.

. اهدافی که نباید سالم به دست دشمن بیفتند، که عبارتند از پل‌ها، کانال‌ها، گذرگاه‌های تنگ، پست‌های ارتباطی، انبارهای آذوقه، سوخت و مهمات، منابع آب در بیابان و ... از همین رو طرح‌هایی به منظور خرابکاری بعدی تهیه می‌شود، ولی زمان آن بر مبنای زمان عقب‌نشینی پیش‌بینی شده تنظیم می‌گردد. عملیات خرابکارانه‌ای که می‌تواند بر روند جنگ تأثیر گذارد، از سوی فرماندهان نظامی و عملیاتی انتخاب می‌شود. ولی چنانچه اهداف مذکور، مهم یا سیاسی یا محتاج هزینه‌های اقتصادی باشند، باید با موافقت رهبران عالی‌رتبه (سیاسی و نظامی) تخریب شوند و دلایل ضرورت انجام این

کارها توضیح و تبیین گردد. علاوه بر آن باید با امنیت ملی و ادارهٔ صحنهٔ جنگ در ارتباط باشد.

تخریب کویت

صدام به پسرعمویش علی حسن المجید شخصاً دستور داد تا بر عملیات تخریب چاه‌های نفت و تأسیسات و ساختمان‌های اصلی داخل شهرهای کویت، پیش از آغاز جنگ هوایی نظارت کند. ماهواره‌ها به صورت روزانه چاه‌های نفت را زیر نظر داشتند، در حالی که اقدامات و تغییرات انجام شده در سطح چاه‌ها، از طریق قرار دادن مواد منفجره و کیسه‌های شن، اقداماتی نبود که بتوان از چشم ماهواره‌های جاسوسی مخفی نگه داشت. آماده‌سازی اهداف برای تخریب، بیانگر آن بود که صدام به این نتیجه رسیده است که نمی‌تواند در کویت باقی بماند، ولی اجازه نمی‌داد برای یک عقب‌نشینی اختیاری و یا اجباری برنامه‌ریزی شود. از نظر او، سخن گفتن راجع به ضرورت تهیهٔ این‌گونه طرح‌ها، تضعیف روحیات و در نهایت یک اقدام خیانت‌آمیز بزرگ تلقی می‌گردید.

بنابر یک دستورالعمل مکتوب که از طریق ادارهٔ کل اطلاعات ارتش به علی حسن المجید در کویت ابلاغ گردید، کمیته‌ای از مدیریت برنامه‌ریزی، مدیریت تحرکات نظامی، مدیریت مهندسی رزمی، وزارت نفت و شبکهٔ اطلاعات خلیج [فارس] که به نمایندگی از سوی ادارهٔ کل اطلاعات ارتش در کویت تأسیس شده بود، به منظور شناسایی کلیهٔ چاه‌های نفت کویت و تعیین اهمیت آنها بر مبنای اطلاعات موجود تشکیل گردید. همچنین دستور داده شد تا ساختمان‌های اصلی، هتل‌های بزرگ، ساختمان‌های وزارت‌خانه‌ها، ادارات، پست‌های آب‌شیرین‌کن، پست‌های تولید برق و پالایشگاه‌های نفت شناسایی و مشخص گردند تا برای تخریب آنها طرح‌های لازم مهیا شود.

مراحل تخریب

اولین نشست این کمیته در کویت، با حضور علی حسن المجید تشکیل گردید. او به اعضای حاضر تأکید نمود که عملیات تخریب باید به صورت کاملاً سری باقی بماند. زیرا افشای هرگونه خبری در این خصوص، موجب تضعیف روحیه نیروهای مسلح و ملت عراق و افزایش روحیه دشمنان می‌شود. وی افزود که تصمیم این کار، تصمیمی است برگشت‌ناپذیر و تاج عراقی‌ها (یعنی صدام) ما را به ساحل و کرانه امنیت هدایت خواهد نمود؛ باید مخلصانه و با پشتکار به تلاش‌ها ادامه داده شود. وی از این کمیته خواست تا کار آماده‌سازی [مناطق] که باید تخریب شوند] را مستقیماً آغاز کند و در صورت حضورش در کویت، به صورت روزانه، گزارشی در این خصوص از طریق مدیر شبکه اطلاعات به او ارائه کنند و چنانچه به بغداد بازگردد، باید مسائل ضروری به اطلاع او در بغداد رسانده شود.

کار شناسایی اهداف انجام شد و میزان مواد منفجره، کابل‌های برق ویژه و معمولی، کیسه‌های شن و دیگر ملزومات، ارزیابی و محاسبه گردید. به چاه‌های نفت، در اجرای عملیات [تخریب]، اولویت داده شد. اقدامات لازم اجرایی برای [تخریب] بیش از ۶۰۰ حلقه چاه، مستلزم تلاش‌های بسیاری بود. سری بودن این فعالیت‌ها نیز موجبات محدودیت کار را فراهم می‌کرد. هر چند که حفظ سری بودن آن، با توجه به عملیات گشتی - شناسایی مستمر ماهواره‌های جاسوسی و دیگر وسایل امکان‌پذیر نبود.

در اواخر سپتامبر ۱۹۹۰ برای اطلاع از صحنه عملیات [تخریب] و ارزیابی نشانه‌های حمله احتمالی به کویت رفتیم. مدیر شبکه اطلاعات خلیج [فارس] را نیز به همراه خود بردیم. تعداد زیادی از چاه‌ها را مشاهده کردم که برای تخریب آماده شده بودند، ولی نیروهای منفجرکننده و یا آتش‌زننده به آنها وصل نشده بود.

دلایل آتش زدن چاه‌ها

بسیاری از تصمیمات صدام، بدون اطلاع قبلی رهبران سیاسی و یا فرماندهان نظامی اتخاذ و اجرا می‌گردید. در صورت موفقیت، وسایل تبلیغاتی حکومتی، اقدام به تعریف و تمجید از شخص او و افکار و اندیشه‌هایش می‌کردند و هنگامی که این تصمیم‌ها با شکست مواجه می‌شدند، تصمیم‌گیرنده معرفی نمی‌شد. ما با ماهیت و شکل حمله هوایی گسترده جنگ دوم خلیج [فارس] و پیامدهای آن، توانستیم شخصیت صدام را به خوبی بشناسیم. او مجبور شد قرارگاه‌های متعدّدش را، بنا به دلایل امنیتی و سراسیمه شدن شورای رهبری، ترک گوید. به دفعات متعدّد و به صورت مستمر به قرارگاه سرّی اطلاعات ارتش در یک منطقه روستایی در حومه بغداد سرکشی و یا به منازل مسکونی غیرنظامی در منطقه «عَظِیْفَه» در داخل بغداد رفت و آمد می‌کرد. بارها دیده شد که به وسیله یک اتومبیل سواری معمولی، خود را پوشش داده بود و به این منطقه رفت و آمد می‌کرد. این رویه به ما امکان می‌داد تا با روان او و اینکه در شرایط دشوار چگونه می‌اندیشد، و با ماهیت شورای فرماندهی انقلاب و چگونگی اتخاذ تصمیمات آنها آشنا شویم.

صدام در میان صحبت‌های فراوانش، روزی به موضوع به آتش کشیدن و منفجر کردن چاه‌های نفت کویت پرداخت. او راجع به برد دید زمینی سؤال کرد و اینکه وقتی ستون‌های دود سیاه صحنه کارزار را پوشانده است، بر فعالیت‌های رزمی و دقت هدفگیری هواپیماهای جنگنده و هلی‌کوپترهای متحدین و همچنین بر روحیات رزمندگان تأثیر گذاشته است یا نه؟ ولی این پرسش‌های او شامل ابعاد واقعی طرح کامل به آتش کشیدن چاه‌های نفت کویت نمی‌شد. هرچند که سطح دید هوا به زمین، به دلیل وجود لایه دود، با محدودیت مواجه شده بود، اما نقاط استقرار نیروهای ما به وسیله ابزارهای شناسایی مختلف، ظرف پنج ماه گذشته [از جنگ] دقیقاً ثبت و ضبط شده بود.

از همین رو با توجه به به کارگیری ابزار ناوبری و هدایت الکترونیکی، وضعیت جدید، تأثیر اندکی بر فعالیت‌های هوایی متحدین داشت.

در بُعد مسائل بهداشتی و روانی نیروهای ما و سمّی که بر اثر آتش سوزی و ستون‌های دود چاه‌ها در فضا منتشر می‌شد، اصلاً برای صدام مهم نبود. اگر معایناتی که اینک نیز، در زمینه پیامدهای جنگ خلیج [فارس] روی سربازان امریکایی و انگلیسی صورت می‌گیرد، روی سربازان ما انجام گردد، باید برای درمان آنها غرامت‌های سنگینی پرداخت شود. ولی از نظر صدام یک انسان عراقی ارزشی ندارد، مگر آنکه خود شخص در مقام گرفتن حقش برآید.

مرتبط نمودن آتش زدن چاه‌های نفت با انفجار ساختمان‌ها و تأسیسات حیاتی کویت، اعم از اینکه برخی از این ساختمان‌ها منفجر گردید و یا به دلیل کمبود وقت منفجر نگردید، همه و همه بیانگر یک واقعیت می‌باشد و آن این است که صدام از همان ابتدا به امکان حفظ کویت اطمینان نداشت. ولی پرسش این است که وقتی او به این نتیجه رسید، چرا اجازه نداد طرح‌های عقب‌نشینی نیروها تنظیم گردد؟! شاید این گفته او، که در یکی از دیدارها و پس از شدت گرفتن موج ویرانی تأسیسات استراتژیک ما بیان شده بود، عجیب‌تر از تصمیم به آتش کشیدن چاه‌های نفت باشد! او گفته بود: «به خدا، قیمت آنها را، چهار برابر از آنها خواهم گرفت!» ولی نتیجه چیز دیگری شد. کمیته خسارت‌های جنگ، ۳۱۰ میلیون دلار، به دلیل به آتش کشیدن چاه‌های نفت توسط صدام، تعیین خسارت نمود؛ ۹ کشور نیز برای خسارت‌هایی که به دنبال آلودگی محیط زیست به آنها وارد شده بود، خواستار ۳۲ میلیارد دلار خسارت شدند.

تصمیم به عقب‌نشینی

اجازه ندادن صدام به ستاد کل نیروهای مسلح جهت تهیه طرح‌های عقب‌نشینی استراتژیک عمومی از کویت - چه اختیاری و چه اجباری - و مخالفت مطلق او با ابتکار عمل نیروهای متحدین در دادن فرصت مناسب برای عقب‌نشینی به

نیروهای ما در طول حملات هوایی، بیانگر آن بود که وی به صورت بی‌سابقه‌ای، اصرار بر وقوع فاجعه دارد. محاسبات اشتباه او، بیانگر نادانی و جهل، در اداره جنگ و بازی با جان عراقی‌ها بود.

به دنبال ورود جنگ زمینی به مرحله فاجعه‌آمیز خود، صدام و تعداد اندکی از معاونین سیاسی‌اش، که معروف به پیروی کورکورانه از او هستند، تشکیل جلسه دادند تا راجع به صدور دستور به نیروهای مسلح جهت عقب‌نشینی از کویت تصمیم‌گیری کنند. ولی طه الجزراوی و طارق عزیز و سعدون حمادی بدون فرماندهان نظامی چه تصمیمی می‌توانستند اتخاذ نمایند؟!

اندکی به نیمه‌شب ۱۹۹۱/۲/۲۵ مانده بود که دستور عقب‌نشینی، بدون طرح قبلی و بدون زمان‌بندی مشخص و بدون در نظر گرفتن اولویت‌ها صادر شد. به همین علت بسیاری از یگان‌های «جیش الشعیبه» و یگان‌ها و واحدهای رزمی و اداری، از دستور عقب‌نشینی بی‌خبر ماندند و نتیجه این تصمیم چنین شد:

۱. فروپاشی کلی روحیه نیروها.
 ۲. فروپاشی کلی شبکه دفاعی در آن واحد.
 ۳. سرازیر شدن سیل عظیمی از نیروهای انسانی و مکانیزه به جاده اصلی، به گونه‌ای که به تداخل و انباشته شدن نیروها و تجهیزات منجر گردید و در نتیجه این وضعیت، به عدم امکان انتقال بیشتر تجهیزات و یا عقب‌نشینی سالم نیروها منجر گردید.
 ۴. تسهیل و تسریع پیشروی نیروهای متحدین.
- چیزی که بر دامنه خطرات این وضعیت افزود، بمباران‌های گسترده و شدید هواپیماهای متحدین و عملیات آنها علیه جاده‌ای بود که عقب‌نشینی نیروهای ما از آن صورت می‌گرفت. این جاده، به نام «جاده مرگ» معروف شد. میانگین عملیات بمباران هوایی طی روزهای ۲۶ و ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ به بیش از ۲۰ ساعت می‌رسید. دیگر چیزی به نام فرماندهی و کنترل وجود نداشت و اگر صدام رهبر قوم دیگری بود، همان بلایی که بر سر ما آمد، بر سر آنها نیز می‌آمد.

اگر از قبل، طرح‌هایی برای عقب‌نشینی اجباری تنظیم شده بود، امکان شناسایی و تعیین و گشودن راه‌هایی برای عقب‌نشینی و علامت‌گذاری آنها فراهم می‌شد؛ آنگاه می‌توانستیم براساس شیوه‌های رزمی و به گونه‌ای که از انباشته شدن نیروها در یک جاده جلوگیری به عمل آید، کلیه مراحل عقب‌نشینی را اجرا کنیم. علاوه بر آن می‌توانستیم بخش بزرگی از تجهیزات رزمی اساسی را، به عقب منتقل نماییم و از تلفات انسانی بکاهیم. مگر فرماندهان ارتش با کارهای ستادی خود آشنا نبودند؟ آیا آنها به این نتیجه نرسیده بودند که امکان مقاومت در کویت وجود ندارد؟ آیا آنها نبودند که صدام را در تداوم لجajتش تشویق و ترغیب می‌کردند؟! البته اگر بخواهیم منصفانه به موضوع نگاه کنیم، باید به نفع آنها گواهی داد. اما همه ما افسران عالی‌رتبه و فرماندهان ارتش، از نظر اخلاقی مسئول هستیم؛ چرا که ما نتوانستیم برای نجات کشور علیه صدام توطئه کنیم و او را به قتل برسانیم. نجات عراق مسئولیت همه است، نه یک مسئولیت فردی.

موازنه استراتژیک در جنگ دوم خلیج [فارس]

در جنگ‌هایی که بین کشورهای همپراز و یا کشورهای از نظر قدرت، نزدیک به یکدیگر روی می‌دهد، برپایه نظریه احتمالات، امکان بروز اشتباه در ارزیابی موازنه استراتژیک بین نیروها وجود دارد. به ویژه وقتی که موضوع به مسائل سری که دسترسی به آنها امکان‌پذیر نباشد، مرتبط می‌گردد.

هنگامی که یک فرد غیرعراقی که به نحوی سبیلش توسط رژیم عراق چرب شده باشد، بخواهد موضع‌گیری صدام را در چگونگی اداره جنگ با ایران توجیه نماید، شاید چنین توجیه کند که صدام فردی غیرنظامی است و فرماندهان نظامی عراق باید ابعاد جنگ و خطراتی را که در پیش روی او بود، توضیح می‌دادند. در این صورت ضرورت پاسخگویی به این شخص و کمک به فهم او با توسل به شیوه‌ای که بتوان با او وارد بحث شد، احساس می‌گردد، ولی در خصوص موازنه استراتژیک در جنگ دوم خلیج [فارس] اساساً چنین بحثی وارد نبود. زیرا پیشاپیش نتیجه آن معلوم بود. اگر هم ضرورت بحث و مناقشه در آن احساس گردد، از باب مستندسازی تاریخی و همچنین به منظور بیان وضعیتی است که به موجب آن عراق و نیروهای مسلح آن وارد یک جنگ دیوانه‌وار گردیدند.

گرافه‌گویی درباره توانمندی‌های عراق

پس از آنکه نیروهای ما وارد کویت گردیدند، ما تمام هوش و حواس خود را متوجه گفته‌های کارشناسان و تحلیل‌گران نظامی و سرویس‌های اطلاعات جهانی راجع به توانمندی‌های رزمی خود (از حیث سازماندهی، تسلیحاتی و آموزش) و همچنین جنگ‌افزارهای کشتار جمعی کردیم.

پیگیری این گونه مسائل چندان دشوار نبود. شبکه‌های تلویزیونی جهانی و به ویژه امریکایی، رادیوها، خبرگزاری‌ها، مطبوعات، مجلات، گزارش‌ها و تحقیقات و اظهارات مقامات و مراکز پژوهش و فرماندهان نظامی در حال خدمت و یا خارج خدمت، به عنوان منابع غنی خبری برای دستیابی به اطلاعات و شناخت اندیشه‌های دیگران مطرح بود.

نشانه‌ها و برداشت‌هایی که ما به دست آوردیم، در دو محور قابل دسته‌بندی بود: گروهی در ارزیابی مثبت از نیروهای ما و بزرگ جلوه دادن قدرت آن به گزافه‌گویی پرداختند.

گروهی دیگر ما را از لحاظ قدرت رزمی در سطح پایینی دانستند و در این باره تفریط کردند. با اینکه امکان انجام تحقیقات واقع‌بینانه وجود نداشت، اما اهداف و انگیزه‌ها و توجیه‌های هر یک از دو طرف در نظریه‌پردازی بر کسی پوشیده نبود.

مباله در قدرت عراق

گزافه‌گویی در بزرگ‌نمایی نیروهای ما از طریق رسانه‌های گروهی غربی و اظهارات مقامات غربی صورت می‌گرفت. آنها نکات زیر را به عنوان محور اصلی فعالیت‌هایشان مطرح می‌ساختند:

- آنها ارتش عراق را چهارمین قدرت جهانی تلقی می‌کردند و به این منظور به تعداد نیروها و تجهیزات استناد می‌کردند.
- از نظر آنها دسترسی عراق به بمب اتمی بعید نبود.
- آنها به گزافه‌گویی در تأثیرات جنگ‌افزارهای شیمیایی پرداختند.
- داشتن سازماندهی آهنین و قدرت مانور.
- تعدد ابزار فرماندهی.

• توانایی اجرای عملیات ویژه همچون انفجار، تخریب و قتل در عمق [مواضع و کشورها]، پشت خطوط، مراکز جمعیتی و اهداف حیاتی.

- ارزیابی اشتباه آنها، معلول عوامل زیر است:
- آنها قصد داشتند دست به یک هشدار گسترده بین‌المللی زده و نسبت به وجود خطرات هشدار دهند.
 - آنها به دلیل کمبود اطلاعات دچار ارزیابی اشتباه شدند.
 - آنها قصد داشتند به منظور تشویق صدام و فریفتن او جهت تداوم لجajتش، به هدف تأمین شرایط مناسب برای نابودی عراق (از حیث قدرت اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نقش منطقه‌ای) و ایجاد شرایط سیاسی مناسب برای به دست گرفتن کنترل نفت برسند.
 - بنابر دلایل و عوامل روانی و احتیاط‌آمیز، کشورها و رهبران غربی قصد داشتند، پیشاپیش هرگونه شکست و یا ناکامی جزئی و بروز تلفات سنگین را توجیه نمایند.
 - بزرگ‌نمایی ابعاد و ارزش پیروزی‌ای که متحدین در جنگشان در برابر چهارمین قدرت جهان به دست خواهند آورد؛ نه در برابر ارتشی که رهبرش آن را در تنگنای شدیدی قرار داده است، به طوری که دسترسی به یک قرص نان برایش امکان‌پذیر نمی‌باشد.
 - این رویه و سوسه‌کننده و مبالغه‌آمیز، رئیس رژیم عراق را فریفته خود کرد و این برداشت را در او به وجود آورد که احتمال وقوع جنگ بسیار ضعیف می‌باشد؛ زیرا غربی که خود به این ارزیابی از قدرت عراق برسد، بسیار بعید است که ریسک وارد شدن به چنین جنگی را به خود راه دهد. همچنین این برداشت در صدام به وجود آمد که روند جنگ به دلخواه طرف مقابل نخواهد بود.

مبالغه در کوچک جلوه دادن قدرت عراق

اما گروه دوم از تحلیل‌گران، در ارزیابی خود نسبت به توانمندی‌های پایین رزمی عراق نیز زیاده‌روی کردند. این تحلیل به صورت عمده در نزد فرماندهان نظامی عرب (خارج از خدمت)، که پست‌های فرماندهی میدانی و وزارتی را در

زمان صلح احرار کرده بودند به وجود آمد. نظریات آنها نیز به عنوان بخشی از سیاست تشویق به جنگ قلمداد گردید و در حقیقت سطح نیروهای ما در حدی که اینها با این بی‌دقتی توصیف کرده بودند، نبود. بلکه نیروهای عراق از برتری آشکاری در مقایسه با ارتش‌های جهان سوم بهره‌مند بودند.

ارزیابی قدرت رزمی موجود

ارزیابی تقریباً دقیقی از وضعیت نیروهای مسلح عراق در ژوئیه ۱۹۹۰ چنین بود:
(الف) تعداد نیروها رقم بالایی را نشان می‌داد که در اکتبر ۱۹۹۰ به بیش از یک میلیون نفر رسید.

(ب) بزرگ‌ترین قدرت زرهی منطقه را در اختیار داشتیم که شامل ۱۳ هزار دستگاه تانک و نفربر زرهی و توپ متوسط و سنگین بود. بیش از یک هزار دستگاه از این تانک‌ها را تانک‌های مدرن «تی-۷۲» ساخت شوروی [سابق] تشکیل می‌داد.

(ج) حدود ۶۴۰ فروند هواپیمای جنگنده، از جمله جنگنده‌های «میگ-۲۵»، «میگ-۲۹»، «میراژ اف - ۱»، «سوخوی-۲۵» و «تویو-۲۲» در اختیار داشتیم.

(د) انبارها و صنایع عظیم تولید گلوله‌های توپ.
(ه) بزرگ‌ترین کارخانه سلاح‌های شیمیایی و میکروبی را خارج از چارچوب قدرت‌های بزرگ در اختیار داشتیم.

(و) موشک‌های زمین به زمین که برخی از آنها مجهز به کلاهک‌های شیمیایی و میکروبی بودند، در اختیار داشتیم.

بدیهی بود که چنین قدرتی که خارج از قدرت ذاتی کشورهای عربی در آن روز قرار می‌گرفت و بر قدرت ایران و ترکیه می‌چربید، می‌توانست موجبات نگرانی و سراسیمگی شدید اسرائیل را فراهم آورد. این قدرت می‌توانست دست به یک پیشروی برق‌آسا تا تنگه هرمز بزند و کلیه مناطق نفت‌خیز را در دو هفته - در صورت عدم مداخله نیروهای غربی - به اشغال خود درآورد.

مهم‌ترین نکته‌ای که در سیاست رزمی صدام وجود داشت، بی‌توجهی او به زبان‌ها و تلفات بشری و مادی بود. تنها چیزی که می‌توانست نگرانی وی را برانگیزد، مسائل مربوط به امنیت رژیم وی بود.

مقایسه موازنه استراتژیک

ملاک قدرت در موضع‌گیری منطقه‌ای، در مقایسه با ملاک قدرت نزد قدرت‌های بزرگ و در نزد جهان متفاوت می‌باشد. شکاف و فاصله علمی و تکنولوژیک بین دو طرف، بسیار عمیق و با فاصله است. در شرایطی که تانک‌های «تی ۵۹» ساخت چین و یا تانک روسی «تی ۵۵» به هر حال یک تانک مشابه تانک امریکایی «ام ۴۷» و یا «ام ۴۸» تلقی می‌شود، نمی‌توان این تانک را با تانک امریکایی «آبرامز M1A1» و یا حتی با تانک «تی ۷۲» مقایسه کرد. همچنین نباید هواپیماهای «میگ ۲۱ و ۲۳» و «سوخوی ۷، ۲۰ و ۲۲» را با هر نوع هواپیمای فعال در نزد متحدین مقایسه کرد.

موقعیت جغرافیایی و سیاسی

حمله به کویت در مرحله‌ای صورت گرفت که بر شتاب فروپاشی اتحاد شوروی [سابق] افزود. معلوم بود که این فروپاشی منجر به افزایش نفوذ ایالات متحده امریکا خواهد شد. صدام در سخنرانی‌اش، در نشست کنفرانس سران شورای همکاری عربی در عمان، در فوریه ۱۹۹۰، حساسیت خود را نسبت به این روند نشان داد. او آشکارا امریکا را متهم نمود که به صورت فرصت‌طلبانه‌ای، از عقب‌نشینی اتحاد شوروی [سابق] بهره‌برداری به عمل آورده و به صورت غیرمسئولانه‌ای با سرنوشت کشورهای عربی بازی می‌کند. همچنین وی در نشست رسمی‌اش با مقامات ارشد اطلاعاتی، گفت که عراق از روش برخورد اتحاد شوروی [سابق] و حتی فرانسه با ایالات متحده امریکا خرسند نیست.

چه بسا این سخنان عواطف برخی از افراد را به خود جلب نماید. ولی منطق و عقل با این پهلوان‌بازی‌ها مغایرت دارد. اگر نیاز شوروی [سابق] به یک قرص نان، آتش قدرت ۳۰ هزار کلاهیکی را خاموش می‌کند، آیا ما باید نقش گوسفند قربانی را ایفا نماییم؟! همین سیاست در تحکیم حلقهٔ انزوا و محاصرهٔ عراق ایفای نقش نمود؛ نه فقط در قطعه‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل. به محض اینکه قطعه‌نامهٔ اعمال مجازات اقتصادی در روز ۶ اوت ۱۹۹۰ صادر گردید، ما شاهد آن بودیم که تمام دریاچه‌ها و روزه‌های کشور به صورت تقریباً کاملی بسته شد.

از یازده سال پیش به این طرف، روابط سوریه و رژیم عراق تیره بوده است و در دو سالی که از توقف جنگ با ایران می‌گذشت، چیز زیادی تغییر نکرده بود. اوزال رئیس‌جمهور [وقت] ترکیه نیز نشان داد که دشمنی‌هایی با صدام در دل دارد و نمی‌تواند آنها را مخفی نماید. عربستان سعودی نیز به عنوان صحنه‌ای برای آماده‌سازی جنگ تلقی گردید. به استثنای چند کشوری که نمی‌توانستند روند رویدادها را تغییر دهند، فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک در راستای آماده‌سازی برای یک اقدام نظامی متقابل شکل می‌گرفت. این روند با لجاجت و خودبزرگ‌بینی‌های رئیس رژیم عراق درآمیخت و اثرات منفی مستمری را بر روحیات و معنویات عراقی‌ها برجای نهاد.

در طرف مقابل، جهان آمادگی بی‌سابقه‌ای را برای شرکت در پشتیبانی از جنگ به صورت مختلف، با هدف تداوم جریان نفت به طرف اروپا، مقابله با خطر صدام بعد عربی، نشان دادن احساسات دوستانه و یا طمع در پاداش دیگران و یا انتقام‌گیری از صدام، از خود نشان داد. در شرایطی که درآمدهای مالی عراق قطع گردید، در طرف مقابل، بر میزان تولید و قیمت نفت به صورت قابل توجهی افزوده گردید. درآمدهای نفتی عربستان سعودی در دورهٔ مشخصی، حدود یک ربع میلیارد در روز بود.

رئیس رژیم عراق همچنان امیدها و آرزوهای مرده‌ای را در سر می‌پروراند. او دکتر سعدون حمادی نخست‌وزیرش را مجبور نمود تا در یک مصاحبهٔ تلویزیونی اعلام نماید که نفت کویت در کنار نفت عراق، بزرگ‌ترین ذخایر

نفی جهان را تشکیل می‌دهند و این سرقت نه تنها برای پرداخت وام‌های عراق صرف خواهد شد، بلکه برای ایجاد تحوّل عظیم به مصرف خواهد رسید.

وضعیت روانی

روحیات به عنوان یکی از اصول جنگ و عاملی اساسی از عوامل پیروزی تلقی می‌شود. در جنگ‌های سنتی، احتمال پیروزی با وضعیت روانی نیروهای مسلح نسبت مستقیم دارد. وضعیت روانی نیروها می‌تواند وضعیت روانی کل ملت را تحت تأثیر قرار دهد و یا از آن تأثیر پذیرد. پیش از آنکه هرگونه تصمیمی راجع به جنگ گرفته شود، باید وضعیت روانی نیروها به صورت فراگیر و دقیقی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. تداوم حرکت باید با وضعیت روانی سنخیت داشته باشد و گرنه تصمیم‌گیری جهت ورود به جنگ می‌تواند به معنای بازی کردن با جان و سرنوشت ملت باشد.

وضعیت روانی وابسته به عناصر متعددی است از جمله:

۱. چگونگی نگرش به جنگ

صدام از آن جهت مرزهای کویت را درنوردید که نوعی نگرانی در مورد رژیمش، به دلیل شرایط بد اقتصادی ناشی از جنگ طولانی‌اش با ایران، او را آزار می‌داد. علاوه بر آن وی تحت تأثیر یک وضعیت روانی جسورانه و آمیخته با رویاهای رهبری قرار داشت. هرکس تصوّر کند که عراقی‌ها از اشغال کویت خوشحال شدند، اشتباه می‌کند. حتی افراد ساده‌لوح نیز می‌دانستند که امکان ماندن در کویت وجود ندارد. عراقی‌ها به این اقدام، به عنوان مسئله‌ای که سیل مصیبت‌ها را بر آنها سرازیر خواهد کرد، می‌نگریستند. بر همین اساس و با توجه به اینکه کسی با مردم عراق مشورت نکرد، این مسئله به عنوان قهرمان‌بازی و به دور از محاسبات علمی تلقی می‌شود و از همان ابتدا نتوانست به واکنش‌های مثبت روانی منجر شود.

۲. ارزیابی نتایج رویارویی احتمالی

موج تبلیغاتی و فعالیت‌های روانی و همچنین حضور انبوه نیروهای نظامی و موضع‌گیری‌های سیاسی تند علیه عراق، پیامدهای عمیقی را در زمینه تعیین و ترسیم نتیجه مصیبت‌بار جنگ احتمالی برجای نهاد. این پیامدها، بازتاب‌های منفی بر وضعیت روحی ملت و نیروهای مسلح برجای نهاد. از همین رو بسیاری از عراقی‌ها امیدوار بودند که این ضربه نظامی، چه بسا به سرنگونی رژیم طاغوتی منجر شود. برخی نیز بر این باور بودند که آنچه که روی می‌دهد، چیزی نیست جز یک تبانی توطئه‌آمیز بین صدام و اربابانش، به منظور نابودی عراق. رژیم صدام چقدر باید بدبخت و ذلیل باشد که مردم عراق به آن چنین می‌نگرند؟ عاقلانه نیست که یک کشور در حال رشد، مستقیماً وارد جنگ فراگیری در برابر ویرانگرترین قدرت نظامی جهان شود. اگر چنین جنگی یک جنگ چریکی، آن هم در مناطق مناسب چنین جنگی باشد، آنگاه فرضیه‌ها، قابل اجرا می‌باشند. به هر حال تفاوت روانی بین دو طرف، از جمله مسائل دخیل در عدم برقراری تعادل نظامی در این جنگ تلقی می‌گردد.

۳. مقایسه قدرت‌های نظامی

ارزیابی و گمان سرویس‌های اطلاعاتی و مراکز پژوهشی جهانی راجع به قدرت نظامی عراق، به خاطر تفاوت اطلاعات موجود در دسترس آنها، متفاوت بود. مرکز تحقیقات استراتژیک، وابسته به ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا، نیروهای عراق را چنین ارزیابی نمود:

. حدود یک میلیون سرباز. (که این آمار به واقعیت نزدیک می‌باشد).

. تعداد ۵۵۰۰ دستگاه تانک. (رقم درست ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ دستگاه تانک است).

. تعداد ۷۱۰۰ نفر بر زرهی.

. تعداد ۱۰۰۰ دستگاه خودروی رزمی - زرهی. (منظور آنها زره‌پوش‌های

مجهز به توپ بود و آمار صحیح‌تر ۵۰۰۰ دستگاه از کلیه انواع خودروی

رزمی - زرهی است.)

- . تعداد ۳۰۰۰ قبضه توپ متوسط و سنگین.
- . تعداد ۲۰۰ قبضه موشک‌انداز گراد «ب.ام.۲۱». (که این رقم به واقع نزدیک‌تر است).
- در حالی که ارزیابی‌های دیگر، آمارهای زیر را ارائه می‌کردند:
- . یک‌ونیم میلیون سرباز که یک آمار مبالغه‌آمیز می‌باشد.
- . تعداد ۵۵۰۰ دستگاه تانک.
- . تعداد ۱۵۰۰ دستگاه خودروی زرهی - رزمی.
- . تعداد ۶۰۰۰ دستگاه نفربر زرهی.
- . تعداد ۳۱۰۰ تا ۳۷۰۰ قبضه توپ.
- . تعداد ۱۰۰۰ هواپیمای جنگنده. (که رقم صحیح‌تر ۶۰۰ تا ۶۴۰ فروند هواپیما است).
- به اینها ۲۱۰ فروند موشک (اسکاد، الحسین، العباس) زمین به زمین نیز اضافه می‌گردد.
- تجمع نیروهای متحدین برای جنگ، از ما دور نبود. علاوه بر منابع اطلاعاتی، رسانه‌های گروهی امریکایی اطلاعات روشنی را منتشر می‌کردند. بدین ترتیب با انجام یک محاسبه نه چندان پیچیده، امکان دستیابی به تعداد تقریبی نیروها و تجهیزات فراهم می‌گردید. برای جبران اشتباه احتمالی، ما حداکثر را در نظر گرفتیم.
- . تجمع نیروی انسانی به تعداد ۸۰۰ هزار نفر نظامی که ۶۷ درصد آنها را امریکایی‌ها تشکیل می‌دادند، یک رقم عجیب و غریب نبود.
- . ارزیابی ما از هواپیماهای تهاجمی هوا به هوا و هواپیماهای هوا به زمین و چند منظوره و بمب‌افکن‌ها، بیش از ۱۷۰۰ فروند بود. این تعداد هواپیما از میان ۴۷۵۰ فروند هواپیمای مختلفی بود که آمار رسمی آنها، بعدها منتشر شد.
- . بیش از ۱۳۰۰۰ دستگاه تانک و نفربر زرهی مستقر شده بود.
- . بیش از ۲۸۰ فروند موشک «کروز - توماهوک» که به طرف اهدافی در

داخل عراق و کویت شلیک شده بود، نیز شناسایی گردید. بیش از ۱۷۵ فروند از این موشک‌ها، ظرف دو روز اوّل جنگ شلیک شد. تعداد پروازهای روزانه در طول جنگ، به ۲۵۰۰ سورتی پرواز در روز می‌رسید.

. بمب‌های لیزری با قدرت انفجاری شدیدی به میزان ۲۰۰۰ پوند، علیه اهداف مستحکم به کار گرفته شد. . از بمب‌های پرنده‌ای به وزن ۶۸۰۰ کیلوگرم علیه میدان‌های مین و نیروهای زرهی استفاده به عمل آمد.

مقایسه و تحلیل

در صورتی که دو طرف شرکت‌کننده در جنگ از سطح تکنولوژیک و علمی نزدیک به هم بهره‌مند باشند، محاسبات نظامی سستی بر اساس ملاک‌ها و معیارهای آماری صورت می‌گیرد. اما در جنگ‌های پیشرفته نباید فقط به ملاک‌ها و معیارهای آماری بسنده کرد و یا آنکه به این‌گونه آمارها در مقایسه با دیگر عوامل اولویت داده شود. با توجه به گزافه‌گویی‌هایی که در قدرت نظامی ما به عمل آمده بود، متحدین در ارزیابی اوضاع و اتخاذ تدابیر لازم افراط ورزیدند و همین مسئله موجب طولانی شدن دوره بحران و افزایش هزینه‌های مالی و تلاش‌های بشری شد و منجر به برتری مطلق آنها شد؛ به گونه‌ای که دوره جنگ زمینی را کاهش داد و حمله‌های هوایی، تلفات ما را دو چندان ساخت و از تلفات بشری متحدین کاست.

صدام در امیدها و آرزوهای مرده‌اش، در زمینه کاستن از عزم طرف مقابل جهت ورود به جنگ، به صورت کشنده‌ای افراط ورزید. او به گفته‌های دیگران در زمینه ویژگی‌های جنگ‌افزارهای متحدین و برتری مطلق آن وقعی ننهاد. سرویس اطلاعاتی ما و فرماندهان ارتش، نسبت به فاصله عمیق موجود بین تکنولوژی ما و آنها ناآگاه نبودند. در اینجا به یاد می‌آورم که رئیس ستاد

نیروهای گارد ریاست جمهوری فعلی، ارتشبد ستاد ابراهیم عبدالستار التکرتی که در آن هنگام فرمانده یکی از لشکرها ی گارد بود، شدیداً در معرض تمسخر و خنده دیگران واقع شد. او در برابر صدام، خطرات ناشی از به کارگیری هواپیماهای «آپاچی» علیه تانک‌ها را گوشزد نمود و همراهان صدام نام «ابوآپاچی» را بر او نهادند.

فرضیه‌ای می‌گوید که نیروی مهاجم باید از نظر توپخانه، برتری سه به یک را در مقابل دشمن احراز نماید. چنانچه به این فرضیه بر اساس ملاک‌های کورکورانه بنگریم غیرقابل قبول است. ولی این فرضیه در مورد جنگ‌های محدود و در شرایطی که نقاط مؤثر دو طرف برابر باشد و امکان مانور محدود گردد، شاید درست از آب درآید. اما در شرایط دفاعی، همچون شرایطی که در کویت به وجود آمده بود، نیروی مهاجم نیازی به احراز برتری از حیث تعداد نداشت، زیرا:

۱. در جنگ کویت جبهه‌های متعددی در جهات مختلف وجود داشت. برای مثال، نیروهایی که از سمت دریا (شرق) دفاع می‌کردند و اکثریت قریب به اتفاقشان را نیروهای پیاده تشکیل می‌دادند، نمی‌توانستند در عملیات جنوب و یا غرب مشارکت نمایند. زیرا قدرت تحرک آنها محدود بود و امکان ترک منطقه عملیاتی‌شان نیز وجود نداشت. علاوه بر آن این امکان وجود داشت که آنها را از طریق هوا و یا دریا سرگرم کرد تا همچنان در مواضعشان باقی بمانند و این همان چیزی است که اتفاق افتاد و بدین ترتیب بخش بزرگی از نیروها از صحنه عملیات جدا شدند.

۲. برتری مطلق هوایی متحدین، نیروهای ما را از دست زدن به مانورهای گسترده و جانبی و یا مشارکت نیروهای احتیاطی محروم نمود.

۳. برتری مطلق تکنولوژیکی.

۴. شرایط روانی و رسیدن به این نقطه، که جنگ مفیدتر از عدم دستیابی به آن است.

مقایسه ابزار رزمی

نیروهای متحدین در بعد هوایی و موشکی، از برتری مطلق برخوردار بودند. شاید اشاره کردن به برخی از اطلاعات در این زمینه خالی از لطف نباشد:

۱. هواپیمای بمبافکن عظیم استراتژیک «بی - ۵۲»، که مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات پارازیت می‌باشد، می‌تواند در ارتفاع ۹ هزار متری پرواز کرده و با استفاده از بمب‌ها و موشک‌های «کروز»، هدف خود را بمباران نماید. این هواپیما با این سطح پرواز، در خارج از برد کلیه توپ‌های ضدهوایی قرار می‌گیرد و از سویی دیگر با استفاده از تجهیزات پارازیت می‌تواند خود را از اصابت موشک‌ها در امان نگه دارد. علاوه بر آن هواپیماهای جنگنده‌ای مجهز به موشک‌های هوا به هوا آن را همراهی و حفاظت می‌کنند. این هواپیما از پشتیبانی و حمایت هواپیماهای فرماندهی و هشدار سریع «آواکس» بهره‌مند است.

۲. هواپیماهای «اف - ۱۴ تام کت» بهبودیافته، «اف - ۱۵ ایگل»، «اف - ۱۶»، «اف - ۴ جی»، «اف - ۱۱۱» (بمبافکن مدرن)، «میراث - ۴ و ۲۰۰»، «تورنادو» و «جاگوار» از حیث تسلیحات و سیستم شلیک و تجهیزات ناوبری و برنامه‌های کامپیوتری، بهتر از تمام هواپیماهای ما بودند. این هواپیماها مجهز به موشک‌هایی هستند که در اختیار ما نبودند.

۳. هواپیمای «آ - ۱۰»، از جمله هواپیماهای پیشرفته میدانی مخصوص حمله به زمین می‌باشد و به آن نام «شکارچی تانک» و یا «خوک وحشی» اطلاق می‌شود. این هواپیما دارای شکل و شمایل متفاوت با دیگر هواپیماها می‌باشد. همچنین مجهز به موشک‌های «هلفایر» و توپی است که می‌تواند زره را بشکافد.

۴. هواپیمای «اف - ۱۱۷ استیلت» (نامرئی)، دارای شکل و شمایلی خاص و پوشیده از ماده‌ای است که امکان ردیابی آن به وسیله دستگاه‌های رادار وجود ندارد. بنا بر آن چیزی که در اواخر سال ۱۹۹۰ اعلام گردیده است، ارزش هر فروند از این هواپیما، بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار است. این هواپیما از بمب‌های لیزری، با قدرت دو هزار پوند استفاده می‌کند و به بهترین نحوی آنها را به کار می‌گیرد. جنگ آغاز شد و به پایان رسید،

اما غیر از صفحه‌های تلویزیون، هیچ چوپانی نتوانست این هواپیما را با چشم غیر مسلح خود، آن طوری که صدام در مرحلهٔ تجمع نیروها ادعا کرده بود، مشاهده نماید.

۵. از جمله هلی‌کوپترهایی که در این جنگ استفاده شد، هلی‌کوپتر «آپاچی» مجهز به موشک‌های ضد تانک «هلفایر» و همچنین مجهز به سیستم دید در شب بود. این هلی‌کوپتر می‌تواند از فاصلهٔ هشت کیلومتری، آن هم در شرایط بد دید در تاریکی شدید، هدف خود را مورد اصابت قرار دهد.

۶. در بُعد دفاع هوایی، صدام به گفته‌های سرهنگ ویکتور وابسته نظامی شوروی [سابق] در بغداد، وقعی نهاد. او از اهالی شهر «کیف» در اوکراین است. آشنایی من با او به سال ۱۹۷۸ و در جریان یکی از کنفرانس‌های هماهنگی اطلاعاتی بازمی‌گردد. ویکتور به ما هشدار داده بود که ورود ما به جنگ با استفاده از موشک‌های قدیمی «سام ۲» و «سام ۳» که ستون فقرات اصلی دفاع هوایی ما را تشکیل می‌داد، یک اشتباه آشکار می‌باشد. ما جملات او را کلمه به کلمه و به صورت مکتوب به صدام منتقل کردیم. از همین رو، در اولین روز آغاز حملهٔ هوایی فقط دو فروند هواپیما سرنگون شد. در حالی که طراحان امریکایی پیش‌بینی می‌کردند که در روز اول، حدود ۷۵ فروند هواپیماهای متحدین سرنگون می‌شوند. ژنرال شوارتزکف نیز بعدها بر این نکته تأکید نموده بود؛ به هر حال در آن هنگام گرافه‌گویی در میزان توانایی‌ها به همه جا سرایت کرده بود.

در میان بیش از ۱۰۰ هزار سورتی پرواز، ما توانستیم فقط ۸۰ فروند هواپیما را سرنگون سازیم؛ یعنی از هر ۱۳۰۰ پرواز، فقط یک فروند هواپیما سرنگون می‌گردید. علت بروز این رویداد، چنین است:

- قدرت دستگاه‌ها و تجهیزات پارازیت الکترونیک متحدین. (جنگ الکترونیک)
- اولین ضربات متحدین توانست نابسامانی‌های دردناکی را در شبکه فرماندهی و کنترل ما ایجاد نماید.

- هواپیماهای جنگندهٔ ما به دنبال جنگ الکترونیک و پارازیت و فلج‌سازی الکترونیکی و همچنین به دنبال درهم‌کوبیدن ایستگاه‌های شناسایی، کنترل و

ناوبری کور شده بودند. از همین رو هنگامی که هواپیماهای ما در واکنش به حمله انجام شده به پرواز درآمدند، تعدادی از آنها سرنگون شده و تعداد باقیمانده نیز بی آنکه بتوانند چیزی را ببینند، به پایگاه‌هایشان بازگشتند.

۷. موشک‌های زمین به زمین ما با کلاهک جنگی ۲۵۰ کیلوگرمی و با احتمال خطای ۳۰۰۰ متر را نمی‌توان با مدرن‌ترین موشک‌های امریکایی از نوع «کروز - توماهوک» مقایسه نمود. این موشک‌ها ثابت کردند که از دقت بالا و قدرت انهدامی نیرومندی بهره‌مندند. بدین ترتیب خرافات و یاوه‌گویی‌های صدام، که ادعا نموده بود می‌توان رادارهای کروز را با استفاده از گل و غبار کور نمود، درست از آب در نیامد.

آیا سرویس اطلاعاتی ما، هنگامی که - پیش از آغاز جنگ - صدام را در جریان فاصله عمیق موجود بین قدرت‌های فنی و همچنین برتری متحدین قرار داد، از خود لیاقت و جرأت و امانتداری نشان نداده بود؟ بله، مطمئناً بله! و گر نه ما بهترین گوسفندان قربانی بودیم!

دیدگاه‌هایی در مورد موازنه

در کلیه موضوع‌گیری‌ها و نبردها و جنگ‌های اقتصادی و رزمی، مجموعه داده‌های اساسی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. اهمیت این تجزیه و تحلیل‌ها در درگیری‌های مسلحانه نظامی آشکار می‌گردد. کلیه نبردها از پایین‌ترین سطوح گرفته تا اداره یک جنگ استراتژیک، مستلزم ارزیابی منسجم اوضاع در ابعاد مختلف آن، از ارزیابی سریع ذهنی گرفته تا ارزیابی فراگیر و مفصل می‌باشد. ارزیابی استراتژیک تهیه شده توسط اطلاعات، به عنوان مدخل اساسی برای اتخاذ تصمیمات سیاسی تلقی می‌شود. همچنان که ارزیابی وضعیت رزمی به عنوان مدخلی برای تنظیم طرح‌های تفصیلی تلقی می‌گردد.

هنگامی که صدام تصمیم گرفت وارد کویت شود، به عمد، این تصمیمش را از فرماندهی کل و ستاد کل نیروهای مسلح پنهان نگه داشت. از همین رو

از ارزیابی‌های واقع‌بینانه بهره‌مند نگردید. وی با توجه به سیاست سلطه‌طلبانه و خودکامه و سرکوبگرانه‌اش، به هیچ یک از فرماندهان نظامی این فرصت را نداد تا با او به مشورت قابل اطمینانی بنشینند. در عین حال او آمادگی دریافت گزارش‌های اداره کل اطلاعات ارتش را نیز - که چهره‌ای دقیق و واقعی از آنچه که روی خواهد داد، ترسیم می‌نمود - نداشت. صدام پیش از آنکه درجه ارتشبدی ستاد و پس از آن، بزرگ ارتش‌داران را بعد از دستیابی‌اش به پست ریاست جمهوری به خود اعطا نماید، حتی یک روز نیز در صحنه نظامیگری خدمت نکرده بود. از همین‌رو از رشته تخصصی نظامی فاصله بسیار دارد.

اگر ما چنین فرض کنیم که صدام برای جلوگیری از افشا شدن عملیات حمله به کویت، دچار اشتباه در ارزیابی گردید و با ستاد کل نیروهای مشورت ننمود، ولی باید دستور می‌داد تا درباره پیامدهای جنگ احتمالی، تحقیقات و بررسی‌های فراگیری صورت گیرد و آنگاه به مفاد این تحقیقات عمل می‌کرد. ولی او چنین نکرد.

همچنین با توجه به شرایط و اوضاع موجود در عراق و منطقه، تشبیه صدام به هیتلر یک تشبیه موفقیت‌آمیز نبود. هنگامی که جورج بوش چنین تشبیهی را بیان کرد، هیچ اثر منفی متوجه صدام نگردید. پاسخ صدام در آن هنگام این بود که ویژگی‌های بد هیتلر را به بوش نسبت داد و ویژگی‌های مثبت آن را پذیرفت. هیتلر به حرف فرماندهانش بسیار گوش می‌داد و هیچ‌گاه در امور جزئی دخالت نمی‌کرد. بله! درست است که او جنگی ویرانگر را آغاز نمود، ولی این جنگ غیر از آن مقداری که در غرب مصر صورت گرفت، خارج از منطقه خاورمیانه بود. از همین رو عراقی‌ها از هیتلر تنفر ندارند، زیرا او آزاری به عراقی‌ها نرسانید. پس هنگامی که صدام به هیتلر تشبیه می‌شود، احساس خوبی به او دست می‌دهد و بر تکبرش افزوده می‌شود، ولی مردم عراق با توجه به نفرتشان از صدام، این تشبیه را نمی‌پسندند.

کاملاً آشکار بود که موازنه قوا به نفع متحدین است. نقطه نظرات اساسی چندی را در این مورد به شرح زیر بیان می‌کنم:

هم در هنگام جنگ با ایران و هم قبل و بعد از آن، حدود ۹۰۰ فروند موشک «اسکاد - آر - ۱۷» وارد عراق شد. کما اینکه صدها فروند نیز تولید و مدرنیزه‌تر گردید، تا برد نظری آنها از ۳۰۰ کیلومتر به ۶۰۰ کیلومتر افزایش یابد. نام این موشک‌ها را «الحسین» نهادند. تعداد محدودی از این موشک‌ها باز هم مدرنیزه‌تر گردید، تا برد آنها به ۸۰۰ کیلومتر برسد. لازمه این کار ایجاد تحول اساسی در افزایش میزان سوخت و کاهش وزن کلاهک جنگی آنها بود. به این ترتیب وزن کلاهک آنها به نصف کاهش پیدا کرد؛ یعنی از ۵۰۰ کیلوگرم به ۲۵۰ کیلوگرم. این تحول، دقت هدفگیری را تا حدود زیادی تحت تأثیر خود قرار داد. آزمایش بهسازی این موشک‌ها در بیابان‌های غربی کشور صورت گرفت.

نقطه سقوط بسیاری از این موشک‌ها معلوم نشد، در حالی که شعاع اشتباه نقطه سقوط موشک‌های دیگر، بین سه تا پنج کیلومتر بود. از همین رو این موشک‌ها ارزش اساسی خود را در به کارگیری علیه اهداف نظامی واقعی در ابعاد استراتژیک و یا هدفگیری‌های نقطه‌ای و یا شبه‌نقطه‌ای از دست داد. موشک‌های زمین به زمین برای هدف قرار دادن مراکز فرماندهی و ایستگاه‌های ارتباطی و یگان‌های دفاع هوایی و انبارهای مهم و تأسیسات و کارخانه‌ها و ایستگاه‌های تولید برق و مؤسسه‌های مهم طراحی شده‌اند. هدف قرار دادن این گونه نقاط مستلزم دقت بالا در هدفگیری است. از سوی دیگر عملیات آتشباری موشکی، مستلزم داشتن اطلاعات بسیار دقیق میدانی است. در حالی که نقشه‌هایی که ما در اختیار داشتیم، نمی‌توانست این نیازها را تأمین نماید.

با توجه به این دو عامل و با توجه به کمبود و ضعف اطلاعات مستند، راجع به اهداف مطلوب، قدرت موشکی عراق، به جای آنکه به عنوان یک

تهدید مادی عملی مطرح باشد، به ابزاری برای جنگ روانی تبدیل گردید. پس از آنکه عراق توانایی‌های شیمیایی خود را اعلام کرد و تعدادی از موشک‌های زمین به زمین مجهز به کلاهک‌های شیمیایی گردیدند، بر ارزش این ابزار در جنگ روانی افزوده گردید.

در سال‌های اولیه جنگ طولانی با ایران، در شرایطی که بغداد زیر آتش موشک‌های زمین به زمین ایران، با وجود منابع محدود تأمین این گونه موشک‌ها برای ایران قرار داشت، تهران و شهرهای اصلی دیگر ایران همچنان از زندگی جنگی دور بودند و این بیانگر ناتوانی بزرگی بود.

تنها هواپیماهایی که می‌توانستند خود را به تهران برسانند، هواپیماهای بمب‌افکن سنگین و دو نوع از هواپیماهای میگ ۲۵ شناسایی و جنگنده بودند. برای جبران این نقیصه تغییراتی در این گونه هواپیماها داده شد تا بتوانند تعدادی بمب را با خود حمل نموده و از ارتفاع ۲۱ کیلومتری، بر فراز آسمان تهران پرتاب نمایند. در موارد بسیاری، با وجود اینکه تهران از مساحت بسیار گسترده‌ای برخوردار بود، ولی این بمب‌ها در خارج از شهر سقوط می‌کرد. در سال پایانی جنگ، موشک‌های زمین به زمین بهبود پیدا کرد و بیش از ۱۰۰ فروند موشک به طرف تهران، قم، اصفهان و شیراز شلیک گردید. همچنین از نیروی هوایی برای هدف قرار دادن اهداف غیرنظامی بهره‌برداری به عمل آمد و این مسئله دشمنی‌ها را بیشتر و ایرانی‌ها را به تلافی جویی وادار کرد.

دهه‌ها موشکی که به طرف اسرائیل، آن هم برای تحقق اهداف پیش پا افتاده تبلیغاتی شلیک گردید، نتایج قابل ذکری را به بار نیاورد. فقط این امکان را به اسرائیل داد تا میلیاردها دلار، به عنوان غرامت از کشورهای مختلف دریافت کند.

از سوی دیگر، ۲۸۸ فروند موشک «توماهوک - کروز» امریکایی، از سطح کشتی‌ها و زیردریایی‌ها و پایگاه‌های زمینی شلیک گردید و به صورت بسیار دقیقی روی اهداف اقتصادی و نظامی و یگان‌های هوایی سقوط کرد. این حملات نتایج بسیار ویرانگری را به دنبال داشت. همچنان که پیش از این

گفته‌ام، من شاهد هدف قرار گرفتن ساختمان اصلی اداره کل اطلاعات نظامی، به وسیله یکی از این موشک‌ها بودم. با وجود اینکه این موشک از دریای سرخ شلیک شده بود، ولی مرکز این اداره را هدف خود قرار داده بود. من این موشک‌ها را در فضا و همچنین هنگام اصابت به هدف و بعد از آن مشاهده کردم. این سلاح، یک سلاح واقعی است.

هنگامی که پیش از جنگ، ما ویژگی‌های این موشک‌ها و دقت عملشان را به اطلاع صدام می‌رساندیم، او پیوسته امکان کور نمودن رادار این موشک‌ها را از طریق ایجاد گرد و غبار و با پرتاب گِل به ما خاطرنشان می‌ساخت.

بنابر اطلاعاتی که از یک منبع انسانی مطمئن - که از نزدیک با اتاق عملیات فرماندهی کل دولت بحرین همکاری می‌کرد - به دست ما رسید، معلوم شد که تعدادی هواپیمای جنگنده در پایگاه هوایی «شیخ عیسی» استقرار پیدا کرده‌اند. این منبع، تعداد و انواع و نقاط استقرار این هواپیماها را نیز در اختیار ما نهاده بود. من از ریاست جمهوری خواستم تا این پایگاه را هدف یک حمله موشکی سه‌گانه قرار دهیم، زیرا هیچ مشکلی در این اطلاعات وجود نداشت. یک افسر اطلاعاتی با درجه سرتیپی، تحت پوشش یک کارمند غیرنظامی در سفارتخانه ما در بحرین فعالیت می‌کرد. او وظیفه اداره فعالیت‌های جاسوسی علیه بحرین و ایران را برعهده گرفته بود. سه فروند موشک به طرف این پایگاه شلیک گردید و همچنان که انتظار می‌رفت این موشک‌ها نتوانستند به اهدافشان اصابت نمایند و هیچ نتیجه قابل ذکری نیز به دست نیامد. پیش از این، روابط ما با بحرین روابط خوبی بود. عدنان خیرالله وزیر دفاع، در جریان جنگ با ایران از بحرین دیدار کرده بود و در آنجا از او استقبال گرمی به عمل آمد. بحرینی‌ها به عراق به دیده قدرتی می‌نگریستند که از آنها در برابر نفوذ ایرانی‌ها حمایت به عمل آورد. ولی امروز به قدرتی علیه خودشان تبدیل شده است. برای کویت چنین مقدّر شده بود که به خاطر همسایگی‌اش با عراق، به عنوان هدف اول حمله تلقی گردید و اگر کشور دیگری به جای آن بود، به همین سرنوشت دچار می‌شد.

موضع‌گیری بحرین صددرصد دگرگون گردید. رهبران بحرین در صدر کشورهای قرار گرفتند که فقط به کارگیری زور را برای نابودسازی قدرت عراق تجویز می‌کردند.

در نیروی هوایی، ما حدود ۶۴۰ فروند هواپیمای جنگنده و از جمله جنگنده‌های «میگ ۲۱»، «سوخوی ۲۰» و «توپولوف ۱۶» در اختیار داشتیم. همه آنها از نوع هواپیماهای قدیمی با توانمندی‌های بسیار پایین بودند. در حالی که هواپیماهای «سوخوی ۲۴»، «میگ ۲۵» و «میگ ۲۹» هواپیماهای مدرن‌تری محسوب می‌شوند؛ اما فاقد تجهیزات هدفگیری مناسب هستند.

هواپیماهای «میراژ اف - ۱» از تجهیزات نسبتاً خوبی برخوردار بودند. در جریان جنگ با ایران به منظور هدف قرار دادن اهداف نفتی، از بمب‌های لیزری استفاده می‌کردند. در مقایسه با نیروی هوایی طرف مقابل، اینها نیز هواپیماهای چندان پیشرفته‌ای تلقی نمی‌شدند.

از سوی دیگر توانمندی خلبان‌های ما در جنگ شبانه و هدف قرار دادن اهداف زمینی، در سطح پایینی قرار داشت و یا اصلاً چنین توانایی‌هایی وجود نداشت. موشک‌های دفاع هوایی از نوع «سام ۲» و «سام ۳» که ستون فقرات اصلی دفاع هوایی ما را تشکیل می‌دادند، از قدرت بسیار محدودی برخوردار بودند. ما انواع دیگری از موشک‌های زمین به هوا در اختیار داشتیم. از جمله «سام ۶»، «کروتال» و همچنین «سام ۷» که بر روی شانه حمل می‌شد و مخصوص ارتفاعات بسیار پایین بود.

هرچند که هواپیماهای حمله‌کننده به بغداد، با دیواره‌ای از آتش مواجه می‌شدند، ولی گلوله‌های شلیک شده ما به هدر می‌رفت. زیرا هواپیماهای مهاجم در ارتفاع ۲۴ هزارپایی و خارج از برد سلاح‌های ضدهوایی ما (غیر از موشک‌ها) پرواز می‌کردند. خلبان‌های غربی با توجه به توانمندی هواپیماهایشان، بمب‌ها و موشک‌هایشان را با استفاده از رادار و در بدترین شرایط جوّی و آب و هوایی با دقتی فوق‌العاده پرتاب می‌کردند. در طرف مقابل

تعداد ۱۳۵۰ فروند هواپیمای جنگنده هوا به زمین چند منظوره و ۳۵۰ فروند هواپیمای دفاع هوایی هوا به هوا تجمع کرده بودند. قدرت ضربتی و همچنین دفاع هوایی با استفاده از مدرن ترین هواپیماهای جهان و با پشتیبانی از ابزار فرماندهی و کنترل هوایی، که به وسیله هواپیماهای «آواکس» حمل می شد و همچنین تجهیزات و ابزار پیچیده جنگ الکترونیکی، مجموعه ای از آخرین تجهیزات را به نمایش می گذاشت که علم به آن دست پیدا کرده بود.

هنگامی که جنگ هوایی شروع شد، وضع ما در عراق بسان کسی بود که روی زانوهایش راه می رود و دست هایش را روی سر و چشم ها و گوش هایش می گذارد تا صدای صاعقه را نشنود؛ اما هر لحظه ضربات بیشتری را دریافت می نماید. معلوم شد که اسکاادران های هواپیماهای انتحاری، که فرمانده نیروی هوایی تهدید به به کارگیری آنها و شیوه شکار آزاد می نمود، وجود خارجی نداشته و چیزی جز توهم و دروغ و فزون طلبی نبوده است. (معاونش که فرمانده فعلی نیروی هوایی است، کمتر راجع به آن [توهم] سخن می گفت؛ هر دو از اهالی تکریت بودند).

تجهیزات دفاع هوایی ما تعداد محدودی از هواپیماهای مهاجم را سرنگون ساختند. آمار و ارقامی که نیروهای متحدین منتشر نمودند، با وجود درست بودن، صدام را راضی نمی کرد. هنگامی که ما این واقعیت را بر زبان جاری می کردیم، صدام خشمگین می شد و ارقام و آمار تلفات متحدین را در ذهن خود ساخته و پرداخته می کرد!

متحدین، جنگ افزارها و بمب های هدایت شونده خود را به صورت زنده آزمایش کردند. بمب ها و موشک های آنها سقف های بتون آرمه آشیانه های هواپیماها را از هم درید و ایستگاه های کنترل یگان های دفاع هوایی ما را با کمترین تعداد بمب ها، ولی به صورت شگفت انگیزی درهم کوبید.

بخشی از پناهگاه «العامریه» که هدف حمله یک فروند هواپیمای امریکایی قرار گرفت، از سوی سرویس اطلاعات در زمینه امور فنی مورد استفاده قرار می گرفت. بخش دیگر آن جهت امور اداری این اداره کل استفاده می شد. پرسنل

این اداره لباس‌های رسمی زیتونی رنگ به تن دارند. این اداره کل، موجبات قتل صدها غیرنظامی بی‌گناه را که در بخش‌های دیگری از پناهگاه مسکن گزیده بودند، فراهم کرد. این رویداد دردناک تصویر روشنی از سطح ویرانگری بمب‌های هدایت شونده ترسیم می‌نمود. در شرایطی که باید بگوییم امریکایی‌ها می‌بایست اطلاع کافی از این هدف به دست می‌آوردند و هر چند مسئولیت اتفاقی که افتاد به عهده آنها می‌باشد، ولی استفاده اداره کل اطلاعات از شهروندان، به عنوان یک پوشش، جنایتی بزرگ‌تر بود.

هنگامی که متحدین حمله هوایی گسترده خود را علیه منطقه تأسیسات اتمی بغداد، در دومین روز آغاز حمله هوایی انجام دادند، من تصادفاً در مسیر بغداد و در فاصله سه کیلومتری آن، در چهارراهی قرار داشتم که به تأسیسات اتمی ختم می‌شد. این حمله، یک حمله واقعاً سنگین بود. آسمان منطقه برافروخته شد. زمین از شدت انفجار به لرزه درآمد. معلوم شد که تعداد هواپیماهای مهاجم، بالغ بر ۵۶ فروند بوده است. البته این تعداد برای ما شگفت‌آور نبود. انتظار ما در یکی از مراحل تجمع نیروها آن بود که ۲۵۰۰ فروند هواپیمای هوا به هوا و هوا به زمین، یعنی چند برابر ۸۰۰ فروندی که از قبل تعیین شده بود، در منطقه حاضر شوند. زیرا ما پیش‌بینی می‌کردیم که اسرائیل و چند اسکادران هوایی و تعداد دیگری از هواپیماهای کشورهای خلیج [فارس] در این جنگ شرکت نمایند. ما به این نتیجه رسیدیم که بیشترین تعداد هواپیما که ممکن است جهت هدف قرار دادن یک هدف به کار گرفته شود، بیش از ۵۰ فروند است. این مسئله به متحدین امکان می‌داد که در آن واحد ۵۰ هدف را نابود سازند. البته بدیهی بود که این محاسبه، یک محاسبه صرفاً نظری باشد؛ زیرا حمله این تعداد هواپیما در آن واحد امکان‌پذیر نبود. ما با تنظیم این سناریو قصد داشتیم میزان خطر و نابودی را مجسم سازیم. البته در آن هنگام نیروی هوایی در قبال ارزیابی اداره کل اطلاعات پاسخ منفی نداد. زیرا از آن بیم داشت که مسئولیت و تقصیر ویرانی‌های بعدی به گردن آنها نهاده شود.

تعداد ۴۵۰۰ دستگاه تانک، کم نبودند؛ بلکه یک قدرت آماری بزرگ تلقی می‌شدند. با این همه، تانک‌های متحدین از برتری مطلق در مقایسه با بخش بزرگی از این تانک‌ها برخوردار بودند. همهٔ یگان‌های عراقی که تجربیات و درس‌های استراتژیک بالایی را در جریان جنگ با ایران دریافت نکردند، بیشترین چیزی که یک سرباز فراگرفته بود، جنگ در سنگر بود و این جنگ عبارت بود از توانایی تحمل فشار گلوله‌باران و فرسایش مستمر. این رویه برای مدتی طولانی و تا هنگامی که عراق به مرحلهٔ عملیات تهاجمی گسترده متقل نشده بود، تداوم پیدا کرد. نیروهای عراقی از ویژگی به کارگیری گستردهٔ آتش توپخانه و تانک برخوردار بودند. اما هدایت آتش ما قابل توجه و به کارگیری ابزار فردی ضدتانک توسط نیروهای ما از برتری آشکاری برخوردار نبود. زیرا پیش از این، ما با نیروهای زرهی شایسته‌ای مواجه نبوده‌ایم.

نیروهای ما در کویت وارد مواضع دفاعی شدند؛ اما در حقیقت این مواضع در مقایسه با مواضع دفاعی اسرائیل در کانال سوئز و آبراه‌ها، مواضع مستحکمی نبود. این نیروها به مدت ۳۸ روز، در معرض بمباران‌های هوایی سهمگینی رها شدند و به غیر از چند مورد نادر جنگ هوایی، ما هیچ‌گونه فعالیتی را از سوی هواپیماهایمان مشاهده نکردیم. نیروهای هوایی ما حتی از انجام پروازهای گشتی - شناسایی هوایی و تصویربرداری مایل (جانبی) از منتهالیه مرزهای عراق و عربستان خودداری کردند و فقط پیش از جنگ و بر اثر دخالت ریاست جمهوری دست به این کار زدند. گارد ریاست جمهوری با این امید که بتواند با آغاز تحول در جنگ زمینی، برای حفظ کویت و حملهٔ متقابل به سمت منابع نفتی خلیج [فارس] عمل کند، در جنوب غرب فرات مستقر شد؛ ولی این یگان نیز در معرض ضربات هوایی قرار گرفت و متحمل زیان‌های شدیدی گردید.

نیروهای زمینی متحدین به استثنای برخی از موقعیت‌های استتار شده، در فاصلهٔ دوری مستقر شدند که از آتش دفاعی و شلیک محدود موشک‌های نیروهای عراقی فاصلهٔ بسیار داشتند. مواد غذایی به بهترین صورت، به دستشان

می‌رسید. انبارهای مهمات و دیگر تدارکات، ایستگاه‌ها و منابع آب، تجهیزات حیاتی و تحرک نیروها در جاده‌ها در اوج امنیت و آسودگی بود. در حالی که گرسنگی و غذای بد و نابودی انبارها و همچنین پیامدهای ناشی از جنگ روانی، ویژگی‌های نیروهای ما را تشکیل می‌داد. کشور، از بالا گرفته تا پایین، در آتش می‌سوخت؛ ولی صدام همچنان به تداوم جنگ و مخالفت با عقب‌نشینی از کویت اصرار می‌ورزید. زیرا هیچ یک از پسران و یا خویشاوندانش، در هیچ کدام از جنگ‌های او کوچک‌ترین زخمی برنداشتند. ما از ابزار فنی متعدّد و چندگونه‌ای به منظور دستیابی به اطلاعات بهره‌مند بودیم. ولی برتری قدرت واقعی امریکا، نسبت به ما، به خاطر در اختیار داشتن ماهواره‌ها و همچنین عملیات شناسایی حرارتی و گسترش سرویس‌های اطلاعاتی امریکایی در مناطق مختلف جهان بود.

قدرت گشتی - شناسایی و تصویربرداری هوایی ما اندک نبود. هواپیماهای «میگ ۲۵» در جریان جنگ با ایران، موفق شدند در خارج از برد شلیک موشک‌های «هاک»، دست به عملیات گشتی - شناسایی مفصلی بزنند. از این طریق و با استفاده از هواپیماهای «میراژ» ساخت فرانسه، ما به اسناد و مدارک تصویری خوبی دست پیدا کردیم، ولی چنین کاری در جریان جنگ با متحدین و همچنین در مرحله آمادگی برای انجام جنگ، به دلیل حاکمیت مطلق هوایی‌شان به هیچ وجه امکان‌پذیر نبود. تنها اقدامی که در زمینه شناسایی پیش از آغاز جنگ توسط نیروی هوایی ما انجام شد، تصویربرداری از یک نوار بسیار باریک از استقرار نیروهای استتار یافته بود.

در حالی که تماس‌های بی‌سیم امریکایی‌ها و یا انگلیسی‌ها، از ویژگی استحکام و قدرت بهره‌مند بود، تماس‌های بی‌سیم نیروهای عربی چنین نبود. از همین رو ما برای دستیابی به اطلاعات و شناسایی نکات و توجهات مهم طرف مقابل، از امکانات بی‌سیم نیروهای عربی بهره‌برداری می‌کردیم. عملیات مانور بزرگی را که به سمت غرب صورت گرفت و نام «برق‌آسای چپ» بر

آن نهاده شده بود، ما کاملاً شناسایی کرده بودیم. ما از آغاز این مانور تحرکات دو لشکر ۸۲ و ۱۰۱ و سپاه هوابرد ۱۸ آمریکا را تحت کنترل قرار دادیم. من طرح‌های عملیات مورد انتظارمان را با دست خط خودم به اطلاع صدام رساندم، تا او را تشویق به عقب‌نشینی از کویت نمایم، ولی بی‌فایده بود. بدون تردید ماهواره‌های جاسوسی و هواپیماهای شناسایی از راه دور به عنوان ابزار ارزشمندی جهت دستیابی به اطلاعات تلقی می‌شوند. از همین رو هشدارهای امنیتی قاطع و درک فراگیری نسبت به احتمال رخنه دشمن به ابزار فنی خودی وجود داشت. دستورالعمل‌های اساسی به صورت دستی، به کویت و بصره و کلیه مناطق عملیاتی ارسال می‌شد. صدام به دلیل نگرانی‌ای که برای زندگی نکبت‌بارش داشت، از سخن گفتن با تلفن پرهیز می‌کرد. در عراق یک دولت آهنین و بسته حکومت می‌کرد. اما در حال حاضر همه چیز درهم‌شکسته است و دسترسی به هر نقطه مطلوب دیگر غیرممکن یا پیچیده نیست.

صدام قصد دارد عرض اندام کند، ولی...

صدام قصد داشت با انجام عملیات «الخفجی» دست به یک عرض اندام بزند و طرح‌های طرف مقابل را با مشکل مواجه سازد و به نیروهایمان نیز روحیه ببخشد. او از آن جهت این منطقه را برای اجرای عملیات برگزید که شهر «الخفجی»، نزدیک‌تر از دیگر شهرها بود. علاوه بر آن، این منطقه ساحلی، به دلیل باز شدن به سمت منابع نفتی، از اهمیت بالایی برخوردار بود. لشکر ۵ مکانیزه در این عملیات متحمل ضربه سنگینی شد و به دنبال آن ۸۰ دستگاه تانک و زره‌پوش منهدم گردید و حدود ۶۰۰ نفر کشته یا زخمی یا مفقودالاثَر - که باید در زمره اسیران تلقی شوند - شدند.

اگر صدام یک فرمانده نظامی و یا سیاسی موفق بود، نبرد الخفجی را به عنوان نشانه‌ای استراتژیک، دال بر عدم موازنه بین نیروها تلقی می‌کرد. یگان‌هایی از نیروهای عربستان سعودی و قطر، در برابر یکی از زبده‌ترین و با تجربه‌ترین

لشکرهای ارتش عراق، که شامل تیپ‌های پیاده مکانیزه ۱۵ و ۲۰ و تیپ زرهی ۲۶۰ بود، وارد نبرد شدند و با وجود اینکه نیروهای احتیاط و عقبه نیروهای عراقی متحمل ضربات هوایی سهمگین شدند، ولی نیروهای گسترش‌یافته در درون این شهر، امکان مقاومت و ماندن داشتند. این نیروها حتی به اندازه یک ساعت هم مشروعیت و سلطه صدام را قبول نداشتند و جنگیدن با برادرانمان، آن هم فقط به خاطر تصمیمات مستبدانه و طاغوتی صدام، یک اقدام عاقلانه نبود. عراقی‌ها از هر فرصتی که به دست می‌آوردند برای نشان دادن نارضایتی خویش استفاده می‌کردند. بدون تردید، کشورهای عربی، که مجبور شدند تدابیری را به منظور دفاع از خلیج [فارس] و سپس اخراج صدام از کویت اتخاذ نمایند، تلاش بسیاری را به کار بردند، تا از وقوع جنگ جلوگیری به عمل آورند. از جمله این تلاش‌ها نامه معروف حافظ اسد به صدام بود. حافظ اسد در این نامه تعهد نموده بود که چنانچه عراق به پیام‌های عقب‌نشینی پاسخ مثبت دهد و عقب‌نشینی نماید و آنگاه مورد حمله قرار گیرد، نیروهای مسلح سوریه در کنار نیروهای عراقی وارد جنگ خواهند شد. ولی غرور صدام و عدم پاسخگویی او به کلیه ابتکار عمل‌ها و اقدامات، آغاز جنگ را اجتناب‌ناپذیر ساخت. کشورهای خلیج [فارس] هنگامی که ناخرسندی خود را از تشکیل شورای همکاری کشورهای عرب اعلام کردند، حق داشتند. صدام در آن هنگام، اهداف و انگیزه‌ها و تمایلات خود را از این شورا مخفی نگه داشته بود. ملت عراق هرگونه قرارداد امنیتی و سیاسی و اقتصادی با صدام را با نارضایتی یاد خواهد کرد. زیرا این ملت عراق است که بیش از هرکس دیگری توان آن را پرداخت خواهد کرد.

مصیبت ما عراقی‌ها این است که این جنگ‌ها، جنگ‌های صدام است و ملت عراق جز قربانی نبوده است. به قول شاعر: «اگر روزی ملت اراده زندگی نمود، باید تسلیم تقدیر و سرنوشت شود.»

ارزیابی‌های اشتباه

شرایط سخت اقتصادی رژیم صدام، ناکامی آن در دستیابی به اهداف استراتژیکش در جنگ با ایران، رؤیای رهبری و مطرح شدن در تاریخ و ترس از توطئه و نگرانی از سرنگونی، همه عواملی بودند که دست به دست هم داده و اندیشه تجاوز به کویت را برای صدام ایجاد کردند. ارزیابی نادرست و نادانی و بی‌توجهی و سطحی‌نگری سیاستمداران پیرامون صدام نیز دست به دست هم داده و واکنش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را در نزد ایشان کم‌اهمیت و ناچیز جلوه دادند و این تصمیم را در نزد صدام طاغوتی رنگ و لعابی زیبا بخشیدند. ارزیابی‌های اشتباه، هرچند که به عنوان ویژگی جدایی‌ناپذیر رژیم، ظرف سالیان گذشته تلقی می‌شود، ولی طرف‌های دیگری نیز وجود داشتند که آنها نیز گرفتار ارزیابی‌های اشتباه شدند؛ ارزیابی‌های اشتباهی از نوع دیگر. این ارزیابی‌ها به تداوم حاکمیت صدام و بازی او با سرنوشت ملت عراق و بی‌ثباتی منطقه منجر گردید.

از آنجایی که هرچیزی بر اساس نتایج و پیامدهایش طبقه‌بندی می‌شود، بنابراین ارزیابی اشتباه نیز، برای کسانی که به پیروزی و موفقیت می‌رسند، اثر سوء خود را از دست می‌دهد. ولی شکست پوشش سیاهی است برای ارزیابی‌های اشتباه و در کنار حقایق به دست آمده از قبل و بعد از حمله به کویت و برهه زمانی پس از شکست تحقیرآمیز صدام، می‌توان ارزیابی‌های اشتباه را در قالب صحیحی به رشته تحریر درآورد.

اِتِّخَاذِ تَصْمِیمِ

زمینه‌هایی فراهم شد و برای توجیه عملیات حمله به کویت، یک سری توجیه‌های امنیتی مطرح گردید، که هدف همه آنها، رسیدن به این نتیجه بود که طرح‌ها و انگیزه‌های عملی از طرف امریکا، اسرائیل و کشورهای خلیج [فارس] به منظور درهم‌کوبیدن و سرنگون‌سازی انقلاب عراق وجود دارد. به همین دلیل زمینه دست زدن به تحرکات عملی برای انتقال صحنه درگیری به خارج از عراق و فراهم نمودن زمینه مناسب برای مانور و اقدامات دفاعی فراهم آمد. از جمله مسائلی که مورد بهره‌برداری قرار گرفت، نوار مذاکرات تلفنی ملک فهد و امیر قطر شیخ خلیفه درباره عراق بود که یکی از شاخه‌های اطلاعات ارتش به این نوار دست پیدا کرد. نسخه‌ای از آن را برای ریاست جمهوری ارسال نمود و بخش‌هایی از این مذاکرات از طریق رادیو عراق پخش شد؛ تا آنچه را که قصد اثبات آن را داشتند به اثبات برسانند.

به هر حال قطع نظر از توجیهات مطرح شده؛ ویرانی‌ها و خرابی‌هایی که به دنبال تجاوز به کویت دامنگیر عراق شد، چند برابر آن چیزی بود که بر اثر سیاست‌های رژیم صدام می‌توانست دامنگیر عراق گردد. از همین رو این توجیهات آنقدر بی‌ارزش است که نباید به آنها گوش داد.

در میان نزدیکان صدام، کسی که بیش از دیگران دارای تجربه و لیاقت در روابط سیاست خارجی عراق است، طارق عزیز می‌باشد. ولی او در ایجاد برداشت احمقانه از واکنش‌های احتمالی، نقش بی‌سابقه‌ای ایفا نمود. هرچند اگر او موضع دیگری اتخاذ می‌کرد، نمی‌توانست نظر صدام را تغییر دهد. ولی شریکی تلقی می‌شود که در تحقق آنچه که روی داد، نقش مشوق را ایفا نموده است. ما موضع وی را بر مبنای گفته‌هایی که در دفتر منشی ریاست جمهوری و همراهان صدام مطرح می‌گردید، به شرح زیر خلاصه می‌کنیم:

۱. کویت دارای مشکلات مرزی واقعی با عربستان سعودی می‌باشد و حکام سعودی از اقدامات حکومت کویت خرسند نیستند.

۲. کویت با توجه به تعداد جمعیتش و با بهره‌گیری از درآمدهای نفتی، از ثروت شگفت‌انگیزی بهره‌مند می‌باشد؛ به گونه‌ای که بر دیگر کشورهای خلیج [فارس] پیشی گرفته است و کویتی‌ها عموماً با دیگر مردم خلیج [فارس] نفرت متقابل دارند.

۳. حضور نظامی امریکایی‌ها در منطقه، حضوری ناچیز بود و حقیقی تلقی نمی‌شد. رئیس‌جمهور امریکا جورج بوش، در مدتی که به عنوان معاون رئیس‌جمهور امریکا ریگان فعالیت می‌نمود، ثابت کرد که بیشتر به بحث‌ها و تصمیمات کنگره توجه دارد. بنابراین با وجود اینکه از صلاحیت‌های گسترده‌ای بهره‌مند بود، ولی بعید به نظر می‌رسد که بدون جلب موافقت کنگره، اقدام به تصمیم‌گیری در زمینه یک حرکت نظامی گسترده نموده باشد؛ اساساً ورود به این گونه مباحث مستلزم زمانی طولانی است و در نتیجه شرایط مناسب برای تحرک ما [عراق] فراهم می‌باشد.

۴. دیپلماسی عراق، در درون مراکز تصمیم‌گیری امریکا رخنه نموده است. این مسئله می‌تواند در ایجاد محدودیت و تأخیر در واکنش‌های احتمالی کاخ سفید مؤثر واقع شود.

۵. افکار عمومی امریکا، هنوز تحت تأثیر پیامدهای جنگ ویتنام هستند؛ هر چند که رئیس‌جمهور عراق (صدام) و فرماندهانش در ویتنام نبوده‌اند.

۶. ایالات متحده امریکا با توجه به درهم شکستن مستمر سرسختی اتحاد شوروی [سابق]، نیازی به باز یافتن نفوذش در ایران نداشت. بنابراین همچنان به عراق برای ایستادگی در برابر ایران و چه بسا برای آغاز یک دوره مجدّد از جنگ نیازمند باقی خواهد ماند. این مسئله احتمال مداخله نظامی علیه عراق را ضعیف و چه بسا محدود نگاه می‌دارد.

۷. امریکایی‌ها، اخبار فراوانی را در زمینه قدرت رزمی عراق منتشر نموده بودند. رئیس‌جمهور عراق با پرده برداشتن از سلاح‌های شیمیایی دوگانه، حکام امریکا را وخواهد داشت تا پیش از اقدام به جنگ با عراق، رفتار خود را بارها

مورد تجدید نظر قرار دهند، زیرا عراق دارای قدرت ویرانگر فراگیری است. آنها به خوبی می‌دانند که رئیس‌جمهور این کشور در صورت ضرورت از سلاح‌هایی که در اختیار دارد استفاده خواهد کرد.

۸. اگر مجموعهٔ موانع دخالت نظامی امریکا را، که طی سطور قبل بیان نمودیم، با اهمیت نفتی کویت مقایسه نماییم، اینها ما را برآن خواهد داشت، تا درصدد اجرای طرح بازگرداندن کویت به عراق برآییم. این طرح به گونه‌ای اجرا خواهد شد، که طی یک پیشروی بسیار برق‌آسا، تمام تلاش خود را برای کشتن خانوادهٔ حاکم، نه بازداشت نمودن آنها به کار بندیم.

خبری راجع به واکنش صدام و موضعش در قبال تحلیل طارق عزیز به خارج از جلسات سرایت پیدا نکرد؛ ولی هیچ‌کس نمی‌تواند راجع به آنچه که صدام در خصوص گام‌هایی که به شکست منجر گردید بیان نمود، سخن گوید.

مثل همیشه، معاون رئیس شورای فرماندهی انقلاب، عزت ابراهیم الدوری مشارکت اندکی در این‌گونه نشست‌ها داشت. زیرا او به خوبی نسبت به بی‌فایده بودن طرح اندیشه‌های مخالفی، که جز پیامدهای منفی چیزی برای گوینده به بار نمی‌آورد، آگاه بوده است.

اما گرایش دیگر در شخصیت طه الجزراوی معاون رئیس‌جمهور و فرماندهٔ کل جیش الشعبی متبلور می‌گردید. او شخصی است که دارای تجربهٔ دیپلماتیک اندکی می‌باشد. همچنین از قدرت تحلیل علمی در سطوح بالای استراتژیک نیز بی‌بهره است. شخصیت وی حاکی از دنباله‌روی ذیلاننه از رئیس رژیم است. با وجود اینکه او مدت زمان طولانی، در سایهٔ ناسیونالیزم عربی زیسته است، ولی نمی‌تواند ترس و نگرانی‌های ناشی از غیرعرب بودنش را در مرکز مجموعهٔ عربی پنهان نماید. وی از اصل و نسب کردی، از ایالت «دیاربک» ترکیه نشأت می‌گیرد. پدر و مادرش نمی‌توانستند به خوبی به زبان عربی سخن گویند. بیشتر کسانی که در جنبش مسلحانهٔ سرّی کردی مشارکت نداشته‌اند و از جمله مهره‌های نزدیک رژیم تلقّی می‌گردند، پیوسته با احساس مشخص کمبود،

دست به گریبان بوده‌اند. این شخص اولین مرحله زندگی‌اش را به عنوان «افسر صف» در ارتش سپری کرد، ولی پس از حرکت هفده ژوئیه ۱۹۶۸، مستقیماً به درجه سروانی ارتقاء پیدا کرد، تا در اولین سال پس از کودتا، بر بخش مهمی از دفتر نظامی، نظارت داشته باشد. او ظرف دو سال توانست یکی از مهم‌ترین کاخ‌ها را در بغداد، برای شخص خودش احداث نماید. در همان اوایل کار از سوی بعثی‌های عالی‌رتبه، به خاطر نادیده گرفتن سنت‌های انقلابی و میهن پرستانه مورد انتقادات شدید قرار گرفت. در آن هنگام هزینه احداث این کاخ، معادل ۱۰ برابر احداث یک خانه برای یک شخص مرفه در آن زمان ارزیابی گردید. صدام تلاش نمود تا از این رویداد بهره‌برداری نماید. او ضمن مبرا جلوه دادن عملکرد وی، کاری کرد که الجزراوی پیوسته دنباله‌روی او گردد. صدام با اعطای مقام ریاست کمیته‌های بازجویی و تصفیۀ مخالفین بعثی، از او یک گزانبهر آتشین ساخت. بنابراین وی چاره‌ای نداشت، جز ستایش مستمر از رئیس رژیم. هر دفعه که صدام تظاهر به گریه و ابراز غم و اندوه می‌نمود، الجزراوی نیز گویی که کنترل خود را از دست داده باشد، حق هق گریه‌اش به هوا برمی‌خاست. حداقل یک بار صحنه چنین رویدادی در سال ۱۹۷۹ از تلویزیون پخش گردید و آخرین بار نیز در اواخر انتفاضه [قیام مردم عراق] مارس ۱۹۹۱، چنین صحنه‌ای مشاهده گردید. الجزراوی در کلیه نشست‌هایی که پیش از تجاوز به کویت منعقد گردید، شرکت جست. افکار او به شرح زیر خلاصه می‌گردد:

۱. «جیش الشعبی (نیروهای مردمی) پشتوانۀ نیرومندی برای نیروهای مسلح می‌باشد. این نیروها در جریان جنگ با ایران، از تجربیات قابل توجهی برخوردار گردیده‌اند.» البته او با این گفته‌ها به تاریخ خیانت ورزیده است. زیرا در هر منطقه‌ای که «جیش الشعبی» استقرار پیدا می‌کرد، به صورت قابل توجهی وبال گردن نیروهای مسلح می‌گردید. در اینجا من مطلبی را به یاد می‌آورم. پس از آغاز حمله زمینی، اطلاعاتی به دست ما رسید، که حاکی از پیشروی

یگان‌های متحدین از محور سلمان، در بیابان‌های غربی بود. هنگامی که خلاصه‌ای از آخرین وضعیت نظامی را برای رهبری سیاسی تشریح می‌کردم، طه الجزراوی گفت که نفراتی را با سلاح‌های «آر.پی.جی. ۷» اعزام کنید، تا تانک‌های متحدین را نابود سازند. من گفتم: «پیشنهاد می‌کنم جوخه‌هایی از جیش الشعبی را اعزام کنیم.» او به این گفته من پاسخ نداد. زیرا قلمروی میدان جنگ و همچنین ماهیت نبردها به گونه‌ای بود، که مطرح ساختن این‌گونه نظریات را مسخره و مضحک نشان می‌داد.

۲. در طول جنگ با ایران، تنش‌های داخلی نگران‌کننده‌ای روی نداده و مادامی که جبهه داخلی تا این حد مستحکم باشد، ما می‌توانیم دست به پیشروی بزرگی به طرف کویت بزنیم.

۳. امریکایی‌ها، بدون عربستانی‌ها، نمی‌توانند کاری انجام دهند. عربستان سعودی، نیز بدون پشتیبانی اعراب نمی‌تواند کاری صورت دهد. من فکر نمی‌کنم که مصر موضع دشمنانه‌ای را در قبال ما اتخاذ نماید. ما باید یمن را به عنوان تیری در عقبه عربستان سعودی مطرح سازیم.

۴. من از نظریه رفیق ابوزیاد (طارق عزیز) حمایت می‌کنم.

پس از آن نوبت سخنانی علی حسن المجید رسید. او نیز ضمن تأیید سخنان طارق عزیز چنین گفت: «باید در برابر این توطئه بایستیم. بازگرداندن کویت به عراق، از عراق یک ابرقدرت خواهد ساخت و صدام، از حیث تاریخی، شایسته‌ترین فرد برای بردوش گرفتن این پرچم می‌باشد.»

قطع نظر از دیدگاه‌های اینان و قطع نظر از قهرمان‌بازی‌های صدام، منطقی نیست که ما تمام این عوامل و دلایل را معلول خودکامگی و قهرمان‌بازی‌هایی بدانیم که در صدام وجود دارد. او در آن هنگام مجبور به خودکشی نبود. بلکه باید بگوییم که او دچار اشتباه محاسبه گردید و با پیش‌بینی واکنش‌های احتمالی، مرتکب خطا شد. در مورد حجم واکنش‌های احتمالی اندیشه‌های متفاوتی مطرح گردید. ولی کلیه کسانی که برای اتخاذ تصمیم تجاوز به کویت

گردهم آمده بودند و به نام رهبری سیاسی عراق خوانده می‌شدند، هیچ‌یک مخالفتی با دیدگاه صدام، که معتقد بود این واکنش، چیزی بیشتر از یک حمله هوایی و یا منحصر به کویت و یا فقط در چارچوب جنوب عراق بوده و یا در قالب یک سازش سیاسی تجلی پیدا خواهد کرد، نکردند. همه اینها نتیجه طبیعی وضعیت ملّتی است که در تاریکی مطلق دیکتاتوری به سر می‌برد. همه در انتظار مجازاتی هستند که به روز قیامت موکول نگردد.

ارزیابی‌های اشتباه طرف مقابل

اما در طرف مقابل ارزیابی‌های اشتباه و چه بسا ارزیابی‌های مبتنی بر حسن نیت مبالغه‌آمیزی شکل گرفت. بخشی از این ارزیابی‌ها با پیش‌بینی عدم حمله به کویت مرتبط بود و بخشی نیز در چارچوب حمله قرار داشت. بخشی نیز این احتمال را قوی‌تر می‌دانستند که بدون نیاز به به‌کارگیری زور، امکان عقب‌نشینی عراق از کویت وجود دارد.

ارزیابی مقاصد

ژنرال شوارتزکف رئیس فرماندهی مرکزی نیروهای آمریکایی، دیدگاه‌هایی را درباره احتمالات درگیری در منطقه خلیج [فارس] به عنوان یک فرمانده نظامی با مسئولیت محدود و مشخص در حفاظت از منافع آمریکا در مناطق تحت نفوذ و گسترش نیروهایش ذکر نمود:

البته زمانی که امری مرتبط با یک مسئله حسّاس باشد، ضروری است که بدترین احتمالات را در نظر بگیریم. در مرحله شکست و تردید نیز، میزان تأثیر و ارجحیت امری، وابسته به میزان و حجم اطلاعاتی است که امکان دسترسی به آنها وجود دارد. اما در شرایطی که اطلاعات جامع و کافی و دقیق وجود داشته باشد، نظریه احتمالات متعدد، اهمیت خود را از دست می‌دهد و به این ترتیب، طرح عملیاتی، بر مبنای داده‌های موجود طراحی می‌گردد. ولی چنانچه تصویر

وضعیت در نزد طرف مقابل، مبهم و درهم‌ریخته باشد، اوضاع کاملاً متفاوت خواهد بود. در این صورت لازم است مجموعه‌ای از احتمالات مختلف را تنظیم نماییم. آنگاه برای اولویت دادن به هریک از احتمالات، باید به عناصر زیر توجه داشته باشیم:

۱. توجه به بافت روانی و روحی و علمی تحلیل‌کننده.
۲. توجه به زمینه‌های قبلی و فعلی جنگ.
۳. توجه به وضعیت نیروهای هر دو طرف.
۴. توجه به تأثیرگذاری قابل پیش‌بینی بر منافع استراتژیک و یا سوق‌الجیشی.

شوارتزکف می‌افزاید که در اکتبر ۱۹۸۹، برای اولین بار شاهد به وجود آمدن درک صحیح درباره خطرات صدام، در نزد برخی از اعراب بوده است. اولین نشانه آشکار را از سوی رئیس ستاد مشترک ارتش کویت دریافت داشته است. وی خطر شماره یک را از جانب عراق تلقی کرده بود. زیرا او ابعاد ناکامی صدام در تحقق حتی یکی از اهداف اصلی‌اش در جنگ با ایران را، درک نموده بود. همچنین وی این احتمال را می‌داد که عراق با توجه به فشارهای دریایی شدیدی که بر بندر «ام‌القصر» احساس می‌کند، ممکن است دست به اشغال جزیره «بویان» بزند. شوارتزکف مسئله حفظ قدرت نیروهای عراق را، با وجود پایان جنگ با ایران به عنوان یک عنصر مستلزم هوشیاری و جاسوسی تلقی می‌کرد؛ به ویژه پس از دیدارش با خانم سفیر امریکا در بغداد، به هنگام دیدارش از کویت در اکتبر ۱۹۸۹. در اینجا لازم است که به گوشه‌هایی از گفته‌های این خانم سفیر، درباره سخنان صدام در مراسم اعطای نشان‌ها و مدال‌هایی به افسران ارشد عراق (که من نیز در این مراسم بودم)، اشاره کنم. صدام راجع به پرسش‌های سفیر یکی از کشورها، در خصوص علل ابقای حجم ارتش، با وجود پایان جنگ با ایران و همچنین پیامدهای ناشی از اصرار وی بر مواضعش، سخن به میان آورد. البته بدیهی است که صدام نگفت: «خانم سفیر»!

زیرا وی تنها سفیر زن در عراق بود. شوارتزکف در یادداشت‌هایش خاطرنشان می‌سازد که دیپلمات‌های امریکایی به اتفاق آراء، به این نتیجه رسیده بودند که صدام حمله نخواهد کرد. وی افزود که آنها به صورت روزمره، اطلاعات جدیدی راجع به نقل و انتقالات کاروان‌های نظامی و قطارهای حامل تانک به طرف بصره و مناطق آن دریافت می‌کرده‌اند. مناطق استقرار این نیروها محدود به مناطق آموزشی قبلی نبود. بلکه آنها در جنوب شرق و جنوب غرب بصره به طرف کویت استقرار پیدا کردند و تردیدی باقی نمانده بود که یک طرح جنگی، لحظه به لحظه در حال گسترش است و در آخرین روزهای ماه ژوئیه، آغاز جنگ، نزدیک می‌نمود.

به هر حال ابزارهای الکترونیکی و تجهیزات شناسایی بسیار پیشرفته، نقش خود را به بهترین صورت، در ترسیم تصویر دقیقی از اوضاع نظامی ایفا نمودند. ولی یک نکته مهم همچنان باقی مانده بود و آن مسائل مربوط به انگیزه‌های حقیقی بود. امکان دسترسی به این نکته مهم از طریق منابع انسانی و همچنین قدرت نفوذ و رخنه در ارگان‌های حساس وجود داشت. ولی با توجه به شرایط امنیتی مستحکم ما در عراق و عدم اعتماد افسران به امکان هماهنگی با امریکایی‌ها و یا اعراب خلیج [فارس] به منظور توطئه علیه صدام و رهایی از او و با توجه به نقش بزرگی که در هنگام جنگ با ایران و در کمک به عراق ایفا نموده بودند و بازتاب‌های روانی و مادی آن در تقویت رژیم صدام، همه و همه دست به دست هم می‌داد و امکان تحقق چنین پدیده‌ای را بسیار پیچیده می‌نمود. این وضعیت تا زمان ورود نیروهای عراقی به کویت و احتمالاً تا به این لحظه، اما در چارچوب محدودتر، تداوم پیدا کرد. به هر حال این برداشت وجود دارد که همگان خواستار ایجاد تغییر هستند، ولی هر کس در چارچوب دیدگاه و منافع خود به آن می‌نگرد.

هنگامی که دستیابی به انگیزه‌ها از طریق منابع انسانی با دشواری همراه می‌گردد، آنگاه به تحلیل روی می‌آورند. خود تحلیل نیز، برای آنکه به واقعیت

نزدیک‌تر باشد و بتواند دیگران را مجاب کند، باید به اطلاعات نه چندان سطحی از اوضاع حاکم در نزد طرف مقابل دسترسی داشته باشد. از همین رو در اینجا، نظریه احتمالات، به عنوان روشی برای اقدام سازمان یافته و مقایسه‌ای در زمینه طبقه‌بندی درجات احتمالات مطرح می‌گردد.

شوارتزکف می‌گوید که در روز ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۰، به مدت ۹۰ دقیقه، در حضور دیک چینی وزیر دفاع امریکا و سپهد یکم کالین پاول و افسران ستاد مشترک نیروهای امریکایی، راه‌حل‌های مختلف موجود را، مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. شوارتزکف به اختصار عقیده دارد، شکی ندارد که یک طرح نظامی تحقق می‌یابد و او بر این گمان است، که عراقی‌ها حمله خواهند کرد، ولی فکر نمی‌کند که صدام همه کویت را ببلعد. بلکه می‌رود موقعیت نظامی خود را به طرف جنوب خط ۳۰ درجه منتقل نماید تا ذخایر نفتی «رميله» و جزیره «بویان» را تصرف نماید و در همین حد متوقف خواهد شد.

این جلسه، بی‌آنکه به احساس نیاز، جهت انجام یک اقدام فوری دست یابد، به کار خود پایان داد. شوارتزکف می‌گوید که یک ساعت بعد، نیروهای عراقی مرزهای عراق و کویت را پشت سر نهادند و چند ساعت بعد خود را به درون شهر کویت رساندند. شوارتزکف اعتراف می‌کند: «آنچه که روی داد نه تنها تجاوز محدودی بود که او قبلاً آن را پیش‌بینی کرده بود، بلکه همگان از اینکه یک عرب، برادر عرب خود را مورد حمله قرار می‌داد، شگفت‌زده شده بودند.»

همه مقامات عربی که اندکی پیش از این تجاوز به بغداد آمده بودند، به گونه‌ای دچار نگرانی شدند، ولی هیچ یک نمی‌توانست ابعاد واقعی مقاصد صدام را پیش‌بینی نماید. یکی از دلایل بروز چنین پدیده‌ای، آن بود که رخنه در شناخت طبیعت صدام و وسواس‌های او، به صورت مناسبی عمیق و ژرف‌نگرانه نبود. همچنین کسی به حجم جنگ ناکامش با ایران و یا به نگرش داخلی صدام به آنها توجه نکرده بود.

عراقی‌ها، صدام را می‌شناسند. آنها به خوبی می‌دانند که او، مادامی که در موضع قدرت باشد، حتی یک روز نیز مرد صلح نخواهد بود. اما هنگامی که مسئله‌ای به مسند قدرت او مربوط شود، مردی صلح‌طلب می‌شود. خود او از این رویه، به نام نرمش در فعالیت انقلابی و راهی برای ازسرگیری تهاجم در زمانی دیگر یاد می‌کند.

سوریه و چه بسا ایران به این نتیجه رسیده‌اند که صدام روزی به سمت خلیج [فارس] بازگشت خواهد نمود.

ارزیابی اشتباهات طرف عراقی

هنگامی که یک کشور عربی، که ارتباطی با درگیری ندارد، در ارزیابی شخصیت صدام و تمایلات جنگ‌افروزانۀ او دچار اشتباه می‌شود، این اشتباه از جنبۀ روانی فراتر نمی‌رود. چون می‌تواند با اتخاذ موضعی مستحکم برای جهش از روی شکاف به وجود آمده، آن را جبران کند و آنگاه به یک پل بهتر، برای تحقق منافع ویژه تبدیل شود. به طور مثال می‌توان گفت که گواهی مصر در توصیف صدام به صلح‌جویی و دور بودن این کشور از ملاک‌های یک کشور خطرناک و یا عدم هشدار آشکار قبلی نسبت به عراق، نه تنها ضرری را متوجۀ منافع مصر نکرد، بلکه مجموعه‌ای بحران سبب شد تا قرض‌های مصر به امریکا، که بالغ بر هفت میلیارد دلار بود، بخشیده شود و همچنین قرض‌های این کشور به کویت نیز بخشیده شود. امریکایی‌ها نیز، هنگامی که در تعیین چارچوب و عمق عملیات دچار اشتباه شدند، اثرات منفی را حس کردند. اگرچه بعد از شش سالی که از جنگ گذشته است، آنها به عنوان بزرگ‌ترین قدرت استراتژیک مطرح شده‌اند و به محض احساس نیاز، زمینه گسترده‌ای برای حضور و تحرک، دارند، ولی پیامدهای اشتباه در ارزیابی عراق، از حیث نظامی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اخلاقی و جغرافیایی برای این کشور ویرانگر بوده است. این ما هستیم که باید هزینه‌های جنگ و خسارت‌های آن در زمین و دریا و هزینه‌های دو طرف جنگ را متحمل شویم؛ حتی وام‌های بخشیده شده را.

در درگیری سیاسی و دیپلماتیک، موازنه قوای استراتژیک حاکم، تماماً با نظریه پردازی کوتاه‌نگرانه‌ای که طارق عزیز مطرح نمود و صدام آن را دنبال کرد، تفاوت دارد. نادیده گرفتن خط قرمزهای منافع نفتی در درجه اول و هشدار فراگیر اتمی در درجه دوم قرار می‌گیرد.

من در جلسات بحث طولانی طارق عزیز با هیئت‌های کردی در کاخ تابستانی سازمان ملل در ژنو، شرکت جستم. دیدارهای او با هیئت‌های مذاکره‌کننده کردی، بیش از هر چیز، به اندیشه‌های مربوط به طرح‌های قدیمی روسیه شباهت داشت. به یاد می‌آورم که روزی سرلشکر عبد حمید منشی صدام از من چنین پرسید: «رئیس‌جمهور سؤال می‌کند که با کردها به کجا رسیدید؟» صدام قصد داشت از کانال دیگری غیر از طارق عزیز، به نتایج مذاکرات پی ببرد. در حالی که از دست او ناراحت بودم چنین گفتم: «استاد طارق عزیز با نظریه پردازی‌هایش ما را کشت!» منشی سریعاً پاسخ داد: «مثل نظریه پردازی‌اش قبل از ورود به کویت!»

روز بعد من به ریاست جمهوری رفتم. هنگامی که در دفتر منشی بودم طه الجزراوی تصادفاً از دفتر صدام خارج می‌شد. چهره او آنچنان برافروخته بود که احساس کردم، همان‌جا خواهد مرد. به محض اینکه وی آنجا را ترک کرد، سرلشکر عبد حمید با صدای بلند راجع به او گفت: «این هم رفیق دیگرمان؛ او مأمور شده تا با وزیر کردی سابق، با تمایلات کمونیستی، یعنی مکرم طالبانی ملاقات نماید.» روز بعد در حالی که ما در مهمانسرای اطلاعات، که مشرف به رود دجله بود قرار داشتیم، مکرم برای سلام کردن به جلال طالبانی به آنجا آمد. پس از پایان یافتن این دیدار و ترک ساختمان و رفتن جلال طالبانی به طبقه بالا، کاغذی را با دستخط مکرم طالبانی در داخل کتابی یافتم، که در کنار وی قرار داشت. مکرم در این یادداشت از هیئت کردی و مشخصاً از شخص طالبانی می‌خواهد، تا از مطالبه شهر «کرکوک» دست برندارند. وی هیئت کردی را تشویق نموده بود، تا همچنان این شهر را در منطقه، خودمختار تلقی نمایند. من

این کاغذ را از طریق منشی صدام برای صدام فرستادم. ولی عجیب آن است که صدم همچنان از مکرّم طالبانی برای رساندن برخی از پیام‌هایش استفاده می‌کند. هنگامی که مکرّم طالبانی در جریان این واقعیت قرار گیرد، خواهد فهمید که اگر عامل دیگری در کار نباشد، او چیزی نیست، جز یک وسیله غیر مطمئن.

ارزیابی وضعیت اشتباه از سوی آمریکا

با وجود اینکه اصول و روش‌های فعالیت‌های اطلاعاتی در سطح جهان، تا حدود زیادی به یکدیگر شباهت دارند، ولی اختلاف در ابزار موجود و اهداف و توانمندی‌های کلی یک کشور، بافت ساختار سیاسی آن و تأثیر تهدید بر آن، موجب ایجاد اختلافات گسترده‌ای در روش انتقال مطالب و نتیجه‌گیری و برخورد با قضایا می‌گردد. هر قدر که درآمدها و توانمندی‌های یک کشور محدودتر باشد، بر حساسیت سرویس‌های اطلاعاتی آن افزوده می‌شود. زیرا در این صورت، احتمال وارد آمدن ضرر، خطرناک‌تر و دردناک‌تر خواهد بود. هنگامی که یک کشور از توانمندی‌های عظیم بهره‌مند باشد، حساسیت در برابر خطرات نیز کمتر خواهد شد. تجاوز یک قدرت بزرگ منطقه‌ای همچون قدرت عراق به منابع نفتی، نمی‌تواند نتیجه‌ای جز عقب‌نشینی اجباری به دنبال داشته باشد. این عقب‌نشینی از طریق نشان دادن به کارگیری زور و یا به کارگیری عملی آن و حتی در صورت اقتضا، از طریق به کارگیری محدود سلاح‌های اتمی عملی می‌گردد.

به طور قطع اگر دشمن امریکایی‌ها یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی بود، برخوردشان با اطلاعات، تفاوت ریشه‌ای خواهد داشت. صرفاً به اظهار نظر درباره‌ی بازدارندگی اتمی متوسّل خواهند شد. نمونه‌ی آن، بحران موشکی کوبا در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی می‌باشد. جان کندی رئیس‌جمهور وقت امریکا از سیاست بازدارندگی به منظور جلوگیری از گسترش موشک‌های شوروی [سابق] در قلمروی کوبا استفاده کرد، چون گسترش این موشک‌ها در کوبا به منزله‌ی نادیده گرفتن خط سرخ امنیت ملی امریکا تلقی می‌گردید.

بنابر گفته‌های شوارتزکف بسیاری از افراد در تعیین عمق و گسترش عملیات احتمالی، که در دوم اوت ۱۹۹۰ و روز بعد اجرا گردید، دچار اشتباه شده بودند. کاری که امکان انجام آن در روز اوّل اوت ۱۹۹۰ میسر بود، هشدار علنی و شدید به صدام، نسبت به پیامدهای اقدام نظامی وی بوده است. ولی چنانچه چنین هشدار در سطح هشدار باشد که در روز ۳۰ اوت ۱۹۹۶ نسبت به پیامدهای عبور از خطوط تماس و حمله به «اربیل» به وی داده شد، بعید به نظر می‌رسید که با پاسخ مثبت صدام مواجه شود. زیرا صدام تدابیر لازم را برای تجاوز فراهم نموده بود و هنوز تحلیل او و رهبران سیاسی‌اش در خصوص واکنش‌های احتمالی، عملی بود. در حالی که برخی دیگر نیز بر این باورند که آنچه که روی داد، یک عملیات منحصربه‌فرد تاریخی به منظور جلب نظر وی و نابودی ماشین جنگی عراق و کاستن از نقش منطقه‌ای او بوده است. ولی بررسی دقیق داده‌ها، حاکی از آن است که تحقق این سناریو بسیار دشوار می‌باشد. اگر ماشین جنگی عراق نابود شد، ناشی از وضعیتی بود که خودکامگی صدام آن را آفرید و براساس جهل و رؤیای رهبری‌اش بود.

ارزیابی‌های اشتباه در دوره بعد از تجاوز به کویت

بعد از تجاوز، شبخ خطرات ناشی از ارزیابی‌های رژیم صدام، در کلیه سطوح و گرایش‌ها، اعم از عربی، منطقه‌ای و یا بین‌المللی هویدا گردید. در رسانه‌های گروهی عربستان سعودی، که در سه روز اوّل، از ایجاد تشنج در روابط پرهیز می‌کردند، یک وضعیت مبهم آمیخته با هوشیاری به وجود آمد. ولی این وضعیت با توجه به محاسبات لازم در بحران‌های بزرگ چندان دوام نیاورد. آشکار گردید که همگان در حال کشمکش با زمان برای فراهم نمودن حداقل تدابیر قابل قبول برای دفاع در برابر احتمال ازسرگیری عملیات تهاجمی عراق، به سمت مناطق نفت‌خیز عربستان سعودی می‌باشند.

با وجود موضع گیری تندى که ایالات متّحدهٔ امریکا و انگلستان و کشورهای عربی از خود نشان داده بودند، اعضای تیم سیاسى ویژه پیرامون صدام، همچنان از عملکرد وی جانبدارى مى کردند، و مجاب شده بودند که آنچه که در حال حاضر روی مى دهد، چیزى نیست مگر یک عملیات نمایش نیرو، تا ما را مجبور به عقب نشینی از کویت نماید. پس از آن، آنها دست به اقدامات مجازات گونه، ولى از نوع مجازات اقتصادى، توطئه، تحمّل شرایط نظامى و امنیّتى و سیاسى یا نابودسازى تأسیسات علمى مان خواهند زد و در نتیجه به فکر سرنگونى رژیم حکومتى خواهند افتاد. ولى هر قدر که ما بتوانیم به نمایش گستردهٔ قدرت دست بزنیم، طرف مقابل نیز در به کارگیرى زور دچار تردید خواهد شد. این بحران، سرانجام به مذاکرات سیاسى طولانى تبدیل خواهد شد و طى آن ما خواهیم توانست، به دستاوردهای منطقه‌ای و جغرافیایى و سیاسى و اقتصادى در حداقل احتمالات، دست پیدا کنیم. حکومت امریکا مجبور خواهد شد، عمل انجام شده را بپذیرد و با عراق روابط جدیدى را برقرار نماید. بنابراین آن طوری که صدام یک دفعه بیان نموده بود، این مسئله به چیزى غیر از گاز گرفتن لب پایینی نیاز ندارد و منظور او لزوم صبر و وقت کشی است.

در هفتهٔ دوم بعد از اشغال کویت، جریانى آشکار گردید که خواستار اجرای طرح‌های از قبل تعیین شده برای تداوم حمله به سمت جنوب، به منظور اشغال منابع نفتی عربستان سعودی و آنگاه معامله بر سر کویت، با استفاده از آن بوده است. از جمله کسانی که خواستار چنین اقدامی بودند، **علی حسن المجید، حسین کامل، سبعاوی ابراهیم الحسن** (برادر صدام و مدیر اطلاعات) و **طه الجزراوی** بودند. چند هفته بعد، کمیته‌ای به منظور بررسی و تجدید نظر در طرح‌های پیشروی به سمت جنوب، به منظور اشغال مناطق نفت خیز و سواحل عربستان سعودی در خلیج [فارس] تشکیل گردید. این کمیته متشکل از اداره کل برنامه‌ریزی، ادارهٔ تحرکات، نیروی هوایی، ادارهٔ رستهٔ شیمیایی و ادارهٔ کل اطلاعات نظامی بود. از ادارهٔ کل اطلاعات خواسته شد تا گزارشی از آخرین وضعیت را در مورد محورهای زیر تهیه نماید:

۱. ایستگاه‌های آب شیرین‌کن عربستان سعودی.
۲. مناطق استقرار و مراحل جابه‌جایی نیروهای زمینی و هوایی و دریایی متحدین و حجم این نیروها در عربستان سعودی و منطقه خلیج [فارس].
۳. اهداف مناسب جهت حمله شیمیایی. (البته از ما خواسته نشده بود که اهداف حملات میکروبی را نیز مشخص نماییم، زیرا در آن هنگام به استثنای اداره اطلاعات و فرماندهی موشکی و طرف‌های ذی‌ربط، هیچ یک از نیروهای مسلح، اطلاعی از سلاح‌های میکروبی نداشتند).
۴. اطلاعاتی راجع به انگیزه‌های طرف مقابل و به ویژه کشورهای خلیج [فارس] و میزان آمادگی آنها برای وارد شدن به جنگ در سرزمین‌هایشان و وضعیت روانی شهروندان کشورهای خلیج [فارس].
۵. اطلاعات مفصلی راجع به وضعیت و استعداد زمین منطقه. لازم به یادآوری است که در گزارش‌های قبلی اعلام شده بود که در استعداد زمین در محور ساحلی، برای پذیرش تعداد زیادی از نیروهای زرهی ابهاماتی وجود دارد.
- این کمیته جلسات پی‌درپی تشکیل داد و طرح‌های تهیه شده در نشست‌های ویژه فرماندهی کل نیروهای مسلح، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و سرانجام تصمیمات زیر اتخاذ گردید:
- تصویب طرح‌های تفصیلی.
- اداره اطلاعات بیشترین نقاط تمرکز نیروهای انسانی متحدین را مورد پیگیری قرار دهد و آن را به عنوان اولویت درجه یک مأموریت‌های اطلاعاتی تلقی کند. (بدیهی بود که آنها قصد داشتند، این اهداف را بی‌آنکه نامی از حملات میکروبی ببرند، هدف این‌گونه حملات قرار دهند).
- این طرح‌ها در زمان مقتضی، با دستور فرماندهی کل نیروهای مسلح و با در نظر گرفتن دو احتمال به مورد اجرا گذاشته شود:
۱. اگر شرایط مناسب برای تحقق پیروزی فراهم گردد.

۲. در صورت سرکوب و متوقف نمودن حمله زمینی متحدین، نیروهای ما خود را برای حمله متقابل گسترده بنا بر طرح‌ها و هرگونه تعدیل احتمالی بعدی آن آماده می‌سازند.

• رمز [عملیات] «روح الفتوح» در نظر گرفته شود.

با توجه به اینکه روند فزاینده تجمع نیروهای متحدین ادامه داشت، از همین رو اجرای این عملیات تا پیش از سرکوب حمله زمینی متحدین ملغی تلقی گردید، زیرا عراق قصد داشت از احتمال شکست آن پرهیز نماید و فرصت زمانی کافی برای دستیابی به مانورهای سیاسی هدفدار فراهم گردد. ولی تدابیر لازم برای اجرای فوری آن، باید به محض شکست و درهم کوبیدن حمله زمینی متحدین، اتخاذ گردد تا از آن پس، توقف متحدین به عقب‌نشینی سریع آنها تبدیل گردد و به شکست آنها منجر شود.

مشاهده می‌شود که ارزیابی اشتباه، یک ویژگی مشخص رئیس رژیم عراق و تعدادی اندک از عناصر پیرامون او تلقی می‌شود. او فقط یک احتمال صحیح داد و آن زمانی بود که گفت: «حمله زمینی متحدین زمانی شکل می‌گیرد که نیروی هوایی آنها نیروهای زمینی ما را به صورتی نابود نمایند که امکان حرکت دادن سربازانشان فراهم گردد.» هرچند که او با استفاده از گزارش‌هایی که اطلاعات ما در اختیار وی نهاده بود به پیش‌بینی درستی دست یافته بود، ولی زمانی نسبت به آن مجاب شد که دیر شده بود. با این همه برای نجات اوضاع و تهیه طرح‌های عقب‌نشینی کاری صورت نداد.

یک نویسنده بزرگ عرب غیرعراقی تلاش نمود مقاصد و طرح‌های عراق را برای ازسرگیری پیشروی‌اش به طرف چاه‌های نفت عربستان سعودی شناسایی نماید. در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ تلاش‌های بسیاری را به کار برد، ولی یک دستور سری و مستقیم از سوی صدام همه درها را به روی او بست. این نویسنده در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳، با حقوقی معادل پنج هزار دلار در ماه به نفع مرکز پژوهش‌های نظامی صدام کار کرد و پژوهش‌ها و تحقیقاتی را که

مستقیماً به نفع صدام نگاشته شده بود، تهیه کرد. ما به عمد و با توسل به بهانه‌های تاریخی، از دادن اطلاعات به او خودداری کردیم، ولی وقتی او علائمی در زمینه امدادرسانی مخفی به رئیس رژیم عراق نشان داد، مجبور شدیم به او کمک کنیم.

ارزیابی‌های اشتباه طرف مقابل

در طرف مقابل نیز ارزیابی‌های غیرموفق و گاه اشتباهی روی داد؛ ولی اشتباهات خطرناکی نظیر آنچه که رژیم عراق آفرید، نبود. مثال‌های چندی را در اینجا بیان می‌کنم:

۱. در تاریخ ۶ اوت ۱۹۹۰، قطعنامه ۶۶۱ صادر شد و طی آن مجازات‌های تجاری و فراگیری بر عراق تحمیل گردید. چنانچه این قطعنامه پیش از این و یا در حال حاضر و یا بعدها به صورت جدی و قاطع اجرا می‌گردید، رژیم به هیچ وجه نمی‌توانست به حاکمیتش ادامه دهد.

تولیدات محلی، فقط مقدار بسیار کمی از نیازهای اساسی، غیر از نفت را تشکیل می‌دهد. بستن سفت و سخت مرزها از طریق اتخاذ موضعی روشن در برابر مسئولیت کشورهای پیرامون عراق، می‌تواند به ایجاد کمبود بسیار سریع کالا منجر شود. برای مثال مقادیر احتیاطی و انبار شده لاستیک اتومبیل در دو بخش عمومی و خصوصی، فقط برای چند ماه کفاف می‌داد و تولید محلی بسیار ناچیز و از نوع ساده بود و فقط برای ده درصد از خودروهای مهم کفایت می‌کرد. هیچ چیز را نمی‌توان از طریق قاچاق و غیر مجاز از سوی برخی از کشورها و یا برخی از جنبش‌های کردی، بنابه دلایل صرف مالی، به عراق وارد کرد. اگر تحریم فقط در مورد همین نوع کالاها اجرا شود، می‌تواند به پیامدهای زیر منجر شود:

الف) یک سال پس از اجرای چنین تحریمی، کلیه جابه‌جایی‌های گسترده نظامی به صورت فراگیری متوقف می‌گردد.

ب) هزینه‌های نقل و انتقال شهری به سطح بسیار وحشتناکی می‌رسد و به دنبال افزایش هزینه‌های جابه‌جایی، قیمت کلیه مواد غذایی و مصرفی نیز شدیداً افزایش می‌یابد.

ج) ایجاد مانع و مشکل در سر راه پیوستن نظامیانی که به مرخصی رفته‌اند (اعم از افسر، درجه‌دار و افراد مختلف نظامی) و بازگشت آنها به یگان‌های نظامیشان. (در این صورت قدرت رزمی عراق به صورت پی در پی و شگفت‌انگیزی کاهش می‌یابد.)

د) در چنین شرایطی زمینه‌های سرنگونی آشکار می‌گردد. آنگاه نیروهای مسلح با مشاهده علائم آشکار و قاطعی دال بر وجود تمایل به سرنگونی صدام، دست به انقلاب خواهند زد.

ه) اگر ارتش به حرکت درنیاید، یک انقلاب مردمی بزرگ روی خواهد داد. در این صورت کشورهای بزرگ می‌توانند با ایجاد یک خط معارض میهن‌پرست فعال، به منظور رهبری این مرحله، برای کنترل اوضاع گام بردارند. تجربه نشان داده است که کشورهای پیرامون عراق نمی‌توانند برای مقابله با یک اقدام جدی، به منظور سرنگونی صدام کاری انجام دهند. ولی عدم اجرای جدی قطعنامه، از طریق ملایمت به خرج دادن در برابر برخی از طرف‌ها سبب گردیده است، تا جنبه‌های مهمی از این قطعنامه از محتوا تهی گردد. در این صورت اگر اعمال مجازات‌ها شیوه دیگری به خود گیرد، آنگاه می‌تواند به جلوگیری کلی صادرات عراق و محروم نگه داشتن رژیم از دستیابی به ارز و همچنین جلوگیری از واردات نظامی و فنی و برخی از تجهیزات حساس منجر گردد و این معادله شکل مطلوب به خود می‌گیرد. به عبارت دیگر، ذخایر ارزی موجود در خزاین رژیم مصرف می‌گردد، بر قیمت‌ها افزوده می‌شود و ارزش پول محلی رو به کاهش می‌گذارد. (البته این آثار منحصر به دوره حاکمیت رژیم است.) ما مشاهده می‌کنیم که رژیم عراق برای جلوگیری از کاهش فزاینده قیمت دینار، از وارد نمودن صدها نوع کالای مصرفی و حتی مواد غذایی جلوگیری

به عمل آورده است. این نشان می‌دهد که اگر اجرای تحریم‌ها، به صورت قاطع دشوار باشد (که البته این فرضیه‌ای است محدود و نباید به آن عمل شود). پس بهتر است رژیم را از امکان صادر کردن مواد و کالا، به منظور دستیابی به ارز، در محدودیت نگه داشت. بسیاری، و از جمله ژنرال کالین پاول وقتی می‌گفتند که اعمال مجازات‌های اقتصادی، به تنهایی می‌تواند صدام را مجبور به عقب‌نشینی از کویت نماید، درست تشخیص داده بودند. حتی می‌توان گفت که اعمال مجازات‌های قاطع و اجرای قاطعانه آن، می‌تواند به سرنوشتی سریع صدام منجر شود؛ بی‌آنکه نیازی به هواپیما و پشتیبانی نظامی و صرف اموالی برای برخی مجموعه‌های اندک از معارضین عراقی باشد. با این همه، عدم اجرای قاطعانه مجازات‌ها، سبب گردید تا ارزیابی‌های فوق، اشتباه از آب درآیند و لازمه به بارنشستن آنها صرف زمانی طولانی باشد. بدون تردید تلقی مجازات‌های اعمال شده در «کوبا» به عنوان ملاک و معیار شکست تحریم‌ها، از پایه و اساس یک مقایسه اشتباه می‌باشد. زیرا «کوبا» در معرض مجازات‌های یک‌جانبه قرار داشت، نه مجازات‌های فراگیر بین‌المللی.

۲. هنگامی که شوارتزکف و همچنین فرمانده نیروهای انگلیسی در جنگ دوم خلیج [فارس] یادداشت‌هایشان را منتشر نمودند، صدام در جریان جزئیات آنها قرار گرفت و به فرماندهی کل نیروهای مسلح فرمان داد تا آنها را تکثیر کنند و در اختیار افسران عالی‌رتبه ارتش قرار دهند تا به نوبه خود پاسخ گویند. به پیوست دستورالعمل صدام، لیستی از اسامی افسرانی که باید درباره کتاب‌ها اظهار نظر کنند، نیز ارسال شد. من پاسخ بسیار خلاصه‌ای را ارسال کردم؛ زیرا بیان صریح نظراتم غیرممکن بود. بسیار سخت و حتی می‌توان گفت که از نظر تاریخی دردسرآفرین است که انسان ادعاهایی را بنویسد، که بعداً به منظور ستایش و تمجید از صدام طاغوتی و موضع‌گیری‌های (تاریخی و رهبری) او بازنویسی شود و آن‌گونه که در حال حاضر حقایق را بیان و در تاریخ ثبت

می‌کنم، نباشد. رژیم صدام، از آنچه که فرماندهان درباره کتاب‌ها نوشتند، هیچ استفاده‌ای نکرد. فقط در پایان ۱۹۹۶، یعنی زمانی که روزنامه «القبس» اقدام به انتشار ۲۹ قسمت پی‌درپی از کتابم، تحت عنوان «شکست‌های صدام» نمود، این رژیم دستور داد تا یک کمیته عالی‌رتبه، متشکل از وزیر دفاع و تعدادی از فرماندهان عالی‌رتبه و نویسندگان تشکیل گردد. وظیفه این کمیته تهیه کتابی به نام «دماء فی الجھراء» بود.

شوارتزکف می‌گوید که آنها همگی اطمینان داشتند که عرض اندام آمریکا در عربستان سعودی، عراق را به عقب‌نشینی وادار و ارائه پیشنهاد برای سازش وادار خواهد نمود. وی از کالین پاول چنین نقل قول نموده است که: «فکر نمی‌کنم که برای آزادی کویت وارد جنگ شویم؛ بلکه فقط در صورتی که مجبور شویم، برای نجات عربستان وارد جنگ خواهیم شد.»

صدام با دستخط خودش، روی نسخه‌ای [از یادداشت‌های شوارتزکف از خلیج فارس] که اینک در دفتر سرپرستی فرماندهی کل نیروهای مسلح آرشیو شده است، چنین پی‌نوشت کرده بود: «تمام انتظارات و دیدگاه‌های منطقی حاکی از آن بود که امریکایی‌ها آمادگی ورود به جنگ، به خاطر کویت را نداشتند، ولی برخی از حکام عرب، آنها را تشویق به جنگ کردند. اینها تاوان سنگینی را پس خواهند داد... ما تصور می‌کردیم که هدف نهایی از تجمع نیروها چیزی جز عرض اندام نمی‌باشد.»

ارزیابی آمریکا آن بود که عرض اندام می‌تواند عراق را به عقب‌نشینی وادار کند، ولی این ارزیابی هدف نبود؛ زیرا اگر در یک مرحله کوتاه و برای شرایطی بود که صدام احساس قدرت کند، دیگر ارزیابی نظری مناسبی تلقی نمی‌شد. این ارزیابی با ارزیابی رژیم، تداخل پیدا کرد. رژیم تصور می‌کرد که تجمع نیروها از حیث هدف و ابزار، صرفاً برای عرض اندام است. از همین رو، هدف اولیه، یعنی عرض اندام، با شکست مواجه شد و منجر به شکست اهداف دیگر گردید.

۳. اندیشه اشغال یک شهر در غرب عراق: طرحی از سوی برخی از محافل امریکایی، به منظور اشغال یک شهر در غرب عراق و سازش با رژیم عراق، به منظور عقب‌نشینی از کویت، در مقابل عقب‌نشینی متحدین از این شهر مطرح گردید. من نمی‌دانم که این اطلاعات چگونه به دست ما رسید و هدف از رساندن این اطلاعات چه بود. به هر حال ستاد کل نیروهای مسلح و اداره کل اطلاعات ارتش موظف شدند، این اطلاعات را مورد بررسی قرار داده، تا احتمالات مربوط به جدی بودن این فکر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

چه روش‌هایی ممکن بود در پیش گرفته شود و کدام شهرها ممکن بود هدف این عملیات قرار گیرند؟ پس از انجام تحقیقات و بررسی‌های دقیق، درخصوص محورهای پیشروی، شهرهای «الانبار» و «کربلا» در غرب عراق، مورد توجه قرار گرفتند. موقعیت شهر «الانبار» خطرناک‌تر بود، زیرا:

- وجود مسیرهایی باز و خالی از نیرو (غیر از نقاط کنترل سبک) که مستقیماً به شهر مرتبط می‌شوند.

- وجود یک جاده زمینی جدید (بزرگراه) که این شهر را به یک نقطه نزدیک به مرز مرتبط می‌سازد. (این جاده، به وسیله جاده مناسب دیگری به اردن مرتبط می‌شود).

- این شهر در مسیر تنها جاده بین‌المللی، که از طریق اردن به جهان راه دارد، قرار گرفته است.

- وجود پایگاه‌های هوایی در برابر این شهر و در شهر پستی آن؛ شامل فرودگاه «الولید» در منطقه «H3»، پایگاه هوایی «H3»، پایگاه هوایی «حبابیه»، پایگاه هوایی «الهضبه» و پایگاه هوایی «القادسیه»، تسهیلات فراوانی در اختیار نیروهای زمینی و هوای قرار می‌دهند و امکان ایجاد پایگاه‌های هوایی پیشرفته را فراهم می‌سازند.

- این شهر به بغداد نزدیک است. (حدود ۱۰۰ کیلومتر با بغداد فاصله دارد).

• اشغال این شهر می‌توانست بازتاب ویرانگری برای رژیم صدام در پی داشته باشد، زیرا:

اولاً، پایتخت عراق یعنی بغداد را در معرض تهدیدهای جدی و نزدیک قرار می‌داد.

ثانیاً، به مناطق نفوذ واقعی در قدرت رژیم، شامل: بغداد، سامراء، تکریت، فلوجه و موصل نزدیک بود. این مسئله امکان برپایی انقلاب را در مناطق و محورهای فراهم می‌آورد که نه اعراب و نه غربی‌ها، از روی دادن آن در این منطقه واهمه‌ای ندارند. خارج شدن این شهرها از چنگ صدام، به معنی پایان سریع کار وی می‌باشد.

• فقدان نیروهای اضافی برای دفاع از این شهر. (چون وضعیت استقرار نیروهای عراق به گونه‌ای است که برای دفاع مستقیم از کویت، آمادگی دارند).
• با وجود اینکه رژیم صدام، انتظار حمله سوریه به شهرهای موصل و الانبار را که دو شهر اصلی در برابر سوریه می‌باشند، نداشت، ولی دچار این نگرانی شده بود که ممکن است با پشتیبانی هوایی غربی‌ها، این مأموریت به نیروهای سوریه واگذار گردد تا به منظور ایجاد شکاف در صفوف حزب بعث و جذب عناصری از آن و ترغیبشان به انقلاب علیه صدام، در مناطق دیگر وارد عمل شوند.

• بعید تلقی شدن این طرح به صورت سریع از سوی فرماندهی مرکزی امریکا یک اقدام صحیح نبود؛ بلکه چنانچه به صورت جدی به مورد اجرا گذاشته می‌شد، به سرعت می‌توانست به ایجاد تحوّل و آشفتگی فراگیر منجر شود. انقلاب، در مرکز عراق آغاز می‌شد و نیروهای عراقی مجبور به عقب‌نشینی از کویت می‌شدند. این امکان نیز وجود داشت که مدت حمله هوایی متحدین، به یک هفته کاهش یابد و صدام به سرعت سرنگون گردد و بدون مواجهه با مانع قابل توجهی و یا بدون خدشه‌دار نمودن معادله امنیتی منطقه‌ای و با حداقل زیان‌ها، علت اصلی مشکلات از میان برود.

تصمیم آتش‌بس

تصمیم به توقف جنگ، پیش از سرنگونی صدام، موجی از واکنش‌های مختلف را به دنبال داشت. هرگاه که بر دردها و رنج‌های عراقی‌ها افزوده می‌گردد، آنان می‌پرسند: «چرا جنگ را تا سرنگونی او ادامه ندادند؟» و هنگامی که تهدیدهای جدیدی از جانب صدام شکل گرفت، مردم خلیج [فارس] می‌پرسند: «چرا جنگ را متوقف کردند؟» و هرگاه که زمان می‌گذشت و دنیا شاهد بحران‌های جدیدی می‌شد، باز همه از خود می‌پرسیدند: «چرا جنگ را متوقف کردند؟ آیا چنین اقدامی صحیح بود؟ آیا موازنه موجود، یک موازنه دقیق بود؟ آیا ارزیابی اوضاع صحیح بود؟»

امریکایی‌ها در توجیه تصمیم خود، جهت متوقف کردن جنگ دلایل زیر را مطرح می‌کنند:

- ترس از درهم شکستن اتحاد بین‌المللی و عربی.
- پرهیز از وارد آمدن زیان‌های بیشتر انسانی به نیروهای متحدین.
- اقدام متحدین در زمینه بیرون راندن صدام از کویت، که از سوی سازمان ملل متحد این اختیارات به آنها داده شده بود.
- پیچیده بودن پیشروی نیروها به سمت بغداد.
- دشوار بودن دستیابی به صدام.
- پرهیز از ایجاد خلأ سیاسی.
- نیروهای عراقی متحمل زیان‌های سنگینی شدند و آنها که باقی ماندند، تعداد قابل توجهی نبودند.
- ملت عراق و نیروهای مسلحش، ابتکار عمل را تا سرنگونی صدام به دست خواهند گرفت.
- خطری که کشورهای خلیج [فارس] را تهدید می‌کرد، از بین رفته بود.
- صرفه‌جویی در هزینه‌های مالی.
- پیامد فشارهای روانی و انسانی.

اما طرف‌های دیگر، دیدگاهی متفاوت دارند:

- برخی از آنها بر این باورند که صدام را برای تهدید گهگاه خلیج [فارس] نیاز دارند.
- برخی می‌گویند که وجود ایران، مستلزم عدم نابودی نیروهای عراقی است.
- برخی نیز بر این باورند که اتخاذ چنین تصمیمی به خاطر واهمه از حاکمیت جریان‌های تند شیعه در عراق بوده است.
- برخی تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند متحدین برای نابودی عراق با صدام تبانی کرده بودند.
- برخی از عراقی‌ها، کشورهای خلیج [فارس] را متهم می‌کنند.

هرکس از عینک خاص خود به این موضوع می‌نگرد. این مسئله به دلیل بی‌دقتی است.

آخرین تصمیم

ساعت ۵ صبح روز ۱۹۹۱/۲/۲۸، من از طریق رادیو لندن به سخنرانی رئیس‌جمهور امریکا جورج بوش گوش دادم. او اعلام کرد که از ساعت ۸ صبح، زمانی که از آغاز جنگ زمینی ۱۰۰ ساعت می‌گذرد، آتش‌بس برقرار خواهد شد. من خیلی زود با قرارگاه مقدم فرماندهی کل نیروهای مسلح در «هیره» تماس گرفتم و با وزیر دفاع، ارتشبد ستاد سعدی طعمه و رئیس ستاد مشترک ارتش، ارتشبد ستاد حسین رشید التکریتی و سپهبد ستاد سلطان هاشم احمد معاون عملیات ستاد مشترک ارتش (که در حال حاضر وزیر دفاع می‌باشد) تماس گرفتم، تا این تصمیم را به اطلاع آنها برسانم و آنها نیز به نوبه خود، منتظر دریافت تصمیمات بعدی باشند.

جنگ در زمان تعیین شده متوقف گردید، ولی هلی‌کوپترهای «آپاچی» به نابودسازی تعدادی از تانک‌های ما روی جاده‌ها و یا روی تانک‌برها، تا یک یا دو روز بعد از این تاریخ، همچنان ادامه می‌دادند. حملات هوایی علیه یگان‌های لشکر «مدینه منوره»، در هنگام عقب‌نشینی آن و دور از خط تماس تداوم یافت.

شوارتزکف می‌گوید: «ما پیامدهای این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دادیم. ما مخالف اندیشهٔ رها کردن هرگونه تجهیزات عراقی و به ویژه تانک‌های تی ۷۲ وابسته به گارد ریاست جمهوری بودیم. زیرا دیر یا زود این تانک‌ها بار دیگر برای اهداف پلید به کار گرفته خواهند شد. ولی ما از دیدگاه نظامی صرف و یا از دیدگاه هم‌پیمانان عربمان نگران نبودیم؛ زیرا جمع و جور کردن حتی یک لشکر فعال از میان باقیمانده تجهیزات متروکه، مستلزم استفاده از زمانی طولانی برای عراق بود. تجهیزات عراق در شرایط هرج و مرج قرار داشتند. بسیاری از آنها از وضعیت نگهداری خوبی برخوردار نبودند و قطعات یدکی لازم داشتند. شوروی [سابق] از تحویل دادن قطعات یدکی به آنها خودداری کرده بود.

عراقی‌ها نمی‌توانند خیلی راحت نیروها و تانک‌ها را به همراه هم جمع و جور کنند؛ به گونه‌ای که بتوانند بگویند ما دو لشکر در اختیار داریم. آنها نیازمند سال‌ها وقت برای جمع و جور کردن و آموزش یگان‌های کوچک و سپس گروهان‌ها و گردان‌ها و غیره هستند. چنین کاری با توجه به هرج و مرجی که با آن رودررو هستند، مستلزم پنج تا شش سال زمان می‌باشد.»

شوارتزکف می‌افزاید: «بارها بعد از آغاز جنگ تأکید کردیم که ایالات متحده برای از بین بردن صدام تلاش نخواهد کرد و رئیس‌جمهور بوش این مسئله را نیز خاطرنشان ساخته است. این گفته در چارچوب خود صحیح است. در صدر اهدافی که ما دنبال می‌کردیم، پناهگاه‌هایی بود که می‌دانستیم او به اتفاق فرماندهان عالی‌رتبه‌اش برای ادارهٔ فعالیت‌ها به آنجا پناهنده خواهد شد. با توجه به سیستم فرماندهی و کنترل شدید مرکزی عراق، صدام در زمرهٔ نظریه‌پردازان نظامی و مرکز ثقل دشمن تلقی می‌گردید. من یقین دارم که اگر ما تصمیم به تهاجم به کل عراق و اشغال بغداد می‌گرفتیم، اتحادی که مصرانه در صدد حراست از آن برآمده بودیم، از هم می‌پاشید. به همین اندازه یقین دارم که تنها نیروهایی که در چنین عملیات نظامی شرکت می‌کردند،

فقط انگلیسی و امریکایی بودند... من اطمینان دارم که ما اگر کل عراق را نیز اشغال می‌کردیم، همچون دیناسوری بودیم که در یک گودال غرق می‌شدیم. ما مجبور می‌شدیم هزینه‌های اشغال عراق را متحمل شویم و این دردسری است که فکر نمی‌کنم مالیات‌دهندگان امریکایی آمادگی تحمّل آن را داشته باشند. با وجود آنچه که ما در فیلم‌های رامبو مشاهده می‌کنیم، دستگیری فردی مثل صدام و سپردن او به دادگاه، مأموریت آسانی نیست و من اطمینان دارم حتی اگر ما کل عراق را اشغال کنیم، نمی‌توانیم صدام را در آن پادگان مسلّح بزرگی که نامش عراق است بیابیم...»

در همین هنگام ژنرال پیتز، فرمانده نیروهای انگلیسی در خلیج [فارس] نیز می‌گوید که پیشروی به سمت بغداد با دشواری‌ها و پیامدهای ناشی از ایجاد خلأ سیاسی همراه است.

آخرین تصمیم نظامی که اتخاذ گردید، صدور مجوز حرکت هلی‌کوپترهای مسلّح در نقاط مختلف عراق (پیش از تعیین مناطق ممنوعه پروازی) بود. ژنرال شوارتزکف گفت که هنگامی که مجوز پرواز هواپیماها در فضای عراق برای جابه‌جایی فرماندهان و مقامات عراقی، به دنبال نابود شدن پل‌ها صادر می‌گردید و به صورت غیرمستقیم هلی‌کوپترهای مسلّح نیز چنین مجوزی دریافت می‌کردند، ما اندکی تأمل می‌کردیم. با وجود اینکه من اعتقاد دارم که این تصمیم به عمد برای سرکوب و نابودی انتفاضه [قیام مردم عراق] اتخاذ نگردید، ولی اطلاعات موجود در هنگام آغاز قیام بسیار محدود بود. هلی‌کوپترهای مسلّح برای عملیات نظامی، بازگرداندن نفوذ رژیم را آسان نمود. در حالی که نیروهای زرهی و مکانیزه، نقش اساسی را به این منظور ایفا نمودند.

در ارزیابی اوضاع، صدور هر گونه حکمی بسیار دشوار بود. همچنین نادیده گرفتن دیدگاه‌ها و توجیهات و یا مردود شمردن برخی از اتهامات نیز دشوار بود. به این ترتیب بازگشت به واقعیت‌ها و به داوری گرفتن آنها به منظور دستیابی به یک پاسخ قابل قبول، اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. از جمله این واقعیت‌ها چنین است:

۱. غرب و تعدادی از کشورهای خلیج [فارس]، تمایل شدیدی به نابودی سلاح‌های کشتار جمعی عراق داشتند. یکی از مهم‌ترین دلایل این بود که این سلاح‌ها در دست فرد جسوری قرار داشت. صدام می‌توانست سیاست متوازنی را در پیش گیرد و از تحریک دیگران بپرهیزد، به این ترتیب قدرت خود و روابط برادرانه عربی را نیز حفظ نماید و از پشتیبانی غربی پیشین، برای گسترش روابطش بهره‌برداری نماید. او می‌توانست از کشیده شدن به دنبال موضع‌گیری‌های تشنج‌آمیز پرهیز نماید. بنابراین صدام مسئول اتفاقی است که افتاد.

۲. هنگامی که نیروهای آمریکایی تجمع خود را در خلیج [فارس] تکمیل کردند، دیگر آمادگی پذیرش عقب‌نشینی عراق، بدون دستیابی به پاداش متقابل را نداشتند. چنین تاوانی می‌توانست، نابودی سلاح‌های کشتار جمعی باشد و اگر برخی از مجازات‌های اقتصادی محدود نیز به آن اضافه می‌گردید، رژیم آنها را هم نابود می‌کرد. اگر وضعیت به این منوال سپری می‌شد، در مقایسه با مصیبت‌هایی که دامنگیر عراق می‌شد، این روش در مقایسه با دیگر روش‌ها صحیح‌تر به نظر می‌رسید و هیچ‌گاه ملت و ارتش عراق، متحمل هیچ‌گونه مسئله روانی نمی‌شدند؛ بلکه تمام مسئولیت‌های تاریخی بر عهده خود صدام قرار می‌گرفت.

۳. وارد کردن ضربه‌ای وسیع به عراق، در صورت عقب‌نشینی از کویت، پیش از آغاز جنگ، یک راه‌حل قابل قبول نبود؛ شاید محال بود. به این ترتیب امکان حفظ نیروی سنتی و تأسیسات حیاتی فراهم می‌شد. (البته به استثنای آنچه که در محدوده نابودی کامل قرار می‌گرفت).

۴. مجازات‌های اقتصادی به تنهایی می‌توانست برای مجبور کردن صدام به عقب‌نشینی و در معرض سرنگونی قرار دادن وی کافی باشد. البته مشروط به اینکه به صورت کامل اجرا گردد. ولی اجرای آن به شیوه‌ای که عملی گردید، مستلزم سپری شدن زمانی طولانی بود. بنابراین اکتفا کردن به این روش، به منظور وادار ساختن او به عقب‌نشینی، یک راه‌حل غیرقابل قبول می‌نمود.

۵. این نیروی هوایی بود که وضعیت را به نقطهٔ سرنوشت‌سازی رساند و بعد نوبت نیروی زمینی فرا رسید، تا از نتایج حاصله بهره‌برداری نماید. به طور قطع معادلهٔ موجود یک معادلهٔ نابرابر بود.

۶. غرب، اعراب و عراقی‌ها، اشتیاق فراوانی برای کشتن صدام داشتند. هدف قراردادن کاخ‌ها و قرارگاه‌های او نشانهٔ آشکاری بر تمایل به نابودی او می‌باشد، ولی کشته نشدن وی به معنای عدم تمایل امریکا برای کشتن او نبوده است. رهبری سیاسی و فرماندهان نظامی، همه و همه، سالم از این جنگ خارج شدند و حتی یک افسر عالی‌رتبه با درجه‌ای بالا و مهم کشته نشد. من به خاطر ندارم که حتی فرماندهٔ یک لشکر و یا مدیر یک رسته و حتی یک افسر از ۱۰۰ افسر اطلاعات در بغداد کشته شده باشند. علت نیز آن بود که قرارگاه‌ها، پیش از آغاز حمله، در زمانی مناسب تخلیه شدند و در مناطق مسکونی بغداد مستقر گردیدند.

۷. توقف جنگ صرفاً به خاطر اهداف انسانی صورت نگرفت. اگر چنین عاملی وجود داشته باشد، بدون تردید در پایین‌ترین درجه قرار دارد.

۸. چنانچه جنگ پس از بیرون راندن صدام از کویت، برای چند روز دیگر ادامه پیدا می‌کرد، درهم‌شکسته شدن ائتلاف متحدین در مقابل سرنگونی صدام یک مشکل مهم تلقی نمی‌شد.

۹. نگرانی از احتمال شکل‌گیری نبردهای خونین، در صورت تداوم پیشروی نیروهای متحدین در داخل خاک عراق، یک نگرانی به جا و قابل قبول نیست. زیرا هیچ کس آمادگی جنگیدن در دفاع از صدام را نداشت. وضعیت در اینجا، با آنچه که در زمان انتفاضه روی داد متفاوت است. علاوه بر اینها شعله‌ور شدن آتش قیام در شمال و جنوب بیانگر آن است که عراق به منزلهٔ پادگان بزرگی برای صدام تلقی نمی‌شود و صدام مجبور به فرار و پنهان شدن و یا خودکشی و کشته شدن می‌شد. آخرین احتمال، یعنی کشته شدن، صحیح‌تر از دیگر احتمالات است. صدام از اینکه متحدین جنگ را به منظور پیشروی به طرف بغداد ادامه دهند، شدیداً نگران بود و در اوج جنگ زمینی این نگرانی در چهره و

گفتارش به صورت جدی آشکار گردید. وی از من پرسید: «سرتیپ عبد (سرلشکر عبد منشی فعلی‌اش) از احتمال پیشروی آنها به سمت بغداد نگران است!» من راجع به این احتمال به او پاسخ منفی دادم. در حقیقت، سؤال کننده اصلی خود صدام بود و نه عبد.

چگونه کسی می‌تواند تصوّر کند که ملت عراق و نیروهای مسلح - چنانچه به آنها امان بدهیم، یعنی آشکارا به آنها بفهمانیم که صدام مورد هدف می‌باشد - در دفاع از صدام بجنگند؟ حتی بدون تفهیم نمودن این مطلب نیز، هیچ‌کس در دفاع از او نخواهد جنگید. مگر تعداد بسیار بسیار اندکی که در واقع، در دفاع از خودشان می‌جنگند و چه بسا نیز ترجیح دهند که تسلیم شوند.

صدام با استفاده از تعداد زیادی نگهبان از خود حفاظت می‌کرد و هنوز با تعداد بیشتری چنین می‌کند. آیا این نشانه آن نیست که او به خوبی می‌داند که مردم او را نمی‌خواهند.

هدف قرار دادن اسرائیل به وسیله موشک و سردادن فریاد «زنده باد فلسطین» موجب تمسخر و خنده عراقی‌ها شد؛ زیرا آنها از حقیقت امور آگاهی داشتند. آنها می‌دانستند که این کار بهانه و فریبی بیش نیست. علاوه بر آن رابطه فلسطین با حمله به کویت چیست؟!

۱۰. متوقف نمودن جنگ معلول علل مختلفی بود. از جمله این علل چنین است:

الف) ارزیابی اشتباه: رژیم صدام نمی‌توانست برای مدتی طولانی روی پای خود بایستد و به سرعت سقوط می‌کرد.

ب) امکان سازماندهی مجدد نیروها تا پیش از پنج یا شش سال، آن هم به صورت محدود فراهم نبود. بدون تردید نیروهای عراقی متحمل ضربات ویرانگری شده بودند. در یکی از لشکرها و قرارگاه‌های سپاه ششم، فقط ۳۵ نفر باقی مانده بودند؛ از جمله فرمانده سپاه، سرلشکر ستاد عبدالواحد شنان رئیس ستاد مشترک فعلی ارتش. نفرات باقیمانده بسیاری از لشکرها نیز به حدود ۲۲۰۰ نفر از ۱۵ هزار نفر می‌رسید. ولی باقی ماندن بیش از پنج هزار تانک و

نفربر زرهی و توپ متوسط و سنگین (به تعداد تقریباً مساوی)، امکان سازماندهی مجدد را پس از پایان قیام [مردم عراق] فراهم نمود.

(ج) برای پرهیز از تلفات انسانی بیشتر، به ویژه زمانی که صدام از کویت بیرون رانده شده بود.

(د) پرهیز از نزدیک شدن به شهرهای عراق، برای پیشگیری از جنگ تن به تن. (البته این نگرانی بجایی نبود.)

(ه) انتخاب زمان ۱۰۰ ساعت، برای اینکه نام این جنگ را «جنگ ۱۰۰ ساعته» بگذارند.

ارزیابی آنها [متحدین]، مبنی بر اینکه رژیم به سرعت سرنگون خواهد شد، مهم‌ترین و بهترین دلیل بود که منجر به توقف جنگ شد. دیگر علل در درجه دوم قرار دارند و دلایل و توجیهی تلقی می‌شوند. من بر این اعتقادم که این تصمیم، با مقدار قابل توجیهی توجیه و محاسبات اشتباه همراه بود. اگر نه، هیچ‌کس مایل نبود که صدام همچنان به عنوان حاکم باقی بماند. حالا نباید با بدبینی به گذشته نگاه کرد. بلکه باید به منظور ایجاد شرایط مناسب برای سرنگونی صدام طاغوتی تلاش جدی به عمل آورد.

ارزیابی‌های فعلی

اکنون، پس از گذشت شش سال از توقف جنگ گسترده نظامی، لازم است بار دیگر گذشته را مورد ارزیابی قرار دهیم. ما باید نکات ثابت و علل آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. به این منظور:

- رژیم همچنان بر تداوم خط مشی ویرانگری خود اصرار می‌ورزد.
- هنوز در موضع‌گیری امریکا در قبال این رژیم ثبات وجود دارد.
- کشورهای محاصره‌کننده هنوز دیدگاه سابق خود را نسبت به این رژیم دنبال می‌کنند.
- انزوای بین‌المللی رژیم هنوز ادامه دارد.
- روند دور شدن مردم از رژیم در داخل کشور کماکان ادامه دارد.

وضعیت رژیم

. هنوز رژیم، در صورت یافتن شرایط مناسب، برای متزلزل نمودن ثبات کشورهای همسایه خود به دلیل نگرانی از انزوای فزاینده بین‌المللی و مقابله با واکنش‌های تند، از راه‌حل‌های نظامی، به عنوان بهترین شیوه برای تحمیل سلطه استفاده می‌کند. از همین رو این رژیم، هنوز یگان‌هایی را برای خود حفظ نموده که متشکل از نیم میلیون نظامی (افسر، درجه‌دار و سرباز) می‌باشند. این تعداد غیر از قرارگاه‌ها و یگان‌های تشکیلاتی است که در صورت تمایل مجدّد رژیم جهت فعال نمودن آنها، همین تعداد نیرو لازم دارند. اگر به وجود بیش از ۵ هزار دستگاه تانک و نفربر زرهی و توپ متوسط و سنگین، که در حال حاضر در اختیار رژیم می‌باشد، توجه نماییم و بر آنها سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک [میکروبی] و موشکی (کسی که تصوّر می‌کند که این سلاح‌ها از بین رفته است، اشتباه می‌کند) و تعداد قابل توجهی از کسانی که آموزش‌های نظامی دیده‌اند را اضافه کنیم، یک رژیم جسور را می‌بینیم و می‌توانیم به حجم خطر و تهدیدی پی ببریم که منطقه را تهدید می‌نماید.

. همه اینها وابسته به وضعیت اقتصادی است. محاصره اقتصادی خطرناک‌ترین تهدیدی است که رژیم با آن روبرو است. رژیم به دلیل محاصره اقتصادی مجبور شده تا نشان دهد، کمتر به دنبال سیاست‌های جسارت‌آمیزی همچون سیاست‌های گذشته می‌باشد؛ تا شاید ترحم دیگران را برای پایان دادن به مجازات‌ها برانگیزد. پایان دادن به مجازات‌ها، حتّی اگر به اندازه دستیابی رژیم به ارز باشد، صفحه جدیدی از سیاست‌های خشونت‌آمیز رژیم را باز خواهد کرد که نه منطقه و نه جهان، تا پیش از این به چشم خود ندیده‌اند. ولی نباید به مجازات‌های اقتصادی به عنوان هدف نهایی نگریست. بلکه باید از آنها به عنوان یک ابزار کمکی، برای سرنگونی صدام استفاده نمود. البته به این منظور باید یک رویه روشن در پیش گرفت و گرنه شک و تردیدها، جنبه خطرناکی خواهند یافت.

• اولویت‌ها و ویژگی طرح‌هایی که رئیس رژیم، پس از پایان جنگ خلیج [فارس] اعلام نمود و آنها را به منزله برنامه‌هایی که نمی‌توان از آنها عدول نمود تلقی کرد، به شرح زیر می‌باشد:

۱. تداوم سیاست سلطه‌گرانه داخلی با به‌کارگیری زور: به این منظور ساختار سرویس اطلاعاتی و امنیتی، که در یک مرحله از زمان کاهش پیدا کرده بود، مورد بازسازی قرار گرفت و حجم آن بار دیگر به همان اندازه قبلی بازگردانده شد.

۲. تلاش برای درهم‌شکستن انزوا از طریق ازسرگیری مذاکرات با امریکایی‌ها، ازسرگیری روابط با اروپا، فعال نمودن رابطه با روسیه و تلاش برای درهم‌شکستن موضع‌گیری‌های منطقه‌ای از طریق:

الف) تلاش برای منزوی کردن کویت و عربستان سعودی از طریق ایجاد شکاف‌های کوچک در میان دیگر کشورهای خلیج [فارس].

ب) تلاش برای کاهش بار دشمنی با ایران. (البته این اقدام با پیامدهای معکوس همراه خواهد شد؛ زیرا موجبات محافظه‌کاری دیگران را فراهم خواهد کرد و صدام را وادار خواهد کرد که این اقدام را در خفا انجام دهد و یک سیاست دوگانه و دوپهلو را در پیش گیرد).

ج) سیاست پنهانی نزدیک شدن به ایران و [ایجاد] تشنج تبلیغاتی به منظور پیشگیری از پیامدهای منفی آن.

د) دلجویی از ترکیه، از طریق نشان دادن اعمال سلطه نیرومند در شمال عراق، به گونه‌ای که از حضور مسلحانه هر دو جناح کردی (عراقی و یا ترکی) جلوگیری به عمل می‌آورد و ترکیه را شیفته افزایش مبادلات تجاری می‌نماید.

ه) تلاش برای ایجاد تغییر در مواضع سوریه.

و) زمزمه ارتباط مخفیانه با اسرائیل در ابعاد مختلف و استفاده از حکومت خودگردان فلسطین، به عنوان بهترین کانال تماس.

سیاست خارجی عراق از یک ماهیت مرحله‌بندی شده صرف برخوردار خواهد شد و به محض برداشته شدن تحریم‌ها، سیاست خارجی عراق شاهد

تعدیلات ریشه‌ای خواهد بود. عراق به محض تحقق دستاوردهای سیاسی اصلی، به صورت آرام دست به تغییراتی می‌زند؛ ولی نتیجه چیست؟
 . شکست آشکار در ایجاد نرمش در موضع امریکایی‌ها تا به این لحظه و شکست در کلیه ابعاد رابطه با کشورهای محاصره‌کننده.

کار به جایی رسید که روابط با اردن در اوت ۱۹۹۵، شدیداً تیره گردید. پس از آن و به دنبال اجرای قطعنامه نفت در مقابل غذا و دارو، هرچند که نشانه‌های مثبتی مشاهده شد، ولی بار دیگر با شکست‌های جدیدی مواجه شد. با این همه، سیاست فعلی این رژیم همان‌طوری که قبلاً تأکید کردم، سیاست مرحله‌بندی شده صرف می‌باشد. این رژیم به محض اجرای قطعنامه ۹۸۶ نفت در مقابل غذا و دارو، با اردن دچار تنش منفی گردید؛ زیرا از این به بعد نیاز این رژیم به اردن از اهمیت سابق برخوردار نبود. از جمله میدان‌های تنش با اردن، میدان‌های مانور بر سر قطعنامه ۹۸۶ و به شرح زیر بوده است:

- . وزیر بازرگانی عراق محمد مهد صالح سطح داروهای اردنی را پایین دانست.
- . رژیم از تکیه خود به بندر «العقبه» که روزی شریان حیاتی آن بود کاست.
- . از بازرگانان اردنی بندر «العقبه» خواسته شد تا قیمت‌های رقابتی را در نظر بگیرند.

. افزایش قیمت‌های ترجیحی نفت، به گونه‌ای که مبلغ ۷۰ میلیون دلار در سال را به خزائن اردن تحمیل می‌نماید.

این رویه برخورد با اردن، پیش از این سابقه نداشته است. تنها چیزی که رژیم می‌خواهد، تاوان سیاسی است. با وجود اینکه بعید است حالت نوسان مشاهده شود، ولی در عین حال، دریافت چنین تاوانی نیز بسیار دشوار است. همگان می‌دانند که رژیم صدام نه از حیث بین‌المللی و نه عربی و نه منطقه‌ای قابل اعتماد نمی‌باشد. همچنین همگان می‌دانند که نمی‌تواند زمانی طولانی در داخل کشور تداوم پیدا کند. در شرایطی که تعیین قیمت بالای خرید نفت فقط و فقط مخصوص اردن می‌باشد، برخورد عراق بیانگر اتخاذ یک موضع دوستانه

در کنار دیگر راه‌حل‌های قابل انتخاب از سوی رژیم نیست. موافقت سازمان ملل با صدور نفت، خارج از قطعنامه ۹۸۶ فقط و فقط مخصوص اردن می‌باشد. از همین روی متوقف نمودن این قرارداد موجب وارد آمدن ضرر و زیان به دو طرف خواهد شد. البته کشورهای دیگر می‌توانند ضررهای وارده به اردن را جبران سازند. ولی رژیم صدام مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار در سال را از دست خواهد داد و امکان پیدا کردن جایگزین نیز برای آن وجود ندارد.

با توجه به شرایط مجازات اقتصادی فعلی، این مبلغ، مبلغ قابل توجهی تلقی می‌شود. بنابراین معادله، احتمال ایجاد تحوّل در سیاست اردن کاملاً آشکار است. اگر فرض کنیم که اردن به نفع رژیم و به دلیل اوضاع اقتصادی رویه خود را تغییر دهد، شاید به تجدید نظر در روابط با کشورهای خلیج [فارس] یعنی عربستان سعودی و کویت و بروز حالت واپسگرایی در این روابط وادار شود. چه کسی در آن شرایط می‌تواند تضمین کند که صدام دست به اجرای طرح انتقام‌جویانه خود نخواهد زد؟ در آن هنگام صدام دست به یک اقدام تهاجمی خواهد زد و واردات نفت اردن را قطع خواهد کرد.

ما باید اعتراف کنیم که یک شکاف محدود در متنتهاالیه خلیج [فارس] به وجود آمده است. امارات متحده، گهگاه بنا به دلایلی که بیشتر مربوط به اوضاع امارات است، به سوی سازش با صدام می‌آید. یکی از شهروندان قطری نیز از عدی (پسر عدی) در حالی که فلج است و در بستر مرگ افتاده، عیادت می‌نماید. مطبوعات رژیم و رسانه‌های تبلیغاتی آن، تلاش نمودند تا از این عیادت و همچنین دیدار شهروندان اماراتی، که با خود کمک‌های دارویی و خوراکی به میزان ۴۰۰ هزار دلار آورده بودند، بهره‌برداری کنند. البته این فعالیت‌های تبلیغاتی واکنش‌های معکوسی را به دنبال داشت و موجبات تمسخر مردم عراق را فراهم کرد. مبلغ ۴۰۰ هزار دلار، برای کشوری که دومین گنجینه بزرگ جهانی را در اختیار دارد چه سودی خواهد داشت؟ دیدار رؤسا و پادشاهان از عراق چه شد؟ رژیم صدام تا چه اندازه بدبخت و بیچاره شده است

که مسافرت تعدادی انگشت‌شمار از مردم عادی را این‌چنین در تبلیغات خود بزرگ جلوه می‌دهد و به آن مباحثات می‌ورزد؟

با این همه پیش‌بینی نمی‌شود و انتظار نمی‌رود و بعید است که این شکاف به روزنه‌ای برای تنفس صدام تبدیل شود. ولی ما از کسانی که خواستار سازش با صدام هستند، می‌خواهیم تا تلاش نکنند که دیگران را هم به دنبال خود بکشانند. چنین تلاشی می‌تواند مردم عراق را آزردہ‌خاطر نماید و کمکی به پیوندهای ناسیونالیستی نکند.

۳. بازسازی نیروی نظامی: در مرحلهٔ اوّل اقدام به خرید قطعات یدکی به منظور راه‌اندازی تجهیزات اصلی رزمی (همچون تانک، زره‌پوش، توپخانه و هواپیما) می‌شود. علاوه بر آن رژیم صدام تلاش می‌کند تا بیشترین مقدار از سلاح‌های کشتار جمعی بیولوژیکی [میکروبی] و شیمیایی و موشکی را حفظ نماید. به این منظور رژیم یک انبار اصلی را که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی اجازه شناسایی شدن آن را نخواهد داد، همچنان برای خود حفظ خواهد نمود. رژیم بر این باور است که تحویل سلاح کشتار جمعی، به هیچ وجه نمی‌تواند به برداشته شدن مجازات‌ها و یا اجرای بند ۲۲ قطعنامهٔ ۶۸۷ شورای امنیت، در زمینهٔ ازسرگیری صادرات نفت عراق منجر گردد. علاوه بر آن رژیم با توجه به طرح‌ها و برنامه‌هایی که برای بعد از برداشته شدن محاصرهٔ اقتصادی در نظر دارد، به هیچ وجه دست از این گونه سلاح‌ها برنخواهد داشت.

۴. به اعتقاد این رژیم، حساس‌ترین و مهم‌ترین هدف، از بین بردن مجازات‌های اقتصادی می‌باشد. زیرا به این ترتیب می‌تواند به اهداف زیر جامهٔ عمل ببوشاند:

• مجبور ساختن دیگران به پابندی به سهمیه‌های نفتی‌شان و بهره‌برداری از افزایش نیاز به نفت، به منظور بالا بردن قیمت نفت.

• تلاش در کلیه زمینه‌ها به منظور افزایش سهمیهٔ عراق در صادرات نفتی:

رژیم عراق پیش‌بینی می‌کند که ظرف مدّت کوتاهی پس از برداشتن تحریم‌ها

بتواند، چهار میلیون بشکه نفت در روز صادر نماید. البته در اینجا فرض را بر این می‌گذاریم که خط لوله نفتی عراق از طریق اراضی عربستان سعودی، همچنان بسته باقی بماند. با آغاز سال ۲۰۰۰ رژیم فشار وارد خواهد آورد تا قیمت نفت را به بشکه‌ای ۵۰ دلار برساند. بدین ترتیب درآمدهای نفتی این کشور حدود ۷۰ میلیارد دلار خواهد شد. حتی اگر دریافت غرامت‌های جنگ همچنان ادامه پیدا کند، باز هم مبالغ هنگفتی در اختیار رژیم باقی خواهد ماند، تا از طریق آن بتواند برای تحقق اهداف استراتژیکش گام بردارد.

• به کارگیری ابزار مختلف فشار علیه کشورهای خلیج [فارس] به منظور نادیده گرفتن غرامت‌های جنگی و یا به تعویق انداختن آن برای پنج یا ده سال دیگر. (یعنی تا زمانی که بتواند قدرت خود را تکمیل کند).

• بذل توجه ویژه به سرویس امنیتی و اطلاعاتی، به منظور متزلزل کردن منطقه و انتقام از کشورهای عربی، که در جنگ دوم خلیج [فارس] شرکت کردند. (تصور کنیم که صدام آمادگی این را خواهد داشت که مبلغ یک میلیارد دلار در سال را به سازمان‌های سرّی در کشورهای عربی اختصاص دهد. آنگاه چه وضعیتی به وجود خواهد آمد؟!)

وضعیت داخلی رژیم

برخی از مقامات عرب فرضیه‌ها و نظریاتی پرش‌گونه، درباره میزان آمادگی مردم عراق جهت از خودگذشتگی در راه آزادی و رهایی از شر صدام مطرح می‌نمایند. برخی از آنها اراده مردم عراق را ضعیف تلقی کرده و آنها را متهم می‌نمایند که جرأت و جسارت کاری شبیه به عملیات ترور سادات، اقدامی شبیه به آنچه که در کشورهای مغرب عربی، صربستان و بلغارستان روی می‌دهد، آنچه که در زمان سقوط شاه در ایران، کشته شدن چافوشسکو، دیکتاتور رومانی و مخالفین سودانی روی داد، را ندارند. بنابراین در اینجا لازم است دست به یک مقایسه واقعی و بیان آشکار اوضاع بزنیم:

۱. نباید دیکتاتوری جنایتکارانهٔ صدام را با هر دیکتاتور یا هر رژیم دیگری در جهان، از نظر قساوت و خودکامگی، مقایسه کنیم. تصوّر کنید که چگونه ممکن است قانونی وضع شود که بر مبنای آن، هر کس که از طریق شنیدن و یا دیدن و یا خواندن مستقیم و یا غیرمستقیم، در جریان ناسزاگویی فردی علیه صدام و یا یکی از افراد خانوادهٔ او قرار گیرد و به ارگان‌های ذی‌ربط خبر ندهد، به اعدام محکوم می‌گردد؟! حال نسبت به مسائل دیگر، وضعیت چگونه خواهد بود؟!

۲. صدام از درآمدهای نفتی و کمک‌های بین‌المللی عربی و غیرعربی برای ایجاد بزرگ‌ترین سیستم سرکوب‌گرانه در جهان استفاده کرده است. او از قراردادهای امنیتی عربی، در مرحلهٔ قبل از جنگ کویت، به منظور مقابله و سرکوب معارضین استفاده نموده است.

۳. با وجود اینکه کشورهای عربی و غیرعربی پیرامون عراق به مخالفین این کشور، در مرحلهٔ بعد از تجاوز به کویت کمک‌هایی ارائه کرده‌اند، عربستان سعودی و مصر تعدادی از مخالفین را پیش از این رویداد پناه دادند. بدیهی است که تاریخ حضور معارضین عراقی در مصر، به دورهٔ عبدالناصر بازمی‌گردد. با آنکه تضادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اثرات منفی بر وحدت و بازدهی دشمنی با عراق بر جای نهاده است، هیچ طرفی مسئولیت براندازی رژیم صدام را برعهده نگرفته است. رویدادها به اندازهٔ کافی آشکارند و نیازی به توضیح ندارند. ما به صورت ریشه‌ای عکس این رفتار را در برخورد «مصر»، «اریتره»، «اتیوپی» و «اوگاندا» در برابر «سودان» و مخالفین این کشور مشاهده می‌کنیم. قطع نظر از دیدگاهی که راجع به حکومت سودان وجود دارد، مقایسهٔ سپهد عمر البشیر با جنایت‌ها و سرکشی‌های صدام درست نیست. صادق المهدی و دیگران نوعی فعالیت سیاسی آشکار و مخالفت‌آمیز را در بطن حکومت سودان دارند. آنها با سفرای بیگانه ملاقات می‌کنند. (در حالی که یک گزارش سرّی در مورد دیدار یک عراقی با یک سفیر غیرعراقی برای اعدام آن عراقی کافی است.) سخنرانی و جلساتی در داخل سودان برگزار می‌کنند و هیچ کس جلوی

صادق المهدی را برای خروج از سودان، به منظور اتخاذ تدابیر لازم برای آغاز جنگ علیه حکومت نگرفت. این در حالی بود که خویشاوندان صادق المهدی در سودان بودند و حکومت با آنها کاری نداشت. اگر چنین مسئله‌ای در عراق اتفاق افتاده بود، خویشاوندان چنین فردی اعدام یا بازداشت می‌شدند و اگر این شخص دست از فعالیت‌هایش برنمی‌داشت، تظاهر به اعدام پدرش می‌کردند!

ما ضمن این مقایسه بر این عقیده‌ایم که موضع رسمی سودان، دال بر حمایت از صدام، یک موضع کاملاً اشتباه است و حتی موجبات آزردگی مردم عراق را فراهم می‌کند. هرچند که چنین حمایتی هیچ اثری ندارد و ما دلایل آن را به خوبی می‌دانیم. پس پشتیبانی واقعی و جمعی کشورهای عربی از دشمنی با عراق، حتی اگر توسط یک طرف واحد و یا کشور واحد صورت گیرد، ولی در سطحی که بتواند رژیم را متزلزل کند، چه شد؟

آنچه که در اینجا بیان می‌کنم صرفاً از جهت مقایسه است. هنگامی که با صراحت سخن می‌گویم، به غیر از کشورهای عرب همسایه عراق، دیگر کشورهای عربی هم متهم به بی‌تفاوتی در قبال آنچه که در عراق روی می‌دهد هستند. آنها تنها به محدوده تنگ منافع کشورهاشان توجه می‌کنند و چه بسا در برابر ستمدیدگان و در کنار رژیم صدام می‌ایستند! ولی این رژیم‌ها هستند که سرانجام زیان می‌بینند.

۴. از اینها گذشته، چه کسی به اندازه مردم عراق در مسلخ آزادی، از خودگذشتگی نشان داده است؟ در شرایطی که بسیاری از اعراب، فریفته و یا فریب خورده موضع‌گیری‌های صدام هستند و یا در برابر جنایت‌های او، در حق مردم عراق، سکوت اختیار کرده‌اند؛ عراقی‌ها در حال مبارزات مستمر و خونین با صدام بوده و هستند. مردم عراق از سال ۱۹۶۸ و دقیقاً از ژانویه ۱۹۶۹ علیه او مبارزه می‌کنند...

کجایند سید محمدباقر صدر و سید عبدالعزیز البدری السامرائی؟ اینان هر دو از مراجع دینی بوده‌اند و توسط صدام اعدام شده‌اند. همچنان که صدها تن دیگر از رهبران ارشد حزب بعث و دولت و ارتش و مردم عراق اعدام شدند.

پس از گذشت یک ماه از تلاش برای ترور عدی [پسر بزرگ صدام] رژیم به صورت آشکار عبدالله فاضل السامرائی عضو شورای فرماندهی انقلاب و عضو فرماندهی کشوری و وزیر سابق عراق را ترور نمود. زیرا وی دست به اقدامات تحریک‌آمیز علیه رژیم زده بود. (دادگاه انقلاب حکم اعدام هزاران عراقی را صادر نموده است).

قیام مارس ۱۹۹۱ و حرکت مارس ۱۹۹۵ و ترور عدی (پسر صدام)، مثال‌های آشکار و با عظمتی از دلیرمردی ملت عراق است. شکل‌گیری این‌گونه رویدادها در دوره‌های مختلف، همچون سال‌های ۱۹۶۹، ۱۹۷۳، ۱۹۷۹، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۵، و ۱۹۹۶ بیانگر آن است که انقلاب و مقاومت همچنان ادامه دارد. همچنین بیانگر عظمت و اراده پایمردی تمام اقشار ملت عراق، برای تداوم راه پیروزی است.

نشانه‌های بسیار و بسیار دیگری هم وجود دارد، ولی از میان نشانه‌های واقعی موجود، مخفی شدن صدام در پشت بیشترین تعداد از محافظان شخصی در جهان است. چه چیزی او را وادار کرد تا پیوسته از جلیقه ضد گلوله استفاده کند و محل خواب و جابه‌جایی‌اش را تغییر دهد. آیا این ملت عراق نبوده که چنین کرده است؟ عراقی‌ها کابوس خطرناکی هستند که در هر لحظه از لحظات زندگی ذلت‌بار و نفرین‌شده صدام، وی را همراهی می‌کنند. صدام نیز به همین برداشت رسیده است.

کدام ملت، به اندازه‌ای که ما برای سرنگونی صدام اقدام کرده‌ایم، برای سرنگونی حاکمش اقدام کرده است؟ به طور قطع ملت عراق با تمام اقشار و امکاناتش و با تمام نهادهایش، پیمودن راه آزادی را تا سرنگونی صدام و رژیمش ادامه می‌دهد. آیا ضرورتی دارد و یا قابل قبول است که ملت عراق را به مزایده بگذاریم؟!

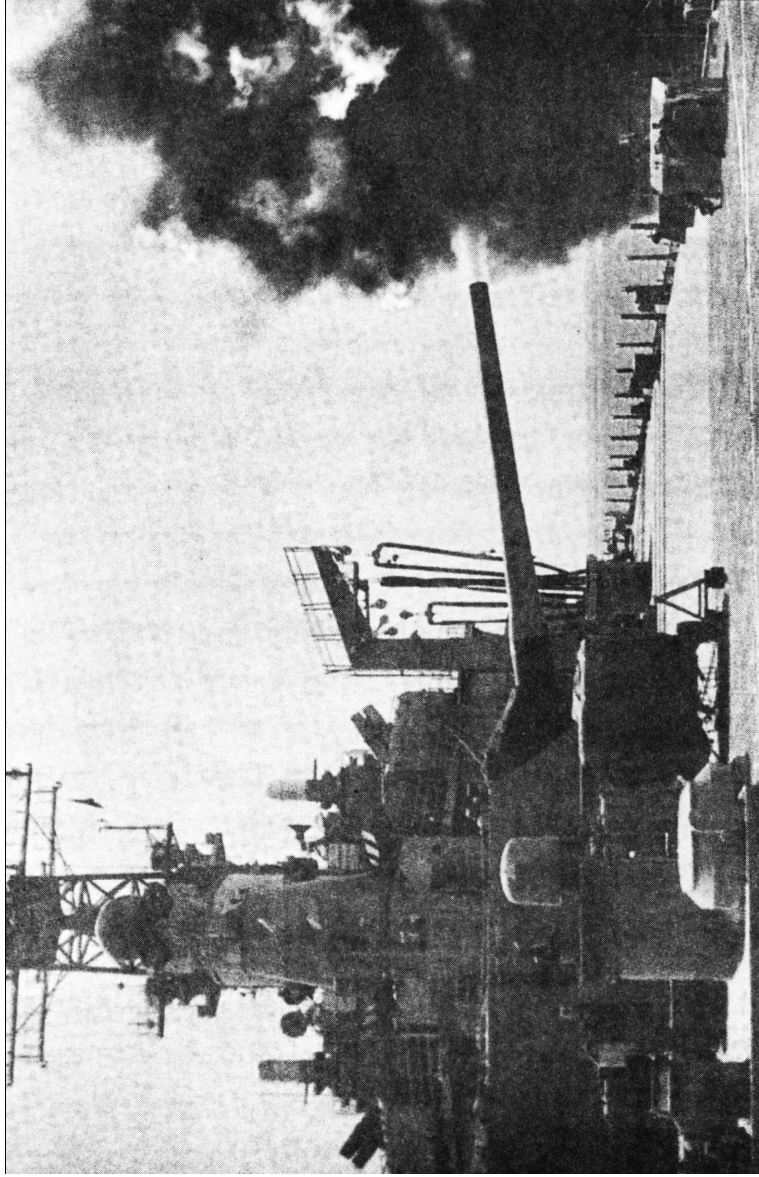
۵. نکته جالب توجه دیگری وجود دارد که مربوط به تلاش مصرانه رژیم صدام برای سرپوش نهادن بر همه فعالیت‌های انقلابی می‌باشد. رژیم صدام تنها

به فعالیت‌هایی اعتراف می‌کند که با قدرت خود را آشکار می‌سازند. صدام اگر می‌توانست ضربه وارد شده به عدی را مخفی کند، قطعاً چنین می‌کرد. همچنان که کشته شدن دو تن از رؤسای بنام دادگاه انقلاب را مخفی نگه داشته بود. اینها در ژانویه ۱۹۷۷ ترور شدند.

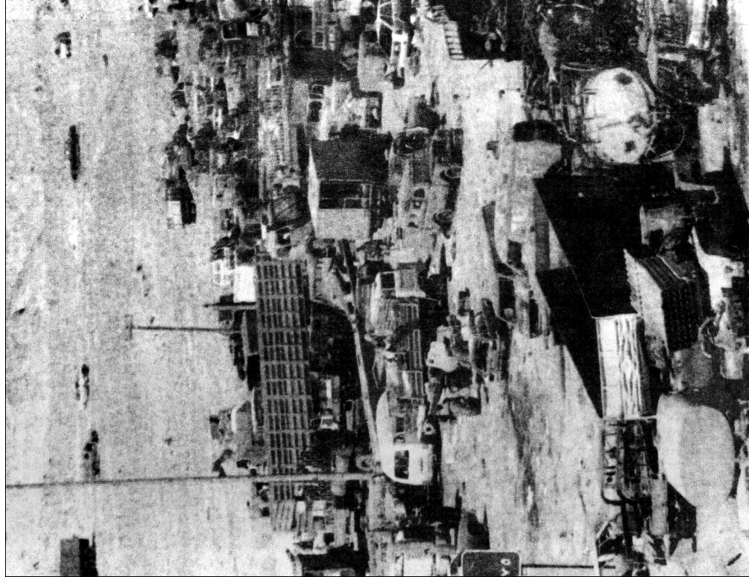
جملاتی که همچنان لازم است مورد تأکید قرار گیرد این است که: بازگشت روح زندگی به کالبد صدام برای تداوم حاکمیتش، غیرممکن شده است. همه تلاش‌هایی که به منظور مناسب نشان دادن چهره کریه او صورت می‌گیرد، با موفقیت همراه نخواهد شد؛ زیرا ملت عراق بزرگ‌تر از او و رژیمش است. ملت عراق بزرگ‌تر از تمام کسانی است که می‌خواهند زندگی را به صدام بازگردانند. زیرا خداوند بزرگ‌تر از هر چیز دیگر است.

عراقی‌ها صدام را سرنگون خواهند کرد و به طور قطع جهان با شنیدن این خبر غافلگیر خواهد شد. خداوند یاری رسان است.

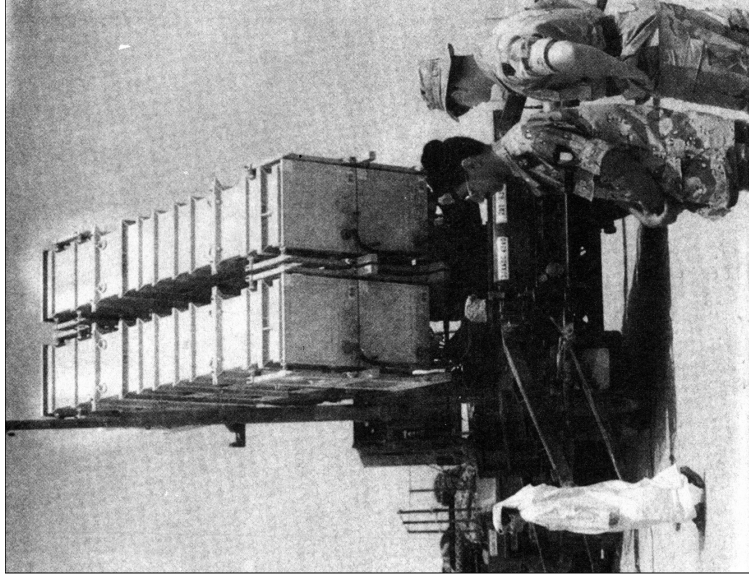
ناوگان جنگی نیروهای متحدین در حال گلوله باران نیروهای عراقی



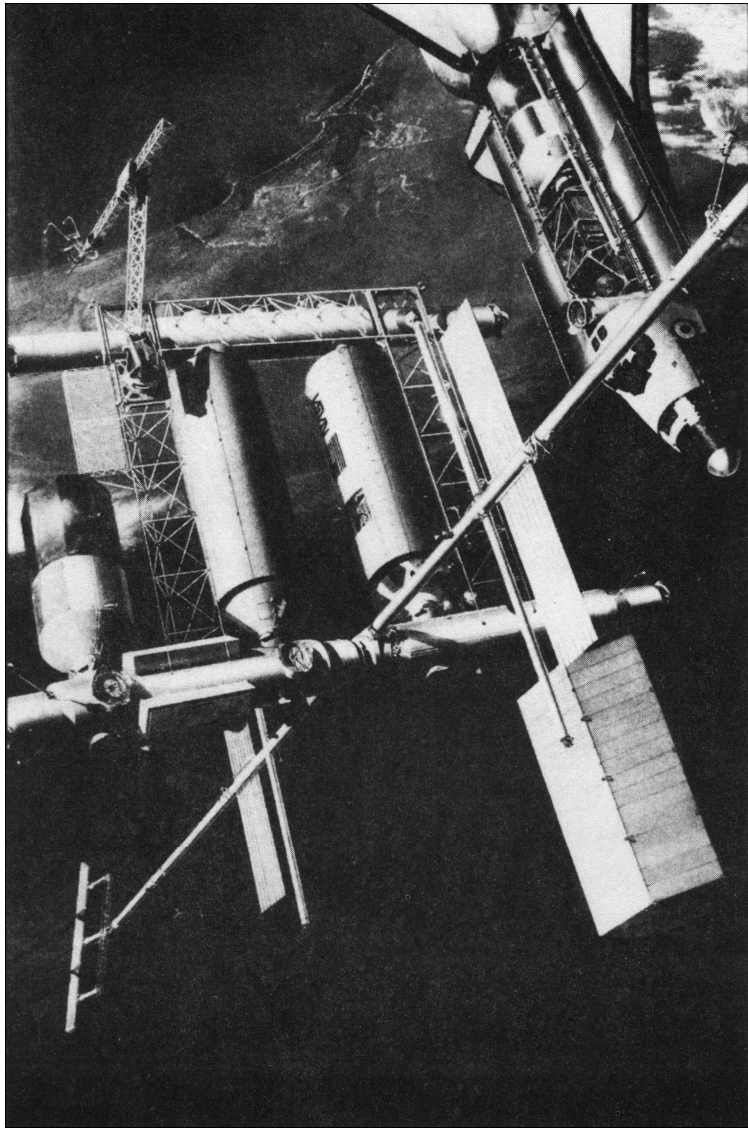
تجهیزات نظامی عراق در منطقه العبدلی عراق به‌خاطر ندانم‌کاری‌های
صدام در جاده مرگ هدف حملات هوایی قرار گرفته و نابود شد.



استقرار یگان‌های موشکی دوربرد پاتریوت
(ضد موشک‌های زمین به زمین)



ماهواره‌های جاسوسی، تصویری از نیروهای زرهی و مکانیزه ما را در حال چاب‌جایی با قطار تهیه کردند.



کتاب چهارم

صدام و امنیّت او در عراق

صدام و جهان

«صدام و جهان» عبارتی است که از به کار بردن آن متأسفم، ولی به هر حال باید دید که صدام کیست؟ چگونه به حکومت رسید؟ چرا به سمت اعراب پنجره‌ای گشود؟ ماهیت روابط او با جهان چیست؟ ابعاد تماس‌های او با سرویس‌های اطلاعاتی چگونه است؟ چگونه از جنگ‌ها به عنوان ابزاری برای نشان دادن خود استفاده کرد؟ و ... اینها پرسش‌های عمیق و در عین حال اجتناب‌ناپذیری هستند.

صدام کیست؟

صدام در روستای «العوجه» واقع در جنوب تکریت، در کرانه غربی رود دجله و در عشیره «طفلاح» دیده به جهان گشود. او پدر خود را ندید، زیرا در جریان یک واقعه مبهم و نامعلوم، پیش از تولد صدام مرده بود و امروز ۶۰ سال است که هیچ‌کس راجع به این موضوع چیزی نگفته است. مادر او نیز بنابر معمول آن دیار، زنی بی‌سواد است. همه عموهایش نیز تا سرحد گرسنگی، فقیر و تنگدست بودند. دای‌اش خیرالله طفلاح در خارج العوجه معلم مدرسه ابتدایی بود. زیرا در این روستا، مدرسه‌ای وجود نداشت. خیرالله در میان خویشاوندانش تنها کسی بود که دستش به دهانش می‌رسید، ولی گفته می‌شود که بسیار بخیل بوده است.

تاریخ ۱۹۳۷/۴/۲۸ به عنوان سالروز تولد صدام یک تاریخ دروغین تلقی می‌شود؛ زیرا این تاریخ یک تاریخ انتخابی است و چه بسا درست نباشد. البته

این مسئله مهمی نیست، ولی این سؤال مطرح می‌شود که چه کسی روز تولد شوم او را ثبت کرده و چرا آن را تحریف کرده‌اند؟ هدف از آن فقط ناراحت کردن مردم است! همه مردم هم سن و سال‌های صدام، در تاریخ تولدشان تردید دارند. زیرا سطح آگاهی‌ها در آن هنگام بسیار پایین بود. مردم تلاش می‌کردند تا لقمه نانی برای خود و خانواده‌هایشان فراهم نمایند و در روستاها نه بیمارستانی بود و نه درمانگاهی و نه اداره ثبت احوالی.

روزی از خیرالله طلفاح راجع به تاریخ تولد پسرش عدنان وزیر دفاع سؤال کردم. او خیلی سریع به من پاسخ داد و پس از آن ادامه داد: «اما ریاستان پنج سال بزرگ‌تر از عدنان است، ولی تاریخی که به عنوان تاریخ تولدش تعیین شده صحیح نیست.» همگان می‌دانند که خیرالله طلفاح به صدام و حتی به پسرش و دیگران هر طور که می‌خواهد ناسزا می‌گوید. از جمله کارهای مسخره و خنده‌دار صدام آن بود که در بهار ۱۹۹۵ مجبور شد یک عکس شخصی از پدرش، در مجله «القبأ» منتشر نماید. پدر او در این عکس، عبای سیاه رنگ نازکی، با حاشیه گلدوزی شده بر دوش داشت. این عکس انگشت‌نمای مردم شده بود؛ زیرا عبای او از نوع جدیدی بود و چگونه می‌توانست به پدرش تعلق داشته باشد؟ علاوه بر آن، او چگونه می‌توانست یک عکس شخصی از خود بگیرد؟ بعداً معلوم شد که یک نقاش، تابلویی از چهره تقریبی پدر صدام ترسیم نموده و بعداً از روی آن عکسبرداری شده است.

تأثیر دوران مشقت‌بار کودکی

. صدام در یک خانواده فقیر و به عنوان یک کودک یتیم رشد کرد. البته این مسئله اشکال و ایرادی ندارد، ولی به جای آنکه این دوران در او ویژگی قناعت به وجود آورد، تأثیرات منفی مانند طمع‌ورزی و قساوت برجای نهاد.

. او از همان اوایل زندگی و در سنین طفولیت، فردی شرور، درنده‌خو و باج‌گیر بود. او عادت کرده بود که از دیگران قرض بگیرد، ولی آن را پس ندهد.

مبلغ ۱۵ دینار از فردی مسیحی، به نام آنتوان که در داروخانهٔ تکریت کار می‌کرد قرض گرفت، ولی آن را به وی پس نداد. پس از آنکه صدام به مقام معاونت رئیس شورای فرماندهی انقلاب دست پیدا کرد، فردی در حاشیهٔ بلیت آنتوان چنین نوشته بود: آیا او مبلغی را که از تو قرض گرفته بود به تو پس داد؟ آنتوان به او التماس کرد که این موضوع را به فراموشی بسپارد. زیرا مایل نبود که این خبر منتشر شده و عواقب وخیمی برایش به دنبال داشته باشد.

. تعدادی از دوستان صدام که در مراحل مختلف زندگی وی را همراهی کرده‌اند یادآور می‌شوند که او عادت کرده بود حق اشتراک‌های ماهانه و طرح «القرش» را در مورد سازمان‌هایی که زیر نظر او فعالیت می‌کردند اعمال نماید. این در حالی بود که حق اشتراک ماهانهٔ یک فرد در زمان حکومت عبدالکریم قاسم (ژوئیه ۱۹۵۸ تا فوریه ۱۹۶۳) و حتی تا ژوئیه ۱۹۶۸، به حدود ۱۰۰ فلس (حدود ۳۵ سنت) می‌رسید. منظور از طرح «القرش» آن است که هر فرد ملزم می‌گردید مبلغ ۱۰ فلس را در هر جلسه پرداخت نماید. این‌گونه جلسات به صورت هفتگی برگزار می‌گردید.

. صدام از عناصر اهل برخورد حزب بعث تلقی می‌گردید. در عملیات رویارویی با کمونیست‌ها در تکریت شرکت نمود. این عملیات کمونیست‌ها را آماج حمله خود قرار داد. او متهم به ارتکاب قتل گردید، ولی توانست در سال ۱۹۵۹ از زیر بار این اتهام فرار کند.

. در اواخر دههٔ ۵۰ دو تن از اهالی «سامراء» او را به زمین زدند و تا آنجایی که می‌خورد مورد ضرب و شتم قرار دادند. از همان هنگام بود که نسبت به این شهر احساس کینه‌جویی پیدا کرد. بدیهی است که ظرف سال‌های اخیر نیز بر کینه‌جویی‌های وی افزوده گردیده است.

. او از توانمندی جسمی بالا و همت انجام کار مستمر برخوردار است. از همان اوایل به نوشیدن مشروبات الکلی معتاد شده، ولی این مسئله را از همگان به استثنای تعدادی از نزدیکانش پنهان نگه داشته است. همچنین

مشاهده شده است که او به ارتکاب برخی از کارهای خلاف ادب، تمایل بسیار زیادی دارد. در حالی که پیش از این چنین میلی در او مشاهده نشده بود.

• او به دروغ خود را فردی متدین نشان می‌دهد و جلسات طولانی را برای به جای آوردن نماز قطع می‌کند؛ به ویژه در اوج جنگ عراق با ایران. وی ادعا می‌کند که پیوسته قرآن می‌خواند، ولی در هیچ یک از جلسات و نشست‌ها، ما مشاهده نکردیم که او حتی به یک آیه قرآنی استناد ورزد؛ مگر به صورت مکتوب آن هم بسیار نادر.

• تا پیش از دستیابی به کرسی حکومت، هیچ‌کس به خاطر ندارد که او به زیارت یکی از ائمه^(ع) (از هر گرایش) رفته باشد؛ از همین رو مراسم زیارت او که از طریق تلویزیون به نمایش گذاشته می‌شود، صرفاً اهداف تبلیغاتی را دنبال می‌کند.

• کتب تاریخی را بسیار مطالعه می‌کند. کتاب‌های سیاسی را نیز می‌خواند.
• او پیوسته صبح زود از خواب بیدار می‌شود و وقتی را برای استراحت و خواب در طول روز و حتی در جریان عملیات شدید جنگی برای خود در نظر می‌گیرد.

• از جمله عادت‌های وی بیان سخنان ناشایست، راجع به فرماندهانش می‌باشد. او از همه رهبران و رؤسای عربی که جلوتر از او هستند نفرت دارد.
• او از پول به منظور پرداخت رشوه به دیگران و فریفتن آنان، حتی برای برخی از رهبران کشورها و یا مقامات بلندپایه آنها، استفاده می‌کند.
• او به اصل اعتماد انسانی نه اعتقاد دارد و نه آن را به کار می‌بندد. شک و تردید از ویژگی‌های شاخص اوست.

• او از هر کسی که پیش از این، ثروتمندتر از او بوده، نفرت دارد. از کشورهای ثروتمند نیز تنفر دارد.

• از مشاهده یک فرمانده با ویژگی‌های خوب آزرده‌خاطر می‌شود. از همین رو از تداوم موفقیت‌های هر یک از افراد در سطح رهبری جلوگیری به عمل

می آورد. بدین منظور جایگاه و مسئولیت های چنین فردی را به عمد تغییر می دهد و یا اینکه مشکلی برای او ایجاد می کند و یا اتهامی را به وی نسبت می دهد که منجر به ایجاد حالت احتیاط، لحظه شماری و گاهی نیز وحشت می گردد. چنانچه با توسل به این شیوه ها نتواند به هدفش دست پیدا کند، در برکناری یا ترور چنین شخصیت تردیدی به خود راه نمی دهد.

مشکل فرماندهان شایسته و لایق، شایستگی آنها است. فرماندهای که تحت حاکمیت صدام زندگی می کند، باید به عنوان یک شخصیت حرفه ای و صنفی با اهداف مشخص زندگی کند و پیوسته وفاداری خود را نشان دهد؛ وگرنه بسیاری از کسانی که با او همکاری کرده اند، مرتکب اشتباهات کشنده ای در قبال خودشان، حزبشان و ملتشان شده اند. آنها با روحیه رفاقتی (به عنوان رفیق حزبی) با او رفتار کرده اند. او نیز آنها را یکی پس از دیگری از دم تیغ گذرانید. مرحوم عبدالله السلوم و عبدالخالق السامرای دو عضو فرماندهی قومی حزب و دیگر افراد، با او به رفاقت رفتار کردند. آنها به مال دنیا دل نبستند و حتی نفر دوم به نداشتن هیچ چیز در زندگی اش معروف بود. این دو جان خود را از دست دادند، ولی اینکه گفته شود آنها زمانی که به دیدار پروردگارشان شتافتند مظلوم و ستم دیده بودند، کفایت نمی کند. زیرا بر مبارزین است که با خودکامگی مبارزه کرده و با جریانی که کشور را به پرتگاه سوق می دهد، رویارویی نمایند. بنابراین زهد ورزیدن کفایت نمی کند، بلکه روزی فرا خواهد رسید که بیان آن باور نکردنی است.

• او در راستای این باور خود تلاش می کند که حاکمیت را همچنان در اختیار خانواده بسیار کوچکش نگه دارد. ولی این رویه با روند تاریخ عراق مغایرت دارد. هیچ گاه این ملت در برابر حکام با همه استبدادشان سر فرود نیاورده است. انقلاب ها، قیام ها، سرکشی ها و نافرمانی ها همیشه با عراق همراه بوده اند. ملت به هیچ کس وفاداری مطلق نشان نداده است. صدام نیز از جهت خانوادگی و اجتماعی شایستگی ندارد و هر عراقی غیر از این تصور نماید

مرتکب اشتباه شده است و متهم به ضعف و تسلیم‌طلبی می‌گردد. دوران فعلی، دوران تاریک و گذرایی است، و زمانی کار آن به پایان خواهد رسید و حکومت سرنگون خواهد شد؛ در حالی که اکنون روی پای خود ایستاده است.

. او به قیافه، غذا و ظاهر و نشاطش توجه و اهتمام دارد. او در سخت‌ترین شرایط نیز، رنگ کردن موهای سرش را فراموش نمی‌کند. یکی از دلایل توجه او به غذایش، بالا بودن درجهٔ کلسترول خون وی می‌باشد.

. داستان‌های شرم‌آور بسیاری راجع به او گفته می‌شود! داستان‌های بسیار قبیحی راجع به او وجود دارد. او هنوز دست از اعمال و کارها [ی مبتذل] برنداشته است. شاید اعتراف همسر یکی از سفرای عراق، راجع به چیزی که صدام از او خواسته بود، اعترافی بسیار ساده باشد!

. صدام دارای ماهیتی تجاوزکارانه و تهاجمی و شرورانه است. برخی از افراد و کشورها، ممکن است با دیگران دچار اختلاف شوند و این اختلاف ممکن است تا سرحدّ قطع روابط پیش رود، ولی به هر حال آنها در کینه‌جویی‌های خود، حد و حدودی مشخص را در نظر می‌گیرند. اما صدام این‌گونه نیست. اگر او از کسی نفرت پیدا کند، آن را در درون خود انباشته می‌کند و هیچ فرصتی را برای وارد آوردن شدیدترین آزارهای ممکن از دست نمی‌دهد. او هیچ رفتاری را به فراموشی نمی‌سپارد. گذشت، کلمه‌ای است که برای فریبکاری مورد استفاده قرار می‌دهد.

. از نظر او آنچه را که دیگران در اختیارش می‌گذارند، یک اقدام نیکوکارانه تلقّی نمی‌شود؛ بلکه از روی اجبار و یا به حکم وظیفه و یا «جزیه» تلقّی می‌شود. هیچ کس نباید از او انتظار پاداش را داشته باشد. به یاد دارم که در اواخر جنگ با ایران، در چارچوب برنامه‌های اطلاعاتی از کشور امارات متّحده عربی دیدن کردیم. به او گفتم که اماراتی‌ها گفته‌اند که شیخ زاید بر این نکته تأکید می‌کند که امارات، همچنان پشتیبانی خود را از عراق ادامه خواهد داد. او گفت: «کو پشتیبانی زاید؟! خوب نیست که ما به آنها کاری نداریم؟»

صدام و سرویس اطلاعات

صدام از همان اولین روزهای دستیابی‌اش به حکومت، توجّه ویژه‌ای به سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی داشت. چنین بینشی متناسب با آمال و آرزوهای فردی‌اش در او به وجود آمده است. اولین شعاری که سرداد (آمده‌ایم که بمانیم)^۱، بیانگر گرایش خودکامه و سرکوبگرانه وی می‌باشد.

مهم‌ترین علل و عواملی که او را بر آن داشت تا به سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی بها دهد، برمی‌شماریم:

• اولین برخوردهای او با سرویس‌های امنیتی حکومتی در داخل عراق بسیار محدود بود؛ زیرا شرایط حاکم در اواسط دهه ۵۰ به گونه‌ای بود که اقدامات سختگیرانه امنیتی یا وضعیت فوق‌العاده را ایجاب نمی‌کرد. پس از براندازی رژیم پادشاهی، عبدالکریم قاسم به نیروهای مسلّح و به ویژه دژبان نظامی و سرویس اطلاعات نظامی تکیه کرد. اما سازمان کل امنیّت (در بُعد غیرنظامی)، در سطح بسیار پایینی گسترش پیدا کرد و این گسترش همچنان بسیار محدود باقی ماند. در آن هنگام تعداد کسانی که در این سرویس خدمت می‌کردند نسبت به کل جمعیت، یک ده‌هزارم بود. برای مثال در شهری که تعداد جمعیت آن ۱۰۰ هزار نفر بود، عناصر امنیتی از ده نفر بیشتر نمی‌شدند. اینها هیچ‌گونه امکاناتی در اختیار نداشتند؛ نه اتومبیل و نه تجهیزات جاسوسی و یا شبکه‌های بی‌سیم و پول و یا سازمان‌های کمکی سیاسی و امنیتی. صدام تا زمانی که پس از شرکت در عملیات نافرجام ترور عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۹، مجبور به ترک عراق و پناه بردن به سوریه گردید، به اهمیت سرویس امنیتی پی نبرده بود. وی پس از پناهندگی به سوریه، به مصر رفت و در برابر واقعیت و مرحله‌ای جدید قرار گرفت. ویژگی‌های این مرحله به شرح زیر است:

۱. نیروهای ارتش متجاوز عراق این شعار را به زبان عربی، در دوران اسارت خرمشهر، بر دیوارهای این شهر نوشتند.

۱. مراجعه به سرویس‌های امنیتی اجتناب‌ناپذیر است و ضرورتاً می‌بایست در سایه شرایط تحمیلی مشخصی زندگی کرد. هیچ پناهنده‌ای در هیچ کشوری نمی‌تواند وجود چنین شرایطی را، که شرایط طبیعی قلمداد می‌شود نادیده انگارد.

۲. ایجاد تحول در هر رژیم مستلزم در اختیار داشتن امکانات می‌باشد. هر نوع تحرک از کشوری به کشور دیگر، به نحوی مستلزم هماهنگی با سیاست و امنیت کشور میزبان می‌باشد. به عبارت دیگر، دایره منافع دو کشور می‌باید یکدیگر را قطع کنند. آنگاه می‌توان در محدوده مساحت تقاطع مثبت دو دایره تحرک نمود. در اینجا است که نوعی تنش مثبت و یا منفی با امنیت کشور میزبان به وجود می‌آید. در کشورهای جهان سوم ضرورتاً باید این تنش تا اندازه‌ای مثبت باشد. از سوی دیگر، از آنجایی که صدام توان تأمین غذای حتی یک روزش را نداشت، پس لازم بود که چنین تنشی از نوع مثبت باشد. بر مبنای اعترافات رسمی موجود، وی مبالغی پول از سرویس اطلاعات مصر و دیگر ارگان‌ها دریافت نمود. همچنین مشاهده شد او به سفارت آمریکا در قاهره، رفت و آمد داشت. معنای این گفتار آن است که توطئه، غالباً در جنگ اطلاعات است و یا اینکه رد پای ضروری سرویس‌های اطلاعاتی باید در توطئه وجود داشته باشد.

• استبداد و خودکامگی در حکومت، مغایر با طبیعت و ناقض مفاهیم دموکراتیک می‌باشد و چنانچه چنین رفتاری با سرکوب ملت و جسارت در سیاست خارجی و به هدر دادن منابع مالی کشور همراه باشد، آنگاه با واکنش‌های مخالف همراه خواهد بود. چنانچه خودکامگی به استبداد شدید در درون نهاد حکومتی تبدیل گردد، آنگاه پوسیدگی و نابودی، بعدی داخلی به خود می‌گیرد. اینک با توجه به چنین شرایطی، تداوم حاکمیت صدام در کنار ضرورت‌های دیگر، مستلزم در اختیار داشتن سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی و همچنین گسترش و نفوذ چندجانبه در ابعاد مختلف خارجی (در رویارویی با توطئه و هماهنگی‌های خارجی) و داخلی (در پیرامون حکومت) می‌باشد.

نشانه‌های توجه

. صدام در اوّلین گام‌هایش، «خط حنین» را ایجاد و هدایت نمود. این نام، نام رمز یکی از خطوط داخلی حزب بعث می‌باشد. وظیفه این خط، دستیابی به فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی و همچنین فراهم نمودن یک نیروی ضربتی بوده است. صدام نام این نیروی ضربتی را «دستگاه صدامی» یعنی دستگاه «برخورد» نهاده بود. این دستگاه منتسب به صدام یعنی برخورد می‌باشد؛ نه صدام.

پیش از سرنگونی حکومت عبدالرحمن محمدعارف، رئیس‌جمهور عراق که پس از برادرش عبدالسلام به این مقام رسید و پس از ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ که صدام شخصاً در رأس اوّلین شورای تحقیق ویژه قرار گرفت، فعالیت‌های سرویس امنیتی و حزب عبارت بود از بازداشت عناصر وابسته به جنبش‌های سیاسی مخالف، بازجویی و در صورت اقتضا اعدام ایشان. بسیاری از افرادی که نسبت به ترور دیگران اقدام نموده بودند، به مرور زمان ترور شدند. این کار نه به دلیل پنهان نگه‌داشتن ترورهای قبلی، بلکه برای این بود که آنها خود را در ردیف قربانیان سابقشان، در مورد رویارویی با خودکامگی به دلایل مختلف مشاهده کردند.

. صدام اقدام به گسترش تعداد این سرویس‌ها نمود و آنها را از دو به پنج سرویس ارتقاء داد. علاوه بر کمیته‌های امنیتی درون حزبی در کلیه شهرهای عراق، سرانجام تعداد سرویس‌های امنیتی به چهار رسید و در همین حد تثبیت گردید. البته او به این مقدار بسنده نکرد و دفاتر امنیتی ویژه‌ای همچون دفتر سابق صدام کامل و دفتر روکان ارزوقی و غیره را به وجود آورد.

. از جمله نشانه‌های آشکار بذل توجه صدام به این سرویس‌ها، منصوب نمودن افراد خانواده‌اش، جهت فعالیت در درون این سرویس‌ها می‌باشد. برای مثال برزان برای گذراندن دوره آموزشی زیر نظر سعدون شاکر در زمینه مسائل اطلاعاتی منصوب شد و پس از او نیز ریاست این سازمان را برعهده گرفت. همچنین سبعاوی برادر صدام، بر اساس همین شیوه پس از تصدی ریاست اطلاعات، مسئولیت سازمان امنیت را برعهده گرفت.

پسر نثر صدام یعنی قُصی در خصوص مسائل امنیتی ویژه آموزش دید و در سال ۱۹۹۱، به عنوان مرد شماره یک این سازمان تعیین گردید. تعداد زیادی از همراهان او طی دوره‌های ویژه امنیتی، اطلاعاتی در یوگسلاوی، آلمان شرقی، فرانسه، کوبا و اتحاد شوروی [سابق] آموزش دیدند. بنابراین صدام افراد خانواده‌اش را برای فعالیت در امور خارجی (غیر از برزان که قصد داشت او را به «ژنو» تبعید نماید) و همچنین در زمینه مسائل اقتصادی و یا نهادهای علمی منصوب نکرد. آنها فاقد توانایی‌های علمی بودند.

. صدام اختیارات و صلاحیت‌های گسترده‌ای را به این سرویس‌ها اعطا نمود. این سرویس‌ها در عراق، بالاتر از هرچیز دیگر (غیر از خانواده صدام) مثل حزب، وزیران و قانون هستند. در عراق، مسئولی که کمتر از دیگران از این سرویس‌ها می‌ترسد، طارق عزیز است؛ ولی آنها را نادیده نمی‌گیرد. علت اقتدار طارق عزیز، نیاز صدام به قلم او می‌باشد. همچنین صدام به او اطمینان دارد. طارق عزیز فاقد محبوبیت و نفوذ مردمی و عشایری و یا نظامی و امنیتی است. پرسش‌های بسیاری راجع به طارق عزیز وجود دارد، ولی همچنان بدون جواب مانده‌اند! خواهرش به تابعیت امریکا درآمده است، ولی تنش سرویس اطلاعات خارجی با وی هیچ‌گاه قطع نشده است. این سازمان گزارش‌های چندی در این خصوص تهیه کرده است. نزار حمدون نماینده دائمی عراق در سازمان ملل نیز دارای وضعیت مشابهی است. مدیر سازمان اطلاعات یک بار گزارشی راجع به او ارائه کرده است!

. بودجه هنگفتی به این سرویس‌ها اختصاص پیدا می‌کند. علاوه بر آن، افسران این سرویس‌ها و به ویژه افسران عالی‌رتبه اطلاعات نظامی و امنیتی ویژه از مزایای بالایی بهره‌مند می‌گردند. دستیابی مستمر صدام به اطلاعاتی درباره فعالیت‌های سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه، بر میزان توجه و اهتمام او افزوده است. امکان رخنه در مسائل مربوط به امکانات و تجربیات سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای مهم، برای صدام و افسران عالی‌رتبه اطلاعاتی و امنیتی فراهم شده است.

اطلاعات و صدام

سرویس‌های پیشرفته امنیتی و اطلاعاتی و جاسوسی جهان، توجّه خاصی به علم روانشناسی دارند. از همین رو بحث‌های روانشناختی در ساختار تشکیلاتی آنها پیش‌بینی می‌شود؛ همچون شعبه‌ها، قسمت‌ها، شاخه‌ها، مدیریت‌ها و کمیته‌ها. این بخش‌ها دارای اسامی مشخصی هستند؛ همچون شعبه اطلاعات روانی و یا شعبه جنگ روانی و غیره. این بخش‌ها وضعیت روانی کشورهای مورد نظر را مورد مطالعه و یا توجّه خاص خود قرار می‌دهند و هر قدر که مصالح و منافع مورد نظر افزایش پیدا کند، ارگان‌های پژوهش روانشناختی نیز گسترش پیدا می‌کنند. این سازمان‌ها، سخنرانی‌ها، فعالیت‌ها، گفت‌وگوها، کنفرانس‌ها، عادات، عملکردها و واکنش رهبران و توانمندی‌هایشان را زیر ذره‌بین مراقبت‌های خود قرار می‌دهند. آنگاه با استفاده از نتایج حاصله در زمینه برخورد منفی و یا مثبت و با بهره‌گیری از منافذ روانشناختی، راه‌های برخورد را مشخص می‌نمایند و تعدادی از رهبران را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. عناصر شکل‌دهنده شخصیت افراد و همچنین تمایلات فرضی و بافت اجتماعی و سازمان‌های سیاسی نیز در این کار مورد توجّه قرار می‌گیرند.

صدام در صدر لیست افراد و سازمان‌هایی است که در زمینه میزان تأثیرپذیری روانی، گویای یک شخصیت مصیبت‌بار می‌باشند. کشاندن او به راهی که به آغاز یک جنگ ویرانگر و تحمیل آن به کشور منجر می‌گردد، دشوار نیست. امکان تداوم روابط معقول و خوب با او وجود ندارد. از همین رو هیچ کشوری را نمی‌یابیم که روابط واقعاً دوستانه‌ای با او داشته باشد. از میان خویشاوندان نیز، غیر از پسرش قسّی، هیچ کس برای او باقی نمانده که بتواند به او اعتماد کند و بر توانمندی‌ها و تأثیرات محدود وی تکیه نماید.

از آنجایی که قضا و قدر با توجّه به اهمیت و حساسیت منطقه‌ای که او در آن زندگی می‌کند، چنین مقدّر نموده که صدام به عنوان یک بازیگر مطرح باشد، سرویس‌های اطلاعاتی جهانی او را مورد توجّه ویژه خود قرار می‌دهند. اگر صدام

در یک کشور آفریقایی یا در افغانستان و یا در یمن و یا در مراکش زندگی می‌کرد و از نفت محروم بود، آنگاه آیا صدام واقعاً صدام بود؟ همچنین در خود عراق، اگر افزایش قابل توجه قیمت نفت، به دنبال شکل‌گیری هسته کنترل و سازماندهی فروش نفت، که در قالب سازمان اوپک متجلی گردیده، نبود (که صدام در شکل‌گیری آن نقشی نداشته است) و اگر به دنبال جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نبود، صدام چه کاری می‌توانست در عراق انجام دهد؟ اگر مجموعه سازمان اوپک از هم می‌گسست، آنگاه این پدیده به کاهش وحشتناک قیمت نفت منجر می‌شد؟ (البته این را نیز باید در نظر بگیریم که برخی از کشورهای بزرگ با نفوذ نیز مایلند همبستگی این گونه حلقه‌ها حفظ شود.)

با توجه به این نشانه‌ها است که سرویس‌های اطلاعاتی اروپا و آمریکا و بلوک شرق، در قبال عراق از خود نرمش و علاقه‌مندی نشان داده‌اند. آنها صدام را به جلو هل دادند و غرور را به وی تزریق نمودند.

آنچه که برای شخص من آشکار است این است که انگلیسی‌ها و سوری‌ها و کویتی‌ها از نظر سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی از صدام دور ماندند، و اما در مورد دیگران، می‌توان چیزی گفت. حتی ایران در زمان شاه، در فاصله زمانی ۱۹۷۵-۱۹۷۸، دست به انجام هماهنگی‌هایی زد؛ و ساواک با بهره‌گیری از این موضوع تلاش نمود تا رخنه اطلاعاتی نماید که با موفقیت بسیار محدودی مواجه گردید.

اشتراک منافع

سرویس‌های اطلاعاتی مهم، بافت روانی صدام را درک نمودند و بر همین اساس دست به اقدام زدند. بازتاب این پدیده در شخص صدام آن بود که منجر به ایجاد خودبزرگ‌بینی و خودکامگی و خودخواهی و غوطه‌ور شدن او در دریایی از رؤیاهای عظمت و رهبری گردید. او به بازیچه‌ای تبدیل گردید که شایعات سیاسی و تبلیغاتی و سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه وی را به حرکت درمی‌آوردند.

منافع بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین کشورهای جهان و دوستان و دشمنان سنتی، در این نکته با یکدیگر اشتراک پیدا می‌کردند که بازی کشورها را به جولانگاه عراق منتقل نمایند. چیزی که برای کشورهای غربی اهمیت دارد آن است که جریان نفت خلیج [فارس] بر مبنای شرایطی آسان، همچنان تداوم پیدا کند. لازمه این کار نیز کاشتن قدرت‌های منطقه‌ای و جلوگیری از هماهنگی و هم‌آرایی آنها و در نتیجه جلوگیری از اعمال کنترل آنها می‌باشد. کشورهای خلیج [فارس] نیز مایلند ثروشان را حفظ کنند. از نظر آنها، گنجینه‌هایی که در درون زمین وجود دارد، متعلق به کسی است که روی این گنجینه‌ها زندگی می‌کند. آنها با کسی که این اصل را حفظ کند، دوستی می‌ورزند. کسی که احساسات ناسیونالیستی را هدایت می‌نماید، دوست ندارد چنین جایگاهی را برای دیگران مشاهده کند، هرچند که نقش او به صورت آشکارا روز به روز کمرنگ‌تر شود. احساسات فزاینده ناسیونالیستی محدود به اعراب نیست، بلکه شامل نژادها نیز می‌باشد.

به این ترتیب فرقه‌گرایی در ابعاد مختلف گسترش پیدا کرده و دیگران کشمکش کهنه عربی - فارسی را ایجاد کرده و آن را در دیده صدام زیبا جلوه دادند. او در زمینه درگیری اعراب و اسرائیل، هر نقشی را که ایفا کند، همچنان نقش محدود و درجه‌دومی تلقی می‌شود؛ زیرا شرایط جغرافیایی چنین اقتضا می‌نماید. علاوه بر آن، چنین نقشی با رؤیای تاریخی او در زمینه رهبری نیز منافات دارد.

به این ترتیب جنگ عراق با ایران، برای منحرف کردن تلاش‌های اعراب و توجه‌شان از درگیری اعراب و اسرائیل به سوی یک درگیری دیگر شکل گرفت. بر مبنای این طرح، قرار شد که قدرت ایران را با توسل به قدرت عراق درهم‌کوبند و ده‌ها میلیارد دلار نفتی کشورهای خلیج [فارس] را صرف خرید اسلحه برای عراق نمایند؛ نه برای آبادی آن. به عبارت دیگر، آنها قصد داشتند با ایجاد یک منطقه ملتهب و بحرانی، ساحل غربی خلیج [فارس] را برای اسرائیل

به منطقه‌ای امن‌تر و غیرآتشین تبدیل نمایند. علاوه بر آن، ترکیه از دست دو قدرت نیرومند همسایه‌اش نفس آرامی بکشد و بازرگانی بین‌المللی از طریق این کشور، تقویت گردد.

صدام با استفاده از جوانان عراق وارد این جنگ شد تا بدین ترتیب نظر این جوانان را از حکومتش منحرف سازد. او با بهره‌گیری از اموال عراق و امنیت آینده آن، این جنگ را آغاز نمود و زمانی که جنگ به پایان رسید، بار بدهی‌های هنگفت بر دوش اقتصاد عراق سنگینی می‌کرد. ملت عراق زخم این جنگ را بر پیکره خود تحمل نمود و بار دیگر دشمنی‌های کهنه تاریخی، چهره خود را نمایان ساخت. از جمله نتایج این جنگ برای ما، داشتن صنایع میکروبی و شیمیایی و اتمی بود. اینها از نظر مسائل استراتژیک و منافع قدرت‌های بزرگ، علاوه بر نگرانی‌هایی که برای کشورهای خلیج [فارس] به بار می‌آورد، نادیده گرفتن خط سرخ نیز قلمداد می‌شود. بنابراین لازم بود که این زرادخانه از قدرت تهی گردد، قدرت آن درهم کوبیده شده و این مأموریت کامل گردد.

درهم کوبیدن قدرت ایران به وسیله قدرت عراق به تنهایی کافی نیست؛ مگر آنکه هر یک از دو کشور به وسیله دیگری فرسایش یافته و تضعیف گردد. از آنجایی که ایران از حیث نظامی، ضعیف‌تر از این جنگ خارج گردید، نوبت عراق فرا رسید تا قدرت اولیه‌اش را از دست بدهد. به محض پایان یافتن جنگ با ایران، نشانه‌های تحرک امریکا در افق‌ها هویدا گردید و روز به روز گسترش پیدا کرد. سخن گفتن درباره به کارگیری جنگ‌افزارهای شیمیایی در «حلبچه» که منجر به هلاکت پنج هزار نفر گردید، آغاز شد. این جنایت به وسیله ۵۰ فروند هواپیمای بمب‌افکن که هر یک بمب‌هایی به میزان ۵۰۰ کیلوگرم حمل می‌کردند اجرا گردید. وسایل تبلیغاتی امریکا لحن خود را خشمگین کردند.

در جریان مذاکرات با ایران در اواخر سال ۱۹۸۸ و همچنین در نیمه اول سال ۱۹۸۹، من در ژنو بودم. طارق عزیز با مقامات عربستان سعودی تماس گرفت و از آنها خواش کرد تا با توجه به آشکار شدن موضع امریکایی‌ها، شاهزاده بندر بن

سلطان سفیر عربستان سعودی در واشنگتن را موظف نمایند تا خود را به ژنو برساند و در آنجا تا حد امکان فشارهایی را بر دکوئیار دبیرکل سازمان ملل، اعمال نماید، تا او نیز نوعی موازنه را برقرار سازد. شاهزاده بندر بن سلطان در ژنو حاضر شد و تلاش‌های خود را کرد، ولی رژیم صدام نمی‌فهمید که تداوم روند تقویت نظامی و توانمندی‌های رزمی عراق، پس از پایان یافتن جنگ با ایران، آن‌قدر که موجبات نگرانی کشورهای خلیج [فارس] را فراهم نمود، هیچ توجیهی ندارد. البته باید گفت که برخی از کشورهای خلیج [فارس]، به دنبال انتشار اخباری از ایستگاه‌های جاسوسی آمریکا در زمینه شلیک یک موشک عراقی به دور کره زمین، از طریق شبکه هماهنگی اطلاعاتی، پیام تبریکی برای ما ارسال نمودند، ولی هیچ عقل سالمی نمی‌تواند بپذیرد که کشورهای خلیج [فارس] از چنین اقدامی استقبال نمایند. واقعیت چیز دیگری بود.

رسانه‌های تبلیغاتی و شبکه‌های تلویزیونی آمریکا با سخن گفتن راجع به دیکتاتوری و خودکامگی صدام، موجبات عصبانیت شدید او را فراهم کردند. از سوی دیگر، اعلام تصمیم کنگره نسبت به مخالفت با اعطای وام کشاورزی به مبلغ چند میلیارد دلار به عراق نیز، تأثیرات حادی را بر جای نهاد. از همین رو، رژیم عراق در اعتراض به چیزی که از آن تحت عنوان تصمیم «کنیسه آمریکا» یاد نمود، تظاهراتی را در بغداد سازمان داد.

در اوایل سال ۱۹۹۰، سیلی از هشدارهای ریاست جمهوری، راجع به طرح‌ها و مقاصد اسرائیل، جهت درهم‌کوبیدن تأسیسات اتمی و صنایع میکروبی و شیمیایی عراق به سوی ما، در اطلاعات ارتش سرازیر شد. البته هیچ یک از این پیام‌ها از منبع اطلاعات مذکور سخنی به میان نمی‌آوردند. ما با استفاده از منابع مختلفمان تلاش کردیم تا درباره این اطلاعات اطمینان حاصل کنیم؛ ولی به چیز مفیدی دست پیدا نکردیم. بعدها معلوم شد که سازمان‌های فلسطینی این‌گونه اطلاعات را در اختیار ریاست جمهوری قرار داده‌اند. بدیهی بود که ما نمی‌توانستیم این‌گونه اطلاعات را مردود شماریم؛ زیرا در آن صورت

به عنوان برّه قربانی تلقی می‌شدیم. به ارسال این پاسخ بسنده کردیم که «نمی‌توانیم اطلاعاتی راجع به این موضوع به دست آوریم.»

صدام در روز دوم آوریل ۱۹۹۰، تهدید خود را در زمینه به آتش کشیدن نیمی از اسرائیل آشکار کرد. پس از آن وی به طرف خلیج [فارس] چرخید و نسبت به وجود توطئه‌ای به منظور کاستن قیمت دینار عراق و همچنین وجود توطئه امارات، کویت و امریکا، به منظور کاهش قیمت نفت هشدار داد و بدین ترتیب عراق را با تجاوز به کویت، به جهنمی دیگر رهسپار ساخت. او با این کار خود زمینه لازم و فرصت کامل را به منظور از میان بردن وحشتناک قدرت عراق فراهم نمود.

پس بدین ترتیب آیا نمی‌توان گفت که تمام این مسائل در واقع جنگ سرویس‌های اطلاعاتی می‌باشد؟ اگر یک رهبری جمعی داشتیم و یا یک سیستم دموکراتیک بر عراق حکومت می‌کرد، آیا آنگاه عراق می‌توانست یک لقمه حاضر و آماده برای یک جنگ روانی آشکار باشد؟

صدام و منجمان

منجمان از قرن‌های باستانی ظاهر گردیدند. پیش‌بینی‌های آنها بستگی به گسترهٔ تخیل و آداب و رسوم مشخص دارد. مسائل مربوط به این کار، بیشتر مربوط به طرف مقابل و میزان آمادگی وی برای گوش فرادادن به آنچه که منجمان می‌گویند می‌شود، نه خود منجمان. به هر حال این مقوله از شخصی تا شخص دیگر و همچنین در دوره‌ای از تاریخ با دوره‌ای دیگر متفاوت می‌باشد. مشکلی که در این بین نهفته است، آنقدر که به وجود یک باور دروغین و غیرمبتنی بر آگاهی و یا واقعیت‌های پیشرفته مربوط می‌شود، به میزان آمادگی این افراد، برای گوش فرادادن به این‌گونه سخنان مرتبط نمی‌شود.

در تاریخ عربی ما، خلفا و برخی از رهبران بودند که به عنوان بخش‌گذاری از روال کارشان، در جلسات خود با شعراء و محدثان و دیگران به سخنان منجمان هم گوش فرامی‌دادند، ولی در اتخاذ تصمیم‌هایی همچون تصمیم به جنگ یا صلح، مبنای کار خود را بر سخنان منجمان قرار نمی‌دادند. شاید داستان‌هایی که از تاریخ در مورد دولت عباسی‌ها نقل می‌شود، شاهد خوبی دربارهٔ آنچه که ما می‌گوییم باشد.

هنگامی که یک زن از المعتصم خلیفهٔ عباسی کمک طلبید، او تصمیم گرفت «غموریه» را فتح نماید. این زن از سوی رومیان مورد ظلم و ستم واقع شده بود و فریاد «وامعتصما» سر داده بود. المعتصم چنان لشکر عظیمی را آماده نمود که وقتی پیش قراولان آن پا به سرزمین روم گذاشته بودند، عقبهٔ آن هنوز در «سامراء» پایتخت المعتصم قرار داشت. هنگامی که تصمیم به جنگ با رومیان گرفت،

منجمان پیش‌بینی کردند این جنگ خوش یمن نیست و منجر به شکست لشکرهای المعتصم خواهد شد. ولی المعتصم توجهی به گفته‌های منجمان نکرد و به یک پیروزی نظامی، سیاسی، تاریخی شگفت‌انگیزی دست یافت. ابوتمام شاعر بزرگ عرب، در این باره قصیده معروفی سروده که بخش‌هایی از آن به این شرح می‌باشد:

«شمشیر در خبر دادن صادق‌تر از کتاب است.

تیزی شمشیر، حدّ بین جدی و بازی است.

علم و دانایی در برق سرنیزه‌هاست، بین دو پنجشنبه، نه در هفت شهاب آسمان. کجاست روایت (منجمان)؟ کجایند ستارگان؟ کجاست آنچه که از بیهوده و دروغ سروده‌اند؟ یاهوها و سخنان بافته‌شده‌ای که اگر فراهم شوند، نه عجم می‌شناسند و نه عرب.»

پیش از آنکه در اینجا به مقایسه بین وضعیت حاضر و مسائل گذشته بپردازیم، مایلیم به واقعیت‌هایی چند، راجع به شور و شغف صدام نسبت به شنیدن سخنان منجمان و جادوگرانی که از جنوب شرق آسیا و یا خود عراق احضار می‌شدند، اشاره نمایم.

سرباز جادوگر

در ماه می ۱۹۸۶ [اردیبهشت ۱۳۶۵]، با حمله نیروهای ایرانی به نیروهای ما در منطقه مهران، نبرد متوسطی روی داد. ایرانی‌ها به اهداف ساده‌ای دست پیدا کردند، ولی موجبات آزرده‌گی ما را فراهم آوردند؛ زیرا این عملیات پس از گذشت مدّت کوتاهی از نبردهای خونین سقوط «فاو» عملی گردید. سرهنگ ستاد رعد عبد عون از ستاد اطلاعات سپاه دوم، با من تماس گرفت و به من اطلاع داد که یک سرباز جادوگر شگفت‌آور در اختیار دارد. من از او خواستم تا به اتفاق آن سرباز در قرارگاه اطلاعات در بغداد، حضور به هم رسانند. در موعد مقرر ابتدا با سرهنگ رعد ملاقات کردم، وی داستان بهت‌آوری برایم تعریف کرد. سپس من

آن جادوگر را احضار کردم، تا آنچه را که دارد در اختیار ما بگذارد. دو نفر دیگر از افسران اطلاعات نیز در این جلسه حضور داشتند. او سخنانی راجع به آنچه که خارج از توان بشر می‌باشد بر زبان جاری نمود. او گفت که می‌تواند با به کارگیری اجنّه، به جزئیات مسائل مطروحه در هر جلسه و یا تصمیمات اتخاذشده در هر کنفرانس سرّی در کشورهای دیگر دست پیدا کند. ولی به علت عدم تسلّط به زبان‌های دیگر، عین اسناد و نوشتارها را ارائه خواهد داد. همچنین وی گفت که از قدرت شناخت پیشینه‌ها و راز و رمز افراد بهره‌مند می‌باشد. از او خواستم تا کار خود را با یکی از افسرانی که در جلسه حضور داشتند، آغاز نماید. اما آن افسر شدیداً دست‌پاچه شد و ملتسمانه خواست که مورد آزمایش قرار نگیرد. من از این شخص خواستم تا کار خود را با شخص خودم آغاز نماید. او سخنانی راجع به مندرجات اوراق و همچنین ارقام و جزئیات کارت‌های شناسایی شخصی‌ام که در آن لحظه با خود حمل می‌کردم و همچنین تاریخچه شخصی‌ام، برزبان آورد. ولی حتّی یک کلمه درست نگفت. من تلاش کردم از نگرانی شدیدی که دامنگیر سرهنگ رعد شده بود بکاهم.

چند روز از این ماجرا گذشت. ناگهان منشی رئیس‌جمهور، طی یک دستور فوری خواستار احضار سرباز جادوگر گردید. روز بعد ما او را به ریاست جمهوری فرستادیم. پس از گذشت هفت روز چنین تصوّر کردیم که آن سرباز بیچاره، چه بسا به اتهام ایجاد آشوب به قتل رسیده و یا به دادگاه معرفی شده است. ولی ارزیابی ما اشتباه از آب درآمد و معلوم شد که او دوبار با صدام ملاقات داشته و طی این دیدارها، مبلغ ۵۰۰۰ دینار، یعنی معادل ۲۵۰۰ دلار هدیه دریافت کرده است. همچنین دستور صادر شد تا او به سرویس امنیتی ویژه منتقل گردد، تا همواره در مجاورت صدام باشد و ما از جزئیات اموری که رئیس‌جمهور از او پرسیده بود، آگاه نشدیم.

حدود دو سال بعد، این سرباز که خدمت سربازی را تمام کرده بود نزد من در اطلاعات ارتش آمد و خواستار ملاقات با من شد، تا احتمالاً دستاوردهای خود را

به رخ من بکشد. او یک خودروی اختصاصی در اختیار داشت و از وضعیت مالی خوبی برخوردار گردیده بود. معلوم شد که او در جریان دو دیدار اولش با صدام، به او گفته بود که سرانجام در این جنگ پیروز خواهد شد و نه تنها اروندرود را بازپس خواهد گرفت، بلکه وارد اهواز و خرمشهر و آبادان شده و این شهرها را به عراق ملحق خواهد نمود. حکومت ایران سرنگون گردیده و حکومت دیگری، که خود گرفتار جنگ‌ها و آشوب‌های داخلی است بر سر کار خواهد آمد. به این ترتیب صدام قدرت برتر منطقه خواهد شد. سالی خواهد رسید که اکثر زنان عراق، نام نوزادانشان را صدام خواهند گذاشت. وی افزود که در دیدار دیگری با صدام به او گفته است که صدام را در خواب دیده، در حالی که سوار بر اسب سفیدی است و شمشیری در دست دارد که نور خیره‌کننده‌ای از آن می‌تابد. صدام به خاطر این پیش‌بینی خودرویی را که وی در روز ملاقاتش با من به همراه آورده بود، به او بخشیده بود. این خودرو از نوع سوپر استیشن مدل ۱۹۸۵ بود.

بدیهی است که این سرباز وارد جزئیات نشده بود و فقط چیزهایی گفته بود که تکبر صدام را برانگیزد. این سرباز عبدالستار جاسم البدرانی نام داشت و از اهالی یکی از روستاهای موصل بود.

پسریچه منجم

پس از پایان جنگ با ایران، صدام عادت کرده بود که پیوسته به منطقه «حویجه»، از توابع استان «کرکوک» (تأمیم) یا به یکی از کاخ‌هایش واقع در «کوه مکحول»، بین تکریت و موصل رفت و آمد نماید. این کاخ مشرف بر دشت‌های گسترده‌ای در پیچ و خم‌های رود دجله می‌باشد. صدام چندین روز را به رقص و پایکوبی و آواز و این‌گونه اعمال در این کاخ سپری می‌نمود. در آغاز سال ۱۹۹۰، پسریچه ۱۲ ساله‌ای را نزد صدام آوردند و به او گفته شد که این پسریچه می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند. وی فرزند یک خانواده فقیر از عشیره عرب‌زبان «العبد» می‌باشد. در آن لحظه هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند که این پسریچه بی‌گناه، صدام را به

اقدامی که موجبات ویرانی عراق و دیگر کشورها فراهم خواهد نمود، تشویق خواهد کرد. هیچ‌کس نمی‌توانست از آنچه که این کودک به صدام می‌گوید مطلع گردد؛ مگر شخصی که رابطه تنگاتنگ و نزدیکی با خویشان این کودک داشت و توانست برخی از مسائلی را که در این جلسه مطرح گردید برای من نقل نماید. مدرسه ابتدایی که این کودک در آن درس می‌خواند، با مشاهدۀ توانمندی فوق‌العاده او در محاسبات ریاضی، در سطح اعداد بزرگ و همچنین انجام عملیات ضرب و تقسیم در مدت زمانی بسیار کوتاه و با اعداد صدگان و ده‌زارگان متعجب و غافلگیر شد. در دهه ۱۹۶۰، یعنی بیش از ۳۰ سال پیش نیز موارد مشابهی در عراق مشاهده شده بود. از ماه آوریل سال ۱۹۹۰ صدام حداقل ماهی دو بار این کودک را به نزد خود فرامی‌خواند و یا هر دفعه که به «ملحون» و یا «حویجه» می‌رفت، محافظان صدام کودک را می‌آوردند.

این کودک به صدام می‌گفت که از فاصله‌ای دور صدای نیرومندی را می‌شنود که به او می‌گوید: جنگ بزرگی در اطراف عراق روی خواهد داد که چهار گوشۀ زمین را به لرزه درخواهد آورد. تعداد زیادی از افراد کشته خواهند شد. در جریان آن، نام صدام آنچنان بالا خواهد گرفت که در جهان طنین‌افکن شود. رهبران کشورها در این جنگ فرار می‌کنند و عراق ثروتمندترین کشور جهان خواهد شد. به گونه‌ای که زمین‌های خشک، به دشت‌هایی سبز و کوه‌ها به باغ‌هایی برتر از باغ‌های بهشت تبدیل خواهند شد. کاخی برای صدام بنا خواهد شد که به مدت صدها سال، زیارتگاه جهانگردان خواهد بود. دانشگاهی بزرگ و ساعتی عظیم احداث می‌شود که موجودات زنده پیدا و ناپیدا در پیرامون، از آن حفاظت خواهند نمود.

وضعیت مالی خانواده این کودک از فقر و نداری به توانگری قابل توجهی تبدیل گردید. یک خودروی مرسدس بنز آخرین سیستم نیز، به اتفاق دو نفر از عناصر امنیتی ویژه، یکی به عنوان راننده و دیگری به عنوان همراه، برای رفت و آمدهای این کودک اختصاص پیدا کرد.

جادوگران دیگر

دو جادوگر در سامراء معروف شدند. یکی سید حسن بود که از محدود افرادی بود که بیش از ۷۰ سال پیش به این منطقه آمده بودند. به نظر می‌رسد که او دارای اصل و نسبی غیرعربی و غیرعراقی باشد. او در ده‌کوره‌ای در فاصله شش کیلومتری جادهٔ منتهی به «تکریت» سکونت داشت. اینجا همان نقطه‌ای است که صدام بیش از سه سال پیش شبی را در آن به عیش و نوش گذرانید و پس از این شب بود که مجلهٔ دولتی «القباء» تصویری از صدام را که در حال رقص به شیوهٔ روستایی و در حالت مستی آشکار بود، بر جلد خود چاپ نمود و در ذیل آن چنین نوشت: «رهبر محبوب روزی را به شادمانی سپری می‌کند...» این رویداد موجبات ناخرسندی مردم را فراهم کرد؛ زیرا در اولین روز ماه محرم الحرام این مجله به بازار آمده بود.

سید حسن به خاطر مهارت فوق‌العاده‌اش در جادوگری معروف گردیده بود، و تا پیش از تصادفش در جادهٔ بغداد - سامراء و به هلاکت رسیدنش، تعدادی از افراد، از نقاط مختلف عراق در نزد او آموزش جادوگری دیده بودند و زنانی نیز از خانوادهٔ عموهای صدام، برای جادوگری به نزد او رفت و آمد می‌کردند.

جادوگر دوم سید احمدالله نام داشت. او در شهر سامراء زندگی می‌کرد و کمتر با مردم نشست و برخاست داشت. به ندرت دیده می‌شد که از منزلش خارج شود. فردی داستانی راجع به او تعریف کرد که این داستان کنجکاوای انسان را در مورد ارتباطات این جادوگر با صدام برمی‌انگیزد. او به من پیشنهاد نمود که با این جادوگر ملاقات نمایم، ولی من تا نیمهٔ سال ۱۹۹۴ از این کار خودداری نمودم. در این زمان مقدمات انجام دیداری با او را فراهم نمودیم، که تصادفی می‌نمود. پس از این دیدار بود که در یکی از مزارع، جلسهٔ طولانی دیگری به مدت چندین ساعت تدارک دیدیم. در اینجا خلاصهٔ مهم‌ترین مسائلی را که این جادوگر بیان نمود، نقل می‌کنم. علت کوتاه بودن این سخنان آن است که او به اختصار سخن می‌گفت، وی گفت: «اندکی پیش از آغاز جنگ دوم خلیج [فارس] و در ساعات

پایانی یک شب طولانی زمستانی، خودرویی در برابر منزلم توقف کرد. با توجه به قطع بودن برق و کار نکردن زنگ، در را به شدت کوبیدند. وقتی در را باز کردم ناگهان ملاحظه کردم دو نفر، با لباس رسمی نظامی ایستاده‌اند. آنها پس از معرفی خود از من خواستند تا به اتفاق آنها به تکریت بروم. من به اتفاق آنها سوار بر خودرو شدم. در حالی که کاملاً گیج شده بودم و نمی‌دانستم که آنها از من چه می‌خواهند، کار خود را به خدا وا گذاشتم. آنها حتی یک کلمه نیز با من سخن نگفتند. بعد از نیم ساعت که با سرعت زیاد در حرکت بودیم به «العوجه» رسیدیم. پس از متوقف شدن خودرو سرلشکر ارشد یاسین محافظ صدام، به پیشوازم آمد و مرا وارد اتاقی کرد که دارای نور اندکی بود و در گوشه‌ای از این اتاق صدام نشسته بود. صدام با گرمی به من خوش آمد گفت و افزود: «خوش آمدی سید احمدالله، بزرگ اهل علم و سرور منجمان!» پس از آنکه داستان طولانی زندگی‌ام را به درخواست خود او به اطلاعش رساندم، او گفت: «بیا الآن شروع کنیم!» سپس چنین ادامه داد: «مادرم زمانی که من کودک خردسالی بودم، برایم تعریف کرده بود، که یک فال بین بزرگ، طالع ما را پیش‌بینی کرده و مادرم را به عظمت بزرگ و رؤیای هزاران ساله نوید داده است. رویدادها به جایی رسیده که اینک پیروزی‌های با عظمت نصیب گردیده است و نفت عراق، دروازه ورود به عراق بزرگ و با عظمت خواهد بود. همه جهان علیه انقلاب شما توطئه می‌کنند! من می‌خواهم که تو با استفاده از روابط و قدرتهای غیبی‌ات به ما کمک کنی، تا از افق‌های دور و نزدیک مطلع گردیم.»

من از صدام خواستم تا محافظانش مرا به نزدیک‌ترین ساحل رودخانه ببرند و یک ساعت بعد بازگردانند، آنگاه داستان زیر را برای او بیان کردم:

«آتش مهیبی را دیدم که در جنوب شعله‌ور شده و آتش کوچکی را دیدم که پیرامون عراق شعله‌ور گردیده است. شخص بلندقامتی را دیدم که خنجرى که خون و آتش از آن می‌چکد در دست چپش دارد. او در شرق (یعنی در ایران) ایستاده بود. آتش خاموش شد و بار دیگر همه جا را تاریکی مطلق فراگرفت.

ناگهان برقی درخشید و تاریکی را شکافت. چهره تو گرداگرد ماه، آنگاه که قرص کامل باشد، آشکار گردید. عکس‌های تو در سرتاسر جزیره العرب، حتی در خراسان، در شرق منتشر می‌گردد. امپراتوری عظیمی به نام تو شکل خواهد گرفت. من تو را در آثار به جای مانده از شهر تاریخی «الحضر» مشاهده نمودم، که رودها گرداگرد آن را فراگرفته بودند، و هزاران کنیز و غلام، به صورت شگفت‌انگیزی در برابر تو به رقص و پایکوبی مشغول بودند. جنگ‌افزارهایی ساخته می‌شود که دشمنان را وحشت‌زده می‌کند.» آنگاه ساکت شدم، ولی صدام گفت: «باز هم بگو سید احمدالله. و من چنین گفتم: «توطئه‌ها علیه تو متوقف نمی‌گردند. دشمنان گرد هم می‌آیند و مبارزه ادامه پیدا می‌کند؛ گاهی به نفع تو و گاهی به ضرر تو».

سخن‌انم که به پایان رسید، آفتاب طلوع کرده بود. ولی صدام همچنان از من می‌خواست تا بیشتر سخن بگویم. به هر حال او اصرار داشت که گاهگاهی مرا به نزد خود فراخواند.

تقریباً دو هفته پس از آغاز بمباران‌های هوایی و در اواخر ژانویه بود که دو تن از محافظان صدام، شبانه مرا به منزل یکی از کشاورزان در روستایی از «سامراء» هدایت کردند. صدام در آنجا دراز کشیده بود و در برابرش منقلی بزرگ از ذغال آماده شده بود. این منقل، علاوه بر زیبایی ویژه‌ای که به این اتاق می‌بخشید، حرارت زیادی نیز تولید می‌کرد. پس از سلام، این بار خود او صحبت را با تلخکامی و به طور مفصل آغاز کرد. ضمن بیان آزرده‌گی خاطرش گفت: «من به صورت جدی در فکر بازسازی شهر سامراء و بازگرداندن نام قدیمی‌اش در زمان حکومت عباسی‌ها، یعنی «سُرَّ مَن رَأَى» بودم. همچنین بازسازی کاخ «العاشق» و کاخ «خلافت» تا بار دیگر به عنوان قرارگاه رئیس دولت قرار گیرد. قصد داشتم گلدسته‌ای به شیوه گلدسته «ملویّه» در سامراء، ولی بلندتر از آن، احداث نمایم. سعی کردم فرزندان این شهر را به خود نزدیک سازم. ولی برخی از آنها از خود، حسن نیت نشان ندادند، آنها گهگاهی علیه انقلاب توطئه کردند.

هرگاه که توطئه‌ای کشف می‌شد، ما رد پایی از سامراء در آن می‌دیدیم. از همین رو مجبور شدم دست از طرح‌هایی که برای گسترش این شهر داشتم، بکشم. الان از تو می‌خواهم تا راجع به این واقعیت با من سخن بگویی و پس از آن چشم‌اندازهای آینده را، با توجه به پیش‌بینی اخبار این جنگ به اطلاع ما برسانی.»

تلاش کردم تا از موضوع عدم اعتماد صدام به وفاداری سامراء، با ستایش از شخص او بگذرم. آنگاه وارد اصل موضوع شدم. یعنی پیش‌بینی چشم‌اندازهای آینده. من دیدم که او اصرار دارد از کویت عقب‌نشینی نکند. پس چنین گفتم: «بر شدت جنگ و تلفات دشمنان افزوده خواهد شد. آنها از دستیابی به تو ناتوان خواهند ماند، و تو از این جنگ پیروزمند بیرون خواهی آمد؛ زیرا وجود سالم تو، در واقع همان مفهوم حقیقی پیروزی است. اما زمین و مال، با وجود تو امکان جبران پیدا می‌کنند. سلاحی کشنده‌تر و ویرانگرتر ساخته خواهد شد و تو در شرایطی از این جنگ بیرون خواهی آمد که ما سلاح‌های بسیاری خواهیم داشت. چند روز بیشتر نخواهد گذشت که در اخبار جهانی نام تو مطرح خواهد شد. من بسیاری از اجداد تو را در خواب دیده‌ام که به وجود تو شادمانند. منظره شگفت‌انگیزی را دیده‌ام؛ منظره‌ای که به دلیل دیدن آن سرتاسر شب گذشته را لرزیدم. نمی‌توانم تشخیص دهم که آیا یک خواب و خیال بوده یا واقعیتی که من در بیداری مشاهده کردم!» صدام گفت: «خواب تو چه بوده سید احمد؟» گفتم: «نام تو را در حالی که به وسیله نور در آسمان نگاشته شده بود، خواندم.» در این هنگام چهره او به شادی باز شد و هنگامی که قصد خروج داشتم، محافظان او ده هزار دینار (حدود دو هزار دلار) به من دادند.

همین وضعیت هر ماه ادامه پیدا می‌کرد و سیل بخشش‌ها به طرف من سرازیر شد. در اواخر سال ۱۹۹۳ صدام مرا به بغداد دعوت کرده و گفت: «سیداحمدالله کجایی؟ همه عالم علیه من توطئه کرده‌اند و آتش به «تکریت» و «العوجه» رسیده، در حالی که تو چیزی به من نگفته بودی.» در روزهایی که به تازگی خبر ترور سپهبد ثابت سلطان التکریتی و سپهبد راجی التکریتی توسط

نیروهای امنیتی ویژه، منتشر شده بود، ادامه داد: «کجایند آن غلامان؟ کجایند آن کنیزان؟ کجاست آن امپراتوری؟» به خاطر مجازاتی که ممکن بود در حق من انجام دهد، به خود لرزیدم و گفتم: «ولی آنها نخواهند توانست آسیبی به تو وارد آورند.» از نزد او خارج شدم، در حالی که دیگر خبری از بخشش‌ها نبود. به سید احمدالله گفتم: «چگونه توانستی این حرف‌ها را به او بگویی؟» گفت: «ای کاش می‌توانستم چیزهای دیگری به او بگویم!»

در جست‌وجوی منجم خارجی

در دهه ۱۹۵۰ که هنوز عقب‌ماندگی حکمفرما بود و تماس با جهان خارج در حداقل امکان خود بود، افراد ساده‌لوح داستان‌های بسیاری را نقل می‌نمودند. از جمله داستان‌هایی که بسیار به گوش ما می‌رسید درباره «جزایر واق واق» بود. بر مبنای این داستان‌ها که مادر بزرگ‌هایمان برایمان تعریف می‌کردند، می‌گفتند فردی که وارد این جزایر گردد، با موجودات کوچک و در عین حال زیبا مواجه می‌شود. این موجودات در فضا پرواز می‌کنند و صداهایی که خضوع و فروتنی در انسان ایجاد می‌کند از خود درمی‌آورند. می‌گویند: «واق واق، سبَحانَ رَبِّیَ الْخَلَّاقُ». بعدها معلوم شد که منظور از این جزایر، جزایر زیبای «فیلیپین» می‌باشد. فیلیپین همچون بسیاری از مناطق جنوب شرق آسیا و چین، جولانگاه تعداد زیادی از منجمان و جادوگران همچنین صاحبان طب سوزنی می‌باشد.

پس از اشغال کویت، یکی از افسران اطلاعاتی، که در حال حاضر دارای درجه سرلشکری ستاد می‌باشد، برای من تعریف کرد که یک پزشک متخصص طب سوزنی از چین به مقر ریاست جمهوری دعوت شد. به من پیشنهاد شد که او را برای انجام یک عمل جراحی ساده دعوت نمایم. این پزشک به نزد ما آمد و معلوم شد که از عراق الاصل‌هایی است که سالیان متمادی در چین و جنوب شرق آسیا مسکن گزیده‌اند. من آمادگی خود را برای انجام آزمایش بر روی خودم اعلام کردم. او ده‌ها سوزن ریز را (بدون بی‌حسی) در بدن من فرو کرد، ولی هیچ تحوّل مثبت و

یا منفی در من به وجود نیامد. به هر حال من از پزشک خواستم تا راجع به جنوب شرق آسیا و مسائل شگفت‌انگیز و زندگی در این منطقه سخن بگوید. در جریان صحبت با او معلوم شد که فردی به نام «آگری» از فیلیپین به عراق آورده شده است. وی از جمله منجمان معروف می‌باشد و به عنوان میهمان افتخاری ریاست جمهوری در هتل «الرشید» اقامت دارد. وی چند سال پیش در فیلیپین با او آشنا شده است. آنها هر دو زبان چینی را به خوبی می‌دانند. این پزشک در پکن توسط یکی از کارمندان عالی‌رتبه سفارت عراق دعوت و از او خواسته شد تا به منظور دعوت از یک منجم، با توانمندی‌هایی در سطح بالا، به او کمک نماید. به این ترتیب وی دوستش «آگری» را معرفی نمود و چند هفته بعد هر دو در بغداد بودند.

این پزشک چنین افزود: «من در جریان سه دیداری که ظرف یک هفته، بین آن منجم و رئیس‌جمهور عراق صورت گرفت، به عنوان مترجم ایفای نقش نمودم. هنگامی که این منجم دیدگاه‌های خود را راجع به آینده بیان نمود، مورد توجه شدید رئیس‌جمهوری واقع شد. این منجم گفت که قطع نظر از اینکه عراق عقب‌نشینی کند یا نکند، سرانجام جنگ روی خواهد داد و هدف غرب و کشورهای خلیج [فارس] سرنوشتی حکومت صدام حسین می‌باشد. تصویری که او در برابر خود می‌بیند حاکی از آن است که رویداد جنگ در کویت، موجبات حفظ حکومت و سلامتی شخصی صدام حسین را فراهم خواهد کرد؛ محاصره اقتصادی پس از جنگ برای مدتی طولانی تداوم پیدا خواهد کرد و کشور با مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد. منطقه شاهد تحولات بزرگی خواهد بود و جغرافیای سیاسی عوض خواهد شد. آنگاه نام صدام در سرتاسر دنیا، نامی شناخته‌شده خواهد بود. قضا و قدر چنین اقتضا نموده که توطئه‌ها در طول زندگی رئیس‌جمهور، علیه وی تداوم پیدا کنند و خطراتی که وی را تهدید می‌کنند از درون حزب می‌باشند. بیشتر کسانی که او به آنها اعتماد دارد، شایسته اعتماد نیستند.»

من از این پزشک راجع به فاصله زمانی بین دعوت از این شخص و انجام شدن این مأموریت یا سفرش به عراق پرسیدم؛ و اینکه آیا قبلاً به او گفته بودند که

قرار است با چه کسی ملاقات نماید؟ وی پاسخ داد که مدّت زمان مذکور سه هفته بود و او پیش‌بینی می‌کرد که با شخصیت بسیار مهمی در عراق ملاقات می‌کند. این پرسش را به این دلیل از او کردم تا نکند ارگان مشخصی او را جهت انجام این سفر تحریک کرده باشد، و چیزهایی جهت گفتن به صدام پیشاپیش به او تلقین کرده باشند، تا صدام را به عدم عقب‌نشینی از کویت ترغیب نمایند.

در سال ۱۹۹۳ سرویس اطلاعات، نامه‌ای را به سفارت عراق در پکن (ایستگاه اطلاعات) تلگرام نمود و طی آن از سفارت خواست، تا این منجم را به اتفاق پزشک مذکور به عراق اعزام نمایند. همچنین از این ایستگاه درخواست نمود تا در جست‌وجوی منجمان دیگر در سطح این منطقه باشد، و اسامی آنها را در اختیار این سرویس قرار دهد. این درخواست بیانگر آن است که همچنان بر شنیدن سخنان جادوگران و منجمان اصرار ورزیده می‌شود، بی‌آنکه بخواهند از تجربیات تلخ پیشین، درس عبرت بگیرند. البته این ایستگاه چاره‌ای جز اجرای دستورات صادره را نداشت، ولی اعزام این منجم فیلیپینی (اگری) و پزشک عراقی (متخصص طب سوزنی) به بغداد چند ماه به درازا کشید. از سر خوش شانس، افسری که دوست این پزشک بود مطلع شد که این دو بار دیگر به عراق آمده‌اند. به این ترتیب امکان دیدار ما چهار نفر با یکدیگر در خانه این افسر فراهم گردید. او همه را دعوت به شام کرد. من تلاش نمودم تا به عمد، اطلاعات قبلی خود را، راجع به تخصص و همچنین مأموریت این منجم پنهان نمایم. ولی او به صورت تدریجی به اصل مطلب پرداخت؛ بی‌آنکه کسی از او سؤال کرده باشد. او از سر فخر فروشی تعریف کرد که چگونه در سفر قبلی‌اش، رویدادهای جنگ دوم خلیج [فارس] را پیش‌بینی کرده بود. وی افزود: «مستقیماً پس از حمله عراق به کویت، برای ترسیم چهره‌ای واضح از اوضاع و رویدادهای بعدی، سرنخ‌هایی که اختصاصاً من توسط آنها به آگاهی می‌رسم فراخواندم؛ حتمی بودن وقوع جنگ را چه عراق عقب‌نشینی کند و چه نکند، پیش‌بینی نمودم. چون من یقین پیدا کرده بودم که هدف از این جنگ،

خارج کردن عراق از کویت نیست؛ بلکه نابودی نیروهای مسلح و زیربنای اقتصادی و در نتیجه، از میان بردن رهبری کشور عراق می‌باشد. اگر عراق قبل از آغاز جنگ عقب‌نشینی نماید، تحولات خطرناکی در داخل عراق روی خواهد داد که سرانجام به تحقق حداکثر اهداف غربی‌ها و کشورهای خلیج [فارس]، به ویژه نابودی رهبری عراق منجر خواهد شد. من در سفر فعلی خود به بغداد، با رئیس‌جمهور صدام ملاقات نمودم، و او را خوشحال و گشاده‌رو دیدم. او هنوز مطالبی را که پیش از این به او گفته بودم، به یاد داشت. ولی در حال حاضر، من تحولاتی را در افق‌ها می‌بینم، که بیانگر تداوم خطراتی است که رهبری را تهدید می‌کند. بازی مجازات‌های بازرگانی برای مدتی طولانی تداوم پیدا خواهد کرد، و هم‌زمان با آن یک رشته از توطئه‌های پی در پی نیز شکل خواهد گرفت که بر ضرورت حفظ جنگ‌افزارهای نیرومند به منظور بازدارندگی و یا به کارگیری آنها در صورت اقتضا می‌افزاید. علاوه بر این، حفظ این‌گونه جنگ‌افزارها سبب می‌شود تا دشمنان دست از تهاجم به رهبری عراق بردارند. تحویل دادن و یا نابودی این سلاح‌ها نمی‌تواند به از بین رفتن مجازات‌ها منجر شود؛ بلکه به مرور زمان نتیجه‌ای عکس این را در برخواهد داشت.»

من به گونه‌ای غیرمستقیم این مسئله را مطرح نمودم که: «بسیاری از منجمان بر این باورند که آینده شاهد مشکلات بیشتری خواهد بود؟!» وی پاسخ داد: «من به رئیس‌جمهور گفتم که رسانه‌های گروهی نام او را به گونه‌ای تکرار خواهند کرد که هیچ‌کس پیش از این چنین نبوده است و این در واقع همان پیروزی است.»

مقایسه بین وضعیت حاضر و گذشته

هنگامی که بین شور و شوق صدام و علاقه‌اش به شنیدن گفته‌های منجمان و آنچه که راجع به تمایل برخی از خلفای عرب در گذشته در این خصوص نقل می‌شود مقایسه به عمل می‌آوریم، ملاحظه می‌کنیم که هیچ‌گونه سنجیتی بین

این دو دورهٔ زمانی وجود ندارد. در شرایطی که گذشتگان به گفته‌های منجمان پایبند نبودند و بر مبنای ادعاهای آنها دست به جنگ نمی‌زدند و یا تصمیمی اتخاذ نمی‌نمودند، که این واقعیت در کتاب‌های تاریخی آورده شده و داستان فتح «عموریه» نیز به آن گواهی دارد، صدام با جدّیت به گفته‌های منجمان عمل می‌کند و آنها توانستند او را به اتخاذ برخی تصمیمات ویرانگر ترغیب نمایند.

. بیش از یک هزار سال پیش، غیر از جاسوسی و شناسایی انسانی، وسایل و ابزار شناسایی دیگری در اختیار نبود؛ نه ابزار شناسایی هوایی بود و نه بی‌سیم، نه شبکه‌های ارتباطی بود و نه شناسایی الکترونیک و نوری، و نه ماشین‌های شناسایی. علاوه بر آن جنگ‌افزارهای آن دوران نیز، از نوع بسیار ابتدایی بودند. ولی امروز رایانه‌های دقیق، دستگاه‌های اطلاعاتی مفصّل و فراگیر، سازماندهی حساب شده تسلیحاتی و آموزشی، فن فرماندهی میدانی و استراتژیک و همچنین پشتیبانی اداری، آمادگی روانی، اقدامات فریب‌کارانه و تدابیر و ابزار الکترونیکی، عواملی هستند که لازم است انسان وقت خود را فقط صرف آنها نماید.

. تکیهٔ صدام به منجمان بیانگر وجود بخش تاریکی در بافت روانی او، و همچنین ناشی از احساس کمبود در زمینهٔ توانمندی‌های استراتژیک (نظامی) می‌باشد. این روش خطرات عظیمی را به دنبال دارد. سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه می‌توانند از طریق منجمان، صدام (فرماندهی کل) را وادارند، تا موضعی را که آنها می‌خواهند اتخاذ نماید.

میزان تأثیرپذیری صدام از شناگویی و ستایش، بر عراقی‌ها نیز پوشیده نیست. وقتی پس از اشغال کویت شخصیت‌ها از سطح جهان به سوی بغداد سرازیر شده بودند، حتی مردم عادی عراقی نیز می‌گفتند که اینان از سوی دیگران تشویق و هدایت شده‌اند تا صدام را جهت ماندن در کویت ترغیب نمایند و زمینه و بهانه نابودی عراق را فراهم سازند. بیشتر کسانی که آمدند، به ویژه اعراب، عملکرد او را در نزدش زیبا جلوه دادند و وی را به ماندن در کویت ترغیب نمودند.

• برخی نیز می‌گفتند که کشورهای بزرگ، از جمله امریکا، از ستاره‌شناسان استفاده می‌کنند، که البته این کلام واقعیت ندارد.

• بنا بر اطلاعاتی که از منجمان مذکور و روابطشان با صدام به دست آمده و من تلاش نموده‌ام تا با استفاده از راه‌های ممکن این اطلاعات را پیگیری نمایم و تصادفاً به بخشی از آن نیز دست پیدا کرده‌ام، معلوم می‌شود که همه جادوگران و منجمان در پیش‌بینی اوضاع، به صورت عمده بر وضعیت روانشناختی صدام تکیه نموده‌اند. آنها در ارزیابی مقاصد و گرایش‌های وی، به صورت خیره‌کننده‌ای از خود استعداد نشان دادند. از همین رو پیروزی را در سلامتی شخصی او عنوان می‌کردند. آنها سلامتی شخصی وی را، مبنای پیروزی و یا شکست قلمداد می‌نمودند.

چنان که مشاهده می‌کنیم، صدام به گفتار منجمان عمل می‌کرد، به ویژه تا آنجا که مربوط به قطعی بودن وقوع جنگ و همچنین ضرورت حفظ سلاح‌های کشتار جمعی می‌گردد. ما اگر قائل به این فرضیه باشیم، که جادوگران و منجمان عراقی قصد داشتند که با بیان این‌گونه جملات به منافع مالی دست پیدا کنند و با نظرات صدام مدارا نمایند تا خود را از شرّ خشونت و قساوت وی برهانند، نمی‌توان گفت که منجم فیلیپینی، یعنی «آگری»، با چنین قصد و غرضی این گفته‌ها را سرهم کرده است. ولی بعید نیست که او به منظور تحقق اهداف دوردست استراتژیک، از سوی طرف‌ها هدایت شده باشد.

ما با بیان خلاصه‌ای از این رویدادها به یکی از شیوه‌ها و اندیشه‌های رژیم خودکامه صدام پی می‌بریم و در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم، که کشوری که منجمان تا حدود زیادی در تشویق به اتخاذ تصمیمات ویرانگرش ایفای نقش می‌نمایند، نیاز به انقلابی فراگیر و عملیاتی اصلاح‌گرانه دارد؛ تا هر چیزی را بر سر جای خودش قرار دهد و هیچ ملاکی غیر از دموکراسی، ملاک عمل قرار نگیرد.

نفوذهای ویژه متقابل

باطن تلاش بشر در حرکت به طرف بهبود وضعیّت معیشتی زندگی خلاصه می‌شود. از همین رو به منظور تحقّق نتایج برتر، درگیری و رقابت‌های مشروع و نامشروع شکل می‌گیرد.

در کشورهایی که به وسیله حکومت‌های عاقل و متعادل هدایت می‌شوند، سیاست با تمام شاخ و برگ‌ها (برنامه‌های اطلاعاتی و نظامی)، به عنوان یکی از محورهای اصلی، در راستای گسترش اقتصادی و حمایت از کشور به کار گرفته می‌شود. در عراق وضعیّت ما کاملاً متفاوت است. درآمدهای اقتصادی در این کشور در خدمت سیاست به کار گرفته شده است؛ بی‌آنکه هیچ نیاز ملی و یا امنیتی به آن وجود داشته باشد. زمانی بر تلخکامی این رویه افزوده می‌گردد که گرداگرد محور سیاست، اهداف و رؤیاهای رهبری و خودکامگی فردی و دیکتاتوری خشن قرار گرفته باشد؛ چنان که با وجود صدام چنین است. ویژگی‌ها و مشخصات این معادله در هر کشوری متفاوت می‌باشد. ولی شرایط و مجموعه عوامل اساسی حکومتی، همچنان ایفای نقش می‌کنند.

عراق تا پیش از شکل‌گیری هرج و مرج سیاسی و قهرمان بازی‌هایی که به دنبال حکومت احمد حسن البکر و صدام به وجود آمد، یک کشور در معرض تهدید تلقی نمی‌شد. این روند خطرناک در دوران خودکامگی صدامی به اوج خود رسید. هنگامی که حکومت عبدالرحمن محمدعارف سرنگون شد، فقط پنج لشکر ارتش و یک تیپ گارد ریاست جمهوری و چند یگان سبک و دو اداره امنیتی (سازمان کل امنیّت که وظیفه گردآوری اطلاعات غیرتحریک‌آمیز از برخی

کشورهای مورد نظر را دنبال می نمود و سازمان امنیت نظامی) در اختیار داشتیم. تا آن هنگام، یعنی تا سال ۱۹۶۸، عراق در مقایسه با کشورهای پیرامون خود، کشور عقب مانده ای نبود بلکه برعکس در ابعاد مختلف جلوتر از این کشورها بود. ما نفت داشتیم. (دومین ذخایر نفتی جهان از آن ماست). آب بی کران و سرزمین های حاصلخیز بکر و حجم مناسبی از نیروی انسانی در اختیار داشتیم. سطح خورد و خوراک و همچنین سطح معیشتی مردم عراق، بدون تردید در مقایسه با کلیه کشورهای اطراف و همچنین کشورهای خلیج [فارس] بالاتر بود.

صدام در افزایش بودجه عراق، که به دنبال جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و افزایش درآمدهای نفتی حاصل شده بود، نقشی نداشت، بلکه برعکس با به راه انداختن جنگ ها و بخش های تبلیغاتی و طرح ها و برنامه های کورکورانه و اختلاس های گسترده و حیف و میل هایی که برای اقدامات امنیتی شخص خودش انجام داد، ضربه شدیدی به درآمدهای عراق وارد ساخت. وقتی درآمدهای اقتصادی برای خدمت به سیاست به کار گرفته می شود، صرف نمودن مبالغ هنگفتی به منظور توسعه سرویس های امنیتی و اطلاعاتی نیز اجتناب ناپذیر می باشد. البته این مخارج گاهی برای یک کشور ضروری است و گاهی برای ترک تازی و حفظ استبداد است. هنگامی که امنیت ملی بر اثر مقاصد تجاوزکارانه آشکار خارجی در معرض تهدید قرار می گیرد، بر رهبران کشور است که به منظور تضمین امنیت، به هر قیمتی که شده، تلاش نمایند. ولی محورها و اصولی که برای سرویس های امنیتی و اطلاعاتی رژیم صدام ترسیم شده بود، عبارتند از:

. امنیت صدام و افراد خانواده اش.

. امنیت رژیم.

. مبارزه با فعالیت های سیاسی و خارجی.

فعالیت های خارجی به شرح زیر است:

. فعالیت های خارجی به منظور دستیابی به اطلاعاتی راجع به آمادگی های

احتمالی دشمنان برای آغاز جنگ. (این یک اقدام مشروع است.)

- . فعالیت‌هایی که کشورهای عربی را هدف خود قرار می‌دهد. (این کار مغایر با نظریه ناسیونالیزم می‌باشد.)
- . فعالیت‌هایی به منظور متزلزل نمودن ثبات تعدادی از کشورها.
- . فعالیت‌های سیاسی سری، به منظور ایجاد هسته‌های سازمان‌یافته در تعدادی از کشورهای عربی.
- . تحکیم روابط با سازمان‌های انقلابی و تروریستی.
- . جاسوسی صنعتی.

ترسیم طرح‌ها

هر یک از سازمان‌های امنیتی ویژه، اطلاعات، اداره کل امنیت و اداره کل اطلاعات نظامی، سالانه در چارچوب تخصص‌هایشان، طرح‌های مفصلی را بر مبنای دستورات شورای امنیت ملی تنظیم و ارائه می‌نمایند. به این منظور از روش‌های جاری زیر استفاده می‌کنند:

- . شورای امنیت ملی در پایان هر سال، دستورات مشخصی را در خصوص کشورهای مورد توجه ویژه و یا به صورت کلی صادر می‌نماید. بر این اساس اولویت‌های توجه به هر کشور مشخص می‌شود. البته با توجه به تحولات سیاسی، ممکن است توجهات فوق‌العاده‌ای ایجاد گردد. برای مثال در سال ۱۹۸۶، یک دستور فوری و شخصی صادر شد که بر مبنای آن باید «لیبی» در صدر اولویت‌های فعالیت‌های سازمان اطلاعات و اداره کل اطلاعات نظامی قرار گیرد. (البته بعد از ایران؛ زیرا جنگ با ایران در اوج خود قرار داشت.)
- . قرارگاه‌های این سرویس‌ها، بخشنامه‌هایی شامل بر محورهای اصلی دستورالعمل شورای امنیت ملی برای ادارات اصلی تابع خود ارسال می‌نمایند.
- . ادارات اصلی این سرویس‌ها (یعنی مدیریت‌ها، شبکه‌ها، معاونت‌ها، شعبه‌ها و قسمت‌ها)، مسئولیت تهیه طرح‌های فعالیت خارجی سال آینده را برعهده دارند که نسخه‌ای از این طرح‌ها پس از تصویب نزد شورای امنیت ملی باقی می‌ماند.

• طرح‌های کاری برای ایستگاه‌های اطلاعاتی و وابستگان نظامی در سفارتخانه‌های عراقی در خارج از کشور ارسال می‌گردد. این کار شامل افسران اطلاعات و اطلاعات نظامی که در پوشش‌های غیرنظامی همچون (بازرگانی، فرهنگی، تبلیغاتی) در کشورهای جهان کار می‌کنند نیز می‌شود. این روش نشان می‌دهد که طرح‌های کاری و اقدامات و فعالیت‌های سازمان اطلاعات و اداره اطلاعات ارتش در خارج از کشور، بر مبنای راهنمایی‌ها و توجیهات شورای امنیت ملی و با تصویب جزئیات این طرح‌ها از سوی این شورا صورت می‌گیرد. لازم به یادآوری است که رئیس‌جمهور، ریاست این شورا را برعهده دارد.

طرح‌های گردآوری اطلاعات

بیشتر کشورهای جهان، برای دستیابی به اطلاعات تلاش می‌کنند. مادامی که این گونه فعالیت‌ها ماهیت تحریک‌آمیز و یا تهدیدکننده امنیت طرف مقابل را به خود نگیرد، معمولی تلقی می‌گردد. توجه نمودن به حفظ این تعادل یا موازنه و جلوگیری از بدنام شدن کشور، یک عنصر مهم تلقی می‌شود. ولی خودکامگی صدام و نادانی او موجب بروز مشکلات بی حد و حصری شد. بر مبنای دستورات او، طرح‌های خیالی، به منظور گردآوری اطلاعات سرّی راجع به بیشتر کشورهای مهم جهان فراهم گردید. لازمه پیاده کردن این طرح‌ها ایجاد رخنه‌های عمیق جاسوسی بود و این امر برانگیختن کینه و دشمنی کشورهای مورد نظر را فراهم می‌کرد. در اواخر سال ۱۹۷۷ و اوایل سال ۱۹۷۸، مجله «NOW» منتشر گردید. به یاد می‌آورم که روی جلد شماره اول آن که در اروپا منتشر می‌شد، تصویری از سپهبد عامر محمد رشید العبدی به عنوان مدیرکل اطلاعات نظامی چاپ شده بود. سرویس‌های اطلاعاتی غرب، در چاپ این تصویر دچار اشتباه شده بودند؛ زیرا سپهبد عامر در آن هنگام معاون امور فنی فرماندهی نیروی هوایی بود. در داخل این مجله تصویری از یک نامه درج شده بود. این نامه همان نامه‌ای بود که با آن، طرح گردآوری اطلاعات

به امضای مدیرکل اطلاعات وقت، یعنی سرهنگ خلیل ابراهیم محمود العزّاوی عضو دفتر نظامی حزب بعث، به وابسته نظامی ما ارسال شده بود.

در همین نامه، جزئیات دقیقی درباره این طرح و جزئیات اطلاعات نظامی، صنعتی، سیاسی و اقتصادی مورد نظر راجع به کشورهای اروپایی همچون انگلستان، فرانسه و اسپانیا نیز چاپ شده بود. این رویداد یک رسوایی سیاسی به بار آورد و سرویس‌های اطلاعاتی عراق متهم به جاسوسی علیه کشورهای اروپایی به نفع سرویس‌های اطلاعاتی شوروی [سابق] شدند. در آن روزها که جنگ سرد در اوج خود قرار داشت، به دلایل زیر منطقی نبود که چنین طرح گسترده‌ای صرفاً برای تحقق اهداف عراق ترسیم شده باشد:

عراق فاقد توانایی کافی برای رویارویی گسترده با اروپا بود و اساساً هیچ توجیهی برای چنین فکری وجود نداشت.

عراق نیازی به کسب اطلاعات دقیق و جزئی راجع به اروپا نداشت. از آنجایی که سرویس اطلاعاتی عراق، دارای هماهنگی و همکاری تنگاتنگی با سرویس اطلاعاتی شوروی [سابق] بود، چنین اتهامی، منطقی و قابل قبول بود. به منظور مقابله با پیامدهای این رسوایی، نشست گسترده‌ای در اداره کل اطلاعات نظامی تشکیل گردید. این تردید بر حاضران در نشست حاکم شده بود که طرح مذکور از وابستگی نظامی عراق در «مادرید» به سرقت رفته است. به همین دلیل یک ستونiar شاغل در این وابستگی، به بغداد فراخوانده شد تا مورد بازجویی قرار گیرد. ولی با خودکشی این شخص در زندان که با استفاده از باند پانسمان پزشکی خود را حلقه آویز کرده بود، این پرونده بسته شد و اسرار این ماجرا تا سال ۱۹۸۵ از ما پوشیده نگه داشته شد. در آغاز این سال سرهنگ ستاد فؤاد حسین علی، وابسته نظامی عراق در «مادرید» طی نامه‌ای به قرارگاه اطلاعات، گزارش مفصلی ارائه نمود و گفت که در اثنای رفت و آمدش به یکی از کافه‌های «مادرید» با یک شهروند مصری مقیم اسپانیا آشنا شده است. رابطه دوستی آنها روز به روز مستحکم‌تر می‌شده و در یکی از

مناسبت‌ها این فرد مصری، آلبومی حاوی ۱۰۰ عکس گوناگون از مناظر طبیعی و عمرانی و دیگر عکس‌ها به سرهنگ فؤاد ارائه می‌کند. سرهنگ فؤاد در هنگام ورق زدن آلبوم، با دیدن گوشه یک اسکناس در زیر یکی از عکس‌ها غافلگیر می‌شود. سرهنگ بعداً متوجه می‌شود که زیر هر عکس، یک اسکناس ۱۰۰ دلاری جای داده شده است؛ یعنی جمعاً ده هزار دلار امریکا. او در ازای این پول، هیچ‌گونه خواسته و یا پیامی مشاهده نمی‌کند، غیر از یک عبارت کوتاه در پشت یکی از عکس‌ها که نوشته شده: «با دروهای موساد». این وابسته خیلی فوری به بغداد فراخوانده شد و ضمن بازجویی‌های مفصل مورد ملامت قرار گرفت. زیرا اگر اظهار ضعف و نیازمندی نمی‌کرد، مزدور موساد نمی‌توانست چنین در او رخنه نماید. این در حالی بود که حقوق این وابسته غیر از مزایای مسکن، حدود ۳ هزار دلار در ماه بود.

در بغداد دو فرضیه به وجود آمد؛ گروهی قائل به این نظریه بودند که باید این وابسته همچنان در شغل خود ابقاء گردد و وارد شبکه موساد گردد و گروهی دیگر بر این عقیده بودند که این رویه مغایر با ارزش‌ها است. از همین‌رو تصمیم گرفته شد که در بغداد باقی بماند. سپس او را به محل استقرار نیروهای شرق دجله در منطقه هور اعزام کردند و در آنجا به عنوان فرمانده تیپ پیاده، مشغول انجام وظیفه شد.

این رویداد فرضیه‌ای را که می‌گفت ستوانیاری که خود را در زندان حلقه آویز نمود، مزدور سرویس اطلاعاتی اسرائیل (موساد) بوده، تقویت کرد. روشن شد که این وابسته نظامی به عنوان یکی از اهداف موساد تلقی می‌شده و اطلاعات مذکور، توسط موساد به مجله «NOW» رسیده است. از آن زمان اداره اطلاعات نظامی و همچنین سازمان اطلاعات تصمیم گرفتند که بندها و ماده‌های طرح‌ها را تقسیم‌بندی کرده و به هر سازمان موضوعات مربوط به آنها را ارائه کنند، نه آنکه کل طرح تفصیلی هر دو سازمان، که مشتمل بر حدود ۱۰۰ صفحه است، در اختیار آنها قرار گیرد.

از اینجا معلوم می‌شود که افراد با زیاده‌روی و افراط در فعالیت‌های سیاسی خارجی، موجب بروز مشکلات واقعی برای کشور می‌شوند. در حقیقت نه ما و نه ایستگاه‌های خارجی ما، توان اجرای حتی ۱۰ درصد از مفاد طرح آماده شده را نیز نداشتیم.

نفوذ در وزارت دفاع

حادثه «مادرید» اولین مورد نفوذ اسرائیلی‌ها نبود. پیش از آن نیز رادیوی اسرائیل یک جنگ روانی شدید را آغاز کرده بود. این رادیو عادت کرده بود که در برنامه‌های خبری خود، خبرهای استهزاءآمیزی راجع به مثلاً مناطق جایگزین برای استقرار هلی‌کوپترها، برای پیشگیری از ضربه هوایی غافلگیرانه پخش می‌کرد؛ این بیانگر نفوذ «موساد» بود. نفوذ خطرناک‌تر «موساد» که در سال ۱۹۸۱ شناسایی گردید، در دیوان وزارت دفاع بود و دستیابی به شخص وزیر دفاع، یعنی سپهد یکم ستاد عدنان خیرالله را دنبال می‌کرد.

در جریان جنگ دوم جهانی، نیروهای انگلیسی یگان‌های سبکی از عراقی‌ها را در چارچوب یگان‌های «لیوی» سازماندهی کردند. پس از برچیده شدن این یگان‌ها، تعدادی از افسران و درجه‌داران این یگان‌ها، به یگان‌های ارتش عراق معرفی شدند. حداقل دو نفر از آنها به پست‌های حساسی دست پیدا کردند. آنها عبارت بودند از: سرتیپ محمدنثار الهاشمی عضو فرماندهی شاخه حزب و فرمانده موقعیّت «العماره» و سرهنگ نجم عبد راضی که یکی از عناصر نزدیک به عدنان خیرالله تلقی می‌شد. عدنان خیرالله عادت کرده بود که وقت زیادی را در شب‌نشینی‌های خصوصی سپری نماید. از این جهت سرهنگ نجم نیز نام و آوازه خوبی نداشت. وی پس از بازگشت از سفرش به یکی از کشورهای اروپایی، به وزیر دفاع اطلاع داد که از دیدن یک گروه «موساد»، در محل اقامت

موقتش در «لندن» که به دیدار وی آمده بودند، غافلگیر شده است. این گروه به او پیشنهاد کرده بود که با یکدیگر همکاری مشترک نمایند. قرار شد که بنابر دستور ریاست جمهوری اداره کل اطلاعات نظامی، هدایت این عملیات را برعهده گیرد.

در سال ۱۹۸۱ یا اوایل سال ۱۹۸۲، سرهنگ نجم از سفرش به یکی از کشورها بازگشت، در حالی که یک دستگاه تماس‌های سرّی دوربرد با خود به همراه داشت. وی این دستگاه را، درون دستگاه درمان‌کننده دردهای مفصلی و کمر جاسازی نموده بود. در کنار این دستگاه، لیست بلندبالایی از اطلاعات درخواستی نیز وجود داشت. زمان مشخصی برای گوش دادن به برنامه‌های رادیویی، که به زبان انگلیسی و در قالب کلمات رمز از اسرائیل پخش می‌شد، برای او در نظر گرفته شده بود. عجیب آن است که این سرهنگ برای مدتی طولانی، حتی بعد از متوقف شدن عملیات برقراری ارتباط با شبکه «موساد»، از همین نوع برخورد و در همان جایگاه بهره‌مند بود. این داستان هاله‌ای از شک و تردید پیرامون آنها که بر سرنوشت عراق حاکم شده‌اند، ایجاد می‌کند. روند این عملیات بیانگر نتایج زیر می‌باشد:

• تماس با سرهنگ نجم در زمانی که او خبر این تماس را داد، برقرار نشده بود، بلکه از مدتی طولانی و چه بسا زمانی بسیار طولانی قبل از آن، برقرار شده بود. منطقی به نظر نمی‌رسد که پیش از دادن آموزش کافی به او و انجام آزمایش‌های لازم در مورد وی، یک دستگاه سرّی پیشرفته و همچنین لیست اطلاعات تفصیلی درخواستی در اختیار وی قرار گیرد.

• نباید به صداقت سرهنگ نجم اعتماد کرد، چه بسا هدف وی از ارائه این‌گونه اخبار آن باشد، که به تداوم تماس‌های دوجانبه‌اش مشروعیت بخشد. تماس دوجانبه‌ای که از یک سو برای رژیم صدام آشکار است، و از سویی دیگر سرّی می‌باشد. به ویژه آنکه وضعیت اخلاقی او به گونه‌ای نیست که بتوان به وی اعتماد کرد. بهتر آن بود که مراکز حساس از حیث امنیتی تحکیم گردند؛

ولی وجود عدم موازنه در رفتار باندها حاکم بر عراق، موجب ایجاد خلأ و شکاف‌های کشنده‌ای در امنیت کشور گردیده است.

در سال ۱۹۸۲ پرده از عملیات نفوذ خطرناک اسرائیلی‌ها برداشته شد. راننده یک «لودر» غیرنظامی - که برای خاکبرداری و صاف کردن زمین ساخته شده بود - در اثنای کار، با تجهیزات و دستگاه‌های شگفت‌انگیزی که روی خط تماس‌های کابلی محوری بین بغداد و فرودگاه‌های هوایی «الولید»، واقع در منطقه «H3» در حوالی مرزهای غربی جاسازی شده بود مواجه گردید. خیلی فوری معاون فنی اداره اطلاعات، سرتیپ ستاد محمد سمیر محمد حسن و دو افسر دیگر مأموریت یافتند تا اقدام به شناسایی این موقعیت نمایند. سرانجام معلوم شد که اسرائیلی‌ها به این نقطه نفوذ کرده‌اند، تا ضمن شنود مکالمات، آن را پخش نمایند. اما دستگاه‌ها کاملاً نابود شدند و آن سه افسر نیز به قتل رسیدند. زیرا اسرائیلی‌ها برای آنکه دستگاه‌ها به دست ما نرسند، یک تله انفجاری نیرومند در آنها کار گذاشته بودند. با بررسی لیست اطلاعات درخواستی که به سرهنگ نجم داده شده بود، معلوم گردید که برخی از این اطلاعات به نحوی مربوط به طرح گردآوری اطلاعات، که در مجله «NOW» جمع‌آوری شده بود و همچنین مربوط به فعالیت‌های فرودگاه‌های «الولید» می‌باشد.

یک نفوذ در اطلاعات دیگر

در سال ۱۹۸۷ یک تلاش قابل توجه دیگر، به منظور رخنه اطلاعاتی شکل گرفت. یک کارشناس نظامی روسیه، که در پایگاه هوایی «حبابیه» کار می‌کرد، از یک افسر خلبان عراقی خواست تا در زمینه دستیابی به اطلاعات سرّی با آنها همکاری نماید. این خلبان نیز مراتب را خیلی زود اطلاع داد، و به دنبال آن روابط عراق و روسیه، شاهد تشنّجات گذرایی شد. با وجود اینکه کارشناسان روسیه، تقریباً در کلیه بخش‌های نیروهای مسلح گسترش پیدا کرده بودند و بیشتر سلاح‌های وارداتی عراق نیز از طریق روسیه تأمین

می‌گردید، ولی سرویس اطلاعاتی روسیه تلاش می‌نمود تا به پرونده‌ها و فعالیت‌های ویژه سرّی نفوذ نماید. در ماه می ۱۹۷۹، به اتفاق مدیرکل اطلاعات نظامی، برای یک دیدار رسمی در چارچوب کنفرانس‌های هماهنگی، که هر ۶ ماه یک بار در بغداد و یا مسکو برگزار می‌گردید، به مسکو رفتیم. ما در این سفر مشاهده کردیم که در رفتار آنها تغییری ایجاد شده است. آنها این بار، اطلاعات زیادی که معمولاً راجع به ایران در اختیار ما می‌گذاشتند، به ما ندادند. ژنرال کراخ مالوف، رئیس اداره اطلاعات خاورمیانه روسیه، برای توجیه این اقدام جملات صریحی را بیان نمود. او گفت: «شاه سرنگون شده است و دلیلی برای تداوم تنش بین عراق و ایران وجود ندارد.»

پس از پایان یافتن یکی از جلسات رسمی ما، با یکی از افسران شاغل در این سرویس‌ها، توافق کردیم که در ازای ۳ هزار دلار، جزئیات مربوط به این اطلاعات را در اختیار ما بگذارد. این افسر نیز تعدادی فیلم را که با دستگاه‌های معمولی گرفته شده بود، در اختیار ما گذاشت. این فیلم‌ها حاوی گزارش‌های جامعی راجع به ایران بود. یکی از این گزارش‌ها، به نیروی هوایی و پدافند هوایی عراق مربوط می‌شد. این گزارش بیانگر میزان نفوذ روسیه در امنیت نیروهای مسلح ما بود. این مسئله، این تردید را در ما به وجود آورد که چه بسا این عملیات توسط سرویس‌های اطلاعاتی شوروی [سابق] تدارک دیده شده باشد، تا بتوانند در ازای محکومیت تلاش‌های انجام شده به منظور اجیر نمودن خلبان عراقی، ما را محکوم نمایند. اما این تردیدها تلاش‌های سرویس‌های عراقی، برای پوشش مالی به مقامات مهم، اعم از مقامات روسیه و یا غیر آن را متوقف نکرد. مثل یکی از دیپلمات‌های فعلی یک کشور بزرگ که بیست سال پیش مستقیماً اموالی از سرویس‌های اطلاعاتی، دریافت کرده است و در حال حاضر تلاش می‌کند، تا حلقهٔ انزوای صدام را بشکند.

هماهنگی اطلاعاتی

هماهنگی بین سرویس‌های مختلف در کشورهای گوناگون، یک مسئله تعجب‌آور نیست. این‌گونه هماهنگی‌ها بیانگر وجود تفاهم مشترک پیرامون نقاط و محورهای مورد هماهنگی می‌باشد. از سوی دیگر، فرض بر این است که روابط مستحکم در سطوح سیاسی و نظامی و اقتصادی و یا حداقل در برخی از این زمینه‌ها وجود دارد. اگر چنین روابطی وجود نداشته باشد، داشتن هماهنگی‌های اطلاعاتی تعجب‌آور و شک‌برانگیز می‌گردد.

حکومت فعلی عراق برای دستیابی به اهداف زیر تلاش می‌کند:

۱. دستیابی به اطلاعاتی درباره کشورهای مورد توجه ویژه، [از طریق] هماهنگی با آژانس اطلاعات مرکزی امریکا «CIA» و همچنین اطلاعات دفاعی امریکا «DIA» و اطلاعات روسیه و مرکز بهره‌برداری اطلاعات فرانسه (ارگانی که در زمینه اطلاعات نظامی کار می‌کند) صورت گرفته است. در مورد ترکیه، اسرائیل و پاکستان، با سرویس اطلاعات روسیه نیز هماهنگی شده است. علاوه بر اینها سرویس اطلاعاتی عراق با یوگسلاوی [سابق]، آلمان، فرانسه و ایتالیا نیز هماهنگی‌هایی داشته است.

۲. ابعاد هماهنگی با سرویس‌های اطلاعاتی عرب بر مبنای ماهیت اهداف و رژیم‌های سیاسی، متفاوت است. در این خصوص می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: . هماهنگی با کشورهای عرب خلیج [فارس]، به منظور از میان بردن نگرانی‌ها و تردیدهای این کشورها و همچنین ایجاد پوشش و فرصت‌های مناسب به منظور استقرار افسران و ایستگاه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، در پوشش‌های رسمی و غیر رسمی، و با هدف گسترش و توسعه تدریجی صورت می‌پذیرد.

توانمندی فنی و اطلاعاتی و همچنین گسترش خارجی کشورهای خلیج [فارس] به سطحی که سرویس‌های اطلاعاتی در خصوص گردآوری اطلاعات راجع به ایران و غیر ایران رسیده بودند، نمی‌رسید. اما ما می‌توانستیم به کمک سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای بزرگ جهان و همچنین به واسطه فعالیت‌های

گسترده خودمان، به اطلاعاتی که آنها در اختیار داشتند دست پیدا کنیم. به نظر می‌رسد هنگامی که کویت به شیوه‌ای مناسب و دیپلماتیک، مخالفت خود را با انجام هماهنگی اطلاعاتی اعلام نمود، از این واقعیت آگاه بود. سرلشکر ستاد عدنان ناجی حبیب مأموریت یافت تا به کویت مسافرت نماید و مقامات این کشور را برای این‌گونه هماهنگی‌ها مجاب کند، ولی او با دست خالی بازگشت. آنها فقط یک ساعت مچی شخصی به او هدیه کرده بودند.

. هدف از انجام هماهنگی با «مصر» در مراحل اولیه، به کارگیری فعالیت‌های سرویس اطلاعاتی «مصر» در قبال ایران بود. ولی از آنجایی که تحقق چنین هدفی دشوار می‌نمود، صرفاً بر بعد آموزشی تأکید گردید. البته تلاش گردید تا با تداوم هماهنگی‌های این‌چنینی نفوذ به سرویس‌های مصر به عنوان یک محور اساسی تلقی گردد. اما هماهنگی با دیگر کشورهای عرب همچون یمن، سودان و اردن، صرفاً هدف ایجاد نفوذهای عمیق، به ویژه در یمن و سودان را دنبال می‌کرد. زیرا عراق در این کشورها افسران آموزش‌یافته زیادی در اختیار داشت. علاوه بر آن عراق عملیات تجدید نظر در سازمان نیروهای یمنی را دنبال می‌کرد. افسران یمنی در قالب حلقه‌هایی سازماندهی شده بودند که هر حلقه، اطلاعات و فعالیت‌های سرّی خود را در اختیار سرلشکر ستاد اطلاعات حسن حسین قرار می‌داد. وی در این دوره، در یمن انجام وظیفه می‌کرد. حساسیت و اهمیت این کار فقط به اطلاعات به دست آمده محدود نمی‌شد، بلکه خطر از آنجا ناشی می‌شد که یک سری حلقه‌های مخفی یمنی به وجود آمده بود که صدام برای تحقق رؤیاهای رهبری خود به آنها چشم دوخته بود.

. از جمله رویدادهایی که چه بسا ممکن است جالب توجه به نظر برسد آن است که وابسته نظامی «کوبا» در بغداد، با اطلاع اداره اطلاعات کوبا، تلاش‌های زیادی را به کار بست تا مجموعه اطلاعاتی که راجع به مقاصد و گسترش نیروهای متحدین در خلیج [فارس] و عربستان و ترکیه به دست آورده در اختیار

ما قرار دهد. ولی عناصر امنیتی ما در وضعیتی او را دستگیر کردند که وی در حال فیلمبرداری از اهداف مهم عراق با استفاده از دستگاه فیلمبرداری ویدیویی، اندکی پیش از آغاز حمله گسترده هوایی «طوفان صحرا» بود. وی در حال فیلمبرداری از ستاد صنایع نظامی و دیگر اهدافی که بعدها هدف بمباران هوایی موشکی قرار گرفت، بود. با وجود اینکه ماهواره‌های جاسوسی می‌توانند تصاویر آشکار و دقیقی از این‌گونه اهداف را تهیه نمایند، ولی دادن چنین مأموریتی به وابسته نظامی کوبا، چه بسا به منظور آلوده ساختن او و یا کسب اطلاعات بیشتر بوده است. از جمله عللی که فرضیه فعالیت او برای تأمین منافع یک طرف دیگر، غیر از حکومت کوبا را تقویت می‌کرد، این بود که گزارش‌های تعقیب و کنترل پیوسته او، حاکی از آن بود که وی دیدارهای مشکوکی با شخصیت‌ها و دیپلمات‌های مرتبط با امریکایی‌ها داشته است.

• رژیم صدام به هماهنگی امنیتی در زمینه دستیابی به فنون و روش‌ها و ابزار حفاظت از شخصیت‌ها، که در کشورهای شرق و غرب فراهم بود، اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌داد. به این منظور از تجربیات یوگسلاوی، روسیه، فرانسه، آلمان شرقی و کوبا استفاده می‌شد. ریاست جمهوری، پیوسته اطلاعات مفصل و جامعی درباره اسناد تصویری رویدادها و عملیات ترور سیاسی و نفوذ امنیتی، می‌خواست. هنگامی که رئیس‌جمهوری ترکیه در معرض یک عملیات ترور نافرجام در اواسط دهه ۱۹۸۰ قرار گرفت، صدام شخصاً خواستار دریافت اطلاعات مفصلی راجع به این عملیات گردید. برای همین حفاظت از صدام تدابیر مختلفی داشت:

الف) انجام تفحص و معاینات دقیق روزمره در دفتر شخصی کار روزانه صدام

- جست‌وجوی مواد شیمیایی و منفجره.
- جست‌وجوی دستگاه‌های فنی بی‌سیم از جمله میکروفن‌ها و فرستنده‌ها.
- بررسی فنی تلفن‌ها و کسب اطمینان از سالم بودن آنها.

• بازرسی و کنترل دیدارکنندگان، گرفتن انگشتر، خودکار، ساعت مچی و کیف دستی آنها، از بین بردن بوی عطر و کسب اطمینان از سالم بودن دسته‌های آنها از هرگونه بیماری پوستی. (البته تعداد بسیار اندکی از افراد از این‌گونه بازدیدها مستثنی بودند).

• تحویل اصل نامه‌های وارده به ریاست جمهوری به صدام کاملاً ممنوع بود. این نامه‌ها در دفتر منشی صدام کپی می‌شد و هر کاغذ ارسالی از هر مقامی، غیر از منشی صدام، و گزارش‌های سرویس‌های ویژه (اطلاعاتی و امنیتی) از این قاعده مستثنی نبودند.

ب) حفظ امنیت و حفاظت از جاده‌ها و نقاط انجام دیدار

• عناصر امنیتی ویژه و گارد ویژه، در هر دو باند محل رفت و آمد صدام و به ویژه در چهارراه‌ها و میدان‌های عمومی مستقر می‌شوند.

• نقاطی که صدام قصد بازدید از آنجا را دارد، مورد بازرسی و دقت نظر قرار می‌گیرد. در این رابطه، کشف مواد منفجره و اشغال نقاط و ساختمان‌ها و اماکن مشرف بر مناطق توقف و یا تشکیل جلسات و سخنرانی وی مورد تأکید قرار می‌گیرند.

• نیروهای امنیتی ویژه و همچنین گارد ویژه، در اماکنی که قرار است مردم به منظور گوش فرادادن به سخنرانی صدام تجمع نمایند، به صورت گسترده‌ای حضور پیدا می‌کنند. با وجود اینکه این‌گونه مراسم ظرف سال‌های اخیر تا حدود زیادی کاهش پیدا کرده است، ولی چیزی حدود یک هنگ از گارد ویژه (در حدود ۵۰۰ نفر) با لباس‌های غیرنظامی، پیشاپیش در میان جمعیت پراکنده می‌شوند. علاوه بر آن منطقه حضور صدام تحت محاصره قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که امکان رخنه در آن وجود ندارد.

• هنگامی که صدام به یک اداره، یا یک دفتر و یا یک فرماندهی نظامی و

دیگر مراکز مراجعه می‌کند، امکان خروج افراد از این مراکز زمانی وجود دارد که بالاترین مقام از محافظان صدام، مستقیماً مجوز آن را صادر نماید. این قانون در هنگام بازدید صدام و یا حضورش در قرارگاه‌های فرماندهی کل، در مورد کلیه کمیته‌ها و افسران ستاد و فرماندهان به مورد اجرا گذاشته می‌شود. این در حالی است که برخی از این دیدارها، به ویژه در جریان جنگ‌ها و یا وضعیت‌های فوق‌العاده، ساعت‌ها به درازا می‌کشد.

. جاده‌ها و اماکن مورد بازدید پنهان نگاه داشته می‌شوند و کلیه تماس‌های بی‌سیم و یا کابلی در آن منطقه قطع می‌شود. علاوه بر آن، چند ستون از اتومبیل‌ها در جهت‌های متعدد و موهوم به حرکت درمی‌آیند تا جهت واقعی مشخص نشود.

هنگامی که این‌گونه تدابیر قاطع امنیتی را در کنار برخی از اقدامات کلی و یا ویژه‌ای که پیش از این به آنها اشاره کردیم، قرار دهیم، شاید امید سرنگونی صدام و رژیم خونخوارش در نزد برخی از افراد به یأس مبدل شود! ولی این بینش و منطق باید موجبات تقویت اراده و برانگیخته شدن امیدها را فراهم گرداند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که، اگر صدام نسبت به تداوم حاکمیت برای مدتی طولانی اطمینان داشت، و اگر در داخل عراق دشمنی با او وجود نداشته باشد؛ بنابراین چرا این‌گونه اقدامات و تدابیر فوق‌العاده اتخاذ می‌گردد؟! او به ۲۰ میلیون عراقی اطمینان ندارد! فروپاشی حلقه‌های تنگ داخلی و همچنین حاکم شدن جو بی‌اعتمادی بر آنها، مسئله‌ای نیست که درک آن مستلزم دقت نظر باشد. تمرّد، جدا شدن و عدم توجّه، به حد پیشرفته‌ای رسیده است. تلاش به منظور ترور **عدی** (پسر بزرگ صدام)، در روز ۱۲/۱۲/۱۹۹۶، دلیل قاطعی است بر شکننده بودن روش امنیتی صدام در برابر اراده مردان [عراق].

شیوه‌های نفوذ

رخنه و نفوذ اطلاعاتی و امنیتی دو گونه است که تا حدودی به یکدیگر مرتبط می‌باشند. این دو شکل نفوذ عبارتند از: نفوذ فنی و نفوذ انسانی.

۱. نفوذ فنی

میزان موفقیت و یا ناکامی در حمله و یا در اقدامات حفاظتی، بستگی به سطح پیشرفت تکنولوژی و علمی طرف‌های درگیر و همچنین چارچوب تدابیر پیشگیرانه اتخاذ شده دارد. میزان ارتباط بین نفوذ فنی و انسانی، از طریق شناخت توانمندی‌های فنی و انسانی دو طرف درگیر امکان‌پذیر است. اما لازمه آن، نفوذ و رخنه در عمق [مواضع] طرف مقابل می‌باشد. نفوذ فنی شامل بر همه و یا برخی روش‌های زیر می‌باشد:

• نفوذ به شبکه کابل‌های اصلی و یا خطوط تماس سری کابلی، که در گذرگاه‌های مشخص و تحت حفاظت شدید از درون زمین می‌گذرند و در بیشتر اوقات برای اهداف نیروی هوایی و شبکه‌های هشدار دهنده هوایی به کار گرفته می‌شوند. کشورهای متعددی در سطح جهان از این روش استفاده می‌کنند. اسرائیلی‌ها توانستند برای مدتی محدود به خطوط ما نفوذ نمایند، ولی تیم‌های گشتی - شناسایی متحدین، نخواستند و یا نتوانستند به چنین اهدافی نفوذ نمایند.

• نفوذ به شبکه تماس‌های «مایکروویو»، از طریق ماهواره‌های جاسوسی.

• شنود مکالمات بی‌سیم و مبادله نامه‌های تلگرافی که خطرناک‌ترین و گسترده‌ترین منبع از دست دادن اطلاعات می‌باشد. چنین روشی در جنگ‌های بلندمدت و در روند عملیات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

• شنود و تحلیل نامه‌ها و مکالمات صوتی رمزدار، از طریق دستیابی به کلید رمز، که به این منظور از رمزهای ساده دستی (قابل تحلیل) و یا تجهیزات رمز مکانیکی و یا الکترونیکی استفاده می‌شود. میزان توانمندی در این زمینه منوط به سطح علمی است که در انحصار دولت و کشورهای

پیشرفته و یا برخی از آنها می‌باشد. بهره‌برداری از این روش‌ها، خارج از توانمندی و امکانات کشورهای جهان سوم و حتی اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان می‌باشد. می‌دانیم که تعداد کشورهایی که به این سطح رسیده‌اند از تعداد انگشتان دست بیشتر نیستند.

• نفوذ ویژه عبارت است از: نفوذ در سفارتخانه‌ها و وابستگی‌های نظامی و دفاتر و شرکت‌ها، از طریق تلفن، شبکه‌های تماس بی‌سیم، کاشتن فرستنده در دفاتر و یا متمرکز کردن یک پرتو نوری ویژه به محل جلسات، از فاصله حدود یک کیلومتر یا بیشتر. (رخنه به سفارتخانه‌های اسپانیا، هند، پاکستان، ترکیه، آلمان، مصر، قطر و لیبی در بغداد، در دوره پیش از آغاز جنگ کویت، از طریق نفوذ مستقیم به داخل ساختمان، امکان‌پذیر گردید).

۲. نفوذ انسانی

به منظور دستیابی به محل نگهداری اسراری که تلاش می‌شود از ارسال آنها با استفاده از ابزار فنی جلوگیری به عمل آید و یا اینکه امکان دستیابی به این‌گونه اسرار با بهره‌گیری از ابزار فنی وجود ندارد، از شیوه نفوذ انسانی استفاده می‌شود. تا جنگ دوم خلیج [فارس]، امکان نفوذ انسانی سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه، به درون نیروها و تأسیسات مهم ما، بسیار پیچیده بود. ولی بعد از این جنگ معیارهای امنیتی فرو ریخت. با توجه به وجود ۶۰ هزار اسیر و همچنین ورود آزادانه به تأسیسات و فرماندهی‌ها و دوایر حساس و کمیته‌ها، اسرار عراق آشکار گردیده است. از سوی دیگر، مبارزات میهنی بین ملت عراق و رژیم این کشور، ابعاد کاملی به خود گرفته و به حد سرنوشت‌سازی رسیده که امکان بازگشت از آن وجود ندارد. از همین رو اسرار رژیم، به عنوان بخشی از مبارزات میهن‌پرستانه و ابزاری به منظور براندازی آن تلقی گردیده است، زیرا خطر واقعی که عراق را تهدید می‌کند، تداوم حاکمیت صدام است. از همین رو باید در ابعاد مختلف زندگی در عراق، بعد از سرنگونی رژیم

وی، تغییرات عمیقی پدید آید. با وجود خرابی‌ها و ویرانی‌های سهمگینی که دام‌نگیر عراق گردید، اما سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای دیگر همچنان در تحقق اهدافشان ناتوان ماندند. اطلاعاتی که توسط نیروهای میهن‌پرست معارض، راجع به رژیم منتشر می‌گردد، تحقق جنبه‌های میهن‌پرستانه را در نظر دارد. این جنبه‌ها عبارتند از: فشار بر رژیم و افشای مقاصد تجاوزکارانه و شیوه‌های فریبکارانه، نابودی محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم، آغاز جنگ روانی با بیان ابعاد رخنه میهن‌پرستان در نهادهای رژیم، بدون برجای نهادن ردپایی که ممکن است به منظور درهم کوبیدن پایگاه‌های معارضین در داخل، مورد بهره‌برداری این رژیم واقع گردد و اثبات خطرات و تهدیدهای ناشی از تداوم حاکمیت صدام.

هنگامی که سرویس‌های اطلاعاتی دچار ناتوانی می‌گردند و نیروهای مخالف رژیم با موفقیت مواجه می‌گردند، قدرت و اراده میهنی، به منظور ایجاد تغییر فراگیر خود را نشان می‌دهد. افشای علنی اسرار رژیم و خطرات آن، ارتباط مستقیمی با اراده تغییرات در عراق دارد.

بررسی و تحلیل تجهیزات

جنگ سرد و رقابت بین شرق و غرب در زمینه تولید و گسترش تجهیزات و جنگ‌افزارهای رزمی و همچنین تلاش دو طرف به منظور شناسایی ویژگی‌های فنی و چگونگی کارکرد این گونه تجهیزات و اجزای الکترونیکی آن، شرایط شکل‌گیری شدیدترین جنگ‌های اطلاعاتی را فراهم کرده بود. از همین رو جنگ عراق با ایران، علاوه بر اینکه به میدانی برای آزمایش کارکرد و تأثیر این گونه جنگ‌افزارها به صورت عملی و میدانی تبدیل شده بود، مورد توجه شدید اطلاعاتی نیز قرار گرفته بود. رژیم صدام، همیشه بدون رعایت جنبه‌های اخلاقی، در افشای اسرار و فراهم نمودن فرصت کامل برای کلیه طرف‌ها، از خود سخاوتمندی و بذل و بخشش نشان می‌داد. موضوع این بود که این رفتار،

به منظور بهره‌جویی و گاهی استفاده شخصی یکی از افراد خانواده حاکم صورت می‌گرفت و بهانه آنها نیز این بود که پیامدهای این اقدامات برای مصالح عمومی می‌باشد، ولی واقعیت چیز دیگری بود.

سرویس اطلاعاتی روسیه یک فروند موشک هوا به هوای «فینکس» و همچنین قطعات فلزی و غیرفلزی مربوط به یک فروند هواپیمای «اف-۱۴» تام‌کت» ساخت امریکا را، از طریق رژیم صدام به دست آورد. این هواپیما با آتش یک فروند موشک زمین به هوا، در منطقه «لوکت» در داخل اراضی عراق سرنگون شده بود. علاوه بر آن یک دستگاه تانک «اسکوربیون» ساخت انگلستان و توپ ۱۵۵ میلی‌متری خودکار و دیگر تجهیزات رزمی را نیز از طریق رژیم صدام به دست آورده بود. این تجهیزات رزمی، زیر نظر اطلاعات نظامی و همچنین وابسته نظامی روسیه در بغداد، از پایگاه هوایی «حبابیه» بارگیری شد. همچنین تعدادی از کارشناسان شوروی به منظور بازدید از هواپیمای آمریکایی «فانتوم» که به وسیله خلبان فراری‌اش از ایران به عراق منتقل شده بود، به عراق آمدند.

از سوی دیگر به چند سرویس اطلاعاتی غربی، فرصت بزرگی به منظور معاینه و تحلیل یک قبضه توپ بزرگ ساخت کره شمالی، داده شد. ایرانی‌ها این توپ را در منطقه فاو جا گذاشته بودند. خلاصه آنکه جنگ‌افزارهای مختلف آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی، روسی، چینی و یوگسلاویایی و غیره، به راحتی در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی طرف‌های متخاصم، با موافقت مستقیم رئیس رژیم عراق قرار می‌گرفت.

رابطه صدام با فرماندهان نظامی

فرماندهان نظامی در کشورها و مناطق بی‌ثبات، در کنار رهبران سیاسی، نقش اساسی و کارآمدی را ایفا می‌نمایند. این، نتیجه طبیعی به کارگیری زور و یا نشان دادن آن برای تحقق اراده ملت و یا تحقق رهبری فردی می‌باشد. صدام

پیچیدگی‌های اوضاع روانی داخلی و منطقه‌ای، تأثیر رشد میهن‌پرستی و ناسیونالیسم در فرماندهان نیروهای مسلح و آشنایی آنها با منافع میهنی و ملی را به خوبی درک نمود. از همین رو بالاترین درجه نظامی عراق و عنوان ستادی را به خود اعطا نمود. عنوان «ستاد»، بیانگر فارغ‌التحصیل شدن فرد از دانشکده ستاد می‌باشد. دانشجویان این دانشکده موظفند ظرف دو سال، آموزش‌های دقیقی را ببینند. به هر حال صدام تأکید داشت که به صورت مستمر (غیر از موارد نادر و اندک) با لباس رسمی نظامی مشاهده شود. او خود را به عنوان «فرمانده کل نیروهای مسلح» تعیین نمود. صدام به اختلافات و تضاد خطرناک موجود بین رهبری سیاسی و نظامی پی برده بود. او برای تحکیم سلطه‌اش بر زیردستان خود، به روش‌های زیر متوسل گردید:

۱. او در انتخاب رهبران سیاسی، کسانی را مد نظر قرار داد که از تحصیلات علمی محدود و جایگاه اجتماعی ضعیف و پیشینه آمیخته با پیچیدگی‌ها و کمبودهای متعدد - که در زمان مقتضی بتوان آن را آشکار و متبلور ساخت - بهره‌مند بودند. نتیجه چنین انتخابی آن است که این مسئولان نسبت به صدام، احساس وفاداری خواهند کرد، زیرا او به آنها جایگاهی را داد که نه لیاقت آن را داشته‌اند و نه خواب آن را می‌دیده‌اند؛ زیرا از شایستگی‌های محدودی برخوردار بودند. این فرضیه در مورد بسیاری از مقامات و مسئولان عراقی مصداق پیدا می‌کند. مثل: طه الجزراوی معاون رئیس‌جمهور، محمد حمزه الزبیدی نخست‌وزیر عراق (در دوران بعد از جنگ کویت) و ارتشید ستاد علی حسن المجید که درجه واقعی او قبل از حرکت ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸، استوار پایگاه آزاد هوایی بود. وی راننده سپهد حماد شهاب، رئیس اسبق ستاد مشترک ارتش نیز بود. این شخص در جریان حرکت ناظم کزار در ژوئیه ۱۹۷۳ به قتل رسید. علی حسن المجید به مسئولیت‌های متعددی منصوب شد که از آن جمله، عضو فرماندهی کشوری حزب و مسئول دفتر سازمان شمال و سپس وزیر دفاع عراق است.

۲. رهبران سیاسی فاقد صلاحیت‌ها و یا توانمندی‌های مهم اجرایی هستند. آنها حتی حق انتخاب محافظان ویژه خود را ندارند. از آنجایی که به صورت پیوسته و به شیوه‌های مختلف تحت کنترل قرار دارند، نمی‌توانند به عنوان منشأ تهدیدی برای صدام و رژیمش تلقی شوند. طه الجزراوی، در جریان سرکوب انتفاضه [قیام مردم عراق در] مارس ۱۹۹۱ که فرماندهی ستون «حله»، «کفل» و «نجف» را برعهده داشت، طی نامه رسمی خطاب به صدام از او خواست که با انتقال پسرعمویش، با درجه سرهنگ دومی، به منظور پیوستن به محافظانش و به عنوان محافظ شخصی وی موافقت نماید. ما این نامه را از طریق شبکه‌های ویژه بی‌سیم اطلاعاتی دریافت نمودیم و آن را به سرلشکر ارشد یاسین التکرتی محافظ ارشد صدام تحویل دادیم. ولی با وجود عبارات عاطفی که در این نامه به کار رفته بود، این خواسته مورد موافقت صدام قرار نگرفت. الجزراوی در نامه خود به صدام چنین نوشته بود: «به سرورم، رئیس‌جمهور و رهبر! به عزیزترین کسی که او را دوست دارم...»

فلسفه مخالفت صدام با بهره‌مندی رهبران سیاسی‌اش از این حق ساده و طبیعی آن است که او قصد دارد آنها را تحت کنترل خود قرار داده و سرنوشت و سلامتی شخصی و تحرکات آنها را، از طریق پسرش قصی، مدیر سازمان امنیت ویژه، همچنان در اختیار خود داشته باشد. بین نگرش صدام به رهبران سیاسی‌اش و نگرش ملت و توده‌ها و کادرهای حزب به آنها، نسبت معکوسی وجود دارد. هنگامی که صدام مشاهده می‌کند که بر نفرت مردم و حزب از طه الجزراوی افزوده گردیده، بیش از پیش به او پابندی نشان می‌دهد. همین قاعده در مورد طارق عزیز و محمد حمزه الزبیدی نیز مصداق پیدا کرد. زیرا آنها هیچ گونه تهدیدی برای صدام و رژیمش قلمداد نمی‌شوند. ماندن یک مقام و مسئول شاخص از اهالی شهر موصل، در پست و جایگاهش برای مدتی طولانی، محال می‌باشد. چون بدین ترتیب وی خارج از چارچوب رژیم صدام به وفاداری‌ها و محبوبیت‌هایی دست پیدا می‌کند که از نظر رژیم، نادیده گرفتن خطوط قرمزی قلمداد می‌شود که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

وضعیت فرماندهان نظامی

وضعیت فرماندهان نظامی، دارای ماهیت و شیوه خاص و بسیار محتاطانه می‌باشد. زیرا:

۱. فرماندهان نظامی با وجود تمام اقدامات سختگیرانه و فوق‌العاده امنیتی که راجع به آنها اعمال می‌شود، دارای نفوذی هستند که می‌تواند به نحوی علیه رژیم صدام مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرد. سهل‌انگاری در اتخاذ تدابیر امنیتی، موجب وارد آمدن ضربه یا ضرباتی شدید بر پیکره رژیم حاکم می‌شود و چه بسا سبب براندازی آن را نیز فراهم نماید.

۲. نظامی‌گری شغلی است تخصصی، و نمی‌توان با آن به شیوه کورکورانه برخورد نمود. با وجود اینکه دادن یک درجه بالا به یک فرد و منصوب نمودن او در پست وزیر دفاع، چندان اقدام مهم و حساسی قلمداد نمی‌شود، همچنان که در مورد حسین کامل و سپس علی حسن المجید اعمال گردید، ولی در پیش گرفتن چنین رویه‌ای در سطوح نظامی، همچون فرماندهان سپاه‌ها و لشکرها و تیپ‌ها و حتی هنگ‌ها و گردان‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳. چنان که در محاسبات صرف سستی در نظر گرفته می‌شود، افسرانی بیش از دیگران به رژیم صدام وفادارترند که از اهالی «تکریت» و دقیق‌تر بگوییم، از اهالی «العوجه» و خویشاوندان و پسرعموهای صدام باشند. رویدادهای سال‌های گذشته ثابت نمود که این فرضیه، فرضیه چندان دقیقی نیست. برای مثال افسرانی همچون سپهبد عمراله‌زاع، سرلشکر فاضل براک التکریتی، سپهبد حسین کامل (داماد صدام)، سپهبد راجی التکریتی و سپهبد ستاد ثابت سلطان التکریتی که همگی از خویشاوندان و پسرعموها و یا همشهری‌های صدام بودند، علیه او دست به تمرّد زدند و همگی نیز اعدام شدند.

۴. بسیاری از فرماندهان ارتش، بنابه دلایل انسانی، هم‌دوره تحصیلاتی بودن، پیوند دوستی و موّدت ناشی از گذراندن دوره‌های نظامی مشترک، همراهی یگان‌ها و واحدها و ارگان‌ها، پیوندهای عشایری و حزبی و یا به دلیل

اینکه از شهرهایی هستند که دارای ویژگی‌های معنوی و تاریخی می‌باشند، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. از همین رو اگر آنها را به حال خود رها کنند، موجب ایجاد دسته‌بندی‌های سیاسی علیه رژیم خودکامه حاکم می‌شوند.

۵. در شرایط جنگی و یا بی‌ثباتی، فرماندهان نقش درخشانی را ایفا می‌نمایند. این نقش مورد توجه رسانه‌های گروهی قرار می‌گیرد و یا آنکه خبرهای آن از طریق روابط عمومی و مطبوعات و مجلات و کتاب‌های نظامی، بر سر زبان‌ها می‌افتد. اینها از نظر صدام، جنبه‌های حساس و خطرناکی هستند که بیانگر شکل‌گیری عناصری نظیر او یا مخالفان و جایگزینان وی می‌باشند.

ضوابط برخورد با فرماندهان

صدام به منظور تحمیل سلطه‌اش بر نیروهای مسلح، شیوه‌هایی تعیین و در پیش گرفته است. محورهای اساسی این شیوه‌ها چنین است:

۱. وی اصل اعتماد و اطمینان را در ابعاد انسانی و اخلاقی آن، از قاموس امنیت شخصی و امنیت رژیمش حذف نموده است. از نظر او اعتماد و اطمینان صرفاً در ظرف موقت زمانی، آن هم بر مبنای نتایج حاصله از کنترل‌های سمعی و بصری مستمر، و همچنین اقدامات و فعالیت‌های روزمره شکل می‌گیرد. در هیچ شرایطی نمی‌توان به هیچ شخصی، و از جمله برادران و پسرعموهایش اعتماد کرد. لازم به یادآوری است که یکی از عواملی که موجبات برکناری نابرداریش برزان ابراهیم از سمت ریاست سازمان اطلاعات را فراهم کرد، آن بود که وی نام مدیریت اطلاعات را به ریاست اطلاعات تبدیل نمود. عناصر این سازمان به او لقب «سید رئیس» یعنی «جناب رئیس» را می‌دادند، از همین رو نام این سازمان به سرویس اطلاعات تغییر پیدا کرد. همچنین به مسئول آن نیز، عنوان مدیر سرویس اطلاعات داده شد.

۲. مراقبت و کنترل مستمر در مورد کلیه فرماندهان نظامی و امنیتی و سیاسی، بدون در نظر گرفتن هرگونه استثنایی در ابعاد مختلف صورت می‌گیرد.

برای مثال، مراقبت و کنترل فرماندهان ارتش توسط بخش امنیت نظامی، از اداره کل اطلاعات نظامی و همچنین توسط سازمان امنیت ویژه و سازمان امنیت و اطلاعات و کمیته‌های امنیتی حزب (در مناطق مسکونیشان) صورت می‌گیرد. عملیات کنترل و مراقبت چون دایره‌های متعددی، گرداگرد شخص را دربرمی‌گیرند. از جمله دایره خویشاوندان و دوستان و مکالمات تلفنی زنان، و گاهی نیز به صورت غیرمستقیم از کودکان استفاده می‌شود. ارتشبد ستاد عدنان خیرالله وزیر دفاع و برادر زن صدام و همچنین علی حسن المجید پسرعموی صدام و بازوی جنایتکار وی، ریاست کنترل‌های امنیتی ویژه را به عهده داشتند.

۳. صدام به عمد تلاش می‌نماید تا با سخن‌چینی بین فرماندهان نظامی، رابطه آنها را با یکدیگر برهم زند. گاهی اوقات گزارشی را که توسط یکی از افسران علیه افسر دیگر نوشته شده است، در اختیار آن شخص قرار می‌دهند، یا اینکه نام نویسنده این گزارش را به اطلاع وی می‌رسانند. هدف از این کار، ترساندن این افسر و ایجاد ترس و وحشت همیشگی در او و همچنین وادار کردن او به تظاهر به تداوم دوستی با افسر مورد نظر، با وجود گزارش مذکور، و همچنین خراب کردن روابطش با نویسنده گزارش می‌باشد. صدام، خود نوار صحبت‌های یک افسر علیه افسر دیگر را به گوش افسر دوم رساند. او از هر دوی آنها خواست تا راجع به آنچه که شنیده‌اند با کسی سخن نگویند.

۴. او در هنگام سخنرانی‌اش در برابر برخی از فرماندهان، فرماندهان دیگر را مورد ناسزاگویی و تحقیر قرار می‌دهد.

۵. به برخی از افسران عالی‌رتبه هشدار داده می‌شود که از برخی افسران که متهم به اتهاماتی می‌باشند، دوری نمایند.

۶. رژیم صدام تلاش می‌نماید تا از تداوم مسئولیت افسران و استانداران در پست‌ها و برای مدت طولانی جلوگیری به عمل آورد؛ مگر در شرایط بسیار استثنایی.

۷. رژیم صدام معجونی است از اقدامات و ابزارهایی چون تطمیع، تهدید، دادن پست و مقام، برکناری، زندان، صدور حکم اعدام، بازنشسته نمودن،

بازگرداندن به خدمت، اعطای هدایای مالی و معنوی، لغو امتیازات، بازپس گرفتن آنچه که سابقاً داده شده و مصادره اموال منقول و غیرمنقول. برای نشان دادن ابعاد این واقعیت و همچنین به کارگیری این گونه شیوه‌ها، مثال‌هایی را در مورد رفتاری که با برخی از فرماندهان عالی‌رتبه صورت گرفته، اعم از اینکه در حال حاضر در قید حیاتند و مشغول به کار خود هستند و یا به قتل رسیده‌اند و اینک به خواب ابدی فرو رفته‌اند و شاید بعد از مرگ صدام را لعن و نفرین نموده‌اند، بیان می‌کنم.

نمونه‌هایی از رفتار با فرماندهان

۱. ارتشید خلبان ستاد عدنان خیرالله طلفاح

. وی متولد ۱۹۳۹ تکریت بوده و پسردایی صدام و برادر زنش (ساجده خیرالله) است.

. فارغ التحصیل دوره ۳۷ دانشکده نظامی است و پس از حرکت ژوئیه ۱۹۶۸ در دانشکده ستاد عراق مشارکت داشته است.

. او به عنوان فرمانده تیپ ۱۰ فعالیت نموده و به عضویت دفتر نظامی حزب، با درجه سرهنگ دومی ستاد درآمده بود.

. او با دختر احمد حسن البکر رئیس‌جمهور سابق عراق ازدواج کرد. وی در سال ۱۹۷۷ به عنوان وزیر دفاع منصوب گردید و تا هنگام مرگش همچنان این پست را در اختیار داشت. او در روز ۱۹۸۹/۵/۹ بر اثر مواجهه هلی‌کوپترش با طوفان شن، در جنوب غرب موصل به هلاکت رسید. یادآور می‌شود که خود او شخصاً هدایت این هلی‌کوپتر را برعهده داشت. گفته می‌شود که صدام مقدمات مرگ وی را فراهم نموده بود، ولی اطلاعات قابل اعتمادی در این خصوص به دست نیامده است.

عدنان به عنوان کسی که روابط خوبی با برخی از دوستانش داشت شناخته می‌شد؛ ولی پرونده و کارنامه شخصی وی، که اینک در شعبه‌های

امنیت نظامی نگهداری می‌شود، بیانگر رفتار ناپسند وی بوده است. او از هنگامی که با درجهٔ ستوان یکمی در مراکز پلیس خدمت می‌کرد، دست به اینگونه اعمال و رفتار می‌زد و هرگز دست از آنها برنداشت. اینگونه مسائل از همان ابتدا بر صدام پوشیده نبود؛ زیرا او در طول سالیان گذشته از مسائل مربوط به نیروهای مسلح آگاه بود. عدنان از فرماندهان و یا افسران شاخص تلقی نمی‌شد. او در طول ۸ سال جنگ تلاش زیادی به کار نبرد، بلکه ترجیح داد زندگی مرفه و آسوده‌ای در پیش گیرد. من بارها هنگامی که به او مراجعه می‌کردم، این جمله را از او می‌شنیدم که وی برادر صدام و سایهٔ اوست. این افسر راحت‌طلب از روش‌ها و شیوه‌ها و اقدامات صدام خرسند نبود. در سال ۱۹۸۲ ترجیح داد به مدت ۴۰ روز در یکی از خانه‌های روستایی‌اش اقامت نماید، و از حضور در محل انجام کار خودداری کرد. صدام به صورت آشکار او را تهدید نمود که وی را از کار برکنار و به جای او ارتشبد ستاد عبدالجبار خلیل شنشل را برای این پست تعیین خواهد نمود.

عدنان از اینکه نقش فزاینده‌ای به حسین کامل در زمینهٔ امنیت ویژه و صنایع نظامی داده می‌شد، ناخرسند بود. از نظر عدنان کسی پیدا شده بود که قصد داشت با او در زمینهٔ اعمال نفوذ بر نیروهای مسلح و همچنین دستیابی به اموال هنگفت ناشی از قراردادهای خریدهای نظامی و صنایع نظامی شریک شود. عدنان همچنان به حسین کامل به عنوان یکی از سربازان محافظ شخصی صدام می‌نگریست.

روند رو به رشد فاصله گرفتن و دور شدن صدام و عدنان خیرالله از یکدیگر ادامه پیدا کرد. همچنین بر میزان حساسیت عدنان نسبت به فرماندهان نظامی اهل موصل نیز افزوده گردید. عدنان به این افسران به عنوان کسانی که به صورت جدی کاندید جانشینی وی بودند، می‌نگریست. به ویژه ارتشبد ستاد عبدالجواد ذنون که در حال حاضر قائم‌مقام رئیس نهاد ریاست جمهوری می‌باشد.

در ماه می ۱۹۸۶، جلسه‌ای در اتاق جلسات فرماندهی کل نیروهای مسلح در کاخ جمهوری تشکیل گردید. صدام، عدنان، ارتشبد ستاد عبدالجواد خلیل شنشل، ارتشبد ستاد عبدالجواد ذنون، سپهبد ستاد هشام صباح الفخری و سرلشکر ستاد میسر ابراهیم الجبوری که هر ۴ نفر از اهالی موصل بودند و همچنین سپهبد ستاد شوکت احمدعطا در این جلسه حضور داشتند. من در حالی که درجه سرهنگی ستاد را داشتم و مدیر شعبه ایران در اطلاعات کل بودم، از سوی صدام جهت حضور در این جلسه دعوت شده بودم. هدف از تشکیل این جلسه بررسی اوضاع نظامی شرق دجله، بین دو استان بصره و میسان، در مناطق باتلاقی بود. سپهبد هشام ضمن تشریح اوضاع به دلیل نقشی که در نبردهای سقوط «فاو» ایفا نموده بودم و همچنین تلاش اطلاعاتی من به منظور جلوگیری از اتخاذ تصمیمات خطرناک، که ممکن بود به قیمت جان‌ش تمام شود، از من ستایش نمود. این سخنان شدیداً حساسیت عدنان را برانگیخت. وی به خاطر روابط مثبت من با این فرماندهان، نسبت به من نیز حساس شد.

هنگامی که نوبت سخن گفتن من فرا رسید، من نظرهای خود را به صورت روشن، درباره وضعیت نظامی شرق دجله بیان کردم. عدنان شدیداً به من اعتراض نمود و خاطرنشان ساخت که من هنوز درجه پایینی دارم و شایسته نیست که این گونه، موضوعات حساس را مطرح نمایم. من از سخنان عدنان نه آزرده‌خاطر شدم و نه مأیوس، زیرا می‌دانستم هیچ یک از حاضران به سخنان وی بهایی نمی‌دهند، ولی چیزی که مرا شگفت زده کرد، عکس‌العمل خشن صدام بود. صدام گفت: «بله، نظر سرهنگ وفیق درست است.» البته این سخنان مرا دلشاد نکرد؛ زیرا با وجود اینکه از سوابق عدنان نفرت داشتم، ولی از او کینه‌ای نداشتم. این رویداد در واقع حلقه‌ای از زنجیره اختلافات عمیق بین صدام و عدنان بود؛ لذا دلیلی نداشت که با این خشونت به وزیر دفاع پاسخ دهد.

۲. ارتشبد عبدالجواد ذنون

وی از اهالی موصل و فارغ التحصیل دوره ۳۳ دانشکده نظامی و از بعضی‌های قدیمی است.

او در اواسط دهه ۸۰ به عضویت دفتر نظامی حزب درآمد.

در سال ۱۹۷۱ عضو فرماندهی شاخه نظامی حزب بود.

او به عنوان مدیر شبکه اطلاعات منطقه جنوب در «بصره» انجام وظیفه می‌کرد.

در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳، فرماندهی تیپ ۵ را در منطقه «جیل الشیخ» برعهده داشت. پس از آن نیز به فرماندهی لشکر ۸ پیاده در اربیل منصوب شد.

صدام پس از برکناری حسن البکر در سال ۱۹۷۹، سرتیپ خلیل ابراهیم محمود العزازی عضو دفتر نظامی حزب را از پست مدیرکل اطلاعات نظامی برکنار کرد و به جای او در نیمه اول سال ۱۹۸۰، سرتیپ ستاد عبدالجواد ذنون را به عنوان مدیرکل اطلاعات نظامی منصوب نمود. عبدالجواد ذنون به امانتداری و پاکی و اخلاص کامل نسبت به ارتش و حزب و دولت معروف بود. من در سال ۱۹۷۱ در شبکه اطلاعاتی جنوب و همچنین در اداره کل اطلاعات نظامی با او همکاری کردم. پس از آنکه ایرانی‌ها شهر خرمشهر را در ماه می ۱۹۸۲ بازپس گرفتند، من به دفتر موقت کارش در بصره رفتم و مشاهده کردم در حال گفت‌وگوی تلفنی با صدام است. پس از پایان یافتن این مکالمه تلفنی، وی به من اطلاع داد که صدام در جریان این مکالمه او را به عنوان معاون عملیات ستاد مشترک ارتش، با حفظ مسئولیت‌های فعلی‌اش تعیین نموده است. در ماه فوریه ۱۹۸۳ سرلشکر ستاد ماهر عبدالرشید التکریتی به عنوان مدیر اطلاعات به جای وی منصوب شد. لازم به یادآوری است که معمولاً بودجه فوق‌العاده‌ای برای مدیرکل اطلاعات نظامی در نظر گرفته می‌شود که مدیر مربوطه بدون حساب و کتاب و هر طوری که مایل باشد می‌تواند از آن بهره‌برداری نماید. این مبلغ حدود ۳۰۰ هزار دلار می‌باشد. روزی که قرار شد سپهبد عبدالجواد ذنون پست خود را در این اداره واگذار نماید، کمیته بررسی برای انجام وظیفه خود به منظور بررسی مسائل و تغییر و تحوّل

وارد عمل شد. سپهبد عبدالجواد آنها را به اتاق کارش هدایت نمود. آنها مشاهده کردند که سطح گاو صندوق پول وی را لایه‌ای ضخیم از خاک فراگرفته است. معلوم شد که در طول ۳ سال گذشته، به هیچ وجه در آن را نگشوده است و پول‌های داخل آن، همچنان به همان اندازه باقی مانده است. او در سال ۱۹۸۵ به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش منصوب شد و با کمال صداقت و به معنی واقعی کلمه در این پست خدمت نمود.

در اوّلین روزهای نبرد «دروی بزرگ» در شرق بصره، که در شامگاه ۹-۱۰/۱/۱۹۸۷ [۱۹/۱۰/۱۳۶۵ - عملیات کربلای ۵] آغاز گردید و تا ماه آوریل [فروردین ۱۳۶۶] با شدّت هرچه تمام‌تر و برجای ماندن زیان‌های سنگین همچنان ادامه پیدا کرد، نشستی در مرکز اصلی فرماندهی در کاخ «السلام» در بغداد تشکیل شد. در جریان این نشست سپهبد جواد گلایه نمود که سپهبد ستاد ماهر عبدالرشید و سپهبد ستاد طالع الدوری او را خسته کرده‌اند و دستورات صادره را اجرا نمی‌کنند و تا مادامی که این دو هستند او نمی‌تواند کارش را انجام دهد. ولی از آنجایی که ماهر عبدالرشید (پدر زن قصی) و طالع الدوری از سوی شخص صدام بر اساس مسائل مربوط به امنیت رژیمش منصوب شده بودند، صدام این اظهارات رئیس ستاد را به عنوان اقدامی علیه خودش تلقی کرد و تمام نکات مثبت و خدمات این افسر میهن‌پرست را نادیده گرفت و جملات ناشایستی که او استحقاق آن را نداشت بر زبان جاری کرد. گفت: «تو را از پست برکنار می‌کنم و به جای تو یک تکه سنگ می‌گذارم.» سپهبد سعدالدین عزیز را بار دیگر به خدمت فراخواند و او را به جای سپهبد جواد، به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش منصوب نمود. بعداً ثابت شد که او بدترین جانشین برای بهترین شخص بوده است. صدام چند ماه بعد در تمسخر وی چنین گفته بود: «همان شرایطی که سعدالدین را به این پست و مقام رسانید عبد الرحمن محمدعارف را نیز به عنوان رئیس جمهور عراق تعیین نمود.» همه می‌دانستند که عبدالحمن محمدعارف فردی ضعیف و ناتوان بود، و همین مسئله زمینه‌های برسرکار آمدن حسن البکر و صدام و سرنگونی وی را فراهم نمود.

حادثهٔ برکناری سپهبد عبدالجواد بدون زمینه‌های قبلی نبوده است. صدام به خاطر کینه‌توزی افسران و حزبی‌های اهل تکریت (شهر صدام) نسبت به ذنون، دشمنی او را به دل گرفت. سپهبد جواد در سال ۱۹۸۱ در جریان خارج شدن هردویمان از کاخ ریاست جمهوری و عزیمت‌مان به سوی ساختمان اطلاعات، به من گفت که صدام دو روز پیش به او چنین گفته است: «گزارش‌های رسیده بیانگر آن است که تو با تکریتی‌ها می‌جنگی...». هنگامی که صدام مشاهده کرد سپهبد جواد از این جمله آزرده‌خاطر شده است بر شانهٔ او زد و گفت: «ولی زیاد به خاطر این مسئله خودت را ناراحت نکن.» صدام جملات ناشایستی راجع به او بر زبان می‌آورد. از جمله: «آبخور او زیاد است و نمی‌توان به او اعتماد کرد. دل او با سوری‌ها است و...»

به هر حال، صدام سپهبد عبدالجواد را وادار به بازنشستگی و محکوم به اقامت اجباری در بغداد کرد. هنگامی که مادرش در موصل فوت نمود به او اجازه داده شد که صرفاً با حضور عناصر امنیتی ویژه، در مراسم ترحیم مادرش حاضر شود. کنترل و مراقبت شدید علیه وی همچنان ادامه پیدا کرد. هنگامی که من قصد داشتم به موصل بروم تا به او تسلیت بگویم، یکی از مقامات بلندپایهٔ رژیم عراق به من توصیه نمود تا از این کار منصرف شوم؛ زیرا عناصر امنیتی ویژه نام هر کسی را که نزد او می‌رود یادداشت می‌کنند.

در انتفاضهٔ مارس ۱۹۹۱ پیشنهاد شد بار دیگر او را به خدمت بازگردانند تا به عنوان مسئول دفاع از موصل انجام وظیفه کند، ولی صدام به خاطر ترسی که از توطئهٔ او با هماهنگی سوری‌ها داشت، با این پیشنهاد مخالفت نمود. پس از آن در سال ۱۹۹۱ به عنوان مشاور ریاست جمهوری به خدمت بازگردانده شد و بعد از آن نیز با آرام شدن اوضاع، استاندار موصل گردید و از آنجا در سمت قائم‌مقام ارشد وزیر کشور یعنی وطبان ابراهیم الحسن مشغول به کار شد، بی‌آنکه کسی به تفاوت بزرگی که در موقعیت آنها از ۲۰ سال گذشته وجود داشته، توجه نماید.

۳. سپهبد ستاد هشام صباح الفخری

. وی متولد موصل، مرکز استان نینوا و فارغ التحصیل دوره ۳۷ دانشکده نظامی می‌باشد. (همان دوره‌ای که عدنان خیرالله وزیر دفاع در آن شرکت داشت.) او به رسته زرهی روی آورد و برای مدتی طولانی فرمانده گارد زرهی را بر عهده داشت. او از جمله بعضی‌های قدیمی است که معروف به جسارت و پایمردی می‌باشند. او در جریان عملیات بازپس‌گیری تپه مرزی «سیف سعد» در جنوب «مندلی» در اوایل سپتامبر ۱۹۸۰، فرماندهی لشکر ۱۰ زرهی را بر عهده داشت. او به اتفاق لشکرش به منطقه «شرهانی - الثمیده» منتقل گردید. این لشکر مرزهای عراق با ایران را در بامداد روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰ درنوردید و منطقه گسترده‌ای از دهلران را در غرب تا دشت نادری در شرق (غرب دزفول) به اشغال خود درآورد. پس از آن به عنوان اولین فرمانده سپاه چهارم که مسئولیت منطقه استان «ميسان» را بر عهده داشت، منصوب گردید.

. در سال ۱۹۸۳ پس از برکناری برزان برادر صدام از ریاست سازمان اطلاعات، بدین مقام منصوب گردید. ولی به دنبال گسترش محبوبیت مردمی‌اش در استان موصل و همچنین افزایش نفوذ سیاسی و نظامی‌اش، به سرعت از این مسئولیت کنار گذاشته شد.

. به عنوان معاون عملیات رئیس ستاد مشترک ارتش منصوب شد و در سال ۱۹۸۶ سازمان امنیت نظامی زیر نظر سپهبد صابر الدوری مکالمات او علیه صدام را ضبط نمود و آن را در اختیار صدام قرار داد. آنگاه بر شدت کنترل و مراقبت وی افزوده گردید. رئیس رژیم، اصرار داشت تا با توجه به جسارت و شجاعتش، او را در کلیه نبردهای خطرناک از جمله در نبردهای «زرباطیه» در ژوئیه ۱۹۸۳ و سقوط «فاو» در فوریه ۱۹۸۶ مشارکت دهد، تا چه بسا خود را از شرّ وی برهاند. البته این مسئله، یعنی تلاش صدام برای رهایی خود از شرّ او، بر خود ژنرال هشام پوشیده نبود و بارها این مطلب را با کسانی که مورد اعتمادش بودند در میان نهاده بود.

در اواخر سال ۱۹۸۶ قرار شد به منظور درمان بیماری قلبی‌اش به خارج از کشور سفر کند. جمع کثیری از فرماندهان عالی‌رتبه در مراسم بدرقه و همچنین پیشواز وی در فرودگاه بین‌المللی بغداد حضور به هم رساندند. این مسئله موجب نگرانی صدام شد؛ لذا تصمیم گرفت تدریجاً وی را از مقامش برکنار نماید. یکی از افسران هوادار سپهد هشام به من اطلاع داد که ژنرال هشام اظهار تمایل کرده که من در مراسم بدرقه او حضور یابم؛ ولی از سوی ریاست جمهوری به صورت صریح به من پیام داده شد که از این کار صرف نظر نمایم. آشکار بود که وی تلاش می‌نمود صدام را سرنگون سازد، اما شجاعتش بر رعایت جنبه‌های امنیتی لازم برای چنین کاری می‌چربید.

• او را بازنشسته نمودند و بر شدت مراقبت و کنترل رفت و آمدهایش بین موصل و بغداد افزوده گردید.

• در اولین مرحله انتفاضه مارس ۱۹۹۱، به بغداد فراخوانده شد و پس از آنکه عزت الدوری و سرلشکر ستاد اهر اسماعیل، فرمانده لشکر ۳۸ پیاده، در بازپس‌گیری استان میسان ناتوان ماندند، مسئولیت این عملیات بر عهده او نهاده شد. او پس از وارد شدن به این شهر با اهالی آنجا با درایت و مدارا رفتار نمود. او با پیشنهاد صدام در زمینه پذیرفتن استانداری استان «ميسان» مخالفت ورزید.

• به عنوان مشاور ریاست جمهوری و سپس استاندار استان کرکوک (تأمیم) منصوب شد. احمد بن وطبان به آنجا اعزام شد تا به شیوه غیراخلاقی او را تحریک نماید. صدام از او خواست تا در منزلش در موصل اقامت نماید. پس از آن به عنوان قائم‌مقام وزیر کشور و سپس در سال ۱۹۹۶ به عنوان استاندار بغداد تعیین شد. اطلاعات فعلی حاکی از آن است که او و ارتشبد ستاد عبدالجواد ذنون و وزیر دفاع، ارتشبد ستاد سلطان هاشم احمد تحت شدیدترین اقدام‌های کنترل و مراقبت سرّی قرار دارند و روز به روز بر حساسیت رئیس رژیم نسبت به آنها افزوده می‌گردد؛ زیرا آنها از اهالی موصل هستند. روزی که عدی [پسر بزرگ صدام]

هدف تیراندازی قرار گرفت، آنها در تعطیلات آخر هفته به شهرشان نرفتند. ولی به هر حال برکناری آنها از پست‌هایشان، به ایجاد نوعی درهم‌ریختگی در این مرحله منجر می‌گردید. زیرا صدام بیهوده تلاش می‌کند تا حمایت موصل، بزرگ‌ترین شهر عراق بعد از بغداد را به دست آورد.

۴. سپهبد ستاد شوکت احمد عطا الحدیثی

این افسر از جمله مربیان دانشکده ستاد بوده است. او از اهالی بغداد و محله «الکرخ» ولی در اصل اهل «حدیثه»، واقع در شمال غرب شهر «الرمادی» استان «الانبار» و در کرانه رود فرات می‌باشد. با آغاز جنگ با ایران و با افزایش مشکلات عراق، بر میزان مشکلات و خطراتی که او را تهدید می‌کرد نیز افزوده گردید. مسئولیت وی فرماندهی تیپ ۱۶ زرهی از لشکر ۶ زرهی بود. وظیفه این تیپ پیشروی در داخل قلمروی ایران، در منطقه «خانقین» و از منطقه عملیاتی میانی، در اولین مرحله از مراحل جنگ زمینی در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰ بود. اما با توجه به مقاومت ایرانی‌ها و همچنین نامناسب بودن زمین برای تحرک گسترده نیروهای زرهی، این تیپ نتوانست به مأموریت خود عمل کند. سرهنگ ستاد شوکت احمد عطا در میان افسرانی که در جریان جنگ عراق با ایران بازداشت شدند و خیلی زود در دادگاه به اعدام محکوم گردیدند، در صدر جدول قرار داشت. ولی این حکم اجرا نشد و او چند ماهی را در زندان سپری کرد. آنگاه از زندان آزاد شد و بازنشسته گردید.

در آغاز سال ۱۹۸۲ بار دیگر به خدمت نظامی فراخوانده شد و به عنوان فرمانده لشکر ۱۲ زرهی در منطقه «مندلی»، واقع در جنوب «خانقین» تعیین گردید. بدون تردید نه تنها برای نشان دادن چهره خوبی از خود در نزد صدام، با پشتکار دست به تلاش‌هایی زد، بلکه تلاش می‌نمود تا از به وجود آمدن برخوردی که چه بسا به قیمت جانش تمام شود جلوگیری به عمل آورد. دیری نپایید که فاجعه دیگری که در مقایسه با فجایع قبلی شدیدتر بود، دامنگیر عراق شد. یگان‌های سپاه پاسداران،

ضمن دست زدن به یک حمله برق آسا و سریع توانستند اکثر قریب به اتفاق ارتفاعات مرزی را که مشرف بر دشت «مندلی» بود، به اشغال خود درآورند. نیروهای ما مجبور شدند به دامنه‌های پشتی عقب‌نشینی نمایند و به این ترتیب در تیررس نیروهای ایرانی قرار گرفتند. البته این عملیات از حیث نیروی به کارگیری شده و محورها و یا زمان اجرا، برای ما در اداره کل اطلاعات، غافلگیرکننده نبود. ما به صورت زود هنگام و از چند هفته قبل از اجرای عملیات، مراتب را به اطلاع فرماندهی کل نیروهای مسلح و فرماندهی سپاه دوم (مسئول منطقه) رسانده بودیم. ولی فرمانده این سپاه نسبت به آنچه که ما گفته بودیم، مجاب نشده بود.

یک روز پس از این حمله، ارتشبد ستاد عبدالجواد ذنون قائم مقام رئیس فعلی دیوان ریاست جمهوری به اتفاق سرلشکر ستاد سعدون علوان مصلح (که هر دو عضو دفتر نظامی حزب می‌باشند) به این منطقه رهسپار شدند. من نیز به عنوان مدیر شعبه ایران در اداره کل اطلاعات آنها را همراهی کردم. در همان زمانی که ما در این منطقه به سر می‌بردیم، نیروهای سپاه پاسداران ایران دست به حمله سنگین شبانه زدند. نیروهای ایرانی توانستند مناطق اشغالی خود را در داخل اراضی عراق گسترش دهند. من چگونگی اداره این نبرد توسط شوکت را زیر نظر گرفته بودم. او سراسیمه نشده بود، بلکه بار دیگر خود را به سرنوشت سپرد. او امیدوار بود که همگان در مسئولیتی که چیزی نمانده بود پیش از این به قیمت جاننش تمام شود، با او مشارکت نمایند. به هر حال پس از این رویدادها به عنوان فرمانده سپاه دوم منصوب شد. ما نمی‌دانیم که آیا ایرانی‌ها از بداقبالی او آگاه شده بودند یا نه. ولی آنها دست به یک عملیات محلی دیگر زدند و طی آن تعدادی از ارتفاعات «سیف سعد» را به اشغال خود درآوردند. تلویزیون حکومتی عراق در یک اقدام نمایشی، تصاویری از صدام را در یکی از مناطق تجمع نیروی عراق در عقبه، پخش کرد، زیرا سیلی از یگان‌های زرهی گارد ریاست جمهوری به این جبهه سرازیر شده بودند. در این تصاویر سرلشکر شوکت در کنار صدام قرار داشت. با این همه هیچ نتیجه مثبتی حاصل نشد.

پس از این وقایع سپهبد شوکت به عنوان فرمانده سپاه هفتم که مسئولیت حمایت از کرانه غربی اروندرود و جزایر میانی آن و سواحل مشرف بر منطقه موجود بین «فاو» و «ام‌القصر» را برعهده داشت، منصوب گردید. این منطقه یک منطقه عملیاتی بسیار مهم قلمداد می‌شد. وظیفه دفاع از آن را نیروهای سبک با توانمندی‌های ضعیفی برعهده داشتند، ولی در طول پنج سال اولیه جنگ، این منطقه یک منطقه داغ تلقی نمی‌شد. سرلشکر شوکت اصرار داشت تا عملیات احداث مواضع دفاعی را مورد تحقیق و پیگیری قرار دهد، به گونه‌ای که موجب آزرده‌خاطر شدن افسران و سربازان شد. هنگامی که او قصد داشت از یکی از افسران قول بگیرد که بر میزان تلاشش به این منظور بیفزاید، از او می‌خواست تا به «سر جناب رئیس‌جمهور» قسم یاد کند. در آن هنگام خود من از سوی رژیم صدام تحت تعقیب بودم و تشخیص اینکه چنین افسری هم به سر صدام قسم یاد می‌کرد، و هم صدام و فرمانده این سپاه را مورد لعن و نفرین قرار می‌داد، کار دشواری نبود. بدون تردید سرلشکر شوکت فقط از آن جهت این گونه سوگند خوردن را مطالبه می‌کرد که احتمال (هرچند ضعیفی) می‌داد که خبر آن به نحوی به گوش صدام برسد.

ناگهان در شامگاه ۱۰ - ۱۹۸۶/۲/۹ - [۱۳۶۴/۱۱/۲۰ - عملیات والفجر ۸] سپاه پاسداران حمله گسترده‌ای را آغاز نمود و طی آن شهر «فاو» و بخش جنوبی اروندرود سقوط کرد. در روز اول و دوم این عملیات، سرلشکر شوکت به اتفاق محافظانش در خطوط مقدم جبهه به سر بردند. در حالی که خود او نیز می‌دانست که اداره کردن صحنه نبرد از این خطوط، امکان‌پذیر نیست. ولی شاید قصد داشت خود را به کشتن دهد تا از آنچه که دامنگیرش خواهد شد رها شود. البته چنین نتیجه‌ای حاصل نشد و بیشترین اتفاقی که افتاد آن بود که در اولین مرحله از مراحل این نبرد، از پستش به عنوان فرمانده این سپاه برکنار گردید. پس از آن خود را به یک کمیته بازجویی به ریاست حسین کامل که هنوز درجه سرهنگ دومی داشت، معرفی نمود. حسین کامل با وجود تفاوت زیاد بین درجات او و شوکت، کلمات

توهین آمیزی به او گفت. هرچند که این افسر در رویدادهایی که اتفاق افتاده بود مقصّر نبود، زیرا منطقه فاو به یگان‌های سبک با آموزش‌ها و توانمندی‌های ضعیفی واگذار شده بود، ولی صدام، فقط از آن جهت که قصد داشت اطمینان حاصل نماید که او علیه وی توطئه نخواهد کرد، وی را به فرماندهی این سپاه منصوب نموده بود؛ بی‌آنکه حقیقتاً به فکر جان و هستی سربازان بوده باشد.

بارها اتفاق افتاده بود که صدام و تعدادی از محافظانش، برخی از فرماندهان را هدف توهین مستقیم و شدید خود قرار می‌دادند. صدام، سپهد ستاد علاءالدین الجنابی را به صورت بسیار توهین آمیزی از اتاق جلسات بیرون کرد؛ زیرا در جلسه‌ای در حال چرت زدن بود. سپس او با تنزّل به دو درجه پایین‌تر، بازنشسته گردید. البته بعد از آن، بار دیگر به خدمت در ارتش فراخوانده شد و این بار سرپرستی فرماندهی کل نیروهای مسلّح به او واگذار شد. زیرا وی از قدیمی‌ترین افسران بعثی و باسابقه‌ترین افسران ستاد می‌باشد. به خاطر دارم که روزی در مارس ۱۹۸۶، سرهنگ دوم حسین کامل (که در آن هنگام مدیر امنیت ویژه بود) به صورت بی‌سابقه‌ای مدیر نیروهای ویژه، سرلشکر ستاد عصمت صابر را مورد توهین خود قرار داد. این سرلشکر پس از آن به فرماندهی یکی از لشکرها منصوب شد، ولی پس از شکست صدام در کویت اعدام شد.

هنگامی که روابط بین صدام و مزدوران خویشاوندش را از یک سو و فرماندهان را از سوی دیگر، مورد کنکاش قرار دهیم، به میزان بی‌بندوباری و در پیش گرفتن رویه‌ای که عراق را به این روز سوق داده است، پی می‌بریم. مشکل واقعی آن است که انتخاب و انتصاب برخی از فرماندهان، بر مبنای مقتضیات امنیتی رژیم و نه برای تأمین امنیت کشور و لزوم فرماندهی، صورت می‌گیرد. افرادی کم تجربه که لیاقت تصدّی پست‌های رهبری را ندارند، بر سر کار آورده می‌شوند. زیرا تنها امتیاز آنها آن است که صدام از عدم توطئه‌گری آنها علیه رژیمش اطمینان دارد. از سوی دیگر، ابقای مصرّانه برخی از فرماندهان در پست‌هایشان، آن هم با وجود شکست‌های مکرّرشان، موجب

می‌شود که روحیهٔ ابتکار در نزد افراد از بین برود و روحیهٔ وطن‌پرستی در نزد افسران لایق‌تر و شایسته‌تر تضعیف شود. افسرانی هستند که صرفاً به دلیل وجود فرضیه‌های اشتباه و یا به خاطر ترس از همبستگی ملی و میهنی آنها و یا با توجه به مسائل عشایری و یا وجود حساسیت‌هایی نسبت به برخی از شهرها، از بهره‌مندی از حقوقشان و ایفای نقش طبیعی‌شان جلوگیری به عمل می‌آید. یکی متهم به وفاداری به سوریه است، دیگری به داشتن گرایش ناصری متهم می‌شود. یکی از شهر سامراء است و آن یکی از موصل یا نجف!

در شرایط بسیار نادری مشاهده می‌شود که برخی از فرماندهان با بهره‌گیری از لیاقت فراوانشان خود را به رژیم تحمیل می‌نمایند. رژیم نیز که خود را در برابر عمل انجام شده می‌بیند، مجبور می‌شود که تسلیم شرایط گردد، ولی عملیات کنترل و مراقبت شدید علیه آن فرماندهان اعمال می‌گردد.

از آنجایی که رژیم صدام، یک رژیم خودکامه است و از ملاک‌ها و معیارهای معنوی محروم می‌باشد، نمی‌تواند پیامدهای ناشی از به زندان انداختن یک فرمانده نظامی و سپس محکوم نمودن او به اعدام و یا دیگر محکومیت‌ها و سپس آزاد نمودن وی و بازگرداندن او به ارتش را درک نماید. صدام بر مبنای اصل: «او را به مرگ بگیر تا به تب رضایت دهد!» عمل می‌کند. اما نه او و نه دیگران نمی‌توانند تصوّر کنند که تا چه اندازه قلب‌های فرماندهان آکنده از درد، رنج و خشم شده است. خدا شافعی را رحمت کند که چنین گفت: «چه بسا بلایی است که انسان را دچار تنگنا می‌کند و نجات از آن تنها در نزد خدا است. این بلا آن قدر حلقهٔ محاصرهٔ خود را تنگ می‌کند که انسان می‌پندارد گریزگاهی از آن نیست ولی چاره‌ای حاصل می‌شود.»

کتاب پنجم

حرکت‌های مردمی
و مخالفان علیه صدام

... و انتفاضه آغاز می‌گردد

هنگامی که صدام همچنان بر تصمیم شخصی‌اش، مبنی بر ماندن در کویت اصرار می‌ورزید، هیچ‌گاه به خیال خود راه نمی‌داد که وضعیت امنیتی داخل عراق دچار انفجار شود. او فریفته سلطه خونیش بود که به وسیله آن زمام امور کشور را در اختیار داشت. این در حالی بود که ما فعالیت‌های جنبش‌های مسلحانه کرد، در داخل و خارج عراق را زیر نظر داشتیم. همچنین ما فعالیت‌های نیروهای وابسته به مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را، که به نام «سپاه بدر» خوانده می‌شوند، به دقت پیگیری می‌کردیم. این نیروها متشکل از تبعیدی‌هایی که به دلیل نداشتن گواهی شناسنامه عثمانی، از عراق رانده شده‌اند، آوارگان عراقی و اسرای [عراقی ضد صدام] داوطلب در ایران هستند.

بنابر اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم، این نیروها در منطقه قصرشیرین و دزفول و اهواز استقرار پیدا کرده بودند. ایران نیز حدود ۱۵ لشکر از ارتش و سپاه را در مناطق میانی و جنوبی جبهه، رودروی عراق مستقر کرده بود و مانورهای گسترده‌ای با عنوان «مانورهای آزادگان» اجرا گردید.

برای ما روشن شده بود که نیروهای مجلس اعلا و همچنین جنبش‌های مسلح کرد، به منظور متزلزل نمودن وضعیت عمومی امنیتی و براندازی رژیم حاکم، یک مرحله از عملیات گسترده خود را آغاز خواهند کرد. همچنین ما تجمع نیروهای ایرانی و مانورهای آماده‌سازی آنها و همچنین انبار نمودن مهمات جنگی را، اقدامی بسیار جدی تلقی کردیم. پیش‌بینی می‌کردیم که ایران در یک مرحله مشخص، به منظور اشغال چاه‌های نفت «مجنون»، واقع در شمال

بصره و بازرگان، واقع در شمال شرق «ميسان» و «نفت‌خانه» در جنوب «خانقین» دست به پیشروی خواهد زد.

گزارش مفصلی در خصوص اطلاعات دریافتی و همچنین احتمالات مختلف، برای ریاست جمهوری ارسال کردیم. صدام دستور داد این اطلاعات و آخرین وضعیت، توسط من و محمد سعید الصحاف وزیر وقت دولت در امور خارجه، مورد بحث و بررسی قرار گیرد. من در ساختمان وزارت امور خارجه حضور یافتم و در آنجا با صحاف ملاقات کردم. حرف‌ها و سخنان گوناگون، نظر ما را به خود جلب کرد. ما خاطرات ۲۸ سال گذشته را بار دیگر یادآوری نمودیم. در آن هنگام من در کلاس دوم متوسطه، در تنها دبیرستان شهر سامرا درس می‌خواندم و صحاف به ما زبان انگلیسی یاد می‌داد. ولی پس از جنبش ۱۴ رمضان، برابر با ۸ فوریه ۱۹۶۳ که منجر به براندازی حکومت عبدالکریم قاسم شد، صحاف بار دیگر با درجهٔ ستوان احتیاط به ارتش بازگشت.

هنگامی که وارد اصل مطلب شدیم صحاف اظهار کرد که درباره این اطلاعات مجاب نشده است. در حالی که من در خصوص دقیق بودن این اطلاعات، اطمینان داشتم؛ زیرا ما در جمع‌آوری این‌گونه اطلاعات از منابع مجرب استفاده می‌کردیم که به هیچ وجه قابل شک و تردید نبودند. صحاف پس از ملاحظه اصرار من بر دقیق بودن اطلاعات، گفت که مراتب را با وزارت امور خارجه ایران در میان می‌گذارد تا نظر آنها را راجع به این اطلاعات جویا شود. من به او گفتم «آیا شما از طرفی که قصد یک نبرد رزمی را در سر می‌پروراند انتظار دارید که در مقابل سؤال کشوری که در پرتگاه سقوط و نابودی قرار گرفته، مقاصد خود را بیان نماید؟ آنها براین باورند که بین دو کشور دریایی از خون فراگرفته است.» من با این جملات بحث را خاتمه دادم و بعد از این دیدار نیز هیچ‌گاه این موضوع را پیگیری نکردم.

در فاصلهٔ زمانی اشغال کویت تا آغاز عملیات «توفان صحرا» من دو بار از ایران دیدار کردم. در هر دو دفعه، به عنوان رئیس گروه عراقی مشارکت‌کننده

در کمیته مشترک نظامی عراق و ایران، از سوی ستاد کل نیروهای سپاه پاسداران، مورد استقبال گرمی قرار گرفتم. اولین دیدار من از ایران، در واقع اولین دیدار یک افسر عراقی پس از جنگ هشت ساله بود. در هر دو دیدار مرا به وسیله یک هواپیمای حمل و نقل ویژه «جت استار» منتقل کردند. ایرانی ها همکاری فراوانی از خود نشان دادند. آنها مایل بودند صدام را همچنان جهت اصرار بر موضع سرسختانه اش، تشویق نمایند.

هنگامی که جنگ زمینی و هوایی با متحدین به پایان رسید و صدام نفس خود را تازه کرد، به قرارگاه ما در «عطیفیه» آمد. بار دیگر خودبزرگبینی و گزافه گویی در او هویدا گردید. او از من پرسید: «وفیق! نظرت راجع به این جنگ چیست؟» در حالی که قلب من به شدت به درد آمده بود به او چنین پاسخ دادم: «این بزرگترین شکست در تاریخ بود.» من برای کاستن تندی و تیزی این پاسخ چنین گفتم: «منظور من بزرگتر از آن چیزی است که در خرمشهر و دزفول و شوش روی داد.» او تا حد برافروخته شدن ناراحت شد. البته من قصد تحریک او را نداشتم؛ زیرا تحریک نمودن وی (در شرایطی که از چیزی ناراحت شده باشد) همان و کشته شدنم همان. من به صدام گفتم: «افسران، در حالی که تانک ها و تجهیزات خود را جا گذاشته بودند، بازگشتند! ما همه آن چیزی را که در کویت انباشته بودیم از دست دادیم.» او قلم و کاغذی گرفت و شروع به نوشتن چیزی کرد. من اتاق جلسه را ترک کردم؛ زیرا شرایط به گونه ای بود که امکان ماندنم وجود نداشت.

به محض خارج شدن صدام از قرارگاه، ما اطلاعاتی دریافت کردیم که نشان می داد تعدادی افراد مسلح، جاده «بصره - میسان» در منطقه کارخانه کاغذسازی را قطع کرده و سرلشکر ستاد حمید شاکر را به قتل رسانده اند. محافظ صدام این اخبار را در اختیار ما نهاد. صدام به سرعت به قرارگاه بازگشت و راجع به سرنوشت پسرعمویش علی حسن المجید سؤال کرد. علی حسن المجید آن شب را در اطراف بصره در مجلس لهُو و لعب گذرانده بود. در شرایطی که ما در

جست و جوی او بودیم زنگ تلفن به صدا درآمد. در آن طرف خط ارتشبد ستاد نزار عبدالکریم الخزرجی فرمانده قرارگاه عملیات غرب در ناصریه بود. وی چنین فریاد می زد: «من سپهبد نزار هستم! آشوب طلبان قرارگاه مرا مورد حمله قرار داده اند و در حال حاضر به طرف ما تیراندازی می کنند! من یک هواپیما می خواهم تا ما را نجات دهد.» صدام گفت: «یک هواپیما برای او بفرستید.» سپهبد خلبان ستاد حکم حسن علی فرمانده هوانیروز ارتش خیلی زود پاسخ داد: «سرورم نمی توانیم!»

آتش انتفاضه (قیام)

زبان‌های بلند آتش انتفاضه، جنوب عراق را فراگرفت و مراکز حکومتی رژیم را به کام خود بلعید. همچنان که آتش در اوج توفان، کاه را به کام خود می کشد، همه استان‌های جنوبی عراق از کنترل دولت خارج شدند. (مثل: کوت، بابل، کربلا، نجف، ناصریه، میسان، المثنی و دیوانیه). شهر بصره، هنوز از کنترل خارج نشده بود؛ زیرا بخش‌هایی از آن هنوز تحت کنترل ارتش قرار داشت. لشکر ۵۱ مکانیزه که تا حدودی یک لشکر تازه نفس بود و همچنین قرارگاه مقدم فرماندهی کل نیروهای مسلح در داخل بصره قرار داشتند. جنگ ویرانگر، جنوب عراق را به کام خود می کشید.

آیا آنچه که روی داد یک رویداد خودجوش بود یا آن طوری که گروهی می گویند، ردپای تماس‌های سازمان یافته در آن وجود داشت؟ با وجود اینکه تنفر مردم از رژیم و فروپاشی قدرت رژیم و همچنین تلخی شکست سنگین که دامنگیر عراق گردید، به عنوان انگیزه‌های اصلی شکل گیری انتفاضه خودجوش تلقی می شوند، ولی تجمع نیروهای مجلس اعلا در اهواز و دزفول و قصر شیرین و همچنین مشاهده شبکه‌های بی سیم در داخل عراق، بیانگر نوعی برنامه ریزی قبلی برای انتفاضه بود. اقداماتی که رژیم صدام برای رویارویی با انتفاضه اجرا نمود، به شرح زیر بود:

۱. سپهبد حسین کامل مأموریت یافت که با فرماندهی یک لشکر زرهی، شهر کربلا را هدف حمله خود قرار دهد.

۲. طه الجزراوی معاون رئیس جمهوری، مأموریت یافت با فرماندهی یک ستون نظامی به اتفاق سرلشکر ستاد صباح اسماعیل التکرتی، حله، الکفل و نجف را بازپس گیرد. (سرلشکر صباح اسماعیل التکرتی بعدها به ۱۲ سال زندان محکوم گردید).

۳. قرارگاه مقدم فرماندهی کل نیروهای مسلح که در شهر بصره قرار داشت، مأموریت یافت تا با کمک لشکر ۵۱ مکانیزه، مناطق آزادشده شهر بصره را بازپس گیرد. ارتشبد ستاد سعدی طعمه وزیر دفاع و ارتشبد ستاد حسین رشید رئیس ستاد مشترک ارتش و سپهبد ستاد سلطان هاشم احمد معاون عملیات ریاست ستاد مشترک ارتش، علاوه بر فرمانده سپاه سوم، یعنی سپهبد ستاد صالح عبود، در این قرارگاه مقدم حاضر شدند.

۴. عزت الدوری و سرلشکر ستاد کمال مصطفی التکرتی مأموریت یافتند تا استان میسان را، پس از بازپس گیری محور کوت، ناصریه به تصرف خود درآورند.

۵. سپهبد ستاد ایاد فتیح الراوی مأموریت یافت تا با استفاده از یک نیروی زرهی، از بصره به طرف جنوب شهر «العماره» (استان میسان) پیشروی کرده و آنگاه به اتفاق سمیر عبدالوهاب الشیخلی به طرف دو استان «المنشی» و «دیوانیه» حرکت نمایند.

۶. به محمد حمزه الزبیدی مأموریت داده شد تا با کمک لشکر «المصطفی» از گارد ریاست جمهوری، استان «ناصریه» را مورد حمله خود قرار دهند. الزبیدی برای اجرای این اقدام، ضمن دریافت یک پاداش مالی، به عنوان نخست وزیر انتخاب گردید.

۷. شهر «کربلا» شاهد نبردهای سنگینی بود. انقلابیون متر به متر در مقابل تانک ها می ایستادند. به محض تکمیل شدن حلقه محاصره پیرامون این شهر، یک فروند هلی کوپتر، ۶۰۰ نسخه اعلامیه را بر فراز این شهر

منتشر نمود. در این اعلامیه‌ها از اهالی این شهر خواسته شده بود تا آن را ترک گویند؛ زیرا در آینده نزدیک هدف حملات شیمیایی قرار خواهد گرفت. مردانی که از شهر خارج شده بودند اعدام شدند. عملاً نیز، بمب‌های شیمیایی سبکی به طرف مرکز شهر پرتاب گردید. با این همه نبردها همچنان تداوم پیدا می‌کرد. بدین ترتیب شهر کربلا مورد حمله قرار گرفت و هزاران مرد از اهالی این شهر را به بازداشتگاه‌های «رضوانیه» منتقل نمودند و در آنجا دادگاه‌های فرمایشی تشکیل گردید. در این مرحله ستون طه الجزراوی توانست شهر «حله» از استان «بابل» را بازپس گیرد.

دست یاری به سوی کردها

به محض اینکه الزبیدی پیشروی خود به سمت جنوب را از سرگرفت، انقلابیون بازگشتند و بار دیگر این شهر را به کنترل خود درآوردند. بار دیگر اوضاع دچار پیچیدگی قابل توجهی شد. دامنه آتش همچنان گسترش پیدا می‌کرد تا اینکه به شهر «مسیب» که در مجاورت بغداد قرار داشت، سرایت نمود. در چنین شرایط بسیار حساسی تعدادی از چهره‌ها و شخصیت‌های بارز گُرد، به یکی از ساختمان‌های اداره اطلاعات ارتش دعوت شدند. از جمله آنها حسین آغاسورچی و صابر آغاسورچی و جوهر هرکی (که پیش از این، رژیم پدرش را به قتل رسانده بود) و همچنین ارشد زیباری (وزیر عراقی) بودند. سپهد ستاد صابر الدوری به آنها اطلاع داد که جنوب عراق به دست تندروها سقوط کرده است و دولت برای بازپس‌گیری شهر «حله» به کمک گردان‌های آنها نیاز دارد. سکوت بر همه حکمفرما شد. من به حسین آغاسورچی چشم دوخته بودم. او سخن خود را چنین آغاز کرد: «ما کرد هستیم، در حالی که اهالی «حله» عربند. هنگامی که عناصر مسلح ما دست به عملیات چپاول و غارت می‌زنند، ما نمی‌توانیم آنها را کنترل کنیم.» سپهد صابر به او پاسخ داد که مرحله‌ای که ما در

آن به سر می بریم، یک مرحله بغرنج و بسیار حساس است و هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد. حسین آغا گفت: «پیشمرگ ها» قصد دارند دست به حمله گسترده ای بزنند و ما به هیچ وجه نمی توانیم روستاها و مناطق خود را ترک کنیم.» به محض پایان یافتن این نشست من گفتم که در چشمان حسین آغا چنین می بینم که او با جنبش های مسلحانه کرد در تماس است.

سپهد ستاد ماهر عبدالرشید التکرتی پدر زن قصی [پسر صدام] و همچنین سپهد ستاد طالع الدوری فراخوانده شدند تا فرماندهی حمله ای را که از سمت شمال به منظور بازپس گیری «حله» صورت می گیرد، برعهده گیرند. قرار بود به این منظور ستون الجزراوی از جنوب به آنها کمک نماید. ما ناگهان مشاهده کردیم که سپهد ماهر گریه می کند و بر سر و روی خود می کوبد و فریاد می زند: «چرا این بلا را بر سر عراق آوردند.» به عبارتی دیگر منظور او آن بود که چرا صدام با عراق چنین کرد. او پس از پایان دادن به گریه هایش به سمت «حله» رفت، ولی جرأت نزدیک شدن به آن را نداشت.

در حقیقت بزرگ جلوه دادن شخصیت و نقش ماهر عبدالرشید در جریان جنگ با ایران، اقدام درستی نبوده است. او از جمله افسران نالایقی است که به پرحرفی و سست شدن در مقابل پول، معروف است. او نمونه بدی از افراد بسیار بد رژیم است.

به هر حال، شهر «حله» بازپس گرفته شد و سپهد طالع الدوری به عنوان استاندار و فرماندار نظامی این شهر تعیین گردید. دو هفته بعد وی از طریق بی سیم، پیامی را برای صدام ارسال نمود و اظهار داشت که ۱۷۱۳ نفر از اهالی حله را اعدام نموده است. آن تعداد از افرادی که به بازداشتگاه های رضوانیه گسیل شدند یا کسانی که در جریان نبردها به شهادت رسیدند، جزو این تعداد نبودند.

پس از آنکه عملیات بازپس گیری کربلا و حله تکمیل گردید، نیروهای هر دو محور به سمت نجف حرکت کردند و صدها فروند موشک

استراتژیک «لونا»، ساخت روسیه و موشک‌های ساخت برزیل به طرف این شهر شلیک گردید.

طه الجزراوی برای صدام چنین تلگراف فرستاد: «ما نجف را به محاصره درآورده‌ایم و این یک فرصت تاریخی برای له کردن سر افعی است.»

در جریان نزدیک شدن دو ستون حسین کامل و طه الجزراوی به طرف شهر نجف، بین آنها مسابقه‌ای آغاز شده بود. ما به مکالمات بی‌سیم آنها گوش می‌دادیم. حسین کامل انبوهی از فحش و ناسزاهای زشت را نثار طه الجزراوی می‌کرد. به هر حال شهر نجف مورد حمله قرار گرفت و آقای [آیت‌الله] «خویی» به اتفاق پسرش محمدتقی به بغداد روانه گردیدند. اما پسرش ابراهیم و تعدادی از دامادها و افراد خانواده‌اش توسط طه الجزراوی اعدام شدند.

من برای ملاقات با آقای خویی به یکی از اتاق‌های اطلاعات رفتم. ملاحظه کردم که او روی فرش بر زمین نشسته و پسرش محمدتقی ایستاده است. پس از آنکه به هر دو سلام کردم، از باب تعارف و آشنایی چند سؤال معمولی از ایشان پرسیدم. من راجع به سن و سالش پرسیدم، پاسخ داد: «دو روز کمتر از نود سال.» وی در اثنای صحبتش با من گفت: «پسرهایم کجایند؟ پسرهایم را می‌خواهم.» در این لحظه جلوه‌ای از ظلم و ستمی که دامنگیر ملت‌ی گردیده که خواستار زنده بودن است، در برابر چشم نمود پیدا کرد. من در آن لحظه نمی‌توانستم به او بگویم که طه الجزراوی پسرانش را به قتل رسانده است. احساس دردم را در درون خود ریختم و آنجا را ترک کردم. پس از آن، افراد گماشته شده نوار ضبط شده از سخنان [آیت‌الله] خویی و پسرش، پس از خارج شدن من از آنجا را برایم آوردند. او از پسرش چنین پرسید: «این افسر کیست؟» پسرش گفت: «او یک افسر بلندپایه است که من او را نمی‌شناسم.» وی گفت: «با اخلاق نیکو با ما سخن گفته است. آیا می‌توانیم راجع به خویشاوندانمان از او پرسش نماییم؟» به هر حال من آن دو را پس از این دیدار ندیدم. [آیت‌الله] خویی فوت کرد و پسرش

محمدتقی در جریان یک تصادف که به وسیله سرویس اطلاعاتی در جاده بصره تدارک دیده شده بود، به قتل رسید.

نیروهای عراقی وارد شهر نجف شدند تا قتل عام جوانان را آغاز نمایند. صدها نفر در گورهای دسته جمعی دفن شدند و هزاران نفر دیگر نیز به بازداشتگاه های «رضوانیه» در بغداد منتقل شدند. در شرایطی که هنوز صحبت های طه الجزراوی ادامه داشت، یک هیئت مذاکره کننده اعزامی از سوی جنبش های مسلح کرد به بغداد وارد شد. من به اتفاق آنها به دفتر طه الجزراوی در فرماندهی کل نیروهای «جیش الشعبی» [نیروهای مردمی] رفتم. تلویزیون او روشن بود و تصویر یک روحانی بر صفحه تلویزیون دیده می شد. طه الجزراوی ناخودآگاه با خود چنین گفت: «چطور شد که این از دست ما در رفت؟!» یعنی متأسفم که او را به قتل نرساندم!

متحدین و انتفاضه

در بحبوحه آن روزهای دشوار، یگان های شنود بی سیم ما، صحبت های انقلابیون را، که در منطقه «ناصریه» از طریق بی سیم صورت می گرفت، چنین ضبط کردند: «ما به نزد نیروهای متحدین رفتیم و از آنها خواستار هر نوع کمک ممکن شدیم. آنها مخالفت کرده و گفتند: «شما از جماعت سید هستید.» طرف دیگر این مکالمه بی سیمی چنین پاسخ داد: «بار دیگر به نزد آنها بروید و از آنها کمک بخواهید.» پس از مدت کوتاهی چنین پاسخ داده شد: «ما بار دیگر به نزد آنها رفتیم. آنها به ما گفتند شما هوادار ایرانیید و ما از شما پشتیبانی نمی کنیم.»

این پیام به رژیم صدام کمک کرد تا بار دیگر با قدرت تمام زمام امور را به دست گیرد. علاوه بر آن به هلی کوپترهای مسلح اجازه داده شد، تا به منظور درهم کوبیدن انقلابیون در جنوب و شمال عراق به پرواز درآیند.

بوش [رئیس جمهور وقت امریکا] شدیداً به ایران هشدار داد تا از دخالت در اوضاع پرهیز نماید. وی گفت: «اگر ایران بخشی از خاک عراق را اشغال کند،

بدترین کاری است که ممکن است انجام دهد.» به هر حال این هشدار اثر خود را کرد. ایران از ارسال کمک‌های مستقیم به انقلابیون در جنوب دست برداشت و نیروهایی که در حوالی مرز با عراق گرد آورده بود، به عقب برد.

به فرماندهان ستون‌ها، صلاحیت‌ها و اختیارات میدانی فوق‌العاده‌ای داده شد، تا هرگونه که بخواهند دست به اعدام بزنند. اما به کلیه سرویس‌های امنیتی در بغداد هیچ‌گونه مسئولیتی در بازجویی‌ها داده نشد. یک کمیته عالی به ریاست صدام کامل، داماد صدام تشکیل گردید. هر یک از سازمان‌های امنیت و اطلاعات نیز، یک افسر جهت عضویت در این کمیته معرفی کردند. یکی از این افسران به من اطلاع داد که آنها در اواخر ماه آوریل ۱۹۹۱، حدود شش هزار نفر را بدون محاکمه در بغداد اعدام نموده‌اند.

در یکی از آن روزهای دشوار، یکی از افسران قدیمی ستاد در سر راهش از بصره، به بغداد رسید. او مدتی طولانی را در رسته اطلاعات، خدمت نموده بود. در حالی که ناراحتی بر احساساتش غلبه کرده بود، چنین گفت: «من بر سر راهم مشاهده کردم که تظاهرات بزرگی، سرتاسر شهر العماره، مرکز استان میسان را فراگرفته بود. مردم از صبح به خیابان‌ها ریخته بودند و شعار «لا اله الا الله»، «صدیم عدو الله» را سر داده بودند. (صدیم مصغر صدام است.) من لباس رسمی نظامی خود را از تن درآوردم و یک «دشداشه» [لباس عربی] به تن کردم و به یکی از خیابان‌های فرعی رفتم. در یکی از خانه‌ها را به صدا درآوردم. صاحبخانه از من خواست خود را معرفی کنم. من گفتم که از اهالی بغداد هستم و مشاهده کردم که انقلابیون پل را به تصرف خود درآورده‌اند و من می‌ترسم که از پل عبور کنم. آنها به من خوش آمد گفتند و به من غذا دادند و مرا به خارج از شهر هدایت کردند و در آنجا جاده دیگری را که به بغداد می‌رسید، به من نشان دادند.»

عزت الدوری و لشکر ۳۸ پیاده به فرماندهی سرلشکر ستاد ازهر اسماعیل و بخشی از لشکر «مصطفی» از گارد ریاست جمهوری، مأموریت یافتند تا شهر

«العماره» را مورد حمله قرار دهند. ولی این نیروها کاملاً متوقف گردیدند. حقیقت آن است که نمی توان عزت الدوری را عضو حلقه کوچک خانواده حاکم قلمداد کرد، اما صدام طاغوتی به عمد، برای آلوده کردن وی، از او همچون ابزاری استفاده می کند. (مثلاً ریاست دادگاه های ویژه را برعهده وی می گذارد). سپهد ستاد هشام صباح الفخری برای فرماندهی این ستون فراخوانده شد و این در حالی بود که او و صدام در پنهان با یکدیگر در تضاد بودند. به هرحال شهر «العماره» مورد حمله قرار گرفت و صدام برای وی تلگرافی ارسال نمود و طی آن آمادگی خود را برای تعیین هشام به عنوان استاندار «ميسان» اعلام داشت. ولی هشام در همان هنگام این پیشنهاد را رد نمود.

انتفاضه بافت مشخصی به خود گرفت. این مسئله در کنار دیگر دلایل، سبب سرسختی منطقه میانی شد و به عدم حرکت آن علیه رژیم حاکم منجر گردید. واقعیت آن است که اتفاقات متضادی برای تعدادی از افسرانی که به جنگ انقلابیون گرفتار شده بودند روی داد. من به تعدادی از این رویدادها اشاره می کنم:

در مرحله ای که نیروهای عراقی، خود را برای مقابله با حمله متحدين آماده می کردند، قرارگاه عملیاتی غرب در «ناصریه» (مرکز استان «ذی قار») ایجاد گردید. ارتشبد ستاد نزار الخزرجی، به عنوان فرمانده این قرارگاه منصوب شد و سرلشکر ستاد محمدرضا التکریتی نیز به عنوان معاون اداری و آموزش مدیرکل اطلاعات نظامی و همچنین رئیس ستاد این قرارگاه تعیین گردید. علاوه بر اینها تعدادی از افسران ستاد اطلاعات نیز، مسئولیت های دیگری پیدا کردند. هنگامی که انقلابیون این قرارگاه را هدف حمله خود قرار دادند، ارتشبد ستاد نزار الخزرجی مجروح شد. او به اتفاق سرلشکر ستاد محمدرضا التکریتی و ستوان احمد پسر ارتشبد نزار، به اسارت انقلابیون درآمدند. آنها ارتشبد الخزرجی را به بیمارستان اعزام کردند، ولی پسرش و سرلشکر محمد را به یکی از پایگاه هایشان، واقع در هورهای جنوب عراق

منتقل نمودند. پس از آنکه نیروهای مسلح عراق بار دیگر «ناصریه» را بازپس گرفتند، انقلابیون، ارتشبد الخزرجی را سالم آزاد کردند. همچنین آنها به وعده خود در زمینه آزادی پسرش محمد نیز عمل کردند. علاوه بر آن سرلشکر محمدرضا را نیز، پس از آنکه تعهدنامه‌ای مبنی بر فعالیت علیه رژیم صدام برای آنها نوشت آزاد کردند. تصادفاً نیروهای گارد ویژه، پرونده‌ای متعلق به انقلابیون را به دست آوردند که در آن تعهدنامه‌ای وجود داشت که به دست خط سرلشکر محمدرضا نوشته شده بود. او را به اتهام خیانت بزرگ بازداشت کردند و قرار شد که اعدام شود؛ اما او چند ماه بعد آزاد شد؛ زیرا صدام مایل نبود که بر تعداد کسانی که رژیم نام آنها را خویشاوندان «جنایتکاران اهل تکریت» نهاده، افزوده گردد.

یک رویداد مثبت دیگر نیز روی داد و آن این بود که انقلابیون، سرتیپ ستاد خالد حسین را دستگیر کردند. خیلی زود او را به یکی از منازلشان بردند و به او لباس‌های غیرنظامی دادند و تا روز بعد از او پذیرایی کردند و بعد از آن او را آزاد نمودند. سرتیپ خالد بدون لباس‌های نظامی‌اش به بغداد رسید. این اتفاقات نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود احساس درد و همچنین احساس ناشی از سرکوب و ستمگری‌های فرقه‌گرایانه، هنوز آگاهی و درک انسانی و میهنی از میان نرفته است.

با این وصف، اتفاقات دیگری نیز افتاد که به چهره انتفاضه لطمه بسیاری وارد کرد. از جمله به قتل رساندن سرتیپ زهیر ابراهیم السامرای. او در جنوب «ناصریه» دستگیر شده بود و پس از آنکه چند روزی را در زندان انقلابیون سپری نمود، برای اجرای اعدام از زندان خارج گردید. پس از آنکه نمازش را به جای آورد، به انقلابیون گفت که او یک افسر اداری است و هیچ ارتباطی با سیاست ندارد. وی پدر خانواده‌ای است که پسر ندارد. با این همه، انقلابیون او را ظالمانه اعدام کردند؛ همچنان که یک افسر دیگر را نیز، به شیوه بسیار بدی مورد توهین قرار دادند.

فشار انتفاضه به صدام

در کشاکش این رویدادها، روزی صدام به قرارگاه سرّی ما آمد و راجع به مفاهیم عظیم قرآن کریم سخن گفت. او شکست خورده و وحشت زده بود. در همان موقع داستان کودکانه‌ای را به یاد آوردم که می‌گفت: «روزی رویاهی به لباس واعظان درآمد». من در همان زمان، نشست هیئت وزیران در سال ۱۹۹۰ را نیز به یاد آوردم. در آن هنگام صدام پیش از تجاوزش به کویت، در اوج قدرت خود بود. در این نشست عزت الدوری مسائلی درباره نقض آشکار سنت‌ها [ی نظامی] مطرح نمود. صدام به صورت بسیار تندی به او چنین پاسخ داد: «آیا مادرت نمی‌رقصید؟ یا پدرت نمی‌رقصید؟ آیا خواهرانت نمی‌رقصیدند. شما از ما چه می‌خواهید؟ آیا ما به [صدای] قرآن اجازه ندادیم که در تمام شهرها ... کند [بلند شود]؟!»^۱ افرادی که ماهیت صدام را نمی‌شناسند، لازم است که ماهیت وی را درک نمایند. هنگامی که انتفاضه شدت گرفته بود صدام گریه می‌کرد و می‌گفت: «نمی‌دانیم که خدا، برای فردای ما چه مقدر کرده است.»

من دو بار او را خوار و شکست خورده مشاهده کردم. یکی این بار و دیگری هنگامی بود که نیروهای متحدین به داخل خاک عراق رخنه کرده بودند. او از آن وحشت داشت که متحدین به سمت بغداد پیشروی کنند. چه روزی با شکوه‌تر از روزی است که صدام طاغوتی به ذلت کشیده شود؟ و چه ملّتی بزرگ‌تر از ملّتی است که بتواند دژخیمان را به ذلت بکشانند؟ و آن هنگام که فرصت لازم فراهم شود، ملّت در کمال وحدت و برادری، کاری را خواهد کرد که از اقدام سابقش نیرومندتر باشد.

هنگامی که انتفاضه در آستانه پایان یافتن قرار گرفته بود، در پادگان‌های ارتش چیزی بیشتر از ۲۷۰ هزار گلوله کلاشینکف وجود نداشت. وزیر دفاع وقت، یعنی ارتشبد ستاد سعدی طعمه نامه‌ای برای رهبران «اردن» ارسال نمود. این نامه توسط

۱. «...» کلمه توهین آمیزی از صدام درباره قرآن مجید است. م.

سرهنگ ستاد احمد رضا غیث التکریتی (که در حال حاضر سرلشکر ستاد است) به رهبران اردن تسلیم گردید. در این نامه از رهبران اردن خواسته شده بود تا ده میلیون گلوله کلاشینکف را که فرماندهی «جیش الشعبی» عراق به اردن ارسال کرده بود، بار دیگر به عراق بازگردانند. ولی به این درخواست پاسخی داده نشد. اگر انتفاضه یک هفته دیگر دوام می‌آورد، کار رژیم تمام شده بود؛ اما «ما تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۱

انتفاضه کردی

پس از آنکه آتش قیام در جنوب روشن گردید، سیلی از اطلاعات و گزارش‌ها راجع به روند فزاینده و خطرناک تشنج در شمال عراق، به اداره اطلاعات نظامی سرازیر گردید. بسیاری از یگان‌های نظامی از منطقه شمالی به جنوب منتقل شده بودند. حجم نیروهایی که در منطقه شمال مستقر شده بودند، در مقایسه با نیروهایی که مناطق کوهستانی و شهری گسترده‌ای را تحت پوشش خود قرار داده بودند، اندک بود. با این همه مجموعه نیروهایی که در منطقه شمال باقیمانده بودند، حداقل ده برابر کل نیروهای پیشمرگ (نیروهای مسلح وابسته به احزاب کردی) بود. رژیم صدام ۲۵۸ هنگ دفاع ملی را که فقط شامل فرزندان عشایر کرد بودند، تحت فرماندهی خود داشت. هیچ معادله مشخصی درباره این هنگ‌ها، که مستقیماً به شیوخ عشایر وابسته بودند وجود نداشت. به عبارت دیگر، رهبر عشیره، عملاً مسئولیت این هنگ را برعهده داشت. نام او «مستشار هنگ» بود. بر مبنای لیست، تعداد واقعی آنها از هزار نفر فراتر نمی‌رفت. بیشتر مستشارها به عمد آمار نادرستی را ارائه می‌کردند تا به اموال بیشتری دست پیدا کنند. نیروهای موجود برخی از این هنگ‌ها به حدود ۲۰۰ نفر می‌رسید. به هر حال نکته مهم آن است که ده‌ها هزار نفر از جوانان کرد توسط رژیم

۱. شما نمی‌خواهید، مگر آنچه را که پروردگار جهانیان خواسته باشد. (سوره تکویر، آیه ۲۹).

مسلح شده بودند تا مناطق خود را در برابر رخنه نیروهای پیشمرگ محافظت نمود و یا در عملیات نظامی که علیه این نیروها صورت می گیرد، مشارکت نمایند. هر یک از افراد هنگ های دفاع ملی مستمری ماهانه دریافت می دارند و این حقوق از طریق قرارگاه هنگ پرداخت می گردد. اما اکثریت این افراد، کل یا مقداری از حقوقی را که حکومت به صورت منظم پرداخت می نماید دریافت نمی کنند.

در شرایطی که مناطق شمالی در حالت آمادگی به سر می برد، و جنوب نیز شاهد نبردهای ویرانگری بود؛ آتش انتفاضه در استان های کردستان شعله ور گردید و مردم و عشایر با نیروهای پیشمرگ، همبستگی پیدا کردند و استان های «سلیمانیه»، «اربیل» و «دهوک» را به کنترل خود درآوردند و عناصر رژیم حاکم را بیرون راندند. قرارگاه های اطلاعات و امنیت بیش از مراکز دیگر در برابر انتفاضه مقاومت نمودند. شاید علت چنین مقاومتی آن بوده است که آنها احساس یأس و محاصره و همچنین عدم امکان نجات می کردند. از همین رو تلفات انسانی سنگینی را متحمل شدند.

پس از آن نوبت منطقه «کرکوک» رسید. شهر عرب نشین «موصل» که در بخش شرقی و شمالی، یعنی در طرف دیگر رودخانه، تعداد زیادی کُرد را در خود جای داده بود، موجب نگرانی فراوان رژیم شده بود و شک و تردید را بر مقامات دست اندرکار در بغداد مستولی کرد. رژیم برای مهار اوضاع اقدامات زیر را انجام داد:

۱. علی حسن المجید به عنوان فرمانده منطقه کرکوک تعیین شد و سپهبد ستاد یونس محمد الذرب و همچنین فرمانده سپاه یکم و سپهبد ستاد سلطان هاشم احمد وزیر دفاع فعلی نیز پس از بازگشتن از بصره به او کمک کردند. نیروهای لشکر ۲۴ پیاده، علاوه بر دیگر نیروها، برای حفاظت از کرکوک مستقر گردیدند. علی حسن المجید تصمیم گرفت طرح های نظامی در زمینه دفاع از دروازه های ورودی «کرکوک» و یا در خطوط نزدیک به آن را نادیده گرفته و نیروها را به

منطقه «چمچمال» در ۵۰ کیلومتری این شهر سوق دهد. این مسئله سبب گردید که دو جناح [نیروها] و همچنین عقبه آنها، در دید و تیررس قرار گیرند.

۲. ارتشبد ستاد عبدالجبار خلیل شنشل نیز به عنوان سرپرست عملیات دفاع از شهر «موصل» تعیین گردید. وی پیشنهاد نمود ارتشبد ستاد عبدالجواد ذنون نیز به خدمت فراخوانده شده و مسئولیت دفاع از موصل به عهده وی گذاشته شود. ولی صدام ضمن مخالفت با این پیشنهاد گفت: «او به همراه سوری‌ها علیه ما توطئه خواهند کرد.» اما بعدها ژنرال عبدالجواد را به خدمت فراخواند. البته مسئولیت پایین‌تری به او داد.

علی‌رغم اهمیت کرکوک به عنوان منبع اصلی تأمین بنزین برای خودروهای جنگی و غیرجنگی دولت (با توجه به نابود شدن تأسیسات جنوب) باعث شد که نیروهای پیشمرگ به شهر «کرکوک» حمله کردند. علی حسن المجید جانش را برداشت و گریخت. در این هنگام صدام از طریق یکی از شخصیت‌های کُرد و از طریق اداره کل اطلاعات ارتش، پیامی را خطاب به یکی از رهبران کُرد ارسال نمود و طی آن از وی خواست که با یکدیگر مذاکره کنند؛ زیرا او در شرف نابودی مخالفین جنوب می‌باشد. پاسخ گُردها، رؤیاهای صدام را با ناامیدی مواجه کرد. صدام گفت که: «آنها خواستار یک سیستم کنفدرالیتی [اتحاد با مقاصد خاص خود] هستند.» من به خاطر دارم که در آن روزها تعدادی خطوط موازی قرمز رنگ روی نقشه کردستان ترسیم کردم و در همان هنگام به سپهد صابر الدوری و سپهد خلبان ستاد الحکم حسن علی فرمانده هوانیروز ارتش گفتم که کردستان با شرایط موجود باز نخواهد گشت. صابر گفت: «در آینده نزدیک آن را بازپس خواهیم گرفت.» من او را تأیید کردم، ولی افزودم که پس از مدتی کوتاه، بار دیگر آن را از دست خواهیم داد. زیرا مجبور خواهیم شد که عقب‌نشینی نماییم؛ چون نیروهای ما ضعیف شده‌اند و نمی‌توانند موجودیت خود را در مناطق کردنشین حفظ نمایند. اهالی این مناطق طعم پیروزی را چشیده‌اند و جنبش‌های کُردی دست به جنگ چریکی خواهند زد.

گارد ریاست جمهوری پس از آنکه جنگ های هولناکش در کربلا و نجف را به پایان برد، با به حرکت درآوردن تانک هایش به سمت «کرکوک» خیلی سریع دست به تجمع نیرو زد. من به آنجا رفتم و روی پل کوچکی در حوالی (۲۵ کیلومتری) کرکوک ایستادم. یک زن عرب در حال عبور از روی پل با تمسخر به ما می نگرست و ارتش عظیمی را که به دلیل نادانی و خودکامگی فرمانده کل آن دچار شکست شده بود، به باد استهزاء گرفت و گفت: «کجائید؟ ریاست کجاست؟... با ما چه کردید؟!»

عملیات بازپس گیری کرکوک

بزرگ ترین نیروی زرهی توپخانه، به منظور بازپس گیری شهر کرکوک آرایش داده شد. برای اولین بار نشست فرماندهان نظامی با حضور عزت الدوری وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش و تعدادی از فرماندهان تشکیل شد. من شدیداً به طرح عملیات اعتراض کردم. زیرا بر مبنای آن قرار بود به مدت یک ساعت کامل، شهر کرکوک به عنوان یک هدف نظامی و صرفاً استراتژیک، هدف گلوله باران توپخانه سنگین قرار گیرد. من به آنها گفتم: «در این شهر زنانی هستند که افراد همین ملتند؛ منطقی نیست که این شهر را زیر گلوله باران توپخانه سنگین قرار دهیم.» دامنه بحث و جدل بین من و ارتشبد ستاد حسین رشید رئیس ستاد مشترک ارتش بالا گرفت، اما عزت الدوری مداخله نکرد. به هر حال نیروهای زرهی با پشتیبانی توپخانه و هلی کوپترهای مسلح حمله گسترده خود را آغاز کردند. شهر کرکوک بازپس گرفته شد و پیشمرگ ها فقط یک جسد از خود برجای گذاشتند.

از آنجایی که آتش انتفاضه در جنوب رو به خمودی گذاشته بود، محورهای شمالی با اعزام تعداد زیادی از نیروها تقویت گردید. به این ترتیب امکان بازپس گیری استان «سلیمانیه» و «اربیل» و «دهوک» فراهم شد. کوچ بزرگ هموطنان عراقی به طرف مرزهای ترکیه و ایران آغاز شد. ما یادداشتی خطاب

به صدام نوشتیم و طی آن گفتیم که این کوچ، مشکلات انسانی و سیاسی خطرناکی را برای ما به بار خواهد آورد. در پاسخ به این یادداشت، سرلشکر ارشد یاسین محافظ شخصی صدام، از طریق تلفن چنین گفت: «رئیس جمهور می گویند که مشکلی وجود ندارد!» هلی کوپترهای مسلح، موج آوارگان غیرنظامی را در جاده‌ها، به شیوه‌ای جنایتکارانه و فراموش‌نشدنی، مورد حمله خود قرار دادند.

در روند این رویدادها، متحدین به نماینده دائمی عراق در سازمان ملل اطلاع دادند که عملیات نظامی در شمال خط ۳۶ درجه، باید متوقف گردد. ولی نیروهای زمینی در مراحل اولیه به این خواسته‌ها توجهی نکردند. نیروهای عراقی به آستانه تنگه «کوره» رسیدند و معلوم شد که آقای کوسرت رسول علی، فرماندهی نبردها را در خطوط مقدم برعهده گرفته است. من با فرمانده سپاه پنجم، سپهد ستاد علی محمد الشلال، تماس گرفتم و از او خواستم که آخرین وضعیت را به اطلاع من برساند. او پاسخ داد که نبردهای سنگینی در جریان است و نیروهای ما متحمل تلفات سنگینی شده‌اند و نمی‌توانند پیشروی را ازسرگیرند. در این زمان، هنوز تماس‌ها به منظور انجام گفت‌وگو، در جریان بود. در اینجا به خاطر می‌آورم که من موافقت عزت الدوری را به دست آوردم که حداقل در هنگام عبور هیئت گردی، نبردها متوقف شود، ولی این خواسته اجرا نگردید. زیرا حسین کامل به نیروهای ما دستور داده بود که همچنان به آتش‌باران ادامه دهند! من پس از آنکه به عنوان مدیرکل اطلاعات نظامی منصوب شده بودم، تلاش نمودم تا نقش خود را با قدرت ایفا نمایم. لازم به یادآوری است که من جایگزین سپهد ستاد صابر الدوری شده بودم و او به ریاست اداره کل اطلاعات منصوب شده بود.

به هر حال توافق شد که آتش‌بس اعلام شود، ولی تاریخ رژیم صدام آکنده از نقض پیمان‌ها است. از همین رو من پاسخی واقعی، جهت ارائه به کردها در زمینه موارد نقض آتش‌بسی که صورت گرفت، نداشتم.

رهبران گُرد به بغداد آمدند و در آنجا میهمان اداره کل اطلاعات ارتش بودند. آنها از همان ابتدا جدی نبودن رژیم در زمینه حل و فصل عادلانه قضیه گُردها را درک نموده بودند. من به صورت صریح با آقای جلال طالبانی صحبت کردم و از طریق این گفت و گو و گفت و گوهایی که با صدام داشتم، دریافتم که این دو در دو جهت کاملاً متضاد حرکت می کنند. این دیدارها در واقع سرآغاز شکل گیری روابط برادرانه بین ما بود. همچنان که انتظار داشتیم، نیروهای ما بعدها مجبور شدند استان های کردنشین را ترک گویند؛ زیرا نمی توانستند این استان ها را حفظ کنند.

نیروهای «چکش تعادل» غرب در منطقه «زاخو» فرود آمدند و از نیروهای ما خواستند که تا جنوب استان «دهوک»، به صورت تدریجی عقب نشینی نمایند. شورای فرماندهی انقلاب، برای بررسی این وضعیت تشکیل جلسه داد و مرا برای گزارش آخرین وضعیت فرا خواندند. من نیز دیدگاه های خود را در زمینه قصد متحدین، جهت ایجاد مناطق امن برای میلیون ها غیرنظامی آواره تشریح نمودم و پیشنهاد کردم تا ارتش از شهر «دهوک» عقب نشینی نماید. ولی صدام همچون عادت همیشگی اش، با خودبزرگ بینی از من خواست تا از طریق یک افسر رابط به امریکایی ها اطلاع دهم که: «تصمیم آنها در زمینه خروج نیروهای ما از تعدادی از موقعیت ها، موجب ناخرسندی ملت گُرد شده است و ما پس از این حادثه، عدم حمله مردم علیه امریکایی ها را تضمین نمی کنیم.» این آدم که ما گرفتار او شده ایم انتظار دارد با این ساده لوحی آشکار، امریکایی ها را مجاب نماید.

سرانجام نیروهای ما چاره ای نداشتند جز اجرای این خواسته و تخلیه استان «دهوک». علاوه بر آن رژیم صدام مجبور بود که دو استان «اربیل» و «سلیمانیه» را نیز تخلیه نماید؛ زیرا نمی توانست شرایط مناسبی را ایجاد نماید. اساساً تداوم موجودیت نیروهای ما در این دو استان مساوی بود با نابودی کامل آنها.

از جمله حوادث عجیبی که روی داد آن بود که متحدین قصد داشتند وارد کاخ‌های صدام در منطقه «سرسنگ» شوند. صدام تلاش نمود از این حادثه رویدادی تاریخی بسازد. او از من خواست تا به اطلاع امریکایی‌ها برسانم، آن کس که برای خود جایی در بهشت را جست‌وجو می‌نماید، هرگز اجازه نخواهد داد که بیگانگان وارد خانه‌اش شوند. از همین رو مجبور خواهد شد که این کاخ‌ها را منفجر کرده و مسئولیت آن را بر عهده امریکایی‌ها بگذارد. ولی سرانجام او مجبور شد که به آنها اجازه دهد تا وارد کاخ‌هایش شوند. چیزی که جالب توجه است این است که صدام هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرد، از دین سخن می‌گوید. ولی همه ما می‌دانیم که او تا چه اندازه از دین دور است و دین از او بیزاری می‌جوید!

شکست انتفاضه

به این ترتیب بزرگ‌ترین قیام، بی‌آنکه به هدف خود، یعنی براندازی صدام جامه عمل ببوشاند، پایان پذیرفت. ناکامی انتفاضه معلول علل و عواملی است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. این علل و عوامل عبارتند از:

۱. انتفاضه فاقد یک هم‌پیمان نظامی و یا هم‌پیمانی که آمادگی تداوم پشتیبانی از انتفاضه و در اختیار نهادن تدارکات رزمی و جنگ‌افزار را داشته باشد، بود.

۲. متحدین از سرنگون کردن صدام طاغوتی، به شیوه‌ای که موجب ایجاد خلأ سیاسی مشخصی گردد و به جنگ داخلی و یا تغییر در معادلات منطقه‌ای منجر شود، خودداری می‌ورزیدند. آنها از پرواز هلی‌کوپترهای مسلحی که انقلابیون را هدف حمله خود قرار داده بودند، جلوگیری به عمل نیاوردند. همچنین آنها از حرکت و تجمع نیروهای زرهی که عازم حمله به شهروندان غیرنظامی بودند نیز، ممانعت نکردند.

۳. جنبش‌های مسلح گرد از ادامه پیشروی، در خارج از چارچوب شهرهای کردنشین، خودداری نمودند. با وجود اینکه برخی از طرف‌های گرد

و به ویژه خانواده «بارزانی» نسبت به «موصل» دارای حساسیت هایی بودند، ولی یک پیشروی هماهنگ شده با طرف های عربی به سمت «موصل» می توانست تمام معادلات را برهم بزند؛ زیرا این شهر از نظر جمعیتی و نظامی و اقتصادی و جغرافیایی مهم می باشد. همچنین پیشروی به سمت «دیالی» از منطقه خانقین (پیش از آنکه ضربه متقابل را دریافت کنند) و همچنین پیشروی از سمت «جلولاء»، می توانست موقعیت انقلابیون را به صورت شگفت انگیزی تحکیم نماید.

۴. اهالی منطقه میانی از اینکه مجبور شوند تاوان کردار صدام را بپردازند و در میان دو دندانه گازانبری شمال و جنوب محاصره شوند، شدیداً احساس خطر می کردند. از همین رو چاره ای نداشتند جز اینکه به انتظار سرکوب انتفاضه به دست نیروهای مسلح بنشینند. آنها اجباراً این اندیشه را پذیرفته اند که بقای موقت صدام بهتر از قتل عامی است که دامنگیرشان خواهد شد. از سوی دیگر کم رنگ بودن نقش رهبران اهالی مناطق میانی در میان رهبران مخالفان حکومت و همچنین ضعیف بودن صدای معارضینی که از میان آنها به پا خاسته بودند، در ایجاد چنین وضعیتی سهیم بود. به عبارت دیگر اهالی مناطق میانی، رهبری نداشتند که احساساتشان را آرام سازد و آنها را به انقلاب فراخواند. این در شرایطی بود که شعارهایی مطرح گردید که به اهالی مناطق میانی این حق را می داد تا با احتیاط و حساب شده و برای حفاظت از خود گام بردارند.

۵. واقعیتی که ما باید بدان اعتراف کنیم این است که صدام تا حدودی توانسته است روح نژادپرستی و فرقه گرایی را در برخی از مناطق میانی و در میان کسانی که منتسب به رژیم حکومتی هستند، بدمد. این در حالی است که بسیاری از فرماندهان اهل منطقه میانی اعدام شده اند، و هرکس از این منطقه به گونه ای ظاهر گردد که آینده صدام را تهدید و یا به رقابت با آن برخیزد، محدود و اعدام می گردد. تا زمان اشغال کویت، معارضه مردمی در منطقه غربی و برخی از مناطق میانی جایگاه خود را پیدا نکرده بود. علاوه بر آن، رهبران معارضه

منطقه میانی، نتوانسته بودند به اندازه لازم مردم را برای تحریک، مخاطب خود قرار دهند. از همین رو رهبران معارض منطقه میانی، باید بر دامنه فعالیت‌هایشان، به منظور بهره‌برداری از جدایی این منطقه از صدام و دروغ‌پردازی‌ها و فریبکاری‌هایش بیفزایند؛ آنگاه صدام تنها خواهد شد و در هر زمانی امکان براندازی وی فراهم می‌گردد.

۶. علی‌رغم پدیده‌ها و جلوه‌های عظیمی که در جریان انتفاضه آفریده شد، مخالفت مردمی علیه صدام در آن هنگام، به سطحی که اینک در آن قرار دارد، نرسیده بود. محاصره عراق و ایجاد پذیرش بین‌المللی در زمینه قطعی بودن سرنگونی صدام، آن طوری که امروزه در عمق افکار همگان رسوخ کرده، در آن زمان وجود نداشت.

۷. در آن زمان برای همه فرماندهان ارتش و حزب، امکان برقراری تماس و هماهنگی با مخالفان و یا هماهنگی بین‌المللی فراهم نشده بود.

۸. فقدان رهبری گروه‌های مخالف و تبلیغات هدایت‌شده و هماهنگی عملیاتی بین شمال و جنوب [از عوامل دیگر شکست انتفاضه در عراق بود].

مذاکرات کردها با حکومت

همان‌طوری که پیش از این نیز توضیح دادم، یگان‌های بزرگ زرهی و به ویژه یگان‌های گارد ریاست جمهوری، با پشتیبانی هلی‌کوپترهای مسلح، به منظور بازپس‌گیری شهر «کرکوک» دست به مانور زدند. نیروهای پیشمرگ و همچنین سایر نیروهای مردمی مجبور شدند که در جریان بزرگ‌ترین عملیات کوچ اجباری در تاریخ عراق، شهرهای اصلی کردنشین را ترک گویند. بیش از دو میلیون نفر به سمت ایران و ترکیه حرکت کردند و در مناطق کوهستانی پراکنده شدند.

جبهه کردستانی در شهر «شقلاو» تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفت، هیئتی را به ریاست **جلال طالبانی** دبیرکل اتحادیه میهنی کردستان، و با عضویت نمایندگانی از سوی احزاب کُردی، به منظور مذاکره با حکومت مرکزی روانه بغداد نماید. از این هیئت در یکی از میهمان‌سراهای اداره کل اطلاعات ارتش، در کرانه رود دجله پذیرایی به عمل آمد.

اولین دیدار من با **طالبانی** در سال ۱۹۶۹ صورت گرفته بود. هنگامی که افسر جوانی با درجه ستوانی بودم. در آن زمان بین او و فرمانده تیپ ۱۹ پیاده، سرهنگ ستاد **جمیل صبری البیاتی** که به طرفداری حزبی نسبت به سوری‌ها معروف بود، در قرارگاه این تیپ در منطقه «سید صادق» بحث و مناقشاتی صورت گرفت. فرهنگ، صراحت‌گویی و جسارت **طالبانی** در سخن گفتن، مرا شیفته او نمود. پس از آن زمان (۱۵ روز بعد) من معاون هنگ دوم از تیپ ۱۹ پیاده در منطقه «عرب» شدم. مسئول ایست و بازرسی ورودی شهر

به من اطلاع داد که طالبانی به اتفاق ۲۰ پیشمرگ مسلح، قصد ورود به پادگان هنگ را دارند. من به او گفتم که شخص طالبانی می‌تواند وارد شود. ولی او از ورود به هنگ، بدون همراهی پیشمرگ‌های مسلحش، خودداری ورزید و این محل را به سمت قرارگاه لشکر ۵ ترک نمود. پس از آن مستقیماً به اتفاق سپهبد سعید حمو فرمانده نیروهای منطقه به نزد من آمد. (هنوز قرارگاه سپاه یکم ایجاد نشده بود.) وی به شوخی گفت: «آیا الان هم می‌توانی جلوی مرا بگیری؟!»

دیدار سوم و مهمی که بین من و طالبانی صورت گرفت، در اواسط آوریل ۱۹۹۱، در اداره کل اطلاعات بود. من مشاهده کردم که او موضعی خصمانه و قاطع در برابر رژیم خودکامه صدام در پیش گرفته است. او برای تحقق حقوق گُردها، از خود شور و شوق بسیار نشان می‌داد و به صورت عمیقی موقعیت افسران میهن‌پرست عراق را نیز درک می‌کرد. من و او برای مدتی طولانی در باغچه میهمان‌سرا به قدم زدن و صحبت کردن پرداختیم. صحبت‌های عمیق و تا حدودی صریح رد و بدل شد. طالبانی پرسید: «وفیق ابونوار! چرا در جریان انتفاضه در کنار رژیم ایستادید؟» من با همان صراحت به او پاسخ دادم که: «ما نسبت به آنچه که روی داد خرسند نیستیم، ولی در برابر کار انجام شده‌ای قرار گرفتیم. دو نیرو، منطقه میانی را تهدید می‌کردند. ستون شمال با تمام دردها و رنج‌هایی که در طول سال‌های گذشته متحمل شده، از شمال پیشروی می‌کرد و دیگری ستون مربوط به جریان تندرو از جنوب بود. ما هیچ گونه تفاهمی با هیچ یک از این دو ستون نداشتیم. از دیدگاه ما، موفقیت انتفاضه به معنای قتل عام اعراب منطقه میانی بود. به این علت، ایستادن در کنار رژیم صدام برای مدتی، به عنوان تنها راه حل تلقی گردید.

صدام حداقل روزی یک‌بار، به قرارگاه سری ما در بغداد رفت و آمد می‌کرد. او با یک خودروی سواری سوپر استیشن استار شده می‌آمد و معمولاً فقط یک راننده و گاهی یک محافظ او را همراهی می‌کردند. در حالی که نیروی حفاظت

شخصی من شامل حداقل ده نفر از عناصر برگزیده و از طرفداران شخص من بودند. من می توانستم به راحتی صدام را از بین ببرم. هنگامی که آن روزها را به یاد می آورم، خود را به دلیل تردیدهای مداوم خود، به باد لعن و نفرین می گیرم، ولی بعد خودم را دلداری می دهم و می گویم که این تردیدها ناشی از عدم اقدام و یا ترس نبوده است؛ بلکه به واسطه ارزیابی اوضاع و شاید مبالغه در احتمالات بوده است.

اندکی پیش از آغاز جنگ کویت، یگان مأموریت های ویژه - که توسط شخص من سازماندهی و آموزش داده شده و عناصر آن از میان شجاع ترین و زبده ترین افسران و درجه داران نیروهای ویژه از سال ۱۹۸۶ دستچین شده بودند - تحت فرماندهی من قرار داشت. من انواع پاداش ها و هدایا را نثار آنها کردم. تحت پوشش نظارت بر آموزش های آنان و همچنین ایجاد یک نیروی ضربتی به منظور مقابله با احتمال مورد حمله قرار گرفتن پادگان، و مقابله با هرگونه تهدید داخلی، این یگان را که مشتمل بر ۸۰۰ نفر بود، از پادگان «بسمایه» واقع در جنوب بغداد، به پادگان اداره اطلاعات ارتش در «کاظمین» منتقل کردم. قصد واقعی من آن بود که از این نیروها، به عنوان یک نیروی ضربتی نیرومند در شرایط فروپاشی احتمالی اوضاع به دنبال آغاز جنگ و به دست گرفتن قدرت، بهره برداری نمایم.

صدام گزارشی را از سازمان امنیّت ویژه دریافت نمود که طی آن خبر جابه جایی این یگان به اطلاع وی رسیده بود. او دستوری فوری صادر کرد که مقرر می داشت این یگان هرچه زودتر به پادگان اصلی خود در «بسمایه» بازگردد و پیرو آن فرمان دیگری صادر کرد مبنی بر اینکه باید نیروها در بیابان های غربی و در طول مرزهای عربستان سعودی استقرار پیدا کنند. این یگان در معرض حملات هوایی قرار گرفت و زبان های سنگینی را متحمل شد. بدین ترتیب من و برخی از فرماندهان نظامی، ابزاری را که قصد داشتیم برای رهایی ملت از شرّ طاغوت به کار گیریم، از دست دادیم.

از نظر ما کشتن صدام در زمان جنگ و یا در طول انتفاضه، مادامی که تدابیر لازم برای مهار اوضاع اتخاذ نگردیده، بعید می نمود. هیچ یک از ما نمی توانستیم پیامدهای تاریخی آن را متحمل شویم. ولی من در اینجا اعتراف می کنم که اگر بار دیگر زمان به عقب بازگردد، من کاری را که در آن هنگام انجام نداده بودم، انجام خواهم داد؛ بی آنکه احساس پشیمانی نمایم. ما مبارزه خود را تا سرنگونی طاغوت ادامه خواهیم داد.»

طالبانی شرایط ما را به صورت کامل درک کرد. هر یک از ما طرف مقابل را درک کرده و نظرات یکدیگر را فهمیدیم. من دیدگاه خود را در زمینه لزوم محدود نشدن نفوذ گردها در منطقه کردنشین، و ضرورت ترسیم نقشی کارآمد به منظور همکاری سازنده با ما در سرتاسر عراق تشریح کردم. من در رساندن پیام خود، بدون اطلاع رژیم، با سختی چندانی مواجه نشدم. نوارهای صوتی و ویدیویی مربوط به کنترل فعالیت های اعضای هیئت های گرد، به صورت روزانه در اختیار من قرار می گرفت. ولی صحبت های من با آقای **طالبانی** خارج از اتاق ها و سالن های تحت کنترل رد و بدل می شد.

هیئت مذاکره کننده عراقی نیز به ریاست **عزت الدوری** معاون رئیس شورای فرماندهی انقلاب و همچنین با عضویت طارق عزیز و علی حسن المجید و حسین کامل و ارتشبد ستاد صابر الدوری مدیر اطلاعات و سرلشکر ستاد و فیک السامرایی مدیرکل اطلاعات نظامی ارتش تشکیل شد. جبهه کردستانی لیست درخواست هایش را ارائه نمود. از جمله این درخواست ها، بازگرداندن گردهای «فیلی» (شیعه ای) بود که به ایران رانده شده بودند. کاملاً آشکار بود که حکومت قصد داشت به وقت کشی بپردازد، تا چه بسا بتواند زمام برخی از مسائل را به دست گیرد.

جستجوی صدام

من به اتفاق **طالبانی** به دفتر صدام در کاخ ریاست جمهوری رفتیم. عزت الدوری و طارق عزیز را نزد او یافتیم. صدام صحبت هایش را با جملاتی راجع به جنگ

آغاز نمود و گفت: «نمی توانم دست از اندیشه «عراق با عظمت» بردارم... بازگرداندن کویت به زیر سلطه عراق و جنگ با متحدین به عنوان عظمت همه عراقی ها تلقی می شود.» او برای اولین بار به اشتباهات خود اعتراف کرد و چنین گفت: «پس از گذشت ۲۰۰ سال از این روزها، هیچ کس نخواهد فهمید که ما در ارزیابیمان اشتباه کرده بودیم، بلکه آنها به این جنگ به عنوان یک «عظمت» خواهند نگریست.»

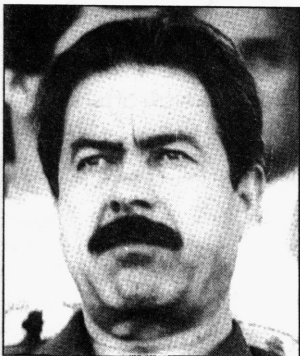
طالبانی به «شقلاوله» بازگشت و مسعود بارزانی ریاست دور دوم گفت وگوها را برعهده گرفت. اتحادیه میهنی نیز انوشیروان مصطفی را به عنوان نماینده خود به همراه مسعود بارزانی اعزام نمود. در یکی از نشست های رسمی، سپهد حسین کامل با لحن بسیار تندی با مسعود بارزانی سخن گفت و از کلماتی استفاده کرد که او را متهم به مزدوری می کرد. اما مسعود بارزانی به حسین کامل پاسخی نداد. ما از محل این نشست در وزارت کشور خارج شدیم. من رانندگی خودرو را برعهده داشتم و در کنار من بارزانی نشسته بود. انوشیروان مصطفی نیز در صندلی پشتی نشسته بود. او نتوانست همچنان ساکت باقی بماند و به من گفت: «جناب مدیرکل! این چه دموکراسی است که شما دارید. حسین کامل برای عراق چه کاری انجام داده که به مقام وزارت دفاع رسیده؟ جز اینکه با دختر رئیس جمهور ازدواج کرده است؟! زندگی در این کشور با چنین اوضاع و احوالی امکان پذیر نیست.» سخنان او بسیار تند و سنگین بود؛ به ویژه که در برابر مدیر اطلاعات ارتش سخن می گفت. ولی من باید گفته های او را از رژیم پنهان می کردم؛ زیرا گزارش این گونه مسائل، به اتخاذ تصمیمات بسیار شدیدی منتهی می شد. از جمله اینکه از ما خواسته می شد که در غذای گوینده این حرف ها زهر بریزیم. با این همه، جسارت و شجاعت انوشیروان مرا شیفته او نمود و سرآغاز روابط برادرانه ما شد.

طالبانی و بارزانی

بارزانی در مذاکراتش فرد تندرویی نبود، بلکه برعکس تلاش می‌کرد که بر مبنای خواسته‌های پیش پا افتاده‌ای به توافق برسد. او صراحتاً گفت: «اگر جناب رئیس‌جمهور پنج درصد حقوقمان را هم بدهد ما موافقیم.» او بر این باور بود که به دنبال سرنگونی حکومت صدام، حکومت نیرومندی بر سر کار خواهد آمد و گردها با همان سلاحی هدف قرار خواهند گرفت که صدام از آن استفاده کرده است. ولی من مطمئن بودم توافقنامه‌ای که به رژیم جنایتکار صدام مشروعیت ببخشد، منعقد نخواهد شد. **طالبانی** نامه‌ای را با دستخط خودش برای من فرستاد و نوشت که اقدامات رژیم، اهداف و مقاصد آن را در هاله‌ای از شک و تردید قرار می‌دهد. این نامه اطمینان مرا دوچندان کرد.

نگرش صدام به **طالبانی**، بر اساس بی‌اعتمادی و شک و تردید بود. صدام به **طالبانی** به عنوان دشمنی سرسخت با روابط خارجی و داخلی چندگونه می‌نگریست. صدام آمادگی گوش فرادادن به پیشنهادهای دموکراتیک **طالبانی** را نداشت؛ به دلیل آنکه اصل دموکراسی در اندیشه‌های صدام غیرقابل قبول تلقی می‌شود و از آن بیم دارد که اتحادیه میهنی کردستان به یک اتحادیه میهنی عراقی توسعه یابد. او تصور می‌کند که چنین تحوّل موفقیت‌آمیزی، به قیمت از بین رفتن محبوبیت تحمیلی‌اش در حزب بعث تمام شود.

ما برای اینکه برادران گُردمان را به پایمردی هرچه بیشتر، در مخالفت با مذاکرات با رژیم ترغیب نماییم، باید مشکلات گردها را درک کنیم و حقوق مشروع آنها را در چارچوب تمامیت ارضی عراق، به رسمیت بشناسیم. البته هدف ما از تشویق و ترغیب گردها، اتخاذ موضع تاکتیکی، به منظور گذر از یک مرحله مشخص نیست؛ بلکه به این اقدام، به عنوان یک خط مشی سالم به منظور از سرگیری روابط برادرانه و اعطای حقوقشان، می‌نگریم.



على حسن المجيد



جلال طالبانی



حسين كامل



مسعود بارزانی



این گونه است که صدام مردم عراق را از مردمی بسیار ثروتمند به مردمانی شدیداً بیچاره تبدیل نموده است.



این وضعیت بسیاری از مناطق شمال، مرکز و جنوب عراق است. درحالی که عراق دومین ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد.

پیوستن آشکار به معارضة

همچون مخالفین واقعی این رژیم و استبداد، در شرایط حاکمیت طرف مقابل، که مبتنی بر امکانات انبوه می‌باشد، از هنگام وارد شدن به فعالیت‌های سرّی داخلی، به مدت ۲۴ سال در شرایط مراقبت و احتیاط زندگی کرده‌ام. بدون تردید حضورم در یکی از سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی، به من کمک می‌کرد تا بهتر بتوانم اوضاع را زیر ذره‌بین مراقبت خود قرار دهم. در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ میلادی، فعالیت‌های مخفیانه خود را، به ایجاد جنبش انقلابیون ملّت عراق اختصاص دادم. در آن هنگام تمام تلاش خود را به کار بستم تا به سرویس‌های مراقبتی وابسته به سرویس‌های امنیتی رخنه نمایم. از گزارش‌هایی که راجع به من تهیه می‌شد و همچنین گزارش‌های مربوط به مراحل کنترل خطوط تلفنی من و مراقبت و تعقیب افراد اطلاع دقیقی پیدا می‌کردم.

در نیمه سال ۱۹۹۳ قصبی [پسر صدام] بنا به دستور پدرش، دستورات لازم را جهت ترور من به سازمان امنیّت ویژه ابلاغ نمود. تیمی شامل عناصر سازمان امنیتی ویژه و اداره امنیّت سامراء را هنگام نزدیک شدن به خانه‌ام شناسایی کردم. من که در آن شب در منزل به سر می‌بردم، به طرف مهاجمین تیراندازی کردم. آن طوری که یکی از عناصر شرکت‌کننده در این عملیات اعتراف نمود، قرار شده بود که یکی از این افراد به داخل باغچه خانه من بپرد. آنگاه در کنار پلکان اصلی داخل منزل، که دو متر بالاتر از زمین بود، خود را پنهان نماید. در این هنگام، دو نفر دیگر از یک خودروی غیرنظامی، در برابر نرده‌های خارجی منزل پیاده می‌شوند و زنگ در را به صدا درمی‌آورند. آنها انتظار داشتند که من

هنگامی که از خانه خارج می‌شوم، از زاویه خاصی به آنها بنگرم؛ زیرا مرتفع بودن زیربنای خانه، امکان دیدن کسی را که پشت نرده‌ها ایستاده است فراهم می‌نماید. در حالی که شرایط را طبیعی تشخیص داده بودم و از پله‌ها پایین می‌رفتم، ناگهان کسی که در کنار پله‌ها پنهان شده بود، از مسافت یک متری به وسیله یک تپانچه مجهز به صدا خف‌کن به طرف من تیراندازی می‌کرد... این طرح با شکست مواجه شد. یکی از بچه‌های محله ما مشاهده کرده بود که شخصی از بالای نرده به درون باغچه پریده است. بنابراین مردم در آنجا تجمع نموده و شروع به سروصدا کردند. من به طرف او تیراندازی کردم، ولی او با استفاده از تاریکی شب موفق به فرار شد.

در شرایطی که من در داخل عراق به سر می‌بردم، بیانیه‌هایی را به نام «جنبش انقلابیون ملت عراق» خطاب به نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی حزب، برای رادیوی آزادی، رادیوی اصلی مخالفین عراق ارسال می‌کردم و به آنها هشدار می‌دادم. این رادیو بیانیه‌های مرا به صورت مستمر پخش می‌کرد. من اطلاعاتی راجع به اوضاع کشور و خلافاکاری‌های افراد باند حاکم برای این رادیو ارسال می‌کردم تا به اطلاع مردم عراق رسانده شود.

ترک عراق

در اواخر سال ۱۹۹۴ بر دامنه تدابیر و اقدامات در کنترل فنی و انسانی علیه من افزوده گردید. اطلاعاتی که از سوی منابع موثق در اختیارم قرار می‌گرفت، حاکی از آن بود که ترور و یا بازداشت من، بسیار نزدیک است. بنابراین مجبور شدم خیلی سریع بغداد را به سمت کردستان عراق ترک گویم. با خودروی ویژه خود به منطقه «دافوق» واقع در جنوب «کرکوک» رفتم. در آنجا خودروی خود را رها کردم، تا به وسیله تیمی خارج شوم. من در ساعت ۱۰ شامگاه ۲۳ - ۱۹۹۴/۱۱/۲۴، به اتفاق ۳ نفر مسلح که یکی از آنها بلد ما بود - و در ازای ۱۵۰ دلار کار می‌کرد - شروع به راهپیمایی کردیم. ما همه شب را به

کتاب پنجم: حرکت های مروی و مخالفان علیه صدام > ۵۰۳

راهپیمایی در کوهستان سپری نمودیم. تشنگی آن چنان بر من فشار می آورد که مجبور شدم از یک برکه آب راکد آب بنوشم. گویا یک ماده شیمیایی سوزناک از داخل گلویم می گذرد.

ما تا هنگام ظهر در میان قله های کوه ها مخفی شدیم و با فرا رسیدن شب، با احتیاط کامل به حرکت خود ادامه دادیم. در مسیر ما تعداد زیادی دره های عمیق آزاردهنده قرار داشت. پس از ۳۰ ساعت راهپیمایی به منطقه «ناوجول» که تحت کنترل نیروهای اتحادیه میهنی بود، رسیدیم. من احساس خستگی شدیدی می کردم و پاهایم دچار تاول های دردناکی شده بود. کفش ورزشی که برای اولین بار، در هنگام آغاز حرکت به پا کرده بودم، از هم گسیخته شده بود. به پایگاه «الصمود» رسیدیم و از سوی یکی از رهبران اتحادیه میهنی، مورد استقبال قرار گرفتیم. از آنجا به «کلار»، «سلیمانیه» و سپس «اریل» رفتیم. طالبانی منتظر من بود.

پس از یک ملاقات کوتاه، با استفاده از خودروی ویژه طالبانی و نیروهای گارد محافظ شخصی او، به سمت «صلاح الدین» حرکت کردیم. من تا هنگام فراری دادن خانواده ام مجبور شدم در حالت انتظار به سر ببرم، و پس از فرار افراد خانواده ام در روز ۱۹۹۴/۱۲/۱، بیانیه پیوستن من به مخالفان منتشر گردید. همگان گرداگرد من جمع شدند و به خاطر این اقدام بزرگ میهن پرستانه تبریک گفتند؛ زیرا اولین بار بود که یک افسر با درجه و جایگاه من دست به چنین کاری می زد. بدین ترتیب مرحله جدید زندگی من آغاز شد.

با وجود اینکه نسبت به پاکی راهی که در پیش گرفته و موضع مخالفت آمیزی که در برابر رژیم صدام اتخاذ کرده بودم اطمینان کامل داشتم، و همچنین با وجود روابط تنگاتنگ و تماس های پنهانی ام با طالبانی، احساس می کنم به هر ندایی که در کنار من بایستد نیاز دارم؛ زیرا من به دلیل همکاری ام با یکی از سرویس های ویژه رژیم (اداره کل اطلاعات ارتش)، ظاهراً به عنوان یکی از عناصر این رژیم تلقی می شدم.

با توجه به عادت همیشگی ام و به عنوان اقدامی که به آن تکیه می‌نمایم، تلاش نمودم که واکنش‌های تبلیغاتی مربوط به اقدامم را مورد سنجش قرار دهم. پس از خوش‌آمدگویی کنگره ملی و احزاب گرد، اولین پیام از سوی دولت کویت صادر شد. رادیوی کویت خبر پیوستنم به مخالفان آشکار عراق را با این مضمون منتشر نمود: «وفیق سامرای؛ خوش‌آمدی!» من با قدرت از ابزار تبلیغاتی موجود همچون مطبوعات کویت و رادیوهای لندن و «مونت‌کارلو» و رادیوهای معارضین بهره‌برداری کردم. تعدادی نامه سرگشاده خطاب به چند نفر از رؤسای جمهوری، پادشاهان و فرماندهان ارتش عراق، با ذکر اسامی ارسال نمودم، تا آنها را تحریک نموده و ماهیت صدام و رژیمش را برملا سازم. صدام در ازای این اقدامات نتوانست بر اعصاب خود مسلط شود. او پسرعموهایم را واداشت تا مرا محکوم به مرگ اعلام کنند و خبر مربوط به آن را از طریق رادیو، تلویزیون و مطبوعات منتشر نمود. من نیز با افشاگری‌های بیشتری، به این اقدام پیش پا افتاده صدام پاسخ دادم.

من با هیچ یک از طرف‌های معارضه از سطح بالا برخورد نکردم. مگر در دو مورد که مجبور شدم برای جلوگیری از شکل‌گیری بعضی باورهای اشتباه، که موجب تضعیف و یا واپس‌گرایی و یا کم‌رنگ شدن حلقه مرکزی مخالفان می‌شد، دست به چنین برخوردی بزنم.

اولین بار در مصاحبه زنده با رادیوی «کلُّ الْعَرَب» که برنامه‌هایش از لندن پخش می‌شود برخورد پیش آمد. در این مصاحبه فردی با نادانی کشنده‌ای، بی‌آنکه مرا به خوبی بشناسد، اصرار می‌ورزید که دست‌های من به خون آحاد مردم عراق آلوده شده است؛ زیرا مدتی را در اداره کل اطلاعات ارتش خدمت نموده‌ام. من تلاش کردم تا ضمن آگاه کردن او از تخصصم به وی بفهمانم که حتی پیش از آنکه او خواندن و نوشتن یاد بگیرد، من در پنهان مخالف رژیم صدام بوده‌ام. نباید همه فرماندهان ارتش را متهم نمود؛ زیرا این‌گونه اتهامات موجب تحکیم پایه‌های قدرت صدام می‌شود. پاسخ من به او آن بود که آنها باید دست از زندگی در هتل‌ها بردارند و به زندگی در سنگرها بپردازند.

در جایی دیگر از من سؤال شد که دیدگاه من راجع به ارتباط امریکایی ها با مطلع کردن رژیم عراق از حرکت سپهبد راجی التکریتی که منجر به اعدام وی شد، چه می باشد؟ من گفتم که به طور کلی چنین چیزی را بعید می دانم. صدام است که از این گونه گفته ها سود می برد؛ زیرا این تصوّر را به وجود می آورد که بیشتر سرویس های اطلاعاتی جهان، پشت سر صدام ایستاده اند. بنابراین مادامی که چنین باشد، مبارزه علیه صدام طاغوتی بی فایده است. (حتی اگر چنین اندیشه ای صحیح باشد، که البته من وجود چنین چیزی را مردود می دانم، نمی توانم چنین فکری را ترویج دهم؛ بلکه باید با استفاده از شیوه های دیگر، نسبت به وجود آن هشدار داد.)

یکی از معارضین عراقی مقیم لندن، در پاسخ به گفته های من، و در یک اقدام انفعالی، مرا متهم به اتهاماتی نمود که خود او طی مدّتی طولانی، مرتکب آنها شده بود. من هیچ گاه جدای از ملتّم نبوده و نخواهم بود. اگر نه، ما مجبور می شدیم که از حیث مالی و سیاسی وابسته به دیگران باشیم. من با صدور یک بیانیه مختصر و آرام و برادرانه، خیلی زود به این برادر معارض پاسخ گفتم و بی آنکه هر یک از ما دیگری را در آن هنگام دیده باشد، یک ارتباط برادرانه بین یکدیگر ایجاد کردیم.

پراکندگی معارضه [مخالفان]

معارضه، یک معارضه ضعیف و پراکنده بود. پس از قیام ماه مارس ۱۹۹۱، معارضه به استثنای [ایجاد] «رادیوی آزادی» هیچ اقدام قابل توجهی صورت نداد. بنابراین لازم بود یک برنامه مبارزاتی تهیه شود. پس از بررسی و مطالعه فراگیر اوضاع، من برنامه ای برای فعالیت های آینده آنان به شرح زیر تدوین نمودم:

۱. تحکیم روابط با طرف های معارضه تا حد امکان و حتی با کسانی که امکان دستیابی به رابطه استراتژیک با آنها دشوار می باشد.

۲. پیگیری و تقویت روحیه آحاد مردم منطقه میانی به منظور ایجاد یک حلقه مرکزی معارضه (حلقه مفقوده)، تا بدین ترتیب این حلقه به عنوان حلقه رابط بین حلقه کُردی و حلقه دینی ایفای نقش نموده و خلأ منطقه میانی را پر نماید. خلأیی که بدون پر کردن آن، براندازی صدام ناممکن می‌باشد.

۳. اقدام سریع برای راه‌اندازی یک جنگ روانی نیرومند، علیه رژیم صدام. (ما در این زمینه به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کردیم و نتیجه آن نارضایتی فراوان مردمی بوده است. اگر عملیات مارس ۱۹۹۵ خیلی زود به پایان نمی‌رسید و ما از شمال خارج نمی‌شدیم، اوضاع کاملاً تغییر پیدا می‌کرد).

۴. تهیه مقدمات لازم برای فعالیت‌های مسلحانه علیه رژیم صدام.

۵. با طرف‌هایی که در زمینه هدف براندازی صدام، فصل مشترک پیدا می‌کنیم، باید همکاری داشته باشیم. ولی باید تصمیم‌گیری مستقل و شخصی خود را نیز حفظ نماییم. علاوه بر آن، نتیجه چنین همکاری‌هایی، باید برای مصالح ملت عراق و با در نظر گرفتن جنبه‌های روانی و معنوی و اخلاقی باشد. به عبارت دیگر، ما نباید به عنوان ابزاری مطیع در دستان دیگران تلقی شویم.

جنگ داخلی کُردها

کنگره میهنی و متحد عراق، به عنوان بزرگ‌ترین مجموعه متشکل و هماهنگ‌کننده نیروهای مخالف، در معرض تنش و مخالفت کشورهای عربی همسایه عراق قرار گرفته است. آنچه که برای من مهم است خود کنگره نیست، بلکه مهم آن است که ملت عراق در داخل کشور احساس سرخوردگی نکند. ملت عراق اطلاع دقیقی راجع به واقعیتهای خارج از این کشور ندارد. البته آنچه که برای ملت عراق مهم است، برای من هم مهم است.

خروج من از عراق و پیوستنم به معارضان، دارای مفهوم ویژه‌ای است. از همین رو دست به تحرکات گسترده‌ای به منظور برنامه‌ریزی برای عملیات زدم. دکتر احمد چلبی رئیس شورای اجرایی کنگره ملی عراق، که از بازوهای تبلیغاتی و دیگر تماس‌ها برخوردار است، به من اطلاع داد که در کنار من ایستاده است. من مطالبی در خصوص اهمیت اقدامات مسلحانه علیه «موصل» و «کرکوک» را که در هنگام حضورم در داخل عراق با مسعود بارزانی در میان نهاده بودم، به یاد وی آوردم. ولی دریافتم که او دارای دیدگاه‌هایی است که به زحمت می‌توان لوازم کار را فراهم نمود.

روز ۱۹/۱۲/۱۹۹۴ بنا به دعوت طالبانی به منظور بازدید از قرارگاه ویژه‌اش، به قلعه «جولان» واقع در شمال سلیمانیه رفتم. در آنجا بار دیگر سخنان گذشته را یادآوری نمودیم و در خصوص اهمیت اقدامات مسلحانه، به منظور براندازی صدام با یکدیگر به توافق رسیدیم. روز دوم رسیدنم به آنجا مشاهده کردم که خطوط تماس بین اتحادیه میهنی کرستان و حزب

دموکرات کردستان (حزب بارزانی) شاهد بی‌ثباتی فراوانی شده است. من از آقای طالبانی درخواست کردم که او آغازکننده جنگ نباشد. وی نیز به من اطمینان داد؛ زیرا مشکل ما در بغداد است نه در کردستان. از این جهت وی را پر شور و شوق و بسیار صادق یافتم.

من به «صلاح‌الدین» بازگشتم، در حالی که جرقه‌هایی از احتمال ازسرگیری جنگ، امیدهای مرا دستخوش تأثیرات خود قرار داده بود. ولی متأسفانه آنچه که انتظارش را نداشتم روی داد. تحولات به گونه‌ای شکل گرفت که منجر به تصرف شهر «شقلاوله» توسط نیروهای بارزانی گردید. این شهر از مرکزیت قابل توجهی برخوردار نیست. مگر آنکه به دلیل قرار گرفتنش در جاده ارتباطی قرارگاه بارزانی، یعنی در حد فاصل بین صلاح‌الدین تا اربیل، از اهمیت برخوردار می‌گردد. از سرگرفته شدن جنگ در شرایطی که شهر شقلاوله در اختیار اتحادیه میهنی باشد، به منزله در دسترس قرار گرفتن قرارگاه‌های اصلی بارزانی تلقی می‌شود. به منظور میانجی‌گری بین دو طرف، دست به تلاش‌های گسترده‌ای زدم. ولی اراده سیاسی و اعتماد لازم وجود نداشت.

جنگ، با قدرت بین دو حزب آغاز شد و نتیجه آن بود که اتحادیه میهنی، دوستان خود را در اربیل و سلیمانیه تحت کنترل کامل قرار داد. از دو طرف صدها قربانی برجای ماند. من به عنوان یک معارض عراقی مسئولیت داشتم تا تسلیم اوضاع نشوم و برای بازگرداندن آن به شرایط طبیعی، تلاش کنم. در اینجا لازم می‌دانم از باب امانتداری تاریخی تأکید کنم، کسی که جنگ را آغاز کرد و بر تداوم آن اصرار ورزید مسعود بارزانی بود. او به هیچ یک از تلاش‌های میانجی‌گرانه پاسخ مثبت نداد.

عملیات مارس ۱۹۹۵

با توجه به اطلاعات و مقتضیاتی که در صفحات قبل به آنها اشاره شد، راه دیگری غیر از تلاش برای ایجاد تجربه جدید در فعالیت‌های انقلابی علیه صدام وجود نداشت.

این طرح مبتنی بر اصول زیر بود:

۱. ضرورت توقف جنگ بین دو حزب اصلی گُرد.
۲. اقدام به یک رشته از عملیات مسلحانه، از طریق خطوط تماس، به منظور تحقق اهداف زیر:
 - الف) تأکید بر حقانیت معارضه، ایجاد یک جنگ روانی و تحریک ارتش و ملت برای قیام علیه رژیم صدام.
 - ب) آزادسازی بیشترین تعداد ممکن از نیروهای مسلح و سوق دادن آنها به پیوستن به نیروهای میهن‌پرست معارضه. (بر کسی پوشیده نیست که یکی از عوامل تداوم حاکمیت صدام آن است که هیچ یک از طرف‌های عرب و یا غیرعرب، برای سازماندهی یک نیروی مسلح سازمان‌یافته مخالف صدام و میهن‌پرست کمکی نمی‌کنند. آنچه که در حال حاضر وجود دارد عبارت است از: نیروهای مسلح گُرد و یک نیروی مسلح عراقی با ماهیت دینی روشن، که از سوی ایران پشتیبانی می‌شود).
۳. اقدام به موجی از فعالیت‌های داخلی در عراق.
۴. طرف دیگر تعهد نمود که از طریق در اختیار قرار دادن پشتیبانی هوایی و به حرکت درآوردن تعدادی از یگان‌های نظامی که دارای نفوذ در آنها است، در این عملیات مشارکت نماید.

ما در مرحله برنامه‌ریزی برای این عملیات، با مشکلات فراوانی مواجه شدیم. مسعود بارزانی تعدادی درخواست غیرقابل اجرا را به عنوان پیش شروع مشارکتش در این طرح اعلام نمود. در همین هنگام برادرزاده‌اش نیچروان ادریس چهره با نفوذ حزب، این شعار را مطرح کرد: «هر عملیاتی را که در آن مشارکت نکنیم، خراب خواهیم کرد.» از سوی دیگر، مسعود بارزانی با اقدام انفرادی اتحادیه میهنی کردستان، در محور کرکوک مخالفت ورزید، زیرا موفقیت احتمالی اتحادیه میهنی در این محور، به معنای یک فاجعه سیاسی برای وی قلمداد می‌شد. مسعود بارزانی درخواست نمود تا محوری که در آن هنگام در دست اتحادیه میهنی کردستان قرار داشت، یعنی محور «قوش تپه - کرکوک» را به بارزانی تحویل دهند. هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند این درخواست را یک درخواست بی‌غرضانه و تصادفی قلمداد نماید. زیرا موافقت با چنین پیشنهادی، به محاصره درآوردن «اربیل» از سوی نیروهای بارزانی قلمداد می‌شود. چنین رویدادی در صورت برهم‌خوردن توافقنامه و یا ناکامی اقدام علیه رژیم صدام و از سر گرفته شدن نبردهای داخلی کردها، می‌توانست موازنه قوا را برهم زند. همچنین مسعود بارزانی با عبور نیروهای اتحادیه از منطقه «خابات» به سمت «موصل» که در دست نیروهای وی بود، مخالفت ورزید.

مسعود بارزانی در موضوع نزدیک شدن به موصل دچار تردید شده بود، زیرا وی بر این باور بود که چنانچه دست به پیشروی به سمت موصل بزند، با عشایر «زیباری» و دیگر عشایری که دارای روابط خصمانه و خونخواهی با «بارزانی‌ها» هستند، مواجه خواهد شد. پدر مسعود بارزانی رقبای گُرد خود و حتی کسانی را که دارای پیوندهای خانوادگی وسیع با وی بوده‌اند، به قتل رساند.

این مشکل به این صورت حل می‌شد که «پارتی» (حزب مسعود) اقدام در محور موصل را بر عهده گیرد، اتحادیه میهنی کردستان به اتفاق کمونیست‌ها و حزب رنجبران و آشوری‌ها، اقدام در محور کرکوک را بر عهده گیرند و کنگره ملی عراق نیز که نیرویی بالغ بر ۵۰۰ نفر سازماندهی نموده بود، به اتفاق

یگان‌هایی از نیروهای عشایری گُرد و مجموعه‌ای از نیروهای سازمان «عمل اسلامی» در محور «موصل» و «کرکوک» یعنی در هر دو محور عمل کنند. من تردید نداشتم که اتحادیه میهنی به اتفاق دیگر نیروهایی که به آنها اشاره کردیم، برای براندازی صدام اشتیاق فراوانی دارند. ولی در مورد «پارتی» و به ویژه رئیس آن مسعود بارزانی این اطمینان در من ایجاد نشده بود و من نمی‌دانستم که آیا او به تعهداتش عمل خواهد کرد یا نه؟ زیرا بنا بر دلایل زیر، خواستار جنگیدن با صدام نبود:

۱. وی فاقد جرأت و جسارت لازم برای چنین اقدام جسورانه و میهن پرستانه‌ای بود.

۲. وی در برابر رژیم صدام احساس ضعف می‌نمود. در طول سال‌های پس از انعقاد معاهده ۱۹۷۵/۳/۶ «الجزایر»، هیچ‌گونه موضع سرسختانه و یا مؤثری، اعم از اینکه یک میهنی بوده و یا غیرمیهنی باشد، اتخاذ نکرد.

۳. درهم پیچیده شدن زندگی دیکتاتور و جنایتکار بغداد، به معنای نابودی کانون‌های کوچک دیکتاتوری در شمال این کشور می‌باشد. از آنجا که شیوه خودکامانه دیکتاتوری ما در بغداد، با دیکتاتوری وابسته با آن در شمال این کشور تشابه دارد، پیوند و هماهنگی بین آن دو می‌تواند برای مدتی، بر روابط بین آنها حکمفرما گردد.

۴. رژیم مرکزی بغداد بر رفتار اقشار زیادی از گُردها تأثیر به سزایی برجای نهاده است. وعده و وعیدها و بذل و بخشش‌های مالی و زراندوزی فراوان آنها، منجر به از بین رفتن حس میهن پرستی و گرایش ناسیونالیستی بسیاری از آنها گردیده است. آنچه که برای اینان اهمیت دارد، تضمین نقش و ثروتشان می‌باشد.

۵. از سال ۱۹۶۶ اندیشه‌های انقلابی گُردها، برای ضدیت با رهبری بارزانی، رشد پیدا کرده است. در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ صحنه حرکت‌های مردمی، شاهد تحول قابل توجهی به نفع اتحادیه میهنی کردستان و شخص طالبانی بوده است. در مقابل، نقش رهبری بارزانی به صورت سریعی رو به

کاهش نهاده است. این فرآیند سبب گردیده تا جنگ مسعود بارزانی پیش از آنکه با صدام باشد، با رقیب سرسخت محلی اش صورت گیرد. او به مبارزات میهن پرستانه علیه دیکتاتوری تا آنجا که به افزایش نفوذش کمک نماید، توجه نشان می دهد.

۶. چیزی نمانده بود که در سال ۱۹۹۲ قراردادی بین رهبران کُرد و صدام به امضا برسد و این در حالی بود که مسعود بارزانی برای امضای آن از خود شور و ولع بسیاری نشان می داد. در حالی که طالبانی در برابر امضای آن ایستادگی نمود. بارزانی بدون تردید به رژیم صدام نزدیک تر است، زیرا در مذاکرات ضعیف تر می باشد. این واقعیت برای ما کاملاً آشکار بود، ولی به دلیل احتمال اقدامات مخرب وی، نمی توانستیم نقش او را نادیده بگیریم. ما بیهوده تلاش می کردیم تا او را از همسویی با رژیم جنایتکار بازداریم.

روز ۱۹۹۵/۲/۲۱ من یک پیام کتبی برای بارزانی ارسال کردم و طی آن از او خواستم تا به جنگ داخلی پایان داده و در کنار ما قرار گیرد. دو روز پس از ارسال این پیام، نشست گسترده دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان، به ریاست او برگزار گردید. من و دکتر احمد چلبی رئیس شورای اجرایی کنگره ملی عراق نیز در آن شرکت کردیم. پس از آنکه از گفتار غیر مستقیمشان اطمینان یافتیم که آنها قصد توافق با صدام را دارند، با صراحت با آنها سخن گفتم و خاطرنشان ساختم هنگامی که تلاش می کنند تا حلقه محاصره و انزوای صدام را درهم بشکنند، مرتکب اشتباه می شوند، زیرا چنین اقدامی در واقع ضدیت با ملت عراق و منافع میهن پرستانه می باشد. یکی از اعضای دفتر سیاسی در پاسخ من گفت: «چرا نگوئیم که چنین اقدامی برای مصالح ملت عراق می باشد؟» من گفتم: «ملت فریب نمی خورد و بالاترین مصلحت واقعی ملت، براندازی دیکتاتوری صدام می باشد. نیروهایی که می خواهند موجودیت خود را حفظ کنند، باید بین مبارزات قومی و میهنی پیوند برقرار نمایند، وگرنه رو به قهقرا رفته و شکست خواهند خورد.» بارزانی گفت: «سربلندی پارتی بالاتر از

هر چیز دیگری است. دشمن شماره یک ما **جلال طالبانی** است!« تفسیر اظهارات بارزانی چندان دشوار نیست، از نظر او، منظور از پارتی، دقیقاً رهبری بارزانی است. همچنان که صدام، هنگامی که دم از منافع ملت می‌زند، منظورش شخص خودش می‌باشد، وگرنه چه ملت و چه منفعتی باقی مانده است؟ من به بارزانی گفتم: «پارتی بخشی از ملت کُرد است و کُردهای عراق بخشی از ملت عراقند و منافع ملت عراق برتر از هر چیز دیگر است.» در پایان از بارزانی خواستم که دوره آتش‌بسی را که از تاریخ آغاز عملیات علیه رژیم صدام، به مدت هشت روز تعیین شده بود، به ده روز افزایش دهد، اما او مخالفت ورزید. به هر حال ما چاره‌ای دیگر نداشتیم، بلکه مجبور بودیم روند حرکت «پارتی» را متوقف کنیم، سپس عملیات علیه رژیم صدام را آغاز نماییم.

برای اداره جنگ و مرحله انتقالی بعد از آن یک شورای فرماندهی میهنی تشکیل شد که شامل طالبانی، احمد چلبی، بارزانی و وفیق سامرای بود. نام این مجموعه «رهبری میهنی عراق» نهاده شد. برای آقای سید محمدباقر حکیم پیامی ارسال گردید و از او درخواست شد تا نمایندگانی را برای بیان اوضاع و مشارکتشان در طرح اعزام نمایند. چند روز قبل از آغاز عملیات نمایندگان وی حاضر شدند. کار بحث با آنها آغاز شد. آنها افرادی متشنج نبودند و درخواستشان، در زمینه سهمیه مشارکت در حکومت، چندان تند و تیز نبود، ولی مسئله کمبود وقت را مطرح می‌کردند. هرچند مسائلی که مطرح می‌نمودند، موجه جلوه می‌دادند، ولی آشکار بود که آنها به این منظور از سوی ایران - که نیروهایشان در این کشور مستقر شده بودند - چراغ سبز را دریافت نکرده بودند. ایرانی‌ها حساسیت زیادی داشتند که مبادا آنچه که در حال طرح بود، توطئه علیه آنها را دنبال نماید.

ظهر روز ۲/۳/۱۹۹۵، نشستی با مشارکت من، احمد چلبی، بارزانی و یک فرد غیرعراقی دیگر، در قرارگاه کنگره ملی عراق، تشکیل گردید. در پایان بحث، بارزانی گفت که او فرماندهی نیروهایش را به پسر برادرش **نیجروان** واگذار کرده

است و در آستانه عزیمت به شهرستان مرزی «سیلویی» ترکیه، در حوالی «زاخو» به منظور مذاکره با فرمانده نیروهای ترکیه می‌باشد. وی افزود: «اگر فرمانده ترک راجع به اتفاقاتی که در حال روی دادن است پرسش نماید، به او چه بگوییم؟» چلبی و شخص دیگر به او گفتند: «هیچ چیز به او نگو!» در حالی که من گفتم: «به او بگو که آنها اقدامات گسترده‌ای را علیه صدام در دست دارند، ولی جزئیات آنها را به من نگفته‌اند.» بعداً آن دو نفر به من گفتند: «به طور قطع شما پیش‌بینی می‌کردید که او همه چیز را به ترک‌ها خواهد گفت.» من نیز به آنها پاسخ مثبت دادم.

چیزی کمتر از ۱۲ ساعت قبل از زمان اجرای عملیات، یعنی رأس ساعت ۱۰ صبح ۱۹۹۵/۳/۴ امریکایی‌ها رسماً اعلام کردند که خود را پایبند به پشتیبانی از این عملیات نمی‌دانند. بنابراین بیانیه‌ای که قرار بود در ساعت ۱۰ شامگاه، از طریق رادیو آزادی خوانده شود، پنخس نگردید. به هر حال اتفاق تأسف‌آور و دردناکی بود.

نیچروان در ساعت ۵ بعد از ظهر (قبل از فرا رسیدن زمان اجرای عملیات) تلگرافی برای دکتر چلبی ارسال نموده و اظهار داشت که نیروهایشان در مناطق تجمع تعیین شده استقرار یافته‌اند و آماده اجرای عملیات هستند، ولی در حقیقت «پارتی» تعهداتش را در این زمینه، به دلایل ذیل نقض نمود:

۱. در راستای تحقق تصمیمات متخذه و توافقی‌های به عمل آمده هیچ اقدامی نکرد.

۲. از حرکت تیم‌های کنگره ملی عراق و دیگر نیروها به سمت اهدافشان جلوگیری به عمل آورد.

۳. رژیم صدام و یک کشور دیگر را در جریان مشروح این طرح قرار داد. بنابراین، با توجه به تحولات جدید، ما مجبور شدیم برای مصالح مبارزاتی و میهن‌پرستانه، تصمیمات مقتضی را اتخاذ نماییم.

آغاز عملیات

نیروهای اتحادیه کردستان، کمونیست ها، رنجبران، آشوری ها، جوخه ای از سازمان عمل اسلامی و نیروهای کنگره ملی یکپارچه عراق، به منظور کمک به نیروهای مسلح منظم، جهت آزادسازی خود از رژیم طاغوتی و پیوستن به نیروهای میهن پرست، اقدام نظامی خود را برای رخنه و نفوذ، آغاز کردند.

نیروهای اتحادیه میهنی، قدرت رزمی فوق العاده ای از خود نشان دادند و توانستند حدود ۷۰۰ نفر از نیروهای مسلح ما را آزاد سازند و سازماندهی لشکر ۳۸ پیاده، لشکر ۲ پیاده، تیپ ۱۲۷ پیاده، لشکر ۵۷ پیاده، یک تیپ از لشکر ۱ مکانیزه و تیپ ۱ کماندوی سپاه اول را برهم زده و مقادیر قابل توجهی جنگ افزار را به غنیمت گیرند.

این گونه عملیات تحت هیچ شرایطی نمی توانست به عنوان اعلام جنگ، علیه نیروهای مسلحمان، قلمداد شود. بلکه هدف از آن فراهم نمودن فرصت لازم برای نیروهای مسلح برای پیوستن به معارضه و نافرمانی و گسترش دامنه انقلاب فراگیر، با همکاری نیروهای داخلی بود. براندازی صدام به «شیوه سفید» یک رؤیای ساده لوحانه و ادعای افراد ناتوان است.

به هر حال بر دامنه جنگ روانی و تبلیغاتی افزوده گردید. کنگره ملی یکپارچه عراق، مجموعه ابزار تبلیغاتی موجود را، تحت فرمان من قرار داد. طالبانی تأکید نمود که من سخنگوی نیروهای مسلحمان باشم. من در روز ۱۵/۳/۱۹۹۵، یک مصاحبه رادیویی، با رادیو «مونت کارلو» داشتم. این مصاحبه لرزشی نیرومند و حالت لحظه شماری در داخل عراق به وجود آورد. گروه های مردمی و نظامی در داخل، خود را برای مشارکت بزرگ آماده می کردند.

ما می آییم!

از جمله روش هایی که در پیش گرفتیم، جنگ روانی به منظور بسیج توده ها و تحریک نیروهای مسلح جهت شراکت در انقلاب بود. از همین رو پیوسته و از

یک ماه قبل از آغاز عملیات به رژیم صدام می‌گفتیم: «ما می‌آییم!» ما بین آنچه که محرمانه بود و آنچه برای اهداف تحریک‌آمیز امکان پخش داشت، تفاوت قائل می‌شدیم.

معمولاً در نبردها دو نوع حمله وجود دارد، یکی حمله ساکت و دیگری حمله پر سر و صدا. هر یک از این دو تهاجم، در واقع مقتضیات و شرایط و دلایل و اهداف خاص خود را دنبال می‌کند. ما یک طرح استراتژیک و شایسته، به منظور فریب دشمن تهیه کردیم، و همین مسئله رژیم را از به حرکت درآوردن نیروهایش بازداشت.

سرویس امنیتی با حملات خود، بستن راه‌ها، ایجاد ایست و بازرسی در درون شهرها، متوقف نمودن اتومبیل‌های مدرن در داخل بغداد و بازرسی آنها در وسط خیابان، موجب آشفتگی در داخل عراق شد. رژیم صدام، قرارگاه‌های فرماندهی خود را به مقرهای جایگزین، که معمولاً در حالت جنگ از آنها استفاده می‌کرد، منتقل نمود.

دستاوردهای اولیه این عملیات، «پارتی» را شوکه نمود. «پارتی» دریافت که چنانچه این عملیات تداوم پیدا کند، به یک خیزش سهمگین و بنیان‌برافکن، علیه رژیم طاغوتی تبدیل خواهد شد. از همین رو در اولین اقدام تلاش نمود تا یک جنگ روانی را آغاز نماید، که مفاد آن چنین بود:

«سقوط یک پاسگاه نمی‌تواند به سرنگونی رژیم صدام منجر شود، و آزادی ۷۰۰ نظامی عراق صحت نداشته و صدها هزار گُرد به دنبال واکنش حکومت صدام از روستاهایشان آواره گردیدند.»

و دیگر دروغ‌پردازی‌های آشکاری که حتی برای افراد ساده‌لوح نیز قابل قبول نمی‌باشد. ما اظهارات «پارتی» را نادیده گرفتیم و همچنان فعالیت‌هایمان را ادامه دادیم. ولی «پارتی» نسبت به تهدیداتی که ارتش را در معرض خطر قرار می‌داد آگاه شده بود. روز ۱۹۹۵/۳/۲۱ برای تبریک گفتن به طالبانی، به مناسب نوروز به سلیمانیه رفتیم. (منظور از نوروز، اولین روز سال ایرانیان است.

در این روز داستان کاوه آهنگر که پادشاه دیکتاتور را به قتل رساند، جاودانه گردید. از آنجا نیز با در اختیار داشتن نیروی حفاظتی پیشمرگ به سمت منطقه «کلار» رفتم تا در عملیات گسترده‌ای که قرار بود به طرف شهر «جلولاء» صورت گیرد، شرکت جویم. اندکی پیش از رسیدنم به این منطقه ملاحظه کردم که نیروها به سمت معکوس، یعنی به طرف «سلیمانیه»، در حال عقب‌نشینی هستند. فرمانده ستون نیروها عبدالجبار فرمان عضو دفتر سیاسی اتحادیه میهنی کردستان را متوقف کردم. از او علت عقب‌نشینی را جویا شدم. وی به من توضیح داد که طالبانی، با ارسال نامه‌ای برای وی گفته که نیروهای «پارتی» به دنبال عقب‌نشینی اکثریت نیروهای اتحادیه میهنی از «پنجوین» و «نالپاریز» که به منظور شرکت در عملیات «جولاء» صورت گرفته بود، این دو منطقه را مورد حمله خود قرار داده و آنها را اشغال نموده‌اند. از همین رو به آنها دستور داده شده است تا خود را به این دو منطقه برسانند و برای بازپس‌گیری آن دست به یک پاتک بزنند. به هر حال نیروهای اتحادیه میهنی، پس از یک نبرد برق‌آسا، این دو منطقه را بازپس گرفتند، ولی نتیجه آن بود که عملیات ما در برابر رژیم صدام با ناکامی مواجه شد. «پارتی» در روز ۱۹۹۵/۳/۲۷ بار دیگر اربیل را هدف حمله خود قرار داد و این بار با سیلی محکمی مواجه شد و حدود ۲۰۰ نفر از نیروهایش کشته شدند. آنچه از آن واهمه داشتیم روی داد. ولی به هر حال این رویدادها بین میهن‌پرستی و غیر آن، خط فاصله آشکاری را ترسیم نمود.

در روز ۱۹۹۵/۵/۲ نیروهای اتحادیه میهنی، آخرین عملیات خود را در منطقه «قادر کرم» به اجرا گذاشتند، ولی با توجه به تهدیدهای فزاینده «پارتی» و نزدیک بودن فصل برداشت محصولات کشاورزی و برای جلوگیری از آسیب وارد آمدن به محصولات کشاورزان، مجبور شدند که عملیات خود را متوقف نمایند.

یک کشور برادر و حتی بیشتر از برادر، برای فعالیت‌های میهن‌پرستانه، موضعی مثبت اتخاذ نمود. این چیزی است که اینک می‌توانیم با امانداری کامل

آن را بیان نماییم. دامنهٔ اختلافات با مسعود بارزانی افزایش پیدا کرد. تا آنجایی که در اوایل ماه اوت ۱۹۹۵ به اوج خود رسید. در این هنگام ما مطلب مفصلی را در روزنامهٔ «الحیة» منتشر نمودیم و طی آن از معارضین عراق خواستیم که در برابر «پارتی» به خاطر مزدوری‌اش برای صدام، موضعی آشکار اتخاذ نمایند. همچنین یادآور شدیم که پارتی در زمینهٔ بیرون راندن معارضین عرب از مناطق شمالی در دست خود و حمله به نیروهای طالبانی در هنگام آماده شدن برای اقدام علیه صدام، با صدام همسو گردید. در حالی که پارتی، در راستای توجیه اقدام ننگینش در کمک به رژیم صدام برای اشغال اربیل در روز ۱۹۹۶/۸/۳۱، دم از دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر دخالت ایران می‌زد. نگرشی به مطلب ما در روزنامهٔ مذکور نشان می‌دهد که چگونه پدر مسعود بارزانی، در سال ۱۹۶۹ به ایران کمک نمود تا قرارداد مرزی ۱۹۳۷ با عراق را لغو نماید. همچنین نشان می‌دهد که چگونه خود مسعود در سال ۱۹۸۳ و در کشاکش جنگ عراق با ایران، به نیروهای ایرانی کمک نمود تا منطقهٔ حاج عمران عراق را به اشغال خود درآورند. در حقیقت تنها دورهٔ دوری پارتی و رژیم صدام از یکدیگر در فاصلهٔ بین اوت ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ بود و غیر از این دو سال، آن دو نفر با یکدیگر پیوند خورده بودند.

درس‌هایی از عملیات مارس

عملیات مارس ۱۹۹۵ درس‌ها و دیدگاه‌هایی را آشکار می‌سازد. بخشی از آنها را به شرح زیر بیان می‌نماییم:

۱. نیروهای مسلح عراقی آمادگی جنگ برای دفاع از صدام را ندارند. در شرایطی که ستمگری و خودکامگی و اعدام‌های پی در پی، روحیهٔ ابتکار و خلاقیت را در میان بسیاری از افراد نیروهای مسلح عراق از بین برده است - تا آنجا که هرطرف در انتظار اقدام طرف مقابل نشسته است - ارتش عراق مترصد فرصت مناسب برای بیان مواضع خود می‌باشد. عملیات ماه مارس با به

کارگیری تیم های کوچکی از نیروهای رزمنده عملی گردید، ولی توانست به اهدافی بیش از آنچه در نظر گرفته شده بود دست پیدا کند. این وضعیتی است که حتی در شرایط سستی نیروهای مسلح در برابر برخی حملات ایرانی نیز مشاهده نگردیده است. البته فقدان منابع مالی و همچنین به انتظار نشستن بسیاری از کشورهای ذی ربط، که با شگفتی رویدادها را دنبال می کردند و هیچ گونه کمکی ارائه نمی نمودند، توانمندی های ما را برای تداوم آزادی نیروهای مسلح تضعیف نمود.

۲. نیروهای معارضة، نیروهای مرده ای نیستند. بلکه نیروهای پراکنده ای هستند که فاقد ابتکار عمل اند و همکاری طرف های مختلف، با ابتکار عمل یک طرف فعال می تواند به تحولات مهمی منجر شود.

۳. نیروهای انقلابی کُرد ثابت کرده اند که شایستگی فعالیت مبارزاتی کارآمد، در چارچوب مفهوم تلاش های میهن پرستانه را که فراتر از دایره حقوق قومی می باشد دارا می باشند. این تجربه اثبات نمود که مبارزین آزاده کُرد و عرب بدون تردید می توانند یک ائتلاف میهن پرستانه آزادی بخش را به نفع ملت عراق و تفاهم و هماهنگی عالی تر شکل دهند.

۴. تمام تلاش های صدام برای ایجاد شکاف بین آحاد مردم عراق ناکام مانده است. جریان میهن پرست عرب و جریان میهن پرست کُرد، دست به یک همکاری برادرانه و استراتژیک و تنگاتنگ با یکدیگر زده اند. همبستگی نیروهای انقلابی برای سرنگونی صدام و برپایی یک رژیم آزاد و یکپارچه، یک پدیده پایدار تلقی می شود.

۵. به نگرانی و حساسیت و یا ترس منطقه میانی، مبنی بر اینکه در میان دو دندانۀ گازانبر کُردها از شمال و دیگران از جنوب گرفتار شوند، پایان داده شد. اینک رهبران منطقه میانی، براساس یک روحیه وطن پرستانه عراقی، با رهبران و نیروهای کُرد همکای می نمایند. آنها پشتیبان ما هستند و ما نیز چنین هستیم... و این در شرایطی است که در آن بر اساس یک ذهنیت باز و شرایط آرام به تفکر بنشینیم.

۶. لازمهٔ مبارزه علیه طاغوتیان، از خودگذشتگی و جسارت است. آنچه که درباره آوارگی صدها و یا ده‌ها هزار شهروند گُرد، به دنبال آغاز این عملیات گفته می‌شود، ادعای دقیقی نیست. در حقیقت عملیات کوچ گسترده در اواخر مارس ۱۹۹۱ به دنبال انتقاضه و همچنین در مارس ۱۹۷۵ در هنگام کوچ ۱۰۷ هزار نفر به ایران روی داد. هنوز هزاران نفر از این افراد به کشورشان بازنگشته‌اند. مادامی که صدام بر سر کار باشد، راه حلی برای مشکل گُردها متصور نیست. از همین رو لازم است که کلیه نیروها در چارچوب یک فعالیت هماهنگ شده و به دور از حساب‌های کامپیوتری با یکدیگر متحد شوند. صدام یک جسم توخالی است و فقط لازم است کسی او را هل دهد...
ولی کسی نیست که او را به سوی هلاکت سوق دهد!

امنیت صدام

صدام از روش‌ها و تدابیر سختگیرانه‌ای در زمینه حفاظت مستقیم از خودش بهره می‌جوید، به‌گونه‌ای که با اقدامات امنیتی شخصیت‌ها در سطح جهان کاملاً متمایز می‌باشد. این تدابیر عبارتند از:

۱. در کلیه میهمانی‌هایی که در خارج از کاخ ریاست جمهوری تدارک دیده می‌شود، افراد حفاظت ویژه‌ی وی، غذای مخصوصی را برای صدام می‌آورند و او چیزی غیر از این غذا نمی‌خورد.

۲. در هنگامی که قصد دارد از نقطه‌ای به نقطه دیگر برود، محل خودرو خود را در داخل ستون خودروها، گاهی تغییر می‌دهد، تا بدین ترتیب کسی نتواند از طریق تماس بی‌سیم محل خودروی وی را در داخل کاروان شناسایی نماید. همچنین که در هنگام بازگشت خودروها از مقصد نیز، وی خودرو خود را تغییر می‌دهد. این روش توانست جان صدام را در برابر تلاش برای ترور وی در سال ۱۹۸۲ در شهر «الدجیل» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال بغداد، نجات دهد. در این اقدام فقط یکی از همراهانش به قتل رسید. به دنبال اجرای این عملیات اهالی این منطقه قتل عام شدند و سطح گسترده‌ای از باغ‌های میوه مردم با خاک یکسان شد و صدام پس از آن هیچ‌گاه وارد این شهر نشد.

۳. در بیشتر اوقات صدام از خودروهای زره‌پوش و لباس‌های ضد گلوله استفاده می‌کند.

۴. در بیشتر موارد صدام برای جابه‌جایی بین بغداد و تکریت، از تاکسی استفاده می‌کند. در طول جنگ او بارها با استفاده از کامیون جابه‌جا شد.

۵. در اواخر جنگ با ایران (۱۹۸۶-۱۹۸۸)، یک قرارگاه برای صدام در جبهه احداث گردید. از من خواسته شد ۳ قرارگاه انتخاب کنم و نظر خود را درباره امنیت آنها بیان نمایم. هر دفعه که قرارگاه مناسبی را انتخاب می‌کردم، آنها نظر مرا تأیید می‌کردند، ولی در آخرین ساعت، محل قرارگاه را عوض می‌کردند، تا مبدا من موقعیت قرارگاه انتخاب شده را فاش سازم. بدیهی است که من از این روش به خوبی آگاه بودم. آنها به هیچ کس غیر از خودشان اطمینان نداشتند.

۶. صدام در داخل بغداد و اطراف آن حدود ۳۰ قرارگاه در اختیار دارد که با پنهان‌کاری بین این قرارگاه‌ها رفت و آمد می‌نماید. کمتر کسی می‌داند که صدام شب در کجا می‌خوابد. گاهی مجبور می‌شود، ساعت کاری صبح را در نقاط مشخصی سپری سازد.

۷. او پزشکان ویژه‌ای در اختیار دارد. از ناراحتی زیادی کله‌ستروول در خونس رنج می‌برد. او آرایشگر و آشپز ویژه دارد...

۸. در جریان جنگ با متحدین، به غیر از چند مورد بسیار نادر و شاید بتوان گفت ناپیدا، او از داخل بغداد با تلفن سخن نگفت، زیرا از آن بیم داشت که محل حضورش شناسایی شود. او در این زمینه بسیار زیاده‌روی می‌کند.

۹. او اصرار داشت نشست‌هایش با فرماندهان ارتش در جریان کویت را در خارج از بغداد و در درون کوه‌ها و خرابه‌ها برگزار نماید. بعد از جنگ نیز اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح، با استفاده از اتوبوس‌های گمراه‌کننده، به محل نشست رفت و آمد می‌کردند. غیر از راننده و محافظ اتوبوس، کسی نمی‌توانست خارج اتوبوس را مشاهده نماید. این روش سبب می‌شد تا اعضای فرماندهی کل نیروهای مسلح، جاده‌ای که به قرارگاه مورد نظر منتهی می‌شد و همچنین موقعیت این قرارگاه را درک ننمایند. این نشان می‌دهد که صدام حتی به فرماندهان ارشد نیروهای مسلح خود نیز اطمینان و اعتماد ندارد.

۱۰. هنگامی که بین بغداد و تکریت رفت و آمد می‌کند، کلیه خطوط ارتباطی تلفنی در سرتاسر این جاده قطع می‌شود. هنگامی که به صورت سری

به شهری می رود، تمام تماس های تلفنی داخل این شهر قطع می شود. این روش در سال های اخیر در پیش گرفته شده است.

این مطالب نشان می دهد که مبانی فلسفه امنیتی صدام و همچنین تداوم حاکمیت وی عبارت است از:

۱. گسترش وسیع امنیتی و حزبی و رخنه در سراسر اقلشار جامعه.
۲. بهره گیری از توانمندی هنگفت مالی، امکان خرید وجدان برخی از افراد در داخل و یا خارج عراق، مرفه نمودن طبقه مشخصی به منظور جلب وفاداری آنان و تأمین هزینه های توسعه نظامی کشور.
۳. توانایی گسترده نظامی و جلب وفاداری افراد نیروهای مسلح، به گونه ای که تا پیش از ۲ اوت ۱۹۹۰، امکان کودتای نظامی غیرممکن می نمود.
۴. شرایط پیرامونی صدام و جابه جایی ها و قرارگاه های وی بسیار سری و مخفی نگه داشته می شد.
۵. انعقاد توافقنامه امنیتی با کشورهای همسایه عرب، برای بستن راه نیروهای معارض.

۶. رخنه در رسانه های گروهی خارجی، به منظور بزرگ جلوه دادن هیبت رژیم و شخص صدام.

جنگ کویت نشان داد که صدام نه تنها دست به کاری زده که به رؤیاهایش در زمینه کسب رهبری منطقه پایان می دهد، بلکه امکان تداوم حاکمیتش را نیز برای مدتی طولانی از میان می برد. این جنگ هر آنچه را که وی تصور می کرد ساخته است، از بین برد. مجازات های بازرگانی، تأثیرات بسیار خطرناک را بر رژیم حکومتی صدام بر جای نهاد و می نهد و خواهد نهاد؛ زیرا:

۱. مجازات های بازرگانی و کاهش ارزش پول عراق سبب شد تا توانایی رژیم جهت اعطای امتیازات و پاداش هایی به خط دوم و خطوط بعدی حزب از میان برود. همچنین صلاحیت ها و اختیارات سرویس های امنیتی، اطلاعاتی در زمینه پرداخت پول به جاسوس های خود و مرفه نگه داشتن افسران نیز متحمل

ضربات سنگینی شد. امروزه مبالغی که به عناصر خبرچین پرداخت می‌شود، حتی ساده‌لوح‌ترین افراد را نیز نمی‌تواند فریفته خود نماید، هر چند که اکثریت مردم گرسنه هستند. خط اول حزب یعنی اعضای فرماندهی کشوری، هنوز پاداش‌هایی از صدام دریافت می‌نمایند. هر چند که در مقایسه با بخشش‌های سابق بسیار کمتر شده است.

۲. از نظر همهٔ عراقی‌ها تداوم مجازات‌ها، به منزلهٔ نشانهٔ اصلی عزم راسخ بین‌المللی، برای سرنگونی صدام می‌باشد. به این ترتیب جدا شدن مردم و نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی و حزبی از صدام، روز به روز افزایش می‌یابد. زیرا آنها اطمینان خود را از تداوم حاکمیت صدام برای مدتی طولانی از دست می‌دهند. از همین رو هیچ توجیهی، حتی از نظر مصلحتی، برای ماندن در کنار او و تحمل عواقب جنایت‌های وی وجود ندارد.

۳. تداوم مجازات‌ها، ضربه ویرانگری بر پیکرهٔ نیروهای مسلح وارد آورد. چون حقوقی که به افسران پرداخت می‌شود، حتی برای گذراندن یک هفته زندگی معمولی نیز کفاف نمی‌دهد. من شخصاً در اوایل سال ۱۹۹۴ یک افسر رسته اطلاعات با درجهٔ سرهنگ دومی را مشاهده کردم که بعد از ساعات کاری، در میدان میوه و تره‌بار، به عنوان حمال کار می‌کرد. علاوه بر آن افسران بلندپایه نیز در مجامع خصوصی خود و حتی در ادارات ستاد کل نیروهای مسلح و مرکز فرماندهی صدام را مورد ناسزاگویی و شماتت قرار می‌دهند و این یک واقعیت اطلاعاتی جدید و قطعی می‌باشد.

۴. اعمال مجازات‌های بین‌المللی سبب گردیده تا امکان جابه‌جایی نظامی‌ها به وسیلهٔ اتوبوس‌های دولتی از بین برود. با توجه به سنگین بودن هزینه جابه‌جایی و علی‌رغم اتخاذ تدابیری همچون بریدن گوش [به خاطر دیر رسیدن به محل کار] این مسئله منجر به افزایش میزان غیبت و فرار نیروهای مسلح شده است. این در حالی است که در اواسط سال ۱۹۹۴ تعداد نیروهای موجود در یگان‌ها، ۳۸ درصد تعداد لازم بود.

۵. اعمال مجازات ها سبب کاهش شدید آمادگی جنگ افزارهای اصلی نیروهای مسلح گردیده است.

۶. این مجازات ها، به فلج شدن سرویس های امنیتی و اطلاعاتی منجر شد. تنخواه های مالی - که معمولاً به خبرنگاران پرداخت می شد - به یک هزارم کاهش پیدا کرده است.

با وجود اینکه صدور نفت در مقابل غذا و دارو، تا حدودی از بار مشکلات صدام و رژیمش می کاهد و به او کمک می کند تا ارز لازم به منظور تهیه مواد جیره بندی شده ماهانه از خارج را به دست آورد، ولی به هر حال به پیامدهای مثبت منجر گردیده است. از جمله اینکه با بهبود وضعیت غذایی و بهداشتی هموطنان و کاهش رنج ها و مصیبت هایشان در زمینه به دست آوردن لقمه ای نان، آنها از آسودگی خاطر لازم برای نگرش به سرنوشت آینده و مشارکت عملی در شکل گیری آن برخوردار می گردند. نظارت سازمان ملل بر توزیع مواد و کالاها و همچنین تعیین سهمیه ها در خارج از مناطق کردنشین، ضمن تحقیر و به ذلت کشاندن رژیم حکومتی صدام اجازه دروغ پردازی رژیم و فریب سازمان های بشردوستانه در زمینه ارائه آمارهای جعلی مرگ و میرها با هدف لغو مجازات ها را نمی دهد.

علت ترس صدام از پذیرش قطعنامه ۹۸۶ (که اجرای آن را یک سال کامل به تعویق انداخت و همچنین دیگر قطعنامه ها که اجرای آنها را سه سال به تعویق انداخت) آن است که وی از آن بیم دارد که مبادا اجرای این قطعنامه، مانع از لغو فراگیر مجازات ها گردد. در این صورت و با مرور زمان، تنها ملت عراق و سازمان ملل و صندوق غرامت ها از این شرایط بهره برداری به عمل خواهند آورد. چیزی که در اینجا اهمیت دارد آن است که باید مراقبت و کنترل جدی و قاطعی صورت گیرد تا مبادا حتی یک دلار نفتی نیز به جیب صدام سرازیر شود. چنانچه طرف های ذی نفع در مسئله سرنوشت صدام، حرکت سریع خود را به سوی هدف شدت بخشند، در این صورت اجرای قطعنامه ۹۸۶ به مصلحت نیست،

بلکه می‌توان گفت اجرای آن نیز اشتباه است. البته در همین حال نیز باید گفت که تداوم محاصره چندجانبه عراق، بدون کمک برای براندازی صدام، یک پدیده غیرقابل قبول تلقی می‌شود.

طرح تلافی جویانه صدام

با وجود اینکه من فکر نمی‌کنم مادامی که صدام بر مسند قدرت تکیه زده است، امکان لغو مجازات‌های بازرگانی وجود داشته باشد، ولی فرض کنیم که چنین چیزی تحقق پیدا کند، آنگاه صدام به اقدامات زیر دست خواهد زد:

(همه کسانی که می‌پندارند به صدام درس‌های لازم داده شده و او نیز درس عبرت گرفته است، در توهم مطلق به سر می‌برند. به طور قطع از این نظر ما از آنها آگاه‌تر هستیم، زیرا ما به مسائلی دسترسی داشتیم که آنها امکان دسترسی به آن را نداشتند. صدام با از دست دادن آرمان‌های بزرگش، در زمینه کسب رهبری منطقه، متحمل ضربه روحی وحشتناکی شده است. از همین رو، از هر کسی که در نابود شدن آرمان‌هایش مشارکت داشته، انتقام خواهد گرفت. ما می‌توانیم به کارنامه دیرینه‌اش مراجعه نماییم. فراخوان اخیر وی جهت سازش با کشورهای عرب، باز هم بر مبنای خودبزرگ‌بینی شکل گرفته است. او گفته است که چاره‌ای جز گذشت از کسانی که علیه عراق اقدام کرده‌اند وجود ندارد! بنابراین از نظر صدام این او است که باید از گناه دیگران چشم‌پوشی نماید، نه اینکه آنها از او گذشت کنند. کسانی که می‌پندارند صدام به عمران و آبادسازی عراق همت خواهد گمارد، دچار اشتباه بزرگی شده‌اند. او برای تلافی جویی، دست به اقدامات زیر خواهد زد:)

الف) بازسازی و گسترش سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی چهارگانه، و ایجاد بازوهای برای این سرویس‌ها در خارج از عراق و به ویژه در کشورهای که وی مایل است دست به خرابکاری در آنها بزند. (این کشورها شناخته شده هستند.)

ب) تقویت مجدد رسانه های گروهی دیداری و شنیداری و مطبوعاتی.

ج) بازسازی نیروهای مسلح و نظامی نمودن مردم.

د) بازسازی صنایع ویژه نظامی و به ویژه جنگ افزارهای میکروبی.

امروزه که صدام در ضعیف ترین شرایط حکومتی خود به سر می برد، در برابر تلاش های فراوان سازمان ملل برای نابودسازی جنگ افزارهای ممنوعه ای که در اختیار وی می باشد، از کلیه ابزار و شیوه های فریبکاری و گمراهی و تحریف در بازرسی های سازمان ملل بهره می جوید. پس چنانچه از قدرت مالی بهره مند گردد و شرایطی فراهم شود که امکان صدور قطعنامه شورای امنیت برای پیگرد وی فراهم نباشد، آنگاه اوضاع و احوال چگونه خواهد بود؟ صدام از خرابکاری های سیاسی و روانی و مادی (انفجارها) و امنیتی (جاسوسی) استفاده خواهد کرد. او از حرکت ها و جنبش های مخالف در کشورهای مورد نظرش پشتیبانی می کند. همچنین با توسل به تحریکات فرقه ای و سیاسی و دیگر شیوه ها، گسترش وحشت و آشوب و متزلزل شدن یکپارچگی ملی را موجب می شود. از همین رو اکثریت کشورهای همسایه عراق باید این موضوع را در نظر قرار دهند که این تنها ملت عراق نیست که زیان خواهد دید. سرنگونی صدام در آن هنگام ده ها برابر سخت تر از وضعیت حاضر است. در آن شرایط تنها می توانیم به ترور شخصی وی امیدوار باشیم. تاوانی که این کشورها در آینده خواهند پرداخت، بسیار سنگین خواهد بود. زیرا با یک شخص زخمی مواجه خواهند بود که بار دیگر از بازوهای قدرت بهره مند گردیده است.

روند تغییر

در اواخر دهه ۱۹۶۰ صدام با این ادعا که یکی از فرزندان نیک حزب بعث سوسیالیست عراق است، مردم را فریب می‌داد. هنوز پاداش‌های فریبنده حکومت و ثروت‌های بی‌حد و مرز عراق در راه‌های خود قرار نگرفته بودند. صدام با خوش‌تیپی و بذل توجه به شکل ظاهری‌اش، سخن گفتن با یک لهجه ساده عربی، تطمیع مادی برخی از مردم، مهارت در متهم نمودن مخالفینش به اتهامات ننگین (برای مثال سرهنگ ستاد عبدالکریم مصطفی نصرت عضو دفتر نظامی سیاسی حزب بعث را متهم به ارتکاب یک عمل زشت نمود و آنگاه ادعا کرد که به دنبال ارتکاب چنین کاری، با ضربات کارد یکی از افراد به قتل رسیده است). منتسب کردن دستاوردهای موفقیت‌آمیز به شخص خودش (مثل ملی کردن صنعت نفت)، تقصیر ناکامی‌ها را بر دوش دیگران گذاشتن، دروغ‌پردازی و فریب و گمراهی و به کارگیری شیوه‌های مختلف تبلیغاتی در بعد داخلی و خارجی به نفع خودش، توانست در داخل عراق، محبوبیت مردمی گسترده‌ای دست و پا نماید. محبوبیتی که فقط به اهالی سنی مناطق میانی محدود نمی‌گردید (عناصری که هم اکنون با قدرت، حکومت را در چنگ خود دارند) بلکه شامل اهالی مناطق شمالی و جنوبی عراق نیز می‌گردید.

علی‌رغم تمام فجایع و مصیبت‌هایی که جنگ با ایران به دنبال داشت، صدام توانست بخش قابل توجهی از محبوبیت مردمی خود را حفظ نماید.

روز ۱۹۸۸/۸/۸^۱، یعنی روز متوقف شدن جنگ با ایران، بر دامنه محبویت مردمی وی افزوده گردید. او به عنوان سمبل پیروزی و قدرت تلقی شد. البته مناطق کردنشین از این قاعده مستثنی بودند. زیرا صدام با جنگ خونین «انفال» علیه مردم بی گناه کُرد، مرتکب جنایت های فجیع گردید.

مردم امیدوار بودند که جنگ با ایران در واقع پایان جنگ های صدام باشد. ولی چرخش وی به سمت کویت و اصرارش بر تصمیم گیری فردی در زمینه ماندن در کویت، [چیز دیگری را نشان داد]. ظرف ۶ سالی که از این جنگ سپری شده است، ملت و نیروهای مسلح و حزب و سرویس های امنیتی از صدام جدا شده اند. این ارگان ها به ساختارهای خشکی تبدیل شده اند که قدرت ابتکار عمل و خلاقیت را از دست داده اند. زیربنای اقتصادی و نظامی نابود شد. مجازات های اقتصادی، منابع قدرت و فریبکاری های صدام را از میان برده است. راهی غیر از خشونت و سرکوب خونین و توسل به قوانین استبدادی و ظالمانه پیش روی او باقی نمانده است.

صدام پیش از این با استفاده از حزب، عراق را در چنگال خود گرفته بود. ولی اعتمادش نسبت به حزب را از دست داد. آنگاه به سوی اهل تسنن روی آورد. اما بسیاری از رهبران اهل تسنن در برابر او ایستادند. پس به سرویس های امنیتی روی آورد، ولی محاصره اقتصادی آنها را نابود کرده بود. شرایط به آنها آگاهی بخشیده و زندگی آنها را از خواب بیدار کرده بود. افراد خانواده او در همه جا پراکنده شده بودند، ولی از هنگام اعدام سپهد عمر التکریتی، سپهد راجی التکریتی، سپهد ستاد ثابت سلطان التکریتی و سرلشکر فاضل البراک التکریتی کار قتل عام آنها را نیز آغاز کرده بود. تا اینکه به محدوده کوچک خانواده اش رسید و دو دامادش حسین کامل و صدام کامل و برادر و پدرشان را نیز به هلاکت رساند. هیچ کس غیر از دو پسرش قصی و عدی در کنار او باقی

۱. تاریخ دقیق پایان جنگ این روز نیست، روز ۱۳۶۷/۵/۲۷ (۱۹۸۸/۸/۱۸) است.

نمانده‌اند. بنابر اطلاعات دریافتی عدی پیش از آنکه در تاریخ ۱۹۹۶/۱۲/۱۲ توسط مردم ادب شود، قصد داشت کاری را که حسین کامل نتوانست علیه پدرش انجام دهد تکمیل نماید. این واقعیت‌های ریشه‌دار، نشان می‌دهد که روند تغییر فراگیر متوقف نخواهد شد، هر چند که با کندی تلخ و توجیه‌نشده‌ای همراه باشد. علل تداوم حاکمیت صدام تا به این لحظه، مرهون عوامل متعددی است، از جمله: عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی و وضعیت خارجی و داخلی مخالفین.

موضع منطقه‌ای و بین‌المللی

امکان دیدار با نمایندگان کشورهای پیرامون عراق و دیگر کشورها، برای من فراهم شد. من توانستم از حجم مشکل ناشی از تضاد و رقابت در منافع به صورت واقعی آگاه شوم. این تضادها تأثیراتی را روی مخالفان عراق برجای نهاد، تا آنجا که آنها را گرفتار وضعیت سخت فعلی نموده است. از نظر من تأثیر مواضع منطقه‌ای و بین‌المللی، قطع نظر از بازتاب‌هایی که می‌تواند به دنبال داشته باشد، چنین است:

۱. کویت بر این باور است که سرنگونی صدام برای تأمین امنیت کویت و یا حداقل مجازات سنگین وی و یا بازداری هر کس که تلاش می‌کند تجربه وی را تکرار نماید، یک امر اجتناب‌ناپذیر است. ولی در عین حال کویت از به کارگیری امکانات اساسی و ضروری به منظور تحقق این هدف نیز خودداری می‌ورزد و منتظر آن است که دیگران این مأموریت را عملی نمایند.

۲. پادشاهی عربستان سعودی نیز به ضرورت براندازی صدام ایمان دارد، ولی مایل است معادله حکومت عراق کاملاً از ایران دور باشد. عربستان سعودی به صورت تدریجی و یا به صورت کلی از حکومت بعث فاصله می‌گیرد.

۳. سوریه دارای پیوند استراتژیک با عراق می‌باشد. سوریه تلاش می‌کند تا عراق به چنگ کسانی که هوادار دشمنان او هستند، نیفتند. یا آنکه عراق با تمام مقدمات و امکانات کاملی که در اختیار دارد، دور از دسترس دشمنان سوریه باشد. از نظر سوریه هرگونه تلاش و یا طرح تغییری که نقش این کشور را نادیده انگارد، به گونه‌ای علیه او شکل گرفته است. در شرایطی که مقرر گردد

دست به تحرکات خارجی زده شود و ما راجع به آینده عراق سخن بگوییم، باید به این منافع مشروع، با نظر واقع بینانه بنگریم.

۴. بین ایران و صدام دریایی از خون به وجود آمده است. ایران سیاستی را در پیش گرفته که با داده‌های موجود در تضاد است. گروهی براین باورند که تداوم وضع فعلی عراق، به منزله سپر بلایی است که می‌تواند ایران را در برابر ضربه بعدی امریکا حفاظت نماید. در حالی که گروهی دیگر بر این باورند، ایجاد تحول در عراق، به معنی از بین رفتن نیروهای مسلح و نهادهای امنیتی و دیگر ارگان‌ها می‌باشد و بنابراین [ایران] باید در فرایند سرنگونی صدام مشارکت کند. اما گروهی دیگر بر این اعتقادند که ایران باید شدیداً از شرکت در فرایند تغییر در عراق پرهیز نماید، زیرا این فرایند می‌تواند به منزله آغاز ضربه علیه ایران تلقی شود.

۵. ترکیه در کنار صدام قرار نگرفته و امیدوار است که تعدادی از افسران میهن پرست، حکومت را به دست گیرند و منطقه همجوار مرزهای جنوبی‌شان را شدیداً تحت کنترل خود قرار داده و همکاری‌های اقتصادی با این کشور را تضمین نمایند.

۶. اردن نمی‌تواند وجود حکومتی را در بغداد تحمل کند که به دشمنی با او برخیزد. بنابراین مشارکت اردن در این فرایند، مبتنی بر ماهیت داده‌ها خواهد بود.

۷. ایالات متحده امریکا و در کنار آن انگلستان، بنا به دلایل متعدد، شدیداً مایل به براندازی صدام هستند. از جمله به دنبال افشاگری‌ها و رسواسازی‌های تبلیغاتی که برای آمادگی جو عمومی جنگ علیه رژیم صدام در پیش گرفته بودند، اینک امکان عادی سازی روابط و همزیستی با چنین رژیمی وجود ندارد. این دو کشور به این برداشت رسیده‌اند که دیگر امکان اعتماد به این شخص و رژیمش وجود ندارد. به ویژه آنکه فرانسوی‌ها در راستای رقابت با نفوذ امریکا در منطقه، دست به فعالیت‌هایی زده‌اند. ایالات متحده امریکا تا پیش از

روز ۱۹۹۰/۸/۲، هیچ گونه نفوذی در عراق نداشت. نفوذ جدید آن از طریق برقراری تماس با نیروهای مخالف و همچنین اعمال فشار پیگیر علیه صدام شکل گرفته است.

امریکایی ها کلید اصلی فرایند تغییر را در دست دارند؛ یعنی محاصره اقتصادی. ولی برای براندازی صدام تا به این لحظه دست به اقدام جدی نزده اند. همین مسئله سبب گردیده تا به فعالیت هایشان از سوی طرف های مختلف، به دیده شک و تردید نگریسته شود. آنها بر این باورند که امکان ایجاد تغییر در عراق، از طریق یک کودتای نظامی برق آسا، که ظرف یک یا دو روز همه چیز را تغییر دهد وجود دارد. هر چند که چنین طرحی با توجه به پایین بودن میزان خسارت ها مورد قبول ما عراقی ها و برادرانمان در کشورهای عرب همسایه می باشد، ولی تحقق آن بسیار دشوار است و زمان طولانی لازم دارد. به گونه ای که گذشت چنین زمانی می تواند به قربانی شدن تعداد بیشتری از جوانان عراق و تداوم رنج های مردم این کشور منجر شود.

فلسفه کودتای نظامی مبتنی بر به حرکت در آوردن تعدادی از یگان های نظامی به منظور کنترل اوضاع و براندازی صدام طاغوتی می باشد. لازمه اجرای چنین عملیاتی، مذاکره با تعداد زیادی از افراد، برای به حرکت درآوردن چند یگان نظامی است. ولی در بیشتر موارد مشاهده گردیده که فرد ضعیف النفسی در جریان این عملیات قرار می گیرد، و این مسئله به بروز فاجعه و نابود شدن هر آنچه که ساخته شده منجر می گردد. ما در این باره مثال های متعددی در اختیار داریم. از جمله اینکه در اواخر سال ۱۹۸۹، تعداد ۲۰ نفر از افسران کارآمد ستادی که دارای جایگاه و درجه عالی رتبه ای بودند، تصمیم گرفتند علیه رژیم وارد عمل شوند. اما در اوایل سال ۱۹۹۰ همگی دستگیر شده و اعدام گردیدند.

هر چند که شرایط امنیتی عراق به صورت ریشه ای تغییر کرده است، ولی ما بر این باوریم که برای رهایی سریع ملت عراق از شر استبداد و پایان دادن به

رنج‌ها و مصیبت‌های آنها لازم است در سطح گسترده‌تری وارد عمل شویم. غربی‌ها و برخی از کشورهای عربی از آن بیم دارند که چنانچه عملیات تغییر، چند روز و یا چند هفته و یا حتی چند ماه به درازا بکشد، عراق دستخوش جنگ داخلی می‌گردد. هر چند که ما بروز جنگ داخلی را بعید می‌دانیم، ولی چنانچه اینجا و یا آنجا درگیری‌هایی روی دهد، یک پدیده خطرناک تلقی نمی‌شود. ما بر اثر حاکمیت صدام و یا به دست خود او، حدود یک میلیون قربانی داده‌ایم و این آماری برابر با شش جنگ، نظیر جنگ داخلی لبنان و یا ۵۰ برابر تلفات ناشی از جنگ‌های شکل‌گیری دولت اسرائیل می‌باشد. جنگ‌هایی که در زمان شکل‌گیری دولت اسرائیل روی داد، ۱۹ هزار کشته بر جای نهاد.

به هر حال تداوم حاکمیت صدام به معنی مرگ و عقب ماندگی و نابودی بیشتر می‌باشد. پس چرا باید از یک عملیات مشترک مهار شده، واهمه داشته باشیم.

وضعیت معارضه در داخل و خارج

مخالفت کُردها با حکومت‌های عراق از سال ۱۹۲۰ آغاز گردیده است و از آن هنگام کمک‌های مختلف داخلی و خارجی دریافت کرده و از حمایت‌های لازم برای تداوم موجودیت خود و بهره‌گیری از قدرت برخوردار بوده است. هر چه که صدام به خودکامگی و فردمداری و طغیان گرویده، برخی از معارضین از ماهیت میهن‌پرستانه قابل توجهی برخوردار گردیده‌اند. به دنبال تماس و همکاری معارضین میهن‌پرست عرب و همچنین با توجه به موضع‌گیری بین‌المللی و منطقه‌ای و محلی، دو حلقه معارضه پدید آمده است. یکی حلقه کُردی که از نیروهای مسلح و ارگان‌های سازمان‌یافته و دفاتر مختلف خارجی بهره‌مند گردید، و دیگری حلقه جریان دینی که به صورت گسترده‌ای از سوی ایران پشتیبانی می‌شود تا آنجا که امکان تشکیل نیروی مسلحی به نام «بدر» فراهم شده است. ایران مسئولیت مسلح کردن و تهیه ملزومات معیشتی و

حقوقی این نیرو را متقبل گردیده است. علاوه بر آن، برخی از کشورهای عرب نیز، پشتیبانی سیاسی و معنوی و مالی در اختیار این نیروها قرار می دهند. کشورهای غربی نیز از دو جریان لائیک جانبداری می نمایند و این در حالی است که حلقه مرکزی مربوط به منطقه میانی عراق، به صورت دردناک و تأسف آوری، گمنام باقی مانده است. نه کسانی که با اهالی منطقه میانی فصل مشترک دارند برای تحقق یک وضعیت جمعی و گرایش میهن پرستانه مؤثر از آنها پشتیبانی به عمل می آورند، و نه آنکه خود اهالی این منطقه آمادگی آن را دارند که دست از واقعیت موجودشان بردارند و در دیگران ذوب شوند. ولی ما ضمن پایمردی بر گرایش مخلصانه خود که هیچ گاه دست از آن برنخواهیم داشت، همچنان در خط مقدم رویارویی با رژیم صدام باقی مانده ایم، حتی اگر مجبور شویم کاری کنیم که میل به آن نداشته باشیم. اگر به تداوم ایستادگی در برابر صدام ایمان عمیق و اصرار نداشتیم، در این موضوع تجدید نظر می نمودیم. بسیاری از کشورهای عرب، از جریان مرکزی عراق می خواهند تا متحد شوند. گویا که ما با هم اختلاف داریم. ما از نظر فکری و قلبی با یکدیگر متحد هستیم. ولی می توانیم نهادها و دفاتری را ایجاد کنیم که حاکی از چنین مفهومی باشد. زیرا چنین کاری مستلزم در اختیار داشتن توان مالی قابل توجهی است که اینک در اختیار ما نمی باشد. در شرایطی که فرماندهان بلندپایه ارتش که به صفوف معارضین پیوسته اند با مشکلات زیادی در زمینه پیدا کردن جا و غذا برای خود و خانواده هایشان مواجه هستند، صدام اموالی به سازمان منافقین اعطا نموده که هیچ کس به آنها نداده است. علاوه بر جنگ افزار و مهمات، تا پیش از حمله به کویت، ماهانه مبلغ ۲۰ میلیون دینار عراق، یعنی حدود ۱۰ میلیون دلار به آنها پرداخت می کرد. اگر یک دهم این مبلغ را ما در اختیار داشتیم، ظرف مدت زمان کوتاهی، اوضاع عوض می شد. این کشورها از ضرورت یکپارچگی معارضه دم می زنند، ولی در شرایطی که ما توان تأمین هزینه های خانواده های انگشت شمار افسران را نداریم، چگونه می توانیم مردم را یکپارچه و متحد

نموده و آنها را سازماندهی کنیم؟ همبستگی احزاب گردد و غیرگردد، ناشی از توانمندی مالی آنها و یا حداقل فراهم بودن حداقل خواسته‌های اداری آنها می‌باشد. تلاش مردم برای دستیابی به وحدت سه جریان عمده معارضه، چیزی نیست جز دویدن به دنبال سراب. تنها از طریق شکل‌گیری حلقه مرکزی معارضه و هماهنگی با نیروهای گرد و نیروهای دینی است که می‌توان به یک ائتلاف میهنی متعادل دست پیدا کرد. حلقه مرکزی بدون در اختیار داشتن رادیو و اموال و بدون پشتیبانی سیاسی واقعی، مثل این است که به ما بگویند جای شما در موبک صدام است! (پناه بر خدا) او پیش از آنکه دشمن آنها باشد دشمن ما بوده است. «والله مع الصابرين المجاهدين».

سازماندهی معارضان داخل عراق به دنبال موج اعدام‌ها و سرکوب پی‌درپی، متحمل ضربات سنگینی شده است. به گونه‌ای که رهبرانی که در داخل عراق زندگی می‌کنند، به زحمت می‌توانند سازمان خود را گسترش دهند. زیرا چنین کاری آنها را در معرض شناسایی شدن و نابودی قرار خواهد داد. از همین رو باید دفاتر و رهبری معارضه، در خارج از کشور مستقر شود. چون لوازم روانی و تبلیغاتی و سیاسی و مالی در خارج فراهم است. رهبران معارضه باید در ابعاد مختلف بر دامنه تماس‌هایشان با داخل بیفزایند. بدین ترتیب می‌توانند به بیشترین تعداد از تجمع مخالفین دست پیدا کنند، به گونه‌ای که در صورت شناسایی شدن و مورد حمله قرار گرفتن یکی از خطوط معارضه در داخل، دیگر خطوط در امنیت به سر برند. ولی مشکل بزرگ‌تر آن است که هیچ کس حاضر نیست به صورت جدی مسئولیت پشتیبانی از معارضه را بر عهده گیرد. هرکس می‌خواهد به شیوه خاص خود فرایند تغییر را عملی سازد. ولی هیچ‌کس به صورت مطلوب اقدامی صورت نمی‌دهد. صدام نفس‌های آخر خود را می‌کشد و هر قدر هم که به درازا بکشد، سرانجام ملت وی را سرنگون خواهند کرد. بر ماست که به خداوند توکل و به ملت و نیروهای مسلحمان تکیه کنیم.

آتش در خانهٔ صدام

صدام از عشیرهٔ «آلبو ناصر» است. یکی از تیره‌های اصلی این عشیره «البیجات» خوانده می‌شود. (این کلمه یک کلمهٔ ترکی است و مفرد آن بیک می‌باشد.) غیر از خیرالله طلفاح و احمد حسن البکر و سپهبد عمر الهزاع و سپهبد هزاع فیزی الهزاع دیگر افراد این عشیره در شرایط اقتصادی رقت‌باری به سر می‌برند. معمولاً شغل و فعالیت تجاری و کاری آنها بین پلیس، کارگر ساده، بیکار یا رانندگان تاکسی در نوسان بود. این رانندگان تاکسی برای جابه‌جا نمودن کسانی که به محله‌های فحشا رفت و آمد می‌کردند در آمد و شد بودند. در اواسط دههٔ ۱۹۵۰، هنگامی که شرکت «زیلن» از آلمان غربی، امتیاز احداث سد سامراء را به دست آورد، مرحوم عبدالخالق السامرای نزد شیخ فوزی النقیب میانجی‌گری نمود تا صدام را به صورت روزمزد در این شرکت آلمانی استخدام نمایند. زیرا وی در آن هنگام پول کافی حتی برای عوض کردن کفش پاره‌اش نداشت. از آن هنگام رفت و آمد صدام به شهر سامراء افزایش پیدا کرد و دامنهٔ روابطش با بعضی‌های فعال در این شهر (که اینک سرسخت‌ترین دشمنان وی هستند) گسترش پیدا کرد. هنگامی که یکی از کمونیست‌های شهر تکریت را به قتل رسانید، نامش بر سر زبان‌ها افتاد. پس از آن نیز در عملیات ترور عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۹ مشارکت جست.

هنگامی که کودتای ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ روی داد، صدام به بالاترین رده‌های حزب و حکومت سوق داده شد. در این هنگام برادران وی بیکار بودند. آنها را در دوره‌های کوتاه مدت ویژه‌ای مشارکت دادند. آنگاه درجهٔ ستوانیاری

کمیسری پلیس، یعنی یک درجه بالاتر از یک درجه‌دار پلیس به آنها اعطا شد. زیرا در آن هنگام هیچ یک مدرک تحصیلی در اختیار نداشتند. در این میان علی حسن المجید سلسله مراتب خود را طی کرد، تا اینکه به درجه استواری در پایگاه هوایی کرکوک دست پیدا کرد. او در حال حاضر سرتیپ می‌باشد. شیب سلیمان المجید پسرعموی صدام، که کارگر روزمزد راه‌آهن هم بود، از دیگر جوانان «العوجه» و پسرعموهای بیکار صدام خوش‌شانس‌تر بود. علی حسن المجید به درجه ارتشبدی ستاد رسید. برزان به ریاست سازمان اطلاعات منصوب شد و سباعوی نیز به مدیریت اداره کل امنیت عمومی منصوب گردید. وطبان نیز وزیر کشور شد.

حسین کامل به عنوان سرباز راننده در اداره تدارکات و حمل و نقل، داوطلبانه وارد خدمت شد. پس از آن به نیروهای گارد حفاظتی صدام فراخوانده شد و در سال ۱۹۷۹ به درجه ستوانی دست پیدا کرد، در حالی که حتی مدرک سیکل نداشت و در هیچ دوره نظامی شرکت نکرده بود. در سال ۱۹۸۱ با دختر صدام ازدواج کرد. این موضوع دردسرهای لاینحلی را بین صدام و سه برادرش ایجاد نمود. آنها مایل بودند دختر صدام را به عقد پسر برادرشان که از حیث پدر، برادر بوده‌اند، ولی مادر او زنی غیر از مادر آنها ادهام بود، درآورند. سرانجام دامنه این مشکل به جایی رسید که صدام سه برادرش را از پست‌هایشان برکنار کرد و دخترش را به حسین کامل حسن المجید (پسر پسرعمویش) داد. تدریجاً حسین کامل از محافظ اصلی صدام، صباح مرزا پیشی گرفت و در سال ۱۹۸۴ اداره امنیت ویژه تشکیل شد و سرگرد حسین کامل به عنوان اولین مدیرکل این اداره تعیین گردید. پس از آن مسئولیت سرپرستی گارد ریاست جمهوری به وی واگذار شد. در پی آن به عنوان سرپرست واقعی امنیت شخصی صدام تلقی گردید. مسئولیت صنایع نظامی نیز با بهره‌گیری از سپهد عامر رشید وزیر نفت کنونی (که مدتی به عنوان معاون امر فنی نیروی هوایی فعالیت می‌نمود) و سپهد عامر السعدی که یک شخصیت غیرنظامی بود،

به وظایف وی افزوده گردید. حسین کامل خیلی زود پلکان پیشرفت را طی نمود و به عنوان وزیر صنایع و بعد از آن وزیر دفاع تعیین گردید و ۱۲ سال بعد از دریافت درجه ستوانی، به درجه ارتشبدی ستاد نایل آمد. روز به روز بر دامنه نفوذ حسین کامل در داخل گارد ریاست جمهوری و خانواده حاکم افزوده می شد و از حیث اختیارات و صلاحیت ها و فعالیت های عمومی، هیچ کس غیر از صدام نمی توانست بر او پیشی گیرد. ولی با ظهور تدریجی عدی [پسر بزرگ صدام] نشانه های بروز اختلافات در درون خانواده صدام آشکار می گردید. پس از آنکه صدام، احمد حسن البکر را از مقام ریاست جمهوری برکنار کرد و با خوراندن سم به زندگی او پایان داد، عشیره «بیجات» دچار چند دستگی گردید و قدرت خود را از دست داد. یکی از تیره های این عشیره که نزدیک به احمد حسن البکر بود، یعنی خانواده نداییک (خویشاوندان همسر حسن البکر) ارتباط خود را با عشیره بیجات قطع کردند. در اواخر جنگ ایران سپهبد عمر الهزاع دستگیر شد. او از عشیره بیجات بود و پیش از آنکه او و دو پسرش به جوخه اعدام سپرده شوند، زبانش را از کام درآوردند. خانه های وی ویران شد و همسر و دخترش را نیز در بیابان ها رها کردند. زیرا او جرأت کرده بود که راجع به رفتار خانواده صدام سخن بگوید.

پس از آن سرلشکر فاضل البراک که او نیز از عشیره بیجات بود، اعدام شد. او مسئولیت اداره کل امنیت را بر عهده داشت. وی در طول احراز این مسئولیت، موج عملیات نابودسازی حزب الدعوة را هدایت می نمود. پس از آن نیز به ریاست اداره اطلاعات منصوب شد. ولی سرانجام یک بار به اتهام جاسوسی به نفع اتحاد شوروی [سابق]، که اتهامی دروغین بود، اعدام شد.

صدام در مراحل مختلف حکومتش قصد داشت بر آحاد مردم شهر تکریت تکیه نماید. زیرا از یک سو روستای او از توابع این شهر است، و از سوی دیگر این شهر دارای محدوده ای وسیع می باشد. اما جنایت های او دامنگیر افراد این شهر نیز شد. او سپهبد دکتر راجی التکریتی که دارای اندیشه های ناسیونالیستی

عربی بود به اتفاق جاسم مولود مخلص التکریتی پسر مولود مخلص (که تکریت را از وابستگی به سامراء جدا کرده و این شهر را از حیث تقسیمات اداری از ناحیه به شهرستان تبدیل نموده بود) اعدام کرد. صدام در سال ۱۹۷۶ شهرستان تکریت را به استان تکریت گسترش داد. به هر حال صدام این دو نفر را به اتهام تباری برای براندازی رژیم حکومتی، به جوخه‌های اعدام سپرد. همچنان که در سال ۱۹۹۳ سپهد ستاد ثابت التکریتی را به خاطر مخالفتش با صدام و خانواده‌اش ترور نمود. به این ترتیب تفرقه و آشوب دیوارهای خانه صدام را به لرزه درمی‌آورد.

عدی [پسر بزرگ صدام]

در عراق بر کسی پوشیده نیست که **عدی** کسی نیست جز شخصی بی‌بند و بار که در جنایتکاری دست پدرش را از پشت بسته است. او تلاش نمود کارش را با برکناری عموهایش از جایگاهشان آغاز نماید. بر این اساس عمویش **وطبان** را در هنگام تصدی پست وزارت کشور شدیداً مورد حمله قرار داد. پس از آن در حالی که همگی در حال شب‌نشینی و عیش و نوش بودند، وی را هدف تیراندازی خود قرار داد و ضمن مصدوم ساختن قسمت پایین بدن وی، تعدادی از زنان فاحشه و دیگر زنان را به قتل رساند. دقیقاً در همین روز بود که اختلافات وی با **حسین کامل** بعد گسترده‌تری به خود گرفت که امکان کاهش آن وجود نداشت.

حسین کامل تصمیم گرفت به اتفاق برادرش **سرهنک صدام کامل** (محافظ ارشد صدام و مدیر یکی از دفاتر مهم امنیتی و رئیس کمیته تحقیقاتی مربوط به اعدام هزاران نفر از شرکت‌کنندگان در قیام مارس ۱۹۹۱) و زنانشان، برادرش **عبدالحکیم** و پسرعمویش **سرگرد عزالدین** از عراق فرار نمایند. او با ورودش به اردن نشان داد که آتش به خانه صدام سرایت کرده است. چنین اتفاقی باورکردنی نبود، ولی من در مقاله‌ای که در روزنامه «المؤتمر» سوم اوت ۱۹۹۵

منتشر شد، پیش بینی وقوع چنین رویدادی را مطرح کرده بودم. در این مطلب راجع به ابعاد و انگیزه های تغییر در فرماندهی های نظامی و امنیتی و افزایش اختلافات در سطح خانواده حاکم سخن گفته بودم. اختلافات حسین کامل به خاطر ازدواجش با دختر صدام، با برزان و سبعاوی و وطبان، روز به روز گسترده تر شد و تدریجاً به مشکل جدیدی تبدیل گردید.

هر چند که بر شدت مجازات های اقتصادی افزوده می شود و اوضاع برای صدام خطرناک تر می گردد، اما وی مجبور است تا شخصاً زمام امور را به دست گیرد. او به پسرانش تکیه می کند، ولی حقیقت آن است که اختلافی بروز کرده و خطری لحظه به لحظه گسترش می یابد. رهبران اردن مفهوم سرایت آتش به خانه دیکتاتور را به خوبی درک کردند.

همکاری با حسین کامل

حسین کامل کار برقراری تماس با نیروهای مخالف را آغاز کرد، ولی پیش از آنکه مستقیماً با من (که آن هنگام در دمشق بودم)، تماس بگیرد، دو تن از معارضین عراقی مستقر در لندن را مأمور نمود تا میزان آمادگی مرا جهت گفت و گو با وی بسنجند. پس از آن برادرش سرهنگ صدام کامل را مأمور تماس با من نمود. او بسیار حساب شده با من رفتار می کرد. زیرا از آن بیم داشت که مبدا من با جملات تندی پاسخ او را بدهم، چون من در اوایل پیوستنم به صفوف معارضه آشکار، اعلام کرده بودم که رژیم چند دفعه تلاش نمود تا مرا ترور کند. یکی از این تلاش ها، خوراندن سم به من از طریق شخص حسین کامل بود. ولی از نظر من هدف ما و عراق بزرگ تر از تمام مسائل شخصی بود. من وضعیت را با دقت سنجیدم، زیرا لازم بود که در این خصوص موضع روشنی اتخاذ نمایم. یا باید با حسین کامل همکاری می کردم و یا او را مردود می شمردم. من می دانستم و کاملاً آگاه بودم که حسین کامل تا بناگوش به خون ملت عراق آلوده بود. او یکی از پایه های اساسی رژیم

خونخوار صدام بود. او از تجاوز به کویت و مطرح نمودن نام صدام به قیمت نابودی ملت و امت جانبداری کرده بود و خلاصه آنکه وی تربیت شده صدام بود. ولی از سوی دیگر باید توجه می‌داشتیم که خارج شدن وی از عراق یک تجربه جدید تلقی می‌شود.

خروج من و پیوستنم به معارضه به صورت ریشه‌ای با موضوع خروج حسین کامل از عراق تفاوت دارد. با وجود اینکه من از اهالی مناطق میانی عراق و از شهری هستم که مرکزیت حزب بعث از آنجا برخاسته است، عمری را در اداره کل اطلاعات ارتش سپری نمودم و به رهبری عالی عراق نزدیک بودم. از رازهای بی‌شماری راجع به رژیم صدام آگاه هستم.

صدام تلاش می‌کند تا معارضه و مخالفت به اهل تسنن سرایت ننماید، زیرا تحقق چنین پدیده‌ای می‌تواند به نابودی امروز و یا فردای رژیم وی منجر گردد، با این همه من عضو خانواده حاکم نبودم و هیچ‌گاه دستان من به خون و اموال مردم آلوده نبوده است. از همین رو نباید مرا با حسین کامل مقایسه کرد. روابط من با گُردها گسترده است. روابط من با جنوب، مستحکم می‌باشد. معارضین به گرمی از من پذیرایی کرده‌اند. ما باید این موفقیت و ابعاد آن را به صورت دقیق و روشن درک کنیم. اگر معارضه، حسین کامل را طرد نمود و بر جنایتکار بودن وی اصرار ورزید، صدام نیز از این پدیده به نفع خود سوء استفاده می‌کرد و به فرماندهان و یاران دور و نزدیکش می‌گفت: «نگاه کنید. شما غیر از صدام هیچ‌کس دیگری را ندارید.» به هر حال این پدیده پیامدهایی را برای حزب بعث به دنبال خواهد داشت و بر آنچه که ما به منظور مطمئن ساختن منطقه میانی و حزب بعث و زدودن (به زعم آنها) تهدید گُردها از شمال و بنیادگرایی از جنوب ساخته بودیم، تأثیرات منفی فراوانی برجای خواهد نهاد. حلقه میانی در صفوف معارضه پیوسته ضعیف بوده است. ما پیش از این به علل و عوامل چنین پدیده‌ای اشاره کردیم. به نفع فرآیند تغییر فراگیر عراق و همچنین به نفع همه عراقی‌هایی که ابعاد این معادله‌ها را درک می‌کنند است که

حلقه میانی، یک حلقه نیرومند باشد. بنابراین اتخاذ موضعی منفی که این فرایند را با مانع مواجه سازد، به نفع هیچ کس نیست.

عملیات براندازی صدام و جدا نمودن وی از حزب و ملت و سرویس های امنیتی و اطلاعاتی و نیروهای مسلح غیر ممکن نیست، ولی مستلزم برداشتن گام های روانی و عملی است. همه موجودات زنده هنگامی که احساس خطر می کنند، ناخودآگاه به یکدیگر نزدیک می شوند. اعم از اینکه نزدیک شدن آنها به یکدیگر صحیح باشد و یا اشتباه، ستمگرانه باشد و یا مظلومانه. ما باید به روشنی به فرماندهان مؤثر، و حتی به برخی از افراد خانواده حاکم این پیام را بدهیم که چنانچه در راستای براندازی صدام به صوف ملت عراق بپیوندند، نه تنها امکان تداوم زندگی برای آنها محفوظ می ماند، بلکه امکان مشارکت در نهادهای دولتی نیز فراهم می باشد. ما حتی باید این پیام را به برادران صدام نیز بدهیم.

هر چند که اقتدار حسین کامل ناشی از اقتدار عمویش و رژیم وی بوده است، ولی نباید چنین مقایسه ای را در مورد عموها و دایی ها و خویشاوندان و دوستانش نیز به کارگیریم. همه آنها در نهادهای عالی دولتی رخنه کرده اند و این می تواند زمینه های نگرانی مستمر صدام را فراهم آورد و ما باید این نگرانی را تعمیق ببخشیم. به هر حال این دیدگاه ها را مد نظر قرار دادم و با رفقایمان در داخل عراق مشورت کردم و سرانجام تصمیم گرفتم که از اقدام حسین کامل استقبال به عمل آورم و آشکارا و گاهی به صورت پنهانی، وی را تشویق نمایم. کنفرانس مطبوعاتی حسین کامل با شکست مواجه شد. او نه خط مشی سیاسی را که در پیش خواهد گرفت مشخص کرد و نه آنکه چیزی راجع به دموکراسی و آزادی و یا عدالت و شورا و حتی یکی از این مفاهیم گفت!

قدرت واقعی حسین کامل یک قدرت ذاتی نبود؛ چون وی یک سرباز داوطلب و فاقد مدرک تحصیلی بود. از نظر معارضین، کشوری از او حمایت نمود که دارای روابط تنگاتنگ و هماهنگی با ایالات متحده آمریکا می باشد. او به عنوان رئیس جمهور آینده عراق مطرح گردید و بسیاری به این نتیجه

رسیدند، آشی که پخته شده است به سرعت آماده می‌شود. ولی هنوز چند هفته‌ای بیشتر سپری نشده بود که تضادها به سرعت آشکار گردید.

حسین کامل بارها با من تماس گرفت و تقاضا نمود که رهبران سوریه با سفرش به این کشور، به منظور بیان دیدگاه‌هایش موافقت نمایند. وی بر این خواسته بسیار اصرار ورزید. او در یکی از تماس‌هایش چنین گفت: «از شما می‌خواهم که آنها را ببوسید تا بلکه با مسافرت من به این کشور موافقت کنند.» مقامات سوریه به این خواسته پاسخ ندادند، زیرا از آن بیم داشتند که او چه بسا ابزاری باشد که سرانجام نتایج سفرش به نفع اسرائیل و یا به نفع دشمنان این کشور تمام شود.

دو نفر از معارضین عراقی به دمشق آمدند و دیدگاه‌های **حسین کامل** و اندیشه برپایی شورای نجات ملی را مطرح کردند. موضع من چه به صورت آشکار و یا به صورت پنهان، روشن بود: «ما در صورتی با شورای نجات ملی موافقت می‌نماییم که برای اتحاد معارضین تلاش نماید و هیچ‌کس را از خود نراند و به ریشه‌ای بودن مبارزه علیه **صدام** و همچنین دموکراسی از همان آغاز تشکیل، ایمان داشته باشد.» **حسین کامل** از واکنش من شدیداً آزرده‌خاطر شد و به دنبال آن تماس‌های بین ما قطع شد. با گذشت زمان، **حسین کامل** از مشکلات بی‌شماری رنج می‌برد. او تصور می‌کرد که امریکایی‌ها بر پیکره **صدام** ضربه دیگری وارد خواهند آورد و او را به عنوان جانشین **صدام** منصوب خواهند کرد؛ حتی **حسین کامل** از امریکایی‌ها خواست تا چنین کنند. او تصور می‌کرد که کشورهای عرب همسایه از او استقبال خواهند کرد. به هر حال او گرفتار وضعیت روانی بغرنجی شد که منجر به جدایی‌اش از تنها پایگاهش، یعنی اردن گردید. او حتی نمی‌توانست هزار دلار از ده‌ها میلیون دلاری که با خود آورده بود خرج نماید. تلاش کرد تا کمک‌های مالی دریافت دارد، در حالی که از امکانات مالی کافی برای کمک به معارضین و ایجاد یک جریان واقعی بنیان برافکن ضد رژیم **صدام** بهره‌مند بود. **حسین کامل** دچار سرخوردگی

شدیدی شد و به این نتیجه رسید که نقش وی رو به قهقرا رفته و رؤیاهایش ناکام مانده است. او تصمیم گرفت به عراق بازگردد، در حالی که فریب رؤیاهای و وعده های دروغین را خورده بود. او و کسانی که با او بودند، تصور می کردند که همسرانشان شفاعت آنها را در نزد صدام خواهند کرد. حسین کامل به عراق بازگشت تا بیچارگی خود را اثبات کند. بسیاری از عراقی ها و دیگران، دچار این تردید شدند که عملیات خروج وی از عراق در واقع یک طرح از قبل برنامه ریزی شده از سوی صدام، به منظور به دام انداختن معارضین و آلوده ساختن آنها و همچنین، ارائه اطلاعات راجع به جنگ افزارهای ممنوعه و در نتیجه کمک به لغو مجازات های عراق بوده است. البته ما از همان روزهای اول نادرست بودن این گونه تصورات را می دانستیم. زیرا آنچه که صدام از دست داده بود یکی از عناصر خانه اش و نشانه ای دال بر گسترش دامنه اختلافات در خانواده اش بود. او می توانست یکی از مقامات حکومتی را برای برملا کردن سلاح های ممنوعه مأمور نماید و آنگاه او را به عنوان گوسفند قربانی سر ببرد.

به هر حال خروج حسین کامل از عراق منافع زیادی را برای معارضین و ملت عراق به دنبال داشت. بازگشت و به قتل رسیدن او نشان داد که رژیم صدام یک رژیم بی بندوبار و غیراصولی و غیرقابل اعتماد است. خانه صدام بار دیگر متلاشی شد و کسی غیر از قصی و عدی برای او باقی نماندند. اطلاعات موجود نشان می دهد که عدی اختلافات مستمری با پدرش داشته است. اما کسی نمی داند که پس از ضربه ای که دریافت کرده [ترورش] به چه سرنوشتی دچار خواهد شد. همه چیز به سلامتی جسمی اش که به نظر غیرقابل تحقق می رسد وابسته است. به هر حال او زمینگیر شده است.

چه بسا افرادی بگویند که فروپاشی خانواده صدام، زمینه های بازگشت حزب بعث به طرف وی را فراهم می نماید، ولی ما چنین زمینه ای را فراهم نمی بینیم.

حسین کامل مرتکب اشتباهات بسیاری شد. فکر می کنم مهم ترین اشتباه او عدم بهره برداری از اطلاعات گسترده ای بود که در اختیار داشت. او می توانست

از این اطلاعات برای رسوا نمودن رازهای شرم‌آور رژیم بهره‌برداری کند. او با سادگی تمام، گاهی اوقات از صدام تمجید به عمل می‌آورد و لقب جناب رئیس‌جمهور را به او می‌داد. او اگر امروز از محل خواب ابدی‌اش سربلند کند، درمی‌یابد که تا چه اندازه دچار اشتباه شده بود. صدام حتی یک روز هم رئیس‌جمهور مشروع کشور نبوده است؛ بلکه او یک راهزن جنایتکار است.

تکیه‌گاه‌های صدام

صدام به افراد خانواده‌اش تکیه می‌کند، زیرا بر این باور است که او و آنها در گوری واحد خواهند خفت. تجاوز او به کویت و همچنین تداوم مجازات‌ها، دیگر خویشاوندانش را بر آن داشت تا برای نجات خود و خانواده‌شان، کشتی مرگ را ترک گویند. او به هیچ وجه، به هیچ کدام از دیگر فرماندهان (غیر از خویشاوندانش) اعتماد ندارد. بیشتر کسانی که تا حدودی به آنها اعتماد می‌نماید، کسانی هستند که گذشت ایام نشان داده که از جمله افراد بزدل یا کسانی که وطن و یا قضاوت تاریخ برایشان اهمیتی ندارد می‌باشند. بر همین اساس رژیم صدام، بنابر دستورات صادره از شخص اول رژیم تلاش می‌نماید تا پیوسته دست به تغییراتی در پست‌ها و جایگاه‌ها و مراکز حساس بزند. فلسفه امنیتی رژیم صدام با سیاست‌های امنیتی دیگر نقاط جهان تفاوت ریشه‌ای دارد. امنیت رژیم صدام مبتنی بر مبانی و سیاست‌های شخصی است. این مبانی عبارتند از:

۱. در برخورد با افراد به هیچ‌وجه بر اساس اعتماد عمل نمی‌شود.
۲. اعمال سختگیری برای عدم تداوم مسئولیت افسران سرویس‌های امنیتی برای مدتی طولانی. (از این جهت تعداد بسیار محدودی از افرادی که دارای تخصص‌های خارجی هستند، از این قاعده مستثنی هستند).
- البته این قاعده در مورد استادان و فرماندهان سپاه‌ها و یگان‌ها اجرا می‌شود. صدام در سال ۱۹۸۲ در یک دیدار گسترده با حضور وزیر اسبق دفاع

عدنان خیرالله، چنین گفت: «چه بسا برخی از افراد بگویند که برای پیشرفت امور و به ویژه در زمینه مسائل اطلاعاتی، افزایش تجربیات افراد ضروری می باشد، ما می گوییم: بله! اما لازمه امنیت کشور آن است که ما تجربه و پیشرفت برای تضمین امنیت را نادیده بگیریم.» در اینجا کاملاً آشکار است که منظور او از امنیت کشور، امنیت حکومتش می باشد.

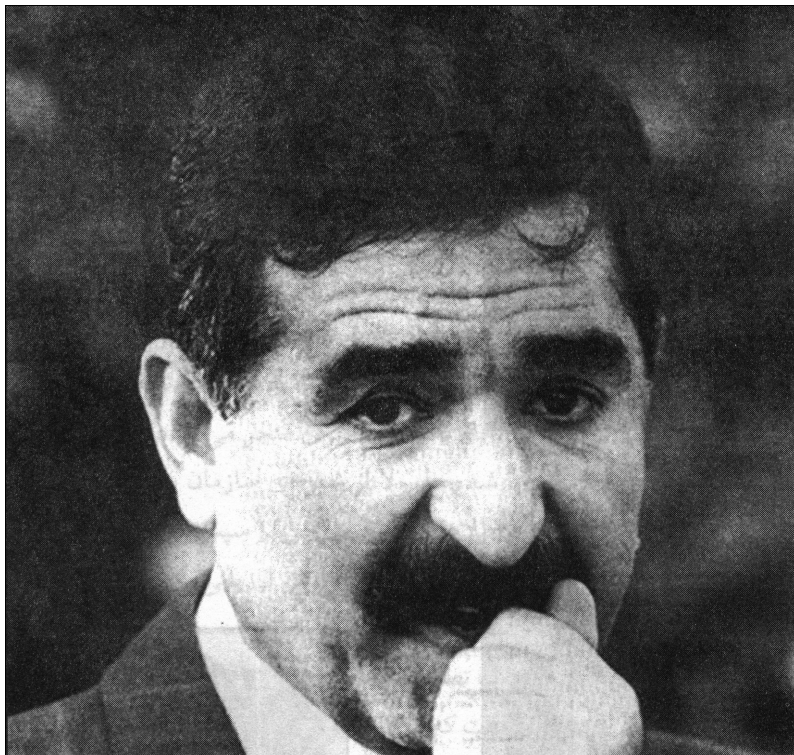
۳. همه باید به صدام وفادار باشند، نه به حزب.

۴. اعمال کنترل در مورد مقامات مهم در کلیه سطوح.

۵. اشتباه مادامی که به ضرر طرف مقابل تمام می شود، مجاز می باشد.

صدام آماده است هزار بار دیگران را به ظلم و ستم به قتل برساند، ولی حتی یک دفعه آمادگی پذیرش اشتباهی را که خطر کمتری برای او و یا رژیمش داشته باشد، ندارد. بنابراین با توجه به این روش، وی به این برداشت رسیده است که مسئولیت مقامات و حضورشان در جایگاه هایشان برای مدت طولانی، زمینه های تبانی و توافق نظر را فراهم می سازد. از همین رو مادامی که رژیم صدام حاکم باشد، روند تغییر مسئولین نیز تداوم می کند. البته این روش بازتاب های منفی بر خود رژیم نیز داشته است. تعدادی از فرماندهان به این نتیجه رسیده اند که عاقلانه نیست در رژیمی دست به جنایت و دیگر اقدامات بزنند که آن رژیم بدون هیچ توجیهی و صرفاً به خاطر نگرانی بی پایه و اساس آن از احتمال توطئه آنها، ایشان را از پست هایشان برکنار می نماید. به این ترتیب آنها که صرفاً دست های خود را آلوده کنند، باید تاوان تبهکاری صدام طاعوتی را پس بدهند. صدام، هم پیمانان و دوستان را از دست داده و به دشمنی با مردم و امت برخاسته است و دیر یا زود ملت عراق او را سرنگون خواهند ساخت.

«و فردا چه نزدیک است.»



حسین کامل

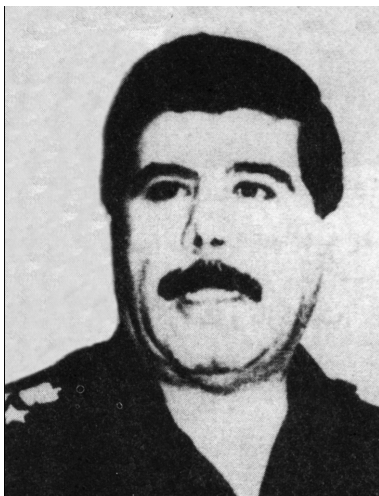
محکوم به مرگ شد و سپس مورد عفو قرار گرفت و بازگشت.
ولی به دستور عمویش صدام به قتل رسید.



هواری بومدین
گفته می شود به وسیله صدام مسموم شده
و به قتل رسیده است.



احمد حسن البکر



عدنان خیرالله

عملیات ویژه مسلحانه

بدون تردید همهٔ عراقی‌ها خواستار رهایی از شر صدام و رژیمش می‌باشند، و چنانچه در میان غیرعراقی‌ها کسی باشد که به حتمی بودن سرنگونی وی اطمینان نداشته باشد، هیچ‌کس به اندازهٔ وی متحمل پیامدهای ناشی از این اشتباه نخواهد بود.

بدیهی است که هر طرحی دارای امکانات لازم می‌باشد، مثل هر تحقیقاتی که دارای روش تحقیق حرفه‌ای است و سرانجام به تصمیم‌گیری منجر می‌گردد. اما در مطالعات متعادل نظامی، روش به کارگیری شده معمولاً از شیوه‌ای سازمان‌یافته و دقیق بهره می‌گیرد و در ابتدا از یک ارزیابی اطلاعاتی سود می‌جوید. سپس نوبت ارزیابی رزمی (اعم از استراتژیک، عملیاتی و آمادگی) می‌رسد. گزارش ارزیابی رزمی از خط مشی و روش تحقیق مشخصی استفاده می‌کند. به گونه‌ای که شامل وضعیت دو طرف متخاصم، عوامل مختلف، راه‌کارها و در نهایت تصمیمی که پس از آن باید وارد جزئیات طرح‌های اجرایی گردید، می‌شود. می‌توان گفت که در این روش، نمادهایی که دقت و سازمان‌یافتگی و منطق را در خود دارند، منحصر به گزارش‌ها و تحقیقات نظامی نمی‌شوند. البته این تعریف در مورد راه‌کارهای مربوط به بسترهای صحیح می‌باشد. اما اگر بخواهیم در مورد اوضاع جاری عراق تحقیقات مفصلی ارائه کنیم، یک رشته گفتارهای طولانی لازم دارد که ما در حال حاضر از آن پرهیز می‌کنیم. بحران عراق ابعاد بزرگ و خطرناکی یافته است. مسئله عراق، مسئله ملتی است که به کشتارگاه‌های ناشی از توهّمات جاهلانه و مستبدانه

رهبریش سوق داده می شود. ملتی که در مسلخ آزادی و یا طغیان سر بریده می شود. ملتی که دژخیماناش را گروهی یاری می دهند که بنا بر شرایط حاکم و سازشکاری ها به قدرت دست پیدا کرده اند. آنها مغفور امتشان هستند و تاریخ نیز آنها را لعن می کند. آنها همبستگی خود را با کسی که خودشان تشویق به نابودسازی عراق کرده بودند، اعلام می نمایند. آنها فقط می خواهند از مجازات شدن نادانی که حدود الهی را نادیده گرفته و به برخی از زنان عراق تجاوز نموده، جلوگیری نمایند.

در شرایطی که ملت عراق برای آزاد شدن خود دست به مبارزه می زنند، قدرت ها و منافع خلاف یکدیگر حرکت می کنند. بی آنکه لازم باشد نام از کسی و یا کشوری ببریم (چون همه چیز کاملاً آشکار است) مشاهده می کنیم که برخی از طرف ها خواستار نابودی عراق بیش از ظرفیتش هستند. طرف هایی نیز وجود دارند که خواستار تجزیه عراقند. برخی از طرف ها هم که به صورت عمده مربوط به کشورهای فقیرند و یا روزنامه هایی که از خون ملت عراق نوشیده اند، همه خواستار تداوم حاکمیت صدام و بازگرداندن زندگی به او هستند تا باز هم از اموال عراق که به دلیل شش سال قحطی اخیر از آنها دریغ شده بود، تغذیه نمایند. همچنین طرف هایی وجود دارند که مایلند از وجود صدام به عنوان عنصری برای متزلزل نمودن کشورهای عربی همسایه و نزدیک بهره برداری نمایند. طرف هایی نیز هستند که برای دستیابی به نفوذ بیشتر در رقابتند. علی رغم وجود این عناصر متضاد با یکدیگر، رژیم صدام در معرض یک محاصره اقتصادی قرار گرفته است. البته ما موافق اعمال چنین مجازات هایی هستیم، ولی در عین حال معارضین عراقی نیز در معرض تحریم هستند. ما مخالف این رویه هستیم، زیرا ملت عراق و نقش تاریخی اش مورد محاصره قرار گرفته است. ما تمام تلاش خود را به کار خواهیم بست تا تنها به یک شیوه، آن هم شیوه ای که منجر به سرنگونی صدام و رژیمش گردد، به این محاصره پایان دهیم.

راه کارهای رهایی از صدام

راه کار اول: کودتای نظامی

پیامدهای مثبت:

- با این روش به محض آغاز عملیات اجرای طرح، امکان مهار سریع اوضاع وجود دارد.
- کاهش تلفات.
- حفظ بخش قابل توجهی از توانمندی و همبستگی ارتش.
- حفظ موازنه‌ای که منظور کشورهای عربی می‌باشد.

محدودیت‌ها:

- برنامه‌ریزی خودمدارانه برای اجرای یک کودتای ناب داخلی، مستلزم فراهم شدن شرایط استثنایی می‌باشد و چه بسا کاملاً تصادفی است.
- برنامه‌ریزی خارجی برای اجرای کودتای نظامی داخلی، مستلزم رضایت و موافقت و همچنین تصمیم طرف خارجی ذی نفع می‌باشد.
- چه بسا این روش به طولانی شدن عملیات و بروز پیامدهای پیش‌بینی نشده منجر گردد.
- اقدام نسنجیده و گذشت زمان، طرف‌های عربی و بین‌المللی را تضعیف می‌نماید. زیرا اطمینان به یک اقدام جدی را در نزد آنها از بین می‌برد و این برداشت به ذهن متبادر می‌شود که رژیم صدام همچنان امکان تداوم دارد.
- نشان‌دهنده ناتوانی غیرواقعی ملت عراق.
- خطرات ناشی از بروز تغییرات استراتژیک و بین‌المللی.
- تداوم و طولانی شدن دوره رنج کشیدن ملت عراق.
- فراهم نشدن فرصت مناسب برای مشارکت کارآمد تعداد زیادی از گروه‌های معارض و همچنین فرماندهان نظامی وابسته به معارضین.

راه کار دوم: یک قیام گستردهٔ مردمی و نظامی.

پیامدهای مثبت:

- نشان دادن قدرت مردم و دستیابی به دستاوردهای تاریخی مورد نظر.
- براندازی تقریباً سریع رژیم صدام.
- دستیابی مردم به بخش مناسبی از حقوقشان از طریق دموکراسی.
- اگر لوازم قیام مردم فراهم شود، امکان حفظ موازنه نیز فراهم می گردد.

محدودیت ها:

- در صورت عدم برنامه ریزی و آمادگی کافی، امکان وارد آمدن تلفات فراوان وجود دارد.
- این امکان وجود دارد که کشورهای عرب و غیرعربی که ایجاد تغییر به نفعشان می باشد، در تهیهٔ مقدمات این راه کمک لازم را ارائه نمایند. زیرا از آن بیم دارند که موازنه^۱ موجود در عراق تحریف شود.

راه کار سوم:

ایجاد نیرویی از معارضین عراقی که از منطقهٔ شمالی این کشور دست به فعالیت بزنند. هدف از این عملیات جلب موافقت و همراهی یگان های نیروهای مسلح (به شیوهٔ عملیات مارس ۱۹۹۵) و در چارچوبی گسترده تر و با تدابیر و هماهنگی بیشتر می باشد.

پیامدهای مثبت:

- فراهم شدن نیرویی که بتواند پیشاپیش زمام امور را به دست گیرد.

۱. احتمالاً منظور مؤلف از کلمهٔ موازنه و یا معادله در اینجا چگونگی تقسیم قدرت بین سه بخش انسانی عمدهٔ عراق می باشد. یعنی: عرب های شیعه که اکثریت را تشکیل می دهند و عرب های اهل تسنن که اقلیت را به خود اختصاص می دهند و کردها که در شمال عراق ساکنند و تعدادشان از سه میلیون نفر فراتر نمی رود. به عبارت دیگر، احتمالاً منظور مؤلف حفظ قدرت در نزد اقلیت اهل تسنن در غرب عراق می باشد.

- . تشکیل یک رهبری دسته‌جمعی برای هدایت کشور در دوره عملیات و مرحله انتقالی.
- . فراهم نمودن فرصت تمرّد برای نیروهای مسلح و پیوستن به نیروهای مخالف و انقلاب علیه رژیم.
- . نشان دادن جدیت در زمینه تمایل به ایجاد تغییر.
- . بالا بردن روحیه ملت و نیروهای مسلح.
- . امکان اجرای طرح‌های گسترده فریب و جنگ روانی وجود دارد. این طرح‌ها می‌تواند به جدایی بخش‌های گسترده‌ای از مردم از پیکره رژیم منجر گردد.
- . اطمینان دادن به همگان (البته غیر از کسانی که تا آخرین لحظه در کنار طاغوت می‌جنگند) از طریق عفو عمومی فراگیر.

محدودیت‌ها:

- . توانمندی مالی و تسلیحاتی به منظور شکل‌گیری هسته اولیه نیروهای معارض عرب فراهم نیست. تعداد عناصری که هسته اولیه را تشکیل می‌دهند، حدود دو هزار نفر می‌باشند که با گسترش مراحل عملیات، تعداد بیشتری به آنها می‌پیوندند.
- . عدم حمایت کشورهای غربی و عربی که با این روش در ارتباط می‌باشند.
- . این احتمال وجود دارد که به منظور مقابله با حمله گسترده زرهی رژیم، به پشتیبانی هوایی و یا غیره‌وایی نیاز باشد. تحقق چنین چیزی با توجه به روشی که در برابر حمله نیروهای عراقی در روز ۱۹۹۶/۸/۳۱ به «اربیل» در پیش گرفته شد، دور از دسترس به نظر می‌رسد. در آن هنگام واکنشی در برابر حمله نیروهای عراقی به «اربیل» مشاهده نگردید.
- . دیگران مجبور خواهند شد به گونه‌ای، از طرفی که پشتیبانی مالی برای این عملیات در اختیار می‌گذارد، پیروی نمایند.

راه کار چهارم:

عملیات ویژه مسلحانه ای در داخل عراق، که با هدف ترور صدام و تعدادی از عناصر این رژیم، همچون طه الجزراوی معاون رئیس جمهور و طارق عزیز معاون نخست وزیر عراق صورت گیرد. می توان دامنه این عملیات را بر مبنای مقتضیات و نیازهای انقلابی گسترش داد و تعدادی از اهداف حساس را مورد حمله قرار داد و منفجر نمود.

پیامدهای مثبت:

- نشان دادن قدرت و پایداری ملت و اعلام موجودیت با یک حرکت روانی و اجرایی وابسته به معارضین عراقی.
- از بین بردن چهره های شاخص رژیم صدام، به منظور جدا نمودن بخش های وسیعی از مردم، از پیکره رژیم و فراهم آوردن شرایط لازم برای یک اقدام مسلحانه و یا کودتای نظامی و یا یک انقلاب نظامی.
- فرو بردن رژیم در یک انزوای شدید منطقه ای و عربی و بین المللی و پایان دادن به زمینه های سازش و احتمال عادی سازی روابط با آن.
- ادب نمودن طاغوتیان برای جلوگیری از ستم به ملت.

محدودیت ها:

چه بسا این روش و یا راه کار، در یکی از مراحل عملیات، به خارج شدن از کنترل امنیتی گسترده منجر شود. این نتیجه زمانی روی می دهد که طرف های عربی و بین المللی که ایجاد تغییر در عراق به نفعشان می باشد، همچنان بر موضع فعلی خود، دال بر عدم کمک به شکل گیری یک طرح جدی میهنی برای ایجاد تغییر در عراق و مهار اوضاع اصرار ورزند. ولی چنین محدودیتی نمی تواند در تلاش های انجام شده به منظور نجات مردم عراق از شر صدام و قفله ای ایجاد کند.

مقایسه و ارزیابی راه کارها

هیچ کس نمی تواند ملت ها را از تعیین سرنوشت و تضمین آینده شان بازدارد. چنانچه امکان پشتیبانی جدی فراهم نباشد، بر معارضین عراقی است که راه کار چهارم را در پیش گیرند. منظور از این راه کار، عملیات ویژه مسلحانه و ترور چهره های شاخص رژیم صدام و حمله به اهداف حساس می باشد. این راه کار به صورت جدی اوضاع را به نقطه تعیین کننده سوق می دهد و از سازش با رژیم و عادی سازی روابط با آن یا از مداخله طرح های خارجی در آن جلوگیری به عمل می آورد.

تلاش برای ترور عدی

عملیات آتش گشودن به طرف عدی در روز ۱۲/۱۲/۱۹۹۶ بر واقعیت های متعدد بزرگی تأکید نمود. از جمله:

. عدی به اقدامات امنیتی گسترده و قاطعی دسترسی دارد. اقدامات امنیتی که در مورد او اجرا می شود، پس از اقدامات مربوط به پدرش در درجه دوم اهمیت قرار دارد. اساساً اقداماتی که برای پدرش انجام می شود برتر از هرگونه اقدامات امنیتی است که برای شخصیت ها در سطح جهان اجرا می شود. به هر حال مهاجمین توانستند به عدی دست پیدا کنند و او را هدف گلوله های مستقیم و خطرناک خود قرار دهند و علی رغم اقدامات امنیتی و همچنین مساعد بودن منطقه و جاده برای پیگرد آنها از سوی سرویس های امنیتی، همگی سالم به پایگاه هایشان بازگشتند.

این عملیات به صورت آشکاری نشان داد که وضعیت امنیتی عراق در مقایسه با تصویر دروغین و مبالغه آمیزی که در اذهان القاء گردیده، پوچ و بی اساس می باشد. این پوچ ناشی از نفرت مردم عراق و نیروهای سرویس های امنیتی و گارد ویژه نسبت به رژیم و چهره های آن، پس از تجاوز به کویت می باشد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰ سرویس های امنیتی، توانمندی های خود را در

زمینه دستگیری عناصر تروریست، پیش از آغاز عملیات و یا در جریان آن و یا بعد از آن اثبات کرده بودند؛ هر چند که این عملیات، ترور یک شخصیت معمولی، همچون یک افسر امنیتی و یا حزبی دون پایه باشد.

• این عملیات در زمانی صورت گرفت که رژیم در اوج پیروزی ادعایی و دروغینش، در زمینه اجرای قطعنامه ۹۸۶ به سر می برد. رژیم این پیروزی را مرهون تدبیر رهبر خود قلمداد می کرد! بدین ترتیب برخی از کشورهایی که مزه درگیری طولانی با صدام را نچشیده اند، دچار این شک و تردید شده اند که همه چیز پایان یافته است و صدام تا زمانی که خداوند جانش را نگیرد، همچنان باقی خواهد ماند. در اینجا باید به این نکته اعتراف کنیم که گروه های اندکی از مخالفان مقیم خارج، دچار ناامیدی شدند. زیرا میزان آگاهی های آنها از سطح دشمنی مردم و حزب و نیروهای مسلح با صدام، هنوز به حدی که بتوانند به واقعیت های موجود دست پیدا کنند، نرسیده است. یعنی هنوز آنها به این نکته که کسی در کنار صدام قرار ندارد واقف نشده اند؛ بلکه غیر از تعداد بسیار اندکی که آن هم بنا به دلایل مشخصی در کنار او هستند، هیچ کس با او همراه نیست. البته چنین نگرانی هایی که برای برخی از کشورها و تعدادی از طرف های معارضه به وجود آمده، آثار مناسبی بر فرایند تغییر در عراق برجای نگذاشته است. بنابراین حتماً لازم است برای زدودن چنین نگرانی هایی استدلال لازم ارائه گردد.

• علی رغم اهمیت تداوم جریان نفت خلیج [فارس] و همچنین با وجود امکان ناپذیر بودن اعتماد به صدام و گسترش دامنه دشمنی ها، منافع اقتصادی جهان و حتی منافع اقتصادی تعدادی از اعراب سیری ناپذیر، باید انسان را به تجدید نظر وادار نماید. لزوم چنین تجدید نظری در شرایط تحقق امنیت و ثبات دروغین نیز دو چندان می شود. مادامی که صدام و جانشینش عدی زمام امور را در اختیار داشته باشند، چرا نتوان از این شرایط اقتصادی بهره برداری کرد؟ ولی ضربه ای که به عدی وارد شد، سوداگران جنگی را که یکی پس از

دیگری به بغداد رهسپار شده بودند، وحشت زده کرد و با متوقف شدن پایکوبی‌ها و صداهای کینه‌جویانه، ثابت شد که جشن‌های پیروزی صدام چیزی نیست مگر مراسم شغال‌ها! (این یک ضرب‌المثل عراقی است و برای نشان دادن عروسی کوتاه مدت شغال‌های ماده به کار می‌رود. عروسی شغال‌ها هر چند که با سر و صدا و زوزه‌های فراوان همراه است، ولی کوتاه است.)

. همچنان که در صفحات پیش اشاره کردم، اعتماد صدام صرفاً به دو پسرش **عدی** و **قصی** محدود گردید و تا حدود زیادی نیز اعتماد او به برادرانش **برزان**، **سبعوی** و **وطبان** کاهش پیدا کرد. اقداماتی همچون برکناری، اخراج و بازگرداندن تکراری به پست‌های اولیه و همچنین راه‌انداختن جشن‌ها و دعوت به غذا برای آشتی و سپس قطع روابط مجدد، بیانگر همین واقعیت می‌باشد. به هر حال نتیجه این رفتار پرنوسان، قرار گرفتن صدام در بن‌بست می‌باشد. به عبارت دیگر، شخصی که اعتماد خود را به همگان از دست می‌دهد، ضرورتاً بار دیگر به طرف خانواده‌اش باز می‌گردد؛ هر چند به عنوان تکیه‌گاهی پوشالی، ضربه‌ای که به **عدی** وارد شد، برای همه آنها وحشت‌آفرین بود و بدین ترتیب فرضیه‌ای که قائل به تداوم موجودیت رژیم صدام، حتی پس از مرگ وی بود، با ضربه‌ای شدید و حتی ویرانگر مواجه شد. شخصیت **قصی** با شخصیت **عدی** متفاوت است. برادران صدام با **عدی** دشمن هستند. آنها از یک پوشش سست و پوشالی استفاده می‌کنند، زیرا بیم آن دارند که به دلیل تبه‌کاری‌های صدام مجازات شوند.

. دستیابی مردم به **عدی** و مالیدن بینی او و پدرش به خاک مذلت، بیانگر آسانی دستیابی به هر یک از وزرا و دیگر مقامات عراقی می‌باشد. هر چند که مرگ هر وزیری از نظر صدام هیچ ارزشی ندارد، ولی نمی‌توان در بعد تبلیغاتی، ترور یک وزیر را پوشیده نگه داشت. بنابراین چنین عملیاتی بیانگر روند قهقراپی و واپس‌گرایانه رژیم صدام می‌باشد. این در حالی است که تعدادی از وزیران مستحق چنین مجازاتی می‌باشند. دستیابی به افراد حلقه کوچک پیرامون

صدام نیز امکان پذیر شده است، زیرا بسیاری از آنها در حال حاضر، خارج از چارچوب حفاظتی رژیم به سر می برند. پیش بینی می شود که آنها با توجه به دزدی و حقارت و چپاول و تجاوز و دست درازی ها و هتک حرمت هایی که تاکنون انجام داده اند و آثار روانی دردناکی را در روحیات مردم عراق برجای نهاده اند، هدف ترور مردم واقع شوند. البته ما نیز نباید آن تعداد از افرادی را که از میان آنها، خواستار فعالیت علیه صدام هستند، برنجانیم. بلکه باید درها را به روی آنها گشوده نگه داشت.

. عملیاتی که علیه عدی انجام شد، یک برنامه از قبل طرح ریزی شده اطلاعاتی با اجرای دقیق و سنجیده و جسورانه تلقی می شود و درس های بزرگی برجای نهاد. این عملیات به روشنی، به کسانی که بر بازگرداندن زندگی به صدام سرمایه گذاری کرده اند، هشدار قوی داد و همه کسانی را که به لزره افتاده بودند، آرام ساخت.

خداوند شایبی شاعر را رحمت کند که گفت: «اگر روزی ملتی اراده کرد که زندگی کند، بر قضا و قدر است که اجابت نماید. پس باید که شب، به روز روشن شود و قید و بندها درهم شکسته شوند.»

آیا کسی می تواند بر تداوم موجودیت صدام تا هنگامی که قضا و قدر، زندگی و قدرت را به او بازگرداند، سرمایه گذاری نماید؟ اگر این عملیات دامنگیر آن تعداد از وزیران بیچاره ای شود که فقط محافظ دارند و یا از یک اتومبیل سواری و یک محافظ استفاده می کنند (همچون طارق عزیز) چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فکر نمی کنم که از این به بعد مردم عراق، این افراد را از صدام مستثنی نمایند. همه آنها باید به صورت های مختلف در برابر رژیم صدام بایستند.

. این عملیات، جنجال تبلیغاتی و سیاسی و اطلاعاتی بزرگی را ایجاد نمود. بسیاری از خبرنگاران و اهل مطبوعات، پرسش های مختلفی را مطرح می نمایند. سرانجام به این پرسش آشکار می رسند که آیا این عملیات باز هم تکرار خواهد شد؟

و آیا دامن گیر دیگران نیز خواهد گردید؟ و آیا این عملیات سرآغاز پایان [زندگی] رژیم می‌باشد؟ اینها پرسش‌هایی است که چه بسا از سوی سرویس‌های اطلاعاتی نیز مطرح شده است، تا ضمن ارزیابی اوضاع، راه‌کارهای برخورد با صدام را مشخص نمایند. سرانجام با مطرح شدن فرضیه زیر، به بسیاری از مناقشه‌ها پایان داده شد. این فرضیه عبارت است از اینکه:

. عملیات ویژه مسلحانه، راه‌کاری دیگر.

وقت آن رسیده تا یک خبرنگار به نزد برزان (پدر زن مطلقه عدی) و پدر پسری که در اکتبر ۱۹۹۴ توسط عدی هدف آتش گلوله قرار گرفت برود و راجع به اتفاقاتی که افتاده است از او پرسش نماید، آنگاه مشاهده خواهد کرد که در اعماق وجود او احساس شادی و آرامش قلبی مشاهده می‌شود. ولی بنابر دلایل خاص خود، از ابراز این احساسات خودداری می‌نماید.

قطعهنامه ۹۸۶ و زمزمه‌های سازش

اولویت‌های این موضوع

اولین بار اندیشه صدور بخشی از نفت عراق به منظور خرید دارو و مواد غذایی، در جریان دیدار جورج بوش رئیس‌جمهور امریکا از ترکیه در اوت ۱۹۹۱ شکل گرفت. در این سفر، ترک‌ها مطالبی درباره گرسنگی مردم عراق به اطلاع وی رساندند. بوش پس از بازگشت به کشورش، این موضوع را به بحث و بررسی نهاد و سرانجام شورای امنیت قطعهنامه‌ای در این خصوص صادر کرد. ولی رژیم عراق بنا به دلایل مختلف، همچنان بر مخالفت با آن اصرار می‌ورزید. از جمله این دلایل عبارت بودند از:

۱. صدام به این برداشت رسیده بود که اجرای این قطعهنامه، به مفهوم عدم لغو کامل مجازات‌های اعمال شده علیه عراق می‌باشد.

۲. اموالی که از این طریق حاصل می‌شد، اندک بوده و جمعاً به ۱/۶ میلیارد دلار می‌رسید.

۳. در داخل کشور شایعاتی منتشر گردید، مبنی بر آنکه اجرای این قطعهنامه شبیه به تحقق سیستم قیمومیت در عراق می‌باشد، که چنین شایعاتی نیز خود ناشی از خودکامگی سیاسی صدام است.

۴. از جمله دلایل مخالفت صدام با این قطعهنامه، تلاش وی برای مخفی شدن پشت دیواری از رنج‌های ملت عراق بوده است. او از این طریق قصد داشت در پیکره ائتلاف بین‌المللی و عربی علیه رژیمش، شکاف ایجاد نماید. در آن هنگام این امکان وجود داشت که نفت و تولیدات عراق، از جمله: گوگرد، فسفات، کودهای شیمیایی (اوره‌ای)، پوست، خرما، گندم، تولیدات محلی و فرآورده‌های

نفتی به صورت قاچاق صادر شود. به دنبال بحث و مذاکرات مختلف، سرانجام میزان صادرات نفت عراق به ۲ میلیارد دلار در هر ۶ ماه افزایش پیدا کرد که حدود یک سوم آن صرف غرامت‌های جنگی و دیگر امور می‌شود.

در ۱۹۹۶/۵/۲۰، رژیم موافقت خود را با اجرای این قطعنامه اعلام نمود. ولی ظاهر شدن برخی از مشکلات، امضای توافقنامه نهایی را تا اواخر ماه نوامبر ۱۹۹۶ به تعویق انداخت. بدین ترتیب، ساعت ۱۰ صبح [یکی از روزهای] دسامبر ۱۹۹۶ به وقت محلی، به عنوان زمان اجرای این قطعنامه تعیین شد.

شکل‌گیری اتحاد

تجاوز به کویت یک رویداد شگفت‌انگیز تاریخی تلقی می‌شود. این رویداد عبارت بود از تهاجم گسترده بزرگ‌ترین قدرت منطقه‌ای، که کار خود را با کشور کویت آغاز کرد. دومین نقطه تهدید این قدرت تنگه هرمز بود. صدام جمله معروف «قطع گردن‌ها و قطع نکردن روزی‌ها» را در مورد امارت متحده عربی اجرا کرد. او شمشیر برنده خود را آن قدر پیش برد که گردن‌های کشورهای خلیج [فارس] را لمس نمود. این کشورها توانمندی‌ها و نیروهای رزمی خود اعم از نظامی، اقتصادی، سیاسی و روانی را برای رویارویی با این تهدید، بسیج کردند. به همین علت مشاهده می‌کنیم که کشورهای کوچک‌تر، برای راه‌افتادن جنگ شتابزده‌تر بودند. شوارتزکف و ژنرال پیتز، فرمانده نیروهای انگلیسی نیز بر این نکته تأکید نمودند.

اما از سوی دیگر، رهبران مصر، به دلایل متعدد موضعی سرسختانه گرفتند. بخشی از این دلایل، روانی و ناشی از خرابکاری‌هایی بود که صدام مستقیماً در مورد مصر به کار برده بود. از آنجا که برای موفقیت‌آمیز بودن هرگونه ائتلاف بین‌المللی، ایجاد یک پوشش عربی، ضروری می‌نمود، ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی و کشورهای عربی توان خود را به کار گرفتند تا سوریه را به مشارکت عملی در این ائتلاف وادار سازند. سوریه نیز بر اساس دیدگاه‌های

استراتژیکش نسبت به رقابت های بین المللی و منطقه ای و عربی، فشارهای متقابل سنگینی را وارد آورد. ولی در عین حال موضع تشویق صدام، جهت عقب نشینی از کویت را نیز نادیده نگرفت. زیرا مایل بود که از ویران شدن این کشور جلوگیری نماید. این در حالی بود که صدام با سرسختی نشان دادن در تصمیمش، بزرگ ترین جنایت خارجی خود را مرتکب شد و زمینه نابودی کشورش را که مراد و خواسته بسیاری از کشورها بود فراهم آورد.

ما در دیدارهای مختلفی که با طرف های رسمی عرب و یا غیرعرب داشتیم، هشدار دادیم که صدام بر عامل زمان تکیه نموده است. او امیدوار است که با گذشت زمان و اتلاف وقت، مسائل بین المللی و منطقه ای جدیدی در صحنه ظهور پیدا کند و تعدادی از کشورهای پراکنده، از اینکه خود مستقیماً دستخوش این فاجعه نشده اند، احساس اطمینان و آسودگی می نمایند. علاوه بر اینها با ایجاد احساس امنیت کاذب، آن دسته از اختلافات کاذب و پشت پرده ای که بین کشورهای کوچک و دیگر کشورها وجود دارد، آشکار خواهد شد. بدین ترتیب دامنه تنش در محدوده دایره های نزدیک به هم محدود خواهد بود. در آن هنگام شرایط مناسب برای ایجاد آشوب، فتنه و هرج و مرج در اوضاع داخلی فراهم می گردد. البته این روش با پیچیدگی هایی همراه است که تلاش ها و نیروهای فراوانی را به خود اختصاص می دهد. چنانچه به رویدادهای پس از ۲ اوت ۱۹۹۰ نظری دیگر بیفکنیم، درمی یابیم که حکومت ها و کشورهای عربی، پیرامون سه محور دسته بندی شده بودند:

. محوری که با متحدین هم پیمان گردید تا از طریق جنگ، صدام را مجبور

به عقب نشینی نماید.

. محور شمال آفریقا.

. محوری که ترجیح داد نزدیک به صدام باقی بماند.

هر یک از این محورها به اصل بین المللی نکردن بحران، با عینک خاص خود می نگریست.

اتنلاف عربی

بررسی گرایش‌های کشورهای عربی به شرحی که در سطور بالا بیان کردیم، نتیجه‌گیری‌های زیر را به دست می‌دهد:

۱. پس از تمرد حسین کامل در ۸ اوت ۱۹۹۵، در موضع‌گیری اردن تحول آشکاری بروز کرد.

۲. یمن مشتاق است موضع آشکاری را اتخاذ نماید. به گونه‌ای که می‌توانیم آن را به «دست برداشتن این کشور از صدام» تعبیر کنیم.

۳. سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز گرفتار مسائل داخلی خود و همچنین مذاکرات «اسلو» و خودمختاری می‌باشد. ولی در عین حال تنش منفی این سازمان با ملت عراق و برادرانی که از جنایت‌های صدام آسیب دیده‌اند بار دیگر مشاهده می‌شود. تأسف‌آور است که عرفات، با وجود اینکه از ماهیت صدام و جنایت‌های وی و تنفر ملت عراق از او آگاهی کامل دارد، ولی برای او تلگراف همبستگی ارسال می‌نماید. همچنین تعدادی از طرف‌های فلسطینی نیز به حمایت از صدام می‌پردازند.

۴. سودان نیز چیزی برای کمک به صدام در اختیار ندارد. این کشور، گرفتار فشارهای فزاینده و مشکلات غیرقابل‌تحملی است که مستقیماً موجودیت این کشور را در معرض تهدید قرار داده است.

۵. از سوی امارات عربی متحده، زمزمه‌هایی دال بر گذشت از صدام شنیده می‌شود. اولین نشانه‌های این زمزمه‌ها توسط وزیر دفاع این کشور، حدود دو سال پیش مشاهده گردیده است. فردای انتشار این خبر، یعنی در تاریخ ۱۹۹۵/۱/۱۰ من از طریق رسانه‌های گروهی پیامی را خطاب به وزیر دفاع این کشور ارسال کردم و در آن گفتم که: «خداوند برای کویت مقدر نموده بود که به دلیل همسایگی‌اش با عراق، در صدر لیست تجاوز صدام قرار گیرد، و اگر موضع‌گیری بین‌المللی نبود، آنچه که بر سر کویت آمد، بر سر شما نیز روا داشته می‌شد. متن این نامه به شرح زیر می‌باشد:

از سرلشکر ستاد وفیق السامرائی (صلاح الدین - شمال عراق)

به جناب وزیر دفاع امارت متحده

سلام علیکم

جناب وزیر! در تاریخ ۱۹۹۵/۱/۱۰، خبرگزاری ها اظهاراتی را از قول جناب عالی نقل نموده اند که در آن، شما برای کاستن از رنج های ملت عراق از دولت کویت درخواست نمودید که از جنایت های صدام چشم پوشی نماید. جملات شما داستانی را به یاد من آورد: در سال ۱۹۸۲ صدام از ما در اداره اطلاعات خواست تا وابستگان نظامی کشورهای خارجی در بغداد را به تماشای صدها جسد از کشته های ایرانی در شرق بصره ببریم. از جمله کسانی که برای انجام این سفر دعوت شدند، یکی از کارمندان سفارت شما در بغداد بود. پس از آنکه بحث های مختلفی بین ما رد و بدل شد، او از من خواست تا ضرورت پایان دادن به فعالیت های اطلاعاتی عراق، از جمله جاسوسی و خرابکاری در دولت امارات متحده عربی را به حکومت متبوع خود ابلاغ نمایم. این اتفاقات در روزهای صورت می گرفت که شما به عراق کمک می کردید، تا بتواند دشوارترین مراحل تاریخی خود را پشت سرگذارد. ضمن سپاس از مقاصد پسندیده شما برای ملت عراق، لازم می دانم به مسائل زیر اشاره نمایم:

۱. مردم عراق قربانی جنایت های صدام بوده و می باشند. صدام این ملت را از جنگی به جنگی دیگر سوق می دهد. او در عملیات سرکوب و ستم به ملت عراق، قطع نظر از اقشار مختلف آن و بدون تبعیض بین آنها، از جدیدترین روش ها استفاده می کند.

۲. صادرات غیرقانونی فعلی نفت عراق برای تأمین زندگی مردم این کشور کافی می باشد. علاوه بر آن برای صدام این فرصت فراهم شده تا با صادرات بخشی از نفت این کشور زیر نظر سازمان ملل متحد، موافقت نماید و این بیانگر آن است که او فقط قصد دستیابی به پول های بیشتری

را ندارد، بلکه هدفش آن است که با لغو مجازات‌ها، امکان انتقام و تلافی‌جویی را به دست آورد. این تلافی‌جویی به شیوه تبلیغاتی و جاسوسی و خرابکاری علیه ملت و کشورهای خلیج [فارس] عملی خواهد شد. همچنان که شما اطلاع دارید، به دنبال لغو تحریم‌ها، در صورت فریب و جلب همکاری یکی از اعضای دائمی شورای امنیت، امکان تحمیل مجازات‌های بعدی علیه وی وجود نخواهد داشت. چنین چیزی نیز در حال حاضر فراهم شده است. قدرت صدام در آمادگی‌اش جهت ویرانگری نهفته است و نیروهای مسلح وی نمی‌توانند کاری غیر از رویارویی با برادران [خود] انجام دهند.

۳. صدام هم‌اکنون میلیاردها دلار در اختیار دارد. اگر سیاست‌های خودکامانه‌اش در زمینه خرید طلای محلی برای خود و خانواده‌اش، با استفاده از ارز بی‌ارزش محلی (که به وسیله خود او به چاپ می‌رسد) نبود، بازارهای عراق آکنده از طلا بود؛ و چه بسا بیگانگان تا کنون شاهد این مسئله بوده‌اند.

۴. امارات عربی متحده از جمله کشورهایی بود که صدام در سخنرانی روز ۱۷/۷/۱۹۹۰ آن را متهم به تبانی و توطئه علیه حکومت خود نمود. شما به خوبی می‌دانید که چنین اظهاراتی صحت ندارد. خداوند برای کویت مقدر نموده بود که به خاطر همسایگی‌اش با عراق، در صدر لیست تجاوزگری‌های صدام قرار گیرد. و اگر موضع‌گیری بین‌المللی نبود (آنچه که بر سر کویت آمد، بر سر شما نیز می‌آمد). ما که در رده‌های مختلف در عراق زندگی کرده‌ایم، به خوبی می‌دانیم که صدام چه نقشه‌ای برای شما کشیده است. در حقیقت نیروهای مسلح عامل تهدید امنیت شما تلقی نخواهند شد بلکه عامل تهدید شما اموالی است که به او بازگردانده خواهد شد؛ و او نیز از آن به منظور خرابکاری‌های روانی، فرقه‌ای، حزبی، جاسوسی و تبلیغاتی بهره‌برداری خواهد کرد.

۵. چنانچه به قرآن کریم و مفاهیم متمدنانه جهانی و واقعیت هایی که ما عراقی ها اینک در آنها به سر می بریم بازگردیم، برای جهان آشکار خواهد شد که حکومت صدام یک حکومت مشروع نیست، بلکه باند تبهکاری هستند که بر گرده ملت عراق سوار شده اند. در اینجا لازم است ما پرسیم که حکومت شما تا کنون چه تعداد از ملت شما را به قتل رسانده است؟ به طور قطع حکومت شما هیچ یک از شما یا دیگران را به قتل نرسانده است. ولی صدام حدود ۴۰۰ هزار نفر از ما عراقی ها را، در جریان ظلم و ستم داخلی خود به قتل رسانده است. البته این آمار غیر از آن دسته از آحاد هموطنان ما هستند که در جنگ های خارجی وی قربانی شدند. علاوه بر اینها حدود ۲ میلیون نفر نیز وطن و دیار خود را ترک کرده و از شر تبهکاری های صدام گریخته اند.

جناب وزیر! بار دیگر از احساسات شما نسبت به ملت عراق قدردانی می کنیم، ولی ما امیدواریم که شما به صدام بگویید که: ما هر چند موافق لغو مجازات هستیم، اما زمانی این کار عملی می گردد که در عراق حکومتی بهره مند از حمایت مردمی بر سر کار آید. چرا او از برگزاری انتخابات واقعی، زیر نظر سازمان ملل واهمه دارد؟ آیا برادران شما در عراق چنین حقی بر گردن شما ندارند؟ هنگامی که برادری برای نجات برادرش از ظلم و ستم وارد عمل شود، این به منزله دخالت در امور داخلی تلقی نمی شود. در پایان مایلیم خاطرنشان سازم که همه ما در خلیج [فارس] و عراق لحظه ای را که مجازات ها علیه صدام (در شرایطی که او همچنان بر مسند قدرت تکیه زده است) لغو شود، مورد لعن و نفرین قرار می دهیم. زیرا او از شما و در وهله اول از ملت عراق انتقام خواهد گرفت، و خدای ناکرده آنگاه که اتفاقاتی که نباید بیفتد روی دهد، شما به یاد حرف من خواهید افتاد. با وجود اینکه من می دانم قصد شما کاستن از رنج های ملت عراق بوده است، ولی برادران شما در عراق امیدوارند که در رهایی از تبهکاری های صدام از آنها پشتیبانی نمایید. زیرا این هدف والای انسانی آنها می باشد. دروهای مرا پذیرا باشید.

پس از این اظهارات، نشانه آشکار دیگری از سوی رئیس دولت امارات ظاهر گردید. این بار نه تنها برای عادی سازی روابط بین دو کشور اظهار تمایل شده بود، بلکه از کشورهای عربی خواسته شده بود که به تحریم عراق پایان دهند. هیچ آدم آگاهی نمی تواند دولت امارات عربی را متهم به همسویی با شخص صدام و یا حمایت از وی نماید. با توجه به اطلاعات دقیقی که راجع به رهبری کشور امارات متحده عربی داریم، و با توجه به مشارکت شخصی من در هماهنگی های مستقیم و رسمی با برخی از نهادهای حساس این کشور (در گذشته)، اطمینان دارم که امارات متحده عربی با صدام فاصله بسیار دارد. علاوه بر آن زمزمه های سازشکارانه، ضرورتاً بر مبنای دیدگاه حساس امارات متحده عربی مطرح گردیده است. بعید می دانم که بدون نشان دادن جنبه های مثبتی که آنها را ترغیب به همراهی نماید، ما بتوانیم از جهان و برادرانمان انتظار داشته باشیم تا همچنان به همبستگی و اتحاد علیه صدام ادامه دهند. هنگامی که از دولت امارات عربی متحده می خواهیم تا همچنان در کنار ملت عراق بایستد، این خواسته را بر مبنای اصالت ارزش ها و ستایش از پشتیبانان خود بیان می کنیم. همه ما امیدوار هستیم که این توضیحات و همچنین رویدادها، بر تمایل برادرانه ما جهت دور نمودن امارات و برادرانمان از پیامدهای منفی، بدون تحقق فایده مطلوب، تأکید نماید.

عراق و معادله استراتژیک

چون منطقه خلیج [فارس] دو سوم ذخایر نفتی جهان را در خود جای داده است، شاهد تنش های متضاد و متنافر و چندگونه مذهبی و قومی و عشایری و سیاسی می باشد و تپه های شنی موجود بین برخی از جزیره های شرقی، شکل و شمایل مطلوبی به خود نگرفته است. این منطقه جغرافیایی، از اهمیت استراتژیک فوق العاده ای برخوردار گردیده است. حتی می توان گفت از نظر منابع و مصالح استراتژیک قدرت های جهان، مهم ترین منطقه امنیتی تلقی

می شود. با توجه به مسائل جمعیتی مربوط به سواحل غربی خلیج [فارس]، دامنه های خارجی این مسائل، ابعاد عربی و یا جهانی به خود گرفته است. ما در جریان اوج بحران ناشی از تجاوز به کویت، شاهد مسائل جهانی بودیم. عوامل متضاد این منطقه چنین است:

. جریان ایران که از نیروی بشری و شور و شوق روحی و منابع و توانمندی های قابل توجهی بهره مند می باشد.

. جریان خودکامه ای [مثل عراق] که ضربه بزرگی بر پیکره آن وارد شده و چنانچه بار دیگر امکان زندگی پیدا کند، می توان گفت که از توانمندی های وحشتناک و ویرانگری بهره مند می گردد.

. قدرت های محلی که از توانمندی های اقتصادی بالایی برخوردارند قدرت رزمی آنها محدود است و در روابط بین آنها تشنج ها و اختلافات پنهانی وجود دارد.

. رقابت امریکا، اروپا و آسیا، که در این موازنه کهنه، هماهنگی امریکا و انگلستان بیشتر است.

. جایگاه مبهم عربی.

بنابر محاسبات منطقی و واقع بینانه، هیچ یک از طرف های خلیج [فارس] نمی تواند برای بازدارندگی در برابر نفوذ ایران، به رژیم صدام به عنوان یک عنصر اساسی در موازنه منطقه ای تکیه نماید، زیرا:

ایران کشور بزرگی است که سرچشمه های قدرت آن به شرح زیر است:

. جمعیت آن سه برابر جمعیت عراق است و از توانمندی بالایی در زمینه نیروی انسانی و روحی و روانی برخوردار است. علاوه بر آن مردم این کشور از آمادگی گسترده ای برای از جان گذشتگی بهره مندند.

. مساحت این کشور حدود چهار برابر مساحت عراق است (۳/۷).

. ایران از منابع اقتصادی چندگونه ای بهره مند است؛ مانند: نفت، آب های گوار، زمین های حاصلخیز، صنایع قابل توجه و مهارت و تخصص.

- تأسیسات صنعتی در مناطق دور از یکدیگر گسترش یافته‌اند.
- قدرت رزمی سپاه پاسداران، شامل نیم میلیون نفر نیرو می‌باشد. آنها آماده وارد شدن به نبردهای دشوار و همچنین استقرار سریع می‌باشند.
- ایران از نیروی دریایی برتری بهره‌مند است.
- از نیروی موشکی زمین به زمین و همچنین دریا به دریا، علیه کشتی‌ها برخوردار است.
- ایران دارای سواحل دریایی طولانی و بنادر متعدد است.
- بعید نیست که ایران از جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی بهره‌مند باشد، علاوه بر آن به صورت آشکاری دارای گرایش [به تأسیسات] اتمی است.
- در حالی که عراق کشوری است که به خاطر رژیم حاکم آن، یک کشور محاصره شده تلقی می‌شود و از مشکلات مهم زیر رنج می‌برد:
- عراق بر اثر سیاست‌های رژیم این کشور متحمل تلفات بشری سنگینی گردیده که بالغ بر یک میلیون نفر کشته است.
- یکصد میلیارد دلار بدهی و همچنین مقادیری بیش از این مبلغ به عنوان غرامت‌های جنگی، دست و پای این کشور را بسته است. نیروی هوایی این کشور دچار ضعف شدیدی شده است.
- مادامی که رژیم صدام حاکم باشد، اراده رزمی نیروهای آن دچار آشفتگی است.
- وضعیت اجتماعی این کشور، به صورت بی‌سابقه‌ای دچار ازهم‌گسیختگی شده است.
- عراق از در اختیار داشتن جنگ‌افزارهای شیمیایی و موشکی مؤثر منع گردیده است، همچنان که محاصره نظامی چندگونه‌ای نیز بر آن تحمیل شده است.
- این رژیم پایه‌های اخلاقی خود را از دست داده است و در برخورد با ملت این کشور، از سیاست سرکوب استفاده می‌کند.

بنابراین عراق با توجه به شرایطی که اینک در آن به سر می برد و با توجه به قطعنامه های بین المللی، نمی تواند در برابر ایران ایستادگی نماید. مگر آنکه اعتبارات اقتصادی به این کشور بازگردانده شود و لازمه این کار ده ها میلیارد دلار است. علاوه بر آن بازگشت اعتبار نظامی و سیاسی و امنیتی نیز لازم است. آیا کسی در حال حاضر وجود دارد که آمادگی چنین کار خطرناکی را داشته باشد؟! با وجود اینکه می توان پاسخ منفی این سؤال را خیلی سریع بیان کرد، ولی آیا عاقلانه است حاکمی که علی رغم قدرت داشتن، از نیمی از اروند رود چشم پوشید و کشورش را ویران ساخت و در تمام جنگ هایش متحمل شکست های استراتژیک گردید، به مأموریت خود در زمینه بازدارندگی ایران که بر عهده اش نهاده شده، عمل نماید؟ ما مزه تلخ جنگی طولانی با این کشور را چشیده ایم. جنگی که برای متوقف کردن آن مجبور شدیم، قربانیان و تلفات وحشتناکی را متحمل شویم. چه کسی می تواند باور کند که ملت عراق و نیروهای مسلح آن بار دیگر زیر لوای حاکم ظالمی که همگی از او نفرت دارند و در انتظار فرصتی هستند که او را قطعه قطعه نمایند وارد جنگ خواهند شد؟ بنابراین با وجود صدام، هرگونه تلاشی به منظور بازگرداندن موازنه استراتژیک، خیلی زود علیه خود اعراب به کار گرفته خواهد شد و ملت عراق مسئول به وقوع پیوستن چنین رویداد و پیامدهایی نخواهد بود.

زمزمه های سازش

درباره انگیزه های زمزمه های سازش با رژیم صدام، چهار گرایش متضاد وجود دارد:

۱. چنین زمزمه های در واقع نتیجه طبیعی احساس عدم جدیت کسانی است که در ایجاد تغییر در عراق از قدرت تأثیرگذاری برخوردارند. در این باره پرسش های متعددی مطرح می شود؛ پرسش های مشروع، ناشی از نگرانی و ناشی از فرآورده های اتهامات! برای مثال:

- چرا نیروهای متحدین پس از بیرون راندن صدام از کویت مأموریت خود را در زمینه براندازی وی تکمیل نکردند؟
 - چرا آنها با قیام ماه مارس ۱۹۹۱ مردم عراق همکاری نکردند؟
 - چرا یک بازوی مسلحانه وابسته به یک سازمان انقلابی ایجاد نکردید؟
 - چرا از عملیات مارس ۱۹۹۵ پشتیبانی به عمل نیامد؟
 - چرا مسعود بارزانی از ضربه زدن به عملیات مارس ۱۹۹۵ بازداشته نشد؟
 - چرا موضوع براندازی صدام به عنوان یک هدف آشکار تعیین نمی‌گردد؟
 - چرا با اجرای اقداماتی که از فشارهای مالی صدام کاست و در اواخر ۱۹۹۵ قیمت دلار در برابر ۳۲۰۰ دینار عراقی قرار گرفت، موافقت گردید؟
 - چرا در سال ۱۹۸۶ رئیس‌جمهور قذافی مستقیماً هدف ضربه قرار گرفت، در حالی که از وارد آمدن ضربه مستقیم به صدام خودداری می‌گردد؟
 - چرا دومین کاخ ریاست جمهوری عراق که به نام «مجلس میهنی» خوانده می‌شود، در برابر حملات هوایی و موشکی آسیب ندید؟
 - چرا از تجاوز صدام به شمال عراق در ۳۱ اوت ۱۹۹۶ چشم‌پوشی شد؟
- ما می‌توانیم برخی از عوامل و همچنین ابهاماتی را که در سطرهای بالا بیان شد، درک نماییم. ولی قصد نداریم مسائل را به صورت خودجوش و یا از باب حُسن ظن بنگریم تا سرانجام با آشکار شدن خلاف این نتایج خود را غافلگیر شده قلمداد نماییم و پس از اینکه متهم به عدم درایت شدیم، خود را توجیه کنیم. محورهای اصلی تفکر امریکایی‌ها در زمینه ایجاد تغییر در عراق، با دیدگاه برخی از کشورهای عربی در تضاد می‌باشد. امریکا بیم آن دارد که در نتیجه یک خیزش گسترده مردمی، جناح هوادار ایران به قدرت برسد و یا آنکه از اوضاع برای پیوند بین عراق و سوریه، بهره‌برداری به عمل آید و یا آنکه اوضاع به سمت جنگ داخلی سوق داده شود. بدیهی است که صدام تلاش‌های فراوانی را به کار می‌بندد تا بر دامنه نگرانی‌ها بیفزاید. از همین رو ملاحظه می‌کنیم که دیدگاه و تلاش‌های امریکا و برخی از کشورهای عربی برای ایجاد یک تغییر برق‌آسا در عراق، از طریق یک کودتای

نظامی که بتواند ظرف یک یا دو روز به مسائل پایان دهد، گام برمی دارد. از آنجا که در پیش گرفتن چنین روشی مستلزم پنهان کاری مطلق می باشد، نشانه های پیشرفت و یا گسترش آن از چشم بسیاری از کشورهایی که به مسئله تغییر در عراق توجه دارند، پوشیده می باشد. از همین رو دلیل و نشانه صداقت مشاهده نمی شود. بدین ترتیب دامنه شک و تردید همچنان افزایش پیدا می کند. ندهایی سر داده می شود که طی آن امریکایی ها متهم می شوند به اینکه قصد دارند از مترسک صدام برای ترساندن کشورهای خلیج [فارس] و در نتیجه توجیه حضور نظامیشان با هدف سلطه بر منابع نفتی، بهره برداری نمایند. به عبارت دیگر، چنین اندیشه ای می تواند به این نتیجه ختم شود که آنها با سازش با صدام، جهانیان را غافلگیر خواهند کرد و به این ترتیب تعدادی از کشورهای کوچک تر برای سازش با این شرور، با هدف بازداشتن او از آزارسانی، بر یکدیگر سبقت می گیرند. البته بدیهی است که نشانه های موجود فعلی، این فرضیه را تأیید نمی کند.

۲. انگیزه بعدی که یک انگیزه فریبکارانه است، شامل کشورهای غیر از کشورهای عرب همسایه عراق می شود. هدف از این فرضیه دستیابی به سودهای مالی از کشورهای خلیج [فارس] می باشد. در این راه اموال هنگفتی صرف گردیده است که چنانچه بخش اندکی از آن صرف استقرار و پشتیبانی مخالفین [معارضین] عراقی می شد، مدت ها پیش [رژیم عراق سرنگون شده] و مسئله حل شده بود.

۳. به منظور یک تهدید محلی علیه یکی از کشورهای منطقه. (از نظر ما مادامی که صدام وجود دارد، امکان تحقق این فرضیه وجود ندارد.)

۴. و اما آخرین انگیزه بر مبنای منافع خصوصی تعدادی از کشورها شکل می گیرد. آنها قصد دارند مناطق نفوذ خود را تقسیم نمایند. این فرضیه در مورد دو کشور، مصداق پیدا می کند. یکی از آن دو که فرانسه است، برای کسب رهبری یک بلوک غربی گام برمی دارد و دیگری که روسیه است، برای دستیابی به برخی منافع تلاش می کند.

در اینجا دامنه منافع بین دو نقطه در نوسان است؛ حداقل، استفاده جزئی از قطعنامه ۹۸۶ و حداکثر، لغو کامل مجازات‌ها. تعدادی از کشورها به صورت آشکار اظهار تمایل نموده‌اند تا در چارچوبی مجاز (یعنی در زمینه مواد غذایی و دارویی و دیگر مسائل بشردوستانه... و نفت) دست به مبادلات تجاری بزنند. کشور بزرگی نیز وجود دارد که پیوسته و به صورت آشکار دم از جنگ می‌زند، اما صدام می‌داند که چه نقشی را ایفا کند. او ترکیه را برای کاستن از داغی منطقه شمال در نظر دارد. همچنین روسیه و فرانسه را برای اعمال فشار در سازمان ملل و برای تبدیل حلقه انزوای عراق از طناب مرگ، به ریسمان نجات، می‌خواهد.

فواید و محدودیت‌های قطعنامه ۹۸۶

• فواید

۱. کاستن از رنج‌های هموطنان عراقی در راستای پیدا کردن لقمه‌ای برای زندگی.
۲. امکان کسب آسودگی خاطر لازم برای اندیشیدن به رویارویی با رژیم صدام.
۳. خارج نمودن اهرم سوء استفاده از چنگ صدام. (او با ارائه گزارش‌های دروغین از مرگ و میرها، در راستای لغو کامل مجازات‌ها، تلاش می‌کند تا ترحم سازمان‌های بشردوستانه را برانگیزد.)
۴. شکست سیاسی و تاریخی صدام از طریق اجرای اصل دریافت غرامت برای خسارت‌های جنگ.
۵. رسوا نمودن رژیم صدام در نزد برادران عرب. (این رژیم ضمن نادیده گرفتن جایگاه اعراب از اموال خود در ترکیه و روسیه و فرانسه و ... بهره‌برداری به عمل می‌آورد.)
۶. کاستن از فشارهای مالی کمیته ویژه نابودکننده سلاح‌های کشتار جمعی عراق. (امیدوارم این رویه همچنان با فشارهای بیشتر علیه رژیم، تا تحقق سرنگونی آن ادامه پیدا کند و نه برای ارائه شهادت دال بر بی‌گناهی آن.)

۷. تعدادی از عراقی های ساده لوح چنین احساس می کنند که سازمان ملل در کنار آنها ایستاده است و در راستای کاستن از بار مشکلاتشان گام برمی دارد.

۸. با سپردن وظیفه نظارت بر چگونگی توزیع مواد غذایی و بشردوستانه به ناظران بین المللی، حاکمیت رژیم صدام بر مردم در بعد مواد غذایی محدود می شود.

• محدودیت ها

۱. بوق های تبلیغاتی صدام، در زمینه جلوه دادن قطعنامه ۹۸۶ به عنوان پیروزی صدام و سرآغاز لغو فراگیر مجازات ها، مهارت دارند. این کار می تواند به پیامدهای مثبت داخلی و خارجی به نفع صدام منجر شود. ولی عملیات ترور عدی [پسر بزرگ صدام] این معادله را به سرعت تغییر داد.

۲. اجرای این قطعنامه سالانه مبلغی حدود ۷۲۰ تا ۹۰۰ میلیون دلار فراهم می آورد، که تا پیش از [صدور قطعنامه] رژیم مجبور بود این مبلغ را برای وارد کردن کالاهای کوپنی صرف نماید. ولی اینک می تواند از این مبلغ برای پرداخت رشوه به مقامات برخی از کشورها و مزدورانش و همچنین اقدامات سرکوبگرانه استفاده نماید.

• نتیجه مقایسه

چنانچه این قطعنامه به صورت جداگانه در نظر گرفته شود و قاطعانه اجرا گردد، می تواند به نفع عملیات تغییر [رژیم عراق] تمام شود، و در مقایسه با سودی که رژیم از آن می برد، [سود مردمی و جهانی آن] بسیار بیشتر باشد. موضع گیری مطلوب:

۱. باید زمزمه هایی که به بهانه پایبندی رژیم صدام به تعهداتش در زمینه نابودسازی سلاح های کشتار جمعی، خواستار لغو کامل مجازات ها هستند، مردود شناخته شوند. نباید قطعنامه ۶۸۷ مربوط به آتش بس، به

عنوان ملاک و معیار پابندی رژیم در نظر گرفته شود، بلکه باید کلیه قطعه‌نامه‌های سازمان ملل و همچنین حقوق ملت عراق، اعم از مردم ساکن در شمال، مرکز و جنوب این کشور و نه فقط کردها و شیعیان، در نظر گرفته شود.

۲. باطن این مجازات‌ها عبارت است از محروم نگه داشتن صدام از دستیابی به ارز. (دستیابی او به ارز از طریق صادرات نفتی و همچنین اجرای قطعه‌نامه ۹۸۶ سبب می‌شود تا مجازات‌ها، بیهوده و مسخره به نظر برسند).

۳. ضرورت اقدام جدی برای براندازی صدام. (چنین هدفی با توجه به اقدامات منفی موجود هرگز عملی نمی‌شود. در حالی که تلاش برای ترور عدى گام بزرگی به نفع ملت عراق بود).

۴. کشورهای صاحب نفوذ خلیج [فارس] باید موضع سرسختانه‌تری از کشورهای عربی در برابر صدام را که علی‌رغم تلاش‌های مکرر وی برای ایجاد نرمش در مواضع آنها صورت گرفته، مورد توجه قرار دهند.

۵. دستیابی به یک موج تبلیغاتی نیرومند برای آشکار نمودن حقایق و آگاه‌سازی ملت عراق در زمینه دروغین بودن ادعاهای صدام.

۶. کشورهای عربی باید به کمک معارضین عراقی بشتابند، وگرنه معارضین تدریجاً جذب طرف‌های دیگر خواهند شد.

پایان کتاب

در اینجا لازم است کتاب را با یک گفتار موجز به پایان ببریم. ما موافق آبادسازی عراق عزیز و نیرومند هستیم. عراق عربیت، عراق دموکراتیک، عراق عدالت و آزادی. ما از حقوق خود در زمینه گشودن جاده زندگی و پیشرفت دست نخواهیم کشید. ما موافق تلاش‌هایی هستیم که برای بازگرداندن حقوق به افراد صاحب حق و تثبیت حاکمیت دولت و قانون صورت می‌گیرد، ولی مخالف قوانین خودکامانه و جنایتکارانه بی‌پایه و اساس هستیم. ما مخالف سلطه و استبدادیم. ما خواستار آن هستیم که برای حفظ امنیت و صلح و پاسداری از قلمرو و نوامیس، نیروهای مسلح نیرومند داشته باشیم. از همین رو ما مخالف توهین صدام ستمگر به ارتش و مخالف ریسک و محاسبات اشتباه و رؤیاهای رهبری [او] هستیم.

در پایان، باید همه سخن به ملت بازگردد. ما باید آزاد زندگی کنیم، همچنان که آزاد متولد شده‌ایم. لازم است پرتوهای خورشید، طاغوتیان را بسوزاند، تا آنگاه نور آزادی و صلح و پیشرفت جابه‌جای «دشت رافدین» را نورافشان نماید. دشمن ما صدام است. ما باید عقل خود را به کار اندازیم. ما باید هر آن کس را که در راستای براندازی صدام و تحقق عراقی دموکراتیک و یکپارچه گام برمی‌دارد، با آغوش باز بپذیریم. ما نباید در برابر نزدیک‌ترین افراد به صدام (بدون استثناء) چنانچه برای براندازی او و نجات عراق و گام برداشتن به سوی آزادی، دست به اقدام جدی بزنند، رفتار تشنج‌آمیزی را در پیش گیریم. در اینجا نباید تشکر از کشور برادر «سوریه» را فراموش کنیم. این کشور در دشوارترین شرایط و اوضاع، در تحقق امنیت و آسودگی و اقامت ما در آنجا و همکاری‌اش با ما و به طور کلی ایستادگی مستمر در کنار ملت عراق و در برابر طغیان و خودکامگی، کمک نموده است و خدا یاری دهنده است.

ضمیمه

نکاتی چند درباره کتاب «ویرانی دروازه شرقی»

محمد درودیان

جدایی شخصیت‌های مؤثر و تصمیم‌گیرنده از نظام‌های سیاسی اعم از انقلابی یا دیکتاتوری و تبدیل آنها به چهره‌های مخالف و اقدام به سازماندهی و رهبری مخالفان و طرح ادعای براندازی و جانشینی، نه تنها یک امر استثنایی نیست، بلکه بسیار طبیعی و رایج است. این‌گونه شخصیت‌ها با مصاحبه و انتشار کتاب، دیدگاه‌ها، دلایل جدایی و برنامه‌های آینده خود را با هدف برقراری ارتباط با درون سیستم و کسب حمایت لازم از درون و بیرون، توضیح می‌دهند. به همین دلیل آثار آنها همواره و در زمینه‌های مختلف مورد توجه و بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

کتاب «ویرانی دروازه شرقی» را سرلشکر ستاد وفیق السامرای نوشته است. سوابق و مسئولیت نویسنده و اطلاعات و دیدگاه‌های مندرج در کتاب سبب شده است این اثر به عنوان یکی از منابع درباره جنگ ایران و عراق از اهمیت خاص برخوردار شود.

سیستم بسته رژیم عراق و تداوم حکومت صدام، انتشار اخبار مربوط به تصمیم‌گیری استراتژیک و دیدگاه رهبری و کادر حزب بعث و نظامیان عراق را بسیار محدود و تا اندازه‌ای غیرممکن ساخته است. همین امر دامنه شایعات و گمانه‌زنی را گسترش داده است. برپایه این ملاحظه کلی، برای محققان و تصمیم‌گیرندگان و قشرهای مختلف مردم، به خصوص دانشگاهیان و دانش‌پژوهان ملت ایران، انتشار کتاب وفیق السامرای با آنکه دیدگاه‌های نویسنده بعضاً با اغراض و اهداف سیاسی و شخصی ضد جمهوری اسلامی ایران همراه می‌باشد، با اهمیت و قابل بهره‌برداری است. مسلماً در صورت

حذف صدام و فروپاشی رژیم عراق و یا تداوم جدایی شخصیت‌های سیاسی، نظامی، اطلاعات دیگری به دست خواهد آمد و امکان مقایسه و ارزشیابی این گونه اطلاعات بیشتر خواهد شد. با این توضیح می‌توان به معرفی و نقد اجمالی کتاب پرداخت.

بررسی انگیزه و مقاصد نویسنده از انتشار این کتاب، مهم‌ترین موضوع و سؤالی است که در بررسی کتاب مورد توجه قرار گرفته است. استنباط صحیح در این زمینه، می‌تواند دیدگاه‌های نویسنده را در مسائل مختلف و میزان صحت اطلاعات مندرج در کتاب را واضح و مشخص نماید. در این زمینه «مقدمه» و «زندگی‌نامه نویسنده» مهم‌ترین بخش کتاب است. گرچه لابلای متن کتاب نیز مسائلی وجود دارد که برای این بررسی مفید است.

در مقدمه کتاب، وفیق السامرای ضمن اشاره به اهمیت استراتژیک ویژه عراق و قرار گرفتن آن در بخش شمال حوضچه‌های بزرگ نفتی و در یکی از نقاط تنش‌خیز جریان‌های تندرو دینی، به نقد دوره زندگی سیاسی صدام پرداخته است. وی رژیم صدام را «دیکتاتور و جنایتکار» می‌نامد که قدرت را از طریق میلیاردها دلار نفتی، با سوء استفاده از شرایط بین‌المللی تأمین نموده تا عراق را وارد جنگ‌های بیهوده‌ای کند که صرفاً برای تحقق رؤیاهای دیوانه‌وار و رهبری کسی بود که مشروعیت قانونی نداشت. از نگاه نویسنده، دوره صدام یکی از «تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ عراق» قلمداد می‌شود. زیرا «منابع اقتصادی عراق نابود شد» و «۶۰ درصد عایدات نفتی آن به هدر رفت» و «یک میلیون نفر قربانی شدند» و «یکپارچگی ملت عراق و همبستگی آنها» مورد تعرض صدام قرار گرفت.

نویسنده ضمن محکوم کردن «جنگ» با تأکید بر ریشه‌های آن به عنوان «خودکامگی، دیکتاتوری، سلطه‌جویی و سرکوب و استبداد» نتیجه می‌گیرد: «بی‌اهمیتی نسبت به نظریات ملت عراق و عدم مشروعیت رژیم صدام، ننگی است که تنها از طریق «براندازی خونین این طاغوت جنایتکار» زدوده می‌شود.

اما نویسنده چگونه به این نتیجه می‌رسد و چه پیش‌فرض‌هایی را مبنای نظر خود قرار می‌دهد؟ تمام اهتمام نویسنده در طول کتاب، پرورش و تنظیم و تدوین فرضیه‌هایی است تا خواننده را مجاب به سرنگونی صدام سازد.

وفیق السامرای پس از بررسی ماهیت رژیم صدام به موقعیت سیاسی عراق و همسایگان آن پرداخته است. بدین شکل که عراق را در محور قرار داده و پنج دایره در اطراف عراق را مورد بررسی قرار داده است. در دایره اول کردها در شمال و تقسیم‌بندی متعادل مذهبی مورد بحث قرار گرفته است. از نظر نویسنده فصل مشترک کردها با مرکز، «دین با تمام انشعاباتش» می‌باشد و علت توجه حکومت به کردها «سکونت ملت‌های کُرد» در همسایگی آنها است. در این میان تمایل کردها برای «تشکیل یک دولت کُردی» به عنوان یک واقعیت و یک چالش جدی در برابر رژیم عراق مورد پذیرش قرار گرفته است. حال آنکه گوش شنوایی برای شنیدن دیدگاه آنها در مرکز وجود ندارد. نویسنده ضمن ابراز همدردی و هماهنگی با خواسته‌های اکراد، تحقق آنها را در شرایط موجود محال و مشروط به «تحقق دموکراسی و توسعه اقتصادی واقعی» می‌داند.

در این مقدمه در مورد تقسیم‌بندی مذهبی آمده است که در شمال اکثریت مذهبی با اهل تسنن است که نیمی از آنها کُرد و نیمه دیگر، ناسیونالیست عرب و سنی و بدون احساس همدردی نسبت به یکدیگر می‌باشند. منطقه میانی آمیخته‌ای از شیعه و سنی و در جنوب اکثریت با اهل تشیع است. نویسنده وجه مشترک تمام گرایش‌های مذهبی، اعم از اکراد سنی، سنی‌های ناسیونالیست و شیعیان را «تفرق از خودکامگی قدرت» و «دشمنی با دیکتاتوری» ذکر می‌کند و می‌نویسد: «این رژیم بدترین رژیم در طول تاریخ است، پس باید برود».

وفیق السامرای زمینه‌های تحقق دموکراسی را «ثروت هنگفت»، «گوناگونی نژادی و مذهبی»، «زمینه‌های سیاسی» و «تاریخ و میراث فرهنگی» ذکر می‌کند. برپایه دیدگاه‌های نویسنده، ماهیت رژیم کنونی هیچ‌گونه تناسبی با ضرورت‌های مذهبی و قومی در عراق ندارد. در بررسی دایره دوم «کشورهای همسایه» و

سیاست متضاد عراق با این همسایگان، یادآوری و نتیجه‌گیری شده است که تداوم حاکمیت صدام، دامنه تضاد و بی‌ثباتی را گسترش خواهد داد. مناسبات ایران و عراق به دلیل استقرار تنها حکومت شیعه جهان در ایران، واقع در مرزهای شرقی عراق، بدین شکل ترسیم شده است که «بین این کشور (ایران) و صدام دریایی از خون قرار گرفته» و ادعای متقابل هنوز پایان نیافته و نادیده گرفتن آن خطرآفرین است. مناسبات عراق و ترکیه در شمال این کشور براساس آب ترسیم و با توجه به فقدان نفت در ترکیه نوشته شده است: شعار ترک‌ها این است که «آب را بگیرید و نفت بدهید».

از نظر نویسنده در دایره سوم «جهان عرب» قرار دارد که سیاست‌های صدام و پیامدهای منفی آن، زمینه همکاری‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی را با این کشورها از میان برده است. در دایره چهارم «کشورهای اسلامی» قرار گرفته است. نویسنده معتقد است زمینه همکاری با عراق وجود دارد، لیکن به مصادیق آن اشاره نمی‌کند. در دایره پنجم «جهان» قرار دارد که صدام به دلیل ورود به ستیزه‌جویی‌های آشکار و حساب‌نشده، متحمل شکست‌های سنگینی شده است و برقراری روابط صنعتی و علمی مشترک رنگ باخته است.

نویسنده بر پایه تصویری که از مناسبات خارجی عراق ترسیم می‌کند سرانجام بر این نتیجه پافشاری می‌کند که «صدام در انزوا» قرار دارد. عدم ارسال پیام برای ترور فرزند صدام از نظر نویسنده، از مهم‌ترین دلایل انزوای صدام است.

در بررسی وضعیت داخلی عراق و بی‌کفایتی صدام در بهره‌گیری از منابع داخلی برای توسعه اقتصادی و رفاه عمومی، نویسنده به درآمد روزانه ۱۰۰ میلیون دلاری عراق در گذشته اشاره می‌کند و می‌نویسد: به رغم حاکمیت ۲۵ ساله صدام هنوز هیچ‌گونه پیشرفتی در عراق، در بخش‌های صنعتی، بهداشتی و کشاورزی حاصل نشده است و توزیع ثروت نیز با تبعیض همراه بوده است. چنان که بغداد و تکریت با موصل و سایر شهرها قابل مقایسه نیست. عراق

هم‌اکنون بر اثر دو جنگ، درآمد‌های نفتی ۲۰ سال آینده را هم از دست داده و با ۱۰۰ میلیارد بدهی و نیز، غرامت ۲۰۰ میلیارد دلاری به کویت، اعتماد دیگران را هم از دست داده است. در نتیجه «تداوم موجودیت صدام، محاصره ملت عراق را طولانی خواهد کرد.» به زعم نویسندگان مهم‌ترین نشانه‌های ضعف عراق «تجربیات ناکام گذشته»، خانواده پاره پاره، روند دور شدن از حزب بعث و افزایش دشمنان عراق است. سامرای بر این باور است که «هرکس تلاش کند با وجود صدام به رنج ملت عراق پایان دهد در اشتباه است». وی بازگشت حسین کامل و عدم افشای اسرار صدام را از اشتباهات او و به دلیل امید به بازگشت ذکر می‌کند. بیان این موضوع شاید یکی از دلایل نویسنده برای انتشار کتاب می‌باشد، زیرا نویسنده «راه بدون بازگشت» را انتخاب کرده است.

سامرای با اشاره به سرنوشت صدام و اعتماد بیهوده به «وعده صدام به عفو» و بیزاری حزب بعث و نیروهای مسلح و حتی اهالی تکریت از صدام و کارهایش، در واقع تلاش می‌کند صدام را از حزب بعث و نیروهای مسلح و ملت عراق جدا کند. این نقطه امیدواری و توجیه نویسنده برای ادامه کار سیاسی پس از استقرار در لندن با پناهندگی سیاسی و سپس بازگشت موفقیت‌آمیز به عراق پس از صدام می‌باشد. نویسنده تنها تعداد اندکی را در جنایات صدام سهیم دانسته و می‌نویسد: «عاقلاً نه است که شخص صدام و این تعداد اندک را از دیگران جدا کنیم.»

اگر مقدمه نوشته شده نویسنده در سال ۱۹۹۷ میلادی را یک «بیانیه سیاسی» برای تشریح مواضع و نظریات سامرای برای «فعالیت‌های سیاسی» علیه صدام بدانیم، محتویات زندگی‌نامه نویسنده در واقع کسب مشروعیت برای انجام این فعالیت است. سامرای در این بخش خود را یک «روستایی‌زاده اصیل با ریشه‌های اصالت عربی» متولد «روستای القلعه» و از «اهالی تسنن در سامرا» که محل دفن امام هادی^(ع) است و همراه با تمایلات سوسیالیستی در خانه‌ای که سایر برادرانش بعثی بودند، معرفی می‌کند.

تفکر جدید سیاسی سامرای با تبیین علت مصیبت‌های عراق تا اندازه‌ای روشن می‌شود. وی با ترجیح پادشاهان بر صدام و مصیبت مردم عراق در فقدان پادشاه می‌نویسد: «مصیبت‌های ۳۸ سال گذشته که دامنگیر مردم عراق شده است، حاصل مثله کردن اجساد خانواده پادشاهی است.» به نظر می‌رسد این موضع‌گیری در واقع نوعی مخالف بودن با روند تحولات عراق پس از سقوط خاندان پادشاهی است که از سوی انگلیسی‌ها طرح‌ریزی و محقق شده بود. بنابراین سامرای به تناسب موقعیت جدید به عنوان پناهنده سیاسی در لندن، تاریخ چند دهه اخیر عراق را ارزیابی و دامنه مخالفت خود با شخص صدام را توسعه و انتخاب انگلیسی‌ها در عراق را مورد تأکید قرار می‌دهد.

نویسنده در ترسیم تحولات پس از کودتای عبدالکریم قاسم به وجود گرایش‌های دوگانه در زمان قاسم، شامل کمونیستی و ناسیونالیست عربی (ناصری و بعثی) اشاره کرده و نگرش خود را «آمیخته‌ای از همبستگی با ناسیونالیست عربی و حزب بعث و گرایش ناصری» ذکر می‌کند. مشخص نیست پس از نفی تاریخ جدید عراق در سطور قبل، چگونه و به چه دلیل نویسنده در روند تحولات عراق پس از قاسم، دیدگاه خود را با چنین ترکیبی به تصویر می‌کشد. در واقع اگر تاریخ جدید عراق - پس از حذف پادشاهی - منشأ مصیبت‌ها ارزیابی می‌شود، پس نویسنده چگونه به این موضوع مباهات می‌کند که چنین تفکری داشته است؟ توضیحات بعدی نویسنده شاید بخشی از اغراض او را روشن ساخته و تناقض موجود را برطرف می‌سازد.

سامرای به مباران کاخ عبدالسلام عارف و اختلاف در صفوف حزب بعث اشاره می‌کند و سپس توضیح می‌دهد، چگونه در سن ۱۶ سالگی در برابر رژیم جدید سلاح به دست گرفته و برادرانش روانه زندان می‌شوند. در اینجا تشکیل پرونده مبارزاتی برای نویسنده و خانواده‌اش، در واقع هدف اصلی از بیان این مسائل می‌باشد. سامرای برابر این توضیح، پس از تلاش‌های بسیار وارد دانشکده نظامی شده و با درجه ستوانی فارغ‌التحصیل می‌شود. در این زمان وی به ناصری‌ها

تمایل داشته و شاهد دو گرایش در میان بعثی‌ها (البکر و صدام) بوده است. علت علاقه و احترام بعثی‌ها به نویسنده، توانمندی‌های نظامی‌اش ذکر شده، ولی این بدان معنا نبوده است که مانع از «ستیزه‌جویی سامرایی با اخلاق و اقدامات زشت برخی از بعثی‌ها» شود!

نویسنده در ادامه توضیحات، پس از ترسیم خود به عنوان «یک چهره نظامی در حزب بعث با برخورداری از موضع انتقادی» اظهار می‌کند که به دلیل برخی نافرمانی‌ها مورد خشم و غضب واقع شده است. اما به رغم ذکر این موضوع، توضیح نمی‌دهد که چگونه به «مدیریت استخبارات نظامی» انتقال یافت و از آنجا به سرویس‌های اطلاعاتی منطقه جنوب در بصره مأمور شد؟ به عبارت دیگر درحالی که بستر اصلی تلاش و پیشرفت و فیک سامرایی با ورود به دانشکده نظامی و عضویت در حزب بعث و در سرویس اطلاعاتی به عنوان مهم‌ترین ارکان امنیتی رژیم صدام بوده است، مشخص نیست چگونه «مورد خشم و غضب» قرار داشته است، ضمن اینکه همواره نیز در مسیر پیشرفت قرار داشته است! چنان که در شرایطی که هرگونه جابه‌جایی و انتقال متوقف شده بود، نامبرده به قرارگاه اداره استخبارات در وزارت دفاع فراخوانده و مسئولیت بخش ایران به وی واگذار می‌شود! حتی در شرایطی که برای اعزام به امریکا، افراد مورد بررسی قرار می‌گیرند، سرانجام از میان دو نفر برای اعزام جهت یک دوره آموزشی، و فیک سامرایی انتخاب می‌شود.

در حالی که تمامی این توضیحات، بیانگر سرسپردگی سامرایی به رژیم عراق و اعتماد متقابل به وی و در نتیجه ارتقاء در جامعه اطلاعاتی عراق می‌باشد، نویسنده سعی دارد تمامی این مسائل را تنها با تأکید بر «توانمندی خود» توجیه نماید. او در متن کتاب به موضوعی اشاره می‌کند که جالب توجه است و می‌نویسد که در سال ۱۹۸۵ به بغداد احضار و زندانی می‌شود و برابر حکم دادگاه انقلاب عراق به ۱۰ سال زندان محکوم می‌شود. ولی به دستور صدام فوراً آزاد می‌شود. وی بعدها علت تنفر از رژیم عراق و شخص صدام را

همین دستگیری ذکر کرده است، در مورد علت اعتماد صدام و دستور وی برای آزادی فوری او توضیح نمی‌دهد.

سامرایی در جای دیگری سرویس‌های رژیم را در پاپوش درست کردن علیه خودش مقصر و علت آن را نوعی حسادت ذکر می‌کند. لذا پس از مشخص شدن ماهیت این موضوع با دستور صدام به بغداد بازگشته و با ارتقای شغلی، مسئولیت «مدیریت امور ایران» در اطلاعات کل نظامی به وی واگذار می‌شود. نویسنده تلویحاً «نیاز حزب بعث و منافع کشور» را عامل ادامه خدمت خود دانسته و بر نقش مثبتی که در نظام اطلاعاتی عراق در روند جنگ داشته است تأکید می‌نماید. چنان که همین امر موجب دریافت مدال رافدین از صدام پس از پیش‌بینی عملیات کربلای ۴، همراه با دریافت خودرو مرسدس بنز ۲۶۰ مدل ۱۹۸۶ و ارتقاء شعبه به سطح «معاونت اطلاعات ایران» شد. این موقعیت در شرایطی برای نویسنده پس از عملیات کربلای ۴ حاصل شد که پیش از این، غافلگیری عراق در عملیات فاو را حاصل عدم حضور خود دانسته است! حال آنکه واقعیت بیانگر چیز دیگری است.

وفیق سامرایی در مرحله همکاری اطلاعاتی عراق و آمریکا به عنوان نماینده عراق به امریکایی‌ها معرفی و وصل می‌شود و گاهی اوقات میان آنها هفته‌ای دو بار تماس برقرار می‌شود. در این روند، کمک اطلاعاتی آمریکا به عراق که به وسیله سامرایی انجام شده است موجب درخشش وی در نظام اطلاعاتی عراق و در نتیجه ارتقای موقعیت شغلی نویسنده می‌شود. به عبارت دیگر، سامرایی با هدایت اطلاعاتی امریکایی‌ها به هنگام عملیات کربلای ۴ موفق به کشف عملیات شد و همین امر موجب تشویق و ارتقای شغلی وی را فراهم کرد و بعدها تداوم این ارتباط، در واقع عامل و زمینه اصلی برای جدا شدن وفیق سامرایی از رژیم عراق می‌باشد.

«ویرانی دروازه‌های شرقی» عنوان کتابی است که پس از یک «مقدمه» و «زندگی‌نامه نویسنده» در پنج فصل یا بخش جداگانه تنظیم شده است: «جنگ عراق با ایران»، «بعد از جنگ با ایران تا جنگ با کویت»، «اشغال کویت و جنگ عراق و متحدین»، «صدام و امنیت او در عراق» و «حرکت‌های مردمی و مخالفان علیه صدام». تکیه اصلی نویسنده در این کتاب با توجه به حجم کتاب، روی بررسی و تحلیل دو جنگ عراق با ایران و کویت متمرکز شده است.

نویسنده کتاب در فصل اول برای توضیح «جنگ با ایران» نقطه آغاز بررسی خود را به موازات پیوستن به قرارگاه اداره اطلاعات نظامی، وقوع جریان انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی^(ره) قرار داده است. وی با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «برای من آشکار گردید آنچه در ایران جریان دارد به نحوی بر منطقه و عراق تأثیر خواهد گذاشت و عراق می‌تواند نقش مؤثری در این قضایا ایفا نماید». وی اضافه می‌کند که «رهبران عراق مایل نبودند پیامدهای امنیتی ناشی از تداوم و هدایت انقلاب علیه شاه توسط امام خمینی^(ره) را تحمل کنند». این توضیح نویسنده از این جهت حائز اهمیت است که می‌تواند مهم‌ترین دلیل نگرانی و در عین حال فرصت‌طلبی این کشور و همسویی عراق با غرب و متقابلاً حمایت غرب از عراق به هنگام تجاوز به ایران را توضیح دهد. نویسنده در مبحث «چرایی جنگ» با اشاره به همین موضوع می‌نویسد: «رژیم بغداد چنین احساس می‌کرد که با سرنگونی رژیم دیکتاتوری در ایران، رژیم دیکتاتوری ظالم‌تر و جنایتکار عراق نیز سرنگون خواهد شد و یا مناطق جنوبی عراق تحت تأثیر شدید رویدادهای ایران قرار خواهد گرفت». عراق برای غلبه بر این بحران استراتژی «هدایت بحران به داخل ایران» را انتخاب کرد. ضمن اینکه این، یک فرصت طلایی برای رهایی از معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بود.

با اینکه نویسنده تحلیل خود را از علت آغاز جنگ با ایران، با تأکید بر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آشکار می‌سازد، ولی در توضیح آغاز عملی

جنگ به صورت حیرت‌آوری همسو با تبلیغات رژیم عراق، با اشاره به سقوط اولین جنگنده ایرانی و اسیر شدن خلبان آن، تلویحاً ایران را با این اقدام، آغازگر جنگ معرفی می‌کند. او در موضوع «ورود به جنگ» در تداوم همین روش و همسو با رژیم عراق، دلایل آماده‌سازی عراق در شهریور سال ۱۳۵۹ را عدم انجام تعهدات ایران در مورد عقب‌نشینی از برخی مناطق، برابر قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر ذکر می‌کند. تناقض نویسنده در این زمینه آنجا آشکار می‌شود که در مورد طرح‌های نظامی عراق به عنوان آمادگی این کشور برای تجاوز به ایران تصریح می‌کند: «طرح‌های لازم با تمام جزئیات از یک سال جلوتر تهیه شده بود و به صورت مستمر مرور می‌شد.»

وفیق سامرایی «مرحله اول جنگ» را با تشریح تهاجم زمینی عراق آغاز می‌کند. در این بخش که به صورت ناقص و پراکنده نگارش شده است، ویژگی‌های این مرحله تا اشغال خرمشهر را با تأکید بر «دفاع شدید ایران از شهرهای دزفول، اهواز و آبادان»، «ناکامی نیروی هوایی عراق»، «گسترش وسیع تشکیلات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای بسیج»، «انجام عملیات چریکی» و «استفاده ماهرانه از توپخانه» توضیح می‌دهد.

«مرحله دوم جنگ» از نظر نویسنده از آغاز سال ۱۹۸۱ تا شروع سال ۱۹۸۲ (زمستان ۱۳۵۹ - زمستان ۱۳۶۰) می‌باشد. در این مرحله اجرای عملیات محدود و دستاوردهای آن مورد اشاره قرار گرفته است، بدون اینکه به تحولات سیاسی در داخل ایران و تأثیرات آن بر روند جنگ و همچنین ناکامی بنی‌صدر و نیروهای کلاسیک برای آزادسازی مناطق اشغالی اشاره نماید. «مرحله سوم جنگ» در واقع مرحله آزادسازی مناطق اشغالی، از عملیات طریق‌القدس در آذر سال ۱۳۶۰ تا فتح خرمشهر در خرداد سال ۱۳۶۱ می‌باشد. نحوه بررسی این مرحله از جنگ به عنوان یکی از برجسته‌ترین مقاطع جنگ با تأثیرات و پیامدهای سیاسی - نظامی که منجر به اضمحلال و هزیمت نیروهای عراقی شد، کاملاً این موضوع را آشکار می‌سازد که نویسنده در بسیاری از موارد فاقد

اطلاعات و تحلیل صحیح نسبت به روند تحولات صحنه نظامی جنگ می‌باشد. در این بررسی، عملیات طریق‌القدس به عنوان اولین پیروزی نظامی بزرگ ایران که در آن نیروهای خودی به مرزهای بین‌المللی رسیدند و بین نیروهای ارتش متجاوز عراق در منطقه جنوب شکاف حاصل شد، مورد توجه قرار نگرفته است. عملیات فتح‌المبین نیز به صورت مختصر مورد اشاره قرار گرفته و درس‌های حاصل از آن ذکر شده است. نویسنده بررسی عملیات بیت‌المقدس را با اشاره به عملیات عبور از رودخانه کارون و سرپل‌گیری شروع و بدون اشاره به فرار نیروهای عراقی از مواضع اشغالی به بررسی عملیات رمضان پرداخته است. نویسنده در اینجا بدون ارائه یک تحلیل صحیح نسبت به فعل و انفعالات نظامی و تأثیرات پیروزی‌های نظامی ایران در تضعیف موقعیت سیاسی صدام و بی‌آنکه به ضعف‌های عمده ارتش عراق پردازد، عملیات رمضان و عملیات‌های بعدی را مورد بررسی قرار داده است. این‌گونه بررسی‌ها آشکارترین دلیل عدم تسلط نویسنده بر روند تحولات و رخدادهای نظامی و عدم حضور در سطوح تصمیم‌گیری استراتژیک می‌باشد.

نویسنده بیشترین حجم گزارش‌های نظامی را به عملیات فاو اختصاص داده و این عملیات را به منزله «بی‌کفایتی» و به مثابه «سیلی به صدام» ارزیابی کرده است. سامرایی با تأکید بر «هنر طرح‌ریزی و قدرت عملیاتی نیروهای سپاه» در این عملیات، به «قدرت آتش توپخانه» و آثار نامطلوب روحی و ویرانگر آن بر نیروهای عراقی اعتراف کرده است. دو عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵ با وجود اهمیت آن به نحو بسیار مختصری مورد اشاره قرار گرفته است.

در مجموع گزارش عملیاتی سامرایی از روند تحولات جنگ از آغاز تهاجم زمینی عراق تا سقوط فاو، به مدت ۹۱ ماه در ۵۵ صفحه تنظیم شده است. مطالب این بخش با توجه به حجم صفحات، فاقد ویژگی بررسی‌های استراتژیک می‌باشد. زیرا نویسنده در چنین سطحی حضور نداشته است و بنابراین از یک بررسی دقیق اطلاعاتی همراه با تحلیل عملیاتی برخوردار نیست.

نویسنده در ارائه گزارش خود تحولات نظامی از سقوط فاو تا عملیات مرصاد، به مدت چهار ماه را در ۳۳ صفحه تنظیم کرده است. این بخش از گزارش در مقایسه با مطالب پیشین، به لحاظ اطلاعات تا اندازه‌ای قابل توجه است. به ویژه آنچه در مورد عملیات مرصاد بیان شده است.

در عین حال سامرایی در این فصل تنها در یک سطر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران اشاره می‌کند؛ بدون آنکه آثار و پیامدهای این حادثه مهم را در تغییر مسیر رویدادهای جنگ و حتی تجاوز عراق در منطقه جنوب و منافقین در منطقه غرب، مورد اشاره قرار دهد.

در بررسی علت وقوع چنین تحولی در روند جنگ، وفیق سامرایی تغییر برنامه نظامی عراق از «دفاع ساکن به حمله» را مورد توجه قرار داده است. وی علت تصمیم‌گیری جدید عراق را «اطمینان فرماندهی نسبت به اطلاعات» دانسته که توسط وی هدایت می‌شده است. وی حتی ادعا می‌کند «مأموریت آماده‌سازی و پیگیری اجرای عملیات فریب نظامی و همچنین آماده‌سازی نیرو به منظور اجرای عملیات آزادسازی فاو» به وی واگذار شده بود. سامرایی در مورد درس‌های این نبرد چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «از دست دادن قدرت ابتکار عمل توسط عراق در طول هفت سال جنگ، عامل اصلی به درازا کشیدن مدت جنگ بود.» وی در مورد تأثیرات نامطلوب «عملیات دفاع ساکن در یک جبهه گسترده» بر «گسترش سازمان رزم عراق به استعداد ۱۳۰ تیپ منظم» و «تلف شدن بخش قابل توجهی از نیروهای ذخیره شده انسانی و اقتصادی» تأکید می‌کند. سامرایی در ادامه همین بررسی‌ها برجسته‌ترین درس نظامی عملیات بازپس‌گیری فاو را «فروپاشی مواضع ایران، نه تنها در منطقه شلمچه و دربندیخان بلکه در کلیه مناطق عملیاتی» دانسته است.

بخش‌های پایانی این فصل از کتاب به چند موضوع از جمله «کمک‌های خارجی و کمک‌های اطلاعاتی» به عراق اختصاص یافته است. به نظر می‌رسد نویسنده با تنظیم این مباحث در نظر داشته است ضمن نمایاندن بی‌کفایتی صدام

و کم‌رنگ کردن نقش وی، سایر عوامل را برجسته نماید. چنان که تصریح می‌کند: «اگر کمک‌های خارجی نبود رژیم صدام حسین در سال ۱۹۸۲ (پس از فتح خرمشهر) با شکست‌های فراگیر سرنگون می‌شد.» وی تحت عنوان کمک‌های خارجی، به کمک ۴۵ میلیارد دلاری کشورهای خلیج فارس، تجهیزات ارسالی از سوی فرانسه و روسیه، شامل هواپیما و موشک اشاره می‌کند. وی حتی پیشنهاد رئیس‌جمهور وقت فرانسه ژیسکاردستن را افشا می‌کند که فرستاده ویژه‌ای را به عراق فرستاده و در ملاقات با عدنان خیرالله وزیر دفاع وقت عراق اطلاع می‌دهد، فرانسه به صورت جدی در زمینه‌های اعطای یک بمب اتمی به عراق آمادگی دارد. «می‌توان با پرتاب بمب، ایران را مجبور به توقف جنگ کرد.»

سامرایی در اشاره به کمک‌های اطلاعاتی امریکا، گرچه به طور دقیق تمام ابعاد و جوانب آن را آشکار نمی‌کند، ولی به عکس‌های ماهواره‌ای اشاره می‌کند که با استفاده از آنها حتی کیسه‌های سیمان روی کامیون قابل شمارش بود و چهره افرادی که در پادگان در حال رژه بودند قابل تشخیص بود! اطلاعات امریکایی‌ها شامل جابه‌جایی، محل استقرار توپ، قایق در هور، قرارگاه‌ها، محل ذخیره ساختن پل‌ها و حتی نتایج حملات هوایی و موشکی که با موافقت امریکا صورت می‌گیرد، است. علاوه بر امریکا سرویس اطلاعاتی بسیاری از کشورها شامل یوگسلاوی، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، اردن، مصر، کشورهای خلیج فارس، ترکیه، هند و پاکستان راجع به ایران اطلاعات در اختیار عراق قرار می‌دادند.

سامرایی در مبحث «عوامل پیروزی» به مسئله‌ای اشاره می‌کند که حائز اهمیت است. وی می‌نویسد: «شکست ما در تحقق اهداف جنگ، فقط و فقط به شخص صدام بازمی‌گردد.» از این عبارت می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده ضمن تعرض به صدام، به نوعی اهداف عراق از جنگ علیه ایران را تأیید می‌کند.

بررسی موازنه استراتژیک بین ایران و عراق آخرین بحث از این فصل کتاب است که برابر قواره بررسی برآورد اطلاعات استراتژیک انجام گرفته است. سامرایی در خصوص «اختلال استراتژیک»، «اشتباه محاسبات در سطح عالی» را به عنوان مهم‌ترین نقطه ضعف استراتژیک مورد اشاره قرار داده و به طرح سؤالاتی می‌پردازد که بسیار حائز اهمیت است و در اینجا دو مورد از آن بیان می‌شود:

«آیا (عراق) در این جنگ توانست حتی یکی از اهداف استراتژیک خود را محقق سازد؟»

«آیا مأموریت مقابله با ایران یک مأموریت صحیح و درست برای عراق بود؟»

فصل دوم کتاب، شامل بررسی تحولات حد فاصل اتمام جنگ عراق با ایران تا آغاز تجاوز عراق به کویت، تحت عنوان «بعد از جنگ با ایران تا جنگ کویت» تنظیم شده است. هدف نویسنده از طرح مباحث این فصل از کتاب توضیح و تحلیل زمینه‌های جنگ دوم عراق و تجاوز این کشور به کویت است با فرض تلاش صدام برای تبدیل شدن به «قهرمان جهان عرب» نویسنده ضمن ترسیم نقش و چهره عبدالناصر در جهان عرب و احساسات مردم عراق نسبت به وی، شخصیت صدام و میزان محبوبیت وی را به نقد می‌کشد. نویسنده احساس حسادت صدام نسبت به ناصر و تلاش برای تخریب شخصیت ناصر و کم‌رنگ کردن نقش مصر در جهان عرب را توضیح می‌دهد و سپس می‌نویسد: «هنگامی که رئیس‌جمهور مصر انور سادات در سال ۱۹۷۷ به اسرائیل مسافرت نمود، صدام گمشده خود را پیدا کرد و برای منزوی کردن نقش مصر در رهبری اعراب تلاش فراوانی کرد.» سامرایی به آغاز روابط مصر با عراق در دوران جنگ عراق با ایران به بهانه تخلیه اطلاعات خلبان ایرانی که به مصر متواری شده بود، اشاره می‌کند و گسترش این مناسبات را که با «مبادله وابسته نظامی، برقراری دوره آموزشی و بهره‌برداری از تجربه نظامی مصر» همراه بود، توضیح می‌دهد. سپس به مسئله‌ای که حتی به نوعی تنش میان عراق و مصر منجر شد

اشاره می‌کند که از نقطه نظر نظامی بسیار حائز اهمیت است. وی می‌نویسد: «تجربه‌ای که ما در فعالیت‌های اطلاعاتی در اختیار داشتیم، هیچ کشور دیگری نداشت. اگر ما تحت تأثیر روش‌های نظامی اسرائیل به ارزیابی اهداف و انگیزه ایرانی‌ها می‌پرداختیم، مرتکب یک اشتباه فاحش می‌شدیم، چرا که نیازها در هر موضوعی به صورت ریشه‌ای با یکدیگر تفاوت دارند.» وی ریشه این اختلاف را نه در بی‌کفایتی آنها بلکه در ضعف اطلاعاتی‌شان ذکر می‌کند.

سامرایی در توضیح «ساختار حکومتی در عراق» بدون تحلیل و ارزیابی عمیق از مناسبات درون ساختاری، بیشتر از رژیم عراق یک «چهره ترور و وحشت» ترسیم و در همین روند مجدداً مشکلات خودش را و قرار گرفتن در مظان اتهام ذکر می‌کند. بر خلاف گفته‌های سامرایی در مورد دیگران که به محض اتهام دستگیر و اعدام می‌شدند، ظاهراً هیچ‌گونه حادثه‌ای برای وی ایجاد نمی‌شود.

مبحث وضعیت نظامی و تسلیحاتی عراق و علت عدم کاهش نیروهای مسلح و همچنین تولید جنگ‌افزار شیمیایی VX در سال ۱۹۸۸ برای توضیح انگیزه پنهان صدام جهت تجاوز به کویت تنظیم شده است. موضوع قابل توجه در این بحث که پیش از این افشا شده بود، امکان تولید بمب اتمی توسط عراق بود: «فقط یک سال و یا کمی بیشتر برای تولید اولین بمب اتمی عراق وقت می‌خواستیم.»

سامرایی در توضیح اهداف عراق پس از اتمام جنگ با ایران به «افزایش و تحکیم سلطه رژیم در داخل»، «کنترل بیشتر نیروهای مسلح»، «اجرای پروژه‌های صنایع نظامی» و «تحویل نفوذ و سلطه بر منطقه» اشاره کرده و می‌نویسد، عراق برای تأمین این اهداف نیاز به پول داشت و از دو طریق «افزایش قیمت نفت» و یا استقراض قادر به تأمین آنها بود. به همین دلیل تدریجاً مواضع «تشنج‌آمیزتری» با تهدید اسرائیل اتخاذ کرد. صدام در کنفرانس رباط تلاش کرد حاضرین را برای تحمیل «رهبری معنوی بر جهان» عرب و «به رسمیت شناختن

سلطه منطقه‌ای‌اش» متقاعد سازد که با شکست روبه‌رو شد. سامرایی می‌نویسد: صدام ایجاد یک جریان جهانی به نام خود و شبیه به ناصر را دنبال می‌کرد. وی اعتراف می‌کند صدام پس از جنگ با ایران همه نظرها را به خود متوجه ساخت و پیروز این میدان بود، ولی تجاوز به کویت به او ضربه زد و از یک رهبر پیروز، یک رهبر شکست‌خورده به وجود آورد.

برگزاری کنفرانس بغداد با هدف «ایجاد همبستگی عربی با سیاست‌های صدام علیه امریکا» و دستیابی به پشتیبانی مالی با نادیده گرفتن وام‌های قبلی بود. سخنان مبارک در مخالفت با صدام و عدم تأمین هدف‌های مورد نظر، موجب شکست کنفرانس شد و صدام تغییر رویه داد. سامرایی تأکید می‌کند در حالی که صدام علیه اسرائیل و امریکا شعار می‌داد «در خفا در حال زمزمه مخفیانه بود و تلاش می‌کرد از واکنش امریکایی‌ها جلوگیری به عمل آورد.» به گفته وی حتی صدام از طریق یک جاسوس دوجانبه و برخی شخصیت‌های مهم فلسطینی برای اسرائیلی‌ها پیام فرستاد و به امریکایی‌ها نیز پیام داد: «به هیچ وجه قصد تهدید خطوط انتقال نفت از طریق خلیج [فارس] را ندارد.»

با تشدید بحران، بعدها صدام هنگام بازدید روزانه‌اش از قرارگاه سرّی سازمان اطلاعات ارتش، واقع در عطیفیه مسائلی را طرح می‌کند که سامرایی در کتاب خود به آن اشاره کرده است. صدام می‌گوید: «ما هنگامی که مصر را به جمع کشورهای عربی بازگرداندیم دچار اشتباه شدیم.» وی در مورد کشورهای خلیج فارس می‌گوید: «ما باید دست ایرانی‌ها را بازمی‌گذاشتیم تا خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کنند». سامرایی در پایان با احساس نگرانی درباره بازگشت مجدد صدام، این سؤال را طرح می‌کند: «کشورهای خلیج [فارس] و اعراب کمی فکر کنند، اگر صدام از مصونیت لازم در برابر ملت عراق برخوردار شود دست به چه اقدامی خواهد زد؟»

«اشغال کویت و جنگ عراق با متحدین» سومین فصل کتاب را تشکیل می‌دهد. سامرایی با فرض وجود ریشه‌های جنگ دوم، در ناکامی عراق در جنگ

اول می‌نویسد: «صدام در شرایطی جنگ با ایران را پایان داد که بدهی‌های سنگین بر عراق تحمیل شده بود. طرح‌های توسعه اقتصادی به صورت دردناکی متوقف یا فلج گردیده بود. او نتوانست به هیچ یک از اهداف اولیه جنگ جامعه عمل ببوشاند». وی در جای دیگری در مورد عوامل مؤثر بر شکل‌گیری «اندیشه تجاوز به کویت» می‌نویسد: «شرایط بد اقتصادی، ناکامی در دستیابی به اهداف استراتژیک در جنگ با ایران، رؤیای رهبری و مطرح شدن در تاریخ و ترس از توطئه و نگرانی از سرنگونی» همراه ارزیابی نادرست و نادانی و بی‌توجهی و سطحی‌نگری، زمینه‌های تجاوز به کویت را شکل داد. سامرای در مورد جنگ اول و حمله صدام به ایران می‌نویسد: «او به جای ایستادگی در برابر بادهای جدیدی که از ایران می‌وزید، آتش فرقه‌گرایی را برافروخت و سبب شد تا به جای متزلزل شدن رژیم ایران و یا متلاشی شدن آن، ایرانی‌ها گرداگرد روحانیون متحد شوند.» نویسندگان بر پایه این تجزیه و تحلیل، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که آغاز یک مرحله جدید اجتناب‌ناپذیر بود. کویت از نظر سامرای «کلید خلیج [فارس] و دروازه عراق به سوی حوضچه‌های بزرگ نفتی» بود.

سامرای در مورد جلسه با صدام و گزارش سفر به برخی از کشورهای خلیج فارس، دیدگاه‌های صدام را چنین نقل می‌کند: «کشورهای خلیج [فارس]، بر تعهدات مالی‌شان در قبال ما عمل نکردند. ما وارد جنگی طولانی شدیم. خون دادیم و اموال زیادی صرف کردیم. نقش ایران را در منطقه محدود کردیم. ولی کشورهای خلیج [فارس] نه تنها نسبت به جبران خسارت‌های مالی ما اقدام نکردند، بلکه به اتفاق امریکایی‌ها علیه انقلاب عراق توطئه کردند.» وی سپس به تلاش امریکا برای تحت تأثیر قرار دادن برنامه‌های صنایع و پژوهش‌های علمی و کاهش حجم نیروهای مسلح عراق و کاهش قیمت نفت اشاره و تأکید کرده است: «در چنین شرایطی پیروزی نظامی ما بر ایران رو به ضعف می‌رود.» صدام بر پایه همین درک تأکید می‌کند: «در برابر یک ضربه هوایی و یا بیشتر از سوی اسرائیل هوشیار باشید، سرویس‌های امنیتی را تقویت و برای پاسخ نظامی

آمادگی داشته باشید.» صدام ضمن تأکید بر بهره‌برداری از اختلاف میان کشورهای خلیج فارس تصریح می‌کند: «هیچ کس نمی‌تواند از رسیدن ما به تنگه هرمز جلوگیری کند.»

سامرای در ادامه این فصل پس از توضیح اندیشه‌ها و تفکرات صدام، روند تشریح بحران را با اشاره به جنگ تبلیغاتی علیه اسرائیل و کشورهای خلیج فارس و سپس آغاز تجاوز عراق به کویت و صدور بیانیه شماره یک انقلاب از رادیو عراق تشریح می‌کند. وی با اشاره به غارت کویت «تصمیم به تجاوز» را یک تصمیم فردی می‌داند، ولی در مورد طارق عزیز می‌نویسد: «او ضمن پشتیبانی از تجاوز به کویت، احتمال واکنش غرب و کشورهای عربی را ضعیف دانست.» سامرای با گزارش برخی جلسات تصمیم‌گیری و اقدامات انجام شده، نوعی تردید و نگرانی در فرماندهان و شخصیت‌های سیاسی و نظامی را ترسیم می‌کند و مجدداً نقطه ثقل تصمیمات را متوجه صدام می‌داند.

وی همچنین با اغتنام فرصت، به نقش خود در تهیه گزارشی دربارهٔ مقایسه جنگ کویت با جنگ ویتنام اشاره می‌کند. سامرای در مورد گزارش یک درجه‌دار امریکایی و ارائهٔ جزئیات طرح حمله متحدین، سه ماه قبل از آغاز حمله توضیحاتی می‌دهد. وی این اقدام امریکا را پس از مطالعه جزئیات دقیق طرح، یک اقدام فریب دانسته است. وی بیش از این جزئیات را توضیح نداده است، ولی به نظر می‌رسد نویسنده متعاقب اخراج هیئت سازمان سیا از بغداد که به دستور صدام صورت گرفت، همچنان از برخی کانال‌ها با امریکایی‌ها ارتباط داشته است.

سامرای همچنین به «تشکیل کمیته عملیات چریکی» به ریاست عزّت الدوری اشاره می‌کند که بخشی از اهداف آن کشتن رهبران شاخص سیاسی - نظامی عربستان سعودی، حاکمان کویت و برخی فرماندهان انگلیس و امریکا بوده است. حتی «برخی از سازمان‌های فلسطینی تعهد کرده بودند که منطقه و اروپا را به آتش خواهند کشید.» گرچه هیچ اقدامی انجام ندادند.

نویسنده در ادامه گزارش خود روند اجتناب‌ناپذیر حمله متحدین به عراق را توضیح و به رغم آنکه صدام را متجاوز می‌داند، ولی با نادیده گرفتن این موضوع، عنوان جنگ دوم خلیج فارس را برای آغاز حملات هوایی متحدین به عراق انتخاب کرده است، در صورتی که جنگ دوم در واقع با اشغال کویت آغاز شد.

وفیق سامرایی با ایجاد تردید در مورد تأثیر حملات موشکی عراق به اسرائیل می‌نویسد: «صدام جرأت به کارگیری عامل شیمیایی دوگانه و استفاده از موشک‌های حامل کلاهک‌های بیولوژیک را نداشت.» متعاقب حملات هوایی و انهدام بخشی از توان نظامی و زیرساخت‌های صنعتی و اقتصادی عراق، حملات زمینی متحدین به رهبری امریکا آغاز شد. گزارش سامرایی نشان دهنده استیصال ارتش عراق و فرماندهان نظامی عراق در این جنگ است. چنان که هیچ چیز طبق پیش‌بینی و مطابق خواسته آنها پیش نمی‌رفت. سامرایی با نقل اظهارات بوش برای برقراری آتش‌بس و تصمیم صدام و صدور فرمان آتش‌بس می‌نویسد: «این لحظه همان لحظه لعنتی بود که صدام را از مرگ قطعی نجات داد.» سامرایی تنها پنج صفحه از گزارش خود را به تشریح جنگ زمینی اختصاص داده است، حال آنکه در صفحات بعد تنها در مورد دستور صدام برای تشکیل بیسیم‌چی‌های گُرد زبان و فارس، پنج صفحه تجزیه و تحلیل و گزارش نوشته است.

وی در کتاب خود انتقال هواپیماهای عراق به ایران را حاصل توافق صدام با ایران و بدون مشورت با وی ذکر می‌کند که معاون سازمان کل اطلاعات ارتش بوده است. وی ضمن عجیب دانستن این اقدام صدام در میان تصمیمات عجیب می‌نویسد: «چگونه صدام در شرایطی که هنوز خون فرزندان دو کشور - که در جریان طولانی‌ترین جنگ خونین بر زمین ریخته شده - خشک نشده، تصمیم اعزام پیشرفته‌ترین هواپیماهای عراق را اتخاذ می‌کند؟» سامرایی در حالی که خود را از تجزیه و تحلیل این اقدام ناتوان و حیران نشان می‌دهد، در مورد وجود بی‌سیم‌چی فارس‌زبان نتیجه می‌گیرد، صدام خواسته است به کویته‌ها تفهیم کند در این جنگ به استعداد یک لشکر پیاده از ایران شرکت دارد.

سامرایی دستور صدام برای «انفجار چاه‌های نفت» و پنهان ماندن آن را به دلیل اینکه به معنای تصمیم به عقب‌نشینی بود، ذکر می‌کند و سپس به دستور صدام به عقب‌نشینی بدون تعیین اولویت و زمان‌بندی و پیامدهای آن اشاره کرده است. بر اثر این اقدام، روحیه نیروها درهم فرو ریخت و سیل عظیمی از نیروهای انسانی و مکانیزه روی جاده اصلی به حرکت درآمدند. این امر پیشروی نیروهای متحدین را تسهیل و دامنه تلفات را بر اثر بمباران هوایی، گسترش داد. وی پس از توضیح ابعاد این شکست فاجعه‌آمیز نتیجه‌گیری می‌کند: «همه ما افسران عالی‌رتبه و فرماندهان ارتش، از نظر اخلاقی مسئول هستیم، چرا که ما نتوانستیم برای نجات کشور علیه صدام توطئه کنیم و او را به قتل برسانیم.»

در حالی که سامرایی به صورت پراکنده ۶۴ صفحه از گزارش و تحلیل‌های خود را به جنگ دوم اختصاص داده است، ناگهان در ۲۰ صفحه بحثی را تحت عنوان «موازنه استراتژیک در جنگ دوم» تنظیم کرده است. صرف نظر از عدم تناسب بحث‌های تنظیم شده و جای اصلی این بحث که قاعدتاً باید در ابتدای فصل و برای توضیح وضعیت توازن قوای طرفین مورد بهره‌برداری قرار گیرد، این بخش از بحث که در قواره برآورد اطلاعات استراتژیک تنظیم شده است، به دلیل تناسب آن با تخصص و رسته شغلی نویسنده از سایر بحث‌ها منسجم‌تر است. سامرایی در لابه‌لای این متن، با یک عبارت، وضعیت عراق را در برابر تهاجم هوایی ترسیم کرده است تا ابعاد توازن قوا را ترسیم نماید. وی می‌نویسد: «هنگامی که جنگ هوایی شروع شد، وضع ما در عراق بسان کسی بود که روی زانوهایش راه می‌رود و دست‌هایش را بر سر و چشم‌ها و گوش‌هایش می‌گذارد تا صدای صاعقه را نشنود، اما هر لحظه ضربات بیشتری را دریافت می‌نماید.»

سامرایی برخلاف جنگ ایران و عراق، تجاوز عراق به کویت را به عنوان «ارزیابی اشتباهات» مورد بررسی قرار داده است. وی مجدداً در این بحث طارق عزیز

را مورد حمله قرار داده و او را «به برداشت‌های احمقانه از واکنش‌های احتمالی» متهم ساخته و معتقد است وی نقش «مشوق» را داشته است و به نقل از طارق عزیز در صفحات بعد می‌گوید، او گفته است: «بازگرداندن کویت به عراق، از عراق یک ابرقدرت خواهد ساخت. صدام از حیث تاریخی، شایسته‌ترین فرد برای بر دوش گرفتن این پرچم می‌باشد.» نویسنده در ادامه همین مطالب تأکید می‌کند: «صدام دچار اشتباه محاسبه شد و با پیش‌بینی واکنش‌های احتمالی مرتکب خطا شد.» وی مدعی شده است هیچ کس مخالفتی با دیدگاه صدام نکرد که «معتقد بود این واکنش چیزی بیش از یک حمله هوایی یا منحصر به کویت یا فقط در چارچوب جنوب یا در قالب یک سازش سیاسی» نخواهد بود.

سامرایی علت تصمیم‌گیری امریکایی‌ها برای برقراری آتش‌بس و واکنش‌های مختلف را بررسی کرده و از موضع امریکایی‌ها به توجیه آن پرداخته است و یکی از عوامل را «پرهیز از ایجاد خلأ سیاسی» ذکر کرده است. وی در جای دیگری به نقل از دیگران می‌نویسد: «برخی می‌گویند که وجود ایران، مستلزم عدم نابودی نیروهای عراقی بود.» وی نظر خودش را در این مورد صراحتاً چنین نوشته است: «به نظر من ارزیابی متحدین مبنی بر اینکه رژیم عراق به سرعت سرنگون خواهد شد، مهم‌ترین و بهترین دلیل بود که منجر به توقف جنگ شد.» **وفیق سامرایی** در ادامه بحث خود در صفحات بعد و در توضیح سیاست عراق در برابر ایران به ماهیت دوگانه این سیاست اشاره می‌کند و می‌نویسد، صدام «سیاست پنهانی نزدیک شدن به ایران و ایجاد تشنج تبلیغاتی به منظور پیشگیری از پیامدهای منفی آن» را دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد این توضیحات نویسنده مؤید درک صدام از نقش وی در برابر ایران می‌باشد و همین امر در واقع علت اصلی ادامه حیات سیاسی صدام بوده است. **وفیق سامرایی** پس از ترسیم وضعیت داخلی عراق نتیجه‌گیری می‌کند: «بازگشت روح زندگی به کالبد صدام برای تداوم حاکمیتش غیرممکن شده است» و «عراقی‌ها صدام را سرنگون خواهند کرد.»

چهارمین فصل کتاب وفیق سامرای به موضوع «صدام و امنیت او در عراق» اختصاص یافته است. محتویات این فصل که شامل بررسی شخصیت صدام و سرویس‌های امنیتی است، در واقع علت تداوم حکومت صدام را روشن می‌سازد. نویسنده در ترسیم شخصیت صدام به غیر از چند مسئله‌ای که کمتر در سایر منابع به آن اشاره شده است، عمدتاً به مسائل تکراری بسنده کرده است. آنچه تفاوت نوشته وفیق سامرای با سایر منابع را آشکار می‌سازد اشاره وی به خانواده فقیر صدام و یتیم بودن وی می‌باشد. توانمندی جسمی و انجام کار مستمر و اهتمام به مطالعه کتب تاریخی و سیاسی و سحرخیزی، همراه با شک و تردید نسبت به دیگران، بخشی از این مسائل است. ضمن اینکه به گفته سامرای «صدام برای سرویس‌های امنیتی اهمیت زیادی قائل است» و اولین شعاری که پس از به دست‌گیری قدرت سر داده است این است که: «آمده‌ایم که بمانیم.» از علائم اهتمام صدام به سرویس‌های امنیتی منصوب نمودن افراد خانواده‌اش در درون سرویس‌ها می‌باشد. قصی فرزند صدام آموزش امنیتی ویژه‌ای را گذرانده و در سال ۱۹۹۱ به عنوان مرد شماره یک امنیتی تلقی می‌شد.

سامرای معتقد است صدام مورد توجه ویژه سرویس‌های اطلاعاتی جهان قرار دارد. وی می‌نویسد که سرویس‌های اطلاعاتی بافت روانی صدام را درک نمودند و بر همین اساس دست به اقدام زدند. بازتاب این پدیده در شخص صدام این بود که منجر به ایجاد خودبزرگ‌بینی و خودکامگی و خودخواهی و غوطه‌ور شدن او در دریایی از رؤیاهای عظمت و رهبری گردید. سامرای گرچه می‌خواهد تأثیرپذیری صدام از سرویس‌های اطلاعاتی را برای توجیه بخشی از رفتارهای وی مورد تأکید قرار دهد، ولی سازوکارهای این مسئله را بررسی و مورد توجه قرار نمی‌دهد.

در ادامه این فصل از کتاب نویسنده در تناقض با دیدگاه‌های قبلی خود و تنها در اثبات تأثیرپذیری صدام از سرویس‌های اطلاعاتی در مورد جنگ ایران و عراق

می‌نویسد: «به این ترتیب جنگ عراق و ایران برای منحرف کردن تلاش‌های اعراب و توجه‌شان از درگیری اعراب و اسرائیل به سوی یک درگیری دیگر شکل گرفت.» برمبنای این طرح قرار شد «قدرت ایران را با توسل به قدرت عراق درهم‌کوبند.» وی وقوع این جنگ را به سود اسرائیل و ترکیه ارزیابی می‌کند.

سامرای در ادامه همین مباحث و برای اثبات نظر خود، در مورد نگرانی صدام از حمله اسرائیل و هشدارهای وی می‌نویسد: «سازمان‌های فلسطینی این‌گونه اطلاعات را در اختیار ریاست جمهوری قرار داده‌اند.» وی در پایان این بحث با طرح یک سؤال می‌نویسد: «آیا نمی‌توان گفت که تمام این مسائل در واقع جنگ سرویس‌های اطلاعاتی می‌باشد؟»

در بخشی از این فصل، تشریح اعتقادات و تمایلات صدام به جادوگران و پیش‌بینی آنها، ۱۱ صفحه را به خود اختصاص داده است. وی توضیح می‌دهد چگونه یک پسر بچه ۱۲ ساله بر اثر بخشش صدام از فقر و نداری به ثروت رسید و حتی صدام برای او راننده و محافظ قرار داد. سامرای در بخشی تحت عنوان نفوذهای ویژه متقابل مسائلی را در ۱۵ صفحه ذکر می‌کند که شامل رسوایی‌های سیاسی ناشی از اقدامات جاسوسی عراق در خارج از کشور و همچنین نفوذ موساد در وزارت دفاع و یا برخی وابسته‌های نظامی عراق است.

وفیق سامرای به مناسبات دوجانبه سرویس امنیتی عراق با شوروی و در اختیار قرار دادن موشک فونیکس و قطعات هواپیماهای اف-۱۴ و همچنین فراهم‌سازی امکان بازدید کارشناسان شوروی از هواپیماهای فانتوم ایران که توسط یک خلبان ربوده و به عراق منتقل شده بود، اشاره می‌کند. در ادامه بحث و صفحات پایانی این فصل، نویسنده رابطه صدام با فرماندهان را تشریح می‌کند که از بعضی جهات قابل توجه است.

آخرین فصل کتاب تحت عنوان «حرکت‌های مردمی و مخالفان علیه صدام» بر پایه این ملاحظه تنظیم شده است که «انتفاضه حاصل شکست عراق در

کویت است.» و نظام امنیتی عراق بر اثر این تحول درهم فرو ریخته و اعاده مجدد آن به سهولت امکان پذیر نیست. سامرایی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی و امنیتی استنباط خود در این زمینه را مبنای ارائه یک راه حل برای براندازی صدام قرار داده است که در صفحات پایانی کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

در حالی که نقطه آغاز انتفاضه از درون عراق و در واکنش به نظام استبدادی حاکم بر عراق و سرخوردگی از نتایج شکست در دو جنگ - توسط مردم - آغاز شد، نویسندگان بر خلاف نظر خود مبنی بر تأکید بر قیام ملت عراق و همراه با اغراض سیاسی، تحولات در انتفاضه را برپایه تجمع ۱۵ لشکر ارتش و سپاه مرز قرار داده است و حتی می نویسد هدف ایران در یک مرحله «اشغال چاه های نفت مجنون و نفت خانه در جنوب خائنین» بوده است. سامرایی با این توضیحات، ضمن تأکید بر انتفاضه به عنوان حاصل شکست صدام و مداخله ایران، در واقع تصمیم امریکایی ها مبنی بر توقف پیشروی به سمت بغداد را به دلیل جلوگیری از فروپاشی و تجزیه عراق و ممانعت از بهره برداری ایران، توجیه می کند. وی سپس تأکید می کند: «با وجود اینکه تنفر مردم از رژیم و فروپاشی قدرت رژیم و همچنین تلخی شکست سنگینی که دامنگیر عراق گردید، به عنوان انگیزه اصلی شکل گیری انتفاضه خودجوش تلقی می شود، ولی تجمع نیروهای مجلس اعلا در اهواز و دزفول و قصر شیرین و همچنین مشاهده شبکه های بی سیم در داخل عراق بیانگر نوعی برنامه ریزی قبلی برای انتفاضه بود.»

قضاوت و ارزیابی سامرایی پیش از آنکه برابر واقعیات باشد بر اساس اغراض و اهداف سیاسی صورت گرفته است. زیرا اگر چنین احتمالی وجود داشت عراقی ها تمهیداتی را برای مقابله پیش بینی می کردند و امریکا و انگلیس نیز در طرح های خود این موضوع را در نظر می گرفتند. سامرایی از شنود بی سیم «انقلابیون» با متحدین و پاسخ آنها به درخواست کمک از سوی انقلابیون، به نقل از آنها می نویسد: «شما هوادار ایرانید و ما از شما پشتیبانی نمی کنیم.» وی سپس اضافه می کند: «این پیام به رژیم صدام کمک کرد تا بار

دیگر با قدرت تمام زمام امور را به دست گیرد. علاوه بر آن به هلی کوپترهای مسلح اجازه داده شد تا به منظور درهم کوبیدن انقلابیون در جنوب و شمال عراق به پرواز درآیند.»

برابر اظهارات سامرای، بوش شدیداً به ایران هشدار داد تا از دخالت در اوضاع پرهیز نماید. نویسنده از هشدار بوش نتیجه می گیرد که: «این هشدار اثر خود را کرد. ایران از ارسال کمک های مستقیم به انقلابیون در جنوب دست برداشت و نیروهای خود را که در حوالی مرز با عراق گرد آورده بود، به عقب برد.»

سامرای در ادامه کتاب خود برنامه و روش سرکوب مردم عراق و اختیاراتی را که صدام به فرماندهان خود داده بود توضیح می دهد و به بهانه «مداخله ایران» عملاً از اقدام سرکوب گرایانه رژیم عراق دفاع می کند و بدون هیچ گونه انتقادی به تشریح آن می پردازد. در هر صورت انتفاضه به رغم گسترش در سراسر عراق تدریجاً فروکش کرد و با استقرار نیروهای «چکش تعادل» غرب در منطقه زاخو، از نیروهای عراق خواستند که تا جنوب استان دهوک به صورت تدریجی عقب نشینی نمایند. وی می نویسد: «سرانجام نیروها چاره ای نداشتند جز اجرای این خواسته و تخلیه استان دهوک؛ علاوه بر این، دو استان اربیل و سلیمانیه را تخلیه کردند.»

سامرای در بررسی شکست انتفاضه در تناقض آشکار با ادعای قبلی خود، مبنی بر برنامه ریزی قبلی و مداخله ایران می نویسد: «انتفاضه فاقد یک هم پیمان نظامی و یا هم پیمانی که آمادگی تداوم پشتیبانی از انتفاضه و در اختیار نهادن تدارکات رزمی و جنگ افزار داشته باشد، بود. علاوه بر این، خودداری متحدین از سقوط صدام به دلیل جلوگیری از خلأ سیاسی، توقف پیشروی گردها به سمت موصل، ضعف انتفاضه در جبهه میانی و فشار شدید عراق بر این منطقه، فقدان رهبری گروه های مخالف و عدم هماهنگی عملیاتی بین شمال و جنوب به عنوان بخش دیگری از عوامل شکست انتفاضه ذکر شده است.

مذاکرات گردها با رژیم عراق و سپس نحوه پیوستن سامرای به معارضة و نقش

وی در میانجیگری میان بارزانی و طالبانی، بخش‌های دیگر کتاب را تشکیل می‌دهد. نویسنده ضمن متهم ساختن صدام به فریبکاری و دروغ، در عین حال اعتراف می‌کند: «صدام در داخل عراق محبوبیت مردمی گسترده‌ای دارد. محبوبیتی که فقط به اهالی تسنن مناطق میانی محدود نمی‌گردد، بلکه شامل اهالی مناطق شمالی و جنوبی عراق نیز هست.» پایان جنگ با ایران به‌رغم «تمام فجایع و مصیبت‌ها»، «بر دامنه محبوبیت مردمی صدام افزود و او به عنوان «سمبل پیروزی و قدرت» تلقی شد.

سامرایی اعتقاد دارد شش سال پس از جنگ دوم، محبوبیت صدام کاهش یافته است و او راهی غیر از خشونت و سرکوب خونین ندارد. سامرایی در بحث موضوع منطقه‌ای و بین‌المللی، دیدگاه کشورهای مختلف را درباره صدام و طول حکومت وی بیان می‌کند. کویت از سرنگونی صدام برای امنیت کشور خود دفاع می‌کند، ولی مایل است معادله حکومت عراق کاملاً از ایران دور باشد. سوریه تلاش می‌کند عراق در دست هواداران دشمنان او قرار نگیرد. در مورد ایران می‌نویسد: «سیاست ایران با داده‌های موجود در تضاد است. گروهی تداوم وضع فعلی را به منزله سپر بلا در برابر ضربه امریکا به ایران ارزیابی می‌کنند. گروهی دیگر از فرایند مشارکت در سرنگونی صدام حمایت می‌کنند. گروه دیگری تغییر در عراق را به منزله آغاز ضربه به ایران تلقی می‌کنند.» وی اضافه می‌کند: «امریکا و انگلیس شدیداً مایل به براندازی صدام هستند. نفوذ امریکا بر معارضة در عراق افزایش یافته است. آنها معتقدند احتمال یک کودتای برق‌آسا که ظرف یک یا دو روز همه چیز را تغییر دهد وجود دارد.»

سامرایی به بررسی سایر سناریوها پرداخته و می‌نویسد: «ما نباید از یک عملیات مشترک مهار شده واهمه داشته باشیم.» وی پس از بررسی وضعیت معارضة در داخل عراق می‌نویسد: «مشکل بزرگ‌تر آن است که هیچ کس حاضر نیست به صورت جدی مسئولیت پشتیبانی از معارضة را برعهده بگیرد و هر کس می‌خواهد به شیوه خاص خود فرایند تغییر را عملی سازد. ولی هیچ کس به صورت مطلوب اقدامی صورت نمی‌دهد.»

وفیق سامرای در بررسی ازهم فروپاشی خانواده صدام و فرار دامادهای او و ضرورت پذیرش چنین افرادی که حتی دستشان به خون مردم عراق آلوده است می نویسد: «عملیات براندازی صدام و جدا نمودن وی از حزب و ملت و سرویس های امنیتی و اطلاعاتی نیروهای مسلح غیرممکن نیست. ولی مستلزم برداشتن گام های روانی و عملی است.» نویسنده بر این باور است که حسین کامل تصور می کرد امریکایی ها پس از وارد ساختن یک ضربه دیگر، او را جانشین صدام خواهند کرد. حتی حسین کامل چنین درخواستی را برای امریکایی ها مطرح ساخت. عدم استقبال از حسین کامل سبب گردید به این نتیجه برسد که «نقش وی به قهقرا رفته و رؤیاهایش ناکام مانده است.» او تصمیم گرفت به عراق برگردد. وی بزرگ ترین اشتباه حسین کامل را عدم بهره برداری از اطلاعات گسترده ای که در اختیار داشت می داند.

بررسی راه کارهای حذف صدام در قسمت انتهای کتاب در واقع مشخص ترین و آخرین سخن سامرای است. وی با ذکر چهار سناریو با ابعاد مثبت و محدودیت های آن، راه کار مورد نظر خود را بیان می کند. «کودتای نظامی»، «قیام گسترده مردمی و نظامی»، «ایجاد نیروهای معارضین در شمال» و «انجام عملیات ویژه مسلحانه در داخل عراق» چهار راه کار است که ذکر شده است. سامرای راه کار چهارم یعنی «عملیات ویژه مسلحانه در داخل و ترور چهره های شاخص رژیم صدام و حمله به اهداف حساس» را انتخاب می کند و بر این نظر است که این راه کار «اوضاع را به نقطه تعیین کننده سوق می دهد و از مداخله خارجی جلوگیری به عمل می آورد.»

گرچه سامرای علت انتخاب راه کار چهارم را بر پایه درس های حاصله از ترور عدی به منزله فروپاشی امنیت صدام و خانواده او در بالاترین سطوح ذکر می کند، ولی به نظر می رسد با توجه به دیدگاهی که در ابتدای فصل در مورد انتفاضه و قیام مردمی دارد، بیشتر در چارچوب طرح های امریکا و انگلیس تفکر و اقدام می کند.